

W.J. u. 1

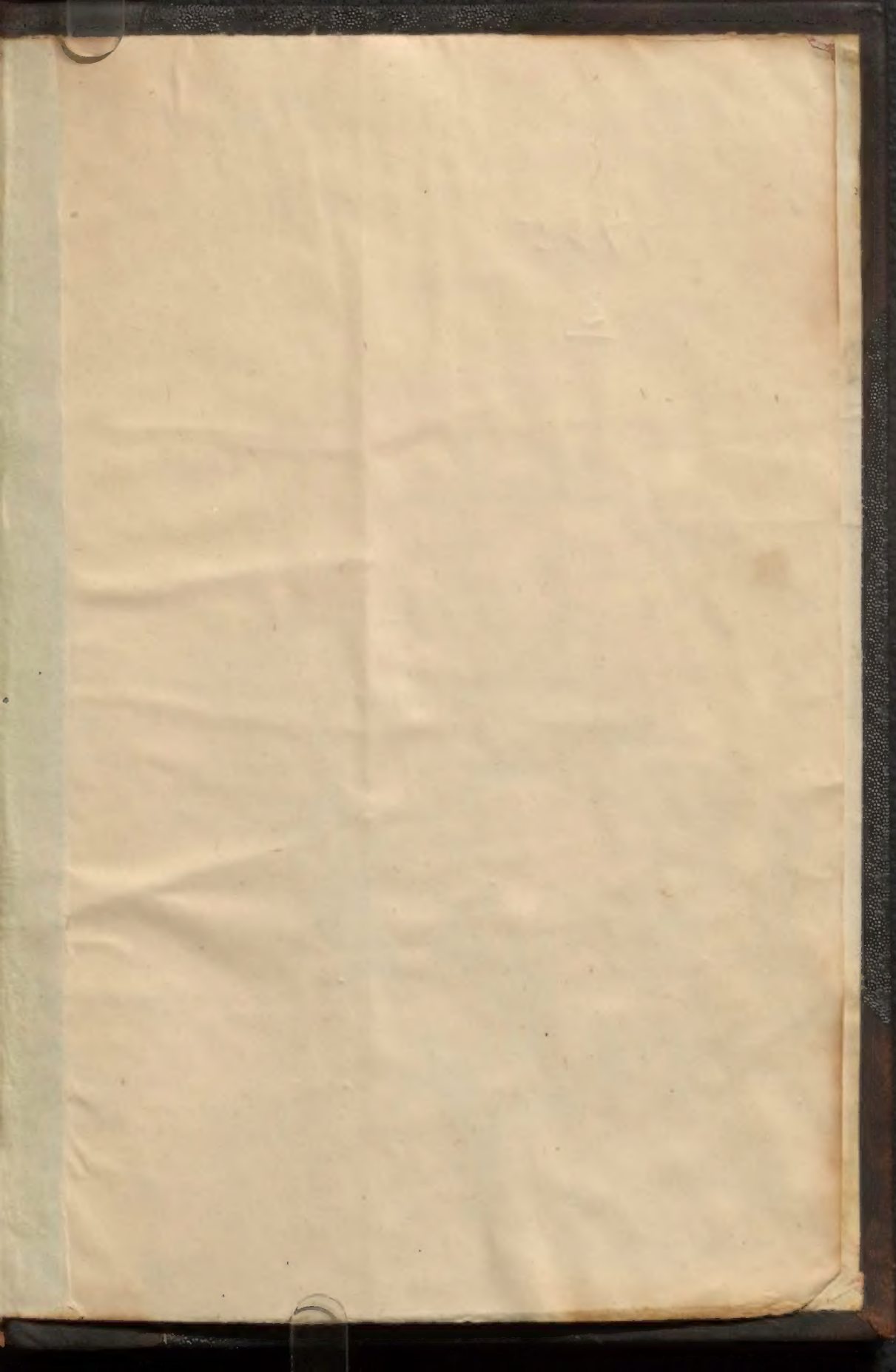
FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSIER, BART.
OXFORD

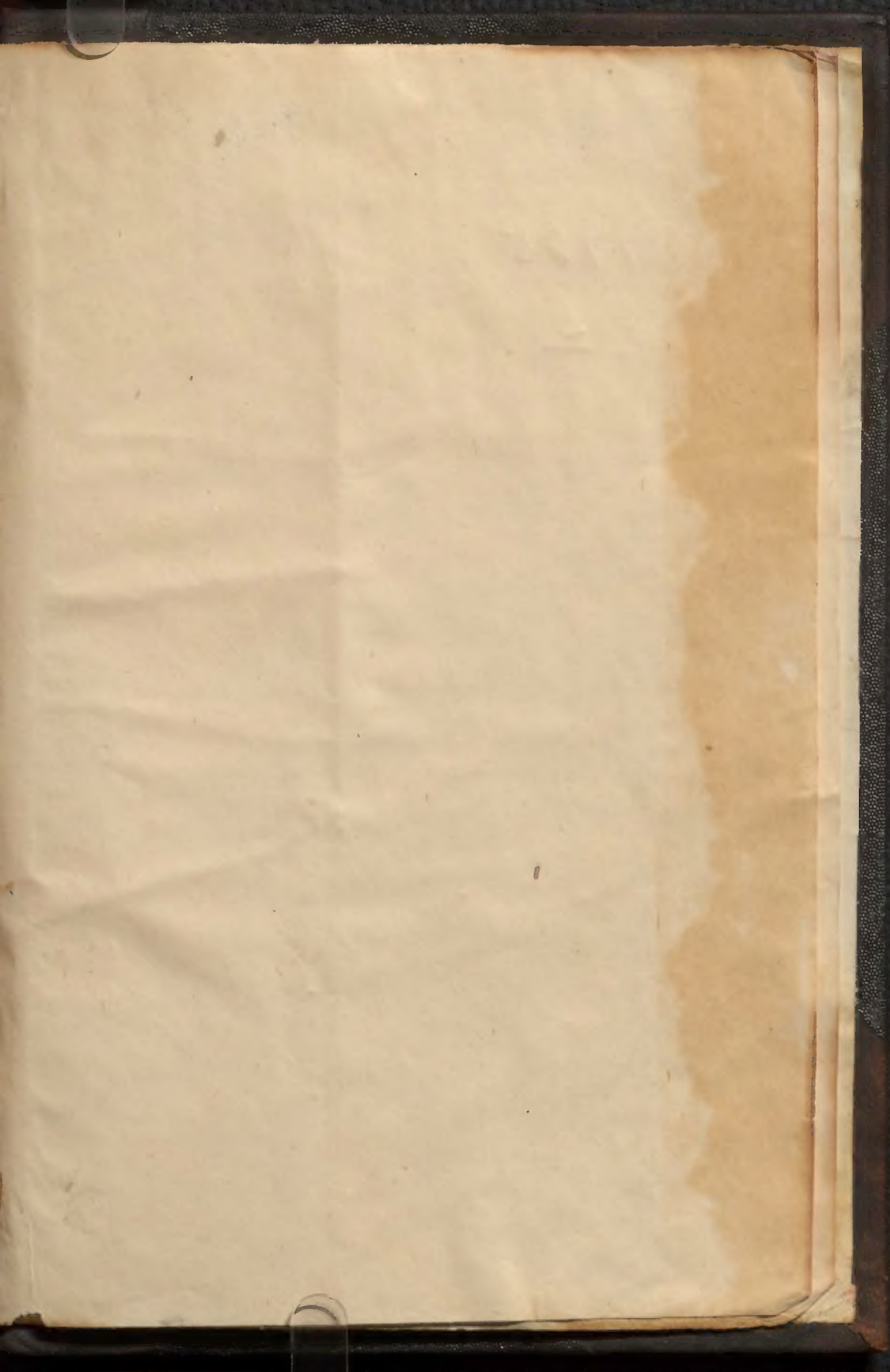
7785 3

M 10

7785

3





بناج

بسم الله الرحمن الرحيم

جواب و شناخته اید و بل که حکیم صادق است و ستایشش شکر بیقیاست و بی حدی را که شکرش
خلایق است و مفرح شکر می که ترکیب آن نوش در دنیا و آخرت است **نوش** و خوش
با همی و مسجود هر غیره و ذلیل مبود هر صحیح و علیل است که دارد از آنکه او در و صد
و در **نوش** آنکه وضع جهان افرین اولی واسطه کام و زین با هر موجودی است که لبیب عناصر و ارکان
ساخته ما هیئت موجود است از قدرت تمکینش و وسیله طبایع بهر ارباب صحیح و نود نشانه
و در و دما معدود و تار جان بخشی که دارد و خانه از شفا بخش قوم و بیمار را علاج بیمار از
است فرمود و صلوات ما محدود و انبار مسیحی انضی که لعل در بارش آیین زناده و قدر و فلان
منسوخ نمود و نوید و منزل من القرآن ما هو شفا و در همه کلمه منتهی به زبان قدرت البلاء
جاری و شفا و بر آن عظام و اصحاب ابرام با احترام اوصی **نوش** و اوصیای
من نسبت نیز شفا **نوش** عر ضه مبدار و نفعه غیر سلطان علی طیب ضرایبی که
تالیف این کتاب است که در بیان فضیلت علم طب حضرت رسول علیه الصلوة و السلام
فرموده اند که العلم علان یلم الابدان و علم الادیان و دیگر هر لفظه در بار اعطرت که نشانه

الملك بوجه وفاض على القرب والبعيد اما عدله ووده کرده شد مقررت
که مبنی علم و علمانی تربیت باوشتان صاحب دانش و خردان زنده افروختن
میسر نمیشود و توفیق تصنیف این مختصر پس من توجه احضرت میسر کردید زیرا که
دست لبست بسال در ملازمت و انحراف با انواع الطاف و عنایت سرور دارنده
بود و بعد از لطف او از انبای زمان مختار گشته امیدوار است که در وجه قبول
باید متوقع است از من و اعتراف که اگر نویسی مطلع نشوند قلم غفور بران گشند
و بنظر عنایت نگاه کنند و این کتاب مشتمل است بر مقدم و دو مقاله مقدمه
در بیان حفظ صحت و بیان حد طبع و احوال و بیماری و احوال
حفظ و غیره و مشتمل بر بیست و نه **باب** و هر بابی چند **فصل** و بعضی از بعضی
فصل اول در امراض مختصه بعضی معانی و این است و پنج **باب** است تا حمیات
و هر بابی چند **فصل** و هر **فصل** چند نوع مذکور میگردد و **مقاله دوم** در امراض غیر
بعضی تا آخر کتاب مشتمل است بر بیست و نه **باب** و هر بابی چند **فصل** و هر **فصل** چند
نوع بیان کرده میشود و مقدم که در بیان حد طبع و حفظ و صحت و نفس و غیره
و غیره مذکور است بر بیست و نه **باب** **باب اول** در بیان حفظ صحت و این بیست و نه
فصل است **فصل اول** در تدبیر هوا باید دانست که هیچ سبب مردم نبردند تراز
هوا چنانکه قوام آن است قوت طبعی و حیوانی و نباتی و این قوتها کار
فولس نموان کرد و در غنچه کاری روح و ماده روح است که مردم از این نظر
نفس میکنند فراح او کرام و شر است اما این هوا که نبردید ماست قیاس

کند

بافراج روح و حرارت مغزین سرد است و این هوا که بد مذوق با حرارت مغز
رسد و با افراج بیا میزد گرم شود و محبت هوا و ناز و روح ناز و سر
راحتی عظیم باید و بسیار است که این هوا که سرد است و هوا و محض
بلکه به دو تا و چهار تا و غیر این اینخته است و از هر یک از اینها اثری دارد و بعضی
در فصلهای سال از طبع خویش بگردد و موجب طبع آن فصل گردد و هرگاه
فصل سال از طبع خویش بگردد و با بیماری شود و بهترین هوای باشد
که از بخار دریا و دیگر آبها و بخار مغز را و بخار ریشها و گیاه و در حیات و بوشل
جوز و داجیر و یا نیز در نزه که در درخت و باقی و سیر و پیاز و جیر و جیر اینخته
باشند از بوی گلشن و آب و عفو تنها دور باشد و هوا گرم تن را از آفت
کند و در می زرد و در نسیب آرد و در گرم سازد و قوتها صغیف کند و در نسیب
عضن پیدا و در مردم سرد فراج و بیماری سرد و اسود دارد و در تمام نسیب
در طوب را تحلیل و در هوای سرد بیشتر اوقات مردم تن در است
را اسود دارد و مادار غلیظ کند و در کام و نزل بسیار افتد و مسام بسته شود
و هوا و مردم را غتر را اسود دارد و پوست را نرم کند و هوا و خشک چند
اینجا بود و هوا و غلیظ است که شمارگان خرد در شبها ننماید و مذوق
دردی ناخوش بود و هوای غناک زیان کار تر از هوا و غلیظ بود و هوا
خانه که آن تر از هوا و هوا باشد و هرگاه و هوا شود و بار تولد کند و معنی و نیت
که هوای به شود و تجارت را بد و با میزد و بیماری و مردمی که بکرد و در چون و یا بد و

بود و غیر و کند و مصطکی و صندل و سعد و لادن و قسطه و چوب کز بادام
تلخ سوختن سود دارد و سرکه در دانه کثیره پخته کرده باشند در خانه و حوالی آن
پاشند یا سرکه تنهانی در درخت کثیره فصلی سال فصل بسیار داد
که در بدن جمع شده در زمستان پیش از آنکه بخرارت تابستان بخرکت
آید بر و طریقه کم باید نمود چنانکه طعام نشتر و لطیف تر خورد و هر بار در پیش
از طعام ریاضت نفع دارد از طعام گرم شراب و کونف بسیار و طعام تلخ
و شور و شیر و سرکه کثیره و استقراغ کنند تا ماده کثیر شود و در شیر استقراغ
در موسم بهار خفت بر فتن بود که بی تواند که به نایب و سهل شود
که با خوردن در ضرورت بود و در فصل تابستان ریاضت و طعام و شراب
چون کثیر باید کرد و در فصل خزان اگر کونف صید و قدید و جماع و ایمنی خفت و باید
دور بایستد و شبها بر امتلا پی معده که با خواب رفت و جایگاه خفت
که با خفت در که مانیم رفت و سردی مایه و خوراک ملاحظه نمایند و در آب
غسول در نمایند و در آخر فصل خزان اگر در روی حوزند تا من آن اخلاط
که از معده ای و جمع نخوف با آب کرد و وقتی کثیر باید نمود و در فصل زمستان
غذا خشک و بخود آب و کباب و مانند آن به از چینه و غیره و هر که در
زمستان بیمار شود در دند بر او باید کرد با سطرع از سر آنکه نوی باشد
در سواد زمستان بخرکت نیاید و در زمستان سهل از آن اولی بود
در زمستان و خانه مسکن هر قدر بی که بلند تر بر او نسیم آن خفت

نزد دم زدن در هوای آن آسمان تیره و هر مسکنی که نیست تیره شود و گرم
 نزد گرمی تیره بخارا آن بدین دو دم زدن در دنا خوش تیره و هر منزل که
 از یک جانب او کوه باشد و در دیگر جانب او کوه باشد و از دیگر جانب
 در بار هوای آن تیره باشد و بارانها بسیار بار در غایت آن جلیب خشک
 و کوه آن سنگ باشد بغیرت آن کمره بود و اگر غلغلن این بود و بارانها
 بود در آن مزاج دلالت گرم بود در جنب واقع شده عفوشت و بیماری
 بسیار بود و اگر باین حالها جانب شمالی است باشد در بار جانب
 جنوب بود و در آن شهر و باد بیماری بسیار واقع گردد و مری که
 شوره را در معدن گوگرد و نقطه دمانند آن بود و هوای آن از اعدا
 و در بود و مسکن دریا تیره و منزل بیابان خشک مسکن جبال هوای
 درشت و مردم اوقوی و در از غم و درشت سخن باشند و فصولی که رستی
 و کل آن بالکیر کوه دریاها از وی دور بود هوای آن معتدل و نیک
 باشد جهت آنکه دریا عفوشت پذیرد و اگر بنابر شهر بود واقع شده
 مسکن است که بسیار و جده لقمه تلقی است و کسی خواهد که خانه و مسکن
 خویشین گونا و نیک نهند خانه را بلند کنند و در شمال دوری از اقباب
 و شمال باشد و بنان است از که از دریم شعاع اقباب در خانه اقصا و شرف
 خانه بلند سازد **فصل چهارم** در بیان جوامع گرم است
 که از شمیمه و بوستین مسل تصور در و باد و خلوص و قائم و شهاب بود

در بیان جوامع گرم است که از شمیمه و بوستین مسل تصور در و باد و خلوص و قائم و شهاب بود

و بنا بر
 برینار

در پوست برده در گرمی اینها نیست و جامه سرد و سبیل تان چاه
 که اینرا بنشیند باشد و جامه پنبه میان این و آن باشد و آب بر نسیم آنگاه
 گرم و تر است و از پنبه خنک تران هرگاه که امس است و پیرزده خازم
 چنانچه پنبه دارد و جامه نرم تن را گرم کند
 لاغر و پوست او خشک است و ~~سرد~~ ~~سخت~~ در
 زخم غذا بسیار است که غذا از تنگ است که در وی هیچ معنی
 دارد نباشد و چون پیر و میوه در هر چه این نوع باشد که در پوست
 معنی دارد و از آن غذا از دمای گوشت و بر عقل علاج خوردن چینه اند
 از صفرا در دود خون را میسوزد و از لطیف بود و اندک غلیظه است
 و میخورد و میخورد غذا از تنگ نان یا کیره که بکنند و او است و بر سبزه
 و گوشت که میخورد مرغ و امثال آن که بخورد میخورد مهم در است
 را سود دارد و از میوه که از غذا تنگ است آشور و انجیر و سیب
 از خمر نه فایده کلی دارد و صفراوی فراخ بداند و شکر چسب داب
 غوره و شکر است لیست و سبیل ان میل نمایند هرگاه از غذا از تنگ
 در بدن فایده بداید زود و دستفراغ باید کرد بطریقی اسهالی
 بود و هرگاه که از غذا از دمای خیر خورده باشد مثل گوشت
 گوشت و مانند آن مقدار میسوزد و پیرزده از عقب ان
 باید خورد و اگر طعامی غلیظه مثل مریه و باجه و نان قطیف خورده

خنک

شود چنانچه میل الکانه دسره و پیاز و خردل و شرب سنگین
خورند و طعام سبب از روی رغبت میل نمایند و چون اشتها پیدا
و شربت راستی بود در طعام خوردن تا جنبه نماید کرد و هنوز میل
طعام باقی باشد که دست از طعام دارد و اگر معده گران شود و بعد
از خواب گوارش خود و غیره موافق بود و در خوردن بسیار تر شیب نگاه
باید داشت هر چه لطیف تر ذرات نزدیک است انرا خورند
و خد از ریاضت و ریخ شبنم های تازه و مانند آن است که در داده
گرم شده تپاه کرد و در غار غدا را به پرواز کار خلطه بر تولد کند و خوب
ببازری گردد و طعام مختلف خوردن در بین مجلس بسیار
به باشد و بهترین طعام خوردن است که در در و در است
خوردن یک نوبت در صبح و یک نوبت آخر روز و دیگر در غار
بیشتر خد او در معده گرم را مناسب است که با مواد خنده لقمه
بیشتر لیو و آب غوره و امثال آن بخورد تا صاف اسکن شود
و هرگاه معلوم شد که طعام فاسد است رو و معده در و در را
از آن پاک باید کرد و وجهت بعد از طعام بخواب مسخونی خوانند نمود
زمانی بر قفا باید حفت تا فوت جاذبه طعام را جذب کند و باز
راه با نسیج باید رفت تا طعام از معده بخرد و پس بخشد و هرگاه که
ریاضت کمتر فوت تا صبح ضعیف گردد و مردم هر طعام لطیف

کمتر بنی خورد و صفرائی فراج غذای سرد و تر باید خورد و صفت
قلبه و کبد و آتش خورد و غذا را خنک کند و باید که گوشت خمره از مرغ
و کوسنق و کبک و لبطه باد از جین و ریشره و صفت و بلغمی فراج را قلعه
خشک اگر بر بعضی ربت بار و غن جو زبان سازد اولی بود و غذا
از گوشت مرغ و دراج و قتیق و مانند آن تند تر است بهتر که دارد
و غذا غلیظ و شب پیش و در دالان بسیار و ریش نوشت نباید
خورد و در آن صده متحیر و عاخره اید و منضم نیک نباید و ریش نو
اضمار باید کرد و غذا را خنک صفت از خون و کاه و سس و نیک
شور و عدس شنبوت طعام به بر و دالان سبزه شانه کند و غذا
بر آب صده را خفیف و شنبوت طعام زایل کند و اگر با آرد
و غذا اگر دستینه و کوانی آرد و تر شنبه اعراض پیری به بر
آرد و غذا را شور و غیر خشم از زبان دارد و بسیار غذا از دست
که در کمره و کنبوت هم نباید خورد و چون دود و غوره و برنج و سرکه
و بوترج و شیر و بزار و مجبانی و شیر و خجرات و مای تازه و انجیر و
محبلی نباید خورد که هم بود که نهی و برض آرد از آب سبزه با سب
شراب است به خورد و شیر و بزار یکمی بخورد و گوشت بر زبان که
بدر شور بر آرد و خورد و اگر موشتند به خوردن و بزار بسیار
کلف آرد و سرکه تنی بشیر و شراب و بریزد و قمرس آرد و بوز

و آب چاه با نم یا آب حیوان و آب انباشته در حوض و در میان زمین ها

فصد و حجامت خیر است شور خوردن کرم و نم از دسره و سیر
 و در نم در جای شش و در نم است بدست بانه ناز و سیر و نم
 و سیر خوردن با قلع و جعرات یلی بخورند ~~در دشت~~ و در دشت
 تدریج آب معلوم است که آب سرد و تر است و نسبت سردی است
 با لب کرم هوا گرم کرد و در آب که جگر است با دسره یا سیر و نم
 لب سردی هوا یا طبع او بگردد و سردی او را که شود و هرگز
 آب خنک پذیرد و فعل آب نری و سردی و سردی آب باران
 لطیف و تر است او فروین را با نم و در دسره و نم
 که از نمین با آب کرم و نم که از آب نمک گرفته باشند فرسخ
 است که در آب افکند با آب را از نم و در دسره و نم
 بهر نقد آب سرد و عصاره را از نم دارد و مفصل و نم
 و در نم و نم و استقامت و نم و نم را از نم است شور و در
 مردم را لاغر سازد استقامت و نم را نفع دارد آب شور و نم
 و سیر دارد و از آب نم و نم و نم و نم و نم و نم و نم
 آب کرم طعام بهر معده دارد و نم و نم و نم و نم و نم و نم
 و نم و نم و نم و نم که در نم را نفع دارد آب سرد و نم و نم
 کرم و در کرم را با نم هوا به خنک بود و نم و نم و نم و نم و نم
 آب چاه و نم و نم و نم و نم و نم و نم و نم و نم و نم و نم

و نم

و احسن را از بایل دارد و با شستفا دادند و آب بر او بصلح آورد
 آورد و بنیدن بر آب را بسیار تر از آنکه است با خاک با کبریا میزند
 خاصه حک شد و لبش بختاند و منبت انداختند و بخت سارند بهتر بود
 که همچون کلاب بختاند و آب غلیظه گفته اند با شرب
 خوردند و آب شور با کبریا که در آبر جبر است فایدهش صحت و نفوذ و صحت
 الاس در دپ افکنند و یک شبانه روز در حضرت ان باز دارد
 و تریاق که اینها خائف بپازند خاصه که کبریا بر درده
 بود و آب کبریا که به جگر خاوند خورد و جگر ای خف خوردند
 و آب اندک بود و در آرم و دهم بود و آب کبریا که با جگر
 و شش کمر ارد و در آبر که نه کبریا که با جگر و دمان در دپ
 رند کباب کمر خافت اند و بر سر طعم آب بسیار نماید
 خورد و در آبر جگر نمواند کرد و باید بر آب سرد را به جگر شش و نفوذ
 و سرد و در آبر سود دارد و مجرور را زبان دارد و آب با شش و از
 پس زبان صفت و حمام زبان دارد و اگر کسی صبر نتواند کرد و شرب
 ممنوع کنند و ناشکار کم کرده باید در آبر تا شش سرد و آب
 خوردن لب که از خواب بختد زبان دارد و اگر جاره نباشد
 آب را بخان در دمان که باید در آبر بعد از آن خود در آبر
 شش در دپ آب غلیظه کند و جگر نماید و خواب رفت تا آن صبح

و خورد و در آبر زبان را با شش و دمان
 و خورد و در آبر زبان را با شش و دمان

تخلیل یابد و اگر بر تسکین در وقت بی آب خورده شود نشانه آب
کردن آب با آب آن ترمیم و تجمیع را به طرف سردی و **فصل**
در ترمیم شراب در دین که حکام شده است حرمت و در ملتای
و بکر منابع و طبیبان در کتب سود در زبان او آورده اند و بعضی
حرم از ابله حکام منفعت آن طلب میدارند از این طریق بطبع و
بشرط است که منفعت مضرت آن طلب ناکرده شود و در منابع شراب
که مزاج و حرارت آن منافع حرارت و غلبه بر سردی و حرارت و غیره
بصرفایه و طعم نیک بگوید و در خلطها بعضی از دار و بعضی با سبال عرق
و قی و دفع کنند بهر کسی شراب خوردن عادت دارد چون شراب
غالب بر خضم و ناقص و حرارت بر سردی و قوت اندامها ضعیف شود
و خلطها بعضی درین بماند و بیماری را تو که کند و اگر با خندال و خندال و کبر
و بر او زرد قوت روح و اندامها بد و تو قی و دفع و سبب است بد و
بهم تن رساند و ناقص را سود دارد و جواب آورد و مضرت و غیره اسرار
مثل انبوت و غیره باز دارد و زردم که برین را شراب کم که آرام دهد
چون منفعت آن وقت باشد که اگر اطفال نمید و باز آره خورند در سباز
خورند و باز آره لکان در زرد منفعت نمید و خلطها و تمام مضرت بود
و حرارت بر سردی را ضعیف کند و قوتها غلبه و غلبه را عاجز کند و هرگاه
اطفال کند بهم باشد که بیضاها در خواب میسجی پاک شود و موجب کند

منفاجا

و صرع و سرسام و خفای و پنهان مجرقه و دیان و استسقا و نفوس و انواع
علتها که در شراب رقیق و سفید کبر و مزاج را موافق باشد و شراب
زرد قوی تر باشد و طوب را نشاید و شراب سیاه غذا بشن و در حرار
ان از شراب زرد کمتر باشد و شراب ریحانی لطیف و خوش
و خوش طعم خفای و غش را نشاید و شراب قهوه و سبزه و دماغ
را زبان دارد و شراب سبز تن را فرسوده و سبزه را توله کند
و جگر و سپرز را زبان دارد و شراب تلخ زرد و هضم نشود و شش ملش بد
و شراب رقیق زرد و مت کند و شراب عسله بر خلاف آن باشد
و شراب خام مسخ و شیار زرد تر باشد و شراب خوش تر
و تلخ باشد و شراب ازوی و سیر و خمار و اقوی بود و آنچه کبر
باشد کبر و شش مت کند و باشد که با استسقا انجامد و شراب
مویز از حرارت و طوب کمتر بود و دفع کند و آنچه از کبرخ و کاداس
و غیره سازد و ضعف شراب نبرد و دماغ مت کند و شراب
کهنه حکم دارد و نار سبز جگر را زبان دارد و کانه شش کهنه
ارود و خورد را غذا از شراب باید خورد و مثل آتش غوره و زرد
و حقایق و مانند آن دقل انار و لیمو و نارنج و انار که شراب در سیر آرد
قل این و انار و محوس قدر میان هر در سه فنج اندک آب سرد
باید خورد و مافوق شراب از دماغ باز دارد و انار که معده ضعیف و کم

بود و فعل حب الالبس و آتی ترشش شد بد و اگر معده سرد بود و فعل
قرنفل و لعل و گوارش کمویه و اگر غشیا ن و فخر و فعل بیره و غلک
و پوست که بر سفاله سخته شود و شراب ناشتا دماغ و عصبان را زبان
دارد و لیسج دارد و خرد را بل کند و شراب متواتر و مسخه و ادم خرد دماغ
چرا شباه کند و بیم سکته و مرکب مضافا بود و شراب و مسخه و ادم کودک
نادر سیده را زبان دارد و اگر سر که باب بیامیزد و دود و ترشش خورد
و کاخورد و فعل بوب کند و مسکه در و غشیا ن کل ترسند زرد و ابر
پشتار شود و اگر که خواهند که زرد است کنند یا جواحت را علاج
کنند نیز الیج و پوست بروج باب نیزند اب شریخ کنو در این باب
بیا نیزند و شسته یا خود خام در شراب غشیه کنند و جوصاف بنویسد
و نیزند و دست کرد و فصل ششم در بیداری و بیداری بیداری
و قتی از خواب بیداری بیداری و قتی از برای خواب ان را
باشد که طعام از فم معده که سخته باشد و بر معده خالی خفتن شن الالبس
کند و خواب زرد و عاری ارد مثل نوره خاصه در زمینان و سقوط است
دارد و زباله کار ترش صبری فراح سرد را خواب بسیار بود که در روز
عادت خواب دارد و بیدار از ان باد کرد و خواب زرد و جانی خواب
شب نماند و در دیر را زرد و دود و غشیا ن امل بود
پهلوی است یکین مان یکین کند پس ان پهلوی حب رخت نماید و شکم

بود

بمثل سوز گرم دارد و اگر بر شکم خیسید غذا نیک هضم شود و در پشت
تکیه نمودن نیز میان دارد بسبب آنکه منفذی که از دماغ بسته می آید بسته
نشد و آنچه در دماغ بماند کابوسی و صبح در سگته و توله کند و بخوابی شب
مغز را گرم کند و قوت ضعیف کند و خواب بیدار در میان دارد و صحت
آنکه غذا از شب هضم شده و معدی خالی باشد و آواز خوشی معتدل
و آواز آب و در حث و ماییدن بسیار و شراب مخمور خواب و اگر خواب
نباید و در حث بماند از آنکه تکیه کند و نسیم را بپوشد و اطراف او به بند
و پیش او جاعلی کتاب نارح و مانند خوانند این مقدار که ملول شود پس
بجایار این پیش او بر خیزد و در حال غشید و در سنای و شمع بر دارند
فصل در بیان حرکت و سکون باید دانست که حسب حالت اندام
بعضی از صفت مردم گرم شود و حرارت عظمی بر او زود و بدو مایدان
حالت را اگر بیفت گویند در با صفت در بر سر شتر سینه کلا و اصل بزرگ
بود و فضل که از غذا روزمانده تجلیل خرج میشود و بیشتر بن زمانی جهش
ریاضت آن وقت بود که طعام روز هضم یافته و طبع اجابت کرده
و حث که بر ریاضت منغولی خواهم نمود و اندامها را انرم مایلند و بتدریج
حکم مایلند پس بر ریاضت مشغول شوند این مایلند را از استعداد گویند
و حث از ریاضت قانع شود باز مایلند و در میان این مایلند
دوم غلبه از انما را باشد و بیمار و نفس نکاهم اردان مقدار

و آواز

فصل

که تواند تا اگر فضل مانده دفع شود و طبیان این مالدین را استرداد
گویند و ریاضت آن مقدار که رنگ روی افرودخته شود چون عرق اندن
گیرد از ریاضت بار ایستد و در حالت لرزگی زبان دارد و این را مالدین
چهار است و قروچی و تمدادی و دورمی و شش قروچی چنان باشد که از
بروی نهند با حرکتی کند الم باید چنانکه از قرحه و سبب آن فضل باشد
رضیق باشد که از دسه مافور است و لرزه و تب و نول کند علاج مالدین
بر روغن بابونه و شست و غمره و حمام و این زن و غذا لطیف و مانده
تمدی است که در اندامها مبتلا و تمد و کشیدن حرارتی می یابد و
رگها و غده و سبب آن فضل باشد یا بادی در غصه علاج حمام و غدا
و این زن و غذا لطیف و مانده و در می است که رگها متغلی بود و چون است
بر دهند المی باید علاج آن اگر در دم بود امثلا استقران و اگر حرارت
بود شربت خنک و روغن مالدین و این زن تسکین دهد و غدا
که در اندامها خشکی باید سبب آن عرق بار و در هوا گرم سفر
در بخار رسیده باشد و کم خوردن و روزه علاج حمام و این زن در غدا
مالیدن مثل بادام غار مرغ و پانجه **فصل** و **اسم** در **سبب** دارد
مسبل و غیره مردم تند رست و کودک و بزرگ خشک اندام دلاغر
و کس که گوشت و عضله های شکم او اندک بود و آنکه بحای حرف
سین تا گویند این چند گروه را مسبل مناسب نبود خاصه در هوا

در غدا

گرم و قصد حجامت نکند مگر ضرورت کلی باشد که چنانچه درشته اندگان
 زمان و اعتبارت در هوا گرم و جلده زبان دارد که کمی کمی
 بزرگ یا مشتادیت دارد و دارد خود و در خون زبان دارد و قوت
 حجت را ضعیف زد که کسی که در خون عادت ندارد و طبیب
 او را در روند بر و اگر جاره نباشد و ابروی مناسب خلطی که دفع
 باید خود و بر و چند روز منبسط دارد و جلاب و نه نالند رای دارد
 کش و ده خلطه بجهت شود و در وی مسهل باید که بسیار سیرین باشد
 تا مصلحت از اعدان از و در قوی بود و منبسط را که در کار اند و خوب
 و در کار از قوی تر بود و در آن خستد و در ضعیف بود و عمل با و منبر
 میشود و کار خوشتر نکند و آب گرم بخورد و در قوت او را ضعیف
 کند و بجهت قوت او را قوی و در مصلحت خل شده کار کنند تا دارد
 کار تمام کند طعام و شراب بناید خورد و اگر مصلحت کثرت بود پیش از دارد
 جلاب یا چند لقمه نان نشسته خورد و اگر قصد مسهل صاحب آید
 از اخلاط گرم بود اول قصد کند و اگر خلطه لغبی بود مسهل خورد
 و در و در کار نکند و می آرام که و در و در اعضا بد بد است که با حققت
 با جلاب گرم مدد نمایند و انبی و سبب دفع غشیان میکنند و در و در کار
 می آید و در خون دارد و می بیند و بوی نمایند و از اجابت نمکین
 چنانکه تن از ناله پاک نشود و از باز دارد و خورد و چند بار حمام در آید تا

تمام کند

کند و معده میل بجلد نمایند و بعد از دارو در اعراض و جاع و تشنگ
و جوع از دارو دفاع شود و یعنی زخم بجان و صفرا و معین
مزاج را اینست و بکار عرق و قند و زعفران بسیار کنند شرف تازه
و نذات برفی و قوت و او را زود داده باز دارد و مکرر است و بچشم نشود
استیعول بر دهن کل جرب زده باب سر و دیند و از زخم کشان لعل
در شیر بخت نشود و بدیند و حال به بند و در تریب نشود و استیعول
و کل از جنس وضع و زنی با شرب اب الی و حب الاس و تر بانی و فاروق
اسهال باز دارد و اطراف به بند و عطسه آرند و ملوک و اهل
تغیم و در آن که دارد و دشوار تواند خورد و نذر لطف باید از
از ادویه و حب شربت و جلاب مناسب و استعلاج و ملو و صفرا
و سواد و حرقت باید بخورد و اسهال مطبوع خداوند نذر لطف است و دارد
بفشار خشک پنجم و پنج کوسن سر کسین هم درم در یک گانه
اب بنزد ناسه ان مانند صاف سازند و بخت درم شربت
خشک در وصل کرده یک شربت بود و فصل **باب دهم** در نذر
فی که را که در سینه علت باشد و بشته تنگ و در کوفت
به تپه و گردن در از و حنجره سر و ناسه و دماغ و اعضای و سر
ضعیف باشد بته بناید کرد که بسیار فریب دارد و
مسهل اولی از این بود و ضعف است و انست که معده را پاک

کند و میل طعام بدید اید و پرخان و غش و قیاح و نفس بالجو
و قویا سود دارد و کالی را که دارد و مشمل عشیان و جیارد
و پیش از دار و دستر روزنی نماید چون دارد و خوردنی عشیان
نباشد و بصرفت بجای است که معده را از بون کند و از خلاط و
بد دارد و دندان و چشم را از بون دارد و بیماری سینه را اگر بجای
بوقت و این تازه کند کالی سرد و کوش و سیرکی چشم را بل کند و در
روز یکم فی خواهر معنو و طعناهای مختلف خورد و اگر شراب خواره
باشد شراب و طعام خورد و آن مقدار صبر کند که هم امین و بنود
باید دان فی کند و اگر قی و شوار اید شراب در دهن رسد روز میل نماید
و حمام رود و در دهن و تمام بدن مالد و غذا شورمای حریب و حمام
فی نماید و اگر هوا سرد و جو خانه را گرم سازد و در وقت بچه کردن
زنان که بر لب چشم میزد و حش فارغ شود و چشم خور و ب
مات سرد شود و دندان تاب کرم و عرغره بکفمن و الکانه
و خوب تر مالی که فی کنند تا بستاند و بلغمی مزاج را فی منس
از طعام بود از حد با صفت باید و گرم مزاج را بعد طعام و شراب
باید کرد و پس از فی و عرغره یک شفاک عود و مصطک مانند
قند سوده یا آب سبب میل نمایند تا مصلح که رو کعبه دارد و باز
دارد و باقی مصلحه بعد بجانب روده دفع کنند و اگر بخار مصطک

مقصد یا اطراف فعل خوردن شد بدو از دارو بی باقی سوزش در معده
 شود و شور بانی مرغ خربانه را ابل کند و از آن توان ایو جرعه ایست
 کرم و عطسه شود دارد و اگر در دوسپینه و سملوی در رو به
 خط بر شود و دروغن با بونه و کل و با اقم مانند و در رو به
 فی بحره یا خط است لفت تخم ترب دو منقش تخم نسبت
 و در دم بوره درم با بلیسن امخته نمایند و مسس از طعام میل
 نمایند و یک کاسه آب کرم مقدار آن بخورند و در رو به دیگر
 ترب را باره س زرد و ترب مقدار در می و در سر قوی
 انگلی یک با سند و یک شب بگذرانند و مقدار ای شش خنجر
 عسل این امخته نمایند و دیگر روزه مسس از طعام بخورند و بعد از طعام
 تدبیر کنند و اگر بیمار تر کس و و یا سحر در میان طعام با ما
 بخورند **فصل دوازدهم در تدبیر فصد و حجامت فصد**
 استغراق کلی بود و جهت آنکه مرکب بر اخلاط غولت هرگاه فصد شود
 از هر خلطی خبری لم شود و در وقت فصد است که هر وقت که دلکشت اند
 زک و قوام غلت میتوان دید و آن مقدار که مصافت باشد میتوان
 گرفت و در رو به مسس و فی اگر اوطا یا نقصی که بعد از آن آن
 مشکل بود معلوم است که جذر است و نوزد غلت در حکم باشد
 و معدن قوت طبیعت و هر تن را از آن هر چه است و بدان برورده شود

و هرگاه غش بیشتر نبرد و ضعف و غش شود که کند و بپزد و بپزد
 و بپزد و بپزد و غش بدل میبرد و غش و غش و غش
 موجب قوت حیوانی که در دریم شتر یا پناهی من رسد و قوت
 که از شتر یا پناهی من رسد و قوت حیوانی باطل که در و پیر و منافع
 غش است و پخت زبانی و مانع دارد و مهم پیش از غش
 گرفتن روانه اند و اندک را از حط است و غش است
 هرگاه که غش فاسد و درین جمع شود و سبب بیمار است که در و غش
 گفته اند که بعد از لطیف و اندک مزاج غش با اعتدال باران در
 این مذکور قوت است مدنی با غش با اعتدال باران در دست
 غش است و در پس ضرورت مفید است از غش باید گرفت و اعمال
 بر قوت غش فل باید که و طبیب در حال قصه دست بر بعضی دارد
 تا اگر از ضعف و غیر ظاهر که در و بیاید و کون تبش از قصه
 غش بار دارد و خاصه است در خون و صفرا و کون که باشد و غش
 ضعیف بعد در حال خون آمدن غش کمتر و دفع شود پس از
 پس اگر تبش از قصه نباشد و غش اب انار دارد و غش
 با شتر تبش تبش و غش بار دارد و سبب مزاج را شتر
 بود و تبش با جلاب که در و در و تبش گرم باشد و منک و تبش
 کند و در الحسک بجلد با اب انار و غش و تبش را از و تبش

تبش پیر

تب باشد رب نرسد و در صفت ناسیم اگر ابتلا و بنوع قصد نمایند و
 در دکه در خانه صغیر باشد بپزند و در آبش دهند بعد از این
 قصد نمایند و در روز صعد و بعد از آن با دور در طعام لطیف کمر خورند
 و هر که ضوافت اند حاضره صغیر و فرج و امیل نماید و بعد از
 جاع و سبیل و با پیغه و تر و بسیار که مثلم لشکر سفورک
 نماید و در آخر وقت شود بعد از سه روز قصد نمایند و پنج خنجر حلو
 در سرک نهند از ترشک خاک بر سرک نماید که در آب و در طوب
 مزاج از پیش از قصد راجعت معتدل نماید و در درها
 انزالت بعد قبض است و اخل و با سبیل و اصل الذراع
 و اسیم و با سبیل الطع و صافن و مایض و جوف و لب و هر یک
 صمد را منفی گفته اند قصد نکند علیه سر جسم و بنوع و کام و زبان
 لب و دندان را سود دارد و اخل و با سبیل علة بعد و سبیل زده
 لحب کمر شام و در سبیل و را نودن و قدم و اسیم و با
 و با سبیل است از دست راست در دکه را فایده دهد و از
 دست چپ سبیل را در کمر و خارش را نفع دارد و اصل الذراع
 در بعضی دستها بارک با سبیل بود و در بعضی ماکل است و قصد
 صافن خض نکند بعد از تر و خارش که بر آن و خا و بخت بود و
 نماید و مایض بعضی گفته اند دنبال را که نشود و در خا و آن یک

اندک

علت

زک شده فصد او در وقت دقت را سود دارد در قصد حق
و نیت بود و در ارایل کند اما فضا که باید بنشیند و بویست و در وجه
باید زدن و بنشین بر عقب و پشت نرسد و داخل در زیر او عصب
نبیند او را در باید زد و با سکنج در زیر او نشاند و نیت است
سو باید سجد و بویست نیت که اگر بر باز نشاند با و سجد و نیت
ابطع را بسیار باید مالید و با تمام باید رفت پس از آن باید گفت
و قصد است علم را با عد باید است و بویست و بویست و نیت
و دست در دست گرم گذاردن و نیت است ان مقدر را باید بنفوذ
صافن از بالا نشاند باید است و از اصل را در دست باید
از دو جانب او اصل را باید زد و با نفس در زیر او نیت است از جانب
انسان ساق در آن نزد و بنشین باید است نیت که باید بداند و حق است را
طرف اندرون از میان او نشاند نیت که بنشیند و نیت در زیر پا او
بنشیند و فضا میان مختصر و بنشیند نیت که اگر با نیت از خطا اعمی باشد
در باید از پس نشاند و از جانب و نیت که بداند و بنشیند و نیت
لعن و نیت که بنشیند و نیت که از نیت نیت و از نیت بارک
زند و نیت در زیر نیت جمع نیت و نیت که بنشیند و نیت
نیت که ان بود که نیت باقی بود و نیت که نیت در از نیت
حق میرفت باشد ان ادویه نیت که نیت نیت نیت نیت

شب بانی فله طار افاقا مکنار صبر کند راز هر شب درم وضع خوانی
سه درم بپوشند سینه غم مع و خوار غلبوت بر حواص و هوای اندیشه
و بندند و بند روزگت بند و مود زان بر فنی یک بند و صفت سر بان فنی
ترجو اما حجامت کو دکان و پیران را بجای نقد بود و هر عضو که می خفت
کشد آن عضو را آب کنند تا فروت شود حجامت است باید بود و
صفت ساله بوجی مت کنند از هر اندک خشک بر پوست غایت که
و در چهار و نیم و یا نه در سه ماه مت بود اخلاط در بدن حرکت کرده مثل
بجانب پوست نروده و فله نماید و صفت نقصان پذیرد و آن
به نقد هم بود که روزی شاد و هر گاه که نور ماه نقصان گیرد و نقد حجامت
فاین عظیم دارد فصل سیزدهم در تریب استغفار **استغفار** و مکر و آن هفت بود
اورا ربول عقی فحاکه از پنج اید لعاب دامن جلع استغفار است و
استغفار بخفته اورا ربول معلوم باد هر طایفه مرد عوده شود و اثر است هضم
بجو هضم اول در معده هضم دوم در جگر هضم سوم در اندامها و از هر هضمی
بجزوی که قوت معبره اندام تمام نکرده باشد باز و هر فضله بطریقی
وضع شود و فضله اول یعنی در کمال و پذیران یا کرده شد و دفع فضله
دوم با در ربول باشد و منفعت اورا ربول است در دیند و اشت
و اشتقاق و اشتقاق است که تریب بود زایل کند و پذیر عقی باید در
که عقی فضله هضم سیم و طریقی دفع آن نوزد با ربول که اندام

گویند بعضی فصله بخار است که از سینه من دفع شود و داغها نتوان دید و بعضی
 شویخ که بر پوست مانند بعضی عرق است که از سینه من اید و در وقت
 بیمار عرق کند راحت باید و هموار گرم و خام عرق ارد و عرق بسیار که رطوبت
 اصل کم نماید موجب دق و ذبول بود و نیز مخاط که رطوبتی غلیظه است
 که از سر برآید و در دایره و بیماریهاست و ما یخ بدان ناک
 شود و مثل سکنه و صرغ و مانند آن و عطسه و سرفه و بخار سرد و آب
 که بر شکم زینند و بخار طبع با نونه و بودینه گوشت و خونی سبب و
 فلفل و غرطینا و صبر سوده بوییدن و عطسه و منی طالسوار و در دین نیز
 لعاب که از دین و زبان و کام برآید این دماغ و چشم و گوش
 و حلق و کلو و صخره و غم معوج را الفح دارد خاصه در ریه و مردم
 مرطوب را غره با کافور و سرکه و خردل و عاقرمه و صبر و اباج
 صیقل را به بعضی با مجموع در حمام با جای گرم فایده دارد و نیز شفاف
 خلل او در کشف و صحنه بود و ماده که بر و نزدیک باشد او را
 و در وینت و سرخ و دوانی از آن میارند که گرم منفع را در
 تب و آرد در سینه و فند و اندک محصوره باید صفت و لغنی
 شلغ را از جاوشن و کینج و قتل و کک پند و ششم و غفل
 و رخیل و کورجان و تخم کرفس و صندل و سیر و قسطه و در غده اثر و
 و برک سداب و مای زهره و س و زرد و نیز قسطه و غفل او درین ف

سیاف

گنجی با مجموع امینجه بر ششم طلسم رند اسفند عی نام نند و
 مدبر جماع کتب که نوبع در اسفند عی بود از جمله رسای
 سنده کتب هرگاه جماع بوقت اتفاق افتد مردم تداوت
 بایند و اندیشه و وسواس و عشی بدان رابل شود و اگر این متون
 اتفاق میفتند درین گمرانی بایند و میسریم رود و بسوزد و بخار
 بر روی و دل رسد و میت و الیحو لیا و طبیدن دل و نتر که جویم
 و سر نشی بدیداید و در اصراف جماع ضعف رتاکه از قصد خود
 دلیل است بر اندام مع از خفت صفای نرفه و بایسته تر است
 و او عجب می بود جماع بایست جماع نسی کرد و در ر منایحه کند
 یا به می خفت بر درخت زیاده آید و آن خفته باشد
 و بایند و بایند اصنا خواهد شد و هرگاه است غذا خرج خود
 مدی نماید تا عیوض شش یا به باز آید و جماع بر پوست و زاری
 زبانت و در کمال و حمام شش را خشت سازد و جویم
 ناریک و بایست است و در حرارت عزی که کند و انوش
 طعام و از غلام و در دند و دستش عصبها و سینه و ششها و ضیق
 و خفتش و در غش تو کند و در در حال جماع سر مایه رشت
 بایند تا بالوت جماع المی یا بد ما بود و نیش ایر عکس
 است که در بدن خلطه بدو میفتد بدن را بدو و خداوند

می
 جماع

نند

مزاج گرمتر در بار جماع فویع بود و مصرت کمتر باید که
که مزاج گرم و خشک دارد و اثر خشک و مصرت بر فویع ظاهر
شود و الاغیر که در حد او اند مزاج سرد و نمد و سه خشک برود
ضعیف باشند و مصرت هین برود و در فویع بداید
فصل چهارم در اعراض نفسانی است که است و هم دلالت
و آینه و نرس و محلی و اندک نشه کلام با هم و الهیا را باریک
و امید و نا امید است و هر یک از این اثر است و در فویع اطماع
و شراب و دیگر اسباب بدان رود است اثر بکنند و اعراض نفسانی
چنانچه اثر خشکی را بر فویع خوش و ناطقش نبود و در حال
زند رود و بکنند و حرکت و او را نبرد و در این حال
دلیل است بر اثر اعراض نفسانی فویع که از اثر دیگر بسیار
سست و بی معنی اعراض نفسانی مردم گرم کنند و اخلاط
و ادواع مثل خشم و لذت و امید و است و به و اندک نشه بعضی
سرد کنند و غم و نرس و نا امید است و خشم غطیم صغیرا را
متحرک کند و در این نبرد و سرد مردم گرم مزاج را از آن دارد
مضطرب می شود و او را سرد دارد و است که است و فویع که
افزود خشم و نرس و غم و مردم شام کام را اثر است بر فویع
و دیگر ترسید و است و شام و موطا از دل تمام نشد و فویع

امید

[illegible]

و طبع کند دارد و حرارت بخیز ضعف کند و اندک در آن و طاهر

برزد پس لکل در منی و اندک سرکه و آب طلا مانند اگر بایست
 سیاه شود و با شربت آن قیاس شدن بود و غیر از جدا کردن
 تدبیر به نسبت دراز را با و افشاید و یک رویه متغیر
 شود و طبیب استغفر بالله پس بپزد و تخم مرغ یا کتیره حل کرده با صغ
 بر روی طلا کنند انرا از باز دارد و پیاز و سرکه و سرکه مضرت اینها
 دارد و در غن شربت و با بونه و در عقلمال معدن مانند که زایل کند
 و مسافر را اول در شش در اید اگر نه بسیار کنند من گویی بسیار دارد
 تا بخود دارم کبر در در حد گذرد و شربت تازه بود و دینه و این
 و انار و غوره و کسمان و عدس و غوره و تخمه فم معوج
 ز اقوت در خانه اگر با بونه باشد **باب دوم در بیان طب**
و صنعت پزشکی و محلی دارگان و مراجع و اخلاط و منسل
بر انواع و فصل اول در بیان حد طب و موضع دین طب علمی
 که طب بدان علم در حال تن معجم نگاه کنند و شدرسینه بر روی
 نگاه دارد و در آنجا که در کوه های صحت بازار و مدال که ممکن بود
 و موضع طب است که بهانی که اسباب جلد کائنات از تن مردم
 از جهت تند تر است و بهار است و طب این کتب و احوال بقیست
 تصرف در آن معلوم نماید و آن چهار سبب است مادی و فاعل
 و صورت و تمامی اسباب مادی که نزدیک شد به شرح بیماری است

باز
 عضله

پدید آید عضو سبب بار و ج دوم سبب فاعلی و آن ضلای باشد
که احوال بن مردم بر حال علی خویش که در دست ندرست
کرد و در کار خلاف آن باشند که احوال بن مردم بگذراند و سبب
شود و بطبیان آنرا اسباب سه گویند یک سبب دوم طعام
و شراب دارد و سبب خواب و بیداری چهارم حرکت و سکون
پنجم استمراغ و هوش و بصر که از این سببها احوال نفس
حالت نموده و در سبب صورت و آن ترکیب و فواید از
سبب مراجع پدید آید چهارم سبب تمامی قوت افعال
که از معرفت قوت و ادراک و لب قوت حاصل کرد و
فصل دوم در بیان مصادیق طب معلوم می آید که بن مردم و لب از
مال صورت و مال است که از چهار چیز که با یکدیگر ناسازند
و اینها سبب ندارند و فاعل و طبع هر یک یکسان باشد و سبب
ناسازندگی ماده ای او نباشد و چون است که هر یک بدل می آید
خویش دارد و طبع و صورت همه سببی اند و که مال که با هم
افعال و اینها سبب دارند و جدا شود و کار صورت کار است بطور
و غیر و کار مال و طبع هر یک کار یکدیگر و خویش باشند و کار یکدیگر
نیز در دنیا بدو این سبب بود و تغییر احوال بن مردم را
و اسباب سه که در باب گذشته مذکور شد و سبب دردی از سببها

لک

بسی ضرورت چیزی بابت که صورت را مدد دهد و آن علم طب
است که الله تعالی از ذاتی در دسترس مفعول است که لب
نمیران احوال من و اولیاست تمام از احوال من و دیگر است
باشد و در تدریس طب خالی بود و اگر این کس را بیمار باشد شود
این تر و زود و کمتر بحال خویش **ایده فصل سیم در بیان مفعول**
خبر علمی و علمی طب مفعول طب که به اشتیاق تدریس و زایل
کردن بیمار است بحسب این است و میباید و دور و اشتیاق
زیاد که رفو طب باید که اول موضع طایفه اند و تدریس
و بیمار است و در و به اند که تدریس و سبب هر یک از جمله را خبر
علمی گویند و ضرر علمی است که به اند که تدریس چگونه نگاهتواند و
و بیمار است چگونه زایل توان نمود و هر شخص که این میباید
جمله به اند طبیس کامل باشد از عمل کنند و از تدریس جهت اند غرض
از ضرر علمی و شرط طبیس نه است که عمل کنند طب غرض است که به اند
که چگونه عمل باید کرد **فصل چهارم در بیان مفعول ارکان**
و از این بیان چهار شرط غالب و اب و هوا و آتش هر چهار مخالفند
یکدیگر اند از تدریس ماله در اول در هم میانیات این چهار اند و هیچ یک را
بر طبع و صورت او توان یافت و میان هر چهار که مفعول شده اند از ذاتی
پدید آمدن و صورت فوت هر یک باطل شد و این چهار در وقت

دان خاک و آب است و دو سبب بود و آن هوا و آتش
مصلحت در میان شناختن زمین که احوال است و طبیعت
 جایی او با این دیگر ارکان است و انجام آرام دارد و در جزیره
 از دیگر سر و پا اند باز بخار خود رود و گران می شود و در آن
 است و بدین سبب او را ثقیل خوانند و طبیعت او سرد و خشک
 است و منفعت او در عالم است که هر هنر است و باید از کرد
 و بر آن گذشتن نمیدانند **فصل ششم در بیان احوال**
 است مانند طبیعت است و جایگاه است که در هر دو به زمین
 در آنجا از زمین سبب تر است نسبت به هوا و اگر نسبت و قیاس
 با زمین سبب است و سبب آن باره از زمین برین شش عناصر از دیگر
 بنارک و دنیای نارنج است و در این راه برین از آب کردن آرامگاه
 معلوم و جانور باشد و هوای در حوض و مصلحت شدت باشد
 و صفت معلوم است که بعضی جانور را از آب چاره نیست باره
 زمین جایگاه آب و زمین چنان کرد و آب را در زمین بر آنند و در
 آنجا همه عالم را بر آب برسد و طبیعت آب سرد تر است و خاصیت آب
 که بر آنند و خود در آن هم ابد و جمع شود و وقف بسیار و کلمات خود
 فواید اندک آن نگاه ندارد و منفعت او در عالم است و در
 ارکان سبب او مصلحت میباشد **فصل هفتم در بیان احوال**

لیکن

فان صبح بسطه است و جایگاه او بالا از آب فرو از آتش

و طبع او گرم و تر است و هوای از آب فرمان بردار تر است

و از غایت لطافت او است که جان را اثر کنند و قوام آب غلیظه

تر از قوام پوست و هر چه غلیظه است بهر چه سرد او را لوده کنند

مسئله و هوای در غایت لطافت است بدین سبب الود

نکند **فصل ششم** در بیان احوال آتش و این صبح بسطه است و جایگاه

او بالا است و هوای از آب فرمان بردار تر است و طبع او گرم و تر است

و از غایت لطافت او است که جان را اثر کنند و قوام آب غلیظه

تر از قوام پوست و هر چه غلیظه است بهر چه سرد او را لوده کنند

مسئله و هوای در غایت لطافت است بدین سبب الود

نکند **فصل هفتم** در بیان احوال باد و این صبح بسطه است و جایگاه

او بالا است و هوای از آب فرمان بردار تر است و طبع او گرم و تر است

و از غایت لطافت او است که جان را اثر کنند و قوام آب غلیظه

تر از قوام پوست و هر چه غلیظه است بهر چه سرد او را لوده کنند

مسئله و هوای در غایت لطافت است بدین سبب الود

نکند **فصل هشتم** در بیان احوال زمین و این صبح بسطه است و جایگاه

او بالا است و هوای از آب فرمان بردار تر است و طبع او گرم و تر است

و از غایت لطافت او است که جان را اثر کنند و قوام آب غلیظه

تر از قوام پوست و هر چه غلیظه است بهر چه سرد او را لوده کنند

این انواع را بفرای مفرود و هرگاه دو صورت برابر نباشد و صورت
 غالب و دو صورت مغلوب **بهم** چهار مزاج مرکب پیدا بود که هم
 اگر هم و تر سرد و خشک و سرد و تر سردی این مزاجی دیگر
 ممکن نیست پس انواع مزاج نه باشد یک معادل و چهار مفرود
 و چهار مرکب **فصل دهم در مزاج معادل** معادل معادل است
 در ترکیب اجزای این ارکان در برابر و صورت صورت
 متعادل است باشد و این اعتدال در عالم موجود نیست و نزدیک
 طبیان اعتدال ضعیف بود که از اندامی از اندامها محض
 عصب و گوشت و استخوان هر یک را آن مقدار که در سردی
 و خشکی و تر است که باید در مزاجی که اندامش پیدا آمدن باشد و هم
 اندامی از اندامها مزاجی **اعتدال** دارد و هرگاه از مزاج بگذرد
 اعتدال آن اندام و اعتدال آن شخص باطل گردد و در مزاج
 هر اندامی را در هر شخص حدیث که اگر بران حد بود آن شخص
 معادل بود و اگر از آن بگذرد اعتدال باطل شود و این اعتدال
 اعتدالیت از هر یک از سببها نه تنی نه مزاج اندامی که هم
 و تر چیت یک با مزاج اندام سرد و تر و چون دماغ برابر است
 کند و صحت مزاج اندامها برابر است پس اعتدال را معادل پیدا بود
 نه معادل شخصی و از مزاج اندامها مزاج پوست با اعتدال نزدیک است

پش خاضع مزاج پوست سر انگشت و تن که جزو پوست سر و گوشت
 ران بر انگشت و تن دست ملاقط نماید **فصل** **باب** در فرسایش
 مزاج اندامها اندام مردم و اخلاط که در تن اوست قیاس کند دل در
 همه گرم تر باشد پس خفت شربان با پس جگر و صفرا و حنث
 و دیگر که پس گوشت و خفت اندامها و اخلاط سرد را قیاس کند
 بلغم سرد و تر از همه باشد پس موی و استخوان و غضروف و رباط و
 تر و تن و عصب و شجاع و دماغ و حنث اندامها و اخلاط تر قیاس
 کنند و بلغم سرد که دماغ و موی و تن و عصب و سبزه پس گوشت
 و غضروف و گوشت دل و گوشت که در حنث اندامها و خفت قیاس
 کنند و حنث موی و پوست در استخوان و اعضا و رباط
 و در غنای درک و عصبها و **فصل** **دوازدهم** در بیان سالی عمر موم
 از غر و ولادت تا بانه و سالی حال هر درون و مایه بدن بود
 این مدت را روزگار گویند و میفرمایند و سالی مانند
 سالی که حال حیوانی باشد و تن از آن تا به و پنج سالی و
 موی و پهل سالی بر حال مردانی مانند و بعد از آن تا سفت پهل باشد
 و تن از سفت عاقلی بزرگ شود و مزاج کوچک گرم و تر باشد و سرد
 جوانی و تر به ندرج کمتر میشود و در غلبه میکند و مزاج جوان گرم و خشک
 و مزاج جوانی معتدل تر از مزاج همه عمر باشد مگر نسبت با مزاج

دریا صفتها

گودک گرم خشک و فاسس با پیری گرم مطلق باشد و درین
گودک است که در قریب کمتر شود و در بر سر گرمی و در تنه صریح میشود
تا آخر عمرش مردم همیشه بایستارنده مانند بس حرارت در طبع
در اصل سالی کم میشود و باره صریح میگردد و بکبر می رسد و کار او با قضا
خداوند و نوع خوراک روغن سر را کم میکند و با چربی میآید و اندک است
خشک میگردد و در طبع آب است بخوبی می پذیرد و اسهال و جگرها خراب
سند و از غذا بوقی آن نماید و بهضم نقصان میرسد و بدین وجه
خرج شده حاصل نشود و در قریب غریب سرد و تر جمع گردد و در
تا آن حرارت را فرو گیرد و بدین سبب همیشه مایمی نباشد و طبع آن
را مرکب طبعی گویند **فصل سیم** در بیان فزاج احوال
فزاج هر کس مایل میخورد بود حرکات او در همه عمر احوال حیوان
ماند و آنکه فزاج اصلا او کسب و دمی نگذارد و احوال و حرکات
او همه عمر به سران ماند و بهر سبب نود و ناسته کند و اگر فزاج اصلی گرم
و خشک باشد و بهر جوانی و خشک و گرمی بر و غالب است و خون
بسیار از آن نرسد و کمتر گردد و اگر فزاج اصلا سرد و تر بود و بهر سبب
بسیار و در پیری بهر حال شود و اگر فزاج اصلی گرم و تر نباشد
و در کولت نهال باشد **فصل چهارم** در بیان خلطه و درین طبع
است روان در تن مردم و جایگاه طبعی آن را پاست و اندامها

در بیان آن

که میان آن کث و کث چون جگر و معده و سپهر و زهره و اخلاط
از غذا اجزای و بعضی نیک بود و اینرا طبعی گویند و آنچه بد است
ناطبعی باشد و اخلاط چهار است خون و بلغم و صفرا و سودا **افضل**
باز دهم در بیان احوال خون باید دانست که خون گرم و تر است
و تولد او در جگر باشد و طعمی که در جگر منضم شود و زین
و قوام آن همچون کشک سواب بود و اینرا کیلوکسی گویند و
کیلوکسی از معده جگر و ریه و کمر است و نیز بعضی دیگر باید
دانست که جگر سرد و خونی تر و دانه های جگر هم من بر اند
شود و غذا اگر در دانه از جگر بجایست دل ابد از حرارت کج
گرم تر شود و قوام هست رفیق تر و زین آن سفید و خون طبعی
زین آن سرخ و بویست هست خوش و طعم هست شیرین
و اینهم آن معتدل بود و حفت ناطبعی و دویع باشد بی آنکه
مزاج او ببرد و گرم و تر با سرد تر شود **و آنکه خلطی با دمایا میبرد**
نوع چهارم آنکه صفرا و بلغم و سودا ابد و اسحق شود و زین
بویست و طعم او بگردانند و صفرا قوام او را رفیق و طعم او تلخ
و سودا قوام او را غلیظ و زین او سرد و سبزه و طعم او
ترش است و بلغم سرخی او کمتر و طعم او ثقله و اگر حرارت بود
طعم او شور و قوام او غلیظه کند و اگر حرارت ضعیف باشد

و قوام او رقیق و طعم او ترش است **فصل ششم در بیان**
احوال بلغم بیاد است که بلغم دو نوع باشد طبعی و ناطعی طبعی
آنست که غلبه آن سببین بود و فاسد با مزاج صفوات بود
سودا باشد و سف با مزاج تن سخت سودا باشد و بلغم ناطعی
چهار نوع است یکی آنکه قوام او رقیق باشد از ارقوب مایه
گویند نوع دوم غلیظ تر بود از امخاطی گویند نوع سوم غلیظ
تر از از جاجی گویند نوع چهارم بسیار غلیظ باشد از اجص
گویند اما طعام رطوبت مایه سببین تواند داشت و اگر در آن
بیاغیر و طعم آن شور شود و بلغم غلیظه طعم ندارد و از آنکه گویند یعنی
بازره و آنچه صفرا منجمه شود و تلخ بود و آنچه سودا بیاغیر و ترش
عقب باشد **فصل هفتم در بیان صفرا و احوال آن صفرا و**
نوع بود طبعی و ناطعی طبعی قوام او رقیق تر از قوام خون بود
و سببوزن سبب تر از صفته اند صفرا رقیق و خالص و رنگ
سرخ و طعم او تلخ و قویع او گرم و خشک و نوله او در جگر است و صفرا
غیر طبعی سه نوع است یکی درش زیاد کرده و از آنکه بیاغیر و دوم
آنکه سوز و گرم تر و تیز تر و دهم آنکه منجمه بیاغیر و اگر
خول منجمه بود و رنگ او سبز باشد از اجزا گویند و اگر بلغم
با او بیاغیر و قوام او غلیظه کند و اگر به او کمتر و رنگ او همچون

نزودن تخم مرغ باشد انرا مخی گویند و اگر نولد صفرا در معدة کرم
باشد در شکم او سبز انرا کراخی گویند تب از او کمتر شود و حمة آنکه
معدة انرا بقی وضع نماید بسیار است او باشد که صفرا بسوزد و در شکم
ظاهر گردد و در انرا صفراست زنگار است گویند و در بین انواع
صفرا انبث و نوعی دیگر از صفرا بسوزد و در شکم او سیاه شود
انرا صفرا سوداویست گویند و طعم او شیر و ترشش زین اران
بسوزد و یکس تر و یکس آن نرود و دوازده بود اما اگر نرود
بسیجی پیدا شود اما زنگار است از بدترین است حکم زهر دارد
منافع صفرا آنست که خون بقوت او در رگها ندر کند و باطرا
سه و دیگر آنکه شش را با صفرا صحت یابند و از
بهر آنکه متخلخل او کثیف است و عین مشوب و متخلخل او
شعاع و حلت در او است بواسطه بقوة صفرا بود و دوازده
صفرا در باره برده و فرود آید و انرا از رگها غلیظ بسوزد و فصل
را از رگها و در شکم آن عضله مقعد را حفره دینا می حبت بر صفرد
و در کاه بنی منفذ است نود و صفرا برده نباید نوعی خروج نولد
کنند و گاهی در روده کرم دراز گردد و دانه پیدا بد و در روتا
استان صفرا باشد و در وقت چشیدن و از غذا کرم
خشت و اگر از خویزه نباله کرد و فصل سی و دوم در بیان صفرا

خلطه از دو نوع بود طبعی و غیر طبعی در وی خلط و زران
تر از خون بود طبع او سرد و خشک و زرد او سیاه و طعم او ایمنه
از تیرشی و شیرینی و تولد او در سپهر بود و از غم و اندیشه
در نجباء و از غذا با سرد و خشک و در فصل خریف شود و سودا را
غیر طبعی انواع است یکی آنکه خلطی که سوخته شود و نقل آن
سودا کرد و دوا کرد و بلغم سوخته شود و نقل آن سودا کرد و دوا کرد
خلطه بلغم رقیق بود و سوخته آن شور دوا در غلیظه تر بود و طعم آن
ترش با شور باشد و اگر غلیظ سوخته شود و طعم ایمنه از شیرینی
و شور است و اگر سودا سوخته شود بسیار ترش و زردی از آن
بخشد و ملس بگردان کند و دوا کرد صفا سوخته شود و طعم آن ایمن
بود و غلیظ است که از آن تولد کند زنده تر از غلیظ است دیگر
بود لیکن علاج زرد نیز بردن و نویسی دیگر از سودا غیر طبعی است
هرگاه که سرد و ضعیف کرد و سودا را مریخ کرد و در غلیظ
در کما بر آید و شود و در ستم تن و غلیظ تولد کند و طعم آن
و بر تان سیاه و در خلطی که در تن دیر بماند لطیف و در غلیظ
و غلیظه او سودا کرد و در هر وقت بهار است دراز و دیر ماند شود
حکیم ضعیف و ستم تن است و ثالث باطل کرد و در هر خلطی که اعضا
بود و سودا شود و دوا کرد و هر چه بود و کمسوس بود و غلیظ آن

صفه اخر غیر طبعی و غلبه ان سودا است تا طبعی باشد و منافع
سودا است که خون بد و فاسد گردد و در هر هر عضو است
که در غذا را از سودا اید بد و در سم مثل استخوان و مصلحت و
واجبه فصد باشد از خون جدا گردد و بسیار در اید بمنقذ است
که میان سپرز و حکم بود و پاره سودا بمجده زنده و مصل
طعام بد پدید و خون بر آن در مردم که اندک است فکر بسیار نشد
سپاه بود **فصل نهم در بیان هضم احوال** ان هضم چهار است
اول در معده و دوم در کبد و سوم در ریه و چهارم در اندامها اگر هضم
فصل هضم نابافته باشد فصل هضم اول برود و دفع شود و فصل هضم
دوم که هضم شود و فصل اول بطریق اول دفع گردد و فصل هضم
سپاه و نیز در اندام هضم سودا بود و بسیار در اید و فصل
هضم هضم و چهارم بعضی تجلیل دفع شود و محسوس نباشد
و بعضی تفرق و دفع شود و بعضی بمنقذ از محسوس تا محسوس
دفع شود و فصل هضم هضم چون است و محسوس و منقذ از تا محسوس
مسامحه و اما در آنچه بجانب مسامحه بعضی طبعی بود و مصلحت
و ناحی و بعضی غیر طبعی باشد چون که در حار و سرد و البه و بعضی
و بعضی و اما در **باب سیوم در بیان هضم احوال**
فصل اول در بیان فرق میان

اندام مرکب و بسیط اندام دو نوع بود بسیط و مرکب بسیط اندامها
 یک تن بودند مثل استخوان و گوشت و عصب که همه یک جنس اند
 بدین سبب این اندامها را بسیط گویند و مرکب ازین اجزاء همان
 نام دارد چون استخوان سر و پای و گوشت و است و پاسب و اندامها
 مرکب التبارع و دم را گویند چون دست که آلت گرفتن و دادن
 و پاسب که آلت زدن و بمقتضی رسیدن بود و مرکب از پیرامینی میگویند که از استخوان
 و عصب و گوشت و پوست و رگ و غشای ترکیب یافته **فصل**

دوم در شناختن استخوان و اعصاب و استخوان جسمی خشک بود
 و سخت تر از همه اندامها است و او را حشمت و بنیاد همه تن
 و اعصاب حرکتها بر دست و پایها بسیار است و عده و پاسب بسیار است
 استخوان دولت و چهل و نه پاسب است بدین تفصیل استخوانها
 سر و دست و پاسب و عده و پاسب از در زمان که بر سر و پاسب
 و پاسب و حشمت است پاسب است و استخوان سه مفصل است
 دو استخوان قحف و یکی استخوان از چهار در زار اکتلی و پاسب و چهار
 پاسب و پاسب است سر استخوان استخوان ان پاسبانی استخوان
 پاسب و یک استخوان پس استخوان استخوان استخوان استخوان
 و همه استخوانها استخوان استخوان استخوان استخوان استخوان
 است از همه استخوان و پاسب است استخوان استخوان استخوان

بانه بود و باره اصلی بنیست و دوازده پاچ از دریم معلوم است و این
جمله پاچ فلک درین است که از دینا آنها بر دست از عدد اسخوان
سرد روپس نوزن شمر و عددان است و دوست جمله بنی ه
دنه پاچ باشد و مهر است پاچ باشد و مهر است پاچ نیست هفت
مهر کردن دوازده مهر لب و پنج مهر که گاه و گاه مهر
سربین و سه مهر نشسته و در اسخوان است هر دو مهر است
مین و چهار باره است از هر سو دوازده باره بود و با مهر لب
بویست است و از جمله مهر بنیست باره و در اسخوان است
و با اسخوان بنیست است و در اسخوان است و سینه هفت
پاچ بود و از هر دو جانب با بنیست است و سینه است
و بنیست کردن و پاچ اسخوان است و کشف است که گویند
و در اسخوان است بعضی اصحاب شرح گفته اند که سرشانه مردم
و در اسخوان است مخصوص با دمی بود و دیگر حیوانات
را سینه اسخوان است و سینه است باره بود و در بیت تفصیل
بارد و سینه است باره ساعد و دوازده خرد و دست است باره
و سینه است در اسخوان است دست چهار باره بود
و سینه است منظره گویند چهار رکن است و سینه است زود
هم سینه است اسخوان است نشان پانزده باره است و سینه است

سه پاره حله به پاره بود استخوان نسی گاه دوباره نش
 استخوان بابی از آن تا بقدیم نصف دوباره بر پاست
 پاره به برب تفصل استخوان در آن یک پاره استخوان ساق دو
 پاره بر سر از اول یک استخوان است عین الریه گوشت شناخت
 پاره استخوان پاشنه یک پاره استخوان کف پاست بر جانب
 دهنی قدم دوباره استخوان است شکل نقش است و حرد و چهار
 پاره در استخوان آن پشت بار یک پاره بود استخوانها به است
 پاست چهار ده پاره بر یک است پاره بود استخوان
 است پاست چهار ده پاره اینام فو تار ح حله دولت
 جمل دهن پاره است بغیر از استخوان لامی که شکل لام
 بود که در غنچه است و آن در فل او باشد انگشتان است
 فصل دوم در شناختن عروق و عروق حش است پنجم
 از استخوان و سخت تر از آن و بر سر نه دو دندان است
 پیداست و اگر ایسی رسد عظمه از استخوان گوشت نشود
 صغره عروق است و دائم در حرکت است که اگر استخوان
 است او بجای حلق و ساه رسیده است و سر پیچ عروق
 و عروق دم درون است و است است است است
 است و گوش عروق است مثل باد بانی نا اواز را رود و در

لهاط

و فقه شش عروق است که نفس کشیده باشد و ماده
زله اثر کنند و مهر که آخرین است که نشست مردم بدان است
سه مهره بود و نام است بدان توانی نشست که اگر ستوان بود
موجب درد و رنج می باشد **فصل چهارم در شناختن عصبان**
جسمی است نرم و شکنجه نشود و الت حسن و حرکت و از حمله عصبان
یک عصب مجوف است از دماغ رسته و چشم و ران و نوبتای
و ان تحریف بگذرد و چشم رسد و عصبان سه نوع است هر سه
عصبان مانند بذر و منفعت یک و در آن نوع اول
که از دماغ رسته با در نخاع که خلفه دماغ است و قوت حس میدهد
و حرکت بنوعی است عصبان در سه تن است نوع دوم که سر ستوان
رسته و با ستونالی دیگر رسته و قوت بر محکم تر از اول بود و این
ماز پاد بود و نوع سیم امجد از سر نوع است از اثر گوشت
سر عصبان از این نوع بود و این را هم از حس و حرکت بهره
است و اصل قوت حس و حرکت از دماغ است و البته الت
برود و عصبان است و عصبان در عصبان در عصبان
که از این است در پوست از عصبان در کما بنر است از این
گوشت است مگر پوستی لطیف اندر پوست است و حس
پوست بدین عصبان بود و در خزانه پوست مردم از این

و خون و هم از باطن رگهاست و موی و عرق و شمع که
 بر پوست پدید آید از مشت بم ظاهر گردد و قوت حسن و حرکت
 از دماغ است و البته هر دو عصب است که توسط عصب قوت از
 دماغ باند امپامیرسد و اگر چه حسن المس پوست و گوشت
 همه تن را هست اما حسن و بدن و شنیدن و بوییدن و
 چشیدن همه در سر است و عیا هم حقیقت است یکی از نویس
 داشت و یکی از نویس است چپ را بریای دیگر از نویس
 میده است و گردن سر و بینی و میده و باند امپامیرسد مگر یک

و عصب

نخاع عصب که پائین سخاغ واقع شده که آن فرو است مگر عصب
 که حقیقت است سف از دماغ و سخت از گردن و دو از ده از
 سخاغ از پشت پنج حقیقت از نخاع مگر گاه و قطن و یکی از باطن
 نخاع میده رسیده حمله به در پشت حقیقت و یک فرو بود
 و معده و دماغ منار کشند و بعضی از عصب دماغ که یک است
 آن در عصب رسیده و عضله آن در رقل و شنیدن و بوییدن
 و حرکت و احش بر کننده شده بدن سبب هر گاه که در سر
 نافوشن یا جگر است که به تو هم کند عصبان و فی شود و چون
 معده ضعیف بود و نفهم نک شود و دخی را به کلبوس و عصب
 و مضر آن به دماغ رسد و مایه داشت از عصب است که اگر

نق

در اندامی تشنجی با سستی واقع شود سرهای عصبها را علاج کنند
و بر سر ماهرنگ را سوزن و مهر و پنبه ضماوت کنند و تا وقت دارد
و بر عصبها را سوزن با ذن الله قالی **فصل پنجم در تشنج**
عضله **عصب** **پنبه** که از اثر گوشت یک سر عضله و تترار استخوان
رسته و یکشاخ از میان و تترار است رسته و شده این شاخ را مخور
مخور گوشت و باقی بر سان نفی از سر بار شده و میان لیفا بگوشت
در شده تا به نیز سر عضله پس دیگر باره سر لیفا بهم باز آمدن
تا مخور استخوان دیگر عضو بپوشد رسته و لیفا میان به گاه عضله فراخ
تر باشد به آن لب میان سطر در هر دو سر او بار لیفا بر شکل هم می شود
پس به مخور عصب این و تترار مخور و لیفا و گوشت و عصاره عضله گوشت و
سخت چشمی است لطیف از عصب و رباط بافته شده و منفعت
عصب در گوشت است اول آنکه عضوب که در میان او باشد
خس در دویم آنکه عضوا بر شکل و نهاد خویش نگاه دارد
اند بر این سر و آن شکم را چون است و بجان باشد عضله اندام
روست چنین عضله مینائی اول و حناره و عضله چشم و کنار
بغ و قلب چهل و پنج عدد است و عضله پیشانی مقعد با پوست
امتنه بود و عصبها که حرکت سر و کمر پیش از آن باشد یک سر آن
عضله از استخوان چتر کردن رسته و از استخوان سینه سر نیز رسته

هرگاه سر از مش بر تنواز برداشت افت در عضله بماند غاد
بر تن کردن در شش و آن سینه و تنگ کوس که از نزد است
عضله که حرکت سر بسوی قفا بدان باشد اذنا موارید
کردن رسته با شش و آن پس سر بر شش هرگاه بسوی پیش نهاده
اورد و افات در آن است عضله باشد و قفا عضله که حرکت
سر بسوی رت است و جب بدان باشد و دود در شش
کردن دود در سر سر علاج آن قتل و غیر عضله باشد
عضله که صخره و عظم لامی است و دود و عضله حلقوم شش
است عضله زبان نه است و از آن است و آن که رواج کوشش
داران است از پس سر و عضله از آن رنگت زیرین است
و عضله که کتف و دارد و است عضله از پس از
و چهار از عظم لایه بر امون کتف نزدیک کوشش بدن
چهار عضله و دود عضله دیگر از مهر پایه است رسته حرکت
کتف نزدیک بدن و دود عضله باشد و عضله که است نشان
است و شش است و عضله دم زدن سینه عضله که
در میان پهلوان است و عضله که سینه و حجاب است
بود و عضله که در میان پهلوان است و دود عضله بود
و حجاب و دود عضله است که سینه است و دود عضله است

دوم هر يك از مهره دو از دهم رسته از مهره پست پشت
دارد انجا سه بند است از نرس پوشت و بر ششامي سر بند
برآمده و استخوان سينه بدو ميگفتند و عضله اول در دهم زدن
از دهم و دست از مهره دم زدن در خواب در حال غش
حرکت مجانب است دو مهر عضله و در دم زدن ياري و شده
اندر عضله پست پشت و ميل و پشت و بود و عضله است
که انرا اثباتي عضله الصلب گویند گویند يکيني بر یک زدن
و بسته عضله جمع شده و در ميل برآمده سر است عضله هر يك از مهره
از مهره پست پشت و درگاه و سرين و ششگاه بدو سوسه شش عضله
پست عضله پشت و سه مانند هرگاه است و عضله کوتاه شود
پست لبو است فاصیل کند و از دهم و دهمي کوتاه شود و پشت
محاسب ان ميل کند و عضله پست شکم منتهی است و عضله
فصل چهارم و عضله پست انشعاب مردان چهار است و از انرا
دو مهر و عضله منتهی می بود و عضله مقعد چهار است عضله رانها
پست و دود و عضله بندگاه را نو سینه ده بود و عضله بندگاه
قدم پست است عضله انشتان پست و دود **فصل ششم**
دشنا حقی رگها سه است که در نرس و است دو نوع بود و نوع
اول که از اول رسته انرا ستره یان گویند و نوع دوم که از چهار رسته

انرا وید گویند و آورده و در نوع سبب کینوع از جانب مقلد
 کید رسنه انرا چ شخ بود و هر شقی ش قهای بسیار دارد
 برسان بج درخت که در زمین پراکنده باشد انجا که از جگر
 بیرون امده باب گویند هشت رک از دی بر خاشنه
 ان رکها و لغته یونان با سارقا گویند و هر یک از ان رکها
 شت صا زده و بفرموده و عده رود و اینگونه حال به انک
 که کیلوس به جگر از ان تخم نمیده بپوشه ش از عده ارد و ان
 برود و اینگونه ش بقی کیلوس که از عده با نقل رود و هر دو
 شت امده بقوت خصاصه از نقل جدا کنند و جگر از د تا غذا اگر د
 و نفع ان ش که انکه نه غذا را است بد ار کیلوس حله غذا
 کرد و تا مردم را از د و لطعام حاجت بناید و زود و کر که شود
 و نوع دوم از وید از خاست محب جگر رسته از اندرون جگر
 شخ و بیج کرده صحر رک و بکر که یاد کرده شده و بر بجه
 ش خدا و بیج بر دو نوع بیکر بپوشند و در هم کشیده تا هر چه ش
 فاسد بقی کشند و بیج بر دو بند زود و در دین پراکنده شود
 تا حله کیلوس بقوت جگر بچینه نشود و خون گردد و هر وقت که
 تمام بخشد به بن از رک که از جانب محب رسته بر اید انرا
 اجوف گویند هم انجا برآمده و دوشاخ گردد و از هر شقی رکها

بسیار خواسته و شفا ریب محسن بالا اند و در سینه اندامها
از رون و پیرون برکنده شده غذا میرسد و شفا که
سینه پایش فرود آمده و در سینه اندامها غذا میرسد و شفا که
را از جوف از بدن آن گویند که میان شفت و ده تا خون
باسانی فیه و بی کبد و دو میان ریهایی مابقی چنان
کن که شفت لکن قوت کشیدن در بدن او قوت و جمع شود
از نقل و غذای آن بد در دهه راه نباید و حاجت باب
از بس طعام در یابد و بدن بسبب گفته اند که آب شفت
از سر در کار اول آنکه قوام کلبوس باب رقتی میشود و سینه
و در آن سینه که آب سردی آب فراوان است و معده بدن
سبب بر طعام مشتمل گردد و در دتر هضم هضم کند **صلی**
در شفا این شفا این بیاید و آنست که شفا این ریهایی در
توله از دل رسته از جانب جب و دل حرارت عریض
در و صیوانی در وی بگذرد و از دل سینه ریهایی ریب
از ریهایی شفا این آب و سینه سبب است از شفا
در بدنی گویند و شفا و دیگر نزدیک است بناری این گویند
این سینه و شفا از شفا ریهایی بسیار خواسته و در شفا
کشت و بالا بر اصل و ریهایی شفا و دیگر نیز فرود آمده و سینه

کوارش و شفا

رکهار روح حیوانی و حرارت عنبری بانه امهاسیر سنده نام کرد و کار مبارک
 و تقالی تار روح حیوانی و حرارت عنبری سنده بانه جانچه و منفذ بود
 و توان فرزند تالذرم و در دود و کتور باشد و شیرین و در بدیهه یک
 گوشت از حبه الله غذا دهندش و گوشت شش نرم
 است و حبه متحرک است و شیرین است و محراب است
 متحرک است که این شیرین که در میان او دزد و طب باشد
 تا از حرکت برود و آینه شش سر و غذا با سالی این
 شیرین است از او زید شیرینی گویند و در یک بار یک از او شش
 بر خاسته و در حجاب برانده شده و این از حجاب بیرون آمده
 چون برادر دل رسد از او یک سینه است با یک جان
 حوی بر خاسته و در غلاف دل پیرانده شده و باقی پچها شش
 سینه یک سینه یک سینه است و در دل آمده و بدل در اندام
 شیرین است و در کمرین رگی از رگهای دانه است از
 سبب آنکه رگهای دل نسیم بر اوج می رسد و آن پیران
 غیر ساند و خواص غذا غلیظه است و احب کرد و منفذ غذا
 افراخ تر باشد و شیرین تر که این از او گویند و رگی معروف است
 از دود و در یک بر خاسته و بر دو کبر و در اندامی خوار و از
 دل پیرانده شده و در بدیهه در کجولف است و دل پیرانده شده

سبب

برادر این که از او زید شیرینی گویند و در یک بار یک از او شش
 بر خاسته و در حجاب برانده شده و این از حجاب بیرون آمده

انجمن رت شیرین ۱۳

باقی آن

و باقی آن دو بخش کنند یکی قوه و دیگری نیز یک اما قوه و لیس
 بالا برآمده و از سینه بگذشت و نزدیک و اجلی آمده و این
 و دوج را و داج ظاهر گویند پس قوه شش خسته شده و دوج
 نزدیک و دوج عاقل از هر سو و یکی را عرف سبائی گویند و یک
 شش خفه و دوج امیر اما و دوج را یک و شش در زیر
 و دوج شش از ششها او یافته شده و در دوج بدماغ درآمده
 اما و دوج رست از رگهای گردن می سوی ریه و دیگری
 سوی جبه و او شش است از ششهای ریه و او
 که لیس و بالا از چیز گردن برآمده و بدون و نزدیک فضا شش
 و در می نماید که ریس سزمان خود را که لیس کنند تا آن
 بر دورگ بریده شود لیس تمام نباشد **باب در ششها**
انواع ششها و آن هفتند **فصل اول در بیان ششها**
 مرکب قوتها و تشابه که مردم ششها اند بدان نامیده و مانند و تا
 خود را و قوتها از آن سبب باید و فرزند از دوان غذا است که
 از یک کار خدا تعالی از هر دست آوردن و بکار بردن حاستها
 از زانی داشته تا نیک از هر و مسود از زبان ششها سد و نه برآمده
 مانند از هر وجه و نیز بکار برند تا در زمین او بچشم شود و در دین گمانی
 او در دوا چهار قوت و دانه اول را قوت نفسانی گویند و در هر

در ششها از دواج ششها
 او را که در دواج ششها

اقتباری و شفا بخش سودا از زبان کار با بدالت و معنی آن
و باغ است دویم را قوت حیوانی گویند عدد حرارت غریزی
در روح حیوانی از دست و معدن از دل است سیم قوت
طبعیست که بر درش من طعام را بخدا کرد اندین از دست
و معدن از دست چهارم را قوت مولده گویند غذا را
معدنه و شش و تخم در دست و معدن و اندامها تولید و تاسیل
است بپایه و شش که اندامها که معدن قوتهاست است
بدست آوردن غذا است یا آلت غذا است یا بکار داشتن
و گواریدن و تخم جدا کردن و ضله ازین سرورن آوردن و مالک
بر درش من قوت است و مرکب قوت طبعیست اس قوت
ناخون از جگر سرورن و ششهای رک اجوف بگذرد و اندامها
غذا یابد و روح حیوانی و حرارت غریزی که مرکب این خون
سنگی است از دل برآید و ششهای شریانی بگذرد و تمام
اندامها برسد و سه تن جوان زنده باشد و حسن طبع
در پانزده و در کرمی پوست و سه تن را حسن و بدن و
شش و چشیدن و بوییدن و سیر است و آلت این چشم
و گوش و بینی و کام و زبان است و معده را من قوتها و کار و غده
عصبها درخت که از دماغ فرو دامود قوت نفانی است فصل دوم

زبان تسبیح دماغ و احوال آن دماغ عضو است مرکب از
ماده نرم و چرب و لزج و از شاخه بار یک که از شریان و آورده
در براننده شده و از دغث که در وی پوشیده است ملی
مالمس او دیگر است ماس رقیق و قاع است غلیظ و صلب
و مزاج او سرد و تر است جمله او در بخش از دراز العنق از پیش
سر تالمس سرد و در وی است بحقیقت انرا الطون دماغ گویند
و غث و نولیف برکت حد است جدا می هر بخش در پیش دماغ
میدانست که شبیه تان بحقیقی الشدی گویند و بوسیدن است
و منفعت سردی مزاج او است که از او را محسوس است و از
سنتوت نکته که گرم شود و حرارت روح حیوانی و حرارت
عربی که دایم از دل بدو میرسد او را منهدل دارد و منفعت
سرمه ای که از حرارتها و حرارتها خشکی در او تولد کنند و منفعت
صبرانی و لریجی الله عصبه از او در بدو شکسته می باشد و نفع نریجی
الله مدوکات و محوسات را از او دریا دارد و دشمن
که بدماغ در آمده و در سم یافته سزه و دهنبار هر یک که کشند
و فراخی حاصل آمده طبعانی انرا مضره گویند و خون که در کما
میکند و دغث از انجا که در اید و در کتار او میبرد و مزاج
دماغ نریجی شود و دغث غدار او گردد و از تجاوز دغث

تجويف اول بزرگتر است و ميان خور و قشر و اخير از ميان کمتر تا
بدرج جان بند آيد که نخاع و نبال و ماغ است و نبال که در بين
تجويفهاست حکم را روح گویند و محل قوت ادراک محسوس
روح تجويف نخستين است و تجويف ميان همچون منفذ است ميان
بر دو تارچه بخراختن است و ادراک افندي خرد ميان تکرار و تکرار
باز بين سپرده شود و در بين سبب خرد ميان محل قوت تفکر
اند تارچه ادراک می افندي تصرف کند و نبال از بند
حد افندي محل قوت حافظه سپارد و در هنگام بار آوردن از وی
باز خواهد و محل ادراک باز دارد اما نشناخت که در حرم و ماغ است
برسان بار است **بیش** مجبور که در رسم باقیه هر چه بود و طبع
انرا ترند گوید و اخراج و ماغ که قاعده سقف ميان است و دو
جانب مجوف انرا دوده گویند از هر اندام پاره و از ریه
و در طول و ماغ است و حرکت است اما در اعضاء ان نشان
کرم است و از اجزاء و ماغ که از دو جانب است و قاعده سقف
اوراه دوده گویند و معنی دوده نشت که گاهی دراز تر میشود
و گاهی چاکونا مثل حرکت کرم در فصد و ماغ در دو مجرای
وضع شود اما ان دو مجرای است که بار کرده اند اغار مجرای
و نهایت ان برسان قاعده است سر او کشد و خرد و شک نیست سب

برای

و از اتمع کوبند از میان دماغ آمدن در هر موعده و دماغ که در
 عذر که میان عروق رصلب و استخوان حرکت میکند و ده فصد
 دماغ بر آن مجری لکام فرو و آید و مجری که ششها را بخنداند
 کوبند و سوسپ آن استخوانی که بر شکل مصفا است فصد
 بیشتر بر آن مجری فرو و آید با دق البته تا **فصل سیم**
 در تشریح چشم و احوال آن چشم عضویت مرط از طعنا
 و رطوبتا و غشیا و عصبها و عشا او را اجوف است با بنا و ترب
 در یک چنان است که اول سه طفه صند کوبند و دوم را شش
 سیم را شش کوبند و سه رطوبت در میان آن است
 طفه بنا و اول زجاجیه کوبند و دوم جلیده سیم میخند اول
 را زجاجیه از آن کوبند که مثل آینه که رفته رفته او
 سرخ بود و چنانکه از کوبن خوشت و دوم را جلیده کوبند
 او را شش در دشت نمحون رخ و شغل او که در شش
 در میان زاله بر دبه نیز کوبند و رطوبت سیم را بیضه کوبند
 قوام او نمحون سبده تخم مرغ شش و جلیده در میان
 زجاجیه و بیضه است زجاجیه غذای ششها و بیضه قوت
 انساب و حمرتا در عشا از روی یار میدار و مانند رخ بوج
 میرسد و چهار طفه و دیگر است اول را غلبه کوبند تا از کوبن

در تشریح چشم
 در تشریح چشم
 در تشریح چشم

همچون تار عنکبوت و دومی را عینه گویند عینه بر موضع دیدار
بر میان خود تقبیه و بر آن دانه انگور است نکته ان نکته است
بنای باطل شود و رنگ این طغه آسمان همچو کون است
از سر آنکه هیچ یکی نوزدیده را موافق تر از آسمان کون نیست
و از انزوان این طغه جلد است نرم طالان است را زرد
چشم زود ایدید شکاری در آن جلد پنهان کنند تا محل
انرا نگاه دارند و نگذارند و در باره پیش نکته گیرد طغیم
را نکته گویند از سر آنکه صلب و صافی و شفاف است و شریقی
طفه چهارم را ملته گویند گوهر آدوشه سبده و هرب
بعضلهای چشم اندکی بود و بر طغه افزین صفت شده و
گوست پذیرفته بدن سبب ملته گویند و عصب دو نوع است
یکی عصب سبب است و مجموع است بر خلاف عصب دوم
عصب حرکت است اما عصب محروف از گنار محروف ادای بسته
از دماغ که گشته و سر و ن اندکی از سوی راست و یکی از
چپ بسته بسبب راست آمده و بصورت پهن شده
اند و این شکل یکی هم رسیده اند و در هم پیوسته اند و بخوبی
بر در هم نشسته و بدان اندازه بخوبی که فراح ترید بر آمده
و بخوبی یکی گشته و بخوبی هر یک بین از آن است که

نوزنی باریک در وی گذرد و نور وین که از آن اوج با صره گویند
درین تحریف گذرد و بر طوط جلیده در اند و کسی که این امر
و د عصب هم رسید اند و از آنرا مجمع القنور گویند از این عصب است
چشم راست اند و عصب چپ چپ اند و هر دو
عصب را بنام قراخ شده و نظیر شده و اگر در طوط
زجاجیه و جلیده در آمده و طغه شکسته و زو است و سزایف تر
اجزای چشم طوط جلیده است همه رطوبتها و طغیا از حمله
فصل است و در طوط زجاجیه و طغیا که از پس است
باب یک چشم جلیده رسیدم و که او در آمده و در طوط بر فیه و
طغیا که در پیش او است گردیده او آمده از سر لکانه شش
او در میان سه سنا که و عضله چشم است و چهار است
در هر چشمی دو از ده بر یک چشم پنج عضله است سه
است که یک بر دارد و دو و فرد و او ماند و یک عضله
از اندرون چشم عصب مجوف است لکانه دارد و تا چشم
پیرون بخبر و شش عضله که حرکات چشم به است محله
دوازده باشد **فصل چهارم در شرح چشم و احوال**
ان گوش عضولیت از عروق و عصب و گوشت خلق
شده بر سن بلایان گشته تا هوا که از او از سخن گویند

بخند و سوراخ گوشش بگذرد و عضل سر در اند و سوراخ گوش
بخند و در از سر پشت تا اواز است فوسه بلبیا بحصب سمع
نمود و در زربند که در دهن گوشش قضا بکشد و عضل
صحنی است هرگاه هوای بیرون از اواز سخن گوید
بخند و دینوش در آید این هوا اندرون گوشش تحریف آید
و شنیدن حاصل گردد باین اوردن **فصل پنجم** در
پنج بنیه آلت حسن بوسیدن عضله دماغ بیرون آوردن و صاف
کردن اوار است و شریک اوار استخوان و مخروط و عصب
و عضله بنی بالایی او نزدیک ابروست و حرکت کنار
یعنی بد و عضله بود که با عضله حن را محکم است و سوراخ بیست
از گوش بالایی استخوان مصفاة گوشت میرسد و آری
برگردد در دغنا دماغ برابر این استخوان متقلب و
بوسه از آن متقلب دماغ رسد و حسن بوسیدن بدان دود و
که از احشمتان گوشت معلوم میکنند که از دغنا متقدی لجام
گرفت و است اوار بدین متقدنا صاف گردد و هرگاه اس
متقدنا گرفته بشود اوار گرفته مثل کسی که اوار از کام بایند
در مجری بیست و در گوشه هر جنسی متقد نیست که بوی سرم
به بیست از آن متقد آید که اوار صافی کند و طعم سرم کال در دهن رسد

باذن الله

باین الله تعالی **فصل ششم در تشريح** و ان گوشتی

است سید فرم و عتای در گوشتی که بر کبیرا بسیار
درید به شریانی در گوشت بود بر اندک شده و سرخی

اواز خون را که است و از عصب حسن تقطیع تمام و عتای
اویت حسن و البقه دالت و گوشت زبان و دشت

است بهم موخته و در زری میمان او پیدا است **فصل هفتم**

در تشريح غنی و صخره و تشنش و التهار او از دالت دم و زن
خاکرم با که در گردن از شو به پیش و صخره است عانی در می

که محوی تمام و سر است و قفه تشنش که محوی او از محوی
دم و زن است هر دو در زن و صخره است و قری حماس

مهر که در دالت و قفه تشنش در پیش است هر دو هم گوشت
این فضا را خلق گوشت دالت او از تماره قفه تشنش است

اندر اهل بسیاران سان هر بار گوشت و اعضای صخره و لمانه و دوتین
و علفه و غریبای سینه و حجاب که باری شده اند و اول

جند به که سو آ را بکرت ارد و ماده او از گردانده می است
و عضلهای سینه سو ابالت او از رساند و لمانه و عضلات

بر بالای صخره و قفه تشنش او بکرت در هر از صخره راند مثل او از
دقت و لغت و آنچه بد و فرورد و چون سو از گرم و سرد

الف

و عضلهای

بجود زبان مار و در دشت و تشنش از زبان یک است

و غبار و دود ادا دل بد و سر و قوت ان از خنجره و قصبه شستن
و صفت باز قیاس کرد و به جهت هر که الملازه چنانچه ادا از او صغیر
شود و صغیره ادر از حث رسد کویش و در زیت کرس
زبان برسان و دو گوش بر دانه بر دو اصلند و گوش
را دان گوشتی بو و غلط چون غدد و طعام از میان و در نوزان
کدر و در پخت صغیره و غلقه گوشتی همچون صفائی و غبار
بکام پوسته و بر سر قصبه شستن اشکال و کام همچون قبه بود
که ادا از در و افند مضاعف کرد و در هواله ماده ادا از سر
چون بمنار فیه تمید ادا از کرد و صغیره راه انرا مسکن است و
میگردد و می فراید و حرفت زبان ساری و نداشتار و کمر قنای بد
ارد و ادا از سخن کرد و اما قصبه شستن که لب ان فرما را ملبوسند
قصبه او مثل نای است و تنازی فرما را بوند و هوا در فرما را از
بالای فرود آید و بمناره ان رسد ادا از کرد و در صغیره در ان حرفت
کنند و قصبه فرما را باز کونه بود و صغیره سه عضو و قصبه کمی را
در قی کو بند برین زبان پوسته است بوقت طعام خوردن
سر کوبه مهره کردن از در مجری طعام را بپوسته و دریم را
طبیان قصبه اند و هنگام کشتن و در صغیره این است و سوسه مهره
کردن باشد سیم را ملی کو بند هر دو بوقت طعام خوردن

۱۳۳
عنویست و در فی ابد و انرا میوشند و فرد گیرند تا طعام و شراب بخورند
او از فرد میزد و بوقت سخن گفتن بفرود میآید از لب و در فی
و در فرد و صغره کشاده کرد و در کاهای مردم در میان طعام سخن
گویند و صغری در قفسه نفس افتد و سعال بدیدار و قوت
و افور انرا الشعال بار کرد و انداختن و دیگر منفذ مس بس
ضرورت هم در این منفذ بدیدار و سعال و سب و نوار
علت مس لب و از جمله صغره و طویع است خیر و لزوج
در میان غفروت با او از بد آن صاف باشد و در
که رنگ محو اید و در طیف بود و او از صغرف شود
و در از فی فضه مقدار و از فی نفث مد که در لب است ایما
که از صغره کردن فرد و اید و در بخش است و حایل در میان
غشایست و بخش است و در بخش است و می سوی است
و یک سوی است و در میان هم و در بخش است و صغره
سوی است و بر گتر است و بخش است و صغره سوی
جبه که یک تر است و در بخش بود و از بد آنکه دل لب
جبه تعقل دارد و در نماند لبیم هوا کونست و بخش است و حرم
او در هم نرم است تا لب از لبیم هوا در دست و صغره باشد
و بخش میزد و دل است و حرکت او از بهر در آمدن لبیم تازه

و بوی رسند و تازی و غنکی انرا بدل رسند و سوار کرم سوزند
 از دود در دار چوبی نشسته روح نازده باشد و از نسیم خوش
 مدیابد و بعضی کمان برده اند که سوار روح گردد اما سخنان
 که اب کرکب عذا میگردد و عذرا در کها بارک چند اند
 و سیم نین میرسد و قصه شش عضو و فاسط است خلفه حلقه
 در سیم سینه حلقه ها کوکب و تمام و بعضی بزرگ و تمام
 و سوزند حلقه ها تمام و تمام و فاسط است تا بوقت دم زدن فراخ
 تر تواند شد و سوار میسار تواند رفت و سوزن قصه میوه عذرا
 پوشیده است و غن زاندرین صلب تر و دیشتر تر نام
 نزل که به بوی بد و فرود آید در روانه کنند و بیرون لطف تر و مالوت
 اصحیه تر حرکت اینها طافراخ تر تواند شد و سوار تر تواند
 رفت و شاخها قصه که در میان شش است و سیم حلقه تمام
 است و منصف اند و فیه از غفر و فیه است که منصف
 دم زدن سوزنه کتار باشد و سیم نشود و تا سوزنه سیم
 سوار در دین کدزد و بد و روح داریم جل رسد و سوار
 کرم سوزنه و سیم عذرا از سوزن شود و شرع حجاب که اول
 الهی است ارا آنها دم زدن در شرع عضله یاد کرده اند
 است **فصلی ششم در دل اجزا و دل گوشت و عصب**

بعث

بیار

[illegible]

کوشش در راه در آمدن نسیم هوا از تنش در کوشش بود
 هرگاه دل حرکت است با کاند هر دو مشتاکر و نالسم
 منتر کسر در هر دقت حرکت انقباض هر دو منقبض گردد
 نالسم بدل در سنو و نهران حق تعالی **فصل نهم** در تسبیح
 مری و معده و اجزای مری که است و تحت در کله که عقد آدم و
 شتران که موت صواتی دارد و عصب که موت حس و
 رسند و مری بر اس مهنه و درون خود داند و دو عصب
 بدو همراه است تا نزد یک و حجاب و اجزای مری و معده و مجاری
 رسیده از معده است پشت از اندلی نسیمی است میل دارد
 ندره شتران که از دل می آید خالی است و منقبض است و باطنی
 ازین رابطه استوار است و از یکدیگر که صدا تا هرگاه که مری طعام
 فرو می برد و فراخ تر میشود و در کله و عصبها که در حجاب بود
 نزدیک باشند و تحت بند و سار و مری که حجاب
 و دو دانه بند رخ فراختر میشود و جای فراخ شدن را معده
 گویند و مری معده مستقیم است اما مری از حرکت
 تحت و معده و مری تحت را اندرون و مان هم بدو یکدیگر
 بود و درین سبب در و مان فوت با خود است و هر
 که مردم بخانند در خالی اثر نسیم در وی پیدا شود و معده
 شود

معده

کندم خایند بر دل بند انرا بخته اگر کندم و سبده و نمک نشند
رج انرا نمک و نمک را رود نامم و بهشت عشا و پیوسته در پی
نواح ترست از بهر آنکه مری بحر کجا طعام ناگوار بود و در مری و مجرای
بینه ای بخته و گوار بود و معده و طیفه است و لیقهها و طیفه ازین
بعضی دراز فضا بجوریب و سرد و درسم بافته نامی لطف دراز
جذب کنند لطف مورب ظاهر دارد تا جذب و شک است
و حاصل کرد و نفوت ماسکه در اندام لطف مورب است
و حاصل معده که در سر است و طیفه سردون معده ای که قعر او است
کوئت بیشتر است تا گرم تر باشد و مهم نشتر کند و قعر
معده از عسائی بگردان که او را گرم دارند و در تر است
و شای از عسائی حسن و قعر معده است و حسن از سنی
و قاعها نشند از قعر معده بدیدار و شربان و آب اجوف
و در دل و جگر و نبی و محدب معده رسیده و شربان و درسم
بافته شده اصل تر است از آن است و درت ضار و ضفاق که
برسم احنا پوشیده و در طومنی اجرب که انجا رسیده شرب
است و ظاهر معده در کثافت ماسه زنی گرم نمی دارد
و در طوبت جرب حرارت را کمتر ظاهر دارد و شرب ضایع را
که اصل تر است حرارت خورشید انرا ندیدید و از جانب

بالا سر است دل بر و میرسد از حجاب است جگر و نسیم
 مده در آمده از نسیمی جگر سبز در زیر او نهاده است و بدو
 مشتمل شده و از پیش پشرب است اندامها او را گرم میدارد
 و از سوسه است رگی بزرگ و شیرینی بزرگ بدواری
 حلب فرود آمدن حرارت بر دویم لصلبت و هم لغت رعمده
 می رسد و بر بالاست سرب راعت و قولیت از را
 صفاق نوشید و بر بالا ضفای و عصبهای عشتکم است از را
 مراقب گوشت از ضفای و اسن غصطن جگر است و از را
 و اصل ضفای از سوسه بالا از حجاب رسد و بر سه سلوکی اندازد
 شکم نکشته و زیر شکم در این و از را خود و منفذ شکم
 باز دارد در با طها که نمای مردم پیوسته در وی گذر یافته هرگاه
 این منفذ شکم باز دارد و با طها که نمای مردم پیوسته در وی
 گذر یافته هرگاه این منفذ افتوت گویند و در دهان را ستر می
 صفات تقطیر دارد و منفذ و معده را از نفل طعام از را
 بر روده انبی عسریب فرود آمدن بواس گویند از بهر آنکه نا طعام
 میضم شود این منفذ را هم نادم بسته باشد و چون میضم
 طعام شود بواس که نشود تا ثوت و انقباض کار خویش تمام
 کنند بواس که نشود نفل و هم در شیر جگر و خوار

این منفذ است که در ترقی لاده میان منفذ و دیام
 قریب است از منفذ

جگر و نسیم

چند غرض است که کلبوس از منده و نفوس مصاحبه طبع
خوبش نشد و ایت او درین کارها ماسار بقی است و از جانب
مقهر او رسنه و ان موضع که این رگها از وی رسنه باب گویند
و درین رگها نفوس مانند موت کلب و کونست کلب فرشته ده
در و خوئی نیست که کلبوس اینجا جمع شوند و یکین در رگها
باریک که با کونست اینجا است برانکه شود و اینجا با است
که سه اخیری کلبوس را به هم می کنند و خون را در اندام رگها و کلبوس
تمام بجهت می رود و درین رگها بر اندامی بد و فرستند
و ایت او درین کارها است و از جانب محمد رسنه
و هم از جانب محمد باب که خورده شده و از خون خبدا
کند و در دور که از و کلبش سوخته است بد و فرستند و فرست
جذب که و با قوت دفع کلب و درین کارها با است و کلب خوفا
که صفر است از جانب مقهر کلب فرستند و عشی ای از غضب
در کونست کلب رسنه و تا کونست در رگ او لکانند و در دم
بدین عشی را با معده و در دم رسنه با رسنه و هم حسن
الم بیاید و بر کلب فرو نشاند و بر سران انگشتان بدین
فرو نشاند که در معده در آمد و چنانکه لای صبری با کونست و کلب در
این فرو نشاند و با بچان زرقه است و این فرو نشاند و فرو نشاند

در کلبی که در کلب است و در کلبی که در کلب است و در کلبی که در کلب است

را و باید گویند که در بعضی مردمان چهار باشد و در بعضی پنج
نیزه و بزرگترین زائده نهگه است و بدان سوزند و در بعضی
مردم پشت یکدوماس یعنی بهلوی است **فصل یازدهم در**
نیزه باید دانست که نیزه جای صفر است و خطه
است با توارسته نوع انصاف یافته و بر زائده بزرگترین
از زائده حکم نهاده است و بدو سوزند و در اجناس مقعر حد فطری
در دین است که در صفر است منفذ معده در زائده و در بعضی
این منفذ در شو و منفذی دیگر از نیزه بر وجهی است که
کشاده است و پاره صفر این منفذ معده در آید و در بعضی
این منفذ بزرگترین از آن منفذ باشد که در رد و مانگ است
بدان لب صفر معده سوزد و صاحب این معده
دام از صفر او تلمی همان و نهاده شدن سقم غذا در معده و کمی
طبع و عیش آن سرج باشد و اگر نیزه صفر اخذ نکند جگر
اماس کنند و از صفر او جگر عفن گردد و پشمارم نولد
کنند و اگر پس از این مقدار که باید بول دفع اندر ریش و سوزش
مشانه پدید آید و دفع است ماله بعضی و بدین امر حمره و غله
مردان عضو پدید آید و اگر در سه تن براننده شود و صفر ایشان پدید
آید و از بر مرده فرد و آید اسهال صفر اوی و سحج پدید آید **فصل**

دوازدهم در **سبز** چنانکه زهره چنانچه صفت سبز
جای سود است شکل اول آن شکل زن است و موضع او
سویب جب محده بود و سبز از او در بر محده است کوب
او خوشی قتلست تا خلط شود و در میان اجزاء را تواند
بود درک و حشران بسیار دارد تا کبر می رها و سبز با سبز
سود او در میان برابر است کند و عین و در پوسنده تا او را
بر شکل اولش ظاهر دارد و او را حس دید و بدنت عین
با کبریا با حیات سبز است و از یک سوی سبز منفذی
نقیر عین سبز است سبز در غایت سود از جگر و است
جگر در دفع نمودن منفذ است و از باطن سبز منفذ است
و در محده است ده باره سودا بدین منفذ محده برابر
و هم منفذ را صغیر و مشهور طعام را چنانکه در سبز
سودا جذب کنند و زن مردم سمارها سودا و یک تولد
کند مثل مالتو لها و هین اسود و انص و جدام و ثوبا و دوالی
و در انفل و اگر جذب کنند دفع کنند سبز را ماس کبر و در
طعام نباشند و از پیش از انداره مجرب است که می تواند
سودا محده است و عفو صفت ندارد و در اثر است بود و غش
اید و از بسیار باشد فی اید در سودای اثرش نبوده است

سوداوی تولد کند مگر با نده باشد **فصل سیزدهم**

شرح رودهای روده است دفع نفل طعام است و بونتر او

عصب و لیفا او ازینا بود و جلد روده شش نوع است و سیم

پوسته اول روده استی عسری است و تغیر مده پیوسته

و بواب دمانه است بر از مده در وی می کشند و انشا عسری

است آن کوسند که در هر شخصی حقدار دوازده انگشت او بود

ازینها و این روده است خود دانه و در وی هیچ نمی

نافع او نوی باشد نوع دوم بدوست است اینها هم

چندند که عسری از یک روضه خالی باشد و سب خالی بودن

است که منفذ نره که منفذ از وی می رود آید و روده را از نفل

شاید و این روده است که عسری است بد و خود دانه صفرا

صورت باشد او را زود شود و نفل را بقوت دفع کند

روده سیم سلاطین و دقایق کوسد و برده صایم پیوسته

بود و روده در رتوبر تو سکه تا بر جعد از این بد و نفل بد

خود دانه است و در سکن و تو بای او میزند و تا رگهای ماسر

نهی غذا جدا کنند و می کنند و بر اسطه در مانند نفل نفاضا بر مانی

و نیز باشد این سه نوع روده را دقایق کوسد و بونتر است و دو

لطیفتر است تا حرارت اندامها و گرم روزه بد و در سرد و آینه غذا

[illegible]

مہم انبی احصاء اول
ہم انبی کا لئے
جہان را در کون و غور آید
کلیں کس کس
نویسند و اگر

بود و بر مریه قبلی اعتبار کرده و لطف او جاذبه دارد تا فو
و اعور را با یک تواند کرد و فایده فراخی او است که نقل در
جمع شود تا بحالتی که بر چاشنی شود و بکلی رافع گردد و در میان
بر نماید خالست و بر سر وی این است روده خونی پوشیده است
تا در روده حرارت نگذارد و در باطنها با مریه گشت میسند
تا مریه بکلی بر نیاید و خونی نباشد و سه دو توبه و تولد کرم که در دانه
در اعور باشد و نقل در اعور و قولنج عضن گردد و بوی بزرگداند
و بر او خر روده منقسم چهار عضله که در وی در روده بی عین
مقعد را در هم کشیده دارد و عصب صفرا تا نقل میروند شود
لحم را روده دیگر بر بالای او است تا بوقت دفع بر
نقل فوت کند و نقل تمام میروند شود که در عضله دیگر توپ
ست بر بالای عضله دوم سر و دو عضله مقعد را بر جای میگذارند
که اگر گشت شوند مقعد میروند می آید **فصل چهارم در**
شرح روده یعنی سویی است و دیگری سوب
چوب و دونه را و کونست است و مزاج او مثل شیر و آب
و شری دارد از بهر آنکه در ورکها و شرابها بسیار شین
دست از عصبانی در وی پوشیده قدر حس او بدان چنان
بود و میان روده و مجرای مقعد است همچون رگی و آب که از

خون جدا شود و در کمر سوزن آید و بر دست منقذ کرده آید
و است کرده و بر کشیدن آب این منقذ بود تا غذا که بماند
رسد لی آب فردنی باشد تا مردم در علت استسفا منقذ هرگاه
از غصه جدا شد حاجتمندی بدو زایل شد و بصری که تن را
بدان حاجت نباشد و اگر در دست بماند سارپ توذ کند
بسیار باشد که در اما شهادت باشد کرده از دمان بوی
ناخوش آید و بخار بد از ریش کرده میل رسد و صفای غش
افزود و از سر رد و منقذی بماند کشته است و آب از تن
منقذ بماند آید و طبیان این منقذ مریخ گویند و جانست محب
و سوس مهره است تا مردم با سانی نیت را نم تواند
داد و گوشت او را حس نیست تا ارشیر است
صفوا که باب امجد بود و نه بهر باشد و مقدار خون
که باب بدو آید آنرا انجم نموده غذا را او کرد و در بوسطه
سرد است و مری فراخ و مری صفرا شکسته شود و تا
چون بماند رسد آنرا بسوزانند و گوشت او سخت است تا
جواب رفیق در و نذر نماید و الله اعلم **و این باب**
در شرح مشانه باید دانست که مشانه است و فتح قبول است و
شکل او از خرطیه و هر دو جانب میل به بینی دارد و چون خانه

مرغ و میان لا و ناز و جرم و عصبانیت و دو تو است
 نوی اند روی از عصبانیت و باسکه و دفع با صفت
 تا هر سه کار حاصل میشود و نوی سر و لبه صفا قیست نوی
 تا وقت که مثانه پر شود و این صفاق او را نگاه دارد تا از
 هم باز نشود و هرگاه مثانه پر شود راه مصلحت بسته شود
 و مثانه را که در نیست که آب از مثانه بدان بیرون شود
 و در کردن مثانه مردان سه خم بود و در دیگران یکی
 خم بیضی است بدین سبب مردان و پیرتر یک شوند
 از بول و مردمان که مثانه را آب بیرون آید مصلحت از
 بیعنا از اینها کرد و دمنه این در این است است بول
 کردن و باز داشتن بوقت حاجت این عضله است
 کرد و دمنه مثانه کش ده شود و با مراد الهی **فصل شانزدهم**
در شرح غیب و غایب و غایت که غایب است و محل
 تولد غیب است و مطلقه غیب از سه اندامها بدو میسر مردان
 مدینه و غیب که اندامها از مضمون این فارغ شده باشند
 و از پس مضمون چهارم از سر اندامی خودی مدینه غیب
 آید و در مضمون چهارم است و ماله غیب تو نیست در ماله
 یعنی مزاج و قوت سه اندامها در موجود و کوسر و کوشش غده

ماده

ماده

کسر غایب از
 ...

سینه مثل گوشت لیسان جانی خون در لیسان سینه
 گردد و شیر شود و دهان منی در پیش عضو سینه گشته خون
 تجویض که از اندام با دور در کباب اجوف و شیربان پرنده
 عضو اید متعصب سینه گشتن زرد و علامت بسیار
 رنگا در حال غشع کردن معلوم میشود که از هم جدا برید و سینه
 و اثر آن از او از تدبیر عقل او ظاهر است و از رنگ و منفذ
 آب که بر حوالی کرده بگذرد و بوقت مباحثات بادی
 بر انگیزد و او عینه می آید و خوب بودن حقیقیت بقوت
 آن باد باشد و قضیب مراب از ریاطها و عضلههاست خاص
 از اجوف و عضلهها و سینه یا بنا بود و اصل او با طست
 که استخوان زمار رسته و درونجا و لطف بسیار است و آنکه
 وقت باشند و غایب بر نا باشد و عضله از مهره
 سینه رسته بدو تنوسه و او را چهار عضله است و او
 از استخوان زمار رسته و بدو سلوی او نه که بوقت
 محفوظ در آن نشود و منفذ منی بدو کفنه فزاج شود و دو عضله
 دیگر از استخوان زمار بدین قضیب پیوسته هرگاه برود
 عضله کوتاه شوند و هم بار سینه قضیب رست است و همین
 می کوتاه شوند قضیب بجانب زمار میل کند **و مل**

مقدمه در شرح رحم و احوال آن جسم جالکاه تولد کردند
بود و شکل همچون الت مردان باز بگونه کوچکی جسم های
خریطه جایهاست و گردن رحم بجای قصبه و جسم شش
مثنای در و ده منقسم است و از سوراخ بالا از خفانه دراز
تر است و دراز است آن شش انشت خود بایم باز نهاده
تا باز ده انشت در باطلها انرا بر نهاده خویش میدارد و در معده
لیست و حالت ناف و مثنای سوراخ است و رحم دو
توست قوی اندرون مثل دو هم است بهم باز نهاده خواهد
از قوی مردن جدا کنند و در رحم پیدا می شود و منقبض
این دو بود لیست که از بی را افتی رسد جاسی
و دیگر در است بایستد و در درون رحم عصبی است همچون طناب
که در جسم اوید آن عصب بود در درون و در جسم لیست
چون گوشت با غضروف سخت تر از دیگر گوشتها
و شکن بر شکن نهاده است و مقدار الت مردم که بود
رسد دراز کرد و در تحریف جسم تمام نشد و لیسان
وین نهاد که لیسان بر هم میسوزد است و فصد که مخصوص
بیرون آید بر آن رگها بر آید در جسم عصبی است که عصب
ماند چون فرزند است در دای بزرگ میسوزد و گوشت میبرد

و چون خارج گردد و دم باراند و او را حسن نسبت و دودخانه
 بویک دارند و بر لب را غنی است خدا و در حالت فرج
 ناله و آواز می فرماید بر سالی مود است اما او عینه این
 خانه مونس بود و سر دس که فتنه از وی بیرون آید سوس
 رحم نشت تا سینه در رحم افتد و بر کن رحم در فروئی از بیولو را
 امن می سوی است و در سوس سوی جب و موقت
 مابینت هر دو طریقه ه شود و فم و رحم در آن ترخند که
 بیشتر اید به استیجاب فتنه بر اید است لکن که تا مینه در و س
 افتد و در رحم و در وقت است بعد و نشان و در
 نوران بعد و نشانهای است ان ابا است بخا و هی
 رحم تمام شد شرح اندام بسط و قرب **باب**
در بیان پنج فصل اول در بیان قوت معلوم
 اول که اندامهای است که نوران را قوتها است و فعلها و
 محال از قوت ظاهر کرد و قوت فعل توان در
 و فعلها است اندامها است حسن است پس و حب
 است که قوتها است حسن است پس با سینه از طبع و دم
 قوت حیوانی سر و نفی می و جانی هر دو قوت قوت
 مخصوص اثر آن قوت و محال ان عضو بدین اید ان عضوا را

اعضای رگبیه گویند **فصل دوم در بیان قوت طبعی و قوت**
 طبعی و نوع است که است که از آن در عذاب بداند و تن
 بدان برورده شود اثر این قواست ازین قوت فی نفس
 و احسار است بدیدار و حای است قوت جلد است و دیگری
 نبات کاراد است که تخم ازین از استاج و است
 و اخلاط ازین حیوان جدا کنند و بدن است قوت و حیوان
 خفیه است و است برود نوع رگ است و از جگر است
 و ضد قوت با و بعضی گویند از حیوان خفیه است و است برود
 نوع رگ است که از جگر است و ضد قوت است اول
 حاد و ماسکه و مضمه و غازی و بعضی گفته اند از پس غازی
 قوت است که از این همه گویند و از پس مضمه قوت و قوت
 است که هر چه غذا را است دفع کنند و است قوتها
 بعضی خاد و بعضی مخدوم است خاد مطلق خاد و مخدوم
 مطلق خاد است و بقول بعضی میبندد و کار نامم ضد نوع
 است و کای هر یک که ماسکه دارد و مضمه کند و ماسکه
 مضله را به نیز اینها غدا کرد و و کای مضله را را است
 دفع کردند و قوتها بعد از این و هر از این مضب و قوتش
 ضد است و کای استخوان و دماغ را است بدیدار از آنها سازد

بن

اول باضمه مدح طعام را میگویند و در اند و چید بسط
کردند و صحت از خبر ما اندامها رسد و جاذبه هر اندامی را
در راستا جذب کند و هر کس که ندارد و او را از آفت
کردند و جاذبه میگویند از اندام عضو مانند کشد و میبندد قبول کند
و بدان اندام میبندد و در دست توئنا را اسباب بهار
شخص کرده تا خدا کند ممکن باشد تا بیست و نه بار
و سارک و غالی و دو قوت و در دست و سبب بهار نوع
که می قوت بولید است و در دست به صورت قوت بولید
تولید شود که از من جدا کند از هر فردی از وی عضو سب
باید این خبر از دست استخوان و عصب است به درامی
نمی دارد و در طبعان این قوت سه معجزه اول بولید قوت
مصوره از و خطها و شکلهای اندامها پیدا آورد و دیگر قادر بر معجزه
و خبر و قوت است نقص بر افند خلق در دست پیدا دارد اگر
در کار معجزه معجزه و خبر نقص بر افند و قوت واضح
اندامها بر نقص است استشار علی قول کند و هر جذب
کرده و مانند او شده پس و برضی تولد کند **فصل سیوم**
در بیان قوت حیوانی قوتیست که اندامها را در قوت
حسن و قوت دارد و معجزه حیوانه در نیم و او پیدا دارد

روح نیز در یک طبعان گویند لطیف است که از بخار
خون و لطافت اخلاط تولید کند صفت معده اندامها گشاده
افلاط است ماده روح لطیف اخلاط بود و لطافت
خون و لطافت طعام در جبهه صفت شود و در دل روح گردد
و هرگاه روح تولید کند در حال قوت حیوانی کم گردد
و هم اندامها قابل قوت نفسانی نشوند و اگر قوت نفسانی
از عضویت زایل شود و قوت حیوانی بر جای ماند عضو
زنده شود و جفت عضو مفلوج که حسن و حرکت ندارد
و زنده یا شردنیاه نشود و عضو مرده چه که قوت
حیوانی او باطل شده زنده یا شردنیاه گردد و عضو مفلوج جفت
علت از زایل گردد و حسن و حرکت بدو باز آید و در یک
طبعان تمام روح مذکور اندامی فراع است اندام مکیب و در یک
قبول حسن و حرکت نکرده و در هر اندامی است قابلیت نیاید
فراع است اندام مکیب و قابل قوتها و نفس نکرده و افلاط
قوتها در آن اندامها پدید آید و جفت حسن و بصیرت سمع
و ششم و ذوق و لمس از اندامها که قوت حاستها پدید آید
در روح حیوانی و قوت نفسانی از ادماغ بحسب سمع و بینایی
و زبان رسد تا افعال قوت نفسانی در اندامها پدید آید

معلوم کرد که روح مجرد از اجزای نفس باطن قوت نفس
نکرد و تا قوت حیوانی و جمیع حواس و **فصل چهارم**
در بیان قوت نفسانی قوت نفس قوت حسن و قوت
را کسند و قوت حسن دو نوع است یکی را حسن ظاهر
میگویند و دیگر را حسن باطن و حسن ظاهر پنج است بینائی
و شنوائی و بوییدن و چشیدن و حسن لمس و در حسن
ظاهر سه گفته اند چهار دیگر حرارت و سردی و قوت در طلوع
و شب است داخل حسن لمس اند چنانکه قوت بینائی
با قوت لمس و قوت بوییدن اما حسن باطن پنج است
یکی حسن شکر است از این قوت است که ادراک همه محسوسات
را در اول مورد و در دو مجتمع گفته است پس حسن شکر
گویند و خرد از مقدم دماغ است و دوم قوت محسوسه است که
مفکره چهارم متوجه به محسوسه اما محسوسه قوت است که صور
را ادراک کند و آن صورت غایب شود و قوت خیال
از آن گفته اند و دالت خرد بین است از مقدم دماغ
و نظر طبع است در قوت بین بین علی حسن شکر
و دیگر قوت مفکره و دیگر قوت حافظه پس نزدیک
طبع قوت بدیم قوت مفکره است بعضی محققان

این قوت را گاهی منبسطه گویند و گاهی منقبضه در صورتها
که ادراک افتاده و تصرف نماید گشتند و گاهی صورت
محسوس از قوت حافظه پیچیده و تصور کنند قوت صورت
انسان پرنده و اندک دوسر دارد و دیاسر ندارد و صورت نا
محسوس صفت گوشت از زرد و خاند از بای قوت و
محل است قوت خبر حیا پس است از دماغ و قوت محله
در حیوان های منبسطه بود در انسان حیوانی را قوت
فکر و تخیل و محله ضعیف بود و صورت محسوس نیز ضعیف
نکاه دارد که محله انسان و این قوت محله در حیوان است
قوت متوسم است و متوسم در حیوان قوت نیست خاکند از
صورت رنگ در رنگی ادراک کنند و حکم بردی بدستی
کنند از صورت اندک او را اعطف دهد و وسیع ادراک
کنند که او دوست است اما قوت سیم نزدیک طبیعت
قوت حافظه است و نزدیک محققان قوت تخم است
و این قوت را نیز قوت مذکره گویند و در خزینه معانی محسوس شکل که متوسم
از صورتها محسوس ادراک کند و است و محل و این قوت حرد
و از دماغ است بر طبق سبب است قوت را بشناسد و محل
پایه بدانند که بر این قوت و تقصیر به واقع شوند و علاج آن موضع کنند

فصل پنجم در بیان و نشان آنکه بر فعلی که از افعال
اندامها میخیزد قوت تمام میشود معلوم آنکه بعضی اندامها
فعل آنهاست قوت تمام میشود و بعضی نه و قوت
آنکه یک قوت فعل تمام نمیشود و اندامها را نشان به الا
خواب است که هر یک عذار موافق خویش جذب کنند
مثل استخوان عذار و سر و خشت جوید و پوست غذا
از مژ و دیک اندامها بر پست قیاسی که در همه بحر و
قوت طبعی باشد و فعال زهره و سپهر و همه در کشیدن
خفت و جذب غذا از خویشی که دعوت طبعی بخود
است و فعل عضله و دفع مخرج است و دفع مخرج و قوت
انصار است و قوت تمام کرده و فعل منفی
در تمام و برات اما فعل معصوم قوت حسن بود
و دلیل آنکه هر غذا که از بینی خورد و شود و معدن آنرا
بجای بیاید و هر غذا که در سیری واقع گردد و معدن
در مصلحت آن است و در صحت معدن معتدل گردد و حسن
که انی باید و افق و در حرکت ابد و احوال جسم سر
صحت که هر کجا حسن میسر است باید جاوزه او در حرکت
ابد و فعال و بر قوت انصار است و عضله خلق است

و دلیل بر آنکه فاعل بدو قوت است است که دارد
که طعم او بد بود اگر چه دارد و حواری گوشت که بقوت اجزای
فرز و جاذبه آنرا جذب کند و از یک کوزه و لب زوب
بر کوه و فی نفسه حرارت قوت جاذبه را قوت دهد و
مالک علف را از بین کند و قوت ماسکه را برودن باد
و در بدنه مالک را غلبه کند تا ماسک قوت ماسکه را
بکمال خود بر تانی است نهالی و بعضی طلیان گفته اند که باطن
معده از بیدوستی که در خوف است غذا می یابد و میل
محبت را چه کلبه پس از معده بجز در سایر معده
نشد و در صحت نبرد و در فصله خون که صفرا و سودا و آب
که بر او منتهی شد و غذا است به گونه معده از کلبه پس
غذا گیر و در کلبه پس خام غذا و معده شود و فراخ شود
نماند از آن که گوشت می کشد غذا را در و در می صواب
است که قوت ماسکه جاذبه و ماسکه و ماسکه و ماسکه
معده برود و قوت جاذبه اول طعام از مری و از دهان
خوبه کشد از هر سه رتن و جاذبه و دریم غذا را حقیقی
از آن اخبار در کلبه جذب کند و قوت معده کمان بر زده اند
که طعام رقیق می کشد و برود و از معده فرو و اید کمانی

بطل است

باللست جفته که کار ما سکه لکام است شش رقیق
را چنان لکام دارد و غلیظه را و پیران صافه باید مثل شود
که بر غلیظه تا صافه کار جو و تمام است بعد از آن بدافه گذارد
بازن الله تعالی **باب ششم در بیان شش**
تندیس و مهارت که لب و عرض و عارضهای شش
و مخرج و مهارت های اندامها و مرکب
و غیر آن در شش است برح فصل فصل اول در شش
و مهارت و مطلق شش در شش مطلق لب که مزاج و ترکیب
اندامها و مرکب و بسط بر تنهایی بود که اعمال اندامها
بر تن محبت و تمام دلی افت اعنی مزاج اندامها مقدار
شش بر طرفه که مرکب را باید و مزاج و ترکیب که متغیر
گردد و در شش و در شش و دیدید اید بهمار به ایا بیماری
حالیست تا طبعی که در یک قوت با در شش اندامها
بسط معتدل بد بد اندر شش مطلق یک جسم بود
و مهارت است نوع شش یکی که مزاج اندامها
بسط معتدل نباشد اندامها و مزاج مزاج اعضا
بسط کنند و در یک اندام ترکیب اندامها و مرکب بدان
شکل و عدد که شش است سیم اندامها و مرکب

پرنهانی

نباشد با موصوفه او بسته شود و از افتراق و اتصال بوند
 و بسیار است که قوسها از گاه باز باشند و آن توقف
 معجزه و مهارت است که در آنجا و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 بکنند و در دنیای کمان برده اند که وقت معجزه را هیچ توقف
 نیست و در خلافت آن بسیار توقف شود و چنانکه مردم متهم
 که در وقت بیک در احوال خویش محسوس شوند و در بعضی مردم
 نیز از جبهه ترس توقف نمایند و در فصل زمستان جانوران
 پنهان میشوند و در زمستان و در آنجا و در آنجا و در آنجا
 این قوسها موصوفه نباشد پس توقف غرض نباشد چنانکه
 توقف از غرض نباشد و ضعف معجزه مرض و از آن علم

ملح

فصل دوم در فرق میان سبب و عرض و مرض سبب
 را گویند که اول است باشند و از این است که جلوه یابد
 و عرض خالی باشد تا طبعی که بر شمار بدید و مهارت در باب
 گویند که وقت و عرض سبب مطلق بیمار است مثال
 سبب و عرض و مرض هر گاه درین غنویت باشند و از آن
 غنویت است تولد کند و مرض تولد مختلف از دو و غنویت
 سبب بعد از مرض و اختلاف مرض عرض مثال دیگر
 خطی بر م در غنویت حج کعبه و غنویت اما سبب پیر و دیوت

لغز و در آن

عضوه و رگها طرحبیده شود و رویدد آید سبب گردادن
خلفه و معص اما سبب عرض طرحبیده سبب که در وقت مقصود
طب سبب زایل کردن مکه من باشد دور علاج اول سبب
نایل گشته نامرض زایل گردد و مرض را گاهی عرض گوید
طبیان و گاهی علامت سبب را باشد که یک خبر از سبب
مرض باشد همان خبر سبب سبب حقه دیگر مثل آنکه
سره که در منفذ سینه پیدا بداند از آن روزه منفذ سینه مرض
بایستد که از آن رو که او از متغیر شدن سبب بود و باشد
که مرضی سبب مرضی دیگر شود و چنانکه فوج سبب سبب
و نالین سبب صرع شود و گاهی عرض مری سبب
مرضی دیگر شود و صانع در صعب سبب درم زد و
و صانع صعب که عرض سبب بود چون قوی کرد و
مرض شود **فصل سیم در بیان بیماریها که سبب مشار**
اند از آنها ظاهر گردد و بیماریهای مشترک پنج سبب یکی
مشارکت معده و معده که سبب عصی که از دماغ مجرای
پوشیده و بقوت حسن این عصب جویت ناخوشی بدماغ
رسد و در معده اسهال خورد و در حسن این در دماغ
میاید و دوم آنکه حجت دو عضو هم نزدیک باشند یکی قوی

و در برت صغیف بود فصله قوی و صغیف نبوت است
 صلیک و است بجز فصله دلی و عدد و کشش زان فصله حکم
 و پس کورت فصله و فاعل کس بر آمد فصله عضوا بالا رتر
 به رتر و مثل فاعله که زرد و فاعل کشش اید چهارم افق است مشارکت
 پدید آمد چون کشش که است دم زدن است و مبداء است
 او می کشد بدین مشارکت افق حجاب در دم زدن
 که کشش است است پدید آمد چنانکه نحوه است
 ادر است اگر در افق رسد و در ضعیف یا باطل که در و حجم
 که عضوی را با عضوی را با عضوی مشارکت است
 بما عضو عضوی و دوم عضوی با عضو سیم مشارکت است
 چنانکه فاعل را با حکمت مشارکت است بر کهای که از حکم بدیاج
 است و غذا میرسد از حکم با کرده مشارکت است
 و بر کس غذا آورنده و سفید است که اب از رخت
 حد است و در آن سفید کرده اید پس بمیاجی حد و فاعل
 را با کرده مشارکت است **فصل چهارم در بیان بیماریها**
مراجی هرگاه مزاجی شخص از مزاج صحیح بدو و چنانکه
 در کتب دیگر دیده اید و یا در حشا و شراب و دس
 که مزاج هر یک تغییر باید شود مزاج مفرد گویند و اگر در دو

تبیغیت

۳۴
کبر و دجا که گرم و خشک شود یا سرد و خشک یا گرم و تر
یا سرد و تر و این را سو و مزاج مرکب گویند و این هشت نوع
ست چهار مفرد و چهار مرکب از هشت سنت مزاجی
و دیگر ممکن نیست چنانکه مزاج گرم و سرد و مزاج خشک و تر
ممكن نیست و انواع سو و مزاج ستانده است چهار مفرد
و چهار مرکب یا آنکه چهار سالک چهار با مالک از خون صفرا
و مثال سو و مزاج گرم بی ماده تب و مثال
سو و مزاج گرم با ماده تب از خون و صفرا و مثال
سو و مزاج سرد بی ماده تب که در هوا سرد و باد
سرد و برت باشد و مثال سو و مزاج سرد با ماده
تب و مثال سو و مزاج سرد بی ماده تب که در
تراباله استسقا طی و مثال سو و مزاج خشک بی
ماده نشیب خشک که بعد از استفراغ با و از بسنج
و یا صفت بدیداید و مثال سو و مزاج خشک با ماده
سرطان و صیدام و این ستانده سو و مزاج گاه در سیمین است
و گاه در یک عضو و ملاحظه که سینه یا کمر یا ضعیف تر گردد
سبب سبب باشد و مزاج از اعتدال بیرون برود هر گاه خلط

عقوت پذیرد و تب تولدند و هرگاه در سوز مزاج افش و عرق پذیرد
اند درجه اول باشد و اگر سوز مزاج طبعیت را اعتدال سردی نمود
و قنایه کند درجه دوم باشد **فصل بیستم در بیان سببهای اندام**
هر یک در عروق از انواع بهارنها بسیار است بعضی در شکل
از دام آموخته باشد و خلقی باشد چون عضو که قوت و
منفعت آن در شکل مخصوص است و شکل دیگر بود چون
قحف و دماغ که مستطقیه و در طوین صلبه که مفرطح باشد و معده
که هم جانب او گرد و بیاید هر دو در خلاف است و مانند
تا طبعی باشد و چون شکل زبان و لبان زبان که بعد از
مخضوض باشد مانند هرگاه بر اکثر کرد و تا طبعی بود و موضع
زبان و عضو باشد چون انگشت زبان و بافتنه چشم و لب
و یک کرده و قنانه و دار ایقل و دوالی و ریای و غول
ضال بود اسیر و آنکه نقصان در عضو بود و چشم که در
تر باشد و غلبت و بول بعضی چنان باشد که اندام
از جایست خویش سردی آید و چون قوت و تقوی و دور
سرج در چشم و بعضی در مفاصل و مجاری است و اند چون
افتش و در سبب که در چشم افتش خفاق و صرع و سکه که
بسیار دماغ بود و بر تان که سبب سکه حکر مانند آن

در بعضی درشتی و نرمی چون غل ماده که درشت باید نرم
شود و صخره و غل که سفت است باید که درشت شود و بعضی
تفرق اتصال باشد از هر ماده ماده اما س نام در میان
اخر این عضو جاست که بود اما س بدستاید اما س
در غل سست مرکب جهته اند بهج اما س از ماده و سوس
نراج و تغیر شکل و حجم عضو خالی نباشد و اما س سست در
اندامها نرم واقع شود و در دهان کمان برسد که در اندامی
که در غل است نرمی و سستی باشد اما س سست در غل
کمان باطل بود و جهته اند و ماغ و رغایت نرمی سست و
اسکوان و رغایت سستی برود اما س سست بر نند و اگر دندان
فصله اضلاع منافذ زکما طبعی در ویست ظاهر شد
و حسن در دود و ضربان دندان کولی دهد که در ویست
عضو سست و عضو سست که حس و حرکت شریان بدان
باری در یابد چرا ممکن نباشد که اما س در وی نفوذ کنند
و محال مردم که در تن او خلطه بدیایند امده بود اگر او را حراست
رشد و خون بسیار زد و دود خلطه بد در تن او ماند و بر تن
او اما س پترة بدیداید و بعضی حالتی که طست انرا در حمله
بهاره سست و چون دار طریقه و در او شعلاب و بر بدن کوه

۱
دارد زینک از پیش کشتن چون بهی و برص و نمش
که بر لبش میاید و بعضی پوست را خراشیدن شد و چون
مسح و صاف و بعضی چهار پهاست که در قلم باشد
و بپهرات یا نبند چون سیل و نفوس و برص و جذام
و علاج در هر عضو که ازید و صعیف بود و در نزد همان عضو
صعیف باشد و در نزد احوال و بعضی بهما پهاست که به
بویست از یکدیگر گیرند خاصه در خانه ها زینک چون در چشم
و اندک و شب و باد و سیل و برص و جذام و بر متو ضایع خواهد شد
بگویند زینک زینان دارد از آن دور باید بود **باب**

در بیان احوال و بعضی زینک فصل بود و فصل اول
در بیان و حرکت و احوال آن زینک حرکت شد زینک
و بر بعضی به و حرکت و دو سکون تمام شود و حرکت
اول که کشتن و بالا آمدن یکپشت اندر این است و گویند
و سکونی از پیش آن و حرکت و دیگر را انتقباض گویند
و آن در کشتن و بهیر زینک و سبب و سکونی از پس آن
جبهه آنکه ممکن نیست که ضرر است بخاطر حرکت کثرت نهایت
آن جانب رسد از آن جانب باز نرود و بخاطر مخالفت
باز آید در میان این دو حرکت سکونی نباشد زیرا که دو

حرکت مخالفت یکدیگر پیوسته محال باشد پس در میان
پنایت شدن حرکت است و آغاز حرکت انقباض
سکونی باشد و حرکت است با ظاهر ترقیه و درایم از این است
توان داشت مگر وقت که ضعف تویست که بود و حرکت
انقباض پیش بعضی چنانست که در باب و در است
در نفس عظیم و قوی و بطی در توان یافت و حرکت
به ستر بانها با حرکت دل برابر باشد مگر شربانی که در حرکت
و قرحه نزدیک بود حرکت او زود و ستر باز حرکت و مثل بود
لب عسل و حرکت سربا سنا و دیگر اعتضا که انجا المی نباشد
حرکت دل برابر باشد تا برادر که ستر بانها شکار
و است و از ویست **فصل دوم در تفسیر بنفش**
و از آن بنفش معلوم شود باید داشت که دل مثل چون شیران
همین است و ستر بانها هر یک صفت دل یک عضو
است و روح را که در دل قوت حاجت بدین بدن
از راه شش و اجزاء روح را که در ستر بانها است همان حاجت
از راه مسام پس فایده بنفش نسیم تان روح رسیدن
بوی و بخار و و ذرات از ویست و در گراون و حرکت دل
و ستر بان یکبار بود و بعد از حرارت غریبه شده و اندامها بیست

تقوان

بدن

یک

همه قوتها بیه بدنی و فانی را بقوت حیوانی قبول کنند
و قوام این بقوت حیوانی و حرارت غریزی و حاجت
این برود و دلالت و حاجت همه قوتها از حال دل معلوم توان
که در حال دل از حرکت شیرین و طبیب را ضرورت
است که حال قوت حیوانی و حرکت دل و شیرینانها
و حال روح بداند و این حال از حرکت شیرینانها بدست
و شیرینانها است و در خوف دل و شیرینانها خوف روح
بسی طبع که دست بر نفس و در کرم و سردی و در کرم
و در ترس و کوتاهی و همه در خوف دل و شیرینانها است
از احوال مرض از بسیاری کمی و بسیار تمام در باید **فصل**
سوم در بیان نبض از غی و غلیظه باید نبض از شیرینان
سعد باید نبض است آنکه زود و پیرون توان آورد از نمودن
هنگام شرم نباشد و این شیرینان دل شست و بکوشد
و زنده این بسیار است از آنجا که با محلی نیست و جهت شیرینانها
صدیغ و طریقه رفتن او است که محلی و وسطی و منفر و منفر
بروند و از دست و پا باید و شست و دست و پا باید و تکیه
اعتماد بدست بر هر یک کنند و نبض از قویست باید بقویست
میان به باید گرفت و در ضعیف باشد از شیرینان بر روی سبک

باید داشت و بر فم باید جرت و طبیب دست آن مقدار
نگاه دارد که حال او معلوم گردد و در از عظم و صغر و بریم و سردی
و تفاوت و توان و قوت و ضعف و در یافتن آن منصفه کلی
و در انداختن آن طبیب مطلق باید و باید که اندک کار نیست
کنند که پوست سخت شود و در گاه اندک بر شریان بند
تمام انواع نبض که در روم او باشد و مناسب حال بیمار است
به ملاحظه نماید تا نبض آن شخص در یابد و نبض و فم باید
که از چشم و تنه و دنده و ماندگی و نامت و حمام از خواص
با فراط و بیداری با فراط و در رگسلی و شکرمانند آن شود
باشد و نبض و مزاج هر شخص و بر هر و در قوت و فضل و
سال و هزار و سکن و طبع او باید ملاحظه نمود و طبیب
نبض کسی که میگرداند اولی نسبت که بارگرفته باشد
و عادت و در تنه و این از موده تا اثر تفاوت و تغییر
در یابد بر آن حکم تواند کرد و در انواع نبض و قیاس معقول
باید کرد تا سیر و بطعی و قصیر و طول و غیر آن معلوم گردد
فصل چهارم در بیان اجناس و انواع نبض و تفاوت
صفت اول که از مقدار حرکت رگ جوید و انواع آن در
نسبت اول طویل و قصیر و در فم و عظیم و صغیر و شامق

و منجفص و معتدل جنس دویم که از قوت و کثرت جویندوان
سه نوع است قوی و ضعیف و معتدل جنس سوم از قوت
و درازی رخ آن و کثرت جویندوان سه نوع است سریع و بطی و معتدل
جنس چهارم از زمان سکون رک جویندوان سه نوع است
متواتر متفاد و معتدل و جنس پنجم از کیفیت رک
جویندوان انواع آن پنج نوع است سرد گرم و صلب و نرم و معتدل
جنس ششم از روح که در میان رکست جویندوان سه
نوع است غلبی و خاوی و معتدل جنس هفتم از راستی و نادرستی
حرکت رک جویندوان انواع آن سه نوع است مستوی و مختلف
و منتظم و نامنتظم و موردن که اکثر اوسته وزن گویند
اما بعضی است که از درازی رک آنکشان را که خردید
و غیر یک حرکت را خردید و بعضی بنهی باشد که حرکت
از یک طرف حرکت رک تمام خردید و بعضی رک پنهانی
او باشد و دقیق حد و بعضی است و عظیم بنهی لجه که حرکت
او در حد او پنهانی رک تمام شود و صیغر حد عظیم است
و شایسته است که مرتفع و افراشته شود و عین نیز جویند و بعضی
بعضی باشد و افتاد بالا نیاید و صفت اینی بود و معتدل مبالغه
بود در سرعت و بطور متعین قوی است که بر یکشت بقوا

طویل

او بر این

کوبید و ضعیف صدقوی باشد و سریع نبضی بود که نشان حرکت
انبساط او کوتاه باشد و بطی صداوست و متواتر نبضی بود
که نشان سکون او کوتاه باشد و متفاوت صد او باشد و نفس
گرم و سریع صاف است مض نرم است لحم است نابض است
حرکت انبساط او را فروت نیز و دفع نماید و صلب صد او باشد
نبض ممتنع آن بود که انگشت حرارت و رطوبت که در میان
رگ باشد در یابد و خادیه صد ممکن باشد نبض ممتنع
مستوی است که حرکت بار بار بین او حرکت اول باشد
در هر حال بدین جهت او را مستوی گویند مختلف مضی بود که
حرکت او مخالف حرکت دوم باشد و هر بار نوعی حرکت
نشد و مضی منتظم است که حرکت بر طبقه باشد و اگر
مخالف آنها ظاهر شود اما منتظم گویند اما نبض موزون است
که نشان حرکت انبساط و حرکت انقباض در میان هر دو سکون
که از بس هر دو حرکت نباشد هر مناسب بود اندر استعینم
الوزن گویند و اگر حرکتها مناسب نباشد رخی الوزن گویند
و آن ضایع نباشد که وزن مضی کوبد چون وزن نبض
چون وزن سیر بود و اندر استعینم الوزن گویند و نوعی دیگر که اندر
مابین الوزن گویند و چون ممتنع باشد وزن نبض کوبد

که مثل وزن بنفش میرود و یکی دیگر است که خارج الوزا باشد
 و آن خضاق بود که بنفش کودن نه چون وزن بنفش جوان
 و چون وزن سن پیر کیفیت بنفش جوان و پیر و کودن
 در موضع مؤنس گفته شود است از راه قالی **فصل پنجم**
در بیان اسباب بنفش اصلی و ذاتی است از اسباب
 گویند اول دلت و شریانیها و انرا الت گویند و دم قوت
 حیوانی و انرا غافل گویند سیم در شدن دلت و شریانیها
 چهار تا زده را بحرکت انبساط میزنند و چون هوا گرم را بحرکت
 انقباض و انرا حاجت گویند و هرگاه بنفش از حال طبعی ببرد
 سبب زیاده ای حاجت باشد یا نقصان یا توانای قوت
 یا ضعف آن یا ضلالت نرمی آن از هر آنکه اسباب
 باشد جز این سه نیست و اسباب زلات حاجت
 سه است یکی زیاده ای حرارت دویم در وضع یا لغت
 ماندن مفرط سیم بسیار بخار و خالی که از غفورت افلا
 تو که کند و سر غده بنفش و لایتم بر من است دارد و قوت
 سبب حرارت عارض مثل خشم و راجح و در مازود
 را بن نشود و بنفش بحال خود باشد و قوت سبب حرارت
 عارضی ضعیف گردد و سبب حرارت تب ضعیف گردد

فاعل

صعب

معتمد

صلبی

صلی

قصر

پس معلوم شد که هرگاه اسباب ماسکه معتدل باشد
به احوال بدن معتدل و نبض و شکر با اعتدال باشد و نبض
عظیم اگر حاجت زیاده باشد متولد تراید و اگر قوت ضعیف
والت صلب نبض سریع می تواند شد و اگر قوت والت
صلب و صاحب اندک نبض متفاوت است و بعضی دراز
تر بود و اگر ضعف قوت بود و بعضی ضعیف تر شد و بعضی قوت
استفراغ و نایاض طعام و شراب در نهایت با غراط و بیماریها
و در او باشد و سبب صلب نبض حرارت پشمار محترق و
در اندام سخاوتی و غذا از خشک می غذا و گاهی از دمای بحر
ان نبض صلب می شود و در بحرانی که بفرق باشد نبض متحرک بود
و حرارت نیک در ندرت است و می معتدل و طعام و شراب
با اعتدال و سبب نبض طویل و عظیم اگر مالمی از عرض دار
نفع باز دارد و صلی الت و ذریه کونست است که بر سر آمده
و سبب نبض عریض نرمی و خالی شدن کونست است و سبب
نبض قصیر در سبب نبض ضعیف است و قوت و صلابت
الت و صلی الت و در میان انواع طعام مختلف و اسباب
ای هر وقت سوء مزاج در بدن و شراب بسیار بدید و اگر قوت
متغیر و نبض بطل سبب مختلف گردد و اعتدال بدن و سر هر

و اعراض نفسانی موجب اختلاف نبض میگردد و بسیار
خون و زمین بسبب اختلاف نبض باشد و این اختلاف
و بقصد این گردد و از خون غلیظه و امثله است و در حوالی دل
خناق و سنگنه پدید آید و هلاک کنند و این امثله مردم را که شرب
با فراط خورد بسیار دفع شود و از انواع نبضها مختلف و
الفارست و این دست الفار کاهی در یک نبض بود
و در نبضها بسیار خفایا باشد که مضمی قوی یا عظیم یا سریع
و غیر این آغاز کنند و بتدریج ضعیف یا ضعیف یا بطی میشوند و تا
خفایا رسد که هیچ نماند و اینرا دست مقتضی گویند تا حدی که
کمتر باز آید آغاز کنند و در باز می آید قوی یا عظیم یا سریع تر میشود
و اگر کمتر از آن باز آید دست را جمع گویند و اگر از این حد که آغاز
کرده رسد دست ناقص الرجوع گویند و آنچه در یک نبض باشد
اکثرت خفتر و نبض را قوی یا بدنبیر بتدریج ضعیف تر باید
و در سطحی و سجه هم بدین نسق باز آید و بسبب رب الفار ضعیف
قوت بود و اینرا مان که ضعیف و قوی بود دست الفار ولایت
بر بدست حاله دارد و نبض مسلک نبضه باشد که در قوت و دوازه
دست و دست الفار باشد و اگر از قوت و در حوالی مصلحت
است ولایت اینرا خفتر و اگر برسان دست الفار ولایت او

به ضعیف بود و پس غیر مثبت و بنض منقطع جهان باشد
که حرکت امضا بر یک اندیش میسر نیامد و بدید آید
و اینست وسطی نیک ظاهر بشود و بنض ذراته مانند
این بود و بسبب سقوط قوت باشد و جهان بود این بنض که
حرکتی آغاز کند و زود مانده شود و دلالت بر غایت ضعف
دارد و بنض عرانی محو منقطع باشد و میان آغاز حرکت
و تمام کردن سکونی باشد و بعضی گویند که غایت است که
باز از حد صاحب در حرکت آید و بسبب ضلالت عرونی
و گوشت که اینجا بود بسیار بنوازد حرکت خود و در میان آن
توقفی افتد پس از آن حرکت تمام کند و میان یک حرکت
به دو نفر این است و بنض مختلف القریه است که اول او
ضعیف باشد و اخوان قوی یا عکس این بود و بنض
موجی است که نرم و پس در بلند و در دراز و در
پهنای بر آن موج باشد و بعد از حمام و شراب و عرق
ظاهر بود و در استفاد فایده و سکنه و ذرات الریه و در درین
بدید این است که عرق بود و بسبب این
بنض ضعف ثوب باشد و بنض و دودی است که مانند
موجی بود و این صغیر تر و متواتر است و در دله آرام

و کمان برند که سه پنج است و نباشد و بدان مانند که در لب
از بعضی بطی و متواتر مختلف و آب هر سه نوع در لب
بعضی باشد و سبب است بقوه قوت بود و بعضی غلیظ است
که متواتر و صغیر تر از دومی باشد و افعال مانند بعضی طفل
که نوزاده بود و ولادت بر غایت ضعیفی قوت دارد و نوزاد
درک و بعضی متواتر است که غلیظ باشد و بعضی اندک اخراج
رک مانند و نرم تا هموار باشد و بدین سبب متواتر می گویند
و این بعضی متواتر است و در دات اطباء باشد سبب اس
که در وقت باشد و بعضی متخلخل و نونه باشد که در حالت
کوشش دارند سکونی افتد و سبب سقوط افتد قوت بود
است نوزاد و الفتره گویند و دوم آنکه سکون کوشش دارند
و حرکت دفع شود و سبب باز آمدن قوت باشد و اس
بعضی را الواقع فی الوسطه گویند و بعضی متشیج و متواتر و ملوکی
رکبا درین انواع همجو و ذالی کشیده باشد اما ملوکی برضو
همین پیچیده و متواتر کشیده و پیچیده است انواع مجوز
است انواع ابد در سایر بها و خشک خون و در بعضی بعض
باشند که که صلب تر از دیگر انواع باشد و بعضی در بعضی
است که تر از آن بود و سبب ارتعاش است و سبب ارتعاش

نورالکبر

قوت کشدن جهت دفع علت و مض نامزدون منبسط
سبب مواد فاسد که در بدن جمع شده و قوت عاقل فرشته
و در زبان حرکت کای سبب صفت واقع میشود **فصل سیم**
در بیان نبض سالار عمر نبض کودکان سریع باشد یا متواتر
در غلی میانه قیاس با تن اکثر این عظم و با تن بالغ عظم
باشد اما سبب سرعت و متواتر بسیار قوت نامتام
و سبب بسیار حاجت بخار یا سردی و پیشگی مض باشد
و سبب نامتامی قوت نرمی اندامها نامتام نارسیدگی بود
و مض جوان قوت باشد جهت آنکه قوت دل و اندامها او
نامتم شده و نرمی کودکی رفته و مض کسل و قیاس با مض
جوان صغیر و بطی باشد و در غلی و قوت میانه بود و مض
بهر صغیر و متفاوت باشد و سبب رطوبت های غری
نرم بود **فصل چهارم** در بیان نبض مزاجها مزاج طبعی نرم
باشد و مض قوی و عظیم و اگر گرمی مزاج یا طبعی بود و قوت
ضعیف چنانکه در تبها و محرقه و عذران و مض مزاج سرد
و صغیر یا غنی و قوت یا بطی باشد و مض مزاج تر یا منوجی
و بیو مض بود و مض مزاج خشک و در سینه و قشاد و مشق
و قلب و کبد قوت قوی است و در حاجت بسیار و در اطفال

باشند یا بیشتر یا کمتر **فصل ششم** در بیان بعضی از اقسام
بعضی تر قبایس یا بعضی مایه قوی و عظیم باشد از جهت
آنکه مزاج سرد گرم و تر بود و فایده آن اینست که صلب و تر است
آنکه تر و دو کار مردان بیشتر و قوی تر پس بعضی مردان

قبایس یا بعضی زنان متفاوت باشند **فصل هفتم**
در بیان بعضی مردم فربه و لاغر بعضی لاغر قبایس یا بعضی
فربه عظیم و بطنی باشند عظیم از هر آنکه خولت او در طول بدن
عظمی مایه نیست و صفت تفاوت است بطنی بود و بعضی
فربه قبایس یا بعضی لاغر صغیر و سریع باشند و از هر آنکه
از کوتاست بود و سرعت و قوی باشد و در آن

بیم باشند بر خلاف آن خولت کند **فصل نهم** در بیان
بیم **فصل دهم** بعضی ها معتدل و در قوت زیاد است
اعتدال فضل و بعضی تا نشان شریح یا متواتر و صغیر و ضعف
باشند و سبب سرعت و تواتر حرارت فضل باشند و
صغیر و صغیر ضعیفی بسیار خلل و عرق و بعضی نه
و مسکن از گرمی همچنان باشند و بعضی خریف معتدل بود و بعضی
میل دارد و سبب اختلاف هوا و ضد طبع فضل و بعضی
بعضی نشان متفاوت بود یا بطنی یا صغیر و بعضی

نریاستد و مضی سندی ما و سنگها سرد و سخیانی باشد و اسباب
این چند عضن را اسباب طبعه لازم گویند و از بهر آنکه روم
از کودکی و جوانی و کبک و سنبل و محو در می و میر و در و ریه
و ماکلی و فرسی و لغوی و از رقصها ستر و سنگها عالی تواند
بجو بر تاه صفت طریقه غذا و استبره بگو خواب و بیداری و غیره
شد ملاحظه نماید تن درشت باشد و اگر بر صلاقی آن
کار نقد بیا کرد و دامن بسیار اسباب سته گویند و آن
و شست و شستن طعام و شراب و هوا و سنگ و خواب
بیداری و استراحت و احتیاجات و اعراض نفسانه
و احوال تن روم در شتر است و بهر این سبب اسباب
نیک و د و مضی غریب و د و تغییر بنیض پا و کرد و اید و اگر خدا بیغانه
توفیق دهد فصل دوم در بیان نبض کسی که ریاضت
کشد و ریاضت معتدل نبض بند رخ قوی و عظیم شود و از بهر آنکه حرارت
غریبه و قوت جوانی قوی میشود و در آخر ریاضت سریع و
متواتر شود از حمله آنکه حرارت تمام افزون شود و هر گاه در ریاضت
از اعتدال میزدن آید نبض ضعیف و در زوفا قوی باشد
بنیض بعد و سبب مغریه و ضعف کث و دل شدن مسام باشد
و تحلیل و پخته شدن و اگر ریاضت با فراوان شود نبض د و

باطنی بود و سبب آن بسیاری تحلیل و مانند گی باشد فصل
 سیزدهم در بیان **نقص خواب و بیداری** خواب مختلف بود
 من مدلول خواب صغیر و ضعیف میشود و یا معتدل و بعضی
 متفاوت باشد باطنی از هر آنکه حرارت غریبه در خواب
 بقدرش باز دارد و به هم میآید و از این جهت فصلی منقول گردد
 و هرگاه طعام حضم نشود و حرارت غریبه در دماغ از غذا جدا گردد
 و بطاقتش میل است جنین عظیم و قوی گردد و در وقت
 خواب با فراط منتهی میشود و بعضی متفاوت و بطور باز
 گردد از هر آنکه قطعا در غذا درین زمانه و کثرت بیداری
 تحلیل پذیرد و بخارات آن باشد بر روی بدن باز گردد و بعضی
 صغیر و ضعیف شود اگر وقت خواب در غده صغیر باشد
 که طبع آنرا حضم کنند منظر صغیر و ضعیف گردد و
 حکیم بعضی بیداری است که بعد از خواب عظیم و سریع باشد
 منهای از صغیر باز گردد و بعضی که نگاه میدارند و بیدارند
 ضعیف بود و حتم آنکه روح بسبب ترس و غمت نماید و از آن
 عظیم و سریع و مختلف و غرضش گردد و در هر ترس حقیقی باشد
 انهای از دماغ میل میشود و بعضی حاکم طبعی باز آید و از ترس
 حقیقی بود مدتی بر آن حال بماند **فصل چهاردهم در بیان نقص**

لغیر

کویند

بلغ

طعام و از آن

۱۱۱ **طعام و شراب** طعام اندک خورده شود یا بسیار معتدل
یا خفیه بویا گرم یا سرد خورده باشد از اندام محروم یا مبرور یا معتدل
و نبض بسیار خوار مختلف بود و سریع و نبض که که طعام و شراب
باعتدال خورده قوی و عظیم و سریع بود و نبض اندک خوار یا معتدل
و بایل بضعف بود و نبض و محروم که خفیه گرم خورده ضعیف گردد
جهت آنکه مزاج او گرم تر گردد و دسود مزاج نرم موجب سرعت و قوت
نبض بود و در خفیه سرد میل نماید مزاج معتدل شود و نبض
قوی و در مبرور و خفیه سرد و خورده دسود مزاج سرد و تولد کند و نبض
از ضعیف و صغیر متفاوت و بطبی گردد و در خفیه نرم خورده و معتدل
گردد و نبض او قوی میشود و در خفیه بدینک خورده و غلبه نفع و محض
ان نبض بگردد و طب را انقرف باید کرد و نبض را باعتدال باید
اورد و شراب که خفیه بسیار نبض را مختلف کنند
و مزاج شراب را که را محتملی کند و هم باشد که در مستی لب
انتظار ان ملاک شود و آب از بهر آنکه غذا را بجزارد و قوت
را بدو در نبض قوی گردد و در حکم بسیار آب همچون بسیار
طعام است **فصل پانزدهم در بیان نبض** که از دار و استفرغ و احتقان
بود و نبض استفرغ نبی و ضعیف و بطبی باشد و اگر استفرغ با فراط
بجو دودی بود و نبض احتقان غلبی باشد و اگر احتقان با فراط بود

نبض مختلف کرد و فصل **ششم** در بیان نبض **اوضاع** ششایی

باید دانست که اوضاع نبضاتی است و قسم و تدریس
و قسم که مانند آن نبض نیز در عظیم و متفاوت بود و نبض قسم
ضعیف و صغیر باشد یا متفاوت و بطبی و سبب قبل روح الله
چهار قسم باطن و نبض **سریع** و **معتدل** و **مختلف** و
مضطرب بود و نبض غصیب عظیم و شایسته و سریع متواتر لب
الله عصب حرارت را بر او دارند و نبض غصیب را با خوف و خالت
امیخته باشد مختلف بود و نبض لذت عظیم باشد از هر الله
لذت قوت را بر وفق حرکت دهد و موجب سرعت و تواتر
بنود **فصل هفتم** در بیان مسنی که در کیر مایه حاصل کرد و اگر آب
گرم استعمال کنند مص عظیم و قوی و ترم شود و لبس سریع و با متواتر
سبب حرارت و اگر آب با توقف نماید حرارت تخفیف پذیرد
و نبض ضعیف و متفاوت و بطبی شود و اگر آب سرد بریزد نبض
صغیر و متفاوت و ضعیف و بطبی گردد و اگر خالص تر سرد شود
و حرارت در باطن جمع گردد و نبض قوی عظیم و سریع شود و آب
معدن هم خشک کنند و است چون آب معدن زاج و گوگرد
آب و شنبلیله را اصل کنند یا سریع **فصل هشتم** در بیان
نبض در دوا و اما سبب نبض و سریع و متواتر بود و عظیم باشد

وقتی طاق صعیف صغیر بود و در وی دخی و سبب سرعت برجا
 بودن قوت باشد و هرگاه در وی طاق شود قوت صعیف
 گردد و نبض صغیر و صعیف شود و نبض اماس گرم متاری بود
 و در نفس و سیرج و متواتر نبض اماس صلب متاری بود و در جند
 اماس پیشتر متاری نبض زبانه تر نبض اماس نرم موی باشد
 و نبض اماس سرد لطیف و متفاو است و نبض فاماس بجه موی بود
 لب است اندک هرگاه اماس بکند شود و تمدد و ایل گردد و دالت نرم
 شود و نرمی متوج از **فصل نوزدهم** در بیان نبض سمار سار
 نبض سار گرم صغیر و صلب و صعیف و با صلابت متوج کند
 و هرگاه مت گرم شود و عظم سیرج و متواتر و دیا غنی و سرعت مختلف
 در نفس باشد سبب صلابت اماس بود که در غشا و مانع دافع
 شده و در انداز است صغیر و صعیف باشد و از ای که قوت صعیف
 باشد از قیاس متقدم غشی بود و نبض سار گرم سرد و متفاو است
 و طبعی بود و سبب معد بلغمی موی باشد و نبض سار سیرج و سبب
 لغت است که در نبض صواع گرم صغیر باشد و متواتر نبض و در سیرج
 و متفاو است و طبعی در نبض موم در پوزه لب ماده شود و حکم غلب
 و صغیر باشد و نبض غاشق نامتظم بود و هرگاه نامم معشون شود و نام
 در کله پند عظیم و متعدل که در اخف قوت کم است و در بار و نام او

صعیف

شود

بعض نقوه یا تمهید و صلب بود و اگر استرخا بود و متفاوت
 باشد بعض فایح موی و ضعیف و متفاوت و بطی اگر قوت
 ضعیف باشد بعض نامنظم کرد و بعض سریع اگر ماله بلغم باشد
 و بطی و متفاوت اگر سردا بود و صلب و ضعیف باشد بعض سست
 موی بود **فصل ششم در بیان بعض انواع پشیا بعض** حی نوم میل
 معظمی و نوانیز دارد و اگر مختلف بود منظم باشد و اگر نامنظم
 کرد و حی نوم باشد بعض تپ از غفوت و در اول نوبت
 غایر و ضعیف و سریع و مختلف بود و در میان تپ عظیم باشد
 بعض خطایب و در اول مختلف بود و در میان تپ بطی
 مایل نقوه و بعض تپ بلغمی و در اصل شخص و ضعیف و ضعیف
 و متفاوت بود و در آخر متفاوت مختلف شود و بعض تپ
 مطبوعه مثلی و نرم و عظیم و نوبت باشد و گاهی عظیم سریع نیز
 اگر ضعیف بعض باشد عظیم و سریع و مختلف باشد بعض تپ
 سریع اگر ماله بلغم باشد و نرم و بطی بود اگر صفادوی باشد سریع
 و سردا اگر خونی بود نرم و عظیم و اگر سرداوی بود و صلب و ضعیف
 باشد بعض تپ خفیه و صدری نقوه گمان میگویند سریع و صلب
 و نوانیز و گاهی مختلف کرد و **باب ششم در بیان بعض**
 زدن همچون نفوت و در اول و بعض سست و حایبی تپ و گاهی

بعضی

مکرر

حک روح بسبب دم زدن کمزور و دست بسبب احوال
دم زدن بخون احوال مضرت آن دهنده است و از احوال
روح و احوال تن و اسباب دم زدن بخون دم زدن بسیار
ما که بعضی است فاعل و است حاجت اما فاعل ثبوت
جوانی است و است فاعل علی و است فاعل و است
دسته و عضله های که در میان بهل و است و است
و هوای خویش بسبب دل کشیدن و هوای و دندان زدن
بهر دل کردن که است بسبب طبعی باشد بعضی طبعی بود
و اگر کسی پا و است از جای کمزور و نفس کمزور و عظیم
یا صغیر یا سریع یا متواثر یا متقطعت یا بطبی یا متقطع یا فوری
از میان انواع است و در نوعی از حالت نشان و در دیگر
است و مانند است دم زدن طبعی بود نشان خون روح
و اعتدال حرارت غریبه است مانند نشان سلامت و
آفتی دم زدن بود و ضعیف منده و کمزور و دم زدن
ناقصی است آن بیماری صعب و است است و است
و در میان است و در حالت است دم زدن بخون است بسیار
است و غیر این مثل بقا و است بعضی است بسبب
و است است مقدار افتضار است **باب**

یاد

س

در شناختن اب طبیان و در سنن این تقسیم یونین و دلیل
 نیز گویند و این است فصل ششم **فصل اول در بیان الله**
 اب رفسه گویند در اول لیل میفرمید معبد ده و حکم و غیره
 و در احوال اخلاط دلالت دارد و در حکم است از اول و در حد
 طام کپلوس کرد و در مهم دوم در حکم است و کپلوس در حکم
 معفر حکم رفت کرد و در مهم سیم در نزد یک اثر اما حکم است
 نفوت میخیزد اندامی غنای کرد و در غوام تن بود و در
 و خطه صفرا و سودا از غوام مهم حکم بود و کپلوس نفوت حکم رفت
 کرد و در حکم است و در حکم است و در حکم است و در حکم است
 بود و در حکم است که صافی با بدین است و در حکم است
 و سودا از حکم است معفر حکم است و در حکم است و در حکم است
 ستود و غوام حکم است و در حکم است و در حکم است و در حکم است
 و حکم است و حکم است و حکم است و حکم است و حکم است
 کرد و در حکم است که و مثانه زرد و در حکم است و در حکم است
 بعضی نفوت دفع ستود و دفع ستود و دفع ستود و دفع ستود
 حکم است و در حکم است و در حکم است و در حکم است و در حکم است
 گفته اند که اب و مثانه بیرون آید از احوال سه تن و در حکم است
 معده و مهم حکم است و در حکم است و در حکم است و در حکم است
فصل دوم در بیان الله

لورا

لا بد

کینه باید رفت و چگونه عرض می باید کرد و دلیل که بر طب عرض کنند
 اول آنست که عادت است نباید خورد و عصر است که رنگ آب
 ببرد اند مثل بعضی از دسبزه و الکاحنه و جگر و عسره و صابون است
 و باید کرد که رنگ آب ببرد اند در سنگ و حشم و مانده
 آب را از کف می کنند و مزاج را از گرمی زد و بخوانی دلیل را
 نیزه سازد و کم رنگ از زردی و در معده طعم نام
 قسم شود و بعد از جامع من آب جرب و نقل سبب باشد
 بدست چینه از پس است احوال بر دلیل اعمال مانند
 و بعضی و نفاس است را تغییر و بد و قاروره و در یک نعت
 عود باید کرد و از آنجا که باید بدست پس نشستن
 غایب می شود از بد آنکه خون و خواص او ببرد و در شبته حافی
 و بعد و سسته باید و میانه بود و در وقت و بدین سسته
 دست بچوب باید رفت و از آب به خویش و در باید در
فصل سی و دوم در بیان آنکه چند هنر از پیش آب باید جست
 طب از دلیل شست هنر جوهر رنگ و نور و در دست
 در دست و نگرانی و بسیاری و اندکی نقل و نقل و نقل و نقل
 که مانند دست که در دست و نگرانی است از توانم او معلوم کرد و
 چینه آنکه بسیار هنر است که غلبه است لکن روشن است

و سفاف مثل سپید تخم مرغ و فمغ و بسیار است که قوام
ان دقیق و پخته است جهت سپردن آن **نمونه فصل چهارم**
در بیان عدد رنگ مشن اب اخلاط چهار است یعنی دهن و خون
و صفرا و سودا و رنگ اصل و آب و خالص است و سفید و سرخ
و زرد و سیاه اما هر یک از انواع بسیار دارد و سفید چهار
نوع است اول مثل آب دوم همچون قهقاع سیم چون مین
چهارم تر است سبز و زرد و شمش نوع بود تنه و تریخی
و اسفراغی و نارنجی و زعفرانی و نارسی **در شرح چهار است**

کانون و شرح که اخلاطی گویند و حسنی که بسیار است که امر
افتد گویند حسنی که مزاج قوی است و سیاه و دهن و زرد
پس سیاه مطلق و دیگر بسیار از زرد و سیاه بسیار مایل بود
مثل مین اب پرتقال و در همه انواع تفاوت بسیار واقع
بود و در آنها به مرکب بعضی دیگر و در همه اب و چهار رنگ
بدینست که رنگ مرکب را نامی مخصوص نیست و آنچه
نام خاص دارد و اخلاطی در میان کون و انانی و نیکو کون
و مخفی و از رنگ و در کار است و از غوائی و غنائی و در نه است

در رنگی و هر یک که در مینه بود از آنرا شرح گویند **فصل پنجم**
در بیان مشن اب سفید و سیاه ان اول سفید و دلیل اب

انتم

بلغ

میوه ای تر مثل خیار و خربوزه و غیره در دهن صفر او حار است
ان بجای آب و باغ متوجه بود و در آب رسوب باشد و مقدم
انضاط ذین و علامت بد بود سنیم که در آب صفراوی و باغ
بسلامت بود و پیش از آب سید کرد و سبب آمدن
صفرا بروده بیم اسهال صفراوی و سبب بود چهارم سبب
اب بجهت سبب باغ بود در رسوب سفید همچون مین
باشد و این نوع بر سبب باغ و علامت است بحکم
نسبت اخلاقی مده رسوب سفید و از این انواع است
ایدن و این نوع است از بدی حال بیمار و نزدیکی حار باشد
به سبب که راحی به صفی خود ای در اسهال نولد که سنیم
بجهت ریحی فشانه و التماس بوز اب بیک دفعه باشد و این
و باریم در ریحی فشانه است که سبب باغ تمام باشد آن
سبب فشانه و در اصل فشانه عارضش و سببش
باشد نهتم در بحران بیماری یعنی قوام اب غلیظه نقل سبب
باشد و سبب در علت و با تپشش اب صافی باشد
و خنک غالب و در آب که میل نماید در حال سرفه این بازوم
که بخیب لاف بول سبب بود به این می که بعنبر انشا بول
باشد و بعد از آن که زود سیدند آن اب پس از این نشان

بکس باشد و اگر روز اول که سبب اید و دماغ بسبب
 و آب بدن سبب باشد مانند علامت آن بود که سبب
 باز کرد و اگر در سمارت حاله بول سبب غلیظه و سیره باشد
 شمع ظاهر شود نشان موت بود و اگر مدتی است رقیق سبب
 بود و دماغ سبب نشان بحران انفاس باشد بخارج و اما
 در عصب که زجهت تر باشد آب سفید و رقیق که بر سران
 سفید رقیق زرد باشد و گفنانک بر بود کفک علامت
 اضطراب و زردی نشان حرارت و نقل بر سر آب نشان
 حرارت بخاست و دماغ و اگر باین نشانها عاف بود
 خطر ناک بود و اگر بیش از این بود و طوب و طورات سبب
 باشد کم خطر بود **فصل ششم در بیان دلیل زرد و سبب**
 و آنچه بیان دلالت دارد آب زرد و اول درجه او تنه بود و دلیل
 اعتدال است و تر بخیر تر و یک اعتدال است و اندک میل
 کبر می دارد و آب نازک و در فتن هم نشان است و حال
 بود و در حداب زرد تر دلالت او بر حرارت قوی تر
 اشترک نازک و در غاب گرمی باشد و هرگاه سفید تر شود
 حرارت کمتر باشد و در حداب که در حداب سرج اخرا می ترسند
 و تنه پیش باشد و در حداب زرد اخرا را نشانه و هوای زباله بود

چون تر

مرطوب

اشقناری روم تر از هم بکها با سرخ و بعضی در حکما گفته اند که بسیار
بیا بیای جاده دیدم که از روز اول آب ترنجی بود و بدان
ماندیش از روز چهارم پاک شد در سر ساقم گرم شدند همیشه
اب اشقر دیده ام در اشقناری در رگوب نکلند بداند مردم
تندرست را بسبب ریاضت و کمی طعام آب زرد شود و موجب
هنر است صفرا باشد **فصل هفتم در بیان پیش آب**
سرخ و اسباب آن آب تر سرخ سلیم تر از آب اردک
خته اند سرخی علامت غلبه خون بود و خفت سست تر است از
سخت و اگر با سرخی از قی باشد نشان درازی بیماری
باشد و زهر اندک در قی نشان خالی بود و آب سرخ فی رگوب
نشان غلبه طبعی ماله و اما کسی که در اثر آب سرخ رگوب نبند
پیدا شدن نشان سلامت بود و اگر رگوب سرخ پیدا بد
اصد و اگر باشد و اگر با سرخ صفرا و زنده بود دلیل آن
باشد که بحران رخ و خوار بود و آب سرخ قطعه قطعه اید
نشان قوه کرده و شانه و آب سرخ اندک و رگوب
زرد بد باشد و پیش آب سرخ بعد از آنکه پتیا زایل شدن
که علامت گرمی حکم باشد و اگر سرخ در قی با ضعیف معده
و خارش اندامها بود و میقان باشد سرخی آب با جلی

ریکن

طبع و با سحرش نسل بود خاخره از مدتی بماند و اگر آب باغش
 و اضطرار محنت بود و در سینه نو در از حلقه حد از دشت آن
 باشد که منفذ که در کشتی و قراح شده و اسباب سرخ
 پیش از آب اول در دمع صحتی در فوایج سرد و لبست و
 جگر گرم شود و صفرا تو که گشت داب یکی شود و دودم شده
 که از منفذ که میان روده و مکر بعد صفرا در آن منفذ از حد
 بر روده فرود آید و لبست شده آن صفرا بر آید بول فرود آید
 و در آن سبب قرحه شود و تو که گشت سیم لبست ضعف جگر
 چنانکه در استسقا و سارسه جگر آب همچون عت که گوشت
 باشد چهارم آنکه سده در میان سگهای آفت در طوب در کلا
 عطف کرد و پیش از آب سینه بود و بعد که بخت عطف صفرا در آن
 سینه شود و ششم از بعضی که آب سینه سرخ شود **فصل ششم**
در بیان بول سیاه و آنکه تران دلالت دارد بول سیاه
 آنکه رگوب او سیاه باشد و مدتی بماند بد باشد و رگوب
 سیاه معلق و آنکه بر سر آب نشاند امیدوار بود از بر آنکه
 رگوب سیاه هنوز رگوب نشید و بول سیاه او
 در ساری حاد و خطرناک باشد و محض هم حیدر غلبه تر نباشد
 ترا کرد و اول باری باشد و بعد و آخر و ساری پدید آید

باز از

بیشتر بر سبیل محران باشد رسوب شرح بر سر بول سپاه در سمار
 خادوتان در سر و زبان باشد و ممکن بود در عاف با عوق
 تجلیس باید بول دشر و غلبه که بعد از بول سپاه در رقیق بولستان
 بیخ باشد در اکر راضی بر بدنه ایدان خراج یا رسل بود و در
 محرق بول سپاه در رقیق و نقل بر اکنده باشد در رانی گوش مقدم
 رعاف باشد بول سپاه در رقیق و در ذات اظنی و رقیق النفس
 نشان که بول رقیق که میل است و در ذات ن سمار
 در از و خطر ناک باشد بول بر فانی که در رشتن خی بسیار زنده
 از غلبه و بیشتر باشد و علامت خبر نشان سه بود و در سمار
 سیر و اندکی نقل نشان پنج صورت است بود بول سپاه
 در زنگاری بر باشد و زنگاری بر تر بود بول موم مقدم در سمار
 سپاه باشد نشان که گفته شده بود و سبب سببی بول
 سوزنی ناله و جوار است بود و در کفر و وفات **فصل پنجم در**
 بیان دلایل رنگهای مرکب و مختلف بود و سبب نشان ترکیب
 علت بعد از سودا و بلغم از نهاده سردی و رطوبت از ترکیب
 است و درین موکر کنند و بول سبز مقدمه شنج باشد و مقدمه جزام
 و در سبب بول اطفال فانی باشد و سبب سببی بول
 از از نهاده باشد و در بول نقل بود امید حاضی باشد و سبب

صورت

رقیق است آن سبیل بود بول رقیق در روز چهارم و ششم آن رقیق
 بود بول سبیل آن غامضی اخلاط باشد بول ازین است آن
 اول حل باشد مرغ مشود و بول حاکم از یکجا مشود
 و آخر حل بود اگر نمره مشود و منور اول حل بود بول از غوانی آن
 سوختن صفرا و سودا باشد و بول بدین بود بول بدین مثل آب ناله
 و شراب سبز و آب خود است آن اسهال است بود و بسیار
 وقت بول حاکم بدین رنگ باشد و بول سبیل مشود
 کشکاب و بعضی سبز و بول اگر هر چند روز یک بول است آن
 اخلاط کونا کون مشود **فصل دهم** در بیان دلایل قوام بول قوام
 بول غلیظ بود یا رقیق یا معتدل و فواید است که غلیظ حاصل است
 بود و قیو و خیزی بد و امنه باشد اما اسباب بول رقیق نه است
 که ناکواری بدن طعام **دوم** سده سبز است و خشک **چهارم** صغیر
 حرارت غریزی **پنجم** خوردن بسیار **ششم** صغیری کرده **هفتم** سنگ
 در کمر و مجاری بول **هشتم** اسهال **نهم** عجزی طبع
 حاکم هر چه خوردن مشود و در دایره بول کودک همه طبعی باشد
 غلیظ و سبیل بود رقیق یا طبعی باشد بول رقیق از باغ نیز بدین
 جاعه در سبیل حاله در آن بول بدین است آن نصیح ظاهر نشود و
 است نه دیگر باشد غلبه است آن اسهال باشد بول

از مردم تند است اگر المی همی باید نشان اما سببش اگر
خلیظ نشود و المی نباشد لکن در پوست خارش و در تن رانی
بود علامت شیره و ابله و زرد و عودان باشد و بول رقیق
در تن در نشان نشان سردی مزاج صفت مزاج پیران و در
بیماری نشان خافی مله باشد پالتان سده با صداع
و بول زرد و رقیق در بیماری نشان اغاز رضع بود اگر مران حال
باشد بد باشد و زردی از احتیاج صغیر بود بول سبب رقیق نشان
رغ در پالت باشد بول سبب صافی رقیق نشان درازی
بیماری بود و بول رقیق بود از پیران علامت نکس بود
اگر رقیق باد و میان و صغیر سان با پالتان اما س
نم بود و بول رقیق بسیار از پس کرانی اینها و سوه قوت
نشان مزه و پاک شدن نشان باشد بول خلیظ که تکلیف بیشتر
اید در عصب ال راحت بود نوزادی قوت باشد و از آنک
از آن اید صغیر قوت بسیار خلیظ خلیظ بود و نوزادی نشان
بیماری موده و اثر نشخ باشد بول خلیظ مثل بول خار بقراط
کف که خوب در و سرد بود یا شاه شدن خلیظ و بول خلیظ
بیکر از یک غایت و کوب شدن از حرارت و ابله خلیظ و اگر در
نشان محرق پس از آنکه رقیق بود خلیظ سبب نشان پیران لعرق و علا

المودول و حوالی جلد و آنچه سبب است بسیار عذاب بود و ریاضت
 ناپردن باشد و در کوبش بزم و حدیث تن بدان پاک شود و در سبب
 بجهت بزم سبب نوله شدن و شک که باشد در کارانی و سبب
 در آن خود داید و اگر بن صفت میشوند و می خارد شک و شانه
 باشد و آنچه صافی بر بدن ابد پس نیره شود علت نیز در حرکت
 بود و اضطراب زبانه خواهد بود و در آن و بگوئی باشد بپوشند
 و غلیظه از بسیاری رطوبت باشد و غلیظه و سرخ از غلبه صفت
 اگر با در داده و فاختش نه تن باشد مقدم تر قان باشد
 و بول تیره و کندن یا عرثان لقوت قوت بود **فصل یازدهم**
بیماری و امراضی بول بسیار بول یا تسکین آن و خروج
 و رطوبت باشد و در خروج از بول غلیظه بسیار اید علامت خل
 و قویج و زردال علت آن بود بول بسیاری و زکین از مردم متغ
 کم را بعلت بود و مندی بود و در رخت سبز و نقش خور از ررب
 بسیار و لزج باشد بول سبز و اندک از من یا ظاهر بود
 و مقدم استقی بود قفط بول نیل از داده و بیماری خل
 اف و دماغ باشد و اختلاط غفل و علامت رطوبت بول از بول
 از ضعف قوت بود و اگر بسیار باشد بود و در دین بسیار
 مخزن ماله نشان سوغن ماله کمی رطوبت و بزم اختلاط غفل بول

میسوز

متشتم
و قورس

اندر بول

اندر یک رقیق و سرخ و در برقان و فوت عشق دلت بی شفا بود

فصل دوم در بیان دلائل کف ناری کف از نفع بسیار بود

و نرگی قبه از کف از سر سبز دلت ن باری بنش بگو کف

همچون کف در با سبزه دلت ن برق کف لیس کف از نفع

بسیار بود و نرگی قبه از کف و ناکش از قبه از نر و دس

از نر و صحت خطه باشند و در بیماری که بد بگو کف هر یک

بولی بزر و دشت دلت ن برقان بستر کف همچون نرگی

کف بیماری بنش بگو کف همچون کف در باد بول سرخ

دلت ن سودا و صفت و دوا یکی باشند **فصل سوم در بیان**

در بیان دلائل کف ناری کف از نفع بسیار بود

در شفا و اخلاط در رگها عفن کرد و همچنانکه در ریشها هم سبید

دلت ن بختن مال باشند و در بیماری رگوب عذمت بزرگین

مال از صحت جدا کردن بود رگوب بد دلت ن ضعف فوت

هم تن است و همچنانکه ریش که سر او بخت بد در ذایل بشود

و بیمار به صحت بختن رسید و صعبیت آن ساکن شد

بختن در بول بد بد رگوب ظاهر شود و اگر طبعیت از مغم

عذر از دوا شدن آن باز ماند سبب بیماری بود و از بد اندک طبعیت

بختن عذر از مصلحت تمام ختم کنند و در بول او رگوب باشند

کمی درین

که در بول معمم ذره و کم ریاضت و جهت رسوب نشانی
و قوت طبیعت در اعمال بر بختی ماله بر سوب نودن کرد
و در بول مردم لاغر سوب سبب املش محمود است و خلبار
ان میل سورین قاروره دارد و طبیب از قاروره که رسوب
دارد مفت حال ملاحظه نماید اول بختی را همواره که دوم
حال کمی و شش **سوم** حال رقیفی و غلیظی **چهارم** حال رنگ
ان **حکم** قراران در قاروره **ششم** خیمه پدید آید در ان **هفتم** اینست
ان باب و جدا نشانی از آب و وزن میان رسوب ملک و
بدست که رسوب ملک در نه قاروره باشد و سبب هموار
و روی هفت رقیق تر و اگر بکشد باز می آید و رسوب خام غلیظ
باشد اگر بکشد باز پاره شود پس اعمال بر هموار می قوام و
رسوب با بدرد و بسیار دین اند که رسوب سبب لود و روی
هفت درست و قوام ان هموار بنوعی هماره مشک شده و در سوبها
بستر هم رنگ بول بکشد و انچه هم رنگ نباشد سرخ بهتر
پس زرد پس ترخی و قوام رسوب بد انچه نامهمواره تر و اخرا
ان پراکنده تر است و رسوب با طبعی سبب و سبب رقیق می طبعی
مدی خرا طی سوبی نخالی که سینه طی و سیمی رمادی رطبی
شعری و موی غیبی همچون پاره مجر که در نه باشد اما خام غلیظ

و سبب و قوام آن مخالف قوام رگوب بخیزد باشد نشین سیدی
 مزاج و بسیار رطوبت غلیظه بود و در تن در مجاری بول آن
 بول عرق اینها و ادخای مفاصل و استخوان و درون است بید
 ریم باشد علامت کف و فساد شدن قوه که مجاری بول باشد
 و فوق میان ریم و رطوبت خام زشت که ریم متاثر کند یا بشود و اگر بخسانند
 در آنکه شود و از ریم بپزد و اگر باب امتحان شود و سبب
 که قوتش شیر و شکر از ریم باشد و سبب آن قوه که با شکر خاکی
 شکر باشد و در بان کار شکر خاکی کوچه تر از خاکی است
 سبب و سبب دندان خوب متاثر باشد و سبب برکت از
 خاکی باشد و سبب است که در فرط ریم سیاه بود و آنچه
 از ریم بود و سخت و زشت باره باشد و وقت آن بزرگ
 زنده و گاهی بسیاری سبب برکت از خاکی بود و گشایش سوختن خون باشد
 با دندان و زشت باشد آنچه که در ریم شود و در رطوبت سرد پس
 از قوت حرارت خشک شود و چفت کوئی و بعضی همچون دانه
 از ریم بود و سبب سویی باشد طی سن از ریم بود و زشت باشد
 و سبب است که در ریم باشد و گاه قتل آب زرد باشد از
 بسیار بود و از آب جدا شود و از ریم باشد شکر ریم سبب بود
 و بعضی شکر و زنده است از رطوبت باشد که در مجاری بول غلیظه

لون

مجاری

کرد و برین حال موی بسته شود و جانیستوس می گویند از آن ریح
بک نیست و روب رطبی علامت کشف در یک باشد
در کرده و فشانده اند از کرده باشد سحر بود و بجهت باریت نه بود سپید
رما دی پستان با غنیم غلیظه است که در عضو مانند موی رسوب او
از گاه بزنگ خون جوشتان صفتی جدا باشد و اگر از منجمه باشد
کامی پیشتر بود و کامی کمتر علامت ریش کمره باشد و اگر
در بون علامت محلول را از خون بسته اند سپر زردان باریت بود
رسوب مثل خمیر و دلیل ضعف معده بود و بیشتر از فوات
از خوردن شیر و غیره مانند آن شود **فصل چهارم** در بیان
انگی و بسیاری رسوب بون مان در رسوب باریت و یک
انگی بسیاری در رسوب بس از نصیح علامت زایل شدن
علت بود و اگر رسوب یک بسیار تر از آن بود که بدان شخص
لا این باشد پستان فصد بسیار شود و در تن و فتن احتیاج است
فصل پنجم در بیان انگی رنگ رسوب دلالت دارد در رسوب سیاه هر چه
حالت پاره دلالت بود یا فراط حرارت یا بلغم شدن حرارت غیر
بافراط سردت رسوب کمتر رسوب سیاه بود رسوب جسمان
کونتن سردی حراج بود رسوب سرخ علامت غلبه خفیه و خفیه
و خفیه ماله در رازی مرض اما بیشتر رسوب سیاه رسوب ریش پستان

نابود

فصل

فصل نهم در بیان قوام رسوب و لایل رسوب در سینه باها

یا دگر شده حاجیه در باب دفع میان رسوب نیک و بد رسوب

نیک هر چند محو تر قوام او معتدل تر و اندکس بود بهتر باشد در رسوب

بد است که نامحور و پراکنده و نامعتدل بود **فصل دهم در بیان**

پدید آمدن رسوب هرگاه روز چهارم علامه سرخ پدید آید و در سینه کمران

شود و در پس تر پدید آید در چهارم کمران بود یا لب و لبم اگر

پدید آید رسوب سینه پدید آید نشان بود که کمران خواهد کرد و

بیماری تحلیل زایل خواهد شد اگر زودتر رسوب سینه پدید

آید و زودتر تمام بخوان کنند و اگر علامه یا رسوب شعلی مدلول

بباری پدید آید همچنان ماندن کمران و علامه یا رسوب شعلی

مدلول بباری پدید آید و همچنان ماندن کمران و علامه یا رسوب

فصل یازدهم در بیان بوی بول تیز و کشنده در بیماری و در

تاقی نشان افراط و حرارت بود و تیز بوی بول نشان

سستی شدن حرارت باشد بر اخلاط سرد و عفونت از غلظت

اخلاطی ناکردن بول بیمار علامت سردی مزاج و حامی ماده بود

و بوی ترش در بیمار دلیل حرارت کثرت بود و بول سبک و قوی و

سبک در بیمار علامت اخلاط غفل بود و بوی بکوار و

و تشنه حالی و عفونت و بد حالی هرگاه در تن حال بول گنده بود

لودا

کمی

و نگاه بوی بگذارد و تب بر حال خویش باشد نشانه قوت
 قوت و عافیتی طبعیت و باز ماندن از کار باشد **فصل دوم**
در بیان ترقی میان بول و مردان و زنان بول زن غلیظ تر و سفید
تر و نازک تر و دمی تر و دهم حال از بول مردان باشد صفت اول فضل
 در بدن ایشان لب پختی و مسته بیشتر بود و سرخی و زردی
 بول ایشان بد باشد و بول مردان هرگاه بخسانند تیره شود و سرخی
 میل سویه بالا دارد و بول زنان تیره نشود و در باره شود و میل
 سوی زیر دارد و بول ایشان صافی بود و بر سر بول صافی باشد
 و بیشتر نیک خواب با تکه بود و زرد و بمان از رقی از بد و در
 میان آب قلی رقی می نماید و در اول استخ از رشت ظاهر تر باشد
 و در آخر سبکی زرد و از بخسانند تیره شود و در اول کفقه اندر سر
 نشود و هر ماه سه بار بر سر آب نماده باشد که هر روزی آب بشوید
 بر سر خواب بود و اگر بر یک جانب خواب بود و دختر خوابد بود و اگر
 عامه دارند و از بول ایشان بماند و علامت باد و کفقه اند
 بول ایشان دو ماهه مانده ماهه رقیق و صافی باشد پس ایشان
 رقیق و نرمی شود و بر سر بول کفک اندک باشد و مخفی چربی
 چرب و از پس چهار ماه یا پنج ماه سرخی که ایند مدت نشود
 شود و نگاه بسیار تری بسیار کرد و در یک هفته و اگر تری اندک باشد

و این

و درین شیشه باشد سلامت بود و اگر نری بر سه شیشه باشد
علامت باد و یا باشد و بجه را باشد **فصل سیم در بیان بیماریها**
گذشته بول می بوم از بول تدریجی دور باشد مگر می بوم که لب
ان غدا را گرم باشد بدان لب پاره تیرگی دارد و اگر نری در
میان شیشه باشد می بوم غصه زرد و از زرد بود غلبت کرد
و اگر سرخ باشد مطبقه کرد و اگر سبید بود یعنی بول تب صفراوی
در میان شیشه فرام در میان شیشه باشد و این فتنه صبر بود
و از بول تب مطبقه سرخ و غلیظ و ستره باشد و بیمار سبکتر کرد و اگر
تیره باشد و شخ باشد بیمار در از باشد بول تب بلغمی و غلیظ
و ستره باشد و مدت آن در از باشد و اگر لب آن زرد باشد
زرد و بول و بول و صفی و زرد اندک سرخ و روی آن چوب باشد
کل پرفان زرد و بسیاری زرد و شکست است آب بود بول
خداوند سپرز سینه سبانه و تیره باشد بول درد حکم سرخ غلیظ
و غیره بول درد سبید بود و اندک سرخ و روی زرد خداوند
ستره از دور فتنه و صفی باشد و روی سبید بود بول شیشه
و در مقابل در ستره خالص سبید و غلیظ باشد و نقل آن کم سبید
باشد است حکم است که در ستره خالص می باشد و آنچه ازین
گذرد و علامت و صفی آن در باب گذشته یاد کرده آمده است تمام شد

سخن در باب بول محمد بن زید و منه **باب** **فصل** در بیان بول
احوال تندرستی و بیماری و از احوال بول که از طعام حاصل میشود
و این بول بول است **فصل** **فصل اول** در بیان بول و اندکی بول
که از طعام حاصل اما بسیار برآورد و نوع است یا ضعیفی قوت
غذایه یا ذودادن و خلط یا غلبه رود و دلتان ضعیفی قوت
غذایه یا غلبه تن و ضعیفی و لاغری دلتان ذودادن و خلط
بجاست رود و اینست که بول با خلط امته باشد و اگر با بلغم
بجو در کما در معده بلغم بسیار جو و اگر با صفرا بود بسیار
در صبر باشد اما با سودا امته بود دلتان تولد شود و او ضعیف
و اگر بول با ریه خون سیاه باشد علامت سده باشد
در ریه و اگر در بول صبر است لایح باشد از آن نوعی که بر روی رود
انده است که در بول تن طعام با خلط غلبه باشد که روده را
میکزد و اسباب اندکی بول است نوعی که سده که در راه
صفرا افتد و بول کرم در روده و اسیم ضعف قوت جگر در کشیدن
کیلو پس بول تن و اسرا حوال گردانیدن و بیاید و است که بول
طعام فسله بود که تن را بدان حاجت نیست و باز ماندن آن
در روده و عور و قولون دلتان ضعف قوت و افور باشد و اگر
باشد و غذای لطیف بود تر هم شود و دلتان گردد و دلتان

کمتر باشد و غذا رغبت کار از روی تناول کردن کمتر تواند بود و نقل آن

باشد و غذا اگر که میانه باشد نقل مانند آن باشد **فصل دوم**

در بیان تری و خشکی نقل سبب تری نقل است که تری و لطافت

کیوس مجرب می رسد و با نقل برده فرو می آید صند آن سه حال

باشد یک معفی جگر در جذب کیوس و صعبی ریه و مایه

دوم سه که در ریه های مایه ریغی اندک سیم ناکو ز بدن طعام

سپاسیم که طعام را که خورده باشد با صمغ در فرجیم تا طبع از صمغ

آن عاقر ماند و حله نقل رود و دیگری کیوش با آن فرود آید

تا از صمغ فروم اگر طعام باند زده صند آید خطی بر مجده در آید که طعام

را تا صمغ دفع کنند سیم فرود آمدن تریها را از دماغ و امحله شدن

با نقل دانست حاکم از یک نقل معلوم گردد و دیگر گاه سیم

نقل غذا باشد دلیل صمغ جگر و سه طاس ریغی بود و اسباب

خشکی نقل شش نوع است یکی ریغیت قوی **دوم** او را **سپاسیم**

بسیار عرق **سپاسیم** حار است اندام **سپاسیم** خورده و غذا خشک **سپاسیم**

ماندن نقل در روده اعور و قولون دیگر گاه قوام نقل مختلف بود

عدمیت هواری صمغ و ناکو ز بدن صمغ از طعام باشد پس سیم

نقل آن بود که قوام او سوار و سوسه و باب ریغی آید و قوام غلظت

و صمغ از اندکی بسوزد و بر زدی مایل باشد و بر بوی و با قرا قرو

ما در وقت نماز و بوقت عادت اید و سوار می توانم نقل
ناطقی بد باشد که ن گذار شش تن بود و کامی باشد که صید
کرم از خشک برود اید و چند آن در یک گنبد تا با نقل بیامیزد و بدان
سبب نقل بعضی خشک و بعضی نرم باشد **فصل سیم** در بیان
زکام بر نقل زردی غالب است که بسیار صفا باشد و زرد
شدن نقل در اثر سماره علامت پر داضی ماله بیماری باشد
نقل سفید یا صاف یا سبز که سبب آن زکام و طام نباشد
سردی اخلاص باشد نقل سفید و سیل ناگواری طام باشد
یالتان سته و مقدمه میرقان و نقل باریم و محله علامت انقار و
بیمه باشد و بسیاری نقل بد باشد و اگر در اول بیماری بود نشان
افتنه و حارقی عظیم عظیم باشد و در بعد از آن سحر و غلط و
عفونت سودا باشد و در بعد از مضر است نوع مثل مضر
تباه شدن طام در معده بود و در یک نقل سوداوی همچون
زکام خون سیاه باشد و فرق است که صفت فشرده باشد
و سودا فشرده نباشد و زکام سودا روشن بود و مقهور الی بود
و بوی ترش و در زمین از وی بر جوشد و نقل سوداوی در
مرض خرب و نقل سوداوی بد باشد که بن سوزناک طوبی
باشد **فصل چهارم** در بیان نقل مشفح و سبب نقل مشفح همچون

کوبیدن ماله

سرکین کاو باشد علامت غلبه باد و بر سر آب بایستد نقل
 خداوند تو پنج بادی جن باشد **فصل پنجم** در بوی پیاد و است که
 نقل کند بسبب آن خوردن چیز ای چه باشد بوی نقل را ناخوش
 کند چون آنزه و سیر و غیر آن دلیل بسیاری غلظت عفن باشد
 در تن و بوی ترشش مله کسرونش نیم سردی فواح و بسیار به
 لیم ترشش باشد **فصل ششم** در بیان حکمت نقل و قو و کف
 که آن حرارت عظیم باشد که اخلاط را بخوش نماید علامت بادا
 باشد که با اخلاط ایمنه باشد و اگر نقل با دانه ریزان آید نشان تولد
 باد باشد که در زکات علامت رطوبت باشد و اگر فوت و افرو
 نوبی بقول با دانه ریزان آید و در معده در و ده سردی
 نوبت در معده کرم بخار را لطیف کند و با دانه کند و حرارت
 معتدل و طوبه را تحلیل کند و بخار را بکشد و ما دانه تولد کند
فصل هفتم در بیان چربی نقل نماید و است که نقل خوب
 و لزج لب خوردنی خوب نباشد علامت کندی در تن اندام
 باشد که چرب نشن کندی در تن باشد و لزج علامت
 کندی در تن کوفت و اندام را اصلی باشد **باب یازدهم** در بیان
 حال از عرق و سبب آن این پنج فصل است **فصل اول** در انجم عرق
 که در چه خیزد عدا که در کما را یک عصب اب کند و در زمین سازد

ملک

نقل

و باره صفواتی که از دستش می آید و در می آن باشد امهاسر اند
چون عین امهاسر است و از آب باران و در لوی کرده
نشانه آید اندکی باغذا از رگها سرورن آید نیمه عذر صرف بود
در اندامها فرا آید و آب بعضی بخار گردد و بکام بیرون آید از آن
نتوان دید و بعضی با فصد که انجام باشد بیامیزد و عرق گردد و از
عرق برسی بویست آن خلط آید که در تن او باشد و اگر فصد غلط
تر باشد و باقی آب تشنگی کند و بصحبت آن از مسام
آید و بر طایر است تن مانند و آن شوح باشد و گفته اند که عرق
از خاک خون و نفهم خبر و در از حال فصلها که در اندامها باشد
فصل دوم در میان بسیاری و اندکی عرق از لطوبت رقص و تمام
مسام و قوت و انقباض و ضعف مانند عرق میشود و میسوزند
باشد و در سردی و گرمی و در بیماری نیمه در روز بخار می شود
بیمار کمترین شود و عرق بسیار در سردی و نیمه لبان
آن باشد که طعام بیش از آن حوز و در قوت بر تابد و در از
لبان حوز و در نیمه و با استقرار حاجت بود و بسیار عرق بسیار
و در از آبش و عرق از یک با علامت امتداد بود و در ماه عرق
در سرد کردن و گشته بود و در باقی اعضا میسوزد و دلیل ضعف قوت
جوانی باشد یا آن که ضعف خواهد شد خاصه در تن و در

محمد زاهد

محرقه که عرق سرد شود و عرق طبیعی است فوج است یکی اندک سبب
 آن قوت و انقباض باشد چنان عرق جوان دریم اندک سبب
 آن حرکت و ریاضت باشد سیوم اندک سبب آن هوا گرم باشد
 چون عرق تابستان و عرق گرمایه و عرق طبع پنج فوج است یکی اندک
 سبب گذارش اندامها باشد و دیگر سبب ضعف قوت باشد
 سیوم سبب ریاضت با فراط چهارم باشد اندک در گرمایه با فراط باشد
 سیوم سبب صعوبت مرص باشد و نه در روز جوان بود عرق و این
 نوع را ناما طبعی از همان گویند که رطوبتهای طبعی در وی خرج ننمود
 و بسیار عرق و یکب عضو علامت **فصل سیوم** در بوی و رنگ و طعم و عرق بیاید دلالت که عرق سپید
 و ترش علامت رطوبت باشد عرق زرد و تلخ و شیر نشنان غلبه
 صفرا بود عرق بزرگ شریک نشان غلبه سودا بود و گاهی عرق خون
 بود و بد باشد و عرق بویار نشان غلبه کثرت اخلاط باشد
فصل چهارم در بیان عرق گرم و سرد و عرق سرد و عرق حار و سرد باشد
 و در تب است بر آن مرقه بد نباشد و تب حاده قوت را زود
 ضعیف کند و عرق گرم در همه تنها و بیماریها امیدوار تر باشد **فصل پنجم**
 در عرق و زنج در قیون عرق و قیون نشان رقیق ماده باشد و عرق فوج علامت
 غلبه و در نوار سب و درازی بیماری باشد **باب دوازدهم** در بیان

احوال نفث در آن پنج فصل است **فصل اول** در بسیاری و اندکی نفث
نفث رطوبتی بجهت را کوبند و خون و زهره و غلظه و الحظت و ذات الریه
سیرف برادر و آنچه خام بود بفضای کوبند اما پدید آمدن نفث نشان
خامی و بی قوتی و عجز طبع باشد و نفث لذت علامت آغاز
تصعق بود و نفس با اعتدال نشان آن بود که سینه را زانکه محسوسه
و نفس بسیار اگر با بیانی سیرف براید نشان عجز باشد و بسیار آن
راحت باید در گزینش ز راحت نیاید علامت بسیار که بهم نشود
و دلیل آنکه هر وقت که تار و مکرر **فصل دوم** در بیان زردی و
نفس سیرف از خامی باشد یا از ماده بلغم و ذرق است که خام شود
براید و محسوس با بیانی براید و زردی نفس نشان آن ترله صفرا باشد و سیرف
و نیری و شوخی علامت باطل شدن حرارت و نیری بود و بسیار
و کبودی نشان آن شوخی و نفس سرخ علامت غلظت خون با نشان
طریقین یکی در انتشار دم زدن و الودگی سبب سیرف نشان بسیار
سل باشد **فصل سوم** در بیان بوی و طعم نفث شیرین ادا
غلظه خف و بلغم طبع بود و ذرق میان هر دو نزدیک بود و نفث با طعم
نشان بلغم معتدل باشد نفس شور و میل بلغم گرم شده بود و آنچه از شور و زرد
و تیر شود نشان شوخی و غایت حرارت باشد و ترشی علامت حرارت
ضعیف باشد نفث بد بوی یا خوش مزه نشان عفونته بود **فصل چهارم**

در میان شکل و قوام نفث اگر نفث رقیق بود نشان خامی و آغاز
 تعجب باشد و غلیظ علامت خامی و دیویدن متدل نشان چنگی بود
 نفث کردن نشان نسبت را که غلیظ در قشرش است و حار فی عظیم
 انرا در وقت بریدن زرد می آید بقرا کافیه که نفث صافی است
 که در انتهای نمودن قبول باشد و میگوید که بسیار دهم که بیمار
 از نفس کردن کسل باز داشت و اگر با نفث کوه شد علامت اخلاط
 باشد و با شد **فصل پنجم** در بیان زردی و دیرنی و کالی نفث
 زردی و کالی نفث نشان کسل و قوت بلع است بود و دیرنی و کوار
 علامت خامی و ضعف قوت و جو طبیعت است **باب سیزدهم**
 در بیان شناختن احوال که در تن پیدا می آید و در باب سبب و اثر شود
 و این است زرده فصل است **فصل اول** در شناختن افعال سیاه و
 انواع آن سبب احوالی بود که طبیعت اول از سبب جوید و تدبیر زایل
 کردن آن است تا آنچه از هر یک تولد گردد ما شد زایل کرد و حواس
 سیاه را طبعان اسباب است که بپزد و در کرده شد و اسباب است
 است اول را اسب بقه گویند و آن امتلا تن است از اخلاط و دوم
 اسباب را صله گویند و آن پیری را که تولد شد و تا دهن از اخلاط
 و کثر باقی نهد و تولد عفونت در آن و سیوم را اسباب بادیه گویند
 و این نشانی در افعاب یا کینه فوی کردن یا خبری بزم مثل فلفل

پانزده

و سر خوردن و تولد تب از آن و جهت رخی بر سر آید و آب بخشم آید
از آتش نار گویند و هر چه مانند اینست جو استاب با در گویند و طبیب باید
که اسباب که اصل مرض از آن است باز جوید تا آنچه سبب عرض شده
اول از آن دفع نماید و جهت بلبل خون تولد گرمی را و افزون خوردن
تولد سردی را بعضی باشند که عرض سبب کرد و جهت پیش در آب سرد
و سینه شدن می نام و جهت خوردن تقوینا گرم است و استفراغ مفید است
سکون حرارت کرد و بعضی **فصل دوم در بیان سیاه که من**
گرم کنند تا بعد است و ده سبب تن را گرم کنند طبعی و بکر سبب گویند
در گرم کنند تا طبعی است آنچه گرم طبعی کنند اول طعام و شراب معتدل
بمزاج و مقدار و دوم حرکت و ریاضت معتدل **سوم** عباد و ملاقات معتدل
و محب که نشستن و بخون سردی تا کردن **چهارم** گرم که معتدل **پنجم** خواب
و بیداری معتدل **ششم** معتدل **هفتم** معتدل **هشتم** معتدل **نهم** معتدل
با اعتدال **دهم** و آردی معتدل **یازدهم** معتدل **دوازدهم** معتدل **سیاه** با بیداری
گرم کنند تا طبعی عفوشت است که مزاج تن بگرداند و نفس را بخلیل خارج
کنند و باقی را غلبه نکند و بوزانند این را عفوشت اختری گویند
در گرم کردن تا طبعی دن جو که حرارت عرقی در رطوبت زتر کنند و از آن
از اعتدال سرفتن بر **فصل سیم در بیان سیاه که تن را سرد کنند**
و سبب که تن را سرد سازد یا تنه است **اول** حرکت و ریاضت با قوت

دوم حرکت در ریاضت ناکردن **سیوم** بسیار خوردن طعام و شراب
و مضمّن نشدن رطوبت نوله کنند **چهارم** غذا ناپاشن **پنجم** طعام و شراب
داد و ببرد و کار داشت **ششم** پیاده گرم در غایت و غذا و گرم و
و غسل باب گرم خلیل کشنده **هفتم** غسل باب قایق که مسم را ببرد
هشتم غایبی سرد و بعل و بقوه **نهم** استفراغ با فراط و بسیار جاع
از آن جلد است **دهم** سه از بر اند که در حرارت غریزی سرد شود
و از آنها حرارت نیاید سرد شود **یازدهم** ش دی غریزی و دوازدهم
اندر عظیم **سیزدهم** لذت عظیم چون جاع و مانده آن **چهاردهم**
ضاعت که سردی ابو چون خدمت را به که حرارت را خلیل و **پانزدهم**
بسیاری خلط خام و **شش فصل چهارم** در سیاه که از و تری حاصل
شود سبب تری یا زده نوع است **اول** الودلی در ریاضت ناکردن
موجب است که مضمّن یک باشد در رطوبت خام نوله کنند **دوم** بسیار
خواب **سیوم** باز از نشدن استفراغها که عادت بوده **چهارم** استفراغ
از صفرا با فراط باشد **پنجم** بسیار غذا و بسیار **ششم** بسیار
خوردن نبرد و غرات و میوه تر **هفتم** کرمها بعد از طعام **هشتم** در مواد
سرد مسکن و خن **نهم** مواد معتدل از نوله رطوبت را
در حرکت آورد و خلیل **دهم** نشستن در آبها و خوشن که م عقل
مواد **یازدهم** ش دی معتدل که حرارت را خلیل و خلیل **فصل**

پنجم در میان سیاه که خشکی اردوان یا زده است حوت دریا
با زراط و خوالی با فراط استغفر با فراط مجامعت بسیار با یا فنی غذا و دارو
عشک و خشم با فراط اندیشه بسیار و سرما می سخت که مانند امهاسه
و غسل کردن با بهار قالیض که منفذ غذا بسبب بسته کرد و دوا دار
کرم تحلیل کننده در ماله که در و بسیار باشد و طوق بسیار او در **فصل ششم**
در میان سبب سه هفت چیز است اول کشتن در محوی بول
دخون بر سر جرمیت بسته شدن و ملغم شدن ریشه دوا و دگر بخت
فرونی رستن در تو بول در منفذی پدر بدن دماس که منفذ دوا
تنگ کند و در وی قالیض غذا کردن و غذا ریشه مسم را ببرد
و غذا را رنج و مغزی خوردن قبل مان بدهد و ببرد صلا که از لبت بسته
بدهد و در لبت دما بخور دماندن خاصه که بدار نیست غذا را بکشد تا برونند **فصل**
هفتم در میان کتانی شدن مسم و سبب کتانی شدن مسم
سه نوع است **اول** دارد می کتانی که بکار درشتن **دویم**
دارد که کتا و اندامها نرم کند **سوم** نفس و بر بار کشیدن
و بخور و رفتن **فصل هشتم** در سباب نرم کننده سباب
نرمی سه است **اول** بکار درشتن و صراحت نرم هم و نفع چون
لحانها و کپره و مانند آن **دویم** جنه و جگر نرم چون مسکه و دروغن
ما و بیشتر **سوم** شکر و نمک چون فاسد و سنگ و مویز و الحذر و با دام

فصل نهم

فصل **نهم** در سیار درشتی تسبب در شیخ پنج نوع است اول وارو
تقاضی مثل بلبله و خرگوش و مانند **دوم** غذا را تیر بخون اکتسب و خورل
و حله تر شیا **سوم** هر اسر و **چهارم** و دود و در **پنجم** غذا درشت چون
ارزن و دیو **فصل دهم** در اسباب تخمه و اقتلا و ان پنج نوع است
سببی خوردن طعام و شراب برتره قوت اعظم از مضم ان
عاجزاید بدان سبب تخمه و اقتلا حاصل آید **دوم** که رایه له طعام با آن اما
کشیده شود و اقتلا تو که **سوم** استقرا و جمع برنا شاد و
و مانند ان **چهارم** طعام یا ترتیب خوردن **پنجم** ضعیف قوت با خود و افو
فصل یازدهم در ضعیف اندام و اسباب ان باید دانست که فکرا اند
قوت یفها و عصب و قوت مطلق است که با قوتی ان محکم باشد
و ضعف مطلق آنکه با قوتی و بنا و ان است کرد و معلوم شده که قوت
حاذره از قوت یفها حاصل آید که از دراز اندوه است و ماسکه از
یفها که بویب سار و دافو از یفها که در بنای سار است و ماسکه از یفها
و فل اندام با قوت و قوت ان حاصل میگردد و جای قوت عضو
و یفها و عصب همچون جای جامه که از بسیار نشستن سست گردد و ان
سست را بخیل گویند ضعف مطلق نیست و ضعف پنج نوع است
اول آنکه گوهر عضو ضعیف گردد **دوم** آنکه در قوتش کونرا کن
یا سست **سوم** آنکه روح ضعیف گردد **چهارم** آنکه قوت ضعیف گردد

معنی دارد

مزاج غریب باطل کرد و مزاج اصلی بجای خویش ایستاد
 حس الم سور مزاج مختلف است و سور مزاج کرم و سرد سبب الم
 است و سور مزاج مختلف است و سبب الم سبب الم نیست
 و سور مزاج خشک بر حسب سبب الم بود و جالبیوس گفته که حس
 الم از مزاج سرد و گرم بسبب تفرق اتصال بود از این که گرمی محلل
 است و محلل موجب تفرق و سردی از حرارت انضمامی است و در اخرا
 بیست و یکم شود و ضرورت از خوردی دیگر و در و در شود
 و این دوری تفرق اتصال فیوس اعلی است که گویند که سبب
 حس الم سور را حجت با تفرق اتصال **فصل سیزدهم** در بیان
 انواع و اسباب هر یک از اعضا میباشد و اینست که الم اکامی است از حال
 ناموافق و لذت الاهی بود از حال موافق و الم با ندرده و لذت **یکی** خدای
 است و سبب آن خلط شور یا شیر باشد **دویم** المیت که کوی چیره
 درشت بدان میسر و سبب آن خلط شیر باشد یا صری غریب
 مثل یک مثانه و گوشت **سوم** الم است خلل و اندر آن غشس گویند
 و سبب آن تفرق اتصال که غشا و غشور از هم بکشد **چهارم** المی
 بود که موضع را می کشد و وضاعت گویند و سبب آن خلط بسیار
 و بسیار که جالبه بر عروق شک کنند و سبب آن می گویند که آن غشور
 را از آنرا بکشد و تند و گوشت و سبب آن مال بود که عضله را از

خنده

سیم یکم ششم است که اجزاء عضو سیم بار مسینو و منشج گویند
 و سبب آن ماده باشد در میان گوشت و عظم و عظم ضعیف
 پدید آید و در موضع سبب آن ماده باشد در گوشت عظم و عصب
 نارسیده ششم المی بود که انقباض را میسر کند و از آنکه گویند سبب
 آن ماده باشد با بادی در میان عظم و استخوان سیم المی بود که
 عضوراکوی کوراج میکند و ثاقب گویند و این علم در علت قوی
 یافت شود و سبب آن بادی غلیظ باشد و در غده قویون
 و سیم المی بعد که گوی بوالی و در سوز رخ میکند باز و سیم
 ششم که عضو سرد شده باشد که مفسد روح حس را
 که بدان عضو آید به بند و در دراز و سیم ششم گویند سبب
 آن اما سیم بود گرم یا سرد و سیم سیم المی باشد و از انقباض
 گویند و سبب آن اما سیم بود و او در عضوی که از آن حس
 نماند مثل شنش و کدو کرده و سپرز حبه اما سیم کشنده
 شود و چهارم انواع مائگی است و اعضا گویند و سیم
 اندازیم ششم باشد و اندامها را پدید آورده و نوع باز و سیم
 المی سوزاننده است و انواع گویند سبب آن عطشی باشد
 گرم یا تیز در آن عضو **فصل چهارم** در سیم اندامها از حاکم
 خویش سرور آن در و در سیم چهار نوع است یکی کشنده سنده با و ط

روده

والله اعلم

و عصب بجهت شعله و اسپیج و مانند آن دویم رطوبتی لیس و سیم ماده
غلظت در مصلح مانند و سر استخوان از مصلح بیرون آید و چنانکه در نفوس
چهارم ماده بد که گوشت عصب و باطن را شاه کیند چنانکه در عصب خدام

فصل پانزدهم در سبب اماس و این جهت فسخ است

اول آنکه گوشت عصب قبول اخلاط کند و عصب عروق و سوراخ و بخار
و ضایعی که مانده گوشت و دویم آنکه گوشت نرم متخلخل باشد و غلظت
پدید آید و عصب گوشت نرم پس گوشت در آن و بهل سیم آنکه
عصبی که چسب بود و در وی ماده بسیار پدید آید و موجب اماس گردد

چهارم آنکه عضو ضعیف باشد و ذات خویش یا سبب افشای ضعیف
سند باشد و پنجم آنکه سبب در دوام از خشم که بر عصبور است ماده رو

بر آن آرد و موجب اماس گردد و ششم آنکه عصبی باشد که از ریه
عصب کمتر باشد و غلظت نماید سبب اماس بود و هفتم آنکه مزاج عصبور
بود در وی ماده را سوراخ چسبند **فصل شانزدهم در بیان** که بعضی جنه در

بدن اثر کنند و گوشت در بیرون اثر کنند و عصب به مجرد حلقهات در بیرون
اثر کنند و بجز در آن که در بیرون اثر کنند و عصبی باشد که در بیرون
در طبع آن قوی نباشد قوی بر آن قوی است و جای او عصب در
شود و اثر السوز و جبری دیگر است که خوردن اثر کنند و بیرون
اثر کنند و آنچه از سردن کند جبری غیر است چنانکه سیر و بیاز و دیگر

نفقار

عصبی

۱۰

آنکه مردم ازین نوع چیزها بماند و گوشت و غیره آن خوردند و مانند رول میام
است و در سرشته رسد و از سر او بیرون آید و اما می از سرین اثر کنند و خوردن
اثر کنند چون کسنداج مانند این اخرازی اثر آن قوت است که در نام
کبزر و در عقده روح جسم در میگاه خویش مانند و از او بیرون آید **باب**

ملف

چهارم در بیان احوال بدن و مردن و انشای فصل اول
در سبب زدن جمیع سبب مردن بیرون جستن آب مردم بر عضوی
که با عضو گرم است باید و با گرمی نرم باشد از سبب آن لذت یافته شود
حالت دست و پای گرم و نرم باشد و سبب باز نهد گرم کنند از آن لذت
یافته غضب عضوی مصایبت حسن او قوی از سبب بودن با رحم لذت
بسیار یافته شود و اما سبب مردن جستن آب است که سبب حرکت
جماع حرارت بخشد و آن با دفع است و با کمترین اندک هر دو یاد میشوند و
سبب مردن همانند آن آب باشد **فصل دوم در بیان احوال**
حیض در مذکر است و استیجاب است با آب آن حیض در مذکر است
است که از حیض خواهد آمد از رحم بیرون فطره چهار آید و از سبب
سدر است و از آنست که حیض الباقی بوقت و با ندره برود و اعضا
بدان زن است و این طریقی پاک شود در نگاه آنست که بوزن پاک شدن
باشد و زن در پیشینه حالها اندر است و خوشی و خوشی و از آنست که
نغمه گشت کمتر رسد و در برورش فرزند از غذا با کمینه باشد و در

از این

خیزند بزرگتر شود و دان غدا نمی که در نخستین باید او را تمام نهان شد از حد
 طلب غذا حرکت کند و پیوندد که بر جسم پیوسته است گشت شود چون
 پیوندد گشته شود زبانه تواند بود و سر در این امدن خود به پهلوی ایستد و بی
 زادن است **فصل سیزده** در سبب آمدن بجهت ماه زاید نذر
 کرد و در فایده و آنچه نشت نام از زاید روز و بمنزله نقطه در کائنات صحت
 روز کرد و آنچه در کسم مادر باشد و صحت گویند و آنچه زود چینی
 کرد و در سبب و سخن و زبانه و آنچه در صحت موزد در صحت و سخن
 چینی کرد و قیاس روز و صحت مرد و ثقت مدت از زمان که در و به
 صحت کرد و مضاعف شود صحت انکار کند و هرگاه مدت صحت
 سه بار کرد و دو وقت زادن بشود و مدین حساب می فرست
 تمام روز چند نیش ماه زاید و آنچه در مدت نوزده روز صحت ماه تمام
 در حساب کم پیش بسیار افتد و تحقیقی آن در بیاب و صفره
 و فائزین می شود **فصل چهارم در سبب افغان** و ندان در صفت
 سالی ناله و نیش محسوس باینکه وضعیتی در عود اندام و طفل
 باشد و ناله قوی تر شود و نوزاد قوی حاجت این قوت و ندان
 محسوس بر عمر محسوس باشد و نیش در اندام غلبه و ناله و ندان
 اول را عود و اندازد و ندان قوی تر و در سبب از نوزاد بعضی طفلان
 از اندام قوی برای همه خصی سران را اندامها و افغان بر این نوزاد بود

تمام

بالکام

که

۹۹۹۹۹۹۹۹

۹۹۹۹۹۹۹۹

۹۹۹۹۹۹۹۹

7

۹۹۹۹۹۹۹۹

فصل پنجم در بیان برآمدن موی بر روی و روشن شدن موی از روی

نخ در خانی از روی و سمبته بخار را از موی سر و بدن مود و آنچه لطیف بود
در موی و آنچه کیفیت باشد در موی مابند موی که در دود و در حال
کوکی چون بخار در خانی کمتر بود موی روی نرودید و حریف از کوکی
در نرود موی روی برآید و زمانه از سر آمد بخار در خانی کثیف در طوب
غلظت موی نرودید و آنچه بکاره آکنش بر بدن میده ماده موی
ست **فصل ششم در مرکب** طبعی و حرارت معاجا معلوم بال که سبب
زندگی و حرارت و غیری قوت حیوانی است و شرح آن بالا گفته شد
ست که در دل بود و از دل به من میده و حیاطه در خانه روشن
باشد و از آن روشن در هوا را میانه بر آید و میشود و هم خانه گرم
میکرد و داخل حرارت و غیری قوت حیوانی است و شرح آن
بالا رده شد و معنی زندگی است که ادراک محسوسات و حرکت
اختیاری باشد و مرکب باطل شدن حیوانی و حرارت در نری
بود و باطل شدن ادراک و حرکت بدن سبب بود و در نری
تن حیوان نری باید از نیست و ماقتلای او شده و در نری از او
بوی فراخ که بر بعضی غلبه کرد و فعل آن عضو باطل شد و فعل موی که از او
نرود و بر دل غالب کرد و حیوان را لال میکند و سود فراخ گرم محفوظ
لاضعف کند و بنور د و سود فراخ خشک با فرا ماده و روح منقطع کرد

کیف

زمانه

و کلام

و سپه مزاج تر مفرط منع سردیست و آنچه از خسته ترکیب با و متماثلست
است که زن حیوان را از تحلیل نگاه نشود و از تحلیل میبرد
باز نتوان آورد بدین سبب ضرورت داده اند قطع که و باید در
نماند مزاج جوانی معتدل تر از مزاج همه عمر باشد و غرض از جوانی گرمی
نقصان کبر و تا چون بهوت رسد گرمی دتری بسیار نقصان کرده باشد
در روی در نقصان دارد و با هم نماند و اسباب نقصان بسیار است
بیماره بخت در جنین تحلیل میبرد و پاره حرارت اصلی خرج میکند صافی زدوغ
عده جبراع در غن را و پاره با سباب و دیگر چون شامی دغ و مانند
ان صرح میگوید و از غدا بدل ان حیائی نماند و در نوزی معصم گفته باشد
و سردی دتری بسیار و حرارت اندک دانی برود و بتدریج حرارت
افزود میبرد و بدین سبب تن حیوان همیشه با ندرت باشد و درنده مانند
و طبسان از امر طبعی گویند اما در مقام حاجت بیرون اندک روح باشد
از دل بسیار جدا که در شادی مغرور و سرمای قوی یا در غم بر رک
ناله افتند و بدین سبب تن تحریف دل از غن منفرد در کله منقلب گردد
در روح حرارت غریبی با حراری دم زدن نماند و روح سردی که برود
و حرارت فرو میبرد و خوف دل منفرد از روح هم معتدل گردد و در غن
قلبی تولدند و مردم مقام حاجت میبرد و همس گرم باشد و طبع
جانی ندارد که سکنه باشد و مرده باشد انسانی را افند که بوسه

طب
طبر

شراب خورجی و گوشت بسیار در وقت مسیحه بیشتر طایع شود
 خاصه و فضیله اش فراخ مکرده باشد **باب پانزدهم در بیان**
 شناختن احوال در دفع و نشان سلامت و امید و تنهایی بدو
 و بیماری و اجتناب از ذات بیمار جویند و در حال که در تن بیمار در غایت
 و از بیماری دیگر زایل شود و این **باب پانزدهم فصل اول در بیان**
طبیعت جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض چگونه جویند و بر حقیقت نمایی
 که کدام نوع است و کدام بیمار است و آنکه کهو طریقی است که صنی ببرد
 و گویند بیمار است و علاج بیماری بعد از علاج بیماری باید پس انواع
 در تن جنس پیدا نموند و در تب را بفصل از یکدیگر جدا کنند و انواع بیمار
 بسیار را نامش و در دوش و در کمال و فواید و مانند آن مثلا
 گویند این بیماری تب است و بنا بر نوع است و غمی قوم و تبی در
 تب عفونی است که از عفونت اخلاط باشد پس تب عفونی
 انواع است و فصل هر یک است اول این تب است
 تب غده خالعه است و غیر خالعه و سطران است و فصل هر یک
 بخوبی تا خاصه بیماری تب است و مثلا گویند این تب است
 خالعه است و این تب است صفرا است تا بدین میزان بیماری او را
 مشخص کرد و حقیقت آن بدانند و بر طریق علاج واقف گردند و بدانند
 که این بیماری از تب و علاج آن تب است و تب است و تب است و تب است

طبیعت

بنا بر این

بایست که یکمونی از آب باشد صفت نمی دان در تب صفراوی و عرض صفراوی
بود که تابع بهار بود و صفت دیگر صدای و غیر آن بگاه طبع است و فصل
و منع و خاصه و عرض بهاری بر حسب ترتیب جاز بود و در وقت که در این
طریق عاقل شود و ممکن نیست که بهر حال ماری و قوت بایند **فصل دوم در**
علل نفع و آن که شدن ماده ماری بر دو نفع دو نوع است یک نفعی که
قوت مغیره ماده بهار را سفته و منع طبعت گرداند و بروی غالب شود
و نفع ناسته ماده ماری بر قوت مغیره غالب شود و بخوابد و بهر
مثال نفع شود و آنکه در ذات الطبع سرفه و طبعت بهر باید بقوام
معذل و سفید و این که نزدیک اند و گمان بر ایند و از برای این
که از اند بوی ناخوش شد و در این قوام غلیظه باردی و در یک سبزه
و ناخوش بری بود و علامت عطش و نای ماست و در این
بر نباید آن نای و عجز قوت و در این اثر از نفع بود **فصل**
سوم در بیان منفعت نفع خبط و خوف در ماری بهر
بهر این نفع خفشی باشد و هر وقت نفع بهر باید بهار
در نقصان باشد و خطر که در مری و علاج خطائی رود و نفع ثانی
که در این نفع نشود و علامت است از بهر آنکه نای بهار
که در از خود در بنحیل دفع شود و اعطای قوت بود و در قوت
ضعیف شد با خطر و در این نای بهر سبزه و عوار بهر باید بخفته باشد

در وقت سوزش و زخم شبیه سوب سبب نباشد ماده سفید در کما
 محذوف شود و در سوب نفع ایمنی از خطر باشد و نشانی نفع حقیقی باشد
 رنگ یکی بی رنگ باشد و در موضع بیماری نشانی نفع ملاحظه خط
 ناکه یکی افتد و با نفع خط کمتر باشد و نفع حاصل این معیار
 در سوبش ندارد و در غلط افتد **فصل چهارم در اندک نفع چگونه بداند**
 و اثر آن از کدام عضو بداند چنانکه در بیماری علت دم زدن عمر از
 از نفع جوید و در بیماری روده در حال ثقل نکند و در مرض
 جگر در حال بول و در و ماع چون زکام و سرشام از رطوبتها که از این
 فرود آید و در مرض چشم از مرض و در سوب نکند از
 ملاحظه ماده بنهار عضوی بسپارد و در کما باشد و اگر باشد اما
 باشد از نفع هم در بول هم در موضع و اما سبب بدست و در سوب
 جگر و سبب زردی و در روده طبع خشک باشد و در تبها و آن خشک
 و زبان درشت و سپاه و در زکام و سبب هم سبب خشک بول و در اما
 در تبها موضع آن سخت باشد و ضری کمتر باشد **فصل پنجم در اندک نفع**
 فرق میان نفع ناقص و نفع تمام ملاحظه که در سوب سبب زکام و سوب
 و طبعی در سوب و در سوب و در سوب و در سوب و در سوب و در سوب
 نفع ناقص باشد و از فراموشی آن محذول شوند و نفع طام نام باشد و در
 در چشم خشک و در سوب و در سوب و در سوب و در سوب و در سوب

طبيب

تمام

نفعی نفعی

تجربی ناقص بود و اگر باز آید ماندگی در مص کند نفع ناام باشد و پیش
حال زرداب و بزم که در حث سینه هی نفث برین بگشاید
و در بول نشان سبید و رفیق و بذا رسیدی اندک زرد پس رسید
رفیق سبز و سبز و سبک کند و بزم ناری شود و نیم انار نفع باشد
و اگر برشته آب یا در میان صغیری چون بهر سبید بدید و بدت آن
نفع ناقص است و اگر نفع ناقص بود بحران نیم ناقص باشد و سوز
سبز و نفع را پس آنگند و شتر به شتر خشک سوز و گمانه و نطو لها و شتر
معدن نفع را باری **فصل ششم** در میان ت شتر شتر و خلاص
از بیماری علامت شتر و امید خلاص از بیماری نه است اول
از قوت طبعی جوید و بجهان باشد که مض قوی و دم زدن
طبعی و شتر شتر حرکتها اسان بود و در بر سبید
و در آن شکل همانند و بهر است معدن در سبید بای نبرد
و در شتر خواب و دود از خواب بایش نباید و مضطرب باشد
و اگر برین حالت سبید و قوت بود و خلاص یا بدویم از حال
طاع جوید و آن چنان بود که حواس او بکشد و نظر او در شتر
و عقل دانسته و در شتر و نور بدی و صداع تبه سد و در اخر مار
عطبه نشان و قوت و طاع بود و سبوم از حالت ت باید حث
اگر بید در شتر یکسان در موضع دل و معدن و اعصاب شتر از جای

و پیرنماست و لرزه در تنها و مطبقه نشان بیرون آمدن ماده عظمی
بایستد از یکبار خافیه اگر در روز بخواب بود و بتره که در لب و سن
زود پیداید و کور عجب حال است که در صورت باشد چهارم در حال سحر
باید جست و انجمنان باشد که روی بر حال خویش باشد و تغییر رنگ
روی چشم در آنی یک چشم اگر بسبب هک و استخوان و
مخوابی بر پیداید بایستی نمود و زود یکی باز آید و اگر بر خلاف این
باشد بایستد به هم از حال بخراشند و جویند و انجمنان بود که در روز
بچران سبب خاف با رطوبت از ریه پیداید و صداع را بل شنود
با در روز بخواب از سماری حاد و برفان پیداید یا در سماری عظمی
نفع و کسپان در روز بخواب که بی بزرگ بیرون آید و دفع
طبع بود و پیداید آمدن بود کسیر غذا و غذا نپخت و کسیر را نشینان
بخواب استقامت بایستد و پیداید آمدن نفث که در دوات الریه و خوابی
مرد و یک سینه نشان استقامت و امید داری باشد و کالبی حراج
نا صورت در از تندی ماله و اما کسیر ضعیف حال فرزند آن که مال شود
و دله الخشب بودانی را بل کرد و پیداید که جرب و پستی و رخص
بچران اشتقاق بود و از مرض قوی بدان حلاص باید جست
از حال نفث جوید و آن چنان باشد که از ریه نفث رفتن و سید
نفثی با قوام و معتدل آمدن کسیر و رنگ آن بزرگ و بی میل و در آن

علامت یخک ماده باشد و ذات اجنبی بریم سپید که نافه مشهور
باشد علامت یخک بود خاصه که از پس آن شب را زایل شود و هم
از حال مشهور و هم باید حس است که مشهور شد باید بداند
هشتم از حال سقزاع و اخفاق جوید که در ماری صفراوی
کوشش گران کرد و علامت بر آمدن ماده باشد بر سر و خشکی طبع
و اگر در سال بر پدید گران کوشش زایل کرد و در فاد چشم سیاه
صفرا بر طرف کرد و دستها با سیاه رطوبت زایل شود و هم
از حال بول جویند و اینها بود که اگر بول ترنجبی باشد و در میان
اب تمام باشد معلنی و خندهای آن میل بریزد و در دست
و انداز فصیح و اگر درین قاروره نفلی سفید و هموار علامت
نفع در زرد شکوی بول در کوب نیک درین و بیماری است
و ناسبت آن نیک بود خاصه در بیماری و نفع **فصل نهم در**
بیان علامت بار که نشانیهای نامیدی باشد که نشانیهای نامیدی
بدست است و بقدر حکیم برکت نشانیهای نامیدی در بعضی
جایهای مملکت و در بعضی قشاک و در بعضی جایها خوب و خوب
گوید و اگر در آن بود و معلوم شد که گوید و اگر در آن بود
باشد و معلوم دمای ردی گوید و در شتر تن نشانیها بر نیکو کرد
اولی از سحر جویند و آن خاست که چشم مد در شود و بدو

و بهترین نشانیها
فصل دهم

دینی و شکر و خوش بر سر و سر و گوش باز کرد و پوست میانی
کشیده و دست روی سینه باز کرد با سینه و غناری بر روی سینه
پدید آید در دهن و نازکی زبانی نماید مرکب مزویک باشد بسبب
لنت که روح غلغل بافته و حرارت غنری ضعف شده
و دیگر از احوال سر جویند و آن چنان بود که فوت ضعیف باشد
و بیماری کرم و با صداع علامت بد نظا بر شود و در میانی صداع
کرانی بود و بیمار جوان بود در روز هفتم رعاف کند و از رعان
نشود و طوبی از گوش دینی با خراجی از ریس گوش پدید
آید بعد از لنت روز هفتم رعاف نشاند و اگر صداع بدیدار بود
چهارم و پنجم ضعف شود و هفتم زایل گردد و اگر روز پنجم انار باشد
روز چهارم زایل شود و بیوم از احوال حاشیه جویند حاشیه
اگر بیمار جوانی است نشود و در دهن بخوابد در صداع نشاند
لیقوا و ملک نشاند و لنت ضعیفی روح نفسانی و باطل شدن
فوت حس بود و از دست میبش روی آورد و بر سینه اند
ملس گیرد و پانزده از جام صند با کلاه از دیوار کند و در
بود و اگر این حال سوسه کرد و دقت ضعف باشد
ملک بود و اگر حیاتی نباشد که قصد او میبشد و از آن پیرسد
از سودا و سوسه بود و در دماغ دارد و میان سبب بنزد که بر

بروی بار و یا در میان بر قفس علامت خط خاتم باشد چارم
 از بیاض چشم گویند چنانکه اگر چشم غرا کند سبده ی چشم بدیداید
 و عادت او در بند رسنه صنی باشد علامت جمع عصبای چشم
 باشد و یک چشم از دیگری خورد شدن علامت باطل شدن فوت
 بود سرخی چشم از ماله بسیار رواج باشد اشک از چشم از ضعف قوت
 ماله رواج است و پیر منی از چشم نزل بود و اگر چشم کشد ماله
 از آنست بوی نرند بر هم نرند قائل باشد رخص شک روی بود و اگر
 بر دین صری قفل خانه غلبوت بدیداید و دیگر چشم اید موت نزدیک
 باشد چشم فراخ باز کردن و مبدیان کف قائل بود چنان سیاه
 علامت قی باشد وضع تن و عادت در د از صفرا و ماله در زیر
 چشم نرند سفید مقدار عدس بدیداید بسی از ده و در شتر سی
 از آنست ملاک شود و هم از احوال بین گویند و اگر بیست و هجده شود
 علامت تشنج باشد چنانکه ماله گویند که بوی نسل یا بوی کل تر که
 روی رختن گاه و بیابیم روی باشد و از زرداب از سنه کشک شود
 موت نزدیک بود اگر بار روی عظمه از عظمه باشد علامت باطل
 شدن فوت حسن باشد و ملاک نزدیک بود و اگر سیه یاک کند
 در سینه رد بود **چشم** از احوال گوشن گویند نرند گوشن خشک
 در بینی و بازگشتی رد بود در گوش گوش در تب حادث قائل باشد

یا پنهان

بلند

و اگر ریش کمر و دریم باید امید بداید و در دگرش بران مکنش
 که ریش کرد و دریم باید امید بداید اما چون لب فوت
 حسن منس از آنکه ریش کرد و ملاک شود **هفتم** از احوال دهن
 معلوم نمایند چنانکه بر هم زدن پیران آنکه لب صغری جزو دهن نوم
 بود بر هم بودن دندان در صبر جوان روی مشر علامت قبیح تک
 و علامت دیوانگی باشد و اگر از ریش دیوانگی پدید آید قائل بود
 که در حجت بر دندان لب ماده غلیظه و افراط حرارت حاصه و تب
 حاده بر ساحت دندانها پاک کردن لی آنکه عالت او باشد و شنبه
 شدن دندان روی بود **هشتم** از احوال دهن و زبان جو باشد حتی
 دهن و زبان و لی اب دهن روی باشد زبان اگر اول در لب
 کرد و لب خشک شود و نزدیک شبانش سپاه کرد و قائل باشد
 که ده ماندن دهن در سقوف فوت بود دندان ویدن در بهاری
 حاده علامت سقوط فوت جو و اگر بسیار کنده باشد مملک بود و دندان
 لب علامت خستگی بود و اگر در ساری حال که بر زبان گیره است مقدار
 بخودی بر آید و بسیار صغری از ریش دندان لب که در محارب
 غذا البتة لب بسیار و دندان می ملاک باشد **نهم** در شمع
 باید جست جانور در ساری حال که فواق خاصه بعبور رسال روی بود و علامت
 شمع خم معده باشد که ریش معده و گرمی آن طبعین خشم معده و در لب

ملح

۸۲
را می بود **سوم** از احوال خلق و فری جویند و در بیماری حادۀ خفای
مور بود کوشیدن کردن و ضربی بخلق نازش مذوم بود اب بدان
نازش و بخت سنی اندن هم مذوم باشد و اگر اما خفای از اندرون
بود در بظا سرتن و خلق دسند خوابی تو لکند و بقی رحم نباید و در خفای
سکن نبود علامت نزدیکی هلاک بود و اگر بقی رحم آید امیدوار باشد
باز هم از دم زدن جوید بجامه نوازند دم زدن از حرارت عظیم
بافتد باشد و در بیماری حادۀ دوم زدن بسر و منقطع علامت این
بود در عضله دم زدن کند دشتان عفونت باشد و در بیماری حادۀ
در لغز اگر دم زدن صعیف و متواتر و شکم متفنج کرد و گاه نفس بزرگ
تنفس صعدا بر او دقت هلاک نزدیک بود **دوم** از
حلاب و سوزاری جویند خواب روز و بیداری شب مذوم بود و صغیر
الکۀ مخالف طبعی بود و جوانی شب و روز شب خشی دماغ باشد و در
رند مذوم بود و عنودن بسیار آن صعیف و چون بیدار شود صداع با ارم
در عضلاتی بود پراکنش و بیدار شدن بدو باشد علامت بیماری صعب
و عجز طبع بود **سوم** از صیبت خلق جویند بر شکل عادت
ندارستی نباشد مذوم بود خاصه اگر بر پهلوی سپردنی اراده داشت
بافتد و در بستر نیست فرو و آید و یابی و اطراف بر سر زدن و از هم
جانب انحرافتی نه بر علامت کرمی عظیم باشد و باطن و اگر بیمار فری بود

و اندامهای او را نمی کنند و در شش شستن عادت بود
 باشد پس هم تر بود باز ایشان بیمار به لبش لی اخبار حق است
 میان مردم و تر بود و لاغر از مهر اندک از سقوط قوت یا از غلبه اخلاط باشد
 و در احشای دیگر شکم خالی نشان اخلاط عقل با علامت در شکم باشد
 از احوال بویست چونند ضایعه اگر کشند و روی می شود
 علامت بنیستی در طبع غریبی باشد دم زدن سرد و بخار گرم از یون
 علامت باطل شدن حرارت غریبی باشد دقت بخار گرم
 از بویست علامت باطل شدن حرارت غریبی بود و آن بخار
 گرم از حرارت غریبی میخیزد و بر فواید **باز در** از سوز و عطش
 شکم چونند گشت بخافت عضلهای شکم از ضعف و خشکی اکت
 و کمتر کوار در بدن طعام باشد و شکم تحافت میخیزد با بعضی بود و خامه که
 است طلاق بان بود مذموم باشد شکم باز و قش و میخیزد بر یا است طلاق
 علامت سردی مرکب باشد غایبه اگر کشند هسن و شکم او شریع بر برادر
 بنیست و سیر بهلو بخار میخیزد و شکم جانب میخیزد مذموم میخیزد
 عضله شکم بر آید از چیدن با و در بویست شکم خفک باشد علامت
 اما سبب است بود **باز در** از احوال زین چونند رسا و خورد که
 در حوائی شکم و میخیزی و آن در حوائی ساعد و سبکاه او و در حوائی
 سبب شود مذموم بود **مقتد** از احوال مفقود میخیزد ضایعه اگر

نخاست

طریقیه

بهر دو ناید و سر راه باز کرد و دلی که بهار را نرسش لوله علامت
 سقوط فوت بود **م** که از نصف و حصه بر دو منقطع شوند
 و بیمار حال از دور و صعب یا باطل شدن از حرارت غیری باشد
 نرم شدن حصه و بیمار بر حاده و اما سید مذموم باشد از اندام دلیل
 مرض و لیس و زاری بود و در اضراف بود و پیرون امل جسم در تب
 حاده مذموم بود **م** از احوال اطراف جویند سر دکن نشان
 دشت و پای اما س احن و ضعف حرارت غیری با مقدمه ششی
 باشد و مهمل بود بودی اطراف و باضال نشان نزد یک
 است و سبزی و نفسی فو نیز داکر با انحال علامت شک برید
 اند و اطراف پخته و سار خلاص باید نورش پوست اطراف
 و درون سرد شدن مرک باشد گز از با سریان دشت مقدمه موت
م از احوال رودا جویند و در دست در افت و تب گرم
 اما س با خراج با حرارتی با فراطی و حاکن شدن و موفه سبیه
 معلوم مذموم باشد **م** احوال از از سخن ریض جویند هنر
 از اضداد مصل باشد اما از ضعف از ضعف فوت بود خاموشی
 هیچ سخن و هیچ سخن با فنی مذموم است با علامت و سواسن با آری
 غنچه با افت و داغ باشد و با کفشی از مذموم کم سخن از اضداد مصل
 و سخن بحساب کفشی از حرارت و افت و داغ باشد نام مرده

هر یان

هر یان

و از او اول مجرده از مرکب نرسیدن و سوختن ماده باشد و هرگاه
و حرکت سرد اطراف و سینه و دیگر اندامها مسکن میگردد **برود**
دوم از رگسختی و تنگی جویند باطل شدن استخوان درماری مزمن مزوم
باشد و درماری حاده سیم بود هرگاه در تپه یا در محرقه گسی سکن شود
علامت باطل شدن فوت طبع دفع بی نحو ظاهر از رگال و در
سپاه شود **سپاه** از حرکت بیماری جویند مفراری و اضطرار
عقل علامت بر آمدن بخارهای بدبوشه بسوی دماغ لرزیدن است
و بای و سوزن لب بخران نباشد از سینه عطش و سقوط فوت باشد
بر چنین بیمار و در کس از بخار خلطه سوزنده و اضطرار عقل بود
بدجوارتن و نشستن نرساعت لسان اما س الت دم رذن
باشد و اگر هفت می تواند دوم شود و در هر ساعت اندام ببرد
درمان باز کشیدن که می طبعی و تشا و کوبند علامت فصد و ن
اگر طبع ان فصله را دفع میکند **سپاه** و **جسم** از جوان اسپا
جویند هرگاه در وقت حاده در اطراف و داخل دران آماج
بد بزداید مزوم باشد و اگر اول اما س باشد پس ب
ایده مزوم باشد و اما س پس گوش اگر میخورد سوزد بد باشد و اگر
بخنه شود معروض باشد بود که گاهی مسلک بود نیم متر از رگس که باز
کرد و بود دیگر باز بردن ایده که امید است که سلسله باشد

بیت از ریش جویند اگر بر تن بیمار ریش کهن باشد درین
ان سبزه سیاه گردد و یک نژدیک باشد و اگر بزرگتر از نوزده
مقدار دانه انکور سیاه پدید آید و اگر دال کسرخ شود زود هلاک گردد
و درین حال نشتره مقدار دانه کا در سن ظاهر شود بد باشد نشتره سیاه
مقدار خود در تن حاله سم باشد و سمار در روز دوم هلاک شود
و اگر بزرگ کردن نشتره خند دانه بقدر سدها بزرگ پدید آید روز ششم
هلاک گردد و اگر در تن گرم بر انگشتان اناس سیاه مقدار دانه
انقی با درد معجب بود و در چهارم هلاک شود و اگر با ان سبب است و
گرانی و خشکی طبع بود علت سرسام میگرد **بیت** از احوال
بیرقان جویند و ریش خافه پس از مضم برقان شود بد باشد
و اگر بعد از بیرقان کمال افتد بد نباشد و اگر رنگ ناک در میان
از ان بر جوشد بد بود و اگر تن بدان کمال پاک شود با عرق کنند
و خفته نشود و امیدوار باید بود سینه چکر در برقان بد باشد با ششما
بیت از احوال ناقص خوند ناقص اگر معاودت بسیار
کند و آب انوس معجب بود و قوت قوی نباشد مملک بود و اگر
قوت بود و لب ناقص لب لسته نشود بد باشد و ریش
بد باشد و اگر کمال نشود علامت لب است که موده متوکل و
نفس عاجز در ان سبب ناقص نشود و بر انزان عرق مثل کشند و

نشود بیک باشد **لب** در احوال عرف باید بیک بسیار
عرف از یک عضو علامت بسیاری ماده بود در آن عضو و اگر همان بران
پیشتر که گفته کرده عرف نکند با مقرر کنند چون بران جاست بگوید دارد
مسمان گرفته باشد عرف بسیار در خواب فی سینه نشانی آن بود
که غذا از ماله اران میخورد که طبع او بر دارد و اگر بسیار غمخورد نشانی
حاجتمندی بود با سفر اخ و عرف لب تری هواد بسیاری بارانها
مستتر باشد در اول مرض عرف علامت خلط و عاقری از مضمون باشد
منع شده بعد از عرف باید بیک نشانی بر آید خلط باشد درش عرف
سرد در سب عاده باشد و عرف عرف تری از سینه نشانی باشد و
جرا سرد کردن بود بد باشد و سرد و بدتر باشد و علامت غش
دارد و عرف سرد تری گرم قوی باشد و یک اعلان مرکب بود
و عرف بسیار که لب بدن منقطع نشود و بهار اران راحت بنام
از بسیاری ماده و ضعیف نمیشود و درانی مرض باشد **لب**
نشانی بد و یک از رعا ف جویند رعا ف اندک و **لب**
رعا ف بسیار و نیز آید که بر سبیل ترشح آید علامت طاعون باشد
در فم و رعا ف از د و سبب از صفرا و کوفته باشد و سوزانیدن
آن بود و باغ برادر رعا ف شک آن باشد که از سینه آید که رعا ف
در آن جاست و رعا ف از سینه دیگر آید بدان باشد و مران آن رعا ف

در احوال

در بیماری خاوه نیک باشد سیم ثانی بدو نیک از نقل جویند
 نقل سپاه و سبزه دکنده و جرب در بیماری خاوه قابل باشد نقل
 زرد و اول بیماری از صفرا است و بدو را خمر نیک بود و اگر بس از
 نقل صفراوی راحت نیاید اخلاط سه صفراوی باشد هشتان سقوط شوند
 باشد نقل رزق که در ریه می بین شود دکن روان باریک بود و آب
 بکر باشد و اگر در نقل صفراوی بند بون بولست تر مس مصلک
 بود در سه ماهها و اگر صفراوی بند جفت گوشت و باج در نقل مصلک
 ریش زوده بود و عفونت و نقل و سوداوی از بس بیماری دراز
 بعد از سه ماه کن هلاک کننده باشد رنگ مختلف بر از روز
 حرا و در خوردن دار و سودمند بود **و نیم از احوال** بول جویند
 هرگاه بول کام بر اندک باشد و گاهی بسیار و گاهی باز نبرد علامت
 غلیظی ماده و درازی بیماری باشد سببی در ریه بول در ریه
 خاوه از غم طبع یا علامت بایکسان ماده از مجری بول اگر
 کامت و مانع بر آید سرسام تولد شد و اگر جاست راحت حاصل کند
 اما شس تولد کند و در اسفل شش اسف غرضی کند و بول می
 و سبب که دشوار بر آید از ضعف قوت طبعه باشد و
 بول سبب بر ریه و غلیظ است و دیره شود و بران تیرگی بماند
 بیماری حال علامت تشنج و هلاک باشد و اگر بول سپاه و سبزه

خراچی

باشد و سحر طبعی از زوگت نشان مرکب باشد و اگر بول سبغ
 و رفیق بود علامت سبک باشد و بزودی بخیران بود و اگر نشان
 بد باشد و سبب زووی مرکب باشد بول رنگی که در وی از بول
 باشد و علامت غلی و ضعیف باشد سبب در و با کجده حرارت
 یا عذر نامافتن رنگی شود و باز رنگی بول در تنها که با در دسر بود و
 عرق بسیارند علامت کدرش باشد و فطری بول و تنها که
 علامت رخاوت و ضعف طبعی باشد و اگر در سبب فخر بود
 افش در دماغ باشد **دویم نشان سبک** و بد از قی بودند
 قی که با صغیر از بلغم اصغیر باشد سبب نشت و قی صفراوی مغف
 و بلغم صرف بد باشد از اینها که صفراوی علامت مزاج گرم و بلغم
 علامت سرد مزاج سرد باشد و وقتیکه مخالف رنگ مغف
 بود سبب پارزدی بلغم اصغیر و رنگ کتاب باشد و همچنین
 نیست کراتی بود و بد از اینها که سبب و سبب **سوم**
 از احوال نفث جویند نفث سبک است که سبب از اینها که
 و خلط صرف ناست و باب و آن اصغیر باشد و اندکی بزودی
 زنده بر اندن نفث صرف همچون قی صرف بد باشد نفث سفید
 در زوگت و اینها که سبب و نفث سبب و نفث ناست
 و سبب همه باشد و نفث سبب و نفث سبب و نفث سبب و نفث سبب

بلغم

نشان

نشود بد باشد خاصه سببه نفث اندک و بر آمدن بد شوار
 در علت سبب بد باشد علامت ضعف قوت و ضعیفی
 ماده و نهال باشد در نفث انتصاب نفث نابود و سبب است
 به در التها و فرزدن و سبب ضعف قوت نفث ریم در طوبت
 صفراوی علامت عجز طبع بود در کاه در ذات الریه در اول و چهارم
 نفث ریم باشد در فرجه ریم بکشد و اگر علامت سبب باشد ممکن
 است که نامنظم باشد هم هست بود در قوت ضعیف بود در ریم
 و باز در ریم بکشد علامت ذات الخب در پیری بد باشد علت ذات
 الصدر در جوانی بد باشد تب محرقه و طوبت اصلی سبب در باز
 بسیار نفث در علت سبب نشان ضعف قوت و نزدیکی است
 باشد و اگر ریم در سینه مانند نقش را سببوز و دوف و ان بدل
 باز دید و بکشد دایره طحنت لقا کرده و در محربات خود
سبب و جرم از اشتغال بیمارها جویند چنانکه اگر قرطیس
 لیسیر نقش کرد و ماده گرم تبدیل دفع شده و ماده غریبه مانع
 و از بار عث احتدا طبعی پیدا کند ماده غریبه از یکجا بجهها
 اشتغال کرده و مضرت آن بد باع باز در یک بیماری دو کرد
نوع پنجم در دلائل التها و مختلف که از ذات بیمار و انواع و احوال
 آنها جویند بر سبب که مخالف طبع و مزاج بیمار و مخالف مزاج عمر

انتقال

و سال و فصل باشد و هر سال که برین در و علاج خواب در وی می کنند
بدید باشد و هرگاه بیماری را بیل شود و باز قوی تر بدید بدید باشد
و اگر مرض را بیل شود و در عضو شریف بدید بدید بدید بدید بدید بدید
و بابت علامت اماس و ماغ بود و اگر علامت حقیقت بدید بدید
بدید بدید و اگر بیمار جوان بود و از بستم معاف نماند سرگرم با صلاح
و اگر بی سر و کلاه و بی زلفی و بی زلفی و بی زلفی و بی زلفی و بی زلفی
ماده را بوزانند و غش را خشک کنند و بی زلفی و بی زلفی و بی زلفی
خی سه رفته است و در حال که در دوات الحظ هرگاه دوات
الریه رد و علامت بسیاری ماده باشد و اگر در دوات الحظ جایگاه
علت سیاه گردد و مرکب نزدیک بود و بیش از روز نهفتن در دوات
الحظ و دوات الریه رسال بدید بدید و در علت سبب و سال
و احتیاط عقل و در دوات و موی رغان و در دوات و در دوات و در دوات
زردی بدن مرکب بود و غرق بسیار است آن که از زردی و کلین
تیرها بود و خفقان و غش بسیار است و بی مقدمه موت خفاقات
بود و استسقا بابت بس از بیماری حادث بدید بدید بدید بدید بدید بدید
بست و استسقا را بست بدید بدید و استسقا با سرفه بدید بدید استسقا
با استسقا صفراوی بدید بدید از هر آنکه سبب استسقا
محکم شود و توان و بی و خوب بدید بدید بدید بدید بدید بدید بدید بدید

و از هر آنکه

در روز هضم گشت و از پخت و پز و در اول شنبه و اربعه سلامت باشد
مغص و نفی و اختلاط غفلت بهم باشد مصلک بود و نفی و هضم خلط
کونان کونان اید یا عرق بر آید در سینه و فزونی بر آید می دیگر باشد
عدم خلط بود رسال سینه و گشتن و ماده پدید آید پیکر باشد
قانون برل و دماغ زرد و گشتن اختلاط سینه و سینه و
واضطر اب رطوبت چشم خامه در سینه بد باشد پدید آمدن خلط
ناله در سینه با دمک طبع مقدم موت بود سر و شدن ظاهر
تن با سر و شدن با من و غلبه شکی در سینه لازم کنند بود بول
صفراوی که اول سینه بوجه باشد و با گشت و با آن خوبی سپاه
و از پخت و پز و در اول شنبه و اربعه سلامت باشد
باشد **فصل نهم** در بیان آنکه علامت کدام اندام فوثر بود و احوال
بر کدام اندام بیشتر باشد و آلات چشم سیرتوی بود و بر انواع
حرارت تبخیر و در بر همان حرارت فوثر از و معلوم شود و سبب
فوثر از این است که در وی رگ و گوشت مغلطه است و ماده و اندام
زود و فوثر گشت و سبب و دلیل سردی و سردی و سردی و سردی
از این بسیاری بر طبع و سرد و خشکی و در سینه و رگ و سردی
جمله است اما سحر خوبی در سینه و دماغ و سردی و سردی و سردی
و در سینه و رگ و سردی و سردی و سردی و سردی و سردی و سردی

و شتر ما پندش آن غلده رطوبته بود و اگر انشها و گرمی و جگر رزد
 پندش آن غلده صفر و سرجه علامت غلبه بود و خراپی و تاریکی
 و دود و صحنای با هم ناک نشان غلده سودا بود **فصل دهم** در بیان
 حال که در زن پدید آید که بر اثر آن بیماری خواهد آمد سر نشانی داریم و
 ما بوش هم نشانی است از اصرار و سکنه اصطلاح هم اندامها هم
 کنند از اینج و سکنه اصطلاح یک چشم و نیمه روی مندر بقوه
 است حذر دهند و یا حاشا هم کنند باشد بفالج چشم بسیار
 و سرخی چشم در و بر اوست روشنائی هم نشانی است بر آن حاشا
 دل و سر سیدن و غم می موهی مقدمه مالنجی لها بود روی سحر و شری
 حاشا مقدمه خرام باشد کراپی است تن و اشتداد را با هم کنند باشد
 سکنه چشم و روی و اطراف چشم مقدمه رسته باشد لول و برار
 کند هم نشانی غلبه رطوبتی بود در دسر و طایفه داریم هم کنند
 باشد خردول آب در چشم لقطه سبزه و خطها و سبزه و دود
 و صباب پیش چشم نبوسند و بدن مقدمه خردول بود هرگاه که
 پشت حسن کراپی یا بد و علالت معهود در بول ببرد و علالت
 افسی باشد در کرده خارش سوسنه در مقعد کربس گرم شود
 مقدمه بواسیر باشد حسن کراپی در سوراخ علامت است
 در حد برار سبید هم کنند باشد بر پیرمان بر از زرد و سول

بفالج

خردول

بکراپی

باشد بسیج و مل و غیر آن بسیار مقدمه خراج و سلو و دیده باشد
نوبار بسیار مقدمه برض بود هفت سبید مقدمه برض سبید باشد
شود شهرت نیمی و هیچ در امعا و در اطراف مقدمه نوبلج بود
بچیدن ناف و در ولایت هر دو با یکدیگر داریم باشند و در اوست
مسل و غیر آن دفعه نشود مقدمه استسفا طبع باشد کنند
عاشا و خدر شدن موصفی از تن بهم نشود باشد بحر ارجی در
موضع فصل باز درم در سان نمازها که به بیماری دیگر زایل شود و مفرد
از افرس و دوانی و در افرس و اوجاع بیدار از صرع خلاص
باید از هر اندک ماده صرع برین اندامها انتقال کند اصلعی و دوانی ^{التسلب}
دوانی زایل شود در چشم من به سعال صفرا زایل شود و در
بسیک صفرا از من باشد زایل شود صداع صعب دیر
ماند بسیار بریم از گوش زایل شود باز به سعال من
بر نوبت باشد نفی زایل شود با بیهوشی تا بحرق مدتی زایل شود
حکیم است این باز غلیظ است و به تب گرم زایل است در برین
و کلبه در چشم بسیار خون مقعر زایل شود و افرس بلغمی و درد
افاضل و دوانی به تب حاده زایل شود و گوشش و درد
بهره و دوانی به تب ریح است و غلای به تب حاده کشاکش شود
بیماری حال کشاکش شود و بیماریهای حاده و نهیهای محرمه حرام

شد و بعد از قبول دکانش کونیوینجیم بدان مرکب باشد و اگر شد
 بود و این غلظت که تحت بحرانی کند سره کن ناض باشد و این
 تمام کند اینهم از جمله بحران نیک بود و ششم که بحران مرکب باشد و بحرانی
 بدست و ناض و قوت مرض ضعف میشود و اگر ناض و قوت
 انجامد و این هم از جمله بحران ناقص بود و در بحران ناقص اضطراب
 و صوت کمتر بود و بسیار باشد که ماده را از اعصاب کشد و دفع کنند
 و از بعضی دیگر و اطراف نتواند کرد و این بحران اسهال گویند و مناس
 این خون باکتری که ششها را در و ناضیت پادسین گذارد و بحران
 اسهال بسیار باشد نقص نیک باشد چون برمان و کرد و قویا و سنی و این
 باشد اما بسیار خفج و دیله و طاعون و غلظت و این و حذر و حضان و مرض
 و در این فصل و در قوه و در و اینست و در و از خود از جبهه جاری در این
 زایل شود و این مدتی در این غلظتها باشد **فصل سوم** در بحران نیک
 و بدی باشد و اینست که همانرا اشد است و در آنکه شدن که وقت تری
 گویند و اینست رسیدن و اینرا وقت انتباه گویند و نقصان
 گرفتن است و اینرا وقت انحطاط گویند و بحران تمام بخرد و نقصان
 اینهاست که موت در وقت است و اینهم در وقت انتباه باشد و هرگز در
 وقت انحطاط نه بحران بود و نه مرکب و هر بحران که در این بیماری باشد
 علاج کننده باشد و این در وقت تری باشد اگر نیک بود و ناقص باشد

بیماری
 در وقت

انتباه
 در وقت انحطاط

بنازد در آن بحران بد حال باشد و آنچه در وقت انتها باشد تمام باشد
بسیار از خطر سپردن ایند تا یکبار مرض مستولی گردد و طبعه عاخره
بیمار نلک شود و در بحران که در روز بحران شود و امیدوار باشد و در
بیشتر آن افتد نشان داده بسیار افتد **فصل چهارم در بیان روز**
بحران روز چهارم هرگاه بحران خواهد بود و با انداز پس زودتر بحران
کند اگر حرکت بحران بدیداید روز نهم در روز یازدهم هم عمل
بحران نکند باشد و دم در دست میباید که در کارهای باشد
بحران در وقت حرکت باشد و هرگاه که روز بحران توقع است
کنند علامت بدید بسیار بود و باید دانست که روز کار
محیطه از روزهای بحران باشد از آن نام با حوری گویند و بعضی روز
خبر دهند باشد که بحران خواهد بود و آنرا ایام انداز گویند و بعضی
روز در میان این روزها باشد و خبرند به آنرا ایام واقعه در وسط گویند
و بحرانها حرکت قوی تا روز چهارم باشد و تا روز بیستم پس هر روز
بیشتر باشد و در غایت وقت بحران معیف تر شود و تا آخر وقت
این سخن است که بحران معیف و قوی تا روز بیستم باشد و از پس
بستم باشد و بسته باشد بقراط بعد از جلیه و هیچ روز با از بحران
شمرده است که در روز بیستم و در روز بیست و دوم در روز بیست و ششم و در روز
وقت بحرانهاست و بسته باشد و این معیار بود و ظاهر است

۱۱۰

بسیار است

۵
برخاستی از برای حضرت خدیو از اندامی مبارکی صادره
باشد و در محال مبارکی محض ۱۳

ہاشم در بحرانی عالمی ۱۲۸۵

در چهار بی حاده روز ششمی اثر نفع پیدا بداید بحران روز سوم باشد
و اگر هفتم باشد روز نهم دگر روز انداز چهارم باشد و اگر
دعا بداید بپهران روز ششم باشد و اگر روز نهم بود بحران در نهم
با در چهار دهم باشد و اگر روز نهم با دهم نوبت بود تراید و نوبت کردم
شود و اگر نفع پیدا بداید بحران در چهار دهم باشد و اگر نفع در چهار دهم
پیدا بداید بحران در هفتم دهم با نهم دهم با سیم با شش با سیزده
سیم باشد **فصل ششم در بیان ایام انداز ایام** انداز ایامی بود که اثر و نفع
دست یافتن با مال مرض یا اثری از عجز طبع و ندر است و چون
دو نفر مخالف که حلق کنند نفع و عصاره و سبب طغیان و نفع ظاهر
کرد و در ایام انداز سبب سحر طبع با مال بیماری اثر پیدا بداید چون
دور و کسر و خیال شش چشم و نفس نیک میشود و اگر می و اضطراب
پیدا بداید یا مانند اس حالی و نما صان روز بحران باشد خلا روز یک
در میان او باشد چون یکم که انداز یک چهارم کنند و چون سیم که انداز
بروز یکم کنند و اگر شش نهاد که روز سیم پیدا بداید یا شش بخیر
ششم او کنند و چون روز یکم که انداز سیزده نهم کنند و اگر علامت
روز یکم نباشد بحران آن روز نهم کنند و اگر سبب از روز انداز آن
علامت نباشد شش گرمی و حرکت و بعضی بود **فصل ششم در بیان**
بحران روزهای بحران سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشتم و نهم و دهم

چهل روز دوازده بحران چهاری افتد یا شش بحران هفتی و سه سنی
دور باشد بحران دوازده بود بی انصافی و دیگر انصافی و انصافی جزئی باشد
که میروز در میان دیگر روز مشترک بود یعنی یک سینه روز از حساب روز
غنی باشد و دیگر سینه از حساب روز دوم و چون روز چهارم
مغایز دور دوم باشد اضرای روز هم باشد از هر که چون روز
لغایز را بارزهای دور دوم بحار یا روز چهارم که تمام است و در بار
روز هم باشد و در روز سوم از دور دوم منفصل باشد یعنی سنی
آن بدور دوم بحران و در روز مشترک باشد در روز هم میان
دور دوم و سیم مشترک نباشد پس سب بحران سیم در
دور چهارمی روز با دور دهم انصافی نباشد و سوسنی
دور چهارم بدور سیم انصافی باشد در روز با دور دهم میان برود
مشترک پس سب بحران در چهار دهم افتد از هر که روز چهارم
از روز چهارم باشد از چهار دهم و اگر انصافی باشد بحران در سیم از هر که
از دور سیم بحران در سیم باشد و اگر انصافی باشد بحران
در سیم و سیم افتد و دور سیم بدور سیم انصافی باشد و بحران در
سب و چهارم افتد و دور سیم بدور سیم انصافی و بحران در سب
در سیم و دور سیم از سیم و سیم و سیم انصافی باشد و دور دوم
از سیم و سیم و سیم انصافی باشد و دور دوازده سیم در سیم

تا جملہ اتھالی باشد اما بحران ہفت ہفت روز دوم بدو بحین
الغصالی بود و در سبب بحران اول روز ہفتم باشد و بحران دوم
روز چہار دہم ہفت سہم ہفت دوم فصل باشد بحران
روز ششم کند و در چہار دہم شش باشد میان دور دوم
و سہم مین سبب در ہر بت روز سہ در افتد و در اول دور دوم
مفصل و سہم با دویم مفصل تا مائتر چل روز و از چل روز نمانست
و نمانست و تا حد ولت و بحران جاری تا در سہم قوی باشد
بس ضعف شود و از حملہ روز ای انداز باشد و بحران ہفت
تا جملہ روز قوی بود بس ضعف و قوت بحران سہ تا حد
ولت روز باشد بس از حد ولت روز بحران نمانست
و ہفت سہ و چہار و سہ یا بعد از بت و یک ال بحران
سہ یا چہا طادہ در روز ای طاق بود و بیچہ بحران سہ غب
روز یا نہ دہم از ان حصہ داری مثلا ہفت و در غب چون ہفت
تب محرق باشد و در مرض مرمن عدد مادہ و سہا بحران
روز مرض حادہ بود و صفحہ از بت ربع ہفت ماہ چون ہفت سہ
غب باشد و در بحران سہا سہ مرمن نقد یک و تا غیر نقد
ہمچنانکہ در بحران سہا سہا حادہ باید دلست کہ حرکت بحران
بر حرکت حرکت گردش ماہ قسمت کنند چہا کہ ہر ماہ کردہ رود

تغییر شود و حرکت در وانش ماه منسوب کنند بدین عالم بر روی
 حرکت از دیگر سالگان و انحراف ماه خالص است که هرگاه از نقطه
 اجتماع چهل و پنج درجه و سی و پنج بود درجه یازده و هشتاد و درجه است
 بدین ایدر چهل و پنج درجه نیمه تریس بود و جمله فلک رسید و نصف
 درجه سمت کرده اند و چهل و پنج درجه هشت و یک فلک باشد
 و بود درجه تریس نام بود و بود درجه چهار یک فلک بود و عدد
 جمع درجه تریس و نیمه تریس باشد و عدد هشتاد و درجه مقابل باشد
 و نیمه فلک باشد و برابر لفظ اجتماع باشد و نیمه تریس روز چهار و نیم
 باشد از آن قوی نباشد و تریس روز هفتم باشد و از آن قوی
 بود و تریس نیمه و تریس روز پانزدهم باشد و از آن ضعیف از آن
 روز هفتم و مقابل روز چهار و نیم و از آن قوی تر از روز هفتم باشد
 و روز هفتم هم از موضع مقابل چهل و پنج درجه دور باشد
 و شکل در وی او از نقطه مقابل نیمه تریس باشد و از نقطه اجتماع
 تریس و نیمه تریس و در زلسم از نقطه مقابل بود درجه دور باشد
 و در زلست و چهارم از نقطه مقابل عدد سی و پنج درجه دور
 شدن و هر چهار روز که ماه بدین جایها میرسد و این شکل پذیرد و
 هرگاه که حرکت ماه منسوب شد اثری در تغییر پیدا بدین و اگر
 ماه درین روز که بدین جایها رسد بعد از آن بجای یک باشد

اثر که پدید آید خوب باشد و اگر بنا ده بخش سوسنه یا بجایگاه
نیک نباشد اثر که پدید آید بد باشد و از هفت اندک بیماری حاد
از جمله کمارا نیست که روز یکشنبه و دوشنبه اندک هرگاه ماه این نقطه که در
ابتداء بیماری بجهت درجات نیمه تریس در جات تریس بدرجات
مقابل و در بیشتر و بانه از ان لغوی در مریض پدید آید و اگر بیماری
گرم باشد بخلاف در نیمه تریس کند و اگر است تریس در تریس یاد
مقابل کند و وجه دیگر است که گردش ماه در فلک بروج در نیم
و نه روز و یک روزی طام شود و در مدت در ان نقطه بماند
که از وی حالت کرده باشد و چون لام اجتماع اریس است نقطه
است و شش روز نیم بماند و ایام اجتماع در روز و نیم و یک روز است
ماه درین ایام در نور آفتاب نماند اشو و اگر مدت است و شش روز
و نیم را که ماه بعد باشد و شش و نه روز و یک روزی که مدت گردش
ماه در فلک بروج است هفت هفت قسمت کند هفت مدت گردش
ماه در فلک بروج در از تر از سدا بودن ماه باشد و چون در کمار پیدا
مومن ماه چهار هفته قسمت کند هر هفته شش روز و نیم و هفت یک
روزی باشد و سه هفته است روز بود و هشت یک کم در سه هفته
اند بخوان بر در ششم اولتر از ان بود که بر روز است و یکم در چهار
در من بخوان فاس با گردش انساب باشد و نیمه من تر باشد بخوان

ان فیناس کبر و شش رطل بود بحران افتاب شش ماه باشد
پنجون چهاردهم و حران رطل چهارده سال همچون چهارده روز باشد
از هر که افتاب صد و پنجاه درجه که نیمه فلک است شش ماه زود
روز رطل چهارده سال و ماه چهارده روز و طیبان از روزهای بحران تا چهار
روز هیچ خلاف نیست و بعد از چهارده روز خلاف است بقراط حکیم
نقشه که روز نهمم روز بحران و انداز کننده بحران روز ششم و از کاغذ
و دیگران بدان اند که روز نهمم روز بحران است و اندازنده بحران
روز است و یکم از حمله که روزهای بحران پنج را هفت هفت گفته
و در دینی دیگر هفت و پنج رطل و ششم را از جمله روزهای بحران
شمرده اند و بسیار باشد که ممکن در این بحران را بیل شود و هر دو
از بیماری حاده حادث میشود است سوسنج و در این بیل که مرض
در از نماید و طیب نادان در غلط افتد و ضایع کند که بیماری مرض است
فصل نهم در بحران بیمار بماند چگونه باشد مدت بیماری که از هفت
روز باشد و روز نهمم بحران کند و آنچه بدان رومی نماند مدت
ان چهارده روز باشد و بحران روز چهاردهم رطل شود و آنچه است
تر باشد مدت آن است روز بود تا چهل روز بگذرد و نهاده آن شب
افتد و در وقت شب محرقه روزهای هفت و گرم نشود و در ششم
بحران یکم در روز چهارم از آن صبر دهد و عرفی سرد و مانند آن برید

و بحران سرسام گرم بیشتر در پانزدهم باشد و بعد از روز سیم
و چهارم قوی گردد و بحران بیستم کنند و بحران بیماری تابستان در
وزستان باشد و بحران در فصل تابستان و بحران تب
عنب محرقه لعرق یا بقی یا باسهای و بحران محرقه خاصه بر عاف
و بحران سرسام گرم بیشتر لعرق یا بر عاف و بحران تب بلغمی
و تب ریح لعرق یا باسهای و اگر اناس جگر در جانب مقعر
باشد بحران لعرق یا بقی یا باسهای بود و اگر در جانب محدب باشد
لعرق بود و او را ریح و بحران بیماری سرخند بمحیط باید بدو
یا بر مص و بحران بیماری سینه مفت بود و بسیار باشد که یک بیماری
دو گونه بحران کند چنانکه تب محرقه بحران مرعاف لغز کند پس
لعرق باز کرد و دودق بسیار کند و باشد که لعرق بحران کند و نیفت
یا بر عاف باز کرد و دوزن خالص با سقا بحران کند و خلاص باید
سایر که نشان بحران نپدید بود و بحران باز کرد و بلا بس نرفتند
و باشد که بسبب باز کردن بحران بسبب نزدیکی موت یا بر عاف
بحران باشد **فصل ششم در بیان** علامتهای بحران که آنها حال باشد
در آنکه مال میل سوی بالا کند و دغ و غ و غ یا بقی و دودق و مخاط
و مانند آن یا سوی زیر میل کنند و دغ و غ و غ یا باسهای و او را
بول و طمت بود یا بظواهر پونت میل کنند و دغ و غ و غ و غ

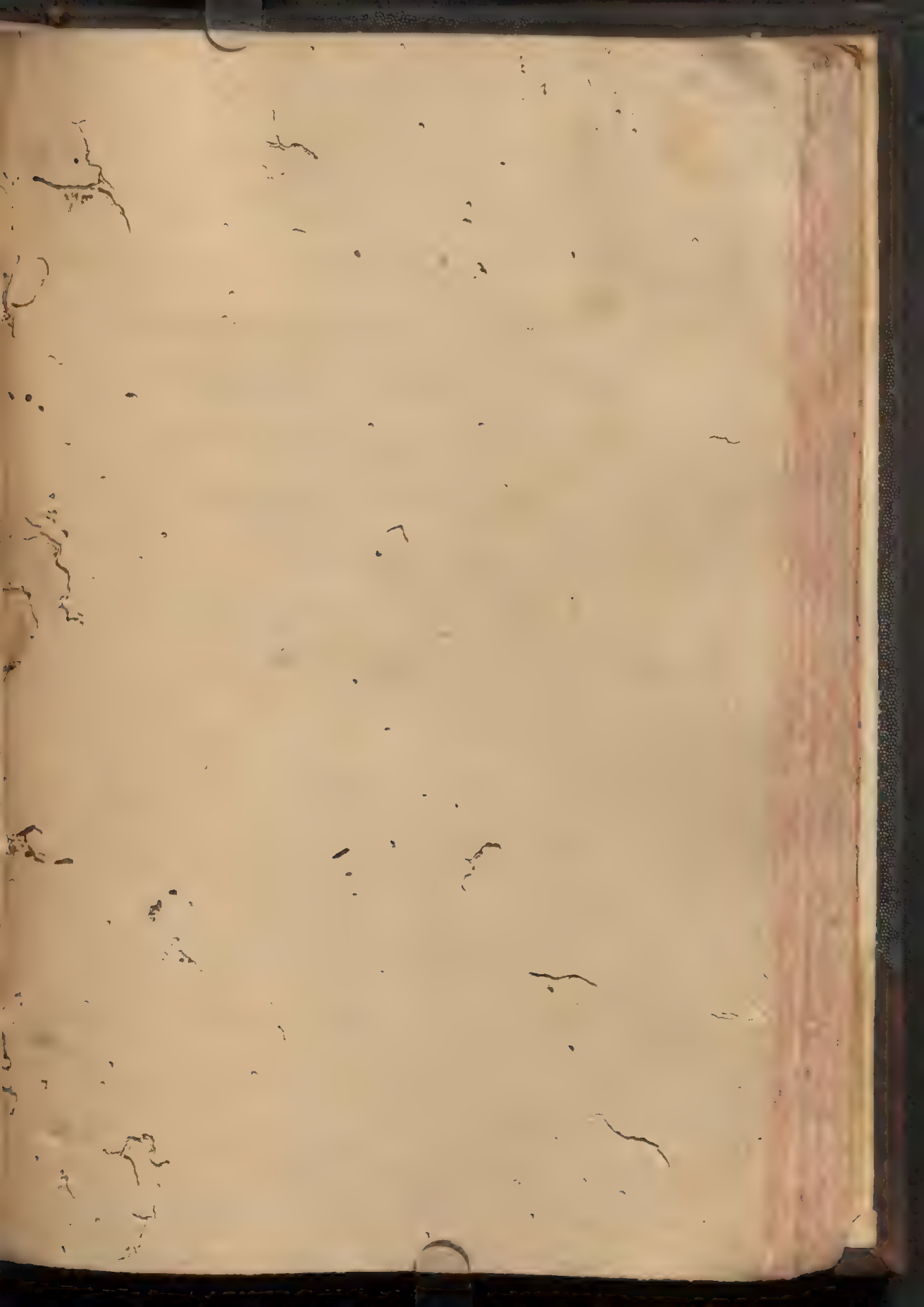
و او را
بول و طمت

و شوره و کرم و هفت و برص و بیهوشی یا بعضی میل کنند داماس و خراجه
 کند و محرک آنها رنگ و بد باشد و علامت میل کردن ماده
 حبوسه بالا است که قد ای ناکا و کراخی در سر پدید آید
 و سرش و طینش و دردی و صدعها منلی گردد و دندانها منس
 محکم و گوشش ناکا که شود و نفس خشک و سر بهلوی و عصبها
 شکم بالا کشیده شود و بی دردی و اگر با این نشانهات نخواست علاج
 کنند و لعاب زدن و غشیاں پدید آید و معده در دهند و دل
 طپند و بنفشه است و سوزده و ناقص آید نشانه که بحران
 بنی خواهد بود خاصه اگر مرض صفراوی باشد و اگر سها سبب چشم
 ضایع است و دردی چشم و بیخ شمع گردد و داشت این نبرد
 و بعضی طبع سرد و موی در این زمان کنند و بیخ طبع بدن گیرد
 علامت رعاف بود خاصه اگر مرض دموی بود و عمر کم از سی
 سال و گاه ماده صفراوی نیز طبع کند و علامت صفرا احتیاج
 رز و بود و علامت رعاف است سرخی روی و ضایع سرخ
 و خارش است و دومه و آنچه علامت بیخ است خاصه بیخ بیخ
 کشدن اگر بهلوی و اختلاج و سر یا غشیاں روز بحران و خشکی پوست
 چشم از علاقهتها و رعاف است و دیگر نشانه علامت باشد و اگر
 علامت است و علامت میل ماده بهلوی است که در نیت سر

در زیر ناف در قراقر و نفخ و عرق کثرت و منصف صفر و بول سفید
و رقیق یا سست و در عرض خفای بیشتر اوقات طبع نرم بود و علامت
میل ماده بطریق بول کراتی متناوب و نورانی تر و طبع خشک
و عرق ناکردن و بول غلیظ و جلدشان است که بحران با دراز
بول خواهد بود و ظاهر در زمستان بحران بطریق بول بیشتر باشد
و علامت میل ماده بطریق صفت است که در پشت و رحم کراتی
برید اید ظاهر اگر عادت من نزدیک باشد و علامت نشان
دکتر متعدد است که در آن موضع کراتی باید و پشت دیگر ماه در وقت
و منصف عظیم و قوی باشد علامت میل ماده بحالت پوست و کرات
عرق است که بول کمتر بود و طبع خشک و ظاهر نشسته سرخ و گرم
و منصف موی نرم و حرارت تب در روز بحران قویتر باشد و ابتدا
بنافض و بخار گرم از پوست او خیزد و بول رنگین سر علامت عرق
بود صندره اندک و بچین شدن بول است و میل ماده باشد بخار
رنگین و علامت آنکه است که تب قوی بود و هیچ وجه شریع نباشد
و علامت بحران نبود در بول نفخ نباشد و علامت انقباض
بکدام عضو خواهد کرد است که در عضو دیگر حرارت و الم رنایه در اعضا
و دیگر باشد و وقت دیگر در آن عضو الم عادت بود باشد یا بیش
در آن در آن عضو الم اس و اندک خواهد باشد و علامت است که بول

دیگر انقباض شده و اما پس از خروج انتقالی منبر در سینه پدید آید
 و در وقت که خزان در سینه و در بزرگی شود و از پهنی که فصل سرد
 مواد سرد طبع را از نضج و تحلیل باز دارد و در سینه قوت ضعیف
 بوده نضج تمام تواند نمود و دفع تمام تواند کرد و بدین جهت هرگاه طبعه قوی
 باشد دفع مایه جز بطریقی انتقال ممکن نشود و گاهی باشد که علامت
 بخران انتقال پدید آید و استقرار بی با در است و مایه بدان
 استقرار پاک شود انتقال باطل گردد و در بعضی که در سینه
 در وقت زیادتی تب بول بسیار آید و آن باشد که در
 نیم پائین در وی تواند نمود و اگر مریض میل یرمی دارد و هیچ کوان
 نکند و از زینت در گذرد و ناگاه در عضو الی پدید آید علامت آن
 باشد که در روزی از روزهای بخان در آن عضو خراجی پدید آید
 علامتها را که سیماری خاص به سیماری دیگر خواهد شد است که سیماری
 حاده اگر نزدیک از غلط قویتر باشد یا عارضی دیگر آید شود
 خافه اگر در علاج نیز به خطای نرود و دلیل است که مرضی دیگر حالت
 شود علامت آنکه بیمار در بحرالت در سردی آن قوی
 فراری بیمار و گشتن از دست بجائی دیگر و بر جنب و در سینه
 و سینه و غلظت و غلظت و گداز می موازن و غلظت نفس و سیماری دیگر

و چشم و علامت بحران نبل نهج و آمدن بحران در برونیک
از روز چهارم بحران بی خوابی و اندر کردن روزی مناسب آن روز و ~~بسیار~~
از ماده مرض با خوراکه فی تقصیری و افراط و در آن طریق که مناسب آن
بیمار باشد ضایعه در تب محرقه رعات و در غایت عرق باقی و بنض
ضایعه باید بسیار باشد در تب نهضت بحران بدید می آید و مرض
قویتر و با نظام میشود پس در همه احوال اعتماد بر قوت باید کرد و علامت
بحران بر غیر مختلف بحران نبل بر میراند که سبب حرکت از بحران
سیریه و تری مادیست ولی طاقی و **طبیعی** تمام شدت در
در علم کلیات **دستور** **مجموع** بخاطر اخلاص شمع علامت بحران
بحران بامیت



بسم الرحمن الرحيم

سپاس و ستایش حضرت جلی جلی را که نسجه بی تقیم الذی انزل
الدائر و انزل الدوار از کلیات حکمت بالغه و موهبت وجهت سب
مزاج الانسانی از دار اشعار فیض بخش ماحوشقار و رحمته للمؤمنین غذار و امو
یطعن فی دینش و دوار جان فریاد و اذامرست منویشترین ترتیب نمود
و فرمان قضا حیران سلاطین نامدار و خواصین روزگار را جهت نظام
اسباب صحت مزاج و ملک و مطلق علامات و علاج حلیل و خلل عالم
چون ریح در انور و در شراکس بدن مملکت روان فرموده و طبیب
لب و رحمت انگیزان در دستگیری مضاک حرکت نصیبان
عرض لب مرض منور من اود و از قانون اعتدال انحراف نموده باشد
و بصار زانی نموده و صالت ثلوات و نسبت ذکلیات غایت سلطان
سند و سبب است سریر حیات حکیم که کلیات قانون شفا که حیرت

اسباب تجلیص ابدان و دوست داشتن نیست و حاوی ادب و تقوی
امر چه سار نیست طب شریع فطری علم و دست بران قائل که بر منافع و مضایق
اوست و فقه از بحران مرض خلاص یافته و بران عظام و اصحاب کرام
با احترام او که صرافان نفوذ اسرار صیحت قلوب و نجات و دقانان
انظار تداوی ذلالت و معالجانند و اصل و متو اصل باد و **بسیار** تالیف
این کتاب نیست که چون احتیاج تمامی ادیبان با حکام طبعه قواعد
علاجیه روشن و معلوم است شخصی نیست و در نفس امر علم شریف
است **جمله حضرت رسول صلی الله علیه و آله** فرموده که العلم
علمان علم الابدان و علم الادیان و دیگر بر لفظ در بار حضرت گذشت
لکل داء دواء فاذا اصاب الداء الدوار بری باذن الله تعالی و حضرت
موسی کلیم علی انسا و علیه النعمه والسلام امر فرموده است در مجلسی که تناول
و دانه کرده و میخورد و در تودادی در میان هم عنایت نما خطاب رسیده که
اندر میان تبطل حکمتی بنو کلک علی من او دوع المنافع فی امر العاقل
ضعف فی دجلالی الاشکیک حتی تشغل ماعینو و چون از چنان سخن
می **بسیار** نهصد و بیست و سه سال گذشته بود مدت چهل
سال بود که علم شریفه طب و شریع و خیر انسان و ماوراء الزمر
بخصوص در عده محفوظ **و** همانها الله تعالی عن الافات و البلیات
مجموعه در ملازمت حضرت اعلی خاقانی که خاک را پیش پایشان

زبان را در سبب نایب و شریفی که طواف در کاوه است اینها پیش از طبع
آردی ریش را در مرتبه کعبه و معراج بعون غایت الهی پس گوید
جهانبانی در عهدان سلیمان زان بحرینه کمال رسید و بمن هدایت
سجائی عروج بر مدارج سیر پیشگاه بادشاهی باسل و چون میر کرد
بالاترین تخت انصاری را عظم خوانین زان ماحی ناز علم
و بعد از آن بفرمودن سپاه الله الحان ابن الحان
ابن الحان حضرت ابو المنصور کوکب جوینی خان خلد الله تعالی ملکه و دولت افاض
عظم العالمین برده و احسانه میر کرد و بود و بانواع غایت و لطافت
سفر را رکنه و اکسیر سلاطین عظام و امرا و کرام و خاص و عام جهت
علاج رجوع و برپا شدن دینشند که حضرت کیوان رفعت سکندر
حضرت هم جاده احم سپاه طه الله سلطان السلاطین محمده الا عظم خوانین
المغفر و المجهود و الاحسان المودین ملک الممان المستقر من الدیم
المستعان حضرت ابو المظفر محمود بن سلطان خلد الله تعالی طلال دولت
و رفعت و امراضی که در ولایت اخلاص واقع شده بود و داش فقیر حقیق سلطان
طیب انجرازی که طایفه را طلب نموده بودند و بعد از رحلت مزاج
شرفین اشراف فرمودند که اگر کسی نوسنه شود که خاص و عام از او
جماعتی گیرند و طرفه علاج ابرم من مشروح نوسنه شود و خاص و عام از او
کسر استیلا بنابر فرموده این حضرت که الامور معذره و رجمه از کتب معتبره

و تجربه معلوم بخوده رسد مشروح در توحید و انبیا صلی الله علیه و آله

و نام نهاده شد دستور العلاج امیدوار است که اگر بر غرض مطاع شود

مخاطب و اعتراف قلم عفو برداشند و بنظر غایت نگاه کنند و این کتاب مثل

سبب بر دو مقاله **مقاله اول** در امراض متعلقه بعضی معین و این است

و پنج باب است و هر بابی بخند فصل و هر فصلی بخند نوع معین میشود و **مقاله دوم**

در امراض غیر معینه بعضی مثل سبب بر پنج باب هر باب بخند فصل

و هر فصلی بخند نوع مذکور میگردد و **مقاله اول** که در امراض معین است

لیست و پنج باب میشود **باب اول** در امراض معین و این است

بفرموده فصل **مقاله اول** در صداع و این و این است و پنج فرست

در صداع که از سوء مزاج گرم پدید آمده که هیچ یک از اخلاط سبب آن

نبوده باشد چنانکه در اقسام بسیار بوده باشد یا نزدیک انش یا حرارت

گرم که در حمام بسیار توقف نموده یا از سرت غصب یا سخن کردن

بسیار یا چیزی که گرم خوردن و بوییدن یا ناظر غذا از وقت طعام

و علامت این درد سر از چند وجه معلوم میشود و اهل آنکه حلقه سر گرم

باشند و این که هر چه باسد و در چشم و بینی و منقح ظاهر گردد و سبب

آنکه در جوهر انس تعجز و صدای در گوشها باشد چهارم آنکه اعتدال بول

و بزرگ بول کم رنگ در رفق باشد پنجم آنکه بسیار تشنه شود و در خواب میسرود

و راحت باید علاج است که گنج و ناز و آب انار و آب عمرندی در چشم

و این که در

د آب بند دانه در عنق مایه کشیده تخم کاسنه و اشک این ستر مینار
طرب سحر و مهل نمایند و عذرا گنج با گوشت کوسقند چون در آب است اگر چه
کوشش نشسته و گوشت و دانه فاج و کشر نیز بملکه که مناسب است و بنی رب
بزیادی داب غرق داب و نایب سر و در حرارت بسیار بود باشد
در سن از نیم سیوم و چهارم باشد و کشتن جو مناسب است و طلا از فضل
داب کشر و کلاب اندک سرکه و یا آب برک بید و صندل و اسفند
و در جوهر مقدم سر کنند از زرد و بر موخر سر کنند از زرد که مبتدا و عصب حرکت است
و غلظت از سر در آن موضع را این دارد و اگر در عظیم باشد اندک محذره
مثل انیسون و فاج و برزنج اجمعه نمایند بصندل و کلاب طلا سازند و در عقیقه
نابند و کلاب بسیار نیز از زرد در اندک از نایب صندل و در عنق
بفشارند برام با که در در نیج چکانند و مقلد و لب و کشر تر در ششین دارند
در آب نیم بند و موضع خوش که هوا او محذول باشد بقره گیرند **فرد و صدق**
سر و بی ماله و لب این صندل سر و بی مهر است با در بر فکشتن
در آب سر و در فاج و از خام بیرون آمدن داب سر و در حوزن و عذرا
سر و میل نمودن این قسم نه کام باز بکشد و علامت این جد است
که اگرانی از حورس بوده باشند و بر سرانی نباشند و در هر دو باغ خشک
و ندرتا باشد از حبس و عورت و اچھے و خبرهای غرض موجود ضایع کردن
و بول اینش و سفید نباشد علاج است که از زن با سوس بیک گرم ستر

بر سر گذارند و بان کرم و دانه کرم بر سر بختند و اگر نیکین نیاید
 در حمام کرم در این دانه که در دهنفشه و الکلیل نمک و با بونه و غیره
 و سح از مین جوش سبزه باشند بر سر بر نهند و در حالیکه کرم باشد
 یا سیم و در حین و سبز و مشک و عود و بوسید و با فو نه منقش از هر یک
 و در سرهای در و دکاله اب بچوشند و سر بر بخارای دارند و سبز نیاید
 از ما و لاصول سیمانی سبزه بر بیت موم پوست بچ و ترش و کبر
 و پوست بچ باد بان و سبون با و بان و کرم کرم از هر یک و در
 منقش سبزه و سبیل از هر یک منقش و ریب کانه اب بچوشند
 و انصاف بماند صاف و صوف و صفت منقش و اصل سبزه با بچوشند و بچوشند
 آورند و ریب فاسق اب کرم حل نموده اخبار نمایند صفت روزه و اثرش
 است و کبر عمر نه گفته درین صداع خالستر و سرکه ملاخوفه نابیکلی
 دارد و عدد خود نیم گرفته در اب کونست مع با کونست که در و در صحت و درین
 و کرب باشند معینی است و فله که در و در قنط و در ارض باب لاجم
 است و با غذا خوردن فحش لازم دارند **فصل** و در سرکه که از بچوشند
 و در سبزه باشد جاسوس گفته که صداع که از هر یک است و بر و در سبزه
 است از صداعی که از بچوشند باشد که از مینش بود و صفت سبزه
 و سیم در حد اعتد از رطوبت باشد کمتر است دران صفت که در
 و سبزه الم نیست بذات خود و سبب در و سرکه از صفت سبزه

یا سیم

فامده

دماغ باشد سبب حوز دکن بجز در خشک و در سفره بادار کرم و بانهار
 کرم سبب علامت او سبکی در سر و خشکی در پیش و اندک آب دهان
 و بکوانی و لاغری جلد روی علاج است که غشربت از آب سبز گرانه
 و سبزه صندل با عاب تخم انبی و در پیغول و سبزه و عذار مار و اللهم و شور پای مرغ
 و فربه با اسفناج و قندیه چهار دکر و مناسب است و بخواب بر این موجب سازند
 بنفشه و گل خیز و دوبرک بسد و بادریک و کدو در دوزخه آب بخوشند
 و در آب ان زمانه بیک توقف نمایند و گوشت های در زده تخم مرغ و پای
 بر مناسب است و دروغن کدو و بادام دروغن با کدو در شش جکانند و در حمام
 و آب سبزه و دانه باشد در ابتدا و آب کرم بسیار در سر زبند و طلا
 و در کدو و دانه و دروغن با دانه و شکر سپید بر سر کدو از نفع **معدع**
 در صندل که از رطوبت دماغ شود سبب او مداومت حمام و در آب بسیار
 در اندن و عینه که از رطوبت حاصل شود و پل نمودن علاج است که غذا
 مطبوخه با مرغ شیرین دهند و عدا که در و کرم سبب باشد مثل دار جنس
 و نقل میل نمایند و در حمام در آیند و آب کمتر زبند و عرق بسیار رفع نام
 دارد و انبی که در آن سبزه و قصبه و جوشانند باشد عافیت بخیر
 کرم بر سر زبند و بوسیدن مشک و عطر فایده کلی دارد و شربت از طلا
 برون کا در تان با تخم ریحان و مار العسل مناسب است **نوع** در صندل
 بلودان از کرمی خون باشد سبب این در سه است که گوشت و عسل

ماه

معدع

صد

و شرب چاره بسیار خورده باشد علامت صواب است که در کراتی نام باشد
و بر اندن رگها و حرکت عروق و سبب است دان در کراتی کان منجم حشری
روی چشمها و حیا زده و کراتی اعضا و جوشیدن و آنها در لب و باقی
و خشونت خلق و عظم نفس و سرخی فارورده با غلظت ان علاج است که در
قبضه گشت بند و اگر دانند که انفا بدان نشود درک صاف بکشد و اگر
مانعی باشد از فصد و یا صبی با حاکم بود مجامعت بر میان دوش نه یا بر ساق
مرد و پایی و رگ بیشانی نشود ن فایده کلی دارد خصوصا اگر در پس سیم
باشد و بعد از فصد آب ترندی و آب انارین و رت رواج و آب لیمو شده
یا بقیه یا صیات شربت ساقه اعتبار نمایند و اگر اندکی صفا معلوم نمایند
طعنه را بدین شربت نرم سازند و بمرندی است مضاف کل سرخ و
مضاف الی جاری که عدد غناب است عدد سیستان سه عدد و غناب
خشک در مضاف در یک کالنه آب تر اند و شربت هست نه رده
مضاف در آب این دو به حل نمایند با بوی کشند و صاف است خورند
کرم اعتبار نمایند و غذا مانع مفسد یا عدس و او را از کافور و شرب
و نه قش آب ترندی یا آب انارین یا آب لیمو سیخ و کوزه سازند
و اگر در و عظیم باشد مرغ با کوفت و کوفته جوان در آب ان او را سازند
و اگر سرفه باشد و یا در سینه در خلق این شربت مناسب است مضاف
غناب است عدد پنج کوسن دو مضاف تخم انی در می بر سیاه و ان مضاف

درمی در یک کالنه است که بچو شانه صاف نموده قند لبست منعال
چون نموده در سه نوبت احسان نمایند و حب بسیار بر نظر ثقیل باشد
صبر بر صفا که محمده دو دایک تر بر درم کلسرخ سدرم پوست میله
درم صطکی درم کنبرا سدرم سفینه درم ادویه کوفه و عجمه سرد و نوبت حب
سازند بر یک مقدار نخودی در محل صواب خود بر تر و پنج فاش
آب شیر گرم بعد از حب میله میانه صاب و در معده حل شود و درین
حب مصلح جهت قوت معده و میله از برای شخ را و محموده صند
انته صبر را در معده بسیار بخورده و از خلاط فراری از دماغ دفع نماید پس
و مکه این در در سر بکن یا به جانی پست که گوشت طبع و مع
و دراج باب انارین و ساقی در زک یا سه که بنمایند و در معده کثیر
صند مسخ بخار مناسب است و طلا از کلاب و مندل و آب کشود
آب سرکه و عجمه در صداع حار ساده مذکور است موافق نیست
فصل ششم در صداع صفرائی که لب این مرد و سر است که در کرماسفر
بسیار است و این دودیه و شیرین کرم خوردن معده می کشند
و در زده بسیار بر او کرم داشته علامت او اینست که رنگ
روی زرد باشد و لاغر بین و بلی فشان و لب و سوزانی و خسته
فشان قرص و سرعت بعضی و خالات زرد و در شش چشم و خط
بیشتر بعضی عصب و حرکت غار و رده و راحت باغنی از سید

صداع صفرائی

سر و علاج او است که اولاً کین نمائید باب نمائید و آب نمایی
و شربت لیمو و نارنج و شربت کنگبین مناسب است و معده نمائید
و اندک خنک سردارند اگر مالینی نباشد و پس از آن مسهل
دهند بر نحو حب پست بلبله زرد و پنج مثقال عذاب است
و نمائید با نود مثقال ریش هر سه مثقال تخم کاسنی شکوفه و مثقال
منقعه مثقال انور شفا و دو درم سنا و کمی پنج مثقال قنباع شکوفه
دو مثقال تخم حر و مثقال درغی کاله اب بخورند تا
یک بار بماند شربت ریش است مثقال اب تر کینی سی مثقال
در اب ادویه حل کرده شیر گرم میل نمایند و بعد از فراغ دار و شربت
از کلاب و عرق کاسنی و بعد شربت و عرق کاه و زبان در سیغول
سنغالی و فند و ده مثقال نمایند و آب نمائید و آب نمایی
شکین صفرا فایده تمام دارد و یک دانگ محموده و آب نمائید
باب الوی بخاری یا باب انارین که معصور باشد محل غایت و طرف
اثر است که انار را نگار و پوست او را بکوبند تا بهیم و آنچه در میان او
ماند و آب انار بکوبند و فند و ده مثقال اعتبار نمایند و آب نمایی
در آب انار فایده تمام دارد و معصور در تهرند و تربیت در صداع صفرائی
زاجه از صداع و موی نمایند و سیغول حبه کینی حرارت قدری شربت
بهار است و طعم از کلاب صندل و آب کسر تر و آب کسر تر

بنی دارند و در غن کدو در شش چکانند و اگر در دوفوی باشد اثر زرد
مردم صندل سفید و دو رم انجون نیم درم شباف نامبت دو درم
در نیم گرم کوفته باک کاهوی یا کلاب اندکی از تن او و به حل س حبه
نصفه مالند و یک طسوکا فوز و یک طسوکا فون باب برگ بند
حل نموده و یک دو قطره از آن در سینه چکانند و ضلای بر سینه گذارند تا
دام که نفی تمام نموده باشند از حبه انکه ماده را بدماغ میکشد از بدن
را از اخلاط پاک نموده باشند و در صداع و موی بسیار سرد
و خشک بکار دارند و در صداع صفراوی استوار سرد و تر که را به
دار حبه که صفرا از او منولد شود اعراض نفی است مثل
غم داغ و ده و غضب بیدار حوائی و در بوزه و طعام کم خوردن و تا حطام
از بوقت و اخضاب از عده اگر گرم و شربتها گرم و از حبه که بی ز
بر سر ساند مثل جز و سر و بیاض و قحطی قتل اینها احضاب نمایند
در صداع بلغمی که از ماده بلغم بیشتر و لب اولست که از
غذا که سرد و تر و باریک میل نموده باشد و بهار مان در عظم در آمدن
و او حال بسیار که در استفراغ اخلاط کمتر در مع شربه علامت

است که گرانی در سرد شیم باشد و کالی و بسیاری حوائی نشانه
بر سردی عله سردی و آب زغلی از دانه و بنی و آینه یا قش
در سردی در بزرگوار و در جهت یا قش از حبه ای گرم و سفید

بول و غلطان و بطوع مرض و این صند از بهر اثر او اس نعمت و راحت
و در ملاوی که هوادران شهر و باشد و لغم فلج را و عوارات را و کس که
خبر از آن شهر و می نمایند بسیار میشود و اس صند را اگر دیر علاج نکند
نیم است که بعضی کور است و لغوه و نال و صرع و سکت و مخیر شود
باید که اهتمام تمام نماید و در ابتدا علاج اس سکت را در زمانه
در شواری علاج بپذیرد علاج است که بفرقه و مانع و جمع این از لغم غلبه
بجوب مسئله نمایند مثل حب صبر و ایام فیفر او حب ایام
و حب اصطخفون و مال و بدین را بدین صلاب تصح و بند بر تو
مع کسین چهار شفاک این سون شفاک این سون ده عدد و سیسان
نجاه عدد و تخم جنبر و سه شفاک انور شفاک شفاک پوست پنج
باو این سه شفاک مع کس و دو شفاک کل سنج و دو شفاک تم لاس
دو درم قند چارم حب بوج و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت
میل نمایند و بعد از آن حب صبر و بمانند صفت آن تر و دو شفاک
صبر سقوطی است شفاک معطع و درم کس و مع شفاک بون
عید کابلی شفاک حب عت و دو درم باب افش و شفاک
و در محل خواب احبار نمایند و بعد از آن چهار شفاک اب کرم
صفت ایام فیفر حب بلبلان عود بلبلان سنبل و سنبل
رسان و در صفت زعفران از هر یک شفاک صبر سقوطی شفاک

شفاک لاری

مشکل شش منقاری تا در مشکل حب منقار در محل خواب

اختیار نماید صفت **حب** امارج قفرا درم بخت

زبله درم تریب سفید محو مشکل صر سقو طری و حب انسل از

هریک درم شحم حطل و محو از هر یک دو دانگ مثل از رزق

در درم ابسون حب است حنہ بدو نوبت اختیار نمایند صفت **حب**

نیز به سفید خراشید بر و غنیمت با درم حب کدو درم ابارج

حب انسل و غار قیون سفید از هر یک بندرم ملک بند

درم شحم حطل و انکی کوفه و منجده حب از هر باب با دایان هر یک

مقدار خودی یا در محل الوصه یا بقند سر کاه یا خندار نمایند و حب

خورا با حبش و درین اراض بلغمی مرض قایت تمام دارد صفت **ان**

ایارج قفرا پنج درم تریب و اسطر خود و سن از هر یک بندرم حطل

بندرم شحم حطل یکدم و نیم سقوینا درم این پنج شربت است

صفت **مسحوق** که درین مرض مناسب است سنار علی پنج بخت

بلبله زرد و بلبله سبزه بگوشت از هر یک چهار مثقال تریب بگوشت

و در مشکل پنج سوسن اسطر خود و سن از هر یک دو مثقال

ابسون مشکل رب شقی هفت مثقال و ربیک کاسه است

نیز تریب صاف نموده شربت با نروده مشکل و نبات

در مشکل اختیار نمایند و در نیمه کاه یا خندار نماید و نبات

نخست یا جلاب با حل حنظل یا سبب است یا عرقه مانند کبخی
عسل و الکامه در و با همین و عاقر قرحا از هر یک شفاک نیم کوفته
است و باشند سر بخاران دارند با بونه و از نه خوش و بود نه و صیغوم
و شیخ از میخ از هر یک سه شفاک در آب بکوشند و سر برانی بدارند
و عاقر قرحا و آب مطبوخه با دونه کرم فیل در صحنه در حبل رنده و شفاک
و الکامه فلاب است و زعفران نرم سوده بر روغن با بونه با کل
و پنبه سر مانند بوی سودن مشک و غیره و عایده قایده دارند
دوم در صداع از زاده خلط سوداوی است و سبب او است
که عذرا و غلیظه که از سودا و حلاصل شود بسیار حیل صفت باشند مثل
عسل و کرک و کوشک کاه و در آب و آب و پنجه گرمی بسیار
باشد عذمت این در دسر است که کرانی با حشکی و به و بوی و
بزرگی رنگ روی و بدن و بارگی بیض و بطور او و شفاک اب
میش و حشکی چشمه و سی و غلات و فکری فاسد و سودا
بسیار **علم** است که در آب سودا مانند مطبوخ انیمون بر حسب
انیمون و و شفاک بفتح سیم بونه که شفاک به بکشت عید چهار شفاک
بسیار کمی پنجه شفاک بفت و و شفاک کاه و زبان و وصف
درم کل سر ح شفاک شفاک است شفاک او و در آب
کاه است آب بکوشند و با سبب است صاف نموده سبب نرم است

نخست

که غذای علیها خورد و باشد و مضغ نبات در معدن منافعه باشد
علامت اولست که دردی باشد باطن و با تندی و در اصل گمان
حیثیها و از آن در گوشش و سرمان در موضع **لنت** که در گوش
و شش برودن با بون و مل و شش شش برودن و دست فطره و از
بر دست و سر وی حاصل شده اندکی مشک درین روغن
ساخته و در گوشش جفاند و جابج که مذکور شد در صداع
اضمار نمایند و در او منته بحام نمایند وانی که درو با بون و لکین و سینه
باشد بر سر زیند مشک و عود بوی نمایند **لنت** صداع
از بخار گرم در دماغ حاصل شد کسب این بخارات حاره از مال
شرب خمر و عرقها داد و بیه گرم و عذرا گرم و بخار خلط و گرم ملک
این در دست که بعد از شربت گرم یا عذرا گرم این در زایه شود
لنت که حقیقه نمایند و آب گرم بر سر زیند و دستها و یا بهاداب
گرم که از آب اندر محو شش با شربت لیمو با شربت خوراک نمایند
و آب غوره و کنگبین مناسب است بر سر روغن کل و حرر سازند
و خواب در بزم نفع کلی دارد و نقشه نریانی بسبب بوی زدن
نمایند دارد غذا شود بای مرغ با کونست کوفته جوان که در
لو بر او کسر تر و اسفام حقن ایچ غوره با سماق و از غوره سبزی
خواند و تند و تند و اگر بدین استخوان شکن باشد و سفراع الطبی

سبب آن شد باب تمرندی و الوی بخاری از هر یک است متعلق
و زنی کاسه آب ترساخته و قندهار و شکر و لعاب کوه آب از اینها

نویزاد و در صد اعلیه عصاره معن با حکم یا سبزه ز ما دست با پایها
با کرده یا خانه یا جسم یا بشکرت جمع بدن باشد و دست لال حبه
چشم و برین و در سر مبتکت بزادنی این دزد و کم شدن آن

آب و این در وادادان عضو مشا در معن با حکم میگرد و بعد از آن در
سیر میشود اما صدای که بشکرت معن باشد از حبه خطی صفرای که
معموم نوره یاد مرده است علامت ادالت که نمی تواند اید و غسان

مطبخ و الم در معن پختن و بلخی و مان **علامت** بقدر معده بقی و سبب
و فی السنجس و آب سبزه زرم و سبیل از تمرندی است معال و الوی

علاهی است عدد و شکر حبه با نروده شکر و کلاب چهار فاشن
شکر حبه را بکلاب حل ساخته شکر زرم میل نمایند و تمر و الوی

یک باره آب ترساخته اول شکر حبه و کلاب می نمایند بعد از آن
اب تمرندی و الوی اختیار نمایند و مان کنند باب اما را شربت نامرود

غالب است معن را قوت حبه در صفرا را از حبه شکر حبه
اما حبه از بلغم لزج که در معن باشد عدمت او و قندم کم و حبه شکر

و ما و بلغم در معن و بسیاری است و این وقتی بلغم علاج را نمی بخشد
و بلغم از معن می کشد و بلغم که مذکور شد و بند و کل ضد و دود

بادبان مصطلحی زرد می باشد فایه در دانه صداعی از سودا که در معده
 است علامت او شورش معد و میل طعام بسیار و ضعف است
 از قی شود ^{علامت} معده و باقی باب سارند یا شرب انقیوم و نندبر
 اس موجب انقیوم و در شفاک برک کاه و زبان کششک کلس
 شفاک با در کوزه و در شفاک سبشاس سی عدد بید سپاه نیم وضع
 سه شفاک بخت نند و صاف ساخت یا سه شفاک فند چار و در
 میل نمایند و بکربس باد و نفی که در معده باشد علامت او و
 معده و تمدد و بودن صداع و زنا فوج و ساکن شدن در و
 ساکن شدن در معده و بسیار در در طعام نفاخ علاج بعه
 معد یا یارج فقیر و نفوب معده همچون و کلفند که در مصطلح باشد
 و در عن مصطلحی در معده ما بیدن و نفوب و نفوب بطلاد و در غنا که
 مقوی و مانع باشد مثل روغن اس و روغن بادام و غذای غلیظ
 مثل هر چه و باب و سبب و سبب باد و در اب گرم سنان و بر
 صداع از حمله ضعف معده و بسیار حسن او بسیار باشد و شرف
 و مانع می باشد سبب از کاه و حبس معده و و مانع و بسیار کارات
 سیری و مانع علامت افیت که در غذا معد و در زنا خضر غذا
 اعراضی تغییر شدن و اندک بخاری فهم کردن علاج است و نفی
 نانی باب غوره باب انار یا رب و در زنا خوردن در معده

الست

کلفند و اینون و دار حنی و زنجبیل پودوده در معده بسیار گرم
باشد که موثر خرفه اما صد اعیکه از گرمی جگر باشد علامت اول است
که در در جانب راست سر باشد علاج او در وقت بچان است اندر
دوب بخورده و اب الو باب کاسنی باب سرد حوزدن و نان لبر که
نیم بخار از سر میکنند اما صد اعیکه شربت سبزر باشد علامت او
است که در در جانب چپ باشد و ضعف سبزر دالم او
در نان لبر که نیم در عرق بودینه اما صد اع که شربت دستا
باشد علامت او است که معلوم شود که بخاری و رفع میشود
مثل مورچه علاج استغراق خلط را بود اصلاح مزاج و تقویت سر باید کرد
نوع دوازدهم در صد اعیکه از ضعف و ماغ حاصل حادث شود علامت
اول است که بچان او از ادبی بسبب کدورت حواس شود در ف
و فعلها و ماغ علاج تقویت و ماغ بر و غن کل و کلمات اندک سر که
در شربت فواکه و صندل و غذا کباب باز عطر این و نحو و اب **نوع**
سبزه دهم در صد اعیکه از شدت حس و ماغ باشد علامت او
انکه سر عیب انفعال از اندک محسوس و شدت افعال و ماغ و ذکار
حس علاج است که غذا را غلیظ مثل بر لبه از گوشت کا و کله
نویسند قوی بخاشد از قویسم بارده مثل کامو و کستره و جرفه
و این است کای مخاج میشود در درش سرد و بخورده مثل شربت

مشتماش **نوع چهارم** در سینه که از خوی و بیش بود
و این را نام نداشتند اند حقه علامت این صداع است که عقب
استفراغ بسیار که از اعضای سر باشد مثل نزل و چون بنه
یا غرغره یا استفراغات بسیار مثل ته و اسهال و مضه و ادار
و بیشتر این صداع که او را حفته میگویند عورات را که خون
تفاس و خون صفت بسیار رفته باشد میشود یا بر تن خون
بود بسیار یا لب بخوانی یا لب غم دانزده بسیار **علیه**
که ندرت برض نماید بعد از آن در طب مثل کتب و جوهر یا مرغ
فریه و مار اللحم در دهن با دام و بنو فرود کند و در سینه مالیدن در دهن
مغز قلم کا و در جری مرغ نیز در دماغ مالیدن فایده کلی دارد **نوع پنجم**
در صداع بعد از جماع شود و سبب آنکه استفراغ بسیار بحکم کثرت
جماع واقع شده و موجب تخفیف و پیش کشنده علامت اول است
که بعد از کسرت او در سردی خفیف حاصل شود و در سینه
خفیف گردد و **علیه** است که غذا را بر و طب مثل مار اللحم و بنو بار
مرغ و گوشت ماهی جوان در زرده تخم مرغ تخم حب و از تخم کتان
تخم القل و تخم قنطاری و تخم ۱۰ از پیک قداری نرم که فایده
اصحیه نیز در دماغ مثل تخم کاه کرده گرم گردد و در سینه
گرم باشد و سبب آنکه در سینه اند یا سبب آنکه در سینه

در سینه

در بین بسیار باشد و چون صحبت کم شود در عمل منتهی موجب درد
سردی و علامت که گران در سردی و اعتدال و بین و احساس
یو سار زنا طش از بدن **علامت** فصد اگر اعتدال و خزان باشد و پهل
اگر از غیر خزان باشد و تقویت سر عمل طبع پس و با نوبه و بوی
چوب دانی و روغن گل و کلاب و اندکی سکه که بر سر طلا کردن
نوعی از گوشت لطیف و انسانی که مذکور شد و ما دادم که طعام سهضم
نموند و در حالت اعتدال صحبت نداشتند و بر لب صف اغصاب
مباح منبسط و دماغ الهی می باید از لغت آن علامت است
انفصاف حرکات دلت از بدن اعضا طبع صف موجب بکانه
داوی میشود و مثل سکه و نموت فجأة در حالت جماع **علامت** است
که نموت دماغ نمایند بر روغن فط و غذا گوشت گوشت حیوان
و بویهای خوش **نوع** **نوع** در **نوع** در صداع عید تابع شود و او را مدام
و علامت او سر جرم در وی و در سردی و گرامیت از روشنائی
و عظیم نفس و غلظت فاره **علامت** فصد قضا و حلاط و صف
و نل و غشای به تر آلبی از قضا یا شر یا فصد اگر طبعه نرم
باشد غذا و کرا که در دماغ ناهنجار و کسب باشد و در
روغن و دماغ چوب نمودن و بیشتر عورت از سبزه بر مینائی زنجانی
و **نوع** **نوع** در **نوع** در دماغ و کسب با شکر و علامت است

نمود

که هرگاه تب شود این صداع تب پیچیده است صداع پیدا شود و در اول

تب رایل شود و در وقت این در و از جند وجه می باشد اول آنکه

از حرارت تب رایل در دل حاصل شود و در آن متوجه سرگرد و دو

سبب انقباض دالم شود و دیگر ضعف دماغ باشد و بعد از اول

علی است که کلاب جزو رغن کل نصف آن و سرکه ربع ج را

با کرم باشد سر و شیرش سرگردانند و اگر می باشد در زمان سرگرد

گردانند و باید که را بماند و طلا از صندل و کلاب و اب غرقه و اب

باوریک بر سرگردانند و غش و جوشک که در حشاش را در

گردانند و جوشانند اگر بالشان باشد سر و بر سر بریزند و در زمان

شیر کرم و اگر چوبانی عاب باشد شیر عورت از سینه بر سر نهند

و دیم این مقدار سر از بخار است و می باشد از اخلاط روی فاسد

در معده جمع آمده علامت او نیست که خفقان و غشیان باشد علی

فی کردن که تبیین و اب کرم و پاک کردن در معده تبیین و کف

جهت قوت معده باب ترمیدی مناسب است بیوم این در و سر

از خطی که در جمیع باشد علامت او کرای سر و رانی تمام اعضا

و در و زانو علی اگر افتاد از خون باشد میضد نمایند و اگر از

سپهری صفرا و اگر بلغم و سودا باشد پس آن دهند چهارم از صداع

ضعیفه و سر باشد علی و در حقیر و سر و اب و اب از صندل و اب غرقه

سر

بدن

در اول این

د آب برک بید زند و منع بخار نمایند که شکر فیک و قند سبیل

و شیر بت که عرق کاه و زبان و کلاب و عرق کاسی و بید مشک

و بناب کازند می نمایند و با بهار و آب گرم کوارند استنشاق

سبزه و کلاب هم منجحه فاست سبزه و مرغ جبران و آب ان

در کافکش مقشر و شیر تر نشانی آب غوره یا نسائی سازند **نوع**

پنجم در عید تاج بحران باشد علامت او است که در روز

بحران شود و بول سفید و ریش باشد علاج این در دوسم بود نوع نمایند

بکسل ماده و ارغشان و دو دار باشد عذری سبک مثل شربت

سنبلی و آب گرم فی نمایند و اگر قراقرق و اضطرابی و سوزش

در شکم و راق باشد اسهال باب غرغریه و شیر عسل و

کافور و صریح حقیق یا عقیقه نرم دانه نمایند و اگر سرخی و خالاک

و شقاق و ریشش چشم نمایند معلوم مینود که بر عات کران خواهد بود

نوع نوزدهم در دوسم از صریح یا بقطه باشد صریح نیست که

بجوب یا با بوی بر سر زده باشند و نقطه اند در جانی اند کوفت

یا منقش شد **علاج** معده نماید اگر مالتی یا خور دسو نباشد و اگر اسهال

و صریح نماید که در سردار خوانی مخالف بود و عین بنفشه با دوام و ذیاب

و عین و عسل و کف و بار جریست سازند و غذا او که در آب میخ و

از زردی علم سوم و چهارم باشد شک و کاسو و با درنگ دار

منجیز

در دسرسه یار بود در غنچ کمال کرم محمود به سر گذارند و اگر در دم تب
و حرّت بود طلا از آب انکور شفا و صندل سنج و قوئل در غفران
و کل از مینی نمایند و اگر زرد و زغ شود و در دم مانی مانند افکار تشرین
در شراب بخت نشد با پوست و نرم کوفته طلا زنده و اگر اقطار
عقل ظاهر شود دارد جو هر دو کل جبر و عجز و در یک بند و در غنچ کل
طلا زنده و غذا معز سر کوسفند حوان و معز سر مع و افشال ان
باب انارین میل نمایند و بوی نیفت وانی و کبیب و کل فایده دارد
نوع سیم انرا سفید گویند و میباشند این در دسرسه
اخطار و بخارات ان و جانیوشش لغت که این صداع فمیل است
بر تمامی سزما و مزمن و معونه و میجان او بر ساعت و لحظه
میشود علامت است که از اذنی سیم در دی غظیم شود و در
ان در و اذنی پاید از اذنی سخن گفتن دشمن و مکر و
دارد در و شای را و دوست دارد حدت و نارگی در ایش
و ما در ناسم بر کشودن چشمها در حال میکند این کو بارده
میشود و محقره با کمان میرد که بر زمان سر او شقی خدایم شد از کسار
ان در و در کرب و رحمت داخل باشد و احاطه
در و میشود صاحب او از نشستن ان تا اصل جبهه
حاجب خارج باشد معلوم میشود و بکار است و است بر و عجز و در

و الله اعلم

دست بر او می باید و تند و دشمن در روی بخورد می باید از برای این
محاب و برده احاطه که تمامی سر را از چمنه این علاج را نام نهفته و خفته
مانده اند علاج است که ملاحظه نمایند که از عوارض بکند ام قطع باشد اگر
از غلبه خون دفع شود و اگر کلان سلسل باشد و مانعی نباشد از دفع خون
بکیرند و الا حجامت نمایند و آب انار این فایده است و اگر سودا این
الم شده شربت انیسون و عرق کاه زبان با تخم ریحان و فندک شربت
نمایند و اگر از جهته صفرا این درد عارض شده چهار شربت و آب
نمندی و ریت ریاح و آب غوره مناسب خواهد بود اگر ماده غلیظه باشد
و با سبب دفع شود و سر را بر کشند و این طلا که کند و مکرر و در بر کزانه
و ضمیر منقاری بوره و سودا بپسند و آنه و جنین از هر یک منفصل
مکمل گرفته باب درض نخوش یا کلاب اسمی شربت گرم مناسب است
و اگر از گرمی این طلا ترود شود و از سندی تخم فرغ و روغن کل
قدریست مخلوط از نزد شمش و با بونه و اخیل اندک و اگر از غلظه
مکمل و تشنه باشد طلا نمایند و یا بخوش کنند و آب انار سر بر بزنند
در صد اعیه حادث گردد و از سده که از غلظه غلیظه
الب این درد از خوردن طعام بسیار در وقت و تر حجام میباشد
علامت اعتلا و وجه درانی سر و تند و فرق میان آنکه این در و لب
است و است که تب لازم است در گرم آنکه سبب شده و در شده

درین صوداع تب نیست **علاج** است که اگر از خلط بلغمی شده این
در دشت طلا و عنبر که در صوداع بلغمی مذکور شده رجوع نمایند و اگر از خلط
سوداوی این صوداع عارض شده بشریت اقتبوس و صلبان
که در صوداع سوداوی با دگر دهنده علاج نمایند و اگر بخوانی درین درد
سر غالب باشد شربت خنکاش بدن نوع بازنده منافع
خنکاش بگویند از ایک کاس آب ترکاند و صبح و شب مالند
در پشت تن با سحت قنطاریق و در دهن بگویند شربت
نوع است دوم در صوداع که از بخار پوینها حاصل شود و اولی که از کوب
منک و عنبر که اگر در **علاج** بوی کافور و بوی لیب و ای و شنبه
تر در روغن بادام و کدو درین مالند و دوم آنکه این صوداع بواسطه روینا
بد و مردار بود **علاج** است که بویها که صندان باشد بپوش
دارند مثل صندل و بادام و شنبه تر بجام و در بدن و آب گرم بر سر
رخن و قبله لبره و کلاب سخته و درین گذارند تا دفع عفونت
بویها بر بد شود و از دماغ **نوع است سوم** در دگر که کاس
که در کواچی دماغ باشد علامت او در وی شد بد و شنبه
بویها و جو دانه ای چیزی نباشد و هرگاه حرکت کند و در دماغ
و هرگاه کس کرد و در دهن یا بد **علاج** شفته بدن عصبان
و حب اصطنع قیون و آنکه از بارج بفراباب در مده ترکی

درین چکانند گرمی که در دماغ باشد بکشد و در دماغ کین باید و دیگر بکشد
کافی و در شفاک حرماندانه بیرون کرده پنج قطعه قطعه قطعه قطعه
خور چهار قطعه در مده تری قطعه ادویه را نرم کنی و نیم استخاره و محل
خواب میل نمایند و از قوای میوه های حامی و داخل طعام ملاحظه نمایند البته

نوع نبت چهارم در در سیریکه از شمر عرجم و دماغ منبوه در معده حوت

دماغ و این شمر از ملاغنه و از سقظه و از آنکه صبر بی لای رسیده باشد
علامت او احساس شمر و عصها و عروق و جانیه شنبیه در زبان

علاج قصد نمایند و طبع را نرم دارند باب انارین و شمر خشت و مندل

و کلاب در سیریکه و شمر حوت بر سر زرنند در دماغ کوه و بادام

درین چکانند و جعفر در دماغ کوه حل کوه در سیریکه **نوع پنجم**

نوع پنجم در صداع که از خوردن شراب صرف شود و عوارض آن

دماغ رسد و این را خمار گویند علامت او نبت که در دماغ رسد و در

کران و عیشیان و اندوه و دوشاخس **علاج** پاک ساختن معده از شراب

که مانده و فی الریه شود و محلی مثل آب بمرند و فی الریه

و کلاب و شمر خشت یا آب انارین با سرکه فوکه با

در دماغ رسد و در حرارت بسیار باشد شمره خرفه بکشد

سیریکه و شمر عرجم که کلاب و عرق کاسنی و عرق کین

در دماغ رسد و در حرارت بسیار باشد شمره خرفه بکشد

شروع

سرمه است و غذای گوشت مرغ یا کوفته جوان در آب آن برنج
یا اوکرا متوقی است زرد یا سماق یا آب غوره یا آب ریواج در
حرارت و شعله درون باشد و دومی ترش خشک شده
اقتدار نمایند و غذای بسیار کرم ندارند و بسیار بسیار
در دشت قیفه در آب است که در یک سق سر میشود از حبه ملی دقت
ماده و در تمامی سر شود و در اکثر اوقات در کباب چنده سر باشد
علاج است که شناسند که اگر از حنظل خشک فصد نمایند در
از سودا یا بلغم یا صفرا باشد مصلی آن دسد و علاء الخس کاهو
بزرابج و نفاج و ضیون ندارند و بر کباب چنده سق فصد این علامت
که داشته بر دهنده صمغ عربی و و درم رعفران درم مرعی درم
اضیون درم خون بسیار درم او و بر درم کومنه اندکی سفوف
نمخ حلس فته بر شقیقه ندارند و از این علامت است که این
را از تخم کاهو بزرابج مرعی اضیون کثیره لکلاب حل ساقه طلا
سند **نیم** در سر سر سر م لفظی یا رسی
بعر گفته اند از سر سر م که معنی اما کس در و عمارت
از اما کس حجاب دماغ با نفس دماغ و این مرضی مخوف
و انورج بسیار **مرغ** سر م که از سر کس خون شود علامت است
و ای می دهند با آن و احتیاط عقل نفس مضطرب غیر منظم و بول

با سرخ هرگاه مائی شود دلالت میکنند بر ملاک و در چشم بعضی مایل
 به شادی با مجموعی در و سر و کمانی خیال میکنند که **علاج** هر چه
 در این است مصل به بخیدن آن مینماید و سرخی چشم گویان در وقت آب
 از چشم و خندیدن و فریاد زدن و سرخی زبان مایل **علاج** پیش
 از آنکه عقل او زایل شود و قصد مفاسد نماید و طریق بسیار عمد و منع
 بر دارند نظیر قوت و اگر است قوت از احوال اعصار رسته معلوم
 میشود و اگر عقل و حسن و حرکت کمال خود است و مانع است صحیح
 و از بعضی نفس خوب است دل صحیح است و از بعضی اطعام است
 و صحیح است و از آن مضامینی باشد حیث بر ساقی یا بر میان دوشانه
 بزرگ سرخی یا پیشانی مناسب است در روز اول تا سیوم شربت
 ناری و آب ترندی و آب غوره و شبنم کاسنی و آب الو
 و غذا و اگر اما تن مقرر باشد و اسفغان و کشتن تر و کدو و از قلمیم مجسم
 و در این **علاج** در آب کشک جو و بعد از سیوم شربت غلاب و سکوف
 و در این **علاج** کاسنی مخلوقه و مغفال با دبان نمدرم بخت شد
 و در این **علاج** باز محوت نند و چهار روز احیا نماید و غلیظی از
 و در این **علاج** و آب کشتن تر شبنم کاسنی و کلاب است تا شش روز
 و در این **علاج** کاسنی کرم بر پیش سردارند و در وقت و کدوی تر سوی کردن
 و در این **علاج** و در زمان در شش و در وقت و کدوی تر سوی کردن

بر این روش و آب و شربت

فایده دارد و باید یاد کرد که در آب گرم نذر باید ریخته شود از این روشهای نمایند
بنفشه یا بویه گل سرخ و از هر یک دو مثقال بسوسن کنند و یک کاسه
و دو مثقال سرکه کاه آب بخوشانند و یا بهار اشترکرم بدان بشویند
و صندل و کلاب و سرکه با لعذ و هرگاه در بعضی رو بصحت ارد شور بای
درغ مناسب است بعد از آن بجام روند و غذا آب بار میل نفرمایند و لغب
و عصب و حرارت بسیار با جاک صحت رسد ملاحظه نمایند **و نود و دوم**
در سرکه صفرا و سیاه علامت اوتب و بخوانی و خواب مضطرب
و در سرکه و کره است از روشهای جوشی جنبشها و شسته و زردی روی
و زبان سرعت مریض و بخوردان و شربت عطش در سرخی تار و زردی
علاج اسهال صفرا نمایند آب قوالمه و ترنگبین و شیر خشک و در آن
قسم سرکه سنگی حرارت بناده از سرکه می که از عسله خوب
شده نمایند و از آب سرد خوردن منع نمایند و شربت از عسله
و شعله و بلور و تخم کاسیخ و قند سازند و شک جو بهر صورت سازند
جو را در ماهون بپزند و بر لحظه آب بر و باشند و شیره او را
چون مقدار است فعال و آب لیمو یک کاسه و نیم سنگ صفت
باعتد بخوشانند و همین جوشه شود و بخورد و نوبت میل نمایند
حرارت این مرض بناید و آب بنده و قند ملین نمایند و دو کاسه
اسفول با عرق کاسیخ و کاه زبان بپزند شربت شیرین سازند

نرسد

ملینانند

میل نمایند و اگر خواب نیاید از شیره خشخاش و تخم کاهو شربت
معه موافق است و تخم کاهو را بپزند اندکی و مقدار آن کافور را سه چهارم بر بنیابی
علاک رند و حقه از بن او دیر سازند شربت جویند و تخم کاهو را با لبن
اسفند ده غصه روغن گل پنج مثقال سفید و سیخ دو عدد همراه
مخلوط ساخته عمل سازند وانی که در وقتش زنبور و کل شرخ
در وقتش دیو است خشخاش و تخم کاهو جویند بنده باشند بر سر
آب رند و خرقه کنان مردغن گل و کلاب اندک سرکه بر سر گذارند دفع
بخار از سر منهدم و بر سینه و بکسر خرقه کلاب و اندک سرکه و کافور
آورده گذارند دفع التهاب و حرارت منهدم و هرگاه مرض شکم
با بد مغ جوان در آب آن او را مالش منشر فتن اب عمره
و اگر فتن باشد و اگر فتن باشد اب لیمو فتن و احسان کنند صلیف
نوع سوم سرکه سودا گیت علامت او لنت که نف اندک
درد و خفیفه و زوال عقل و بجزابی نفس زدن پانی کوپا که فتن
شد و شکم گنده و جارات و سم ناک **علاج** شقه سودا نمایند
نقدار پنج تخلات اخمونی خفیه در صداع سودا می مدور شده
در وقتش زنبور و بادام در شک و شکم و با بهاد و ناف و معتدل اند
در وقتش زنبور از سباج قنطاریه مثقال اخمونی سیخ و انیسون
در وقتش سبجان سه عدد و کل صند و چهار مثقال خار خشک

نیکوخته بهشت منقال تخم معصفر سکه نموده پنج منقال در دو کاسه آب شسته
تا نصف بماند فرا قوت حبس که بکین است منقال روغن کمل شسته
منقال بدو نوبت علامت دانی که در دو باونه بکشد جوشانده بر سر بزند
نوع چهارم در آب سبب معنی دمام که کشنده اند فیض بخش و بعضی از زوایا
اورا تسبیح گفته اند حصه آنکه درین مرض خضر یا فراموشی مکتوب
اول غم منقض شد که در حجاب و باغ قرار یافته و موجب آرام
اوشده علامت او شب مطبقه غرقوت احمر آه باشد و گران و فصل
جمیع حواس و خواب بسیار بسیار زبانی و نجات یعنی خضر
از جامه کرختی و اختلاف عقل و خردی لول و قلته عطش در روز
در زبان خضری زرد مایل بسفیدی **غسل** شسته است از بادیاں منقال
غالب است عدد پنج کوسن دو منقال مویر س عدد بجوشانند و آب
انرا به نبات اصغره صلیب نمایند چند روز این شربت مناسبت
و حصه آنکه بخار بکشد منال نماید این عمل قوی است از سبب سالی بخ
منقال ترید نیکوخته دو منقال تخم شنبه منقال تخم معصفر سکه نموده
پنج کبر و منقال بادیاں دو منقال انجوره عدد داکور شسته است منقال
در دو کاسه آب بجوشانند و شربت است منقال قرصه
پنج منقال الکاحه یک تاشق بوره دو منقال روغن بادیاں یا باونه
سه منقال ضامه که بکشد ریشه آب زنده و شسته نوبت عمل نماید

حایه

نخود بکوفته و مالش بر منبر که در و رست باشد و در آب نوری
بناشند و آب را بر بوم آب افشانند تا بند سیم خطی و در آب
عاریفون بنم انتقال افشمنون بنم درم ترم درم مقل و دایمی حبس شده
بر یک بقدر نخودی و فی در انراض نفعی کلی دارد و در آب بسیار که در و
می تفرق سنو و غده ازند و کامی موی از سفید بکشد و در وقت کل که در و
حبس شده و عاقر فر حائلی ص لکه و در فصل و در شبانی بماند
و در سل و سر که در آب و در آن مالند و در مرض و در کشت و در و
عالم نشود و در حبس ج شود و در آب سفید از غده ستر میزدیم و در محله
دایمی نرم و کوفته حبس نموده فر و برند و مار و عسل پیاله بعد از آن میاشند
در غده از کسب جین و آب را بر ج فیه و در الهام و کلاب نمایند رنگ و از زن
از محله بر سر کنند از زن و بعد از آنکه سر نه و بشن باشند و در مرض را در موضع
خوش بر او سیبی که بسیار روشن باشد نگاه دارند و هر گاه در مرض
رو یا کمال و سر کمال ارد و بخواب که از کشت عصاره و یک که در و
در آب و در جین در عقران باشد و سفید و سفید و سفید و سفید
در سر و سبوس کندم که در وقت با عسل باشد موافق و پند و از
در شام صبر دایمی سر و دیوه و سر و صغرات ملاحظه نمایند و از یک
سر آب دایمی بعد از غذا بگذرد و در آب و در جام آب گرم بسیار بر سر
نمیشد و فایده دارد و در **سهم** در سر آب که در کتب از صفرا و منم باشد

ملح

قصه

بسم الله الرحمن الرحيم

سداب و سرکه اندکی بر شش سرگردان زود شربت گنجینه و مقلند
با علامت غذا بخورد و شکم و معده شش شربت و اندک از دانه قشنگ کبریا و غیره
و غرور به شیب منع و نوش منع در اهرن مرض میل نمایند و درین میان
از دانه از غذا اصل منع نمایند تا بن کلی دار و دوش سرکه بنو فراهیه نمایند
و مویش از سر مرض کردن منع تمام دارد **در ششم** در شش م که به
باشد در معده رانه حالت کف و صان معدن و کبر و حجاب است سرد و
منصل بدل است پس ظاهر کف و اعراض سرسام و غی غنند اینرا
سر سام علامت او و نوازش بسیار دالم در حجاب است و شربت
شب در می در سر شیف منع استخوان سر سینه **در ششم** در شش
در سر سام و موی و صفراوی و شربت از بزرگ و زان است
منقال و ماد و مرنه و صفای بسیار شدن و در م عناب با نه عدد
خم کاسنی شکوفه و صفای قند است صفای سر روز بدینند و غذا باش
شربت و سر سام در صفای و شربت **در ششم** در شش م که به
در شش م که به سر سام نه که از مرنه سر سام را شفا قلوبس در
روز خواب بسیار زود و اگر ازین گذشت امید علامت است و علامات او
علامت سر سام و موی و صفراوی بک است سر سام سخت تر و بدتر است
از اینها علیج این علاج از دوش سر سام و سر سام روز با بایر به غذا از صفراوی
سر دوش سر سام سر دوش و آب سرد و از دانه و سر دوش و سر دوش و سر دوش

در می

و اسپجول و او را که در دلد و دشت تر کشک جو مناسب است

نوع هشتم در سر سائید ز خارج سر فروخته پیر عینده هم خارج هم داخل

اسر او این بدترین است م سر سائید اعضا ض و نفخ خطر العی

و غایت پیشگی میباشد صاحب خود را در او در عایت شدت

میباشد و ضایع میکنند که سر او پاره میشود و چشمها در تنه رفته و کاهی

عشبان و فی میشود **علاج اولست** که ماله نماید در سر من خون و غذا

و شربت است که در سر سائید و موی مذکور **نوع نهم**

و نفخه فی داین در میست که در نفس و مانع میشود علامت اولست

که در روی در می سنج شود و چشمها سنج و تنه رفته و صاحب

میل او میل کند که به پشت بکشد مانند جلدان ایچ عادت داشته

و نفخ در شکم او ظاهر میشود علاج او هرگاه از چهارم بگذرد و علاج سر سائید

و موی نماید **نوع دهم** در جره که لب صفرا در دماغ میشود و غذا

او زیادتی در داند و در سر دی روی در روی و تنه رفته

مض صبیان و کود کانرا بسیار عارض میشود و کوده **نوع یازدهم**

و خشکی بدن و دهن بمرتبه میگرد که بهنج گوشت نمی ماند در چهار روز

علامت می یازد در گردن گذشت خلاص موهو است علاج او علاج سر سائید

صفحه نخست و معالجه صبیان بدن نوع نماید روزه خشم منع باز و عن ایچ

سر و نیز آن بر باغ و خور که بود میبویند که از او با در یک و موهو کرد و کاهی

المنه از

دشمنه جرفه و عرق مشک و اب الطحال طباشیر و شیر ابرازند
تا دفع البه خوردن ایشان گردد و درین اثنا میوم روشن که از غن
بادام و مردمک خرد چرب نمایند **فصل سیوم** در سرد و دوار سرد
که بوزن نیم خاستن چشم باریک شود و در دوار عظمی عظمی بابدودر
که کفش اوزانهای بدان مرتبه میرسد که عقل او زایل میشود و دوار
لنت که چنان نماید که چهره بکشد و دواران میکند اب او بخاری
خلیقه که بسته شده در دماغ و نمی باید مخرج و لازم است دوی
و کرابی است مودناری چشم و در دوار حالتی بسته مردم هست
و انواع او هفتده است **فصل اول** در دواریمه از ماده خون باشد که
در دماغ است علامت او حمزه چشم و سرخی روی و برآمدن رگهای
میشانی و شقیقه **مسجد** او قصد معال در آب بس کوشش و
حی مت بس سر با حی مت پرسیانی بای نماید و بر سر دغنی کل
بسی که بار و غنی مورد و سر هفتد و یا بهار الکل با لونه و سوس
کشم بای بوزن کنند و شربت کنبین با سیول و تخم زحان
سزا کونست و عیلمو حوان قنق اب غوزه یا آب ان او را
یارخ و کشته در غذا چند دفع بخار مناسب است و از غذا و گرم
اصحاب و از اجناس مشکلی شود و کسول و عسل و عصاره عین و طلا
از فصل و کلاب و بای علاج است که در دوار سرد و دوی بند کور شد

در غار بوقون

و ماخ و بدن از سر و دراز طبعی انقباض و حب غار بوقون نمایند **برای**

غار بوقون بنم مفضل اسطوخودوس منقال شحم عظل و انکی صبر درم

نمک اندکی و انکی نرم کوفته و سخته حب سازند در وقت صبح میل نمایند

بدر این صبح تا شش اب گرم میل نمایند و غنایا گرم بر سر طلا

سازند و از روغن سیب و با بونه و با فی علاج است که در دروس

سوداوی مذکور شده **فروع** دوازدهم دوازدهم از ماد و بخار و گرم شود

و در ماخ علامت او است که حفت انف و تشکی و ای می و در سر

کراتی بنو **علاج** فقهه بدن مطبوع بنفشه **برای** **ششم**

و تخم کاسنی شکوفه از هر یک و دمنقال اسنبون منقال کلک سنج

و درم اسطوخودوس و دمنقال ترغیدی یا نروده منقال بخت نند

ما تر کبکس یا شمر خشت نفع منقال میل نمایند و روغن کل و کلاب

و سر که بر سر گذارند و هر روز قند و کسندر خشک نرم کوفته مقدار نیم

مبطل احتیاج بند و بخار از سر میکند و با فی علاج است که در صداع

کلی از اخلاط حاره است مذکور شده **فروع** **ششم** دوازدهم از ماد و

و بخار سرد شده **علاج** **نهم** طبع وانی که در و با بونه و اکلیل الملک

و سراب جوشانده باشند بر سر رسزند و سر بر بخارات دارند و غزای

مطیحه با بخار و اب که در و دویه گرم کسندر میل نمایند **فروع** **هفتم**

و در سر که از ماده صفراوی که از با ده و با فی و ماخ پیدا شود و علاج

او عدم رشتها و خفقان و قی و جگرش معده و دایم در سر معده علاج

لنت که اولی فی مانند کنجبین اب کرم و اندک نمک
بعد از آن اب عوره یا آنا ترشش یا آبی منبها نند و در غذا نشینند
اندر اند و منق سمان و آب انار سزند و با فی علاج از دود و آب
و صفرا کی جویند **در نهم** و دار که از ماده بلغم نشود علامت براد

عشبان و قلبت منم بسیاری حش و نفع بر آمدن از دوان اراده
در دهم او قی با آب شور یا تخم ترب منم کوفته سه قطعا و تخم نشیند
منقال و سوسن و منقال و رب کاسه اب بخت نذ صاف
کرده با سفت منقال شربت کنگبین امحک شربت کرم منبها نند و بعد از آن
فی کنند و بعد از فی اطراف صغیر و مکتد یا مصطکی و عود صند فونت عبده
مناب شربت غذا از نولت کلب و عصافیر و دار دای کرم سازند

و آب قویا یا که مذکور شد اگر ضرورت شد منبها نند **در یازدهم**
و دار که از غار معده سرد و علامت اولنت که در معده است
پایه و در ناله راحت باید که خروج نفی و با و کبه سردن و جگر و طریقه

علاج لنت که در دوار که از ماده کرم که در کرم باشد مذکور شد
در دوازدهم و دار که حادث است و از ماده سرد و در مضاعف شود

از ماده علامت او است و معده و معده و معده و معده و معده و معده
کشش و معده و معده و معده و معده و معده و معده و معده و معده

نوع با سیم در دواریدم قطع شود از شر این یعنی از گمانی حتمه که بر
شفقت با سیم و شش است یا از گمان رمانت علامت او است که گره
دست می کشد یا از آن عصور که بخار در آن پیدا شده نهاده کن کرد و در املا
و حرکت این رساله علاج حجامت بر سر فی یا و پیش سر فضا در کت و بریدن
او در آتش روغن گل و اندک سرکه بر سر **نوع دوازدهم** در دوار
دست که باشد از ماده که متضاد شود از جم دشانه و کرده و با بهادری
که نزد ششم است علامت او احساس بود و بخار داشت در آن عضو
دوار از سقطه و ضربه **علاج** اصلاح آن عضو و تقویت سر و دوار از طریق
سنگانی در محل خواب خوردن **نوع سیزدهم** در دواریدم از نقطه
یا ضربه بر سر واقع شود **علاج** او علاج صواع از ضربه و بهار به باغونه نقشه
در آب بجوشانند و بشویند حجامت نمایند و شکر نرمش و دارند و عمل
با غیره **نوع چهاردهم** در دواریدم از گرمی اقیان است و سبب
ضعف و **علاج** او ماده باشد و بدن استغفار و نمایند و روغن
گل و سرکه بر سر گذارند و روغن بنفشه با دام در سنج جانند که ای مخصوص
است و دار که از ضعف و مانع باشد سینه و سوس باید که
سینه حشمت و قد فایده دارد مداومت آن **نوع پانزدهم**
در دواریدم از ضعف و غم و سوزش **علاج** او اگر
حرارت نباشد در دواریدم و سوزش و غم و سوزش مل فضا
بشکل

از مصطکی باشد که وارزش و مصطکی قوت و **نوع** شاد
 و در داری که لب نایز غذا نشود **علاج** او پیش از طلوع آفتاب
 شربت پنبون با فواکه یا لب و صندل و یا قهقهان برت آفتاب
 عوزه دارد این لب هر مل نمایند **نوع** **نقد** در داری که
 حادث شود لب مرضی که مندر نشود و به بحران و دوار و **علاج**
 اگر بران را باشد مخرج کشته میشود لب مد که ندرک آن زود باشد
 و فقه معده به ابراج کسب بار و ماده را بخت مخالف میل و ندرک
 صداع مدبار رایل میشود و کای دوار صداع بر طرف میشود **علاج**
بها در سبب سبب حوائج کران که در کسب دراز و در سبب
 قوی و دینوری و مندر نشود و فواکه او نه **نوع** **اول** در سبب
 که از مندر و خراج بار و نشود که هیچ یک از این اعداد طلب او باشد
 علامت اولی که خواب کسب و بعد از سر را سخت در غایت
 شدت که سر رسیده باشد یا لعقب او و به مندر مصطکی
 و غیره که حمله باشد در یک روی یا لیل بتزکی و به دی و نضین
 صلب یا تفاوت در روی و زبان سفید رنگ **علاج** مد مندر حسنه از
 خود و به حار و مل و قوی از نوبه حسن موجب مضطربانه و در حار و نوبه
 او مندر طویل از هر یک به او مندر و یا به نضین غل و نوبه نمایند
 شریع بنم مضطرب یا غلانی و حار نمایند و ملا که بر سر ندرک از

بسم الله الرحمن الرحيم

قبح و بکاف و حاد و موی و صمغ عربی و سداب از سرایت اندکی گرفته
 کلاب باند و نم سداب امخته بر شش سرخس است و چند
 بیدستر و نم سداب یا روغن بابونه یا روغن گل حل کرده فایده دارد
 و برای ساق بای و ماییدن یا سدا و از مایه و عسل و عاقر قرحا نرم
 گرفته و بر که گفته امخته بر ساق با طلا زرد و کند شش و صبر
 و شش نیس و از نیا عسل آرد و موی از سر کردن فایده دارد
 و مشک و چند سدر و عود بوی نمایند غذا خوردنم کنند بگوشت
 کلب با عصا سدر زرد و دارچین و خولفان در شش و بار رس اندازند
 و غسل و نمین و حبه الحضر افیل نمایند و از خوردن میوه رس و
 و آب خوردن بسیار ملاحظه نمایند **در دم** سبات که از رطوبت
 خام و رطوبت و مانع بود علامت او خواب کردن که سدا رستند و کم کنند
 بسیار درانی در سر و شمع و سغدی زبان و کمالی و سبیل و فلفله
 و غیره و نم موی **در س** تی نمایند یا حقه میر و قوی باغ و قواما دایم
 و اگر در صداع و غمی مذکور شده بدان معنی و مانع نمایند و معالجه کن و دفع
 بگویم نمایند مثل و مایه حیوانه و مار از عسل و کمقند و آب سدر
 گرم بکنند از آن میل نمایند و روغن کرم در سر مالند و بکشد و سداب
 و سرب بخاران آن دارند و باقی علاج کرم سداب مایه جویند **در س**
 در سبات که از بخارات کرم و تر و موی که مانع از آن میسر شود و علامت

ماده سداب

اول است که قاع باشد بر خواب **لا بد در بعضی اوقات** و در خواب
دود اندک زبانی وزود بیدار گردد و بماند و شکست مدتی و در
خواب سخن بسیار بگوید و تشنه شود و میل باب غلبه نماید و گاهی
خاسه غریب کف **عمره** صفه صفای و حی مت بر سبیل بمانند
در روغن گل و سرکه و کلاب بر سر گذارند و بپاشند یا حلاوت و کلین
الک و خیر و شورند و عذاب بخورد و شش مشغول شود و بار صرع
میل نمایند و غذای مقدار خورند که در معده نماند شود **فصل چهارم**
در سبب که بخارات تبیاء شود علامت او آنکه در آن وقت
تب شود و در دال تب زایل گردد **علاج** که از خواب
الک و زنده تها رات غریزی متوجه باطن نکرد و قدمها را بماند
و بشنوند باب با بونه و علاج تب نمایند **فصل پنجم در سبب**
از بخارات معدی شود علامت او سنجائی و دوار و اوازها در گوش
و خیالات و خطها و سبب و سرخ و پیش چشم **علاج** سینه مده
و نفوس که نمایند ببلبله و آله بر در و در روغن فلفل روغن بوی
در روغن کل و در سبب بی و بر معده هم مانند **فصل ششم در سبب**
که از بخارات معدی و سببها و یا با و خیره شود **علاج** اصلاح آن
اعضا و نفوس سر آید **فصل هفتم** در سبب که از بخارات
تنفس و ببلو شود **علاج** علامت او آنکه در ذات الریه و ذات

الک و دوار

الطبيب و ذات الصدر علاج او علاج انها **فوج هشتم** سبب
که از ضربه بر سقیفه ان یا سبب شکستن سر دافع شود و سبب
سر که در شکست روح احساس شود علاج او علاج حرز و تقوین
سر **فوج نهم** در سبب که از ضعف روح شود علامت اول است
که بتدریج ریاده کرد و **علاج** او خوردن شور یا جرب و کباب و مفرح
و دانه امشک و اگر گرم مزاج بود یا مفرح طباشیر امحینه نمایند
و شربت فرا که سبب هذال و اب انارین و مار اللحم باطلات
و عرق بید مشک و کاسین و اگر سرد مزاج بود با عمل یا حبیه و گفته
اند و مار اللحم بالشراب فضعف روح را فایده دارد و باقی علاج
از علاج غنی جویند **فصل پنجم در سهر و سهر** بهنجالی مفراط
ست و انواع اونه **فوج اول** در سهر که از سوء مزاج و مانع
لبب بواسطه شود علامت او ادخشی و ان در زبان و چشم و تن
و علاج سس کنند در سهر گرمی و جفت در حواس و در سهر
علاج او است که دماغ را بر روغن بنفشه با دام در روغن کدو و جرب
تازند در روغن کل در روغن ترنس و روغن کواش و شنب
عورت بر پیش سر گذارند و شربت حنظل و کاسین و مار اللحم
و با درنگ میل نمایند **علاج** سهر که کوهنست فوج قریه یا کوهنست و گفته
جوان در آب ان خود مالش مقشیر یا لیمو و گفته کدو و شیر مناس است

نوع دوم در شکر که از سوراخ مزاج خشک برنی مانده شود علامت
اولش خستگی و خنک و دماغ و حرارت و اندوه **علاج** اولش آنست که دماغ را با برغن
بغث و بادام و بنفشه و حبس از نه و شش و سرفه و جگرش سر
نیزند و این که در و پوست خشکی شش بنفشه و گل و تخم انیسون
در سبزه از نه و با پنبه و آب و مقعر را بر و عن بادام و بار و عن از نه و
و حبس مانند و بر لب از روغن بنفشه و قطره شکر گرم در و لب
بجایند و غواشک جو یا اوگر اما شش منشر که در و لکه و اسفناخ
و شکر تر باشد در شور بار مرغ یا لوت کوسه و حوان ب از نه و
و تلیه خب را خابده دارد و از شکر به منوم مثل شربت خشکی شش
و کامو اختیار نمایند **نوع سیم** در سوزانی که از نبوت سودا شود
علامت او علامت غلبه سودا و علاج او علاج مالینو یا و صداع کودک
در و غشای در و دماغ مالیدن و در اومت حمام **نوع چهارم** مجوز است
که از ماده صفرا شود علامت او علامت غلبه صفرا و علاج صفرا
صفحه سر و بدن از صفرا و با فی علاج حبه در صداع طفرای نگو
شد **نوع پنجم** در سوزانی که از رطوبت شور که در دماغ است
مانند علامت او تری و دماغ و سینه و جگر در عین و اندک
کراتی و در سر است انباشته **علاج** او بقیه شکر و صفه بدن بدین
حب صبر و تری و در دماغ است بقیه و با دانه زردی از نه و

علاج اول

نمیدرم بکند با دایمی محو و دو دانک کوفته بجهت بدو نوبت
باب نرسش باب سخته میل نمایند و سر غره نمایند و مداوا
حام و اجزن معتدل در آیند و غذا کوفت مرغ و کوفت کوسفه بجان
در آب بخوریم شکسته و مالش و منفر او کوبد و کوفت مای که در آب
شیرین و ندر است باشد و از جگر های مشهور و شیر اجتناب و کل
نمید و شکری با عسل میل نمایند وانی که در و با بوز و چشم کاهو
جربش میزد با شند بر سر بترند و دماغ را بر وغن با بوز و روغن
با دام جربش اند و جالبینوس گفته که اگر بر لب اندکی از دار صند
و تخم کاهو میل نمایند خواب آورد **در ششم** و در جوانی که لب نیست
شود و علامت او آنکه هر گاه تب شود و بخوابی عارض شود و در مخرج
که لب کن شود و در سه طرف مشهور **در هج** منع خار
با بخاری از دماغ نمایند و مبنای و تشنه بود و غن خشکی اس و کاهو
جربش از دم و در غرور است و ورق کاهو کلا اندازند و از مجربات
لبت که سخته درم افزون و زعفران از هر یک بنمزد و بگویند
و بر وغن گل انجمه اندکی از آن در پیشش است دارند خواب آورد
و صورتی که اطراف علیل را محکم نند و اندکی روغن و جوی در زیر و جوی
او شند و حکایت و تقریب و او از آن میم و او از آب و طار و شمار
فایده کلی دارد و **در هفتم** و در سینه بلب و در و شتو و علامت او آن

هرگاه آن در دبا شد بخوانی عارض گردد **در** اول کین درد
 با بخوانی که سبب امتلا شود علامت آن که در کاهه ممتلی باشد
 سبب غالب گردد علاج او استقرح و لعلل غذا و دفع است
نوع هشتم بخوانی که از سرد مزاج مضم شود علاج تقوین جعد و است
 مبه و اصلاح مضم **نوع نهم** در غن و مکر و ذکر و تحلیل و است
نوع دهم نوع اول در غن و مکر و اس سبب است و در غن
 میشود **قسم اول** در سبب آن که از سرد مزاج بار و رطب و غلبه
 رطوبت که بر مخرج و مانع حادث گردد علامت او خواب بسیار
 و کرائی در کسر و خافه در سبب سرد و بیرون آمدن رطوبت از
 بین دندان **قسم دوم** حقه حادث و تب و حب ایارج و کسر رخ
 و اسط و دس از هر یک دو مثال با و دارد و مثال عمل
 معجون سازند و سه روز با آب گرم بمانند اگر هنوز دسال باشد
 به بخور و مثال است و عاقر قره و امواج و غن و است و است
 و هر یک یک گرم بگویند و با عمل و مثال و الکاه و ده
 مثال و کلا که ناشی و قدری آب از مکه بمانند و در غره
 بمانند و عطسه او رند و بطل و کنندش و هر روز بیره از هر یک
 نیم مثال نرم بگویند و در سبب است و از رند و عطسه آید و با
 بودند با آب خنجر از مکه و است و است و است و است و است

تجرب

مویز

دو دینه جدید ستر از هر یک اندکی نرم بگویند بوند یا بر دهن
بادام امخته در سینه چکانند و مانع را پاک میسازد و با بونه و اکلیل
بهره نمایند و در حمام سراب آن بشویند و سکنجبین علی و سرکه
عظمتی تر این علت را فایده بخورد و این علت بهر آنرا از جهت
بکبر و غلبه بسیار میشود و این معجون مناسب است **سهم** کند اگر سحر
فلفل زنجبیل فلفل نیر باز جوز بوا از هر یک سه مثقال نرم کوفته
بادام و چهار عسل امخته شش روز درم تا یکم مثقال نمایند عسل و
زهر مر را فایده دارد و خواب بسیار بعد از طعام خصوصاً اگر امدا
باشد ضرر کمی دارد **سهم** گوشت یک و بگو ترنج و نخود آب بر دهن
جوز یا روغن دانه رز و الو گوشت مرغ صحرایی که قرو قاق میکنند
مناسب جوهر و مانع است فایده دارد و شش را می کشد اندکی کفنه اند
نفع تمام دارد و در بسیار فایده نیست **سهم دوم** ف و ف و کر که لب
برودت و سستی شود و علامت او غلیم بخوابی و اغم چشمی است و کلو و
بختلاریه تکلم نمودن و در بعضی اوقات جهان مانند مگر خاف
شده لب برودت که بر ویله و مانع غالب شده و بلاوت
در عونت عقل هیچ بر آن پیش را میشود و **سهم** بر دهن خیره
در دهن سوسن نمودار تر است و ستر که است و با جوده و غش
اکلیل الملک باب بخورند تمام بهر آنرا فایده در حمام بهر ستر

۲

و غده اگر غم تر میباشد و کونث مرغ فربه و ما و اللحم و این
 غلت فایده کلی دارد **نوع دوم** در ف و شکر علامت است
 که کمان نباشد که در هیچ شبی کسند و گاهی بخود در آنکه بگری
 نماید و نقصان و بطلان حفظ **علاج** لب که بسیار که غم و غم
 را بفرستد و میل نماید و این معجون نفع کلی دارد **صفه**
 و از غل و اگر در حسی فروم میل از هر یک پنج مثقال جوز بود و
 مثقال زعفران درم شکی و املی الله پنج مثقال نرم کوفه بخت
 لب چهار یک عسل کف کرده معجونه نمایند شربت منطوق
 نمایند جوهر و باغ را فواید **نوع سوم** در ف و تخنل لب
 آنکه ضعف شده یا نقصان از امور بخند و آفت شده یا باطل شده
 و این که صورت محوسات از خاطر او میرود و صافی در جوارح و در سار
 و اکثر و تحلیل از پوست میباشد و از رطوبت کمتر میشود و گاهی
 جفان و آفت است که در هر یک که در خارج وجود ندارد و لب غلبه خلط
 مراری بر منگم و باغ است و نباید بسیار از این نظر تیره و این بود
 صورت است از تحلیل بطلان و نقصان **علاج** معده و باغ و خلط
 و غده باید و حقه نرم فایده دارد و طلا و روغن و گاهی ف و تخنل
 و بسیار گرم موجب است و خلط و غل میشود **علاج** تخنل از غل و گلاب
 و آب گشنیز تر و دو قطره از سبزه و گشنیز گرفته و شش و باغ دارند

دستبرد عورت پیش از ریزند و پای بهار ایستاد و نفثه پس بر سر کشند
 که در آب چوشت بند و بگویند دروغن نفثه را با دام و پایچه و کدو در سبی
 چکانند **و غده** گوشت منع فربه و دشور بار چرب سازند و مایع زانبر ص
 نفثه که مذکور میگردد و پاک نمایند **فصل** **ابن** نفثه خست منقل
 بپوشند بلیله درم سرند و نرم آب اسوس بنیدرم محو شوی دای
 گرفته قرص سازند اول شب و در وقت سحر چکاب نفثه بنفش
 فیه اعمده اعتبار نمایند **فصل** **انهم** در مایه بولیا و این فقره فکر و حکما
 فایده است نفثه و دیررس و منع مایه بولیا موی نانی خط سبزه
 از جهت صاحب این مرض ندر و غم و خست و شغل از مطلق و دوستدار
 و مدت است و این است منع است **فصل** **اول** در مایه بولیا که از
 سودای و موی میشود علامت ادا قبول و فتن و خنده و سرخی روی
 و چشمها و عظیم بنفش **فصل** مضمون نمایند در حجامت پای با شکر بر ساق و پا
 بر میان دوستانه و در کشتن فایده دارد و بعد از فصد شربت
 نفثه و شراب خشیخاش و آب انار بن میل نمایند و شربت
 انیسون بر سر طریقه سازند انیسون و دو منقال باد با پای منقال
 نفثه و دو منقال باد و بگویند سه منقال کله سرخ و دو منقال مرکب **فصل**
 چهار منقال فصد سه منقال بجمار و در شربت یک فته میل نمایند و بعد
 از شربت انیسون این است **فصل** **انهم** نمایند و بگویند درم مار بگویند

زخم

علاج

دو درم اسطوخودوس متقال یک پندری بنیدرم حب لیل
بنم متقال کتبه درم نرم ساخته بدو فوبت حب سخته در وقت
سحر اختیار نمایند و در بعضی اوقات معجون بنجاح که مذکور شد و
اختیار نمایند **صفت آن** بنیدر سبزه و منله و المه منقی از تراب
نخ متقال بنفاج در اسطوخودوس و انیسون در تریاک و زعفران
چهار متقال کوفته و بخیه بنفشه و متقال عسل احمد نمایند شرب
و متقال باسه متقال مینمایند و اگر سبب بسته شدن حیض باشد
این مرض را عمل که در روحم حلیه و قطورین از هر یک سه متقال
اندازند حقه نمایند و اگر خواب کمتر باشد بنهر عورت بر پیش
سر زیند و این مطبوع بخورند و آب آن در حمام بر سر بریزند
شعبیه شش متقال متقال بنفشه و کل سبغ و خنکاش
و تخم کامور با بونه از هر یک دو متقال این مجموع یا بعضی مناسب است
و بنهر و عن بنفشه یا شیره عورت ترسخته برسم گذارند و اطراف
صغیر و سفینه دو بار و متقال مینمایند و غذا مرغ فربه و گوشت بگویند
حوان و تخم زیت در زرد تخم مرغ و یا بونه بر و عن با دام مناسب
است و از مینو یا الحمر و با دام انار و زرد الو قانده دارد و اگر بشیر گفته
که مایه خون دانی بود که می فروزد و دارد و اجتناب از باد و خاں و کرب و عیس
و باغی از جنس است و گوشتها را بچند روز در ظرف شراب و تر سبها نمایند

فصل دوم در لیجولیا که از سودا که سوز حادث که از صفرا سوز خنده در

۲
بین حاصل شده باشد علامت اولست عطش و جفون و باد و
سوزانی و غش و تب است اسهال و نظر مثل صاع و مزاج یکس که خشک
و حدت طبع و سریع الکلام و غش و سوز و خشک و غیرت
و در روی زرد و قبض طبع **علاج** است که حمام بسیار روند اگر نه بود
اسهال شیرین داشته باشد و باب زن بماند که در وقت و حسرو
و کدو و شیرین جوش بده باشند و در بدن روغن باوایم که در رو
اندک موم حل کرده باشند بمانند و بعد از آن باب کرم بشویند
و پس کرم سر روغن گل و کلاب و حنظل با آنکه امخته گذارند از خواب
نماید آن جو که در جوشهایش جوش بده باشند بر سر زینند
و شربت خنکهایش بپوشد و شربت نیلوفر دهند و اگر طبع قبض
بود تر بندهای و الوی بخاری از سر یکت متعال باب امخته اس
انرا اصل نمایند و عدد آنوقت بزغال که در است اگر او بالمش ففشر
در شفا ناه و کدو باشد و زرد و تخم مرغ متعال و انبه و سیل صفا
بیماری موجب دهند پوست بلیله کاملی است متعال است شیره چهار متعال
سنگی پنج متعال آفتاب روی دو متعال الوی بی رنگ است
عدد تر بندهای با زرد متعال بپوشند تا آب بماند
زرد متعال شیره خنک حل نمایند و سر میس نمایند و اگر سیل عمل

نکند این صفت بفرستد ابارج فقرا در رم ببلبله شد رم غار یقون در رم محمد
و ای غار یقون از زارد و پیر مویته که را بنده باغی اودی را ابو فزعه است
یکیش است است و در غرض اودی قوی دایا رجات کبار منع کرده
اند چنانکه حرارت زیاد میشود و منبر میکرد و در سردا و است که
در استحال فطولات و ضادات از محمل با اعتدال غافل نشود چنانکه
اگر خردی پس در آن بسیار همه ماده را غلط میبازد و در محمل گرم
بسیار شود و طغی را غلبیل جدید و باغی غلط میبازد پس در حب
است که ضاد برین موجب ترکیب نمایند غش و علوفه و متعال
درق برت خرفه و برکت کاهود کدوی تر از هر یک قدری با بونه
و اکلبل الکک از هر یک در درم سر و دانی و کلسخ حب
قوت دماغ از هر یک قدری استیخته نمایند و اگر از اسباب
مانعی بود عمل نمایند **در سیم** مانعی که از احراف سوادای
طبی نشود که همان نفس سودا است چنانکه باشد عده صفت اول بسیار
نیز و محمود و ترس اندوه در کرب و حبالا است بهر جهت و حدت و شبانی
ضعف بدن و زین مایل بسودا **در** است که اگر خون غالب
باشد قصد نمایند بحد دفع و عوارض را راک صاف کنند صاف
ولی که برسانی بای است از جهات استیخته در ارض حص لفع
عظیم و از دیگر از قصد مانعی که باشد محاصرت نمایند و اب جی که سر

منه محیون

لطیف

مکین از

۲۵
میگویند که رفته و هست و مطبوخ افیتون دهند و اگر قوت بر داشت
و اگر نه باشد این حقوق را بر نهند و افیتون بدهد و از
هر یک نیم مثقال فند چهار مثقال نرم کوفته میل نمایند و بعد از آن
اب بنیر اخبار نمایند و خنجر و زرد ببطری مد او مت کنند تا اثر عقل ظاهر
گردد و در کار عقل و سکون محال خود باز بیاورند است حب مناسب
است صبر چهار درهم عارقیون دو درهم افیتون دو درهم
لاجر و مثقال محمود درم قرنفل درم نرم کوفته سبزی مثقالی
مانک مثقال و نیم مثقال سحرگاه میل نمایند و اگر از خوف جنونی
بانی ماند و در بعضی سرعت نبود و در بدن حرارت نباشد صند
فوت مل و در اول شک سبزی و تر بانی کبر فایده دارد
و اگر در بعضی سرعت و در بدن حرارت نباشد کل سرخ ضدل
صند از هر یک دو درهم طباشیر نیم حبه رنوبه از هر یک درم باور
مخونه درم کل اریته خود قاری بن لک انشور کسینر خشک
قرنفل حب زرد از هر یک درم و صان کبر با اب شکر خام
سرخه از هر یک نیم درم سه را نرم کوفته و محفه شربت سب
بازند مثقالی میل نمایند و بعد از آن عرق کاه در بان چهار قاشق
فایده دارد و در بعضی علاج صفیان ملل خط باید نمود و معجون فنج
در بعضی فایده کلی دارد و غذا کوتهی میخ فزیه و کونث کونث جوان

و بخواب چرب و از ميوه انار بين دروغن نفثه و با دارم بگو
دروغن با بچه درسته و اطراف مانند و در وقت حمام با دارم بگو
درمان درمان بگويا که از سوز دار که از نغم سوزنه باشد علامت
او را می در سر و بسیاری خواب و کمالی و عظم نص **درمان** است
که نفثه بدن نماید بین **درمان** تریب درم عاریفون درم و درم و بندرم
بوسن بید درم محمود و دو دانک کمره درم صبر و درم بود
نویس گرفته و بخت و وقت سحر صبا بخت میل نماید و دروغن
شیر گرم مثل نفثه و با دارم و کل روغن با بونه بهر اطفال
در سر مانند و در گوشت مرغ و گوشت کوسه و جان و در سر
بهر حاله و با لجه ده از آن سوز و قدر و خنکاشس و روغن با دارم
و در وقت حمام فایده دارد و **درمان** درمان بگويا درانی مرانی نرم
شکر را میگویند و جدوت این علت از خلط سوزدای که در معده است
با این خلط محترق که در ماس ریفها حادث میشود و رسیده اگر میده
ضعیف است و رو میبریزد و اگر مرانی ضعیف است و در دوز بکشد
یا در سیر و حادث میشود در معده یا در ماس ریفها درم با دارم در
سیر زنده و چنانکه رای جالبوس و رای ثابت بن قره است
و بخار آن جوی و باغ صبر و در و در غیر عضو که باشد اختلاج ادعلاست
اوین آتشش سوزنده و بسیاری **درمان** و در دوز زس و در دوز

بیلی لم

پائین سلهو دندان و نفع در شکم نرمی او و ترافراوای مخالفت
 و در او در میان هر دو کف و کرب و جمع مغوط و حساس به خارش
 شبیه بود که بگو میرود و عظم سبز در اگر عظم طعم به
 نمی نمایند درین اودی که سودا بر او افتیم و درم جوز افی
 گرفته عدد و خشم ثبت سه خصال نمک سدی و بوره از سبک
 درم اودی را در یک کاشه و نیم آب بخورند تا نصفی ماند
 ناف نموده شربت کشنی ده خصال یا عسل هفت خصال
 انجمنه نموده گرم اصفا نمایند و در آن فی نمایند و سه روز است
 نمایند که غذا نخوابند و در روز چهارم شربت افیمون حب
 ابارج فابره دارد و فصد با شش و در اراض طحال در سلیم است
 جب نفع کلی دارد و طلا با بر سبز کند ازند و املاح مزاج نماید صند
 آنکه سب گرمی و غلط سوداوی متولد میشود و در معده در آن
 سودا بسیار شود و محلول تر شدی دستار می و تخم کاسنی
 و با دمان شیر خشک دهند و شربت بزوری و آب عوده و آب
 انارین و کنجدین سفر جی و آب کاسنی مداومت نمایند
 و صواب است که از مالچو لب مرانی ترک استقراغ نمایند
 و در او بخورند مگر ضرورت کلی باشد و اعتقاد بر غذا که از متغ
 گوشت گوشتند و آن در زده تخم نیم غث نمایند و گفته اند

طهار

مزاج خلد
 دوا جاری

که در چنانچه فرزندت سخت بر دارند بقدر قوت از زرب اسلیم
و تقویت معده نمایند بکافه و اگر احتیاج شود بدار با لطف فعال
میفرموس باقی که در دو و متعال افقون چهار متعال برب که در متعال
سه متعال با و در محوره دو و متعال افقون جوت بنده باشند
صل غنوه صاف است بنده میل نمایند و اگر از کرب باغ شریف
نماید امر نمایند بحاج معتمد و بعد از آن بحاجم و در این **قسمت** در قوت
شیخ بوعلی نقیبه قطرب اسم و دبه یعنی جابوری که برابر حرکت
بکنند حرکت بد نظام دوه نموده انحراف شدن نام است که کما
انحراف حرکات نماید مختلف سریع و سبب این حرکات در کوه
که متجمل شده بود علامت اوست و غفل و اندوه دایمی در کوه
از مردم و زمین مختلف خشکی و دان و در ساقهار پای جرات
و غور عین و عاز ناکی در دی **ساح** است که قصد نمایند تجدید وضع
و مسل سوره که مطبوع افقون است و مذکور شده میل نمایند
و عذا کوبت مرغ زب و کوننت کوه سفند خود و خود آب داد و
که در و کد و اسفاخ باشد دروغ با و آم و کد و مساله نمایند که در
سبی و اطراف مالند و مداومت حمام باب ستر است و آب
پیتر و قند بکافه هر روز یک ساله مناسب است به این فرض بخیر معلوم
نماید ان وانی که در و با بوز **قسمت** و اکلیل الکلب جوت بنده باشند

که در این

سر بدان نشستن نفع تمام دارد و علاج این مرض علاج مایه نونا که از
 غلبه سودا باشد همان طریقه علا خطه نمایند **نوع** **سوم** از آنجه
 مایه نونا تر و بیه میماند **نوع** **چهارم** است اشتقاق است از غشیه
 و غشیه نوعی از لیب است که هرگاه بر درخت میخند انداخته
 میسازد و درونی جات او می او میرود و این امرست و در پیوسته
 از انحال حرکت کند بر استخوانان بعضی از صور و شمایل معنونی
 بر چند نفس امر بدان مرتبه نباشد گفته است سلطانیتش حکم
 که منش کشور است از ادراک عیب محبوب و راجحه که مستغرق
 جلیل شمایل او است تعقل هیچ خبری و دیگر نمی نماید عکس
 او بنوعی و بنده زنی چشمها و لاغری بدن و شک منبج چشمها و ضعف
 نبض بلا نظام خصوصاً محلی که یاد معنونی یا ذرا حال او کند و در
 سخن وصل کند و ظاهر میگردد و در دست و پا در فراق شود
 غالب میشوند و در حزن و حرکت نبض او در توقف معضد ضعیف
 و متفاوت میباشد و در حالت امید و حال نبض او عظیم و بزرگ
 و متفاوت نفس او مثل نفس معده که عند کشتن رنجد و کلام
 او با بسم و اندک خوشحالی و اشارت بچشم **نوع** **پنجم**
 که باد از حزن و غم و غمها و کفر و سماع و طرب معنونی
 و در این غلطی باشد اسهل و معنونی و باری قوی باشد مثل چهار

و در این
 و در این

علام

و در این

از تهرندی است و پنج عدد متقال و الوی بخاری شش عدد
و شش حشمت پزده متقال و کلاب پنج غصه غلیظه فایده نیکو شدن
قیل نمایند و در فوت ضعیف باشد ملاحظه احوال حفظ صحت
او مرغی دارند و نوعی سازند که وصل معشوق میسر کرد و تفاوت
او قوی است بعد از آن شربت مرطب دهند و شربت فواکه و شربت
سب و مندل و از عرق بیدمشک و عرق کاه و زبان و عرق کاه
و کلاب با سبجول و تخم ریحان و قند شربت ساخته اعتبار نمایند
معتدله مرطب منقل قلبه گردد و در شش حبز و شورهای منع فرجه
غالب است و حمام که آب شنبلیله و ارشته باشد فایده دارد و شربت
که بعرق بیدمشک یا کلاب یا عرق کاه یا عرق کاه و زبان هر
یک مجموع مناسب دانند میل نمایند و سر او آراست که او را اعلم
امور غرض تر عیب نمایند و بصاعت دهد و شربت منقوش سدر
نام معشوق را از امور شش معوقه سبب کشیدن عاقل گردد و میان ایشان
مفاقت بسر نفع تمام دارد و هیچ علاحی بر ابر وصال نیست
بر طریقه شرعیه و صحبت اجماع و بر او آن عاقل فایده کلی
دارد و اگر مد نظر نفی کشی نباید که را فرمایند که بدی افعال
واقع گردد و معشوق را بیش عاقل گیرند تا سبب نفوت او گردد
و در غش نفی و کرد و در سبب نفی و فایده دارد و در آن

میوه انار بنام دهندانه و خمر بیره و با ذریک نفع دارد **نوع هشتم**

در جنون و این دو نوع است اول را چانه گویند و ترجمه او بلغت
نامنه جنون استی گویند که یا عصب و اضطراب و بر جنین میباشد
و بعضی فاضلین جنون را میگویند که معنی دایم و سوزش است و در
او از صفرا بیشتر شدید التهاب و از خلط سودای گرفته میشود و عسل
و تخم انار و قند بر جوش و اختلاط عقل و بحالت نکاه کردن و صحن
بدن و متکثر نمودن و سکونت مدت مدید در اسهال برود مکرر آید
انقدر که گوید که او را بشکستن بتوان داد **علاج** ضد نمایند و خون
نمایند و فواید آنک بر دارند و سوزند و ترطیب فراح و دماغ
خوردن آب شکر بار و غن با دایم و مزاج و به بدان بخت نهند و گو
و اسفناج و گشنیز و اوکرا و کامای بریح و مالش مقشر و گوشت گویند
جوان نقش زب انار و آب تمر نندی و آب بخوره سازند و اگر
طبع نبض باشد آب تمر نندی و الوی بخاری با شربت بنفشه
قبل نمایند و هرگاه در طبع نیست پیدا شود بخنده آب تمر نندی
و الوی بخاری این مثل را دهند و سوزش که معنی غشال عسله می
نم گویند که معنی اسطوخودوس است معنی انیسون و در مقل
و بنفشه معنی کل سرخ معنی تمر نندی یا سوده معنی انار شفا
معنی معنی دانه برون چهل عدد مجموع را با یک کاس آب بجوشانند

و فرغ

تایه بنماید بر بایست شغال شیر خشت که در دحل کرده باشند افتاد
نماند و اگر خوردن دارد و تعذری در رشته باشد علی مناسب است
و حب بسیار و غار یقون بر بنوعی سازند غار یقون درم میبرد
کثیر میبرد افسهون درم محوده بنمردم نرم کوفته و غار یقون بارو
سبز خونی که از اندک بدو نوبت حب سخته در وقت سحر و بر نرود
از آن شیرت افسهون با کلقند و کلاب ملینا بند و بعد از دارد
علی اورا قوت دهند بغدادی خوب و گاهی اندک شراب گفته
اند فایده دارد در اگر خروج باشد و پیش سر شیر عورت که از آن
در دندان من بنفشه با دام و کند و در دست و اطراف مالند و جلد زرد
شریت خشمناش و موی حنومات تا خواب آید و حمام فایده
دارد و اگر بخودی نماید بسیار جهنم غالب کرد و اگر از زخم خسته
سخته گاهی تیرک نند تا شمره عویست و شریت ملینا فایده
کلی در نمر من دارد و **نوع دوم** و از الکلب و این جنونیت که از آن
سوز خفته حادث میشود علامت او غلب محتاط ملعب و ملاکت
و خود را بکس مالیدن همانکه عادت کلاب است **علاج** نیت
که بقصد نمایند و شر قبا و غذا نرسد و تر دهند و میل دهند بخند
و نفع در دندان در سنی مالند از روغن کدو و با بچه و با ورنک
و این را و سب بوی نماند و شمره و آب روان و بین فایده دارد

و سب

مخدر

جنون

رنگ

مع سوره **الکوید** و از نفعی است سوره بانی و معنی او جنون سودا
 است در غایت اسهال با شربت م حار صغیر ای علامت او بخور
 و خواب مضطرب و اندوه و جستن از خواب بوی که در چشم نشود
 که فتنه زده اند و بیابان و خواب غم شبیه لبوان و سرخی چشما
 بکامی اب زغالی و از چشم منور داده لب بپیموزنی بسیار **سید**
 او علاج سرگرم صغیری است یا زیانی تر طبیعت در شربت و غذا
 و واجب است که اطراف او را اکثر اوقات به بندند تا خطا
 ننماید و بپراکند مواد مل با طاف نماید و واسطه بشن **نوع دیگر**
 و حق است و این نقصان و بطلان و افعال فکریه است و احوال
 این شخص سینه است بجای کسی که حرف شده و سب
 او برودت یا ماده بلغم در تخاد و ب و امدن علامت غشی و ماع
 و موزانی و افراط غم و **سلاح** لب است که جگر بی گرم قتل
 از آن سرگردانند و جام داب گرم بر سر یکنی نفع کلی دارد
 و شفته بدن نمک افشون نمایند و روغن با بونه و بادام و روغن
 سداب و سر مالیدن و غذا گوشت مرغ و ب و بخور داب
 که در ذرا حش و خونی در معده و حلوا و فالودجات که از
 نیت با شربت با بونه و شفته بر روغن چینه و روغن گل طلا
 است از بزم میان سر شربت نرم که از **بصل** **نوع** در کابوس این

در کابوس است که در خواب و ماع

مرضیت که خیال میکنند در خواب که چیزی را آن اثر بالایی است
او را فرارفته گرفته که نفس او شکلی میکند و او را از او منقطع می شود
و حرکت بر طرف میگیرد و در این مندرت است بصیرت مثل دور داریم که
مندرت میکند میشود و سبب او ارتفاع بخارات اخلاط غلیظه است
که بمقدم و باغ رفته و اینجا قرار گرفته و این چند نوع است **فصل اول**
از بخارات صفت غلیظه شود علامت او سرخی چشم و رطوبت
و بسیار خواب **علاج** او مضطرب است یا اکل در آن نانی باشد
از مضطرب حجامت بر پس سر یا بر ساق بای نماند و شربت سنگین
و آب انار بر آب غوره و لبن طبعه باب ترمندی و اولی عارضه
و علامت مناسب دانند اختصار نمایند و ملا از صندل و کلاب
بر سر نهند و معده را شربت سبب در آب آن قوت دهند
علاج منخ که متقن او ساق با آب غوره سازند **نوع دوم** که از
بخارات بلغم شود علامت او بلادت حواس و بسیار
آب و لبن و آب سی و کاهلی بدن **علاج** اسهال بلغم بخت قویا
نماند یا صبی بر سینه و سبب سازند ایا رح فیقره درم محوده و اعلی
ششم غفلت ریح درم انیسون ثلث درم کتیره بنجر درم باب
که نفس سبب سازند و در وقت سحر اختصار نمایند و مکنند
هر روز چهار منقار پنج فاسی کلاب یک هفته مداومت نموده فایده

دارد دانی که در وجود کل جوت نیده باشد از غن میل نمایند
و باقی علاج از صداع و دوا و بلغمی جویند **نوع دوم** که با بوس
سودای علامت از بسیاری کند و علت بوم و غور چشم و تحلل
ضربای سیاه علاج استقران سودا شربت افیمون و آب
نیر **نوع سوم** که با بوس که از سر مای قوی پاید شد بد و فتنه
تر و یک بوم غار بر سر رسد پس قبض میشود و در شوار و ماغ
الاسب این ملاحظه که اینجا جمع شده علاج استقران رو عنابر
گرم قابض مثل روغن اسس و روغن زعفران و ملاط **فصل دوم**
در صرع و عورخت انداختن است سونا فی مافوق گویند بعضی صبا
از حنکه که صبا نرا بسیار عارض میشود بسبب رطوبت و ماغ
اللسان و ضعف اعضا و تناول غذا که بغیر ترس میخورند و راز
کفتر که بعضی او میان توهم میکنند و این خل سلطان است
و عور و افق است و بسبب صرع شده است که عارض میشود
و در بعضی از بطون و ماغ یاد مجازی عصبان محله که مرا عصارا
از خط غلیظ النع پس منع میکنند روح را از شکوک طبعی
درش و ماغ و مجازی تشنج جمع بدین میشود و حوادث مکرر و
بهر و ذوق میان شکسته و صرع است که در سکنه شده ایم
و اینجا شوره غریز نام و علامت که انحراف مذکور خواهد شد

ماده

سلوک

از رفتن معلوم میشود که المی باطنی و روح باخ در و این است چنان
در کتب منی و حرکات زبان بغیر نظام و عادت و زوایای روی
و تخیلات خاص و سخی و این انواع است **فصل اول** در عکس از
ماده بلغم شود و در سر علامت است عادت چنان و بسیاری اب و ان
و منی و کف بر بدن در حالت صبح و عصری رنگ روی و کمالی
و سستی در بدن **فصل دوم** در قوه و باخ و منی و حجاب و ارج ففرا
درم ششم قطن واکمی محو و رنگ و بیج تر بر بدن و منی و سستی
نیم منقار نرم کوفه حب نموده و در وقت سحر اختیار نمایند و در
روز این جلاب اختیار نمایند و این با و بان از هر یک منقاری
با و مجنوبه و در منقار انجیر چهار عدد و یکصد نف منقار یا بدنه منقار
مناسب است و بعد از آنکه چند روز این جلاب خورده باشند این
مطبوخ فایده و در رو بلبله و در وقت بیج منقار پوست بلبله کمالی
در منقار نسفاج نیم کوفه و در منقار کسکو خود و سستی منقار
کل نسفاج نیمه افتمون با و بان از هر یک منقاری نرم و سستی منقار
بیج کوسن تر شده و در منقار محوت تند نموده و منقار شتر قشت
در رو عمل کرده شتر کرم یا بناید و کجین علی که از کرم که
عین قطن است حبه باشند با طلقه علی اختیار نمایند و اطراف به بدن
و در آب گرم کند از آنکه با ای که در با بونه و کلیل و قش و جوت نهاده باشد

نهند و محجم هر یک پانده داشته فایده دارد و در سردی و ریه و غن مورد
در وقت سبیل و در وقت یاسمین قوت و نهد غذا مالش مفید
و بخورد و مگو فرموده که اگر گوشت بچند کوزه معف بپزد باشد از حیوان
سریع اثر است سازند از عصافیر یا دراج و دار صند و اسنوز و اندک
کنسیر خشک در غذا اندازند و این معجون فایده کلی دارد و از صحت
نفل زخمین سبیل از هر یک سه مثقال استخوان و دوس و از از
هر یک چهار مثقال خدر بپزند سه مثقال اختیار نمایند و غرغره نمایند
و شربت کشیمین که در دوا کما و قیاس و غرغره ها اندکی امخته باشند
و نفل کنند پس گاهی استنشاق نمایند و سداب و عود و صند
و این پیش و حکیم بینی دارند و واجب است که اختیاب نمایند از صند
سرد و غذای بار و دوا شمار منجر مثل بیا و سبر و خردل و نند و نملی
و شیراب و بیهاب مثل گوگرد و غره از حبه اند و حاک ماده صرع را
حرکت می آرند و مشخص از خوردن کف س خدر نمایند **نوع**
صرع که از ماده سودا شود علامت اولانوی و بسیاری صبری خوردن
و نقصان و دل و لرزیدن او و لث ترش در دهان و قلت نرم
و زیاد کردن **نوع** مضد اکحل نمایند و بعد از بپزیدن مطبوخ انشون مثل
نمک و شربت از عرق کاه زبان و سد مشک و کلاب و تخم بجان
نهند و غذا گوشت مرغ خیزد که در آب او او را در سفایح کاهو باشد

و آب پیر با کنگبین افشون فایده دارد و شربت کنگبین
مخاج بر موی جاب سارند بمید بسببه و پوست بمید بمید
میخ منقار بمخاج و افشون و اسطوخودوس و درم ناز بون
از اردن سر موی بینه کز امیده و دورم او میرا کوفته بمیخته بمیخته و میخ
منقار مثل امیخته نمائید شربت و دورم ماد و منقار احتیاج نمائید
و کلاب برورد باشند و روی منقار و کلاب فایده دارد و درم
که سوزد حاصل می شود و مثل باو مخاق و گوشت کاه و عدس و گوشت
امور اجتناب نمایند که دارو که در صرح بلغمی مذکور شد بدان منقاری
نکند **نوع سیوم** در صرح و موی علامت او سرخی روی و برآمدن
رگها و گاهی در وقت زدن از بینی خون روان شدن **علاج**
منقار کحل اگر قوت و محل باشد و الا حی مت ساقها از سینه
خون روان شد فسخ و شربت کنگبین و آب انار و بن و غذا
منع سازند و آب عوزه فسخ نمایند و بعد از قصه یک هفته مصلوح
بمید و احتیاج نمایند و شربت لیمون و شربت زرد فایده دارد
و گاه و نا و فانی و سبب می نمایند و منقار و کلاب سوزده بشن سینه
دارند و در وقت کحل و کلاب و اندک سرکه بر سر ریزند و اجتناب از حلو
و دوش آب و شیر و گوشت و خمر که از خون حاصل می شود و نمایند که
ماده مانند می باشد و شربت افشون افواج نمایند **نوع چهارم** صرح

شربت افق

ستاره در صفر است و علامت او کرب و اندوه و تشنج در ضراب

دینی و اطفال و زردی و چشم و آنکه حادث میشود با طفل

و آنکه با طفل شود

که ام الصبغ آن میگویند ازین قبل از چشمه آنکه این صرع به اطفال

کرب و آنده عارض میگردد و **علاج** صفر را صفر اطفال و قهقون

و قرص طباشر داب و آب انی و شربت لیمون و آب اناری

و مالیدن اطراف بانی که در وقتش و پیوس کندم جوش شده

از اطفال و صرع اطفال امر فرموده اند با شیر بار و در طب و غیر

بهینه

و شیر بر سر بهینه میخوردند و اگر مضر و شیر

بچه

نخاره باشد و طفل اصلاح شیر ده مانند شیرت نارنج یا چهار

عرق که کلاب و عرق کاسنی و عرق پید مشک و عرق کاه و زبان از هر یک

و دقاشنی و ده فنهال قند و تخم ریحان یک متقال اعتبار نمایند

و در ایستان در سر و آب یا خانه معتدل الهوا بطل و شیر دهند در

انها منزل است رند و در رستان هم خانه با اعتدال باشد و جماع یان و از

شیر را فاسد میسازد و کودک را نکام دارند که او از لبنه در و از در

مستقر و از سر مادر ماسحت نکام دارند و از طفل اسهال دارند و شیر

شیر خورده و از بسیار میل نمایند و آب او طباشر و کنتره اندازند و شیر

دهنده را شیرت لیمون دهند و از دینی ماز بیش تقش نشسته و دهده دهند

و چهار شیر و دهنه پید شیر کلاب و روغن کمال و میخند و در شکم

مفل مانند و تریاق اربعه دهند و اجزای آن خطیانه با حبیب الغار
صافی زرد و نیر طویل از هر یک مساج گرفته کوفته بجهت سه ن آن
غسل ایمنه نمایند و طفل را مقدار نخودی شیر حل کرده بنده
بنیم منقار عمل نمایند و صداب را دو منقار کوفته در شیشه بسته در
میشین سی طفل نمایند و عود و صلب را در کردن کودک بسته بکارند
و شربت س زرد بدینوجب پوست پنج باویان چهار منقار پوست
پنج کبر و منقار پوست پنج کاسه سه منقار امینون شش منقار
باویان بنکوفته سه منقار کلسر ج دو منقار خشم کاسنی بنکوفته
چهار منقار پوست نمد و با و چهار یک فنس یقوم او زنند و هر روز یک
قاشق شربت با هفت قاشق آب ایمنه هم شردند و هم شربت زرد
را دهند و هر کوده طفل زرده تخم مرغ در وعین هم ایمنه نذرند و صبح
بن رکت س پر اعضا میباشد اول هر عده که شربت معده میشود
علامت او اصلاح معده و حقیقان در کردن معده خاصه و فتنه گرسنه
باشند واجب است تمدد رگهای کردن و اشتقاق منخوس و حادث
میشود و هائیکه کو با که حفته گردن پس از آن صبح میگرد و د گاهی فرا
مکنند و از ایمنه ای کاشق معده را نفی پاک سازند و حب ابارج
سه مرتبه میل نمایند و هر بار دو درم و معده را شربت حبیه صلی
قوت و شیر از حبیه سخت منقار و مصطکی کوفته ایمنه درم و مقلند

شربت

سنگی که باطل فایده دارد و از آن طلا به معدن گذارند سنگی که
مصلحتی ندارد از هر یک دو مقدار گرم کوفته بر شراب یا کلاب
انجبه بر معدن کنند و دیگر حیدر نمایند بطریقی که ریش بر روغن ریح
القه بر روغن در وقت کوفتن با محلی که بعد از کوفتن نشو و ریزد
باز در حق او و حرکت دهند اگر فی اید سحر والا فایده دارد ^{نهار}
و با برج منبر چند شب ببل نمایند و سحر شب افشین صند فو
معدن اخبار نمایند و دیگر صرح عت گت و سحر و با سحر و سحر
علاقت او و سحر با ارتفاع آن بخار از آن عضو و چشمها گت ده
نماید و آن چشم و غیره یک مایل شود و او این لول نماید و در
کتاب آنست با و دست **علاج** در وقت نوبت بالا و آن
عضو را میسوزانند که نزد و محکم به بندد و در غیر نوبت بسیار اند
که محکم بکنند و آن طلا بر این عضو که بخار از او میداند گذارد و سحر
فحین فلفل از هر یک دو مقدار فرغون مقدار عمل با و این
کوفته ببل طلا در وقت انجبه گذارند آن عضو را در جراحت
گت زنده و طلا را بکنند و بد که نشو و ریزد جراحت هم توان گشت و بعد از
طلا از خطی غالب استقرار آن نمایند و همچون سحر و دیو گیس و
ترتیب از نو تقدار و از عذای علی خطا ملاحظه نمایند و گوشت مع
و احتیاط این نوع عذای مین نمایند و دیگر حادث میشود و صرح عت گت

رحم علامت او احتباس حیض و بیشتر انقباض در وقت حل میشود
 و بعد از آنکه این حل بر طرف باشد این عرض تشکیل می یابد **علامت**
 اگر در وقت غر حل باشد او را در حیض نمایند و علاج امر از این رخصت
 دیگر حادث میشود صرع بجماعت رکت طحال علامت او باد و نفخ
 طحال و درد و صلابت او **علاج** او اصلاح طحال و دفع درم و صلابت
 و اجه در علاج طحال مذکور شد و این بزرگه علاج نمایند و دیگر حادث میشود
 صرع بجماعت رقت مزاج لبیب سده که در عروق او است فلان سده که
 خطرات بخار آن مرتفع میشود لبوبی و ماغ علامت او جگر زردی
 و نفخ و اضطراب در مزاج و قی طعام غیر منظم علاج او منحل مصلح
 مالبو لیا و مزاجی **علاج** **باز و سده** سکنه حاسی است که چش
 و حرکت جمیع اعضا الاتقص معطل شود و ماه بود که نفس نرسد
 یافت و سبب او شده تمام است در بطون و ماغ و وجع حادث در
 سرناگاه و خواب آن و دندانها بر هم مالیدن و در خواب پریشان
 دراز و بکی و ناله کی چشم و سردی اطراف

حلقه

تنفس

در کوب نعل سبوس و کابوس مقدم اوست در انواع
 او سبب است **نوع اول** **سکته** که از خلط غلیظ معکم لنج میشود
 علامت او آب دامن داب سنی و بیاضی لون و میانشد و غلیظ
 و کف بر زبان و این بدترین انواع سکته است و الا که علاج گفته اند

و انکه این غلیظ باشد

و غرضی

و آنکه با غلیظ الی باشد نفس معلوم شود و قتل مرده باشند رسته لال حسنه
اند نیز نگرانی او بآنکه صورت یازند در پیش بینی او اند و غرضی بر آب
بر سینه او اگر آید و ملاحظه او نمایند و در بعضی احوال حیات است
بسی گفته اند که در نفس نکلند صاحب سکنه را مگر معدود و در یک تا پنج است
نوعی نمایند سر را بعد از کرم گرم دارند و قتل مشک و سداب و
نوعی نفسی دهند و بعد بیدار شود و قتل سببش می دارند
نوعی با عطسه اند و با بوی دیرینه دارند و عاقر قرحا از هر یک اند
چون تند گرم بر سر گذارند و رسته بر دهن کرم قتل و دهن سوسن
العیاذ باللّه قدری ابراج بد و امیخته در دهان او فرستند و بدقی
از کرم امن یا با کرم نفعه از بالای فم گذارند بدینیا امیدوار است
که از سکنه رهای یابد و چینی و چند بیدار شود و کرم نفعه سبب که امیخته
نموده اند که سر او را نرسانده باشند گذارند و عقیده قوی نمایند و اگر بعد
از عمل شعور اید بتر باین اثر نه که در صرع مذکور شده و چند مصططکی در مشون
نوعی بعل معجون سکنه میل نمایند و غوغه بکنجین که در دهن
کسب کرده باشند نمایند و بر دهن کل یا در دهن سوسن و عطره که نفس
در دهن و چینی و عاقر قرحا نرم کوفته امیخته نموده در دهان بگذارند
چون دین باین نفع کلی دارد و غذا کوکب کبوتر بجه و غصا بنر
و یک دبا خود سباه و قله خشک و در شتر بیهوش با آب العسل

بلغ

که در وقت غفل و غفل بود و در غفلت و اندک مشک باشد و در غفلت
تعبیل نمایند و اندک شراب کهنه گفته اند شرب در سه مرتبه
و بارج فیفر که در ششم غفل بود نماید و در روز شرب از آن لا حول
سازند و از طرف کسریه مفالی جدر روز شربت مار الا حول ثابت
و چهار روز گفته اند که او مت نمایند تا تمام از توهم اندک فایح و لغو شود
خلاصی یابد و در آن ایام **نوع دوم** در سکنه که از غلط و موبع شود
علامت او سرخی زردی یا سیاهی و تیرگی بنوعی که گویا جگر زده اند
و در این رکبا و عروق بینائی و افق آن بنوعی که در جواب بوده
باشد که حس و حرکت ندارد و نفس تعذر و غلیظ **علاج** فصد و غلیظ
در حال و صفت با بر زنی و چاه مت قین اگر مانعی از جگر
باشد و نفوذ سر بیدل و کلاب و اندک سرکه و آب قضا
و بازو و محکم از صند جزب فاده در روغن گل و کلاب و صند
بر سر کلاب زنده و فصد سیر و من و عمل لای و هر ماه بهوش آید
مغز مغز کس شربت مار الا حول یا اب انارین یا اب ترندی
علی بن حنفه مقدار سه شصت مغال مناسب حال کس و من
و شربت کلهای و کلهت که در عود و مضطکی است و با شربت در آخر
این مرض مناسب که از صنف باشد و در آب که در وقت مرغ
باشد و کوشش بسیار و کیک ایشان نمایند **نوع سوم** در سکنه که از فرم

و نمانند

و مانع شود از حرکت اذن و نقل سر و احتیاط عقل و در دوسره که لازم
 درم و مانع است و مکنه که نسبت سقوط شود در این قبیل است از
 در مانع و در محاصل میشود **علا** و علاج ورم و مانع خفیه در سر است
 و استغنی بدن بحسب صبر و حجب ایاچ و یک از نفعه بدن مارا عمل
 ثابت منقار است و خود و دس و مکنه مانع منقار و رانی که در کلسج
 و منقار و خود و یک منقار و مانع و بان ورم و چنانچه باشد و باشند و چنانچه
 در غرض که چنانچه عمل نمایند و روی منقار مانع و دارد و در طبع
 منقار بود و باشند و چنانچه در غرضان باشد و چنانچه
 اجتناب نمایند از غذا از غذا که در سر منقار شود و غذا از طبع
 که از زشت مرغ و کبک و عصاره و طبع و مصلحه که بگویند و در
 کینه که اند فقه و از انوی بدن تدبیر امید است که از سکنه حدیث
 شود و **علا** و **دوسر** و مانع نام در رشته اند این مرض در بدن
 نام چنانچه که بداند و در سر و منقار و منقار و منقار و مانع و در
 عوت سلطان حسن و حرکت منقار از بدن بود و در طول و سب
 که این منقار منقار بود از بدن و مانع مانع است
 پس منع کند قوت حسن و حرکت را از نفوذ کند و اعضا
 بر سطح فراج سردی و تری چنانچه شود و در گاه که اعضا طبیعی
 از سب ف و فراج باطل و در سب منقار فراج کرد و در گاه بود

بعد

نصف

و در این

از آن وقت پنج منقال و یک کاس یک تاشق شیر خشت با نرده منقال
 برده فرو منقال غاریقون منقال حل ک خنده رو عن عقیق به منقال اخلاص
 نموده سه نوبت علی نمایند و اگر رو عن رست مبره استقودید و پنج
 منقال رو عن روز و کاد کمنه ک رند و کنگبین عس هر روز چند بار
 پنج منقال باب کشش باب بادین یا بار الاصول و چند و ایا ریج
 فقر مقدار یک منقال با با ششم خصل و اعلی غاریقون ممدرم حب
 نموده در وقت سحر می نمایند و از تر یاق بگیرند ممدرم یا از مشرد و بطرس
 بانی که در دوا خواسته است و صواب از هر یک منقالی جوشانده باشند
 بخیار اگر به بطریقه مراد است نمایند و غذا بخورند و کوفته که در اوقات کبوتر بخورند
 با شکر و زرد و دار حنی در حسل باشد و حنی پیخته کند و در وقت بیضی در میل
 ظاهر گردد آن حب زنده تر به صبر از هر یک درم حب اصل
 ممدرم ششم خصل و اعلی یک هند پنج درم کوفته باب کشش حب
 زنده کشته است در وقت سحر احتیاط نمایند و بعد از آن چهار دان
 آب گرم میل نمایند و در روز دوم از شوره یابی کبوتر بجه یک کاس با ریخ
 که با کوفته باشند و نبت و خولغان و دار حنی داشته باشند می نمایند
 و کس از راحت نماید و هر روز نبت منقال کلفند با الاصول و پیچ
 نمایند و بعد از آن سهیل فوی خصل حب فتمین با حب فرمون حب
 بسطج بر بنو حب تر به صفت ممدرم صبر ممدرم درم در حسل و فتمین

و نمکند و اگر چه شطرح بندی از هر یک منفک و از فلفل و مغز
 از هر یک درم نمایند درم کوفته همه با آب کفند تا یا آب کرب
 مقدار سه درم ازین اود در ج کوبند شربت و در کفنی بود و بعد از آن
 بنصفه بدن شد کوفت کوبند و گوشت جید و بار و ای گرم فایده دارد
 و مغزه بدن او و به نمایند و اگر اندک و سفید است و در پنجوسل
 برابر بگویند و فند و منفال و آب گرم یک پیاله و انعام یک تا شش
 همه را صحنه بعد از آن مغزه نمایند و اگر اندکی صبر مخلوط سازند فایده
 دارد و سقوطی که درین مرض فایده کلی دارد و شربت جاد و شیرین
 و مقد فلفل و از فلفل صند سه سیر فلفل برابر از همه بکوبند و درم
 کوفته یک سه سیر یا سیر که تر سازند یک شانه روز و ده صحت بخورد
 یک قطره در سنی چکانند و آب و کس اردن و بند و روغن قسط و ای
 و روغن میدا و خمر و روغن سداب و روغن شهاب و از آن بکوبند
 سیاه دانه قدری و با و افم پنج قدری هر یک را جدا بگویند و با هم
 آمیخته بگویند و روغن آن بکوبند و استحال آن بکوبند و صفت روغن
 فرغین بکوبند و روغن رست پنج منفال و موم منفال موم را در روغن
 چوب زرد و یک منفال فرغین نرم کوفته بد و صحنه نموده در روغن
 مخلوط در اندکی که در وجود پشه و قحط و با فود و غیره جوش ندهد و پخته
 و در زرد و حرقه اعصاب الم دارد و مانند تا شش رخ ارد و بعد از آن ازین

نوع

سقوط

روغن سیاه دانه

روغن فرغین

قسم

مانند

معیت

و مانند دارین معجون که هر روز مشغالی اختیار نمایند **وقت صبح** کند
 است درم بخیل و در نره از هر یک هفت درم نرم کوفته با جود فعل
 عمل است مانند و در مار از در نره ض غایره دارد و حب صنوبر کبابی
 درم عمل با جود امراض که از رطوبت باشد نفع دارد و **وقت شب** سیاه
 بیره بار و غن رست در جام و زین مالیدن و اگر فعل سیاه و چندی
 شتر در روغن رشت بار و غن رست نرم کوفته امخته نموده در روغن
 که ابله دارد مانند و **وقت قوت** اختلاج غذا شود و خواب که در
 و نشسته بک و **وقت** که تر و کوشش و غلبه خشک و
 مطهر که در و در حنی و در حنی و بک و در کبابی بک و در
 نمایند و اخیر پسته و صنوبر از هر یک کبابی بک و در حنی و در حنی
 اب که در آنکه دارند و در حنی اب کرم بر بدن و در حنی
 در آن و در حنی و در حنی و در حنی و در حنی و در حنی
 نمایند و در آن که در حنی و در حنی و در حنی و در حنی
 که کاغذ بنس و در حنی و در حنی و در حنی و در حنی
 اختیار نمایند و در حنی و در حنی و در حنی و در حنی
 سیاه بک و در حنی و در حنی و در حنی و در حنی
 در حنی و در حنی و در حنی و در حنی و در حنی و در حنی
 نرم کوفته و در حنی و در حنی و در حنی و در حنی

معیت

گرفته اند و نموده شست و در می تا صفای اختیار نمایند و تریاق تاروق
 اگر بافت شود و خوردن آن نفع کمی دارد و درین مرض
 قاعلی که از خون کوخته سودای سفید و علامت او تقدم تب پیش از حس مخف
 و تخلص عضو مفلوج و عمره موالج کج اگر در خون کسرت بوده باشد
 بخند و دفع فصد نماید و بعد از آن بمحون مسرودی بطرس مدامت
 نمایند و اگر حرارت بیش غالب بود کس حال مرطبات مثل آب شنبه
 و آب کاسنی و سکنجبین و غذا مرطب مثل شیر و ماهی مرغ فربه که در دوا
 کسره و کفایح و آب انار بن یا شرف بر سر او روغن گل و انار بر سر
 که به هم بخت شده و طلاس زیند و این در ناکفته که عورتی را فایح بود و سبیل
 او رنگینی رسوبت بر و غالب بود شربت از لوی بخاری و زیتون که
 بایست بسته شده و دو دلقم و آب بنان بود و در او زردم که در آب صف
 در آمد و مزاج او کمال خود باز آمد چون برای سر و شد با و در گرم و خج
 در فایح که حالت از درم خج سفید و علامت او در و در و در و در
 علاج او فصد و گذاشتن طلا ای موافق بر خج میل این طلا اکلیل الکلی
 - نفع از هر یک سه مثقال و شش مثقال از هر یک دو درم و درم و درم
 و درم و درم از هر یک هفت مثقال و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم
 درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم و درم

ملول علاج

نفاذ الرق

[illegible]

تکثیر شدن **عروق** ترتیب بدن و عضو با انواع طبقات مثل این
 این و سایر نواحی بخیل و باب حبش و حل و شربت و غیره و نهید
 تا به پوست کشیده باید و بعد از آن او دیگر گرم و معجزاتی بود و غنای و عضو
 مفلوح مانده و درین حب سفینه نمایند و فزون کج غاریفون ششم **عروق**
 مثل از هر یک درم صبر سه درم مثل را باب کند تا حل و زنده شود
 و در درم و نیم صعیف بود و مثالی اجبار نمایند و این سفوف مناسب
 سبب زراوند طویل و وصال فلفل سیاه و وصال و نیم نبات
 و داره وصال نرم کوفته هر روز از کمی میل نمایند و بعد از آن سفوف
 محم با بس گرم ساخته بر عضو مفلوح نوازند بر عضفه بعد از آن سفوف
 و فزون و شنب و دما بونه مالدن و این خاک نوازند و صعب را گرم کنند
 عاقر قره و مینج قهقین فلفل از هر یک درم و فزون و صید بس
 از هر یک و در درم نرم کوفته بر و فین حب الفار و بالاکه که زنده مانده
 گرم سازد **فصل پنجم** در معده و معنی او باطن شش حس لمس
 باشد و عوام اندامی را که حذر شود و زخاوت است و حادث میشود و حس
 لمس بطول یا نقصان و سبب او افتشاع و حس حلاوت از سنگ
 در اعضا و انواع او پنج است **عروق** سبب ضعف عارض شود و حس
 زخاوت آنکه عارض شود از حمله که شکستن او با از موضع خود پس
 بود یا اندام بر آن عضو نشسته باشد **عروق** معبر عظیم موضع او با عضو محل او برتر

111

باینکه فو

بابیم جلوس و نشستن را تعریف دهند **نوع دوم** حادث میشود و نذر
بسیار است که واقع گردد در عصب از غلیظ خلط بارد و خام علامت
او کاهی و سستی بدن و کراتی هواس و کدورت او صفدی کون
علاج شسته بدن بحب ایارج با حب قوتایا نمایند و کفشد شربت
سکنجین و بنوری و حمام فایده کلی دارد و اعصاب او مالند و در بدن
او روغنهای گرم مثل روغن قسط و غیره مالیدن کلی دارد و از معجزهها
رگم مثل معجون بلا در غره و عسل ای مثل آب بخورد و اگر ضعف باشد
گوشت کبک گوشت مرغ را زنده و منع نمایند از آب سرد و خورتن
تجد از حمام **نوع سوم** خدر که از غلبه خون حادث گردد علامت
او سخی روی مایل بسودا و برآمدن رگها **علاج** ضد نمایند و فطیل غذا
و بعد از خدر روز مطبوخ بعد اختار نمایند و اعضا را طلاس زنند آنکه او را
سرد و رطوبتی روغن گل و سرکه و صندل و حراریت بسیار غایب بود
سخت بجا خور نمینجه نمایند و غذا کسین ساق با آب غوره منق سازند
که از مزج تخم باشد **نوع چهارم** در صدری که حادث شود از غلیظ و گرم
و صلب بارد علامت او غلیظ غصه و نفخ با قی و بحیرای گرم از جهت
آل سبب **علاج** نرم کفاح محصب بر روغنهای گرم و اعضا را مالیدن
و اگر سخی شود بعد از آن بر روغن شست و روغن بابونه و روغن فریون و صرب
ساختن **نوع پنجم** خدری که از بزرگت شود و علامت او خفای و بیش

و خوردن عضو و غن را در حال **علاج** ترطیب در غذا و اشربه
و در حمام که آب شستن باشد در آمدن و بعد از آن روغن بادام
و مالیدن و گاهی خدر بواسطه سموم زمین و عقرب و عوه میباشد
عبد خورن زناقی و آنکه ضد سموم باشد و دیگر گفته اند که خدر قوی
کرد و فاج میگرد و فاج اگر ضعیف بود بخدر مجرب میگردد و فاج با فین
الله فی لی **نفل چهار دهم** در لقوه علت که حادث میشود و لقوه در
عضلات و چشم و روی در یکی است و در کشیده میشود و نبات
عبره که جل کنند و در بدن روی چشم و ابرو و لب و ابرو منفرجه گردد
بلقوه و این دو نوع است **نوع اول** حادث میگردد و لقوه در غلظه
غلیظه است و علامت او سیسج جانب روی و ضعف حرکت و میل
جانب صمیح و سزاوار است که کسی که لقوه شده اودا علاج
کنند تا چهارم از علت قوی نباشد و تا نه قسم از علت ضعیف
باشد حفته اند که سم است که قمار یا سکنه است و دار که تشنگی
کند و دیک است و امید نیست یک شدن انحراف **علاج** هر روز
بلفقه چهار منقار و امشور مندرم و مصطکی نیمه مندرم با کلاب غافار
ایحل میکنند و مصطکی غافار و غار انما منقسم آب خود بار و غن
بار و غن صبور یا شور باقی کنجک و بعد از منقسم آب بار حباب
ست بار با حفته قوی نمایند و عرغه عصاره قرها در کنش بار ایحل

الله اعلم

کوفته انجمنه شکر کم در دمان گیرند در وی را بانی که در او سوزد بپزند
بپوشانده باشند بشویند و شیرین بجا مان دارند و سوزد و سوزند
و شیرین بجا مان دارند و در جابت روی که کشت شده غایبه بار و عن سوز
که در دمان و جند سوز صل که باشند بمانند و اگر بخانند و بپزند روز
بگذرد و خوری در پی بپاشند و از خوری بار که نفع کلی دارد و کوشش رو باه
و کوشش کفیار و کوشش کوزه خورجین سازند و بپزند و بر سر عسل سازند
عسل که نفع تمام دارد و صبر و در خضض و زهر یکپ در رم و عفوان و رم و رم
و صبر و خندان و در فعل فایده گفته اند و مجوز بود در دمان که دارند
و صبر و در خانه بار یک سازند و واجب است خذ از هر ابر سوز و از
ساق طام سرد و در شرب آب عسل و شکران خواه تا لبشان و از
جست بحسن تدبیر خلاصی یافته اند **نوع دوم در لقوه** که از تشنج کلی از
سعی و کجاست و دیگر کشته حاصل کرد و علامت او ضعف و اسهال کشیدن
و جلد پشانی و کمی آب دمان **سلاح است** که سر را بر و عن منف با دوم
اگر آب سازند و در تمام رغن تر تقیر نمایند و شراب محروق گفته اند فایده دارد
و متع نمایند از عذاکرم و خشک و از حرکات متعده و کاهای لقوه و از خور
نرم نه جند بپوش بپزند و این ملک شد علامت او زیت
را اندک نزدیک مرث شود و لا علاج او گفته اند و کاهای حادث میشود
مجموعه مصالحت کردن و میباشد از جمله خفاش و جابج است لقوه علاج

نسبت که روغن قسط و زمیون در کردن مالت **فصل پنجم**
 در تشخیص این علی است که حادث میشود در عصب و نقیاس غضیر است
 و در کم کشیدن آنها که از استسباط و دن عاجز ابد و تشخیص اگر در تمام
 بدن شود از آنکه در غنچه اند و انواع او پنج است **نوع اول** تشخیص
 که از آنکه علامت غنچه علامت او علامت غنچه بلغم و تبریر با که از بلغم
 حاصل شود و بسیار است که لب از اعصاب مرشرب حادث
 میشود **علاج** نسبت که در ابتدا غنچه کنند و بعد از آن مقدار رطوبه صفائی
 از تریان ببرد و در باقی از ریه درانی که در روز بیره و شفت و انقباض
 از هر یک درم برش سده باشند نقیاس شیرین ساخته میل نمایند
 طر فار و ره رنگین نباشد مایه الاصول یا دپارح مناسب است و در
 قوت قوی باشد اندک نانی بار العسل یا آب عود بار عین رب
 یا عود یا سحر و خورن در قوت ضعیف بود و گوشت کبک
 گوشت کبک و کبک و امثال اینها و مارا اللحم و بعد از نصیح
 حب متعلق برین موجب کجایش و شش جاد شیر مثل شیر شحم فصل
 تر بر پوست ببلبله از زردت صفی را با آب ببلبله حل نمایند و باقی
 را و دیگر اگر غنچه حب سارتر شریخ و درم تا دو فصل و مایه و سارتر
 نمایند و دستورات کند دفع نمایند و اگر بعد از غنچه با حب یا شش و حب
 در رو و ظاهر کرد و در شتر با روغن زرد و کاو و پارو و غن یا بچه حقن سازند

شراب

و متعلق

مصرفه با بعضی از جری مخلوط سازند و از کبریت شراب حذر
نمایند و عجزه که در فالج مذکور شده مفید دارد و اعراض دائم نمایند
و در غشای کرم مثل روغن سداب و زعفران و غیره نمایند و در زخم
که در بگویند و نفثه و کلبه در آن جوشانیده باشند و باید و آب گلاب
در نیزند و در یک کرم در آمدن فایده دارد و از غذا غلیظ اجتناب نمایند
و علاج نمایند بخلج فالج تا ملک سفود **فروع دوم** شیخ که از عجزه دم شود
علامت او حرمت و حرارت دانه ده با تمد و **علاج** فصد نمایند در اخراج
صفتی ملک مقداره نیمه بر باد دشت کمتر گیرند و آب انارین و شربت
کفین و آب تمر بنده یا جلای که ضایع دانند و غذا شست
با شش عجزه که در نوزاد بار میخ باشد **فروع سوم** در شیخه از استقرا
بسیار مرگت اعصاب شود علامت او اسهال مفرط و از اط
خلی زدن بگو که بر جاف یا بر سبیل حیض یا از جراحت یا بسبب لغت
بخوانی یا کسکی بسیار است کرم که اندک اندک ضعف می آید
و این را از شیخ با بس بگویند و این بدتر از شیخ رطوبت است و گفته
اند که از شیخ با بس بدتر است که همان را میگویند که رخ و نیک می شود و بعد
چون نادر است که نیک کرد و مکرر زمان در از **علاج** اگر است پخته
اب بنجر که در دغاب و سببشان بخند باشند و با کدو بخند باشند
و از شیخ و لغاب دانه ای و لغاب استغوث یا روغن بادام گلاب

که از سفت و خشم غیر و غلبه سیمان با زنده بل نمایند و آب
آمارین سیرین با روغن کدو و با روغن بادام و روغن پاجیه فایده دارد
و در سینه روغن کدو و روغن دمنه با سیر عورت چکانند و سفت و ملوف
و با بونه و قطعی و کدو و جو محشر بپوشانند و سر و بدن با آب ان بشویند
و اگر آب نمک سیر عورت و شتر خرو و سیر سیمان را با کافور و بنفشه
و نمد و بر اعصاب کشند سیر عورت و سیر خرو ریزند و سیر و آب
که بپزند و روغن سفت بادام در سر مالند و غذا سیر با و جرب که از بوی
کوفند حودن با بنفشه با روغن کدو و در حرارت و آب سیر و روغن
با بی مانند مریمی که علامت عین را نرم سیر و مریمو صاب زنده کند
مضطر و خشم لثان و خشم طبع از هر یک خمر و جربی با کافور و خمر
همه را نرم کنند و نازند و جمد در طرف بدن نمایند غذا و شتر
نوع چهارم در سنج که از نرم گرم شود در عصب علامت اول علامت او دام
علامت در سنج و طبعی طبعی چهار شتریت و کلل او دام که از
محل **نوع پنجم** در سنج که از سیر و جراح سرد شود و در وقت او از
داخل بل ایچ غار حق میفتد و از حودن و چون و آب سرد و با روغن
بجانبه از برف هوا سرد و آب سرد در آمدن لب تقطص عضلات
عن است و این نوع را که از مگویند علامت او لب که رنگ رو
مایل سبخی یا کبودی باشد و چشمان او کلان تر از بجهت نماید و می

باله زایل

باشد که کوبانید و در خواب کم نمود و پیش آب بسیار در و دور اندای
 علت در و پشت و سر خواف باشد علاج شنج که در رطوبات و علم باشد
 نماید **فوج ششم** در شنج که حادث شود بسبب موی که بعب رسد
 از حبه خلط تنه با گردن غریب یا با شرب او به زهر ناک و درین
 فصل است شنج آنکه که می گردد با شرب خلط غری یا با آنکه باشد حسن
 معده او قوی که خون ز سره و زرد و در سر یا بسبب اخفای سر و عصب
 فصل هفتم یا شنج بسبب بدن آن ظاهر گردد و **علاج** منع آوی از عصب
 نماید و صغیری از اضاف شنج را تمام کند و اندام است و در آن و در وقت
 که اندام حاصل میشود در عضله یعنی مایی و شنج و عصب و بسبب او
 خلط خلط لریج با سوس محقق علامت او نقل زمان و در شواری صبری
 زود بدن و شکی نفس و اصحاب تمدد و از از نیم است که در روز چهارم
 که شنج بپایب میشود و علاج پذیر است **علاج** قندهار و اسهال عصب
 که باریج قهر یا غیر افر و صغیر است و در آن و شنج را بخورون آب شغیر
 در و غن با دام و دیات الی و عیزان بکباب که از سرک کافور زبان و بنفشه
 یا بستان و تخم حمزوت رنده و عسل نمایند و سیر بر بدن و سر ند و آب گرم
 در و غن با دام و در و غن در آن و در و غن علف با دام در بدن مالنیز و سرک
 در و غن با دام و غلبت و عذرا و خواب که شنج کور سفید و حوان و مایی که در
 یا شنج و صغیر یا شنج و علاج نماید و علاج شنج که در شنج و در و غن

یا کور
 یا کور
 یا کور

به باب حل زده بر دغنی با دایم می نمایند **فصل ششم در عرش**
 حرکت عرش ازادی که حادث میشود در اعضا که حرکت بار آورده و از
 درون میان شمع و عرش است که حرکت شمع دایمی است که عرش را می کشد
 نزد حرکت عرش و این انواعی است شمع اول عرش که از بر دایم می کشد
 در عرش را می کشد و پس نسبت شود به بر حفاج می کشد و عارض عارض
 می کشد و همراهی که آب سرد بسیار خورده در وقت دایم که
 می کشد و می کشد و شرب شراب علامت و علامت سوراخ بار و
علاج کلک شدن علی باب انیسون و باد بون و حواشای معطلی
 و خوردن مالیدن قوی اعضار او مالیدن روغن قسط و صندل و ستر
 و آب علی اندکی میل نمودن و خوردن نمودن از املا و جامع و عرش
 که از کسرت غلظت خوردن شراب می کشد **علاج** و اثرش مانند دایم
 را بر دغنی می کشد و خوردن دغنی در وقت و ستر عرش
 و آب و عسل و صبح می کشد و غلظت می کشد و نفع تمام دارد و مساله
 در خوردن او و در رم و اندک نه است بلکه طوبت اصلی را فانی می سازد
 و خوردن و جهت آنحضرت است و خوردن با عسل و مساله فایده دارد
فصل دوم عرش که حادث گردد از غلظت غلظت ریح علامت او بسیار است
 ناول از عرشای سرد سرد و گرمی و ضعف حرکات از او دیده و کدورت
 عکس **علاج** شش دایم با بار و فقر که معقولی لغا و بغیر سانس و دایم

اسرار
 در عرش

۱۶
۴۶
اسطوخودوس بار بالعل و بکدرم ابرج با بکدرم اسطوخودوس
بیاض منبذ و سر سکه و لشکری نفع تمام دارد و غذا گوناگون کباب کبک
و سقز بای مرغ و غذا که بسیار جرب باشد مناسب نیست و باقی
علاج همدر نمایند **نوع سوم** رغن که از خلقت و بخر قوت شود و سینه
او را از نفسانی و عصب و عجلت و ترس و کسرت جماع بر احتلا عجل
او وجود سبب **علاج** تناول مفرحات و غذا و موافق قیل کوشش مرغ
و کوفته جوان با دار چیت و پودر خوشی **نوع چهارم** در رغن که از بیهوشی
مرح با بس که لب تخفیف عصب کرد و علامت معضی عصب
و عصبه **علاج** ترطیب با آنچه مذکور شد و در نایلی که از عصب شود
نوع پنجم در رغن که از ماده حادثه شود و علامت اشتبا و اشتبا
علاج مضمضه و اخراج صفر و اصلاح مزاج لکچینی و آب انار و غذا و زهر
باج که در صحنه باشد و منقش آب غوره سازند و حمام فایده دارد
و بخرهای که کمتر نمایند **نوع ششم** که حادثه شود از املی که بعضی رسد
مثل سر مار فوی یا نوعی باریک در جوان علامت او وجود سبب **علاج**
او را سبب سر ما بوده باشد و رغن ریت و عاقره حاد و صندل
مانند دار از عصب سوسن بود و محاب استغول و سمنه و تخم بارغن
با دام و غوره و صغره مانند و علاج کزیدن در اثر کباب مذکور خواهد شد
و در آنکه در نایلی **نوع هفتم** هم علامت جرب و جرب است

از بدن بخلاف عادت و در عرف گویند فلان عضو سرد و سلب او را باج
بخار غلیظ است و بیهوشی با وجود جمع شدن در او اطمینان باشد مبنی بر غلظت
و نفوذ و در عضو صلب مثل استخوان و در عضو نرم مثل دماغ و صلاح بنشیند
علاج صغری کرم مثل از زن و ملک کرم و عسره که از زرد و ملازم است با کرم
کرم نمایند و خرقه درشت در آن مالند و در عسره قسط و روغن زیتون که در روغن
سدر است و نموده باشند مالند و طلا سحر که کهن که در و بود و بنم و زرد و بنفش
چوبش بدها باشند نمایند نمایند در آن بر روغن گل شکر کرم جرب است از باد
ملک و از آب سرد و عذرا سرد و غلیظ و صاب اجصاب نمایند و کفیند یا صاب
و باد باین بر و صاب دانند و مار الاصول و این را بفاوید و بانی علاج نفوذ
و نایب نمایند **فصل نهم** در لوی معلوم باشد که مردم را و اسب سب
خوردن طعام و شراب و طاعت را بخت مل او متکلی که و باد و باد بخار
در کها و عضله های او جمع شود و خونش را اگر آن و مانده باشد و عضله
در کها نشسته و میگرد و می باز و در ک و در و چشم سفید و این
علت را لوی و سبزه گویند **علاج** استغراق معتدل و خون اندک
بر دارند و صفرا کم از زرداب سرد و صلیب نمایند تا اطلاق را از جرسیدن نگاه
و عروق از کسر خشک و و صفال و قد صفت صفال نرم کوفته اندک
اندک میل نمایند در فراج مایل سردی باشد اگر مریا و عذر را بخت
سازند بقصد زنی و صند و ج که اگر است فایده خام دارد و در بعضی از در

آنان

میفرمایند خادم حمام را که بر نفس رکها و خنده که در گردن است و در پشت
 و عارض میشود حالتی مثل سبک و غش و زایل میشود و اعتبار میکند
 بر آنی ادا از گرفتاری این رک سوره مفرد روح میشود و در روح بسیار
 جمع میشود و چون دست بردارند روح بسیار جلد می آید و می آید و می آید
 که در بدماغ او رده تعلیل میدهد اما در گرفتاری این رک خطر است باید که این
 را نکند از نزد دست رو و بماند آن بردارند **باب دوم در مریض**
در مریض چشم فصل اول در در چشم
 از مردم ملته را گویند چشم مرکب است از هفت پرده و سه آب
 چشم تر است و نظم که مذکور میگردد **و شعر** کرد از بکار غالی بضع
 خویش چشم هفت پرده و سه آب هفت چشم هفت پرده و سه آب
 شکر زحای و پس جلالت پس عذروت میفرماید و عفت زن ملته
 از طبابت بجهان حیه و علویه و سخته است و قوت بینائی از رطوبت
 علویه است باقی رطوبات و لطافات خادم درین درید و در دره و عفت
در چشم که از غلبه خون مشهور علامت او شدت
 بر مری چشم و امتداد رکها و عظم نفخ و درم و کسرت تد و درم
 در میان صد عین و بسیار آب چشم و عظم نفخ و سرخی قول و درم
 بلکه در انقلاب جفا **عده** فصل اول از جاب در در چشم
 بود و فصل اول از در و جاب نماید و اگر مابقی مابقی از فصل جاب نماید

و بعد از آن باب ترندی و الوی بخارا و ترنگین و شیر خشت
جمع را درم سازند و باب کاینه جبر علی کرده دهند و جبهه نشسته
بر منوج سازند و نقشه خشک درم نرید سفید پوست تمام شده در میان
با دام خیر کرده درم پوست مله و انیسون و اب کوسن و اب
بندرم محموده منوی داکی کوفته محضه باب جصاص سازند و انس یک
شریت است حب قوفا یا حب جبر یا مطبوع چهار سبز بد حبوب
الملک زرد و پنج مثقال منقش منقش سناری بی پنج مثقال رست منقش
بصل عدد و بادیان مثقال الوی غیری یا پاره عدد و نموت نرود
اب اوده درم معوض رسته قل کعبه یا پاره مثقال سبزه
و بندرم غار یقون سبزه نمایند و شربت منقش و اب انار و اب
ترندی باب سبزه خورده و اب اسفند بصل محموده عدد استغوا یا
منع با خود اب پادنه و شربت بر تان رکبانی و جلاب و اب
و مثقال سفتر دو درم بادیان مثقال بیج کوسن مثقال منقش
و مثقال پختانند و پادنه مثقال کلفند اصفی اعتبار نمایند و در کلفند
بیا شربت مد کلج دو درم اضافه و ترشیا فاجب و در حبوب
و بان دارد و اسفند و شربت صند و قلع بخارا در بند و سفوف
از کشته خشک و صند سازند و پادنه که سفینه بدن شود و بیج خراش
در چشم نهند و بصل نیز دیک چشم مزیند و در دار خا و شربت و چشم کشند

نعوها اگر فوی باشد و استهاب و نورش بسیار بود و صیده تخم مرغ
 دقین و لعاب اسپنول درشت با روزه چشم چکانند و هرگاه چلیدن لیکن
 باید شکر گوت فایده دارد و این فطر که از لعاب چشم آبی شیرین و شیر
 عورت و کلاب و سفید چشم معجم هم اینجه در چشم چکانند و در بعضی را
 در خانه که بسیار روشن باشد نگاه دارند و بر روی او غرض شود و با آب پندارند
 در کرده چشم ریزند باشد این حال بسیارند حصص مندل انبا قبا عفت
 الشعلب الی کلینج ازین آبها صافه سازند و با آب کسند و حل کنند
 به پیش چشم طلائع نمایند و مندل بکلاب سوده و سرمانند در روی را با آب
 که در مسکه آبی اینجه باشد و واجب است و جناب از خوردن گوشت
 و غلو و شرب شراب و زیاده از خوردن و جماع و خواب از عفت طعام نمایند
 و هرگاه علت دردش این باشد صاف اینض لسنه با آب حل کند و چشم
 بکشد **سند** و سفید از چشم بگذرد و اندر زوت نه درم شتر و دل باشد
 از هر یک درم السنون بگذرد و نرم گوشت شتر عورت با سفید چشم
 و منقش شود زنده و اگر درد عظیم بود اس و دروزب زنده **صفه ان**
 از زوت مدبر شتر عورت سوده با نبات مغزی کوفته و چشم بپاشند
 و در اول درد چشم شاف کا فوی فایده دارد **صفه ان** سفید از
 قطع شست درم صمغ عربی و نیز از هر یک **صفه** درم و قلع از هر یک درم
 و در هر یک از هر یک چهار درم لعل القصب درم کا فوی درم

بناشد که وقت حاجت بشه با سفید تخم مرغ سوزده در چشم نشاند
و صاحب اصل حقیقت هست این صندل از خردن بر اینم چند افیون عشر
بخت نه سخته نموت صاحب استعمال نمایند و از صندل مناسب است
در سجاد و صفت آن صغ غوی و در صندل از هر یک سه درم کثیرا در صندل
از هر یک درم و نیم افیون نیم درم باب اکلیل الکلس سافه سازند و در
چشم سرخی باقی ماند و آب چشم میرفته باشد در و را حفر سازند
از روت ده درم صغفران و سبل و صرد و مر از هر یک ده درم
نرم کوفته در چشم باشد و در اخر زرد در جام و از نیم و در حفر ابرو کشند
و شاف احوالین نمایند تا جرب بر طرف نشود و سکه سرخی و غش
از صفای کبونی یا بدین شاف و سازند صفه شاف و نج غش شش درم
صغ غوی و بنبر از هر یک بنجد درم یک اس سوخته چهار درم هر با صندل
چماض از هر یک دو درم شجرف درم خون سیا و سیاق و زعفران
از هر یک سدد درم نرم سوزده شراب باب باران یا کلاب شاف
سازند ضا دیکه در اخر در چشم فایده دارد و زده تخم مرغ و در و را
و کل بقیه و کل با بوزه جایز است که در اخر در چشم گوشت مرغ
که بکوفند و آن و تبیه و یک اعتبار نمایند **فردا ام** در چشمه حادث
کرد و از ماده صغفر علامت او درم و عدد و اشتیاق و سرخی و جرب
چشم و رغن آب و در و خلدن و التیاب **در** اسهال چنانچه بطور

ایستاده در

بلبله و جدت صفرا باب کشک جو و شیر خمره و آب گند و آب
 ترندی و آب انار و آب الیوان غوره کین و هند و ضا و اسرو
 نکل اسفول که باب کاسنی و آب کشمر و کلاب و اندک سرکه بسیار
 و بر چشم گذارند و لعاب تخم انبی و غیره و شیر عورت و صند تخم مرغ در
 چشم بچکانند و این ساف کافوری کشیدن و از رگد از استقرع حرری باقی
 ماند و در بعضی با ساف ابض سر عورت یا صند تخم مرغ حل زده
 کشند و زده تخم مرغ سر و من کل بر چشم گذارند و محکم بندند و حد زمانند
 از آنکه حال این است با پیش از آنکه بدن را یک کرده باشند و
 اندک شش از استقرع در قوی پیدا میشود و که هرگاه درم و در کشیدن
 باید و در امع صفرو و شاف احرلین مناسب است و بعد از آن مداومت
 کند تا پدید آید و عذایم که در شش تخم مرغ و عذره مداومت نمایند **در**
 که از ماده بلغمی شود و علامت از عظم انتفاخ و اندک سرخی و بسیار
 حرک و در چشم و اندک حرارت و انضاق و در محل خراب **در**
 نفقه و مانع بخونی که مذکور شده و کفند و حمام فایده تمام و در شش
 روی و چشم و کلات شیر کرم و لعاب حلیمه و لعاب تخم بکبان
 و چشم بچکانند و در عذس نرم سوده در و در چشم کشند و در **در**
 ابض بعد از سه روز در چشم کشند و شهاب بر ایوم دیشب
 شاف و شهاب از روت مدبر از هر یک شش درم و عفران و درم

بسیار درم آفتون مردم همه را گفته بابت آن سازند و بجنبه چشم
منع صل ساخته باشند عورت در چشم باشند و اگر حیت داب
در چشم و بر طرف شود در زنگشند مد تو نبای منول و اخفا
بصر و دافا و اندک زعفران طلا سازند و غدا صبح یا بعد از
بریان کرده **نوع هفتم** در چشم که از ماده سودا حادث شود
علامت او کرامی و غفل و بایکوت و خشکی و غلبیدن در چشم و رنگ
چشمیدن و سرخ ملتحمه و این را مدی در دسر محاسبه
نیز طبیب و منع غذا ای مطب و آب کشک جو یا مرغ باشد و این
و حام در و غن با دام درسی بچکانند و در اطراف بالند و طلا را بر سر
کندارند و اسهال که بلوج آفتون نمایند و در چشم لعاب حلیه و غن
و زرده فایده دارد و شفاف و نیار چون بر نیمه جوب شریف و سنج
زربنج سنج نبات از تربیب ورم در زعفران و زرد جوب از
یک ربع درم دشتی و کند از تربیب ورم صفت که با کبر چشم
سنج باشد و آب زعفرانی و در چشم که دیر مانده شده فایده دارد
و در اجز در چشم شاف اخرا و غلبه شاف صفت آن که در
نوع عدس ورم زجاج محراب ورم رسوخ و مرد زعفران و غفل از تربیب
نیم درم نرم گفته باب سداب یا کلار شاف سازند و اگر در دقوی
بعد از او دیر نماند که زنده اجنباب نمایند و حام و آب گرم بر سر غلشی

و اگر...

و سر نیز بخار است که در بعضی جوش تبیده باشند و از آن و از آن شراب
 گفته اند و نیز من فایده هند است و گوشت و نیز داسو خوردند **نوع پنجم**
 که در چشم که حادث شود از باد علات او تمد و سیلان و حره **سلاج**
 شفته و نخل و کل جیره و با بونه بخورند و سر سر بخار آن دارند و آن گرم
 دارند و از آن کزانی فایده دارد و دو جام روند و کفشد و کلاب میل نمایند **نوع**
ششم در چشم که سبب علته سوزش سفوف و علامت از آنست که غلظت
 در میان و خشک بسیار و حرمت کمند و درم و جلبد سر او بر نه گرم بود که نوایم
 سنگود کویا میسوزند و بیاید و در گوشها طبعی و بخارات گرم و خشک و در سر
 و سر طبع و دماغ سرد و غش که دو با دام و بوی با در شک و کد و کسرت و سبب
 آنی در اج بدن و چشم را نگاه و استغنی **نوع هفتم** در چشم که سبب بخار است
 غلظت که محسوس شدن در طبعات عین علامت آنست که باید غلظت باید
 که در چشم او رنگ در غلظت اندر و در یک سال شدن از خواب و غلظت سرد
 شدن حالت را این میبرد و در چشم کشودن و نظر کردن **نوع هفتم**
 بین و غلظت و شبها مناسب موقع بخار از سر با طریقی و کل عین با دویه
 که آب از چشم او و غلظت است فاحش این و برود و حصر و امتناع اینها
نوع هشتم در چشم که صاحب به خط را شیخ یازد و یا نیکون یا سحافی
 است غیره بعد از آن سبب از آنست که در در طبعات خارج غلظت
 و گفته اند که اگر از فراج دماغ متغیر کرد و نور خارج منطی میبرد و در چشم متغیر

علاج آنست که برین و تبدیل مزاج و مانع حب خروج ادرار اعتدال و مقدار
 در حب فوج او اگر سرخ نماید علاج و موی او اگر زرد نماید او پیه که در زرد
 مغزائی مذکور شده علی بنده القباس **فوج نهم** درم عظم که خاوی
 میشود و در طبقه شکم پس درم میکند باطن چشم سبب ادنیست که گشته
 شده است و آن رگی که متصل است بطبقه شکم پس درم میکند باطن
 چشم سبب ادنیست و خون بسیار سردن آمده و گاه بواسطه الحارری باطن
 که متصل است بطن و جفن علامت او درم سبزه چشم و انقباض جفن و بر
 گشتن بلبها بمرتب که بر او دو ساق چشم تا جگه نباشد حدقه را و همچنین
 نبودن من چشم و بسیار عارض میگردد و این مرض بسیار از است
 بسیاری پاک و ضعف چشم البت ان و می باشد این مرض از ماده
 دم متناهیست از ماده غلبه و اسهال میباشد **علاج** مصله منقل و در
 باطنی باشد از مصله جانت بر پس سر با نر میانه نصف و اگر حمل
 بود و مصلوح بلبله و عذرا لطیف در چشم شمر عورت و شفاف بعض
 که شمر عورت سوده باشند کشند و علامت شفاف مامیت و جفین نمایند
 در شمر و کللی الکلب و اندک زعفران و زرده چشم مرغ و اندک
 مغز نان خنده هم استخوان طلا را میاید است و دیگر طلا را محبت شرکلی سرخ بچینه
 بنفش و زرده چشم مرغ و سینه جرس هم استخوان طلا را میاید است و اولی است
 که تا سه روز برای شمر هیچ ضرر از طلا و دار و در چشم نکند از نر و بعد از آن

افرنیو

روز بیستم در روز مکه با بر سوجب انزروت مدبریت سینه نبات
مصرنی صبح عربی از هم یک یک بر خرم کوفته در چشم نوازند و از علت
که تکیه یابد بر خور اصف معطر و از حقیقت صراحت شتره یا شتر عربی که
چشم را نوازند گشود و در راعنر مناسب است صفت آن نوبانی
کطانی مفضل صدف سفوفه ده درم نبات بخورم و در روز را بر
بلک چشم نوازند و باشند بر ملک بالا و اگر ضرورت شود که حقیقت را
باید تر است نبات فاحرین کف نمایند و این ملافایده تمام دارد
و بگوشت سردن بسته و عدس منقشر و عصف و شحم انار و کالینیه هم را
کوفته در روغن گل خبث قطره بزدا منقنه بر چشم نوازند **نوع دهم** در
چشم از سر مار و برف سفید **علاج** است که سیب سرخ را حقیقت سازند
و بر سر چشم نوازند و بر کاه را بختند خنک سر بر بخاران و از روز تر
را بخت کنند و سر بر بخاران و از روز تر و منقنه و با بونه و دستین بختند
باشند و از **نوع یازدهم** در درد چشمی که از سردی معده شود **علاج**
معده را از آب قشقل بکفند و مصلک در غذا و از چشم اندک که شرب دور
حمام در آمدن **نوع دوازدهم** در چشم که از سردی رحم میشود **علاج**
خفته بر که در با بونه و شبت و اکلیل الملک و علبه باشند تا چشم
و واجب است ملاحظه نمایند در امراض چشم یک در هیچ امراض سر از جاع
و خواص معقب طام خواه در شرب و در **نوع دهم** و **نوع یازدهم**

نوع

بپارسی و این بر روی عصب است از ملحه که از گوشه چشم از جانب است
رسته در اکثر امراض کای از هر دو جانب میباید و این دو نوع است
اول سفید در فیتی می باشد **علاج** او اسهال است و نوع دیگر او عصب است
و این دیر ماند کرد و در زمان طول بر یکدزد و کلان میشود و منع بخریب
کند **علامه** سفید و سفته در کمانی بود از سفید و جانت در شمال و در اصل
خل با سلفون صغیر تر سمجوب فلفل و از فلفل رخیل پوست بلبله زد
بلبله اسود از هر یک پنجم گرم صبر شمال کف در ایشان درم سبوف
بیج درم سبوف چهار درم فوف در درم نرم کوفته استعمال نمایند و در شنبلی
و شاف احمد و اخضر و شاف اسود مشهور است **بهرج** صفت آن
خل ز لکاس فنج از هر یک درم و نیم آغلیما و درم آنی سکنج و از مطلق
از هر یک نیم درم آنی سکنج را شراب حل سهاخته باقی آید و را
کوفته بدو انچه نمایند و از حله صبر تا که نفع کلی گفته اند گفتو را نرم بویزد
و اندکی آرد و در آب گرم یک ساعت بگذارند و بعد از آن صاف نموده در
چشم نشاند تا خفته را بر طرف بسیار زد و سحی باز برده و سر آنغولی آن
بار و با بعد از دخل حمام نمایند چرا که تا شتر آن آوده از زمان طاهر تر است
دوم و درم **علاج** غلیظ و دیر ماند شده باشد **علاج** او نیت مکرر است
بعد از آن مانی باشد از هر دو شنی تا خفته حله که از ملحه جدا شود آن آرد
دیر و شمای کبیر بر بنو حبه که مذکور میگردد و مداومت نمایند صفت آن شاد بخ

سفال افلاک

مشال اقلیمیا سیم نمکند ای برده اریغ زنگار دار فضل از هر یک درم مفضل
کف در با از هر یک دو درم صبر سبیل قرنفل از هر یک سیم مشال رخیل دو درم
اند ربع درم عطران ربع سیم مشال رخیل دو درم اند ربع درم عطران ربع
سیم مشال رخیل دو درم نوب در ربع درم او دیه سوخته نمکند سبیل و ناخن
و چرب و دونه و نارنجی چشم را فایده دارد و پیر نیز نمکند از خوردن سبیل
و آنچه از آن سازند و از خون بیاز و سپردن برای معجزه ملحقه نمکند و غلیل
هذا لازم شمارند و غذا خوردن و دستور بای مرغ که در دالشی مشال
و انگ او را باشد شش پر قطع بخار از سر با طریقی نمکند و لیس طبع
فایده دارد **فصل سیم در دانه نقطه سحر با سیاهی دل** بر صند چشم
خار مشو و لیب حرنه با حرکت عنفت مثل فی مغزه قوی **سید**
سید مشال نمکند و سیر عورت در چشم بچکانند و صند و تخم مرغ سرخون
نمکند و ناخن خاصه لیس خون که از ریز بر چون بر کنند سرخون آید و آید
یا کل از حین و در آخر یا کلاب حله در بچکانند و غذا از زرده تخم مرغ
و عدس که دانه زک عطران اجزا بر بر نرم کوفته شش هزارند و آب
سیر یا کلاب حل منصفه سرکه و کلاب بخوش تند و حیم بر بخارانی
در اند **فصل چهارم در اینطاف مغز و او** **سید** **سید**
سید در اینطاف مغز از فصله بورقیه علامت او خارین و سوزش
در **سید** **سید** او بر سیر و قندیل مزاج و سستی زدی باب گرم و کلاب

و ۱۶۹۱ هـ در این روز

محمد و محمد بن محمد و محمد

خ

فصله بشور بود و بسیار است که از کسرت خایین یک ریش کرد و **صلح**
 در حنم در آید و تدریس لطیف غایب نزد در محل خواب گایس تر را کو کوفته با
 در غن مل جریسم نند و سفیده تخم مرغ لحداب حل کرده بر چشم گذارند
 در آیدش یک کف نمود و عدس مفرغ و سماق و کلسرخ و مننه انا و غلظت
 جوشیده طلا را نند و برود و حرم با سماق که نمود و **میکرد و**
 سماق را حنم بچون نند و سفید نماید و بار جوش نند تا غلظت شود
 بر آید و نیم غرر باب سماق سماق سازند و بوفت حاجت در چشم کنند
 در کمال نمایند و مضمضه فایده دارد و خصوصاً در پیشانی
میکرد و که در کمال جریسم سرخ کرد و این دو نوع است از نو
 غلظت علامت اب رفتن و سرخی و خارش و در چشم قبل از و دهان
 صغری ظاهر کرد و این دو نوع است **در** سبیل رفتن و سرخ شدن
 و در کمال جریسم دفع نمایند و اسهال طبیعت بطبیع و اقیمون یا لنگه سیاه
 بطبع خیار سبز یا با ایام و فقر یا کجست تو قایا و منع نمایند از اعتدال
 طعم از خوردن غذا و صغری مثل عدس و باقی و سوز و بسیار و غذا
 غلظت مثل کوفت گاو و با و حنم و دمای کلان و این دو غذا و نوش مرغ
 و کجست و تنبیه و نه غلظت و کوفت کوفت و حنم و این مالش مفرغ
 و اسهال **صلح** جریسم درم افاقیاسه درم شیل درم و نیم درم و عفران
 و بوجرم نیم کوفته باب سفید سازند و در محل جریسم کنند و شاف

این کتاب در کمال جریسم درم افاقیاسه درم شیل درم و نیم درم و عفران
 و بوجرم نیم کوفته باب سفید سازند و در محل جریسم کنند و شاف

حاجت

و بنار چون برنج و حب زرد و جو بهشت و بزم علی و منقول حبش و
عاجت برابر بکنند و نرم بکنند سبب رقیق را و دفع نماید در اکثر کتب
از باب سفوف و شاف اسود شده و در باد و برنج و حبش و زرد و جو بهشت
درم و تبار مانی حدف محق تو بال نحاس منقول سرفه اسفند از حبش
به عدم نرم کوفته و در چشم کشند و آب انار ترش ضرر و عمل کف
کافه و بزم حبش و در او صاب کدازند و در غنی و در کدازند و در
استفاد نمایند و شاف و حبش و تنبا کشیدن مانده کلی دارد و
دوم در سبب غلط و دیر ماند **علاج** استخوان و برنج و زرد و حبش
سبز و زرد مانده شده و او و به اثر بکنند هیچ عیال بر این و در شاف
سبب نیست بمقراض و در بار این علاج نمایند و در او صفر و زرد و
بشاف و صفر و نقد و منافی و کون و حبش نماید و دارد و
در **دوم** اما به باشد حکم سر طوطی ملخه و موضع را اما به در کون و حبش
سوی منته باشد و موضع در کون و حبش و در سبب کوشش و موضع را در
رنگ آن اما به سرخ و نقد می باشد **علاج** نقد و ملخه و تر
و بر و در زرد و در ملخه یا در شاف انبض که در اندک و تر شرم دارد
که به و بر مانده شاف احمد لین **علاج** در دمه عینه است
موسسه از حبش یا که دبی اراده اب میرود و سبب است و در
فراج سر یا حبش یا بود که در رنگ کاسه است و یا از حد نفوذ است

والله اعلم

دوازده چشم که نزدیک باشند دامن قسم علاج کمتر باشد
 گشت که بقیه بدن نمایند با پانزده قطره چند گشت هر شب بکینفال
 اخبار نمایند و در بعضی را نمایند که مداومت حمام نماید بر نهار و مقرر با پی
 جرب و از میل بگوشت نماید گوشت مرغ و گاو و عصاره و بر نهاله
 و خواب و از طریق صغیر در هر وقت سه روز پانی میل نمایند و بر دور
 اصفر اچنانکه مداومت نمایند حسب بسیار در هفت یا در ماهی یکبار
 اخبار نمایند و این دارو در چشم گشت تو بیا و بسو و عسله زر و از هر یک
 هفتم غلغل دار غلغل از هر یک نیم درم بر نم کوفته در چشم گشت
 و سه روز در چشم گشتن عاده شد است و عو غره کلاب
 که در آنجا که در حمام نمایند و آب بر رغن چشم در آنجا باده
 رود و بولت بپزد و دو مثقال نفثه حنظل و ششک بر نم کوفته نند
 و بترت فند صلیب باشد و آرد و نم از آنجا که طاهر چشم بود و بر
 صمغ و با سلجقون در دشائی گشت دوم در فمده قرصه بزرگ
 را و بزرگ و سه رفته و نیم کند بسیار علامت او گشت جگر
 و سیاه از طوط چشم علاج اسقراغ بدن بکینه و نطقه
 و با صلاح مزاج و غلغل عدا و رستغی آرد و به مخدر مثل
 سیاق اسفنج اسفونی و رانها سیاق آنرا گشت دوم
 در بزره فرق میان اسره و قرصه در آنجا که گشت که عمره مردن می آید

مثل نقطه مسنخ و ابتدا از حقه سفید میباشد هر گشت هر نمره اول یعنی
در پوست اول بود علت درد در لب علاج اول در ابتدا مثل علاج
خروج نمایند فصد قضا و غسل غدار موافق از مرغ و تپه و نیز غار و گشت
گوشت حواص و ادویه مخدیره مثل سبب ابيض افبرنی و در ابتدا ملکا
یا حر لیس و شیر عورت لا اوم دارند و صاحب حب انی و انزوت
در بر حل روده در چشم کشند و چون سبز کفج گردد و جگر برون آید
علاج خروج نمایند **دوازدهم** در ماضی بعدی که در چشم کشند
و قسم باشد یکی بر طاهر فرزند افتد و نیز ابر و سحابت نیز کشند
و دیگری بر قشر قرینه افتد ماضی علیظ اینرا گویند و ماضی بر قشر
در طاهر قرینه و علیظ در عین قرینه می باشد و سبب صلاح قوی
و از جمله معالجه و خطی و در اخر در و چشم ماضی می افتد و در واسطه
خروج کرده باشد یا قیسمی مانند اثر آن آن دانی و نوع است
ابر ماضی رفیق و مانند اثر اعمام یعنی ابر **سیزدهم** آن سلس است
و گفته اند در ماضی به فصد حاجت باشد و نه غسل صاحب
بخوابی ایشان و آب قنطاریون و قین یا غسل چاکش و آب
آسیبی با دانه غسل از ابر یک برابر در طری از روی بکیند و بعد از آن
کوارند و این ادویه که در جام با شیر بر بخارات گرم که فرشته باشند
اگره حضور انرم می سازد ضایع است و ماضی به پسیدن و مع بیشتر در طاهر

باز از قشر

اندر آب قند و نمک بپزایان گذارند تا در غشت آرد و بر نهاده بپزند
این محرب است **در** اثر ماضی غلیظ این صعب است با نفوذ
برین بدایج متغالب دانند از قصد مسل و از فضل صغیر و شربت سکونی
نشیات اخضر که نافع است جمیع جرب و نافع و مسل و ماضی زکهار
متغال فلفطه رسوخه و متغال بپزده و کف در بار از هر یک نیم متغال در
تج سرج درم نوز در پنج متغال ششقی نیم متغال این را باب سرد
حل محموده باقی آدویه را نرم کوفته بدوش نه سازند و همدی و غ ماضی
این دارو فایده دارد و در وارید سرده و غفران اجزاء را بر نرم کوفته و حشمت بپزند
بر موضع ماضی باشند و در وارید کف در بار بپزده و نبات از هر یک
متغال نرم کوفته وقت حاجت بر ماضی باشند دیگر آنکه در روز شب
لبه سرطان نهاده کف در بار و از زردت از هر یک برابر کف در بار
نرم کوفته بر دهن سینه داره و معده کشدن فایده کند اندک و جمیع صد فایده است
در چشم کشدن فایده دارد و از ویتیکه سعدی را بر دوش و بکشی کنند
مارد او و فایده نرم کوفته باب شفاقی چند نوبت سازند و بعد از آن شاف
ساخته و چشم بچکانند و قند را سلوخه بر دهن زیت که بپزند بر سر
که بیک آردنی بر ناف بچکانند از زقی را بر دوش و محرب است و شربت
انار کشدن سعدی را بر دوش و از زقی را بر طرف سازد و غفران و سرم
در زبان فایده مند است **فصل** در ویتیکه و بقیه غلیظ که بر طیفه قریه و

علامت نیست که از تب طبقه هیچ شش جفت **علامت شش علاج قزو**
باشی علاج و بیلکه که بر ملغمه باشد و اندکی چشم در مرض بلامت ماند
م از خواب بیدار شود و چاک میزند که چشم او خفک یا یک شش
و موضع او با حسن منیاید **علامت اسهال** بحب بقشه و ابارج فقرا
و اب حلیه در چشم چکانند یا شیر عورت و شاف احمد بن رشان
کنند رقایده دارد و **فصل پانزدهم** در سرطان این مرض حادث میشود
بقرنیه و سبب او صداع قوی میباشد و تنگ شدن ادرم میباشد
مثالب لب که سرخانند و رنگین الم او غذا را در سبب منیاید
در چشم کزهره و زرد و غم منیالمم انجمه گذارند و عنبره خم فرغ اندک
المکمل را المکمل کزهره تغذیه و هرگاه در وقت گشایی یا بد تو نباشد درم شایع
و درم نکاشته درم و درارید و دودم نرم کوفته در چشم کشند
نزد مسم **تعبیه لب** قریه و حدوث این علت از کیموس روی
ظاهر میکند و علامت او قلت نورث هره نمودن لعاب منعی که غالب
بیش و بیخی نوع لب باشد و **اول** لعبری که حالت بخود و از نرس
و عورت علامت است هره ربات هم و روحان یا جسات نماید
استفراغ بدن بحب تو یا یا یا بحب ابارج و روشائی در چشم کشند و منع
نمایند از از غشی خون **دوم** حادث شود از نفیری کیفیت **علامت شش**

بسیار در این کتاب

کنجین داب که در چشم و شربت ما به شغیر و لطیف غذا دسر بر بخارانی
 که در دبا بونه و بنفشه و میوه و گل سرخ جوش نیده دسر بر آن دارند و شناس
 و همین نقیه نقیر را تحلیل میدهند **در آتش** در آب و کاه
 شود و از ضرب یا نقطه که چشم رود این قسم یک میشو و حخته اند این سب
 تاثیر کرده است در عصب یک تدوی در طبقه عینه شده که موجب القاع
 کشته **در** قصد فصال با حیات بر ساق یا تر قفا و حقه نرم و از شربت
 میل نمایند و از تند و قوی غایت است یک چهار شربت و مطبوع
 ناز و ابارج در نیمه غایت است اند دسر را فصل و سبب است
 و بعضی و بعضی طلاس زنده بر پیر نمائند از غذا و غلیظ و جاع و خواب
 بر سینه و نظر بر آشنای روشن و شمر غورث و طاس چشم آبی و غره
 و چشم نند و زده تخم مرغ بار و غن کل اسفند به سینه سر چشم گذرند
 چشم را به بند و خواب روند بر آکین یا بد ضا زید به راحت و غره
 و بر چشم رسیده باشد دفع نماید زرده تخم مرغ داب کسره و در غن
 کل بنده بر چشم گذارند ضا و حمت و تصاع از ضرب اردم با غلی و با بونه
 و غلی باب برک بسید یا کلاب یا اب کاسی یا ارد جو یا کب برک
 بسید و بعد از آنکه درم بر طرف شود و روشنائی و با سلیقون کشیدن
 فایده دارد **در عین** که از بخارات کم غلیظ شود و این از غصه
 در دسر قوی یا از سر سیم یا از شرط ظاهر کرد **در عین** که سر سیم و دود

در
 فواید

سر را علاج نمایند و تنفید دماغ بجنب توقایا نمایند و حجامت فصد کوشش
چشم و احتیاج لشف مرارات و غذا گوشت بریان کرده **فصد**
انتشار که غلبه بر طوبیت بصفه باشد علاج رک گوشت چشم رذن
درک تنقیفه و انرا که انتشار با ماس کرم باشد بچرخن هر نو رک کت پسند
و حجامت بر میان و درشت نه نمایند و غذا از موافق متیل فرمایند **فصد**
انتشار که از غلبه پوست عنبه که موجب انشاع عنبه شود علامت از صف
نصیر از پوست که از ملوم داریم یا از بنجوانی مفراط با از ان استقراغ
توی شود **علاج** کشک جو در شور بای مرغ و مداومت حمام و شرب
شراب محمود در دغن بصفه با دام و نیکو کد و در بنج بکشدن و شیر عورت
در چشم ناپره دارد **علاج** در ضیق حدقه عنبه نیک شدن
عنبه عنبه داس چند نوع است **نوع اول** از جهته ورم علامت او تکرر
و در دسر چشم **علاج** استقراغ بدن داب ریختن کرم که در و نطفه
و غیره و با بوز جوشانیده یا بخند و غذا از موافق و پیر بنجوانی **علاج** از جهته
غلبه بر طوبیت بر داج چشم علامت او بسیاری آب چشم و سیلان
علاج استقراغ بدن و استعمال ادویه کرم و مالیدن سره محکم و تحلیل غذا
نوع دوم تنگی چشم حدقه پوست و علامت او خشکی چشم و لاغری
علاج تر علب **نوع سوم** بام باب شبرین داب ماس و داب **علاج** داب
لن اطل بر سر ریختن در دغن کد و با شیر عورت اینچنین بر سر کد از شد و شیر

در چشم بچکانند باندک از سفران و ضیق حدقه از حرارت میشود علاج
اداش پار سرد و تر از شیر عورت دروغن کدو و از غذا گستر تر و سفاح
و لاد و طبع که در غایت است و دیگر ضیق حدقه از چمن سده میشود علامت
اوسرخی نقره حدقه لائزله گفته اند **فصل نوزدهم در نوز طبعه حدقه از این**
تواند که بود آنرا غلی بوسید و در بشیر باشد آنرا زبانی گویند در عظیم تر باشد
آنرا عینه خوانند و در حدقه و گینه نشسته مثل سر منجر که سوزان گرد نموده اند آنرا اسکا
و در سرخ بگویند و این دو نوع است **نوع اول** آنکه تورا از صحت می شود یا از
ضمته خفای معرب است که عارض میشود و نوبت صوبت ولادت
از این دو حالتی عقب شکره فصد و غسل آب بنفشه و نموی که شبیه
بر اس و آب معین شکرش بجز برای تالین که واقع نمیشود نماید مثل
کلسج در حاصل سوخته و از عیداح و بستن چشم بر فاده که ترش است و شکر بکند
و اندک سرکه که در در حدقه مقرر چون نیده باشند و از این نوع عظیم باشند
به نبرد چشم را بر فاکه در و پیش از آنکه فاده حراحت عظیم کرد که از آب
حراحت بکشد کرد و از آب حراحت عظیم نشسته باشد عینک نمیشود و شمع
سوده در چشم ببرد و شمع را بر بکشد و تخم مرغ با تو بنای عینک را بپوش
یا کلاب سوده کنند و از این تورا از قسم عینه سمای بود در میان زلفه و صوفیه
اصاحی نقد از بخور دم تاده درم گذارند و بر تویند و در روز فردی باشند و در روز
دو روز باشد و علاج به بر غایت و بعد از قطع شمع و کل محلول باشد تا صحت

و از لاله و تره

نیک شود و **معد** در نوزیکه حادث شود چرک ویم از نو ظاهر گردد
نست که در درش دغ بر دپاشند و اگر یم آنک رود با بدیه قابض اصلاح
مانند و اگر یم بسیار رود رطوبت نزدیک رسد که چشم باطل شود
و خوانند که زشتی وی بر طرف س زدن بوزن رسته و زبر او کشند و به نهند
و اندک نکشند و آن زدن سیر مدد در دوری مایه دغ با سرمه و راحت
را بر کنند و به نهند و اندک بر پشت چشم زده نمرغ که دارند **نعل**
در نزول آب در آمدن آب در چشم رطوبت عینه باشد که در رتبه عینه
میان رطوبت سعه و طغه زینه باشد و مانع دین گردد و لبب منع نفوذ سباح
بهر با خروج نور عین است بر اختلاف بود و عند حاجت عینه آت است که
در پیش چشم حجاب است پس لب و نفس و موی پیدا اید و لب نمودن این
اشبا خبری غیب غیر سفاف بود میان جلید به و معرات لیکن این حیات
در کار معده سیر می باشد و قرن نیست که آنی از معده بود در هر دو چشم بود
و مخصوص نبود چشمی این نزول این سرفل نیست و آنی در هر دو چشم بود
بر سبیل اختلاف یا باشد این تحلیل در یک چشم این نزول آب است
معده سیر سیر معده سیر و ابلی نیست و لعل اقتلا زاده میشود
در کار که گشته شود کم عکیر و در از و سیر این تحلیل ابتدا کرده سه ماه یا چهار
ماه که گشته و در چشم که در بی نیست و صفرا خفته را ایل شده پس از علم
معده سیر و در پشت ابرج کم میشود این سیر از معده سیر و در تفاوت میکند

میشود ابابرج این جنالات علامت نردول اب استی فوق میان سده
عصب و نردول است که یکی از دو چشم نفر باشد که بهوشند اگرک اولی و چشم
دیگر ظاهر شد پس نردول است و اگرک مع معلوم نشود از جهت سه است
و این نردول سه نوع **نوع اول** که حادث گردد از ضرب که دافع شود
بر پس حرکت نماید و دماغ در دماغ که بسته شده در بطون دماغ
سوی عصب مجوف پس نازل گردد و اب منع نماید اب را از سلوک
چشم **نوع دوم** ابابرج دفع شده و قروح درین شنی فایده ندارد
چند آنکه ترشح دارد و ایم **نوع دوم** نردول اب که از کثرت اطوبات
که محل یافته بخار اب غلیظ شده باشد **نوع سوم** در ابتدا از نضبه دماغ عصب
قوتایه و حب نفوذ و بعد از آن حب صبر یا حب قه قه صفت آن صبر
سه شش پخته بلبله درم مصطکی و کبوتره و زعفران از نمک که نمیم درم
محصه نم فعال مسرخ درم حب ساخته به زوبست در محل خواب
خود برنزد بعد از آن چنان فاشن اب سبزه گرم و در هر سه شب و میان
با بعد از نفع کینوت ملتا میزد و غرغره بکنجین و الکامه که بد و اندک
ابابرج مخلوط که باشند و اباجات کنار بنر مناسبت و شمع **نوع دوم** و یکو به
چشم فرد بر او دیدم که او را اب نردول کرده بود و زعفران را علاج که به علت
علامت **نوع سوم** و از طاهمای تری و اندک بر سر که در بلبله و مطبخه و فصار
کرد و سایر مایه محلول کنار و زوبست اب نه ایل شد و نور بنمای باز آمد و از حب

که بعضی را نمایند از نضد و حجامت و غذا از غلیظ مثل گوشت کاه و دام و
دشبر و سوس و کرب و گوشت نمکسود و قدید و کاه و گند و بجز و دشبر اند
و غذای خوب که از گوشت مرغ و قتیق و گلب و بخور آب زرد و دار حبیب
باشد و زعفران بگوشت گوشت جوان و الکام و عسل مزین است و از
اب خوردن منع نمایند و از حبیب نمایند از شوره بای داشته و جگر که رطوبت
افزاید و بعد از نضد علاج نمایند مثل با سلقون و سترین به شاف و ارش
ست **نکته** ان زهره کلنگ و زهره های که در دجله یا در نسط باشد و زهره
غضاب و گلب و باز بر آب بپزند و بر چند دم زهره را از این جمع یک دم
و زمین و نیم درم شحم غنفل و نیم درم سبزه و سیاه و آن تریا بپزند و آن
سازند و در جگر کشند و جمع زهره را در نترول اب فایده دارد و خصوصاً از
چهار پای که زهره است و از پریدگی زهره گلب هم را با بعضی از این زهره با این
دارد و عسل سازند و در ابتدای نترول نفع کلی دارد و شاف و دیگر که باغن
و غش و نترول اب فایده دارد و صف ان زهره کتر کس و گلب و زهره گلب
منفک از این زهره را از نترول و جگر و زعفران و الکی از این ادویه
نمایند **نکته** با این شاف سازند و نمک کمره که سفت است
معرفت ان سکنه را نرم کوفته و نمک زهره است و جگر سازند و خشک نموده نمایند
و با آب بپزند و خشک نموده استعمال نمایند و آب بادبان خشک نموده
با حبیب و جگر کشند و نفع دارد و در بدن تدریجاً اصلاح یافت و علت

الزهره الاقره

گرم شد و الا قرح نمایند و فکند محکم کرد و اب وانی که صلا جفت آن دارد
که قرح حیوان گردد و بیل پنبه آن بجای نیوان بر دلو لور کنند و این اب
ابض صافی است که در می باید بعلیل رویشنی آفتاب و شمع هرگاه عطسه ریز حال
مشهور از چشم او روشنائی ظاهر گردد و وانی که جفت قدح مدارد سفید باشد
ایچون کج و ج و باغای در بعضی در سحابی و شش رفتن این چند نوع است
که مذکور اما بعضی تدبیر هم را بنیوان جان خست که قدح توان کرد و با سنده
باشند و کلکها رنگ سبز و ارغشت که در اقطار بدن و در محلی که سرفه دارند
باشد و در دسر قدح ننگند و در رویه هوا صافی بود و قدح نمایند و فکند
ان بجای خود باز برو چشم که کش سینه ده خم فرغ از غش است و چشم
که از نزد و زمانه محکم به بندند و چشم هیچ را سبز به سینه تا حرکت این
چشم و بر حرکت نمایند و موجب آن کرد و در زمانه که در چشم تار یک تکیه
نمایند و هم سر بچ المضم باشد مثل مرورات که از سنو رابی مع زده و
غریب سازند و طرفه قدح است که علیل را بر روی بالشت بنشیند و بفرمانند
تا از آن بگذرد و دستش از روی شافی در کم ندارد و یکای میبش او
بر کسی بنشیند تا مانند تر باشد و از چشمی دیگر یک باشد و چشم فاجه بنشیند
و از آن سبب باشد حرکت کند و این چشم دیگر در حرکت باشد و قدح بدان
کعبه دژوار گردد و نماید کسالی در این چشم است که از و خبر د بر سر
دارد و خبر د بر مطنه نشو و که بدان چشم و بر و چون بهار بدان نوع که خاکست

نشت یکی را بفرماید که از لبت او شود و سر او بدست بگیرد و نگاه دارد
دارد و دست بپشت خود بکشد بر دارد و گوید که منبوی از نگاه بپند و نگاه
البت قدح که دست گویند بر آن موضع نهد که قدح خواهد بود و دست بر
کوش چشم که سوی گوش است و برابر نفعه باید چنانکه اندکی از نفعه بلند
تر بود و دست التي است از مس سرخ است بدان که باشد در چشم
است قدح میکنند دست بدست چسب گیرد و در چشم چسب قدح
ملفاید دست بدست است بگیرد پس سر دست بدان موضع نهد و گیرد اند
و انعام کنند بر دست نقول تمام بگیرد و معلوم کرد که جای کشیده و در
دست دیگر برداشته پس بپای چشم و چشم را نگاه دارد و باید چنان
کرد اند دست را بر نفعه بپارد و دارد و گذارد و مقدار کمتر از نیم جو گذارد و این را
بپزند و مقدار از این صبر را پیش چشم است پس دست را بپای ببرد و اندک
و به نهد که سر دست با ایست پس و به دست را اندکی بر آرد و آب
سیر دست نشانند و چون سیر دست دست بر روی بیرون بنار و نگاه
کنند که اگر در باز آب بیرون آید و بر باره فروش نهد باشد که آب غلیظ باشد
با دست چنان که نیند و اگر ریح بسیار نماید دست را همچنان باید در دست
بگری از آب بر گوش چشم فوت نمون تا آنکه می تمام کنند بیرون آرد و آب
را بدان خون باید نشاند و چون بکشد وید که آب بجای خود نشست دست
را بپای بیرون آرد و زده غم مرغ دروغن کل غلیظ مذکور شده بر پشت چشم

اب انما نیازتک سفازند و کامو مبلنی بند و بسیاری بدم که در و سنج
و صحرای باشند در میان نظر او بیشتر بر سر ف باشد برین سبب نظر او ضعیف
شود و دازد و در توان دید و آنچه از نزدیک نیست در ملک نمواند دید و در هر چه
نقاه دارد و فندی نزدیک آن غایب بود **علاج** چهارم از زنی پوشیدن
و مضمون بسیار پیش چشم او عین تا نظر او بپوشد بر آن فند **نصل است**
چهارم در ضعف **بسم الله الرحمن الرحیم** **نوع اول** **ضعف** **بصر** که از سوء مزاج
سردی ماده شود علامت علامت اولت که در چشم خود نقصان بیشتر
از ایام بیشتر صحت یا بد **علاج** سومی و مایع مزاج بعد از گرم مثل خود آب
که در و در حوض و زهر **علاج** بود و مایع **علاج** که در و در غسل و در حوض باشد
در و غنای گرم در سردی مایع بدن و کتدیش و کتدیش **علاج** **علاج** **علاج**
ایر با بود و فند خوش خنده و سر بر بخاران و داشتن و شات **علاج** **علاج** **علاج**
کشیدن و در حوض و در فایده دارد و در چشم نذرند و فند گرم کوفته یا
در آب خیار با شرباب بخورند و در چشم نذرند **علاج** **علاج** **علاج**
سوء مزاج سرد با ماده بود علامت او آب زدن از چشم و ضعف حواس
زایه که در و چشم نزدیکتر از آنچه در ایام محض بود **علاج** **علاج** **علاج**
و انار و غرغره و با سلیفون در و شای کبر کشیدن و در نظر بصر و انار
ما **علاج** **علاج** **علاج** **علاج** **علاج** **علاج** **علاج** **علاج** **علاج** **علاج**
که در و چشم نذرند علامت است که چشم لاغر و در فند باشد و کلی آب

[illegible]

دار فرط محاسن و سورت بد بصر در خورشیدین دشت میدین میثود علاج سفراج

[illegible]

بشود علامت آنکه این قلندر مرتبه میرسد چشم را بقره میزند و در حال

الحمد لله الذي جعلنا من هذه العلامة منسوبة إلى من لا يموت

نزدان ان خط از دماغ **علاج** استفراغ مودوم و اجتناب از غذای غلیظ

زنگنه کردن در خطهای یابریک و ابان و سنبه و قدمها را بر دوش با دوام

دو چربی نیز باید در دهنه و پس گوشه برودن با دامن چرب نمودن و غذا

کوفت مرغ و تنه و بک و ماهی ب زرد و از لعاب مباشرت ملطفه

نمانند خداوند و او را در هر حال دوست داشته باشد

در جرب و این درشتی عتق و هادیت سبب و در این

مفتود در باطن جبین و لب دهنه و به سوراخ نه می آید

این مرض بعقب روده شکلی در علاج ادرسه بود و در این سوک بهما

[illegible]

درین روز دوازدهم از آنکه در این روز که در این روز که در این روز که

در وقت درم از مشق و در روز استوفی و غلظت را بر آب سرد و در روز اصف و آب سرد

ماستنیم و ششم را کشف احمد بن محمد بن احمد حاکم نامند و در دوشمائی و مابین

نشد و حکام را و نیز در خشمین و بی قاعده دارد و اطاعی که سر یا سنجید

[Faint handwritten notes at the bottom of the page]

غذا گوشت مرغ که در آب ان او را دهنه شسته و کمی مالش منشر
را ترک گریخ باشد شاید و در چین و اگر گرمی نباشد زعفران فایده دارد
و اگر سوزش التهاب تسکین رفت باز شاف احرارین و اگر بدینها
به نشود بادویه تند علاج نماید مثل باسلیفون **صفت** **دوم** که در شش قویتر
باشد و یا اشک تر بسیار **صلح** **صفت** قصد و اسهال پس یک لیفان
احرار و احقر بخارند با باسلیفون کشند و اگر این شفا حرارت شود
بنا و بخ غلیظ بخارند زیرا که شاد و بخ را در در شش چشم فایده تمام دارد
و اگر چرب از حرارت بسیار بود بادویه نذریش کرد و در او سرخ نمک
و یا با لکارد دارند و گفته اند که سر او از غایت نرسیدن چرب فکر و در
نمود که از او در دهان فایده نرسد **صفت** **سوم** که از ترش شدن در دیس
عظم **صفت** میشود و سبب الم مواد بسیار متوجه چشم میکند و دوسره
و شسته و شاف ابیض را در او باید داشت **صفت** **چهارم** که اینها چرب را
زایل میسازند و مضمحل معلوم میشود **صفت** **پنجم** که قویتر از
دوم بود و اوضاع منبر و هرگاه یک یک برداشته شاف بخور همون لک
که در چشم است همز بود من سبب این را شش خوانند **صفت** **ششم** که از
در ششانی و گوشت چشم نشود و منغبه من حب ابرج در هر غده یک
برگردانند و غده یا کف دریا حک نمایند تا بجا نرسد که در اول بود و در
پس ریزه و یک سکه داب آنرا در چشم بچاشند و زرد چشم مرغ

اولی و ثانیه

دروغن کل هم اسجنته بر پشت چشم ندارند بعد از سه روز شش ماه
 معلول شوند و در روز اعتراف و صفر کشند و شش ماهی مداومت
 نمایند و بجام در آمدن نفخ در رو و غذا لطیف و سبک باید خورد و **در روز**
 صغیر تر از هر **فسم** و قوتی در هر گاه بک بداند و درون او سیاه
 و تیره و خشک بود علاج مفسد بدن با باریج چند نوبت و مفسد و جامت و نزه
 زهوزن و یک خاییدن صبح و در صغیر سیوم مذکور است و هر باید ادریام
 و نمنی تا بر تحلیل یاری دهد و باید دانست که هر گاه چوب کهن منقود
 و چ تدبیر نه از نرسیدن با من و شکر نیست و اگر تازه بود چرب
 شش و اهری و حاد و غلیظ و این **نوع** **بیماری** **مستطاب** **صواب** **بند**
 کفایت بود و از پس بر خاریدن اعتر کشید **نوع** **بیماری**
در روز **نوع** **بیماری** **مستطاب** **صواب** **بند**
 دانست که ماده بحر غلیظ تر از بر می باشد علامت برداشت که اگر باشد
 مثل زاله و معنی برداشت و علامت بحر علامت **علاج** برداشت که
 جاد شیر و اش را **نوع** **بیماری** **مستطاب** **صواب** **بند**
 یافت و الا نشانه و سرون او نیز و بران موضع در او صغیر نیز **نوع** **بیماری**
 دانست که یک نفعه با ب نرم باشد از تحلیل یافت و الا بخواند بر **نوع** **بیماری**
 نرم که **نوع** **بیماری** **مستطاب** **صواب** **بند**
 مثل عدد **نوع** **بیماری** **مستطاب** **صواب** **بند**

بلخ

سبب او ماده خون سودای است که مجموع شده در جفن
در سبب طلا از شاف مامیت است که در مین سزم گفته باب کاسین است
و اگر صبر و محصل در بن طلا اضافه نمایند شاید از موم و روغن منقلم کاو
و چیزی مرغ و بط مرم سبب رند و بکیر مسمکس را و در ان موضع مالند
و نان گرم چند مرتبه گذارند و موم و اعلیون نماید دارد و اگر درم بدینها
تخلیل بناید سبب او را با خن بگیرند قطع نمایند با مقراض بر دارند
و بگذارند تا خون از زمانی برود و بعد از ان در در اصفه بر دایشتند
ع و منقلب در جفن سبب بدداشتن از بخار در دیکه متولد
کرد از رطوبات عفن بمقتضی جفن علامت شعیب را بدایب زدن
چشم است به معبر بدن این قوی مخایف است به موی طبعی را و علامت
اقتلا است به موی بدن موی است میل بوی اندزدن چشم
نصفه بدن و دماغ و جو بدن عین دماغ را قوت دهند حصه که رطوبات
غلیظ دفع مینماید و روشنائی بگیرد با سلیقون و شفاف افراین و شفاف
و نیزه که نافع است در این علت را و چرب و کله و سل و سلاق و کله
چشم است از زکار و درم صمغ عربی اش از یک دو درم اطمینان
افزین از نه یک بندرم سزم گفته باب سبب است و سبب
ناید را بگیرند موضع ان را بنوسا در مالند و خون فصدع کبود خون کس
شک و خون که شک و خون بدید میرد و محلی که موی زیاده بی گراید مالیدن

نمونه دارد

نایده دار دو کف در با نرم کوفته بلباب است قبول طلب زنده موضع موی
 که از پیش ز موی نزدیک و گیر چهار طرفه علاج نمایند باصاق و فی و خطاط
 و شنبه صبح از یک نه کور میکرد و در طرفه اول که باصاق گویند موی
 فرونی موی طبعی یا کبره حل روده هر دو هم چسبانند با کشت مقدار
 یک کوهی دارند که قطع خشک کرد و در طرفه ~~صفت~~ دوم را که گویند که داغ
 کردن بخ موی فرونی را بر کنند و انت داغ سوزنی درین باشد سر
 سوزن همچون سر سوزن در آورده بکشد را در که داغ خود در و داغ در زیر
 یک غمزه دهند و سوزن را سبب خفته بر موضع که موی فرونی گویند
 اند داغ دهند و داغ از هر دو موی ~~در دو کف~~ چسبانند و داغ تشایه کرد و از
 پس داغ سفیده تخم مرغ و روغن گل بر موضع داغ ~~کشد~~ از پیش انداخته اند
 زایل گردد و داغی دیگر کنند برین ترتیب همه باشد داغ کند ~~در دو کف~~
 جلاست که از آن دو غن باشد بگیرند سوزنی باریک و از موی سه کبار
 بگیرند و در دوسر موی در سوزن کشند و میان موی چفت حلقه سردن باشد
 و یکبار موی دیگر در حلقه کشند و موی دوم کشند حلقه حلقه موی دوم و حلقه
 موی اول باشد و سوزن را از اندرون یک نزدیک موی زبانی خطاط که در
 روی درنی را در حلقه این موی کشند و سوزن بر فوق کشند تا موی فرونی بپزد
 اگر موی فرونی بر روی ~~بپزد~~ از حلقه بپزد و موی دوم که با موی اول است
 موی اول را پس از آن موی فرونی بگیرند و بار دیگر سوزن را بپزد و

نور

سوزن

وزن بر همان موضع نباید زد و در بلوی آن زنند و طریق **چهارم** است
 و این سه قسم است **اول** از شصت و شش که حبیب بیمار را میزنند
 خویش بخواباند و در آن یک ساعت حبیب بگیرد و بپنج میل یک بگیرد و آن
 دوازده مرتبه بوزن باریک و در آن روزها از اندرون یک بوی
 بپاشد یک اردی که میان یک است و در بعضی رسته نیت یک
 بخار که چنگ گویند بر دارند و بوزن یا بخار سه جای نشان کنند و
 بر دو احتیاط نماید که تا اخر بویست بخورد و شب یکدفعه بوزن بدوزد و توند
 و اول میان گاه در و در پس در و در اخر با هم گاه نوری سینه بر حراست
 نهند **دوم** از شصت و شش که حبیب بر او کشند یا بخار بر دارند
 و در کف یا پاره یک یک و یک بتر کشند و آن مقدار که میباید
 بر یک یک در میان این محله نهند و هر دو سر محله بپندند جای که پوست
 یک در شکم شود و غذا بدوزد و در مدت ده روز کم بایش سیاه
 زرد شود و میفقد و در حجت برین نیاید **سوم** از شصت که طاقت
 دستکاری ندارد و مقاومت انداختند او را بداروی غیر شصت کنند و آن
 حبیب است که دارای بنفشه سر میل میکنند و بر نیت یک بر می که بنفشه
 می باید بکنند و ساعت ورم نماید و اثرش پدید آید و از دوز و کاه
 سازند و یک ساعت است و بنفشه دیگر باز دارد و کند تا جراح است کس
 کند از ناسیه شود و در شکم بپزد و تا در او را بشویند و موم روغن

کشند از جراحت افتد مرهم سفیداج طلا کنند تا درست آید و اکثر طبیبان
 بدین معراج رخصانه حصه آنکه لکب الم مواد متوجه چشم کردند **صفت**
 تیز آنک آب نارسیده دو جز نرب و ریز روزه دو جز آب
 صابون دو جز دار و باد بن آب بزنند و بکار برند و شعر منقلب اگر چه موی
 فرونی نباشد و نامهور رشته باشد و با نرزن سنگند بستر انقلاب
 شعر کو نند اشک از چشم و بدین کبر و ملاعوض موی زیادتی ظاهر
 کرد و علاج او کشیدن سب و بعد از آن طلا بخون خفیف و چسبیدن بطن
 دیگره جله نیکو کش و خاصیت نه افقی است که موی فرونی کشند و از آنکه
 موی بر آمدن باز دارد و گفته اند که موی فرونی و شعر منقلب هرگاه بسیار باشد
 ششمر باید نمود **صفت** ماسیدن مزه چشم و این صفت **صفت**
صفت حالت کرد و دارف و غذا از حصه آنکه مخلوط بصفر او سوخته اند
 اسفراخ و تبدیل مزاج و محرلا خورد و در چشم کشند حصه آنکه خلط بد که در
 یک انده بر طرف میبازد و موی میبرد و در غم مفسول کشیدن فایده
 دارد **صفت** نای که از سبب عدم غذا شود و میباشد بعقب اراض
 جاد و معب **علاج** تدبیر و طب از غذا و شربت و ترک اسهال و اسهال
 و اسهال و دروشنای کشیدن **صفت** سیر که از کثرت رطوبت شود
 اسفراخ و غم و حیون و ایارجات و برود و صدم فساد است **صفت**
 که حالت کرد و از حصه آنکه غذا بسبب خلط غلیظ نفع نرسد

154

و این از خیس و از اشعلب بود و آب انواع بروشنای و با سلقون
 و برود و صرم و شاف اخضر کشیدن نماید و در دهن میل باشد و بوی
 و اشفا هر طرف سبب رود و بکشد و ترندی و در و یک سفایین نهند و سر
 و یک کل محکم زنند و در آنش گذارند تا آنوقت که کل خشک گردد
 پس دانه پیرن دارند و بپزند و پنج درم ازین و چهار درم گندر و سبیل
 و حبث سن از هر یک سه درم چولا جور و بکوبند و بجه استکان نمایند
 و اگر موی البر و سبب شود و با سبب برودید **عقل** هفت و یک نفایق کوفته
 سر و عن ریت با نه خرس مالند و صدق کوفته با بیه بنر طلا سازند
 موبر اسبابه گردانند و اگر پوست ابرو به بیه خرس یا بطل با بر و عن ریت
 بار و عن و بیه برای طلا سازند **عقل** و **عقل** و **عقل** و **عقل**
 این از عذرات در رویت غیر طعمه بود **عقل** شقیه یک صبر و از اجناس
 زله مقود حبث قونیا و حبث ابارج و مطبوخ انشون و غار بقون و غوغه
 و اجناس از اعذبه غلیظ شکر القصور و غذا کوفت ترغاله و مرغ
 و یک شستن یک باب شور و طلا برز او اند طوی و در نرم کوفته و عن
 کل **عقل** و دیگر مویج خزر صبر بوره از هر یک نیم خزر نرم کوفته و یک که
 در صحن مالند با لکه بوری و با لونه و مویج نرم بکوبند و در است با سبیل
 یک را بر دارند و او به مالند و قمل شیش بسپارند
 در و پنج دهن در دست گرم که حادث گردد و در صحن دهن علت بود که آن را

در جناب

بسم الله

بسیار رخ شود و سبب ضعیف چشم ایشان در این اوقات است **بک**
 که اگر غش خون شود علامت اول چشم سخت و سرخی و سبب آن در مخرج گردد
 و خون بسیار زده بیرون آید **و** و قدر اگر کلان باشد دمانی نبود و الا حجاب
 بر میان دو شانه یارسان و پس همه نیک است بپاشی و اگر در بعض طفل بود
 و قدر بیشتر دهند و اصلاح غذا بر چشم زده و تخم مرغ باز و غش کل گذارند و شیر
 عورت و جوی تا سحر در رنگ زد و در چشم گذارند و در زهر چهارم در و بعضی که
 و بعد از آن در و را صفر و صندل و بار و جو و عدس و پوست انار و کسرخ بگویند
 بپوشانند و بر دغنی زرد و با گل جربم گذارند که حادث گردد و از ماده
 صفراوی تیره علامت او نزدش و خارش و دردی که **و** استفراغ در صلاح
 غذا بر چشم کل سفید و عدس و پوست انار زهر ابرار در ک غش شیر عورت بر
 چشم نهند و چشم برگردانند و شاف احمد بن داغیبر کنند **و**
 که حادث گردد و در هر دو لازم است خاریدن و می نامند این اسحاق
و غش برون از چشم و شش از غش خون و سمانی لکلی تر ساخته اب را
 در چشم گذارند و صندل از سبب انار کوفته سازند و کل سح و عدس مفشر و کلاب
 بر بر زهر خام رو زده و بعد از سمانی راس ف سمانی صفت آن است و **و**
 و کوفت نهند در آب تا غلیظ شود و ساق نموده رصاص مفصول جز و کلاب و ربع
 و کلاب و طبع سمانی سازند و بکرب را بقند تیر کشند و محض و با قصاب
 که کوفته در چشم باشند و اطریفل بپاشند و غذا بخورند **و**

از جهت پیچیدم ما میران جام و نمک اندرانی بخورم حمله را کوفته و بجهت باب غره
 خورم که برود و نمایند و در چشمت کشند و سقنه اگر ضرورت است نمایند و سقنه
 نمرع و نشت سکه بکلاب امینیه بر چشم نشاند **نقد دوم** **نقد** معنی کوفت را
 در کوفت چشم نقطه غلیظه جمع رودیده در کوفت چشم علامت او منع فلان
 چشم را که بوی سیخ روان بشود و در درج چشم مانند شکر عرب میشود
علاج سوراخ بدن از خط غلیظه با دیده حاده اصلاح غده نماید مثل با سلفون
 و درونهای ریشات زکار **نقد سوم** در سپلان و در معنی اب رکن از چشم
 و اگر لب بریدن کوفت چشم با مادر را بود و بیج یک علاج نذر و در کوفت
 نقهان کوفت کوفت چشم که او دیده نیر بسیار کشیده یا محرقه در کوفت چشم
 غلیظه با دیده با اندک لبیب حیات نرم و درم و دماغ بود **علاج** شب بیک کوفت
 چشم بر رویانند بر نحو صبر نبات یا منبت از هر یک دو قطره شب بخورند
 ریح متفان کند و متفان نرم کوفت شکر کوفت و در یک جوشانده باشند
 شاد سازند و اگر وین نبات مناسب فلفل ملکه نند و از هر یک یک درم
 بکنند و بخورم دار فلفل دو درم نرم کوفت باب سحاق شاد سازند و اگر
 حرارت غالب بود این کل خار است از شاد و بیخ فلفل و ترش و متفان
 تا قشیشا از هر یک درم نبات یا منبت و صبر زنج درم شاد سازند
 کلاب با ساق و سر را بپخته و در بار تر کشند و جامت نمایند و طلا را
 در کلاب بسیار کند و در نماز نمایند و اگر عقده چشم ضعیف بود برود

بسی

حصر و بر دشتی و شفاف اعلای که مذکور میگردد و برین موجب نوشتن
ده درم ماض دار فاضل از هر یک بنحدرم بنظر آن درم کنیزه بنحدرم بنحدرم
دو درم پوست بلبله لاف درم در درم زرد چوبه و میران از هر یک بنحدرم
شاف بعین شفت درم نرم کوفته چند نوبت باب غوره پیورده
میران شاف سازند **نوع چهارم** در شب و این اما پس است در کوفته
چشم میان سینه و چشم و هرگاه سر کنند غرض بویید در حرکت بر و بندیم
بیرون آید و پیش شدن او مطلق باشد چرا که حایم در حرکت باشد و کوفته
نرم و تر دارد و بدین سبب نا صورت کرد و درگاه باشد که از درون سینه سر کنند
درم از سینه بیرون آید **علاج** یک فنجان کشا پند و مسل و در سال غذا تو به
معه بکشد و میسون و اویض صغیر در شوراند و قطره اری شش و بکشد
او را خشک گردانند صفت آن مصطکی صبر انزودت خون بسیارشان
کند و سره شب از هر یک منفای ز لکار ربع منفال کوفته بمحبه مرقوق
یا کلا شبانه بپزند و این شود اند و شاف را باب حل نموده سه قطره بکشد
و بنویسند و بنه از آن دو قطره دیگر ندارند مدت بمقتضی صفت سازند
نارضه قوی بصحبت ارد اگر نا صورت قوی باشد طاری بویا کوس سود دارد
صفت آن حلزون و صبر و در سه برابر بپزند و بر آن موضع نمند در یک
قانون شمع کوفته که جانرون جانور است چون کرمی در میان تره و سینه
کرد و بر پشت او صدفی برید آید و آن صدف را در بعضی شهرها ماض

سرغریب است شود

گویند و حلزون است و اگر شیر عورت باشد شیر میبرد و بناید خشم
 در شکم بید و خمیر شیر عورت نموده و اندکی ریغزان امیده نماید و برزخ
 نهند نرم کرد و بناید و موزنان کمیده و کند شیر بزخ نهند و نرم میبرد
 اید و بعد از آن فنیله برسم زلکا را بخیله نمایند و این در دریا نهند تا خشک
 کرد و صفت در در صبر زاک اند و دوت بنام شده باشد **علاج** است که
 بتراشند تا پاک شود و بعد از آن شافغ مضمون و در روز یکبار بپاشند و در دم
 بپاشند اگر خواهند که داغ نمایند استی بریکل میلی بپاشند و سراد و سطح ساجند
 اند و در التش گذارند تا مسخ شود پس کرد و در اختیار گیرند و بعد از آن
 داغ کنند و برسم رقیق **علاج** نمایند و صبر و کند رسوده بر جراحت
 میگذارد خشک میسازد و ایم انزای بند و با فن الله فی **بار** سیم
 در اراض و شش مثل است بر شش فصل **اول** در در **کوشش** این
 چند نوع است نوع اول در در حادث کرد و از رمی مزاج ساج است و پسند
 در افتاب بودن یا بر و بیک شش غلبه ششانی و در بدای سیم نمر کردن
 علامت در گرمی روی و سرد اندک در دسر و رحمت بافتن از هوای سرد
علاج روغن شفته با دام نیلوفر و کدو این روغنهای شیر گرم و در شش
 بپاشند یا باند یک گرم سرکه و ده گرم روغن کل بهم امیخته بخورند تا بترسد
 و در روغن کل بپاشند و در قطره شیر گرم بپاشند و اگر در روغن کل بود و بر نه
 و در وقت بماند حنای ارض با اینون حل کرده با اندکی از اینون با شش و نایت

در شش که در حین شش با آب یا با آب بپاشند
 و در وقت بماند حنای ارض با اینون حل کرده با اندکی از اینون با شش و نایت

الکلی

بروغن گل آهسته چکانند شیر نرم و بسیار زردست اوویه در گوشش بکنند و بر نهند
موجب فعل آن زرد و دروغن خلط با اندکی سرکه فایده دارد و در نفع چشم
مرغ و آب کدو باروغن گل و آب حی ایلم چکانند و شیر عورت چند لبت
چکانند و سزاوارست که طبع را با آب تخم بنری و آب ابوی بخاری و بنری
تغذیه و شربت یلو فر مرزبان زرد و شیرین قهوه و شکمبانی میسازند و عدس
مقشر با عدس مقشر در آب مرغ یا اسطوخودوس و کشمش و فلفل آب نهند به
دار طبع نرم بود آب لیمو و سبب و آب غوره و انار **فوج دوم در گوش**
که از سوز و خراج سردی و ماده سست و سبب او در هموار شود بسیار بودن
و در آب سرد و در آمدن علامت او را سس سردی در گوش **علاج** حدی
گرم در گوش چکانند مثل آب سرد و آب غوره و آب با بونه و زرد
بگوش و باد بانی و غوره دروغنهای گرم مثل روغن ریت و بادام تلخ
و دروغن سرد و آب باروغن گل که در در گوش کعبه با سست و یا گوشت شیر از
خوانند روغن چند بند سست و روغن فرفریون و در او صفت حمام گرم و نرا
گفته اند از فایده دارد و با بونه و قهوه بگوش نهند و سیر مرغار آن دارند
و چند بند سست و اندک آفیون و در روغن زنبق باروغن گل حل کرده
در گوش چکانند و هیچ آنچه در گوش میگردانند باید که شیر نرم باشد و نهند
بگوش و مرغ یا گوشت جوان که در آب آن نموده و کهنه بکنند و با سست
و در از صفت و نیره و قلیه و طبعه و گوشت بریان که **فوج سوم**

که از غلبه خون بود علامت او سرخ روی و گرمی و کوشش در زانوی
و غشائی در محل سجده **علاج** قصد فعال و در نالتی بود از قصد محبت
ناتید و اکل مطبوع بلبله زرد و دیگر فوئید خوانند حب صبر در غنای نه مکر
شده چکانند مل روغن بادام و بنیره دار کلبه نشو و از صحت و اینه و
دلی که در کوشش شده باشد لوبان خشم نشان و عله و تخم مرغان با شیر عورت
و کوشش که از گرمی نایخته سازد و سه نبط و مرغ بار و روغن گل و بنیره خجسته
چکانند و غش خشک و با بونه دارد و جو و مل خنیر و سه را کوفته با روغن
گل بار و روغن بادام بر حاله که در درد دارد و بر تمام اجناس شیر گرم ندارد **علاج**
علاج در کوشش که از صفرا شود علامت او در زانیه و نواش و انتهاب
و طلیون و بخالی **علاج** کمال صفرا چهار شربت و مطبوع بلبله و بنیره اسهال
او دیر که در نوع و عمومی نیکو شده و از بادای گرم که در کوشش سکن نشسته
میشود و علاج تلکشی طبیعت و صبر های سرد در کوشش چکانند مل شیر و روغن
که در و بنیره و ناول جنبر های سرد و با فی علاج اینه در صمد اعینه از باد
گرم بود نیکو شده **علاج** که از چینه با و گرم که از معده مرتفع شود و بر
علامت او نوزش سرد و معده و عطش و راحت یافتن از آب سرد **علاج**
علاج اریفل صغیر و کانیس و آب غوره و شیر خشک و قند چته دفع
همه از سر سفوف زنده دشت نامیت بر روغن بادام و انوک که هم
و کوشش چکانند و از باد غلیظ که از معده سرد و و مبدا شد علامت

او غشبان را قتل کردند و این از اب و صراح اندک ^{مغیبه معده}
 جوی و سیال بطن حب ایج و تقویت معده بکافد که در مصطلک و انجین
 و با و بان باشد و جوارش عود و غیره فایده دارد و تقویت سرد کوشش برین
 کل درخت و غره **فیه ثلثه** در کوشش که از باد غلیظ حاصل شود و از فضل
 سرد که در سر است و بوی کوشش آمده علامت او است که گرانی در کوشش
 باید داد از در **مغیبه** حب تو قایا و ابرج و عرغره با کاه و کوشش عیس
 با ابرج دروغش ناردش دروغش قسط دروغش ترب بر موحب سازد اب
 ترب کشفال یا نفث مثقال روغن ریت و ده مثقال روغن کل بکوشش
 تمام روغن باقی ماند اب برود و شنبلیله چکانند قطره و بسیار باشد
 آب بهر مار شد و باد سرد و بکوشش رسد در دهن و شراب خوردن عود
 دارد و شراب خورد محض حب بیدار شود ام **حمام** بکوشش کرد و در غلظ
 در اندک امون شنبلیله چکانند فایده دارد و در مالک سرد بود و زهر
 کاه و باروغش جبر و باروغش با دام انجوش تند و قطره چکانند **مغیبه**
 در اماس که در کوشش اندرون بدیدارید و اسن جین فوج
حب اماس کوشش از امون باشد حفظ او اندک است و در
 کمتر دارد و درم اندرون کوشش حفظ ناک و بهر انرا اماس علامت
 او را بکوشش و عظم درد و گاهی شب بود **مغیبه** مثقال فایده دارد
 مانی بود از فضل حامت سازند و اگر احتیاج مصل شود بمطبوخ **مغیبه**

کرم

تمام و ایل

مغیبه

در پنج هفتاد و دو روغن بادام تلخ و در روغن زیت و گل و عنبر و در روغن
چهارم شش و شصت و دو روغن بنفشه و فایده دارد و باشد گوش باب
عنب الثعلب و آب شیر و آب گشنیز و بار و جو و عسل از دندان و پنجه
و لث و لث و دانه آبی و لث و آب تخم مزه یا شیر عورت چکانند و اگر در دندان
نباید روغن بنفشه بادام و روغن گل و روغن کافور و صابون و اگر از دندان
عده و درم میل بخارج گوش نماید این فضا گذارند و باقی آورد و از این
خبر و بنفشه و با بونه و الکیل الملک و بنفشه و سیخ و از هر یک نیم فر
ادویه را کوفته و بنفشه عنب الثعلب و روغن بادام بار و غنفل شیر و درم
چکانند و اگر درم سرد و روغن بادام و گل و شیر عورت و گوش چکانند و
برسم و در اسک علاج نمایند و زرد از آب غوره و سماق و آب انار
با فرغ میل نمایند **در دوم در روغن** در گوش از خلط صفوی شود علامت او
با دنی حرات و گوشش با بر علامت صفرا **در بنفشه** بنفشه
شربت و مطبوخ و بلبله و اصلاح و راج و روغن که مذکور شد و گوش
چکانند و در خوشی مایه از پاره ارقم و مری نمایند و در غذا داد و در
درمیکه از مری شود در گوش علامت کرامی و مذکور در او است
و لث باقی عجز از ارقم **اسهال** طبعه و بنفشه و مقوی با بار
و غار یقون بود و با بون از حب ابارج و مقرا و درم بزند و غار یقون هر یک
درم و مقوی با نصف درم کوفته حب زنده کبشربت بود و کلکند

سکین میمانند در دهن فروتن در دهن تنب بمانند و در دهن
باد و یه نرم مثل توتنه و تنفشه و انگیل الملک نرم گرفته شنبه
کندارد **نوع** در صلیبه از سودا شود و صلب میمانند و بر درم گرم هر گرم
جنس کندازند صلب میشود **علاج** است که محلات مثل جرتی لط که در
در دهن کل کند رخته باشند کدازند صلیبه اما سن بلبشو گوش را
نشانند بیه بط و سته مرغ خاکی در هر یک بخدم هر دو را بکدازند و پنج درم
شک کوفته نرم کنه اسفند بر آن جاری کنند و شرب باب
کنیر سوده باندند **فصل** در شیلان جرک ار گوش از جنه شور بیه
در و بود باور می و دومی که در اقصی گوش بود ما درم و مانع اینها سب
رفش جرب میبود **تفصیل** بدن بفسد و اسهال و اصلاح تدبیر و غنک
و شیر عورت را در گوش چکانند و بشویند با غسل دو سه روز و فیه
بعل الوده با نر زوت آمیخته در گوش انداخته و مود کند و خوش بماند
نیر ناس است و فیه از مرهم زنگار با غسل مایه در گوش کندازند اگر
دریاندند و بند و اگر بقیه عمل اندک زنگار باشند در گوش انداخته
زهره کاد با اندک سرکه و غسل آمیخته در گوش چکانند و آنچه در گوش چکانند
باید که شیر گرم باشد صفت مرهم چینه رفش جرب از گوش غسل ده درم
سرکه اینه هشت درم بچکانند تا غلیظ شود بعد از آن دو درم زنگار نو فیه
مخلوط نموده فیه بدو آمیخته ساخته در گوش کدازند صفت مرهم بقیه که نافع

چنانچه حرارت بسیار و حرارت که در اعضا و عصب و اسفنج و صام خدرم
 مردان سنگینند مردم موم که متقال روغن گل و دوازده متقال مرهم است
 در کوشش جراحیست **نوع اول** در کوانی کوشش و باطل شدن آواز
 و این چند نوع است **نوع اول** حادث کرد و از صفرا که بخار آن تبستر و عکلا
 او گرمی رومی و قریبی و **نوع اول** الصفرا صفرا و عبطوخ بلبه و مداومت
 حمام و آب انار معصور که با پوست بچینه باشند بستر که در کوشش بچانه و در کوشش
 کند ز فایده دارد **نوع دوم** که از خلط غلیظ گرمی حاصل کرد و علامت او کرا
 در محل سجود بی الم بود و علامت معور مزاج بار و **نوع سوم** تنفیه بخت قوای بخت
 صبر با یارح و غرغره با بکامه و فحش با یارح و سکنجبین علی و روغن شبت
 بار و عن سداب که در روغن بیدستر حل کرده باشند بچانه و روغن بادام
 تلخ با زهره کاد و هر یک قطره باد و قطره و آب شبنم و تخم ترخا صفت تمام دارد
 از اینها و جمع آنچه در کوشش گذارند باید که شیر گرم باشد و اگر با بونه و شبت
 و حب الفار و زعفران و عاقر قرحا از هر یک متقالی نیم کوفته بچانه و در
 نشانه تو سفید گرم کرده گذارند و بر بس کردن وین کوشش گذارند چند نوبت
 و غذا لطیف و متع از غذا که از بلغم حاصل شود **نوع اول** طرشی که حادث
 کرد و از باد غلیظ علامت او در دلف و کوانی و کوانی **نوع دوم** بوره خور که نیم
 جزاقتن دو جرر روغن گل جزر کلا سه جرر در شبنم اندازند و بونه و بونه
 یا سنوری کرد و در حمام سه قطره بچانه و چنانچه کوانی تازه و کهنه از

اسفنج

سور

سردی و باد غلیظ که در کوشش بود از او اندر حرج فتنین از بر یکت نمائیم فوین
ربع متقال صطیم درم نیریزه کا و خیر سازند و اگر احتیاج شود کاشین دارد
اول سر را به بخارانی زد و با بونه و **طلیل الملک** و سحر جوشانده
باشند در طری کدازند و کوشش بر سر طرف دارند تا عرق کند بعد از آن
دار و را بشیر عورت بروغن بادام حل کرده شیر کرم چکانند از برای اگر
کوشش در دماغی و ریجی و طین و دوی که از باد غلیظ و خلط غلیظ بود
مفید و مجرب است و حمام بر نهان مناسب دیگر از جهت برودت کرای کوشش
میتواند علامت او در در نه کوشش در او در و نه از باد بود
روغنهای کرم مثل روغن شربت و با بونه و نان کرم و از زن کرم گرفتن
دیگر اگر کرای کوشش از کرمی باشد **علاج** خیرهای سرد مثل روغن کدو
و روغن بنفشه بادام و شیر عورت و آب غیب الثعلب و آب کشمش
چکانند **نوع چهارم** که حادث گردیده که در کوشش از جهته چوب
بسته شده علامت او آنکه چون در برابر افتاب بگردد محسوس معلوم گردد
که از و چوب می آید **علاج** آنست که دست چوب او را با لسی بیرون آرند
و با روغن کل خیر نرینه کدازند و سر بر بخار است کرم کدازند در حمام ناچوب
و آنچه بسته شده نرم گردد و بیرون آید و بوره و اندک سرکه و روغن بادام
نیز فایده دارد و روغن کل و بادام و غیره شیر کرم شب در کوشش چکانند
و صبح بخام روند و بر سلی یا جوی اندک بمیخند کوشش بدان پاک سازند

دیگر اطروش که بسبب سنگریزه یا ریاک که در گوش آمده شود
 که روغن در گوش چکانند و عطر بخندید و کندش از روغن و
 بکشد و وقت عطسه مل بسیرتیم یا بی آلوده سنگ یا ریاک به بیرون آید
 دیگر گرانی گوش بسبب گوشت زیادانی و نوا میشود **علاج** بپزند بکار دیگر از
 جوب نرود اگر ممکن بود بریدن و الا مالیت یا ریاک قطع نمایند یا آرد
 که آن گوشت بخورد مثل برنج لکار که قبله مد و اینجه بد و نذارند دیگر گرانی
 گوش با در روغن می باشد و آن **علاج** ندارد دیگر از چینه کلان سی خجسته
 سیر از البضع قوی بود لا **علاج** گفته اند اما لمار ملاحظه شده که چینه
 تنقیه دماغ و روغنهای که در گوش گذاشته اند کم شده و فایده منفیه قوت
 دادن است که زیاد کرده **علاج** از چینه آب در گوش در آمدن واقع
 گردد اگر آب در حال بگوشت در آمده باره آب بکشد و بگوشت
 نهند و کف را بر گوش سوار دنا از این آب باره دیگر بگوشت در آمدن بار
 بر چمد و دست از گوش بردارد هر دو آب بیرون آید و بد مال و مانوس
 اگر بگوشت گذارند و بکشند آب بیرون آید و سابق یا دیان با شربت
 بقدار یک دست بنیه بر سر او سجده و روغن جرب ساخته سرد بکشد و بگوشت
 در روغن سازند و صبر نمایند تا گرمی او بگوشت رسد فی الحال بیرون آید
 و روغن و شیر عورت چکانند آب را از گوش بیرون آید
 که از روغن یعنی گرمی که در گوش بود و موجب گرانی کرد و علامت او خارش بدن

نار زادی

و سرون آمدن حیات کرمی سر سباه **علاج** آب بودنیه و آب شفا و حل
ساخته در گوش جگانه با استین و در مننه ترکی از هر باب شفا می گیرند
و بچو شانه و آب انرا صافی نموده با روغن کل یا زنجوشانند و در گوش
جگانه **علاج** در طین و دوی و اوارد و روغن در گوش و این چند
نوعست **علاج** که از حرارت نبرد علامت او بخوابی بسیار است
و خوردن ادویه گرم **علاج** است که روغن که دو هفته و یا دوام بر سر
رزد و روغن کل و سرکه بهم اینجه در گوش جگانه و سر عورت و تنه
با دزنک فایده دارد **علاج** که از بلغم غلیظ و با غلیظ که در مجاری
گوش در آید علامت است که خواب بسیار و گرانی در سر و دایم
بود **علاج** تنقیه دماغ بحبوب و ابار حیات و عطسه بصبر کنندش
و شربت مادر الاصول و روغن بابونه و شربت در سر ندارند و بابونه
و اکلیل الملک و بودنیه و صفت جوشانند و سر برنج را آن دارند و روغن
کرم که در و خندید سر را و غفران یا روغن ترب یا روغن بادام
تلخ که در و فرفیون حل کرده بپاشند جگانه و اسهال بمقوی با جند
مرتب نمایند و مداومت حمام دیگر از با و غلیظ تنه که در مجاری گوش
در آید علامت او گرانی و راحت یافتن در حمام و عانه گرم **علاج** حمام
در آید و گوشش بر طاق کرم دارند و بابونه و اکلیل جوشانیده گوش
بر آن دارند که از طین و دوی شود سبب او استشفاع مضر

سین

و اینست او در محل کسندی و خلا و معده **علاج** روغن کل که اندکی بسیر که
 آنجسته باشند و روغن بنفشه با دام و غیره در گوش گذارند شکر کرم و غذا
 قلیه اسفناخ و قلیه کدو و تخم داب و فالوده بروغن با دام و فندک است
 سازند و بکطین دودی عارض میشود فرافیه را یعنی کس که از مرض حمله
 باشد بسبب صفت قوت و تقصیر میشود از اندک محسوس **علاج** لقوبت
 گوش بروغن اسس و روغن کل و روغن خلافت و بنشین و بالونه
 و بنفشه بچونش اند و سران دارند **علاج** در او رام که حادث گردد
 در اصل گوش و جراحت آن و این بد است و با خطر است و همچنین
 جراحت که واقع گردد و سلامت است که بر سبیل بحران خوب واقع
 میشود و این چند نوع است **نوع اول** که از غلبه خون ورم شود علامت او
 سرخی و نقل و تکی و مجاری **علاج** فصد و شرب بیدراز باغذیه و شرب
 سرد و آب گرم و روغن گرم کرده گذارند و را دغ گذارند **علاج** که
 صفرا شود علامت او در دندان و سوزش **علاج** استغراق صفرا و
 از بنفشه و کل خبر و باروغن کل **نوع دوم** که از بلغم شود علامت او افتاح
 و تپش و قلت حره **علاج** اسهال بلغم و کل فندک و کبجین علی و غذایه
 و منظمه و تخم داب و طلائی محلل و ملین و بیکر جراح و شقایق گوش
 و این رحمت بیشتر اطفال را میشود از جهت سستی جلد ایشان **علاج**
 حجامت بر میان دوشان و اصل گوشش شرب عورت لبونید تا حدت

ماوه نكین باید و بعد از آن مردار سنگ و قبیل نرم کرده باشند **فصل**
در امراض مینی و ششک بر بخت **فصل** در امراض کلاه
میکرد و در مینی و این چند نوع است **نوع** ورم کرم علامت او سرخی روی و
اندوه و در **علاج** قصد اگر مانی بود حجامت و روغن کدو ماب حی العالم
با روغن بنفشه و اندک کلاب در مینی چکانند و مینی و پشانی را بصدل
و بولش در بند می و شاف نمیشا خشک سازند و حصص و کلاب و آب
خرقه فایده دارد و آب تمر بنده و الوی بخاری شربت بنفشه با شربت
و آب انار بن مله نمایند و غذا خشک جو با ماش منقشر و اوگر اسفناخ
و کشنیزه قطع آب خوره یا آب انار و سرکه و عرق بودنبه سازند و آب
باد زنگ با روغن گل یا گند و در مینی گذارند و قبیل در سرکه انجیر اندک
برو گذارند و چند نوبت در مینی بنهند و نه و جوس سنی خشک سازند و اندک
بر روغن و مایه جرب سازند **نوع** بواسیر الف و این گوشه زیاد می آید
در اندرون مینی و غلط آن **علاج** قصد و حجامت و استفراغ بدین کب
ابارح و ملاحظه نمایند اگر ورم صلب شود و محدودیه حاد و غیره که طاهر را
با سهال و بر پیر و خمس تدبیر ملاحظه نمایند و اگر ورم نرم بود و نرم زنگار
علاج نمایند تا بر عقوبت که دارد دفع نمایند بعد از آن استافراغ و اسهال
و انزروت و مردار سنگ و کلاب و اندک سرکه گاهی در مینی چکانند و
روغن گل و کلاب و اندک سرکه و لعاب حلیه در مینی چکانند صفت و آنکه

کما قع است این ورم را و آنچه در دفعه بشود تو بال این و بولست آثار
 ترش نرم کوفته قبله درازبازند و اکثر شب در پی گذارند و اگر به آنچه
 مذکور گشت علاج نماید باید برید یا برشته به بندند تا بر طرف شود و باذن
 الله تعالی **فصل** در سو فراج کرم علامت او است که حس
 گرمی نماید **علاج** تعدیل فراج بیشتر با ریج و روغن کل باب حی العالم
 که کل همیشه چهار است و روغن بنفشه و کلاب در پی حکمانند و غوره بنفشه
 و کلاب عشقه گذارند و روغن که و خایه تمام دارد و خشکی مانع را و ضد
 و کلاب و بنفشه و کافور و بنفشه و بادرنک و غیره بوی نمایند **فصل**
 در براحت بینی و این دو نوع است **در براحت خنک و سرد**
 او از خلط غلیظ خسته میشود **در براحت گرم و متوقلم** کا و روغن بادشیرین
 با هم گذارند و اندک بشیره و کل خیر و نرم کوفته انجبه نمایند و بر روغن خنک
 در پی بپزند و باب کرم بنشیند صفت دوائی دیگر موم منقالی روغن کل
 روغن منقالی سفیده و مر و ارشک از بر یک منقالی نرم کوفته موم را در روغن
 که آخته مجموع را مخلوط ساخته مرهم سازند و بر بولست بپایه و باز و جری
 روغن و روغن کل طلا سازند اما براحت خسته را و با هم بپایه بپزند و بعد
 در عطران و مرملی و باز و روغن بانی و زنجبیل و نرم کوفته در پی دهند
 و روغن بنفشه و متوقلم کا و و کلاب ابی مالند **در زنبیل** پی پی و
 رطوبت شراست که بدانغ میرود و موجب بوی بد میگردد و در الف و اگر خراب

حدوث

عمر

میرزد و غصه میاید بوی و نان تنقیه و مانع حب و امارج و غرغره بکشد
نروزی و خوردن که چنانچه خنده و سنبیل و قرقفل و سعد و سرس و صبر
و مر و افاقیا و ماز و و شک و کافور مجموع با اینها نرم کوفته بر قیل و لاریند
و سنبیل و شک و قرقفل و منک اندکی لیسرا بکوشند و از آن در
بینی جگانه و بدان شیر غرغره کنند و بینی بمول شیر اعرالی و اگر یافت شود
بمول برشته که باشد جگانه در خشم و نقد ششم یعنی
نما با نشن حس بوی و ف و صفا سبب اوسده است که از خلط
غلط و در مانع حادث شده که از گوشت زبانی شود
علاج او علاج کچم زاید که از خلطی که در تقدیم سر است تنقیه
بکوب و ابار جات و غرغره مسوط و آب جغت و بود و در بینی جگانه
و دیگر از خلطی که حقیقه بد مانع میشود کلفند و سنجید و سر که بینی
در کشیدن و سر بخار بالونه و نفی و اکلیل الکات و اشکن و غذا
که در و در جنبی و در غفران باشد و گوشت کبوتر میل نمایند و سیاهانه
مثل غبار بگویند و بر روغن زیت انیمه نمایند و نان او بر سازند
و سر جانت بس دارند و خد و طره در بینی او جگانه و لغو نمایند با شکر
خود را بجای در و نان کشد و مقدار که امکان دارد و اینرا شکر است
سازند و از سرش و در و نو و روغن با دام و کد و و کل و در جی
جگانه و آب گرم بر سر بزنند و در رعاف و این خد گوشت

نوع اول چون ربنی که از اثرش دم شود علامت او انتفاخ عروق و
 امثلا و سرخی رنگ **علاج** فصد پیش از سقوط قوت رک بار یک
 از جانبی که مجاذی بود و کرده باشد خون تنفاری غرض کشیدن نخوت
 بجانب مخالف و غذا اندک در شور بای مرغ فنی آب غوره و انار
 و سماق و زردک و لیمون سازند و مغز سر مرغ بهترین غذا است و شیر
 غلبه بخوند تا غلیظ شود و بیا اندک فصد می نمایند و جالبوست گفته که بسیار
 کس دیدم که با استنشاق آب سرد و خوردن آن و در آمدن در آب
 سرد ر عاف نسکین یافته و گرفتگی بجز و برف در دهان فایده تمام دارد
 و اندک سرکه و آب سرد در ربنی و دهان فایده دارد و خرفه کنان باب
 سرد و سرکه قدری به پنج سرد ساخته بر مقدم سرد و اثرشانی است و کافور
 باب کشنیر حل کرده در ربنی گذارند و عدس بپزند و خطمی و مایه
 و اندک کافور و پنج باب شور وانه طلا بر ما فوخ و بستانانی نهید و مازوی نیم
 سوخته و کشنیر و غبار اسپا و کندر و خون سیاوشانی و صبر و شب یابی
 نرم کوفته در ربنی دهند و در آنها و حصین بنهند و حجامت نمودن سر
 نهانند و محجمه ریشکم بر جاسنی که خون از آن طرف می آید گذارند و بر
 نهان نشانه نیز فایده دارد و دو عصاره سرکین خمار در ربنی جگانه **نوع دوم**
 که از اثرش خون ر عاف شود علامت او است که اندک آید و بسیار
 از ربنی با حرارت و حدت باشد **علاج** نسکین شراب انار و غوره

در بواج و آنچه مذکور شده در مینی چکانند و نیز نرفا به دارد و تر است بخوان
و بلغا رسوخه طرفه سوختن او است که در کوزه نو گذارند و سرات بکمال حکم
سازند و در زیر آتش گذارند بکشت و بعد از آن نرم کرده در مینی گذارند
که **نکته** ده شدن عروق که شرایش که در زیر دماغ است عکاس
او آنکه بعد از دور و دور شود و سرخی روی و چشم و زنگ خون مثل
زنگ بشم و عقرا انست و رفیق و خون که از راهای علیطاید و مایل
بسیابی و بیشتر لعقب امراض حاده بود مثل سرسام و غیره و از ضرب
و سقطه شود و عاف لازم است امراض فساد دماغ مثل دارد
سکنه و سیات و از گریبان افغی میسازند و اندکی اردکات باید
بسیب آنکه عروق شرایش و شکم کند و **دعوی** بداری شود
آنکه سر زک دماغ کند نماید مثل زنگار که بسیر که بسازند و اندک آنکه حکمانند
یا فیل اندک زنگار بر و بکشید بسیاهی تر نموده در مینی نهند یا اندک زنگار
و کاغذ سوخته و خانه غلبه است باب برک بعد با آب کهنه فیل تر است
در مینی گذارند **دعوی** خون سی که در حالت بخوان شود و علامت او
آنست که در نیمه و نیز دور و دور بخوان شود و نیز او از مین که از راه
مکر محلی که افراط شود **دعوی** بدست لطفه نماید صبر و صبر کند و در جز نرم
فیل بسیر که تر است در مینی نهند یا آنکه خون سیاه و شان و ندر
و صبر و مر بر نرم کوفته فیل از گران بسیر که تر است خسته او به پرور بخشد

در پی ندارند و اگر سبب عاف کرمی خون در رفت و جو سیدن آن بود
شربت غلاب و تخم خشخاش فایده دارد **فصل پنجم** در زکام و نزله اندر پرو
مادده از دماغ فرو داید بعضی طبعیان اثر الیه بومی بینی اید و مقدسینی
را بکیزد زکام گویند و آنکه گانت خلق و سینه آید نزله گویند و این جدیست
قوله که از کرمی فراج دماغ شود علامت او خاریدن و گزیدن بینی
و سرخی در چشم و حدت الحجه از دماغ و رفت و نورش منجرین **علاج**
نصفه قیقال و اسهالان مطبوخ خیاب سیر همانند صفت آن بنفشه مثقال
غلاب و سیستان از هر یک بیست عدد پوست پلید بخورم طسرخ
نور وانه بیرون کرده سی عدد در یک کاس آب بکوشند صاف
شوده مغرولوس ده مثقال شیرینت باز ده مثقال در آب او حل
کرده باز صاف نموده شیر کرم احتیاز نمایند و کک حوکه در دماغ غلاب
سینان و تخم خشخاش نیم کوفته بکوشانند باشند و شربت بنفشه
بعد از قصد و نصیح ماده بجام روند و لغاب تخم ابی بجلاب میل نمایند و از
غذا ناکرم و شراب منع نمایند و صندل و مشک دود نمایند در پیش بینی
و سیره و سوس کندم روغن بادام فند میل نمایند و احتیاز نمایند از آنکه
زینبت نمکیده نمایند **فصل ششم** در نزله زکام که از کرمی نفس دماغ شود و بسیار
و گشت کرمی جمیع بدن علامت او تغییر بنفش و قاروره **علاج** فصل
مانع نباشد و تلین طع و شک جو یا او کرا عدد سوس و شربت بنفشه و نیلوفر

بحالت

و غذا مرغ در آب آن او کراشش میفشرد و از شراب و جود و ادویه که بخار
آن بسیر رود و اختیاب نماید نوع **سیوم** نر که از بخار آب صفرا میخورد و علامت
او اندوه و سرخی روی مایل بر روی و گرمی جلد سرد و آنچه از بینی آید
و نورش و تشنگی و در و سیر **علاج** اسهال بمطبوخ خیار سیر و ترش میفشرد
و آب از آن سیرین و شیرین است بکلاب حل ساخته فایده دارد و در غده
بکلاب و کنگ جو یا خشیاشش میخورد و ترش است بسیار سازند
و تشنگی را در آنش گذارند تا نیک گرم گردد و بعد از آن سرد و با سیرین
بخار آنرا بدماغ برکشند منع سبلان نماید و ماده را غلیظ سازد و اگر
سبوس را بسیر که آنجمله بر آنش گذارند با بر سبکی گرم و بخار آن در بینی
رود و نرله را بر طرف سازد و اگر سده شود از دماغ خلط ماند که طبع
و کاغذ سوخته و غیر بسوزند و در بینی دارند **سیوم** ز کام که از بخار آب خون
که در دماغ بود حادث گردد و علامت او سرخی چشم و ز کام و شیرینی
و نان و زنگ روی مایل بر سرخی **علاج** فصد فیضال و الا حجامت
طسعت شربت نفثه و ترش خشیاشش صفت آن خشیاشش نمک و قه چهل
مقال در یک کاس آب و نیم آب یکشنبه روز ترش از دماغ
تا نصفی بماند صاف نموده فصد شصت مقال در حل نموده بار حجامت
تا لحوام اید فاسق مایهفت فاسق آب میل نمایند و اگر ز کام و ترش
میشود و این حب را در محل خواب اختیار نمایند صفت آن شیرین

او درستی بسیار یکی است موجوده در **صفرا** بمجا
خبر شیر و آب تمر بنده و الوی بخاری با شیر خشک و
ترکین و شیر است بهشت و سبک بر زرده و زعفران باد و زعفران
یا نفع حکم کا و یا سفیده تخم مرغ و جزئی مرغ و زعفران لبک و زعفران
در لب مانند زعفران و نفع در اشبه بر وزن حل با و اوجم
بنا زنده و غذا با کجه با قید که و با اسفنداج یا مطبوخ است زنده و تخم
جبهت شتاق و خشک است لب جری مرغی که کل کرده
و نصف روغن کتیره و اسفنداج و زنده و زعفران
کوفته هم منجته در لب که دارند و موضع شتاق از زعفران
و برده و تخم اندرونی بر چوب پسته و از سبزه و بنار و مجین و
نمک و گوشت ابرو و سر و زعفران و زعفران
حاصل کرد و در سر با نفع **فصل دوم** در غلجور و خوش شرب او
چون تیزی که مخلوط شود و صفرا و در او و غلجور بود تا بجای که از
چندی خائیدن الم تمام باید **علی** و فصد قبال و در سبها

روغن

مخلوط
باید

بمطبوخ بنید و طلا از موم و روغن بادام و کافور اندکی و اگر خوش
 قوی باشد مرهم کافوری علاج نماید صفت برهم کافوری
 که زردی لب و عقد و بالور که با سورش بود و خوشکی
 انش را سود دارد و مردار شک و سپیده از زیر یک
 برابر بکنند و نرم کوفته موم را در روغن کل که حبه دارد و باد
 اینخته اندکی کافور و سپیده کمره مخلوط نموده بر حرارت گذارند
 و برده اندرون بر بالاد مرهم گذارند تا و از آگاه دارد و جرا
 برودی شفا یابد **فصل** در اورام لب او پشته اوقات
 زیانی اخلاط اربع است **علاج** استقران اخلاط بداحیه نبات
 و انند و مطبوخ ایتمون فایده دارد و بعد از تنقیه بدن اقل
 خفض کبد است حل کرده بمانند در آخر موم و روغن بادام تازه
 انجمه حصص نرم مرهم سازد و باب گرم شدن نهان نماید
 و بعد از کمتر خوردن نام مکه ملا حمله نمایند تا ورم تمام بر طرف
 شود **فصل** در بواسیر و از خون غلیظ متحرک باشد علالت

او برکت تن لب **علاج** تصدقیقال و چهارک دجاست و شهاب
همیده و اقیون و طلا بر دار رسک و روغن کدو بادام و مغز کلم و شنبلیله
و اکلیل الملک و کل خروزم کوفته بچوب نند و باز ده محج مرم
و ارجب احمد و در دار رسک و اسفنج رصاص و زعفران
نرم کوفته باروغن بادام و موم مرم نماید و اگر دیر فایند شده بواسیر و آب
اسک کش نماید بر درازی دوزخه که چون قطع نماید کل سرج و زعفران
و خون سیاوش ن نرم کوبیده باشند و بعد از آن مرم که از **نوشتم** در امراض
و دندان مثل است بر چند **فصل اول** در درد دندان و این ثبت نوع است
فصل اول دردی که از گرمی پنهان شود علامت او گرمی قلین و کدورت با فین از
استیاء بر و مثل آب سرد در میان گرفتن و سرجی نشسته فی درم **ن** که در کلاب
دردان گیرند و اگر کسین نماید اندک کافور یا کلاب و سرکه و سماق و عرق
کافور یا آب که در در یک بخار و در باز و حوت بنده باشند یا که
دردان گیرند و روغن گل و در دمان گرفتن فایده دارد و اگر در دقوی بود آب
اقیون گیرند و سرکه و نمک یا هم میخند و در دمان گیرند و اسفنج و سرکه نیم
بر دندان نهاد و بخار که در در آب غوره و سماق و آب یمن و آب
و آب انار و سار **فصل دوم** در دندان که از سوء مزاج شود علامت او

دفعه اول

[illegible]

باب عصب العصب بر آب انجلی و آتش نمر زانند **علاج** در زردی
که از ماده بلغم بود علامت او است که چون آب سرد تر شود درونی پخته
میچزدان و سفیدی بیجان **علاج** استعمال بلغم صبر و حب امارج و حب
و حب اصطخفون و میخ و دندان بایرج بالید و عرعره که با یک فاق و قیچین
و عمل بخت مغال با میخ فاسل آب حل ختمه غره ملید ابرک غره
بکلاب حل نموده و می بچکانند و مصدق می که در وجود زردی با سکه که در عمل
باشند بایند و فلفل و در حر و لوره ار می نیم و عاقر قرحا و مورج ابریک شفت خمر
نرم کوفته در دندان مانده و نیست **علاج** در دندان که از باد غلبه بود و علامت
در و ثقلیت از جانب لوی دیگر **علاج** کفنه و باغ نمفته و حب امارج و حب
بمفته و از ارمایان و انیسون و زیره ابریک مغالی با جوت نند و رگ کاف
انرا در دمان کنند و در او است تحر یا سکه که با سنج نفع باشد **علاج** در دندان
که بیکت معده باشد علامت او که در افتلا و کجی و در حالت جوع را داده و
علاج تنقیه معده نفی با تخم امارج با حب صرواط لعل شری با سبب و مقلند
و غذا کله و مخطیحه و نخود آب که در و کشیر ترا خشک و در حب می باشد و از
در انشیر و از سیوه و از اصل احتساب ملید و از در و قوی شود و امون آنکی
کنند از نا کرج خود **علاج** در دیکه از در و بیو که می که در دندان بود و جادوت کوه
و مانند این و در دندان که گرم حورده است **علاج** است که تخم کند و در
و او دیگر از این و میوه گرم کوفته نیم آجینه و صها س رند و در و نمایند و میوه
و از این

کرم ایروانی اند
مجنون دستان بر خاواران دارند
کرم تو هم از کینه بگویند و با تو
دواند هم کندیا و نورالتوحه

و سرانجام بر دندان نهند **نوع پنجم** در دندان که از بیضه گشت یا کوفتی و المی
 می شود که آن رسیده باشد **علی** او عاقر و حاد و امیون و قشور ندارد
 نرم کوفتی همچون سازند بشیر و بر دندان گذارند و اداغ نمایند برت با این
نوع دوم در ضرر کسی یعنی کشیدن دندان و این دو نوع است **نوع اول**
 که از سبب خارج واقع شود مثل خوردن چیزی های ترش **علاج** کشیدن
 دندان بر کباب کرم یا بر مغز جو کرم باز ده تخم مرغ کرم و خابیدن بقلنه
 الحما و تخم او و بادام سفید و سرخند و فایده دارد و هیچ دندان نیامد
 مالیدن و خابیدن عسل با دندان بزنان کرم که آتش دندان
 بر دهن کل بار دهن زبان بار دهن سبوس چرب سازند و غوغه
 با بکاسه و تخمین و اگر ضرورت بشود ابارج اندکی در سن غوغه گذارند
نوع دوم کشیدن دندان که از خلط ترش که در سر معده بود و آنرا و بزدن
 رسد علامت او شایع ترش و حموضت دندان **علاج** تنقیه بدن از
 بلغم ترش وقتی فایده کلی دارد و حب الفار و زرا و اند طویل و سر بادام
 بلخ مالیدن و خابیدن نفع دارد **نوع سوم** در تغییر دندان و حط لمی مغای
 دندان و سبب او شایع است غلیظ است که از معده مرتفع میشود و برینج
 دندانها قرار میگیرد و اگر رنگ آن زرد است دلیل صفر و اگر سیاه بود
 علامت سودا و اگر سفید بود زنگار و برینج دندان بود علامت بلغم
 تنقیه معده سهیل بر یک این اصلاط و تقویت دندان بسون و لاف

با این

که دندان را جلا دهد بر موجب کف دریا رود و خود صحت بخشد
از هر باب برابر یکدیگر نرم کوفته و نیمه دندانها را بدان
کستبری اختیار نمایند و اگر زنگ دندان تر می باشد بار و عدس
و خطمی با سکه که بعد از آنکه مضمضه بآب غلبه اندک سرکه
نمایند در دندان گذارند و اگر زنگ دندان سیاه بود و نج کبر و
واضه بون باشد و مصطلی نرم کوفته بار و عن کل نماید و اگر زنگ او
سفید باشد مصطلی و زرد قلم نرم کوفته بار و عن خرد با جری اینجمله
دندان نماید و آب کفند بدان مداومت نمایند و شاخ بزکوهی
و شنبه برود و کوفته با کف دریا و پوست هاسله نرم کوفته سنبل
فصل چهارم در خورده شدن و سوراخ شدن و ریختن دندانها
و این چهار نوع است **اول** که از رطوبت عفن شود و بالکله او قاش
دندان سیاه گردد و بعد از آن خورده شود یا برزد **فصل**
سال سه است و اگر مانعی بود حجامت نمایند و تنقیه دماغ بحسب تنقیه
و امارح معرو و غرغره بآب انارین و الیکام نمایند و صندل و مسکرم
کوفته در دندان نمایند و مضمضه سرکه که در واکش کلزار و شنبه حرامند
باشند نمایند و در سوراخ دندان عاقرم حا و امارح و فلفل و قینه از
هر کدام باشد نرم کوفته گذارند و فلفل نرم کوفته سرکه که نه در سوراخ
گذارند و بویست و وایکه در دندان ماکل گذارند یا شنبه و خنجر و شنبه

دوازدهم که دندان بیاسند شتره بشیرم و بکافور بون نرم ساخته نقطه
 بر ده بر دندان گذارند دوایی که بر دندان مناکل گذارند و او را
 بریزد و فلفل و کبکبه یعنی تخم کرفش بری نرم بقطران و فطران روغن
 که از درخت عربی که خمر ساخته بر دندان نهند و سیاه دانه کوفته بکبر
 آینه بر دندان نهند در استسکین دهد و اگر ناکامل سوراج او اندکی
 بود لیوان شیر اشک تا هموار گردد و باقی از آن صندل و انیسون
 از آن بر روغن زیت و آب مرزنجوش بمانند و بکافور و **روغن**
 که از فلفل و آب انیسون بود **علاج** ترطیب مزاج و گذارند بر
 تخم مرغ و لیاب اسبغول و روغن شمشاد با دام همه آینه به هم فایده دارد
 و دندان را جوید و گذارد و اسفناج و فلیه خیال **روغن** که از سر
 مزاج سرد بود **علاج** کرفس خمری کرم در دندان مثل زنجبیل و مصطکی
 فاسیدن و منضمه ماب غشای دندان که در و عاقر و حاکومه باشد
 مانند **علاج** خورده شدن و باشتیدن دندان که از کرمی جزا
 بود **علاج** او بکافور و گذارند بر افیون یا آنکه جوال دوزی بر روغن
 زیت کرم نموده گذارند یا جوال دور سرخ ساخته در ماسوره گذارند و
 دندان در خمیر رفته دانه سازند **علاج** در حرکت می آید شود مثل
 آنکه جهان را سبب و شیر و صفت بدن ایشان را بشود و این هم
 کمر علاج باید و دیگر سبب کبر سن و خشکی مزاج میشود و خیال که مشایخ و

اسنان و افتادن آن جدا و استخوان از جبهه سر می افتد

بپیر از ابو و ابنوع علاج نمی پذیرد **دوم** خبیث و افادون با دندان که علامت
بودن آنکه از کبر سنکی سیر کشیده یا فاقه یعنی سیکه مرض کشیده علامت است از این
خشکی تمام باشد و خوشبها دوست نقصان و الم نبود **علاج** ترطیب فراوان
و نافع را بعد از آنکه به ارش است قواله و وسیب و ضدل و نفوت هیچ دندان
از طاشیر و کل سرخ و عدس که از ناز و ساق و پوست آنرا و میده رود
بهانی نرم گرفته و در دندانها مالند **سوم** که در طوت بود علامت او است
نش و دندان کلان و در محل سخن کردن لکک و سیدن لعاب و سردی بخ
دندان علاج او علاج فالج و منفضه بانی که در وقت بلوط اگر ناز و فاقه جوت نبوده
نماند و ملامت و سنوهای فافض کرم بر موجب سنبل فلفل پوست میده و ج
سعد از برای بر این که ناز و ساق دندان بالید و دیگر از همه درم سیدی دندان
و علامت او شدت درد و صرمان **علاج** فصفیر فغال یا حجامت و اهل دندان
اشیا کرم و فافض مصل که ناز و ضدل و میده و ساق و طاشیر و کل سرخ نرم گرفته
سوف **دوم** **علاج** خبیدن دندان همه لفعان گوشت لبه و خوردن
گوشت نخ دندان **علاج** قصد و حجامت و اسهال و تناول ساقه و آب انار
و اجتناب از حلو و اندک گوشت ملکانه و نیز از ناز و ساق و حجامت
و سح لوسن بود از برای بر این که ناز و ساق و میده و ساق و طاشیر و کل سرخ نرم گرفته
جنیدن دندان لیب صره و سقط باشد **علاج** بدار و بای فافض مانیدل در
دست بانی و تهراری و کله و ساق و میده و ساق و طاشیر و کل سرخ نرم گرفته

دندان گزند

مالیدن آن بجل **در جراحت** **لبه** **نخ** **اوار** **کوت** **دوب**
و پوست نماز ترش و سماق بر آب کوفته بچونانند و مضمضه نمایند تا آب کوفته
نرم کوفته برینج دندان باشند و سورخان کوفته در لثه مالند و دیگر از جراحت
قدیمی بود و نقصان در گوشت پنج دندان شده **است** که فصل
قبضال نمایند و از مانی بود و از فحاح است و منقبضه بمطبوخ بلیله و غذا گوشت
مرغ یا مرغ غله قش سماق یا آب عوزه یا زرک یا آب انار و اخشاب
از حلو یا گوشت آب و انبویه و کاه و ماهی و شیر نمایند و فله قبول
نمایند صفت آن انفاقا سه مثقال زربنج سرخ و زربنج زرد و اینک
نفت داده سوخته و شب بپانی از هر یک دو درم همه را نرم کوفته بک
فرصها سازند چته خورده شدن گوشت لثه که تسعین شده و چته
دفع افزادن دندان فایده کلی دارد و مضمضه بک که گفته که در و درق
سور و چون نیده باشند و روغن گل در لثه و دندان مالند بعد از آنکه
مضمضه کرده باشند و چون گوشت فاسد آن دفع شود و سرهم اسفند
با روغن سداب علاج نمایند و بعد از آن مضمضه بکلاب که در و سماق
و ماز و حور سرد و پوست انار کوفته یا لثه یا لثه تا لثه فاسد شود و اگر بدو
نسب نمایند و آن نمایند و اگر لثه از بومی این باقی ماند کافور و عود و پوست
انج در دندان گیرند و بصل و سید و کلرین سنبل نمایند و دیگر از لثه
از رطوبته که در وجه شده میانه **اسهال** بلغم و سودا و قصد با سلیق

فاسد

و با آب

و با اسهال و نفیسه نموده بر سر زنگار ناکوشت فاسد برود و از زردت و
 چغندر بسیار و شان و بر سباده گان و گل سرخ از هر یک برابر کوفته برود
 باشند و بعد از روغن زرد کاه و عمل دهند در سستی لخته
 و از خیزهای شیرین بسیار ببلنودن علامت او آمدن خون و واجب است
 که در علاج آن تا خیز نماند تا بجز بدان نکرود که دندانها بپفتند مضمضه
 بساق و گل سرخ که در کلاس تر کرده باشند یا بسیر که در کلاس
 یا گلزار خیزه باشند نماید با شش کانی یا آب و سرکه بپوشانند یا ماز و
 و اندکی نشاء در سیر که و آب خیزه مضمضه سازند و اگر سوزشی ظاهر گردد در لخته
 بر روغن مصطکی مضمضه نماید صفت آن روغن گل با زرد و منقال مصطکی
 کوفته و منقال با شش نرم بپوشانیده مصطکی حل شود بعد از آن بر داند
 در عینه مورد فایده دارد از چینه انقطاع خون این دو فایده دارد و سباده
 گلزار و ساق شش کانی حب الاس بهر را بگویند و بر لخته باشند مسنون
 چینه دفع لخته دامیه باز و می گویند زنگار و سوراخ و پوست لخته نرم کوفته سنوبی دیگر
 که ماز و وسک از هر یک دو درم کل از می و ابل از هر یک درم و از حب می نیم
 کوفته در لخته با کدو شش کانی و ورق مورد و کوفته با عمل بهم اینچنین مسنون سازند
 لخته را محکم سازد و دندان را سفید نماید سنون و دیگر حکم کل که گزینا شد کل و
 زرک و گز ماز و وسک و جندی مضی را بر یکدیگر بند و کوفته استعمال نمایند
 در ماصور لخته علامت او کوفت زیادتی و صلابت است بند می آن است

اورا بقدر قیون پاک سازند پس این دو را بر او باشند که با خود در دهان
از هر یک ده درم بلیه زرد و سفید از عرقان و کلنا و ما میران از هر یک
درم کل خشک و گلاب و نوسادر و کف دریا از هر یک نیم درم کاغذ
ربع درم کوفته بچینه بر او باشند و ضمیر لیس که در وعاء قرقه ها و زمار و حمله
کرده باشند نمایند و بر سر از حلو و خرما و اجنبه نمایند و غذا مرغ و شیو در آب
ان بخورند و بکش مقشره و او را اسازند و از غلیظ باشد قطع
و این از اعمال و سنگار است **در دانه دندان** اندر تیسر کو دکان که دندان آن
بایستی بر آید **در دانه دندان** است که فله او را یعنی موضع که محل بر
آمدن دندان است بخیر نمی نرم و جرب نماید چون جربی بطور جربی
و جربی سحر سر خرگوش بخیه و مسکه در روغن بادام و موم در محل کرده
و شیر شیره اندر موضع دندان مالیدن نفع کلی دارد و اگر در قوی بود و
طفل اضطراب نماید اکثر شفا بخوانند و بار روغن کل بر سر دندان
نهند و آب غلب السعلب بر روغن کل بر کنند و آنست بدان جرب نموده
بر زمان در فلک نمایند و نباید که آنست که جربی خا نده تا ماده تحلیل خارج
شود و در محل ظاهر شدن دندان سر کردن قهقهه گوش و بنه جرب دارند
و در گوش روغن بادام و کل شیر گرم نموده و دو سه قطره بجا کنند
در امراض زبان دندان بواسطه عصب و علل اجابت آن و شش است
برده فصل **در سوزان** که عارض میگردد در زبان و این چند نوع است

نوع سوز فراج کرم که سبب آن بسیاری از کرمی بود علامت او سرخی زبان
و زردی است علاج فصد نماید از اشتداد خون بود و مصفیه باب اسان الحبل و
نرم و کلاب نمایند و روغن سفید با دوا و روغن بنفشه و کافور در دمان گیرند
و شربت نارنج و خرفه و غذا الباق و آب عوزه و این حب در دمان گیرند
منوچم کدو و خیار و بادامک از هر یک دو درم فاسنه و خشیخ است از هر یک دو درم
نرم کوفته حب نموده در دمان گیرند فایده دارد و سوز فراج که سبب
برودت در زبان شود بواسطه غذا سرد و اشترب یار و علاج مصفیه باب
شیر کرم با شراب کرم ماسل شیر کرم نمایند و کلفت میل نمایند و روغن مصطلی
و جوز بوا از هر یک خرد و سنبل از هر یک دو درم کوفته حب سازند
و خشک ساخته در دمان گیرند و غذا الباق با تخم و اسب یا دارچینی و ادویه
سازند نوع سوز فراج که از بیوست نمود علامت او خشکی زبان
و درشتی و ملی اس و دمان علاج و غذا و شیر به مال یا بل بر طوط باشد
و بلعاب تخم ابی و اسفول عوغه نمایند و زبان بر روغن بجا و دمان صبر سازند
و دیگر سبب افراط طوطه باشد علامت او کثرت لباس نوح علاج مصفیه سببه
لبد و خشک سبب نیند و کلاب و دگر ماز و افاقا نمایند علاج در او درام
زبان و این چند نوع است علاج و درم زبان که از غلبه خون بود علامت او
سرخی و درد و بسیاری آب دمانیه و الم و التفتاح آفتاب و صد ففقال و فصد
زیر زبان است و اسهال بهما شربت و مطبوخ تربد و حب لبارج و الدردار و نواند خرد

حفته نمایند و مصفیه آب سودا که شنبه زرد آب غیب الثعلب و آب
و کلاب و سماق نمایند و حب کرنب یا اندکی لبلب هم گمان درم
بعنی شکین نافض ورم غوغه بای که درون غوغه و یا بونه جوشانیده با کشمش
و آب انار منجوش و شیر خرفه و کشمش و آب هندوانه نبات و تغذ اسماق
و آب غوره و تخم و آب قلیه و آب انار این خورد و اگر ورم مرکب دارد و مصفیه
بای که در و انجیر نیم درم و جوشانیده باشد با اندک روغن بنفشه یا دم خند تو
نمایند و اگر ورم اندک بود جبهه فح این آب هم و روغن بادام شیر
کریم و لادن زعفران کفایت بود و اگر شکر و مصفیه شیر تازه و مسکه و روغن گل
و در آخر مریم سفیداج **نوع دوم** ورم که از صفرا شود علامت او صفرت زبان و
درد و سوزش **علاج** او مثل علاج موی و اگر احتیاج شود نصف خون کمر دارند
و آب نمزندی و انارین و شربت لبون و نارنج و آب هندوانه ببلانند
نوع سوم ورم که از بلغم شود علامت او سفیدی زبان و بسیاری لعاب
عدم درد و سستی ورم **علاج** حفته نیز و قوی و اسهال یا بارج و مصفیه آب
عسل و الیکامه و حلل نهها در زبان مالند و غذا نخورد و آب و قلیه مطبوخ نمایند
نوع چهارم ورم سوداوی علامت او سودا در زبان و سستی جلد و ملکی کتب
و تان و صلابت ورم **علاج** استغراق مطبوخ انشیمون و برینر از غذای غلیظ
مثل گوشت آب و جودا و در مصفیه شیر با اندک روغن بنفشه و بیلوفر
بای که در و انجیر نیم نمایند و لعاب هم گمان و در زبان روغن کدو که در

سوم اینست که بپاشند مالند و مصفیه بسبب باد یا زردی که در روده فلوکس حل کرده
 بپاشند تا بپزد و در غش سوسن یا جری مرغ و بطور دمان مالند و اگر غلط
 و دم باقی مانده بپوش مصفیه نمایند و بکروم زبان بسبب خوردن سموم
 مثل پیش و غیره میشود علامات و علاجات آن خواهد آمد **در نفخ**
 زبان و بیرون آمدن او از دمان از بسیاری خون میشود **در نفخ**
 و نالیدن زبان باب لیمون و ترنج و ربوای و انار و نجوش نالها بسیار
 از برود و آتش کین نباید نمک مالند و در غذا اسفاد کباب غوزه
 فشن سازند و بکروم از بیغم نزع می باشد علاج اسهال بحب صبر و آب کین و مالند
 زبان نمک سرکه یا فلفل و اگر ماده بسیار غلط باشد بنوس در و سرکه
 زبان را مالند و غذا کوشت عصاره و قلبه و مطنخه **در خفج**
 و این غده ایست که اندر زبان پدید آید صفیخ را در خراسان دق کنید
 و این علت را برین نام از بهر آن گویند که در سبزی بر کپا و زنبک شبیه بود
 و سبب او خلط غلیظ سوخته **در خفج** و صفیخ اسهال و مالیدن بجز و زوا
 و نمک با پوست انار و در آخر بنوس در و زاج و الزنبک شود و شوق نماید
 و این دکنکار است **در بطلان ذوق** و فساد آن میراثه میرسد
 که گرم و سرد را هم در حای یا بد فضل از آنکه زرش و شیرین و معلوم نماید
 و در طوبه غصه ایست که بر صبرهای گرم که زردی و زردی است آمده و است
 بطریق آنکه دمان فزه دار معلوم نماید اگر طعم و دمان آن است صفیخ غالب است

صفرا و اگر شیرین بود خون بود و اگر ترش بود اسهال است سودا که کثرت
و آب در دهان می آید بلغم غالب است استفراغ هر یک از اینها
اگر خون غالب است فصد نمایند و اگر بلغم غالب شود با باراج و کرم صندل
شربت و اگر سودا غالب شده مطبوخ انبشمن و غوغه بکنجش و از جهت
بلغم با لکامه و سرکه و نمک و خردل و دیگر از جهت سودا و علامت فصد و لم
علاج اسهال خلط غلیظ و مضطرب و غلیظ و البکامه و منجس و دیگر از جهت نفوق
الضال میشود و لا علاج که گفته اند جهت آنکه عصب از بیم رفته **فصل ششم**
در کرمی زبان از جهت ورم زبان میشود و علاج آن تدکیر شد و دیگر
که انی زبان از جهت حرارت و بیش میباشد **علاج** است که کردن و
بکوشش را باب کرم بمانند و روغن بادام و نیلوفر بنفشه کرم بمانند
در سر و کردن و در دهان گیرند و دیگر ثقل زبان از رطوبه غلیظ میشود
علامت او استمخاء سستی زبان و بسیاری رطوبه از دهان **علاج**
استفراغ خلط غلیظ و شربت از عسل و کلکند و بنوعیه از خردل و کوفته عسل
البکامه و سرکه چند روز بر زبان و چون از غوغه فارغ شوند اندک در عاقبت
و ثقل و خردل برابر بگویند و در زبان بمانند و غوغه بنوعیه در و خردل
و ثقل و عاقبت در و خردل و سوزج و ستر و نمک سی و سیاه و امه و
مرزنجوش و امه و امه بنشیند و غوغه بمانند و جی که در دهان گیرند
این علت علامت الانبا و خیر التبت نصف خربزه نموده در زبان

بروز

در فلق
که از خون بود علت است و سرخی و حرارت از دانه لعاب است **در علاج**
فصد با حجامت و اسهال و مضمضه کلاب که در و سماق انداخته باشند باز
دوای کثیر و عددش سرکه که با غلبه التفلیب و کل سرخ و آب کاسنی و جو
غوره نمایند و این فلق شیر خواره را بیشتر افند حی است نمایند طفل را
و در ضو را فصد با حجامت و کلاب جو یا مالش فصد و سرکه و آب
سرخ غذا سازند و در دانه طفل طباشیر و سماق و کشمش و کل سرخ و تخم
خرفه نرم کوفته بعد از آنکه دانه بر دهن با دام چرب ساخته باشند و مضمضه
بر دهن کل و سرکه که غایده دارد و صفت دوائی دیگر کثیره کشمش و طباشیر
برابر یک فصد مقدار سیمه نرم کوفته بر باشند و نکات و شش بانی و اندک
نشاء و لفته اند با سرکه غوره نمایند و از خوشش قوی و یا غلبان بود
اندک کافور نماید است با طباشیر و کل سرخ و سماق و در از حقه فلق
سرخ تخم کل با کل سرخ و طباشیر و نکات و عددش و تخم خرفه و کشمش و سماق
بر یک خیار عاقر قمرها از هر یک برابر نبات با فصد مقدار مجموع نرم کوفته
در دانه مالتد و در دانه نگاه دارند و بعد از آن اندک سرکه و طباب
قر و کل در دانه بزنند **در علاج** فلق **در دانه** و زردی و
و تانی دانه و سوزش و زیاده و اندک **در اسهال** و کثیره و یابوست

و شربت بنفشه و غذای رقیق و ساق و زردک و آب عوزه و آب عسل
و موسی صفت و دوا نافع ببلبله و سندا و سفید و تخم کل با کل و عسل
کشنی و طباشیر نرم کوفته در دمان باشند و از طفل بود و صاحب طبع
استقام بجای مرضه نمایند **علاج** که از مغم شور شود و علامت او هیکل
زرد و دمان **تغذیه** بدن برب امارح و حبیر و مضمضه بکر که در دمان
و بلیله و عاقره ها و مویزج جوشانیده باشند یا دویه را کوفته در دمان
و دمان را بچند مالند مانند مالش بمانی و در دمان ما میران و کلان و فافله
و ساج هندی نرم کوفته باشند و با عسل نیز آمیخته در دمان مالند و
و عسل فایده دارد و فلفل بلغمی را سنگین و الکامه در دمان بکزند
اکلیل الکامه و لعاب تخم گمان و انجیر با اندک روغن خرد و آب
جوشانند و آب آن را در دمان بکزند در اول علت و اخراج فایده
دارد و حصیف در دمان مالند و غذای قلیه و مطبوخه و از طفل بود و مضموم را
علاج نمایند **علاج** از سودا و سوخته و این بدترین اقسام است
از جهت آنکه مضمومی با کله میکرد و علامت او سودا زبان و الم و حر
نوع **علاج** اسهال مطبوخ اممون و در اول مضموم و زکامه طلا نمایند
و ساج و برگ خا و اقاقیا و عدس و ملح کوسن و ستر و زعفران
برای کوفته **علاج** بکشد و مضمضه بکر که در دمان خنثی قافض مثل
و اقاقیا و کلسنج و دی سوسن **علاج** باشند نمایند خدر است دوا و دیگر **علاج**

متعفن

عاقره ها

و با فروغ و با هر یک برابر گرفته بر آتشند و دارد یک لاله قیاس و دوح بندی دو
 قطعه شنب نمیزدرم زعفران رنگ درم و بلر سماق کمرخ شنب گلهار سور و
 قزولوب باب بچوش آتش و صاف نموده غرغره سازند **فصل** در
 اکل در دمان این علت است که صورت او رنگ حراحت دارد و در دمان
 است موضع بسیار از دمان میگردانند چینه بدی ماده و بوی بد دارد
 و حلاط غلیظ عفن لذاع **ترجمه** فصد و اسهال مطبوخ خراش فنبون و مضغه
 سرکه و سماق و آب غوره بعد از آن لقله فنبون صفت آن زردی سرخ
 و آقا قبا و زردی از هر یک جز و نوره آب نارسیده برابر همه جز و لوب
 نرم بگویند و سرکه بر و باشند و در آفتاب گرم گذارند تا خشک شود و باز
 کوفته سرکه بر و باشند جذب و پس از آن خشک نموده فرص سازند مضغه
 قرص زردی چینه اکه دفع اکه و لته دانه زردی سرخ و زرد و آب و مار و
 بر باب بنجدرم زنگار و فلفله و درم آقا قبا و شت و کلان از هر یک
 درم بگویند و سرکه انجینه بکفنه در آفتاب گذارند بعد از آن فرص سازند
 و خشک نموده مقدار خودی کمتر نموده در دمان و لته بر بالند رنگ و آب
 نکا بدارند و بعد از آن روغن حل و کلاب در دمان گیرند **فصل** در بیماری
 لعاب از دمان در خواب و این جذب و غرض **نوع اول** کمتر لعاب که از
 چینه حرارت معده و رطوبت شود علامت است **نوع دوم** و بسیاری لعاب
 در خلط معده و جوع **ع** فصد با سنب و فانیند

خبر روز و نفوس از شیر و گندم بر پاشی کرده برابر کوفته با دست چپ از آن
کوفته میل نمایند و رب ابی و سب و آب غوره و انار و نمک و سرکه
و غذا مرغ باب غوره و سماق و آب انار بسیار برای لعاب که
رطوبت و سردی بلبم که در معده است شود علامت او رفتن لعاب غلظ
از دهان **علامه** کلفتند که در و مصطکی و انیسون بود و اطر لعل و فنجین و سرکه
شش متقال فندک و فشره بر بار اندکی نفوس سازند و مصطکی و کنز رخا
و غذا مرغ بربان یا مطبوخه اگر بدین ترتیب نماند شود قی فرمایند ای طبع
که تریب را ریزه ساخته بخورند و آب آن کانه با ده متقال غسل
میل نمایند و بیشتر از آن اماخ خورند و بعد از آن آب ترب خورده قی نماید
و مداومت بپهلوی بر ورده و اطر لعل و امله نمایند **علامه** کثرت لعاب که از
رطوبه و مانع شود خایه طفل و بر آنرا میشود علامت او گرانی در و سرد
که در است و اسهال تنقیه و مانع نجیب غار لیقون و غوره باب کار که در
اندک اما رخ باشد و غذا خود آب و مطبوخه و فلبه که در و دار چینی و ریزه و
بجیل و اضباب از ترشها و البان و فواکه نمایند **علامه** در بخلی بوی می
و این خبر نوع است که از حرارت معده بود و علامت او است که بوی
میل نمایند بوی سالن گردد و چون معده خالی شود زیاد گردد و دندانها
شود **علامه** بوی بخاری با قاف زرد و الو شقالو باب
سالمه از آن خوش خورده و شربت سکنجبین با سرکه و ضمیر
و در

نماند

کینه و غش غالب بود فصد نمایند و اسهال طبعی چهار شربت در شب
 و در وقت صبح و آنرا بن و الی و در دود و غذا مرغ فشن سماق و در کس از دندان
 حب در دندان کبرند کلسنج و صندل سفید و سعد از هر یک دو درم بلبله و بلبله
 از هر یک سه درم پوست ارج متغال طباشیر نمد رگ کوفته و بنجه آب ابی
 بر کبر که و کلاب حب نموده در دندان کبرند **در** بوی دانه که از بلفم غش
 معده شود علامت او است که بخوردن غذا سنگین شود و بیشتر دندان
 بسیار سنگین نیاید **در** تنفیه بدن بحب امارج و حب صبر و امارج نمایند و
 فی آب نموده و مایه شور و خردل و غسل کنند اندک شراب در کهنه کبار
 باد و بار کمتر خورند یا شربت کل مکرر که مقوی ترید یا کفشد یا بارج یا اطر فیل
 مقوی یا بارج یا در هفت متغالی از حب صبر و خجیل رورده در دندان کفشد
 و اطر فیل بد او است نمایند و از طعام که سرع الف و در یک عدد مثل مایه و شیر و
 فواکه و گوشت فربه و غیره احتساب نمایند و آب کمتر خورند و مرطوب و فله و گو
 طبر و کفشد و آب غسل و خاستن مصطکی و این حب فایده بسیار در صفت آن
 حرفه است نه کند عی میل فاعله از هر یک دو درم صبر نوزن همه کوفته حب از دندان
 و متغال بسیار نماید عی کف کفش بوی دانه را بر طرف میازد و او را که بوی
 و آنرا بر طرف میازد حب الکس و فرفره و امله و سعد و سنبل و پوست ارج و متغال
 از هر یک یک پوند و فلفل و جوز بودا و کبابه و در کجیل و **در** گرم کوفته و دانه
 سبزه و آنرا زنده و هر بار مقدار خوری ملانماید **در** کبرند فلفل

خونچان و عاود و حار و گرم در مریک و اکی لوفه و بخیه و شمشیر
ش زرد و کلاب **و با سوز** که بعمور یعنی گوشت مانده در دندان که موجب
رطوبت باشد که از عموری اید و کلاب است که اگر محکم کند بعدی تر کس بود
رطوبات لرح بدن دندان را برود و مع دندان کهن نماید **و با سوز** تنه و دماغ و
ابارج و ضرر و عود که کلاب که در و بر ک مورد و کلاب چون بید
یا قفل و سود و سود و حوس نیده و عود ریزد و مقصود از قفل زرد و کلاب
از بر یک دو درم گرم کوفه در زرد کتمان بند زباب یا کلاب خوش نیده و عود
سازد و صبح و شام و سود و فندان در دندان مالید و دیگر از حوس و عود و کلاب
میان گوشت دندان چون **ابرا** محکم که کلاب است **و با سوز** و لوی دندان
ار و دندان و حور و شدن آن **و با سوز** کف و یک است ساختن و کلاب و عود
حرک محکم که در فائق و ایک پایله که در عاود و حار و زرد و حوس نیده
و سنوهای خوشنوی که از حدل و کلاب و ساق و ساق و حوس نیده و حور و
فندان را با یک **و با سوز** کف و یک است ساختن و کلاب و عود
دستی بود و بوی بد از دندان **و با سوز** تنه و دماغ و کلاب و عود
عارض می شود در خلق و لهابت و اسباب و علامات و علاجات
است بر نفی فصل **و با سوز** در اوزارم لهابت یعنی گوشت مانده در دندان
کام بود عارض می شود در اوزارم **و با سوز** در اوزارم لهابت یعنی گوشت مانده در دندان
لبا و شفاه آن و اندوه و الم در نفی هم و از وی یا من در محل که چندی مر و زرد

بلغ

فصل

این بر زود قطع نماید زیرا که در بریدن او خطر عظیم است **و** در دیکه بوی و میکاد
 میشود و در اصل زبان از جاست حلق و در هیچ گوشها و نیز زبان و من خدایان
 گوش تا لون کوس سل طرف شود از آن جهت امر امام فرج که از شسته است
 و از آنست که قادر باشد بر آنکه جری فرودند و اگر جدا نمایند و فرودارنی بیرون اندازند
 حکایت نمایند و شبها بنده رفته و لعاب از دهن بدور و در حلق بشیر این موضع ظاهر شود و اگر
 طایفه از صعب تر است و این دو علت **و** در دیکه از خون بوی عظیم شود و علت
 صقی نفس یا علت حرارت **و** فصد فعال فتنین محقق نرم و آب الیوی بخاری از
 کنگ جو بارغن بادام و اگر طبع نرم بود و شربت از ک فایده دارد و بوش در مدی
 و فوکل کل از می و ضدل از یک بر اگر بوی که در آب شربت طلاس زرد و غریبه
 دایمی که در و علس حوت نیده باشند و اگر در ورم خلیل نمایند و غریبه شربت نرم و مسکه در ورم بادام
 فایده دارد **و** در دیکه از حلق عظیم بلغم شود و علت او صقی نفس یا علت
 برودت **و** در دیکه از حلق عظیم بلغم شود و علت او صقی نفس یا علت
 و فالش معده در شور بای مرغ و اگر در یانند و جو کب کیر و محاری لغت تنک و غریزه
 بندهجات سل غنیه و نکور ها و محم و طاب گم گمان معیره و اگر سرد و در ورم فاسد
 و خوشا و من و کبیره و نیز و صمغ از می از یک بر اگر بوی که در ورم کبیره و شربت
 باشند و اگر سرد و طالع بکیر و فیکه کفیده هم بود رنگ آن قطع نماید بعد از آن که در ورم
 و طل محموم کل از می نمایند و اگر حرارت عارض کرد و غریزه که معده نرم و در ورم کبیره
 در ورم **و** در غنای خاق تا رسیدن هوای مطلوب نفسش و دل است

در دیکه از حلق عظیم بلغم شود و علت او صقی نفس یا علت
 برودت **و** در دیکه از حلق عظیم بلغم شود و علت او صقی نفس یا علت
 و فالش معده در شور بای مرغ و اگر در یانند و جو کب کیر و محاری لغت تنک و غریزه
 بندهجات سل غنیه و نکور ها و محم و طاب گم گمان معیره و اگر سرد و در ورم فاسد
 و خوشا و من و کبیره و نیز و صمغ از می از یک بر اگر بوی که در ورم کبیره و شربت
 باشند و اگر سرد و طالع بکیر و فیکه کفیده هم بود رنگ آن قطع نماید بعد از آن که در ورم
 و طل محموم کل از می نمایند و اگر حرارت عارض کرد و غریزه که معده نرم و در ورم کبیره

و سبب او درم نوزدین و عضلات خارج و این خفاق مطلق است
 سلامت می باشد یا اگر درم در عضله داخل خلق بود دیگر از جهت این
 شدن فقره از فقرات رقبه از موضع خود سبب آنکه ضرب با سقم محبت و درم
 عضله که مثل داخل نموده یا از جهت تشنج عضلات یا از جهت با غلبه
 که در مفصل عضلات در آید و این را خفاق کلی گویند و بدترین خلق
 دیگر خفاق سبب احتباس استغراق معاد مثل استغراق خون حیض و خون
 نفاس می شود و گاهی منتقل می گردد و با ده خفاق بسینه و عارض می شود
 اریه و بعضی اوقات نازل بوی معصب شود و موجب تشنج گردد و گاهی
 نازل بوی دل آید و خفاق قلبی حادث شود و موجب بلباک گردد و بعضی
 اوقات معده نازل گردد و موجب ضرب یعنی شکم رواں شود و موت
 صاحب خفاق پس تشنج بیشتر اوقات بود اما علامت خفاق مطلق
 نفس و خفاق روی و کشته ماندن دمان و بیرون آمدن دمان و بسته
 رفتن چشمها و کشته ماندن و جنبری لکونارض و بسیار است که آنچه
 می رود از سی بیرون آید و بسیار است که ثابت می شود این خفاق و می باشد
 او از مخفوق مثل صوت لسیکه ز کام شده و اگر زیاد کرد علاج بخورد و در با
 که دمان کسی که خفاق شده باز ماند و زبان او بیرون آید و بیست نشود که در
 کجا و درم دارد این تشنج است تمام خفاق است و انواع درم چهار است
 خفاق که از خون غلیظ شود علامت او سرخی روی و املا و عروق و درم مطلق

کلی

دشمنی

و شیرینی دمان **علیه** فصد قبال لبن و حجامت ساقی و اگر احتمال تاخیر
بود خون بخند دفع اندک اندک بردارند و اگر احتمال تاخیر نداشته باشند
و قوت قوی بود خون ان مقدار بردارند که بغنی نزدیک شود و حال تنگ
نشود و اگر قوت ضعیف بود خون اندک اندک بکشد و جهت آنکه قوت قوت
بنا انصاع نفس بدین شود و اگر سبب حبس خون حبس بود با استفراغ معارفند
صاف و حجامت بر ساقین نمایند و منع از غذا تا مقام فصد کفنه اند و یک
ضعف قوت بعد از آن طبع را از لکه آب فواکه نرم سازند و مطبوخ خیار
شیر با حقه نرم و حجامت بر مهرهای پشت و بر زیر و کتف و میان چهار
نند نمایند گاهی ببرند گاهی شیرند و حجامت میان نم نمایند و آب جویا عکس
منقشر خنجر باشند میل نمایند و غوغه بسره که و کلات و کجین و شربت غناب
بالی که در وحدت و تخم کاه و تخم کاسنی چنانند باشند و آب شاه قوت
نیز فایده دارد و اگر در ولوی بود قوت جوز با شیر منقشر غوغه نمایند و اگر
در دم ظاهر شود جاک نمایند و اگر در چهار روز حل نشود غوغه بچیری منفع مثل خیر
و موز دانه بیرون کرده و خیار شیر نادر العسل یا خیر کندم یا ب انارین
حل کرده یا آنکه عدس منقشر و کلسه و پنج لوسن از هر یک سه مثقال یا پنج مثقال
و صاف نموده غوغه سازند از جهت آنکه منقشر سازد و روی با حکم مرد شیر
انچه غوغه سازند و با شیر و شکر و روغن بادام و مسکه شیر گرم و اگر روغن قوی
نماید چنان در آب غسل حل کرده غوغه سازند و اگر در دم سردید و جگر کبود

رساوی

آید غوغه بمسکه و روغن بادام شیرین نماید و اگر راحت پاک شود
زرد و خمر و شاسته و کثیره و روغن بادام بهم آمیخته غوغه نماید و اگر خوش
و درشت و در دلو و لعاب اسفنج و خطمی روغن بنفشه بادام غوغه فایده دارد
و اگر سرندید و زنگ نغیرید کرده و سفید شده و نرم گشته بستر نکند با مالای
زبر سازند تا سرندید و از فواکه و انجیر در قیفی بود مثل عوزه و ریواج شود
و ابی و سبب کش و غذا شیر و کبوس با روغن بادام و اسس سماق
در شور بای مرغ و عدس سفید که در داسفاناج و کشنیر تر باشد و بخورد
در آخر فایده دارد **دفع دوم** خفاف که از صفوا بود علامت او تشنگی
و اندوه و خشکی دهان و تلخی آن **علاج** و صد و تلخین طبعه بآب تمیزی و
الوی بخاری و آب انارین و خا رسبر و آب کشیر که در دغا جگند
باشند و شربت بنفشه و غوغه بکره و کلاب با کجند و آب شانهوت
و آب انارین و اسل الحبل و بر رفته روغن کلاب مالیدن فایده دارد
و بعد از روز دوم و سوم غوغه بکینه های محلل انجیر در نوع و موسی مذکور شده
و شیده خرفه و آب نمک و لعاب اسفنج و شربت حشاش مل نماید
و همما و یک ماده را بخارج کشند از ریش شانهوت و وافرودت و ولانه
سپرون کرده و روغن بادام شیرین و غوغه بآب اسل الحبل و قاشق
و آب غنث الشعلب ملک قاشق و کلاب و قاشق و روغن کل نیم قاشق
بهم آمیخته نماید و در بفسم مبالغه در تیرید و ترطبیب نماید و از نوع و موسی مذکور

و در نوع و موی مبالغه در تحلیل نمایند **مویج** م خاف که از بلغم شود علت
 او بهنج روی چشم و سفیدی روی و کثرت لعاب و سواری خبری
 بگویند و درون و سوری و آن **علاج** تقیه درن مجب قویا و حقه حاد
 غرغره باب کار و اسل یا شکنج عسل و آب تر و خول و
 مویج و عاقر قرحا و فلفل و مویج تر و آب با و آن از هر کدام یک
 شکر شود و مویج غرغره ریزد و رانندار است و توت مخلوط ریزد
 بالکاه در آن عاقر قرحا و مویج و اگر علت صعب بود شربت جامت بر
 کردن که از ریزد و بریزد تا آنکه عسل بلاد طلاست ریزد و ابده عوده زرد اب
 روان کرد و در غرغره که عسل باب حل است خسته فایده دارد و خاکشیر و
 حلیمت لبنا میخسته غرغره نمایند و غذا سیره سوس کندم تا محم مرد و قند نبات
 در و فایده مند است و خود آب در زرده محم تا نیم حبت از آنجا **نمایند**
 خاق از سودا علت صلابت درم و کمودت رنگ عسل خوشکی درن
 و ترشی و حالتی شبهه تند و در موضع درم **علاج** مضد با سلیق و خفته سوس و
 غرغره آنچه مذکور شده در مویج بلغمی و کیم کتان یا کل خر طلاست و در و او
 جام و غذا خود آب و غرغره آنچه مذکور شده در مویج بلغمی اما خاق کلی طلاست ابو
 است که تواند نگاه کرد و خاشبی و او در نماند که در آن را کن بد و میکده باشد
 از ذوال مقدار اما و تنگ که از زوال عضلات داخل بود طلاست او کث و دانه درن
 و آن و بیرون آمدن از آن **علاج** فصد و تلین طبعه و خفته و قوه را بجای بردن با تلین

مسل بحاجت و گذشتن ضا و قابض مسل معاش و مرد افایا و صبر و کشتن
 اینجول با رند **الشوری الحق** در خلق و خوشن بشود و بیشتر در می بود و کای این
 خوشن و قصبه بشود علامت او در گوشش خصوصاً بجای که چری موی بر
سج قصه نماید و حریر لای که از آن خسته دار و کند به باشد روغن بادام و از آنکه
 منع نماید چون بخته شود و حرارت کرد و بموم روغن مومیم کافوری علاج نمایند
 علیل را فرماید که انگ انگ بر روی دیواره کج مرغ **عسل** در عروق و چین
 جید از دغره سبب او خوردن آتشیده اساده و غره علامت او کرب
 آمدن خون ز فتن احس مریض ناله خری در خلق و است **علاج** است که با
 را در بر افتادند چون زد که خلق که بود و سلوک میگویند است از تمکین
 که بر و غجل نمایند در رفتن آن و اگر زود و بود و عمره بخردل که چسب است و که که جلد
 نماید یا که که حلیث یا که که ملک یا به آب پیاز یا سیاهانه و فحش و کوفته در خلق
 باشند و اگر میبایرون نماید لایض را فرماید که با بحام و در اندرانی یک ضرب نماید
 و مرا نماید با باره در دمان کرد با مضطرب و کرد و چون نماید
 او را اندر بر افتادند کمر و بعد از آن خون سیاوشن و نسل است و کل از می در دمان باشد
 و از خون از خلق می اندر شد کف و ساق و پوست انار چون نند و غره و کف و کف
 و خول سیاوشن و کند نرم کوفته در دمان باشند و اگر زوایع معده چسبده می و تانی که
 از دستگی و آب سبب بود و از جلد که در معده بود است که علیل
 در حمام و از زود و از آنش فرماید و آب سرد در دمان کرد و چون که شود و

معلوم

اعاده کنند از جهت سردی آن بدان می آید از موده است **مصلحت**
در آنچه حلق و مری حبسیده از شکم استخوان بالقمه و غیره اما آنچه
حبسیده حلقی از ظاهر بود یا بنور بگیرند و از ظاهر نبود و باین بود
بردن و لذت آورند و جوع آب بدو دهند خند نوبت و از شکم
بیرون نیاید خند لقمه بزرگ بدو دهند و بجام فرستند و خند نوبت
جوع روغن بادام یا روغن گل یا کجند باغیه میل نمایند بعد از آن لقمه
گلان خورد و فی کندی و اگر بیرون آید خوب و الا لانی از این باغیه
نیازند و در حلق در کنند و بدان بیرون آرند و انجیر را با آب بچینند
تا در مثلث دندان غرغره نمایند دیگر آن کسی که آب در حلق او در آمده
است که او را سر اشوب بدارند و شکم او را بشویرانند و روغن بادام
اب تمام بیرون آید و بعد از آن حریر از او بخود و شرب سازند و بکوبند
و خوردن شرب فایده گفته اند **مصلحت** در کجونه صوت یعنی رفتن
او از او فرو آمدن تر که که حلق می آید علامت او حساس علی الجمله
نازل میشود در حلق و در شستی و لذت و غرغره در حلق **مصلحت** منع ترش
بشرب خنکاش و غرغره بخنکاش و عدس و کسره از چوبد شغال
بکوبند و با آب آن سازند دیگر کجونه صوت از گرمی صغره باشد
و اگر در ریهها عارض میشود **مصلحت** شیره آب جو و حریر که از شیره نشسته
و روغن بادام ساخته باشند و شور بای مزج که در و استغناج هاری بود

بحر انصوت

دیکر کجاست برودت میباشد علامت او است که در سر ما و چشم خبرهای
سر خوردن و از چشم باد شمالی و غیره پیدا شود **علامت** است که حیوان
بر میوه چیده و پوست در دهان گیرند فلفل فحش رعفران سنبل قرمفل
نریاز دار چینی از هر یک مثقالی صمغ عربی دو مثقال نبات یا فند یا زرد
منقال همه را کوفته حب ساخته در دهان گیرند و آب از افرو در دهان
دیکر مکنند زعفران و فلفل نرم کوفته بمبلیت حب سازند و دیگر از حب
فانده دارد مغز بادام و آب صنوبر کباب و تخم کتان نفث داده و هر یک
دو درم اینسون و باد بایان و آب کوسن و صمغ عربی از هر یک درم فاند
ده درم نرم نموده حب سازند غذا بخورد آب در زده کچم فروخته نیم کجست و
حریری که کسوس کندم و غسل و روغن بادام بار و ماقلی با ارد کتان
ساخته باشند میمانند و حبی از کبیره و مغز بادام و صمغ عربی و باد بایان
وزن یک کسره و تخم کتان یا فند یا نبات ساخته باشند اکثر اوقات
اختیار نمایند و در دهان نگاه دارند **درم** بحکم الصوت که از سوزن راجع
از چشمه رطوبته که عارض میشود و خبر ریه را علامت او است که
صاحب این علت در ششی و الم در کلو و حلق فهم نکند و نفیس معلوم
نماند **علامت** غوغه بدنی که در دوا اینسون و باد بایان و پنج کوسن از هر یک
سوزاننده باشند و نفث مثقال اسنجه و اندک عاقره و حامض مخلوط نموده غوغه
سازند و بحبل برورده خاییدن او از راه صاف مبارز و شربت

ملح

ما را الاصول و لعوق از کثیره و لعاب تخم ابی و زوفادیم سوسن که کوفته
 با عسل ده شفال بدو قاشق آب حل کرده او دیر راند و اینجمله غرغره سازد
 و مونز نشی و بسته و نبات تنقل سازد و غذا بخورد و فلیه خشک و دیگر
 کوه الصوت از سر و خشکی حنجره بسیار علامت او خست و درد
 و اگر اوقات از غبار رود و میشود **عسل** شیره سوسن با تخم زو با کاشک
 ما را و عن بادام و لعاب اسفول **عسل** و مسکه و نبات فله
 و شور بای مرغ فربه و زرده تخم مرغ نیم تخم دیگر از فله او از که از جهت
 فریاد و یا تعب و حرکت قوی میباشد و حادث میشود خست و
 ورم در حنجره و فصد نش **عسل** حمام و اسایش و زرده تخم مرغ نیم تخم
 شور بای مرغ و بار سفافاخ و حریر سوسن و ارا و جوی فله
 گفته اند **باب** در امراضیکه از فصد ریه و نفس ریه و سینه باشد
 و اسباب و علامات و علل آن و مشتمل است بر نفی فصل
فصل در سر و خشک که از جهت افت فصد ریه و این چند نوع است
نوع اول که از جهت تر که بدوی آید علامت و علاج او در تعال که از تر که
 که البینه و فصد ریه می آید تذکره خواهند شد و دیگر صرفه اندک از گرمی فصد ریه شود
 تذکره خواهند شد که بسبب عارض شده علامت حرارت و اندوه
 و نسکین یافتن از هوای سرد و آب خالص **عسل** فصد و شفال و شربت
 از غنای میست عدد و سبستان ششی عدد و شفته و شفال فصد ششی

ب چند چهار روز قبله بایز و کثیره و جمع مری و معر که در و با دام حب نموده و در آن کند
و لعاب حکم ابی یا شربت خشخاش یا شربت برفه و غذا او را در آب
مرغ استغایخ و اجتاب از غذای ترش و از فریاد و کسرت کلام و از غبار
و در و در چیزهای ناید **در و در** که از جهت سردی او پس شود و اگر صبر
این سرفه در مسنان بود علامت او را کن شدن بدخول حمام آب
گرم خوردن و جگر را گرم قبل نمودن **در و در** شربت برنج و آب زنده خورده شود
بسیار و کسین منقل مسنان سی عدد و نمور دانه بیدون کرده سی عدد و نمور
و بعد سی منقل شربین یا شربت زنده خورده شود و جگر را گرم کند و عمل با نمور
یا شربت بارون با دام فایده دارد و کثیره و جمع او و کسرت مسنان نفث داده
از یک دو منقل نرم کوفته یا شربت منقل فندک مسنه در دانه
کثیره و غذا گوشت کبوتر یا خرد آب یا گوشت کبک که در و در آن بود
و البته و انجیر خشک با طعم سی یا نمور بسته و شربت شربین فایده دارد
و از کسرت آب سرد و جگر را بار و برین دارد **در و در** سرفه که از سبب سردی
و رطوبت در قصبه ریه و حنجره نمود علامت او را بسیاری آب و دانه و کسرت او را از
و اسانس شونیت **در و در** غرغره با لی که در و در آن میون و با دانه و عمل چنان
باشند نمایند و جگر را گرم و حرر و جاری با عمل و روعن با دام و غرغره با
که در و در کسین کبود و عمل چنان نموده باشند و بنجیل پرورده خوردن
و عمل و سیاه دانه و اگر در میانند شود مائلاصول و حب صنوبر یا شربت

با قند یا عسل و غذا نخورد آب و مصلحت کوبش کتوز یک بدر او بای
 کرم **در معال** سرفه و کتیت که دفع نماید طبعه ادی و ادم از آیه را بجهت فصل بود
 و این چند نوع است **در** سرفه که از گرمی مزاج سینه و تنش شود سبب او آنکه
 ساکن دارد در موضع کرم با چربی کرم خورده و بلوی کرده ملاکت او نورش و انور
 در سینه و تنش و تشنگی را بم و میل بهوای سرد و از دراحت یافتن و سرخی روی
 و تنش بخور و زیاده سرفه از گرمی و هوای گرم فصل که ریاضتی و خلط خون شود و مانع
 نباشد از تصد آب کک خوانی است و شربت نیفشه بر جو حبه نیمه
 سفال غلبه آب لیمو و پستان چهل عدد در سیاهوشن سفال نیمه گرم
 یک کاله آب بخت تدریج سفال قند لغوام آورده به پنج روز در یک
 فاسق شربت بهفت فاسق آب حل سخته اختیاری نماید و عروق
 خشک بر جو حبه حشاش سفید و سیاه بهفت سفال نیمه گرم
 سفال کتیره سه سفال جمع عربی و دو سفال و نیم خشک حشاش را کوفته با پنج کوس
 یک پالاب بخت نذفع نماید صاف نموده کتیره و صمغ عربی نرم
 با زرده سفال نبات ابجد یک جوسی و نذر و ادم
 فایده دارد در رب سوسن و نفثه حک از یک سفال
 مغز نیم و نیم حبه از یک و دو سفال حبه ترکمن چهار سفال نرم
 بلعاب تخم انی و اسببول قرص سازند یک در می شربت نیفشه یا
 کک جو مالورای الس حل کرده اختیاری نماید و کتوز معال کرم ماده وانی

تجربه نموده شیرین است تنها که در زیر زبان گرفته اید در شام و روز انتقال
ما یفت انتقال هم سرفه نسکین یافته و فراج را نرم ساخته و کبریا
و شنگلی نموده دیگر این حب در دهان گیرند آب سوسن چهار انتقال است
و کنیزه و مغز بادام منقشر و صمغ بفسه از هر یک دو و انتقال نبات هفت انتقال
نرم کوفته با عصاره حب الی بسازند چهار کلالن مقدار با فلی و در دهان
نگاه دارند و اگر پوست و غالت لوح حفته نمایند باب جو که دروغا بایستد
جوشانند و بپاشند و دو و انتقال روغن بادام افغانه نموده و لعوق لعاب
فایده دارد و صفت آن لعاب است قبول و الی از هر یک دو فاسق و نیم و
کنیزه و صمغ عربی و مغز بادام منقشر از هر یک سه و انتقال فند و باین از هر یک
با نژده و انتقال تخم خشخاش کوفته پنج و انتقال سبزه را لعوق سازند و اندک اندک
در دهان گذارند و سنبه را برین موم روغن موم سفید را روغن کل با
روغن بادام حل کرده و خوردن آن را شیرین فایده دارد و آب
یا روغن بادام و اسفنا ناه و اندک نمک و کدو ناست و خوردن
که در دماس منقشر و کدو و اسفنا ناه بود و کنگر جو یا روغن بادام و
با پنجه و مرغ و فیکه است نبود اختیار نمایند و حرکه سوسن با فند و روغن بادام
و اگر حرارت نبود نژده تخم مرغ نیم بخت و شیر و شکر میل نمایند
سعال که از برودت سنبه و شش شود سبب است که در هوا سرد
ساکن گشته و خیزهای سرد میل نموده و اسفنا ناه منقشر نموده علامت

احسان سردی کسبه وادی بافتن از هوای سرد و راحت بافتن از هوای
 گرم و حمام و ثلث غشش **علیه** کلفه عسلی باب انجیر و زیت و اصل کوسن
 جوشاننده لعوق گرم از بادیان و کیم کنان و فحش نف داده و حلیه و
 حب صنوبر و مغز بستر و مغز بادام و صمغ الود کنیزه و فانیذ و بدل اسباب
 کرده خوردن با عسل با کیم کنان نف داده باندک فلفل استخفه لعوق از
 ضیق نفس که از برودت بود حب صنوبر ده درم مغز بادام تلخ مقشر و وارو
 درم رب کوسن پنجم عسل بقدر حاجت و خوردن انجیر خشک و جوز
 و بادام کفنه اند قطع سعال غرض نماید و عسل را با آب انار کجوشانند یا
 لپانید و غذا فلیه از کونست و بطور بر سه و بخورد آب که از کونست فرغ بود و ش
 و او که اعدس و خرما کوسن کنند که در وقت دروغن بادام بود و کوسن
 کوفته را فلیه گرم سازند بمغز کنیزه و اندک فلفل و آب بادیان تر نشند
 جوشاننده فایده دارد و قهرو ملی یعنی موم روغن در کسبه مانند و نطف
 از عسل که در مغز بستر بود و اختیاب از اس سرد و هوای سرد و خیر
 سرد نمایند **سعال** که از سوزن و خشکی نفس بود علامت او
 که در وقت حرکت زیاده و در حالت کسلی و تشنگی و از حمام و خیر
 که رطوبه دارد فایده یابد و ضیق نفس و سرعت بعضی اگر آب بود
 آب کنگر جو در آمدن از نرس و سرت منقش و لعاب استنول و
 آب خیار بجلا ب و قدما و مقعد روغن بادام با و ف را چرب سازند

عمر بسته

و در سینه موم روغن مانند و در آب اولیاب تخم انی لکها دارند و این
حب در دهان گیرند رب سوس و منقال کم کدو و سرخیز و تخم خرفه و صمغ
عربی و کبیره از هر یک مثقالی با عسل سبیل بسازند و حمام فایده دارد
و حریم سوس و مغز بادام و شیر زک که خود داده باشند و گوشت مرغ فربه و باخم
گوشتند و بالوده که از قند نجسته باشند ماروغن بادام و خشیاش
سرفه که از رطوبت سینه حاکمه عارض می شود شایع و برای سینه
رطوبت غالب بود مزاج ایشان علامت او نثرت چیزی آمدن
سرفه حاصه نقب خواب و خور سینه و همسیدن بغم بخل **نفقه**
بدن از بغم نفی و اسهال بعد از نفخ اگر امثال بود از بغم و شرب زوفا
برهمو حب انجیر ده عدد و حب سح منقال سح کوسن چهار رسال بر سبیل
و منقال پوست سح کرفش و بادامیان و تخم کرفش از هر یک مثقالی زوفا
سه منقال بخوشانند و سبک چهار رسال قند بقوام آورده بنفشه از **خیار**
نمانند و دید این دو مناسب است فلفل زراوند و مدراج مغز بادام دار **حب**
بر باز نفس از هر یک و منقال نرم کوفته با جمل منقال عسل انجیر شرب
منقال بادام مثالی بود و اسحق در دهان گیرند رب سوس سه رسال زوفا
سه رسال بادام تلخ دو درم حلیمت درم لعبل بسازند و اگر سرفه در خواب
منع نماید حاکمه در شب بی آرام دارد این حب در دهان کبر فلفل آن
مر میوه کند از هر یک مثقالی امون نیم منقال نرم کوفته ریحی مقدار کاش

سلس

بنازد و غذا کباب با قلیه نخود آب و حمام کرم لعوق و ریاضت
از طعام بحدیض و ابرست و الحان و غنا فایده دارد و اورشور بای جرب
و از فو که اجتناب نمایند **نور** سفال که از خلط غلیظ که بسینه شده در
سبب او ترله سرد و سبب ترله و ضلالت است که از بخارات غلیظ
یا از معده بسوی سر رفته و بسینه آمده یا آنکه از جهت افتاب یا از جهتی
عنه که گرمی در میان شود بجهت ضعف و مانع بسینه رخنه موجب شده گردد
علامت او است که تعجب ز کام بود و بدشواری خلطی ترنه غلیظ
بیرون آید و گاهی در سینه و بسینه شدن بلغم درد حساس سردی
سینه و اگر رفیق بود دلالت میابد بر اندامی لطیف و اگر معتدل بود دلالت
لطف دارد و بلغم دمان غلیظ و زرد و باز جاحی و با سیاه و اخضر
باشد دلالت بر عفونت دارد و نه بر لطف **نور** مطبوع زوفا که بر تریج
زوفاست سفال انجیر پاشیده عدد و زب سیاه عدد و بر سیاه و شال
سفال سیح کوس چهار سفال پوست بادبان سفال سیح کوس
دو سفال جوشانیده سفال قند بقوام ارد با سفال ترنابین
و بر بار یک فاشق یا هفت فاشق آب حل نموده اضیاء نمایند و اگر
در سینه حرارت بود پنج کوس سیاه یک کف جوشک کرده بچونه
و آب آنرا صاف نموده میل نمایند و اگر با برکین نمایند و مقدار
یک گرم روغن بادام اصافه نمایند حرارت سینه را تسکین میدهد و بخود

نیم کوفه و کک جو داندک نادبان بچونانند و آب از ابل نمایند
جی که از خلط غلیظ و خرخره و ضیق نفس فایده دارد و بادبان آب
سوسن از هر یک و شغال فلفل یکم کنان چهار شغال قند یا نبات برابر
مجموع نرم کوفته بلعاب تخم الی سازند صفت جی دیگر **علک الطیم**
مرا خرا بر اریون نلت خر نرم نموده حب سازند یک باد حب
در دنان بکینند علی بن اراحت دهد و منع سرفه شدید نماید و استعمال
نمکند در سرفه کس بود و کسی بسیار می انده باشد قهون
و تخم کاهو و زرد السج جهت آنکه ماده را خشک بسیار و و ماده خام
می نماید مگر کسب ضرر است و کدر فایده دارد و غذا گوشت مرغ یا کوسه
حوان در آب آن خشک کندم با او کرا و فلیه رب و او و به گرم از
در زردی و فلفل فایده دارد و گوشت طیور بر سه فایده دارد و مری آب
شربت نفثه و ماء العسل میل نمایند **نوع هشتم** سرفه که از گرمی و بیج
صفر و در شش شود علامت او عظم نبض و نفس و حرارت و تشنگی
و سرفه آنچه اید تلخ و زرد بود **علک تلخیص** حرارت شربت نارنج
و لعاب اسبغول و قند و شربت نفثه و خمدان و آب کشک جو و عرق
سردار اب الی و نیره و صمغ عربی و لعاب خیر و لعاب اسبغول و نبات
و طلاهای سرد از صندل و عرق مشک بید و نموم روغن از روغن کدو
یا دام در بر مالیدن و غذا آنچه در شغال از حرارت مذکور شده **نوع نهم**

سرفه که از

سرفه که از ماده سودا علامت آنکه آنجا آید بزرگ سیاه و مکرر
 بد رنگ بواسطه علامت سودا و اسهال سودا
 و غذا نخورد آب بکوشد مرغ بالوشنت که نقد جوان
 تنه که از سر حلق و قصه ریه می آید علامت
 ترکه میریزد کلام کرم حرارت و نورش و اندوه و غنچه

خون غلبه بود و مانع نباشد و نقد نمایند و حقه فایده دارد و شراب بخورند
 و خواب بر قفا بردند و این بمطبوخ اختیار نمایند غلبه است عدد
 سبتان سی عدد و موز دانه بیرون چهل عدد و نفقه دو مثقال پنج
 سوس سه مثقال انجیر ده عدد و کجوشانند و نقد سفید مثقال یازده و چهار
 یک سوس یکین لقوام آورده یک فاشق شربت صفت فاشق اب با مطبوخ
 زوفا بر صوب غلبه است عدد سبتان چهل عدد انجیر با نرود عدد
 پنج سوس سه مثقال موز دانه بیرون کرده چاه عدد زوفا و مثقال و نرود
 و حکم ابی از هر یک مثقالی کجوشانند و نقد لقوام آورند و بعد از شربت بدوش

با کساعت اب شیر با باروغن با دام با بند با قند اختیار نمایند و اگر در آب
کنک جو غناب سنیان و با قلی بچوشانند فایده مند است و اگر طبیب
بود این شربت بیل نمایند صفت آن غناب کسی عدد منفرد و متعالی تان
کسی عدد در یک کا و زبان سه مقال پنج کوس و دو مقال در یک کاس
اب بچوشانند صاف نموده متوفلوس صفت مقال و ترکیب
مقال حل نموده صافی ساخته اختیار نمایند معویله درین جهت فایده
مؤکّم خیار و دو مقال و با دام سه مقال یکم خیر و مقال صنع عربی و کثیره
حاله نرم کوفته حل نموده قند نبات بقدر حاجت اینجه معی نمایند
لحوق جهت صیان صنع عربی کثیره پنج کوس از هر یک مقال نبات
ما قند سه مقال نرم کوفته شیر عورت یا بلعاب کم الی اختیار نمایند
بجهت گرمی و حشونست سینه این ادویه لب زنده کثیره صنع عربی حسب الی
از هر یک مقال حشونست یک مقال و نیم پنج کوس و دو مقال فاسد با
نبات ده مقال نرم کوفته حشونست از دندان مرص لسان اختیار نمایند و
انجه نزل و اوقع نماید خوردن حشونست است که مبتدئ خوردند و دائم ملب
به بینی و کشته استنشاق نمایند و حلوا بروغن با دام و ناطف و فایده نماید
دارد و سر را تراشیده بگل ارمنی یا گل مخلوم

نفس است که صاحب اول نفس می تواند فراموشی زد و بگوید که سر خود را
گیر و میل پس نماید تا محاری نفس منقطع گردد و در دوران خنثی
است **نوع اول** البکره بلغم غلیظ که فربه را برآمده و منشی است و علامت
اول نفس در بدنی در می مالد و خرخره در سینه و بلغم از گلو آمدن و سرفه
خاصه در محل حرکت و اگر سرفه و بلغم زیاد تر شود و با استفراغ **علاج** استعمال
او و به بلطف مصلح که بسیار گرم باشد و آنچه که اگر دردی که بسیار گرم بود
سل نماید واده تحلیل خشک نماید و در فوق محلل نافه غلط نامی نماید پس
بسیار است که او به تعدیل حرارت استعمال نماید و سر او از
زنت که معهود علاج نماید و اگر معهود مسیر نشود رجوع بکرب نماید و آنچه
تلطف و مصلح و محلل است شربت زوفا با این طبع اکثر نفثه و غشا
و سپیان و برک کا و زبان بچون اند و نقد اختیار نماید و اسهال بلغم ترید
و عار لغون و الممون و سخم حنظل و ایارج متفرق و فی تخم ترب و سخم کوسن
و تخم شنبلیله و سخم کبکین و استعمال نماید و فی طریق المرض در امراض سینه
فایده گفته اند خصوصا اگر آب ترب در او میخته باشند و کج عار لغون
اسهال نماید صفت آن عار لغون سه درم آب کوسن درم نیم
بج درم ایارج متفرق چهار درم سخم حنظل انزروب از برک درم نیم
کوفه متفرق در درم نیم درم حب نموده اختیار نماید و حقه عار لغون
گرم در میان کهنه فایده دارد و کوسن رو ماه فایده دارد و قیاس حک نماید

مقدار در درم باکی در موزون نده باشند بعد از دو کت
 تیهو و مزه و مبع در و باه و خرکوش نه خود نم کوفه تحت میل مانند و
 ارامی مرغ بر نافع است و در غذا و خود و همان و در رخی و الکافه
 دارد و غذا که بغم حاصل شود شربابی و فواکه و غره ملاطه نماید **و**
 رگو که از املا و سده و نشی که از حاره که از دل حاصل شود علامت او
 عظیم نفس و نفس و سرعت و بوار و حقایق و شدت عطش
 قصد با سلب و لیکن حرارت دل شربت سبب و صدل و
 فواکه با شربت بفت و با بشه خرفه با آب کدو و حلااب که از عصب
 و سبتان و بر سبوتان در رک کاه و بان و مخم خبر و کرم الی قیض
 سخته باشند و نمائند و از معراج که سرد بود شربت غزل اختیار
 نمایند و استغوا عجا و جین یا ابارج که از صرعول بود فایده مکت است و
 اطراف را نمایند و در آب کرم کولاند و لقای هوا سرد معتدل نماید
 و از آب خشک جو یا سبتان و غذا و نوری مرغ که در دال مقفنه و او را
 السفاناج و شیر تر بود و فلیکه که و مالک است **و** رگو که از زاده
 غلیظ که در محاری نفس خسته هوا مستغرق شود و سبب او غذا و لغ در
 بود علامت او عدم ثقل و رسینه و سرفه و غیر بغم زیاد الی علت بخور
 جیره ای با واک **و** تبدیل باد و نفیج شده برقی آب با و بان و شربت
 نوری با شربت بفت و امیخته و ابارج و لغ در و در سینه موم و غل از

روغن سداب در روغن بابونه مانند و همچون فاده محتمه و نوشدارو نماید
دارد و یک سفال اختیار نماید و جادو شیر و سحر بنا بر کردارم که در این مصلح نماید
نوع چهارم که از سبب نه خشکی آلات نفس شود و علامت او عدم
تعل و عطش و بارگی صوب و برال بدن **علاج** شربت نفثه و شربت
و آب انار شستن و آب شک حرکت در ریای آن ماسنغش در او
استغاب و دیگر و باروغن بادله و حرز سوس باروغن بادله و لعاب بچون
لعاب کیملی و اسپغول و آب کدو و آب هندوانه و نفثه برونه
مجموع بر سینه طلای زنده و موم روغن از روغن نفثه و موم و کلنجور
و در سینه مالند و در آن که از نفثه و خبا و عطی و نیلور و سخته باشد و در
و غذا ماسنغش و او را و اعلا محکومت مرغ اگر تب بود و **علاج**
در زکوة از برودت که از حته هوا و سرد و بالیب آب سرد و شکر
غالب شده بر روی و شتر این احوال عارض میشود و سر از او را میزد اندک بود
و در آخر محکم میشود و علامت او حرارت در سینه و عدم رطوبت **علاج**
طبع حلیه حبت ان حلیه صبح سفال نفثه و سفال بادیه و بایان رب چهل عدد
بجوش اند صاف نموده بقد شستن سخته بر روی چهل سفال اختیار نماید
و سینه را بر غمهای گرم نماید و مل بابونه و و طوغره و غذا گوشت کبوتر
فرا رده هم بچین و دیگر زکوة سبب حرارت غالب شود و **علاج**
شربت زوری و دیگر زکوة و از حته حران در در ارض حاده و شفو **علاج** همان مصلح

در آب

و دیگر بسبب درم طحال میشود شربت از سرکه کبر و سرکه عسل و عرق فادران
دیگر لوز از جنه الصیاب ماده درضا و سینه میشود علاج استقامت است
نوع شربت از لوز که در تنفس نام دیگر از آن تخلص حجاب یعنی رکن بن حجاب
که در سینه در زخم که اضلاع میگویند میشود و ترنجی در کتاب معالجات خود آورده
و هیچ کس از اطباء ذکر این مرض نکرده و حالت این مرض است که صاحب او قادر
بر آنکه راه روان ترست و گنجهها بر درشته و یکدیگر میگیرند عسی می آید و نفس او
باریک و چشمها در زخم و سبب لارم در غایت تنگی و در عقل او خللی گشته
انکه در غایت رسیده و این حرارت موجب فساد رطوبه و تخلص و
آب جدا شده **شربت** شربت زعفران و عرق کاه و زعفران و عرق بید مشک و کلاب
و عرق کاه و زعفران و تخم ریحان و فلفل شربت خمر و انار شربت و غدا گوشت
منع در شورابی آن او که در دو اسفناج و روغن بادام در تمامی بنده مالیدن
بر کاه تر که کین باد و حرر سرکه کس و دیگر لوز از جنه صیاب مقدار معده شربت علاج
معدنه کامیو حجب ایارج **در ذات الریه** یعنی در میکه در سر شش و این
چهار نوع است **نوع اول** ذات الریه که از حوان میشود علامت او تب طبعی
تنگی نفس و کراهی در سینه و در غده و در میان پرده و کتف و حله در جگر کردن
و کلاف و موانع که زعفران و آب رود و در زعفران و رطوبه سرخ عسلط و در اجبر لور
سیاه ماسج و سرکه کف ناک کاهی سفید یا کمین و نفخ عظیم موحی بدن و تنگی
میل هوا که خواب در بدن او و در حجاب ریه حجاب مقدار درم **نوع دوم** و سینه

و قیبه درم در سانس ربه نور علامت است و نیست که معلوم شود علیل را الهم
و زیز فوه یعنی حر کردن بتن طعنه بمطبخ چهار سیر و اگر اسهال است در سیر
نمایید سهل از غشیه و درم سنا کلی استغفار غلاب است عیون
سی عدد را کونشفا و مستغال کل سرح بر سیاوشان و درم چون تند و
بار و مستغال و مغرولوس هفت مستغال در آب ان جل نموده میل نمایند
و حقه لبن فایده دارد و شیر به مخلوطه مسل آب بنزد آب و ملاطمت نماید
و که کثک جو حرکت کندم روغن بادام و شربت مغشیه و زعفران
حرارت قوی بود آب بنزد و نه و خیار و آب کندوی نموی و کچین
سبب زرخش نبود و اصلاح و سینه که حرارت تمام است و درم و
که از روغن بادام یا روغن بنفشه و موم سفید خسته باشند و سینه و اصلاح نمایند
مغریق قلم کاوریان و جری مرغ اضافه نماید و لعاب حطی و بنفشه دارد
جلده و اوقالی و اکلیل و بابونه مدای از اینها اضافه میتوان نمود و در حرمت
خود آب میل نماید و اگر که از بلغم بود علامت است او شدت صیق
عس و کثرت حرارت کمتر بود و بسیاری آب و مان نیک
روی سفید و پ زرم و سرفه لبن و آنچه سرفه بیدار نماید و علامت در کمال
تندرم و گرم که خون خنجر و کبر و در کبر کن کرد و علامت سرفه بی
وقتی و اسهال و عارض لعاب و غدا آب با قلی و کثک جو
کثک کندم و شیر به سوس با غسل و روغن بادام و اصلاح نمود

مغز مغز سفت مستقال درانی که درون نقشه و مستقال مغز در این
 کوزه بجا به خود خوشت نیده باشند جل نموده احتیاج نمایند و اگر طبع گرم تر است
 حب الکس در رب انی و آب انار شیرین **در سردات**
 اگر چه که از جنس درم صلب بود و علامت او صیق نفس و سفال شک
 می لغت و احکس در بعضی صیق نفس اندک بر در و ایام دایره
 گفته اند **در آب** عمل رفیق و در دمان روغن بادام اندک اندک
 و شیر تازه و حریر ارارد و خود با از ارد کنند و در جری مرغ و موم روغن تلخ
 حله احتیاج تخم کتان یا بیدان **در جگر** آب الی که در نقشه بود و علامت
 از این نفس و الساب و حرارت در غایت شدت **در**
 نفرا تمندی و الوجاری و کلاش شیر خشک و آب انار در کلاب
 و شیر خشک فایده دارد و شیر خشک نهفت و منور و کلاب و کلاب
 کاسنی که در مغز مغز سفت و شیر خشک یا نرگس جل کرده باشند فسد
 نمایند اگر املا خون بود و سنبله را بر روغن بادام یا روغن منور و موم کافور نماید
در غلبه الدم لعی خون سرفه بر آمدن و این چند نوع **در**
 در این خون از دمان آید علامت او است که باب دهن بر آید و در دمان
 و آب تاره بود **در** معده کلاب و سماق در رب عوره در رب تلخ
 و رب انار نمایند و بر جراحت کند چون سیاه شدن باشند و در دمان
 کلاب که را روغن منور و جوی نیده باشند **در** و در برون آمدن

خون از ریهات حنک علامت اولست که تنخه بیرون آید و علامت
علیه خون از حرارت و جهه معلوم گردد **علاج** فصد قفصا و حجامت بر سین
سر و سانه دوش نه و غرغره با آب ان اچمل و آب حرقه و اسف
باخل از منی و فصد از کلاب و سرکه بر سر که اند و کاهی سبب رو باشد
علامت او کرب و اندوه و خون سرخ لطیف علاج او علاج دیگر از
قبضه ریه انچه حرارت است که از سر ریه ناسه نهد و در او غرغره باشد و علامت
اولست که تنخه یا تنخه اندک بیرون آید و چون کف ناک بود **علاج**
قبضه و غرغره با انچه مذکور شد و مسک قرص نصف اللام صمغ عربی و در
کثیره سفای کل از منی و سفای بلعاب بحملی قرص زرد و در میان کثیره
غذا از روده نهم مرغ یا مرغ در نوزای ان لسان و از حرارت بود و آنکه جو
که و با آب ان اچمل و آب خرو با بلعاب اسفغول و شربت جنین
لبا شیره و کل از منی و فیکه و فیکه اسفناج و لعبل غذا و منع ارداد و کرب
کلام **علاج** از منی و معده علامت او درد در میان کفین و بر اندن چون بقی
و انقباض خون غام بسیار خطرناک نیست **علاج** اگر بسیار آید و چندگاه بردارد
اچمل و قرص که با و در من کلنا را با ان اچمل که در و ساق بود و صفت او قرص
کلنا کل از منی و صمغ عربی و کلنا و حرن سبا و شنان و کند از خبر ابرار بر سر
قرص ساندربک منقالی یکی را از قوی بود و نیم سفای از ضعیف بود و باب
ابی یا آب سبب بل نماید و آب انی ترش و کل از منی ناکند و حرن و نع دار

که در معده نه بلوط و خرمنه و کنگر و جمع عربی باب الی ملاس زرد و احمر ای سرخ زرد
بلوط و خفته جهت آنکه ماده بخار مخالف میل نماید و محرک قی بخار و در آنها مریض را نازک
در جمع آب این مرض نفع دارد و غذا او را مانع از نفخ و نفاس و نفق و در رک و با کوب و نفوذ و نفوذ
با پنجهان سده که بر جمع عربی و لبر با بسند و در غذا نیز مخلوط است زرد
حون که از کبر بود علامت او آنکه نفی اید و بیشتر در سبب کبدی میشود و آن علامت
است نفع فایده کلی دارد و در اول و خوردن مرض ریز و فایده دارد و صفت
این ریز و چینی و مستقال کتب معول مستقال کتب کرم کرم نیم درم صمغ عربی و مستقال کل
راشی و درم نیمون و درم نیمه نرم کوفته در آب آن یا آب مرض زرد یک
نقد درم مستقال شربت انجیر یا شربت رک یا آب این اختیار نماید ملا
که مخفی جگر و ادرار در رک و آب حواب کافور و سنی و سحر و سحر و سحر
علاج در امراض گفته خواهد شد ان الله اعلم بالمرادین حون که اثرش و لوبنت
نق شدن عروق مجامع ضرره و سقوط و فسادند و با لب کسرت اخلاط و حراری
نور خوردن سر و رک کسوده کرد و با بجهت مویست که غالب کرد و علامت است
که لبر نه خون سرخ با صمغ کف باید دید و در اگر سبب جراحت عروق بود و اید
او را در **علاج** فصد و سلب و مرض نفق و دم صفت آن کند حون و نفق
از این که درم لبر یا پنجه درم فنج کل راشی از یک ده درم شب عانی و درم
که درم نیمون و در چینی از یک و درم نرم کوفته و مرض زرد یک مستقال
الزکری بود و می دار صمغ بود و مستقال بشیره خرقه و اگر عظم و کبی در صمغ و کبی درم

به شربت اکهار و قند فاسب است و ستن بازو و رانها و مالدین اطراف
فایده دارد و اسهال خلط غالب بخفته و مهمل نمایند و این طلا که از نفاق و کثرت
مارد و کثرت در جمع غری و کل ازنی و انیمون از سر یک بر اثر کثرت و قند صفا زرد
نوفت حاجت بر سینه طلا نمایند مع لعنت الدم نماید اما کما در زرد و کما در
عسل در شیره نشت نشسته که در رو غناب و ابی حوت بنده باشند و که
سباج حوت بنده لغوی نماید و حوت تا حوت بنده فایده دارد و اس که از اراق
خاوس منقر حوت را را باده مبرد و در و و کما در و و صی گفته اند لعنت غری فایده دارد
و اس که از اراق و خاوس منقر که در و با کما گفته باشند احتیاج نمایند و می گفته
در آب بنده فایده دارد و اگر ترپ بود کثرت بخورند از میوای ابی سبب
غناب تر و حب الاس می نمایند و این علت را اس که بنده اگر کما گفته اند علاج کما در
اما آنچه این بنده در و و صی بحریه نموده مکرر شد امید خلاصی ممکن است **نوع ششم** بر آمدن
خون که از سینه بود علامت اول است که سر فزاید و حوت انگی بدوالم
سینه بوده باشد **علاج** لعنت الام که از نشی بود نمایند و لعنت الدم و طلا بر سینه
نمایند **نوع هفتم** در و و صی حراحتی که در و و صی بود و این در و و صی **نوع اول** قرحه
که بابت بوده حلاوت او لعنت است الریه و ذرات الحث با نفعت الدم از
کلام و لولال بسیار با سر فزاید که در و و صی علامت این حراحت تب کما در
مثل تب در و و صی علامت جهت نزدیکی دل فرزاده شدن در محل خون
عند و خلط بودی خون در آب کما در و و صی رود و این خلط خوردن بسوزد

المراد

که در برخی خرابه و لاغری بدن و بکشتن باجهها و آمدن موی اگر ضعف قوی عا
 که در درشت کم قوت و سر و دندانها و پهلوسل بریزانند و استراحت و غسل و ملطفاست
 و اختلاف لطن از جهت تقو قوت و برآمدن اسهال و کله و و فتنه در آخر سال و
 دلیل است که چهار روز مهلت زیاده نگیرد و اگر در آخر خون زیاده از مقدار آید
 دلیل قرب موت بود و اگر در آخر این مرض درم نود و نیک شدن ممکن است
 علاج است که پیش از آنکه درم نماید رک با کینش نیند و بخند و معجون ابرک
 بزوارت و خون از او اخراجش حدی نماید و اطراف را بماند و آب تن فایده دارد
 و اگر از حد عالمی باشد حجامت نمایند و جهت پاک شدن پیش نیند و فایده دارد
 بعضی سفال صمغوناب باران درم رب بوس درم کنیزت بود و کوفه حبه
 میل نمایند و اگر ضعف بود این مطبوخ و نند و صفت آن خارشنبه که ارجوب سیر و
 باشند و بخند و نند و حبه سفال مغز وانه میرون آورده بمقادیر و غلظت
 پستان شقی عدد و در یک کاسه آب بخورند و در ابلاست سفال کین
 حل کرده اختیار نمایند و اگر تر له بسیار شود و نیرت خنجرش و مل آن دفع نمایند
 کنگ بود و با کج و حب الکس و کی بچنه باشند و اگر قوت قوی بود و در ارا
 در او و کوس کند و بار و عن بادام و مل اختیار نماید و اگر سبب نند و در آب
 کنگ جو غناب و حب محلی و پستان جوشت نند و احسان نمایند و حبه
 نواز از جناس نیم کوفته و اگر سه قوی بود و کج کاه کوفته و اگر ضعف عکبر کوفته
 را و کوفته و با کج فایده دارد و اگر طبع گرم بود و سبب حب الکس و شنبه

سلیق

کنگ جو غناب و حب محلی و پستان جوشت نند و احسان نمایند و حبه
 نواز از جناس نیم کوفته و اگر سه قوی بود و کج کاه کوفته و اگر ضعف عکبر کوفته

و تخم آب ابی و غذا سون جو که در در کرم و فاسد معده و اتریب ظاهر شود و حج چنانچه
از شیرین است اول شیرین و رست و شیرین و سر حار زبان خورون بنهر لعل
و از غذا زایده احتیاج نمود و گوشت طبر و گوشت کوه و جویان و حمام معده و فانیه
دارد و شراب ایمنه لوق و زبان و بید یک اندکی افیون فایده گفته اند
و آب باران منی نمایند و از حار و لعاب و حیرانی کرم ملاحظه نمایند و صفت
و در هر ص فایده دارد و معرجه خیار و معرجه خیزه از هر یک پنج درم خورده و صبح و کوسن
چهار درم کبیره و فستق سه درم یک و دو درم مل سرخ چهار درم طباشیر ^{طایان}
سوخه از هر یک دو درم فرصت زند کمر مستقال و کمی مثل نمایند و اگر حلقه ^{علیه}
از نش و سینه فی حرارت ظاهر کرد و علاج شربت زرد طالع لطیف است
تبخیر کرمی و معرجه را و فند و کنور و زرنج را بر یکدیگر کوفه حل نموده و نوزند و در س
شی دارند و ^{علاج} در سل که بعرب لوبه است او بطن علی طریح یک سیم
بایی یا سرفه خشک ^{علاج} شربت زوفا و رین مطبوخ فایده دارد
انجیر لعاب عدد زوفا و مستقال غنای پستان از هر یک شش عدد و صبح و کوسن
سه مستقال مویزدانه بیرون کرده و چوب نشتر و فند و حل مستقال یا تر کبلی فوام
آورده هفت روز می نمایند و حرکه از اراد کندم یا از اراد حله و ان سینه از حله
مکرم دارد و ان سینه سه حره تحت ماعسان یا قند و روغن بادام شیرین می نمایند
لوق ب رن حله و مستقال گمنان صبح مستقال معرجه دانه سه مستقال
بنج کوسن سه مستقال صبح عربی و کنره از هر یک دو مستقال بایی که در و فیه
او فعال

و در متقال حوت نیزه باشد تا لب متقال قندانیات معون سازد و در زمان
آنکه در زمان کبر که موسات غلیظ را لغو دارد و از بیرون ادویه محفوظ است و در
متقال جوهر سرده متقال سبز و کس و در رم بر دمن مورد بار و عن کحل
بر سببه گذارند و آب کربس بعن محوت نیزه و میله میزدند **فصل هفتم** در ذرات
الجب لغی در و پهلوان در می بود در حوت متبطل یعنی برده اندرون در اعلای
ماحیاب جابر علامت او تب لارم از جهت نزدیکی فل در در دنا لوس
و در زیر دنا نه پهلوان چینه صلاست از جب و تنکی نفس از چینه درون در محاربه
نفس با سر و نه در صفت ری و این چند و عشرت **و راول** دانت الخب که
المرحون بود علامت او سرخی روی و عظم مص و صیق نفس و سرخی الجوی از بروز غما
در رم **فصل** سابق و سر او را است که در راول فصل نمایند از روز و در هم نشین از
قرار از من ماده و بعد از فصل شدن طبعیت عظیم و نه مغفنه و برک کا و زبان از بر
سه متقال سج لوسن و محم خروازر یک و در متقال غماست و انوی کجاری
از یک کس عدد و سبستان نشی عدد و لوسن چهار سیر و در حوت
برده متقال او و به را حوت نیزه و در آب ان سرخشت و در حوت
احل نموده احسان نماید و این مصلحت نماید و در داجیره عدد و غماست سبستان
است عدد و سج لوسن سه متقال کجوت نیزه و یا بجد و در هم بر و در داجخار
نمایند آنکه از عن با درم و سر او را است که خیزد و از ان جلاب میله نماید
ملک بود و اگر سر و ده خشک بود و در چهار رم تب کتب نماید بر سبستان

و سجده کوسن از هر یک دو درم در مطبوخ اضافه نمایند و حقنه بدن نمایند و غوطه
حکیم در وصول آورده هر گز اطمینان بود دست الجنب و دست آریه و در فمها
مفت شود و در امتداد شریک بهفت و شریک بنفوذ انگشت کوچک
از قصد اسهال سزاوار است که میله مانند چینه که از معده در رود و با یکدیگر در
نفخ و خار یا در سینه و راحی آن میشود و بعد از آن سفراغ فایده دارد و بعد از
چهارم بول است که بهفت و نفوذ مروج باب حور و آب محطفا
محور و آنچه کفن غش میشود آب بنزدانه باشد و خورق آب خیار و سب
که بچین و جزی که در مل مانند مهر و دست سود چینه که بخورق بالغ نفوذ شود
که جزی را اید از بلغم و سزاوار است که جزی در بند که با سانی بلغم را اند
موجب نفخ کردن مل که بغیر با عمل و شریک زوفا و اسطوخودوس فایده دارد
غالب است عدد و اکرده عدد و بر سبب آن و در صفال تخم خرد و در صفال
کنک کرده و صفال بخت نزد جانچه بد کور شده و نفوذ صفال با کفن
ب زرد و بخبر و راحیا را مانند اگر الحبه زردان او علی بن و بر حمت سرون اید
بنور سجده کوسن که بود و در صفال و کرم حله صفال و برین مطبوخ اضافه نمایند و در
بند اب کوسن و کوزه و مغز بادام مغسول و کرم بادام و صمغ عربی از هر یک بر آن
کوفته و با عمل کف کرفه بزند و در معن بادام فافه نماید و سبب صفال
در صفال شیرت زوفا مانند شریک بهفت با همچنان میله اندازد و با قلی باشد و مغز
بادام و عمل فایده دارد و موم زرد و زرد و موم ب زرد و بعد از آن جزی

رنج و مغز قلم کافور زبان و لعاب تخم ابی و لعاب تخم کمان در احراق و رند
 و اگر حرارت کمتر بود بدل روغن بادام روغن کوسن بادام روغن زیتون و اگر
 حرارت قوی بود بدل تخم کمان و زعفران و کل سفید و ضد سب زرد و اگر در دست
 بود و ثانیه اب کرم نموده و روغن کل اسکی کرم بر موضع کرم کدراند و اگر سر و شش و
 کبزه و ترشکس و سحر حبوب سعال و روان کبیر و زانار شش و غناب ترشکس
 و مورطالعی و بادام شش و اگر اسهال شود شربت حب الاس و اگر در کبد و ریه
 ظاهر کرد و در حوض دست برو کدراند و اگر در کبد و ریه ظاهر کرد و اگر در کبد و ریه
 زده کدراند و اگر در حوض دست برو کدراند و اگر در کبد و ریه ظاهر کرد و اگر در کبد و ریه
 نالند و اب بر سر او کمر زیند و اطراف او با کرم مالند و در اندامی که
 و فاکتور نقد و روغن بادام و بعد از آن کندم کش کرده و چون کش نموده
 بنجه و فاس معسر و او غدا او غدا و نهایی بنجه که در اب فدی گرفته باشند
 و مسکه فیدمان و بنی مان خوردن فایده دارد و باری و نهاده است بر هیچ و براند
 جبری از بلغم از کل و مرغ یا انعام و زرد تخم کرم تخم کرم اگر حرارت قوی
 نمود و جری از او کندم و اگر کرم از روغن بادام و اگر کرم از روغن بادام
 که از صفرا بود غلات او شدت حیلان در درد و حرکات و کس مروری که
 بر او شدت نبض و تشنگی و خشکی زبان و شدت تب در در و در و در
 بر سر و **عسل** مصدر در اسهال از دست که محاری در دوز و سلس طبعه است
 مثل مطبوخ زرد فاقه کرم که از خطمی و بنفشه و حار و مالونه و اکلید الملک از

بزرگ در متقال و نساکلی و لفاغ از بزرگ به متقال و لکب جو حله
خشت کوفته از بزرگ به متقال بدو کانه آب بخت نذال صغیر
در ادرت نه متقال شیرت با نذرده متقال با بزرگ است متقال و غیر
فلوس بخت متقال حل کرده روغن بادام و متقال با روغن کافور
متقال اضافیه نموده چهار روست عمل نمایند و کسین بلعائیه هم
نعم استبول آب هندوانه مانند در سلو با روغن بخت و آب حلوا
بماند و غذا مانند شیر ماکد و با سباج بر روغن بادام و از سباجی غالب
اید شیرت حشاش و بعد از آنکه کسین یافت حمام فایده دارد و غذا
فرج در شورایی ان او کرا خود هم کوفته و واجب است که از هر یک
و از حشراتی گرم و از دود و حشا او احسان نمایند و بیک نوزده کس
درین مرض فیک است **در دوات** است که از بزم شود
او در دوران و سعدی اجمه از کلو ابد و تب اندک باشد و کس
التهاب و این اسلم انواع بود **در دوات** حشرت زوفا و این مطهر
غالب و سپستان از هر یک سی عدد چروسیان و در دم انجر بخت
عد در تب دانه بیرون کرده سی عدد و کس و متقال قنبر
متقال شرب حبه چهار روز احتیاج نمایند غذا حشر را در دواتی باز
ار و کس روغن بادام شیرین و عمل نمایند و بعد از آن
نورایی که در دوات حشر و سب و کس کوفته و شیر
چهار روز

حلیه و شیره از ارد با قلی سازند و در بهار و روغن بادام و موم بهم انجخته مانند
 و در حمام علیل را در او زنند و بر موضع الم حلیه بقیه متقال و خاک شیرین
 متقال نرم ساخته و زفت سه متقال بجای مرغ گذاشته بار و روغن گل بارون
 بر موضع الم گذارند و بعد از آن غذا مرغ و سه روز نکند که یک بریان
 با مطبخ سازند **در ذات الحجب** که از سودا و در بر آمدن چیزی از
 دهان و لون الحجه اید مایل بسودا و کمودت بود و آشفند آوشت و بیشتر کشنده
 بود **فصد و خفنه نرم** و اسهال و جلاب و شربت شنبول و در بران
 در اند و بعضی از حکما گفته اند بر گاه در در حجاب اسفل در فوه یعنی خیر را
 بود و واجب است که سهیل میل نمایند جهت آنکه خلط مایل با خراف است
 و غذا نورانی مرغ که در و خود خفته باشند و حریر را بسوختن کندم و روغن
 بادام اختیار نمایند و بگزافات الحجب سرد و نرم عضلات و شکم مریض
 را و اسطه است میشود و اینها ذات الحجب نفاذ کوبند علامت او
 خلیدن و نبض مشاری و ضیق نفس و ظاهر شدن ورم در خارج و الم
 و فکله دست بر و گذارند الم باید و بسیار است که از بیرون سر میکنند و گاهی
 احتیاج نکافت میشود و اگر رنگ آن سیاه گردد و مملکت است اینجا طمان
 بزرده از تخم تان و نفیسه و بالونه و کل خیر و دانه خرمای نهدی سازند و بگویند
 و این در صورتی که حادث میگردد در برده بر اضلاع جانب است علامت او آنکه
 علیل نتواند حرکت نمود و خواب نتواند رفت بر هیچ شکل از اشکال عمل نرم

نمانند از ماده ضعیف بود و الا عمل قوی و رک با سلیق کشاید و این ضلالت
که معروف است بضماد و موصوفه است بنفشه خشک و بابونه و شنبلیله و کیمیا و عسل
دارد و جوهره را نرم کوفته با آب بچونانند و بروغن کشاید بنفشه بر موضعی الم
کنارند شیر گرم و اگر خاکستر گریب و جریبی مرغ یا جری نر و متور قلم کا و
نمانند و در آن سکن سید بد و با قلی علاج ذات الحجب نمایند و دیگر ورم که در
برده که در سینه بد و قسم میشود اگر جانب راست یا چپ است ذات الصدر را
جانب دیگر ذات العوض نام گذاشته اند علامت ذات الصدر است که
در او درد رازی معلوم نمائید بر معده و قادر نباشد که نظر کند بر من و نتواند که سر
خود را بالا دارد و راحت از خواب بپلویاید اما علامت ذات العوض است
که درد در میان بر دو کتف معلوم نمائید نتواند که بر پشت تکیه نماید و در جانب
چپ دست نتواند نگاه کرد و اگر سرفه اید لعل و اندوه بسیار بود و
و ضاد بر سینه و بر کتفها گذارند و ورم عارض میشود میان جگر و معده و این را
برسام نام گذاشته اند علامت او کشیدن مراق یعنی نرمی شکم یا باریک
و صلابت ورم او ظاهر نماید و دشواری نفس و سرفه با وراط و جبری ندانند از علو
نماید و زوال عقل و بیدار خوابی و آب رفتن چشم و سرخی آن و بگاه ابرو
جمع گردد اندک از خلطی یا بنفشه با سلیق و اسهال و آب کشک
و علیّه ذات الحجب و موی و حمیات گرم و برسام نمائید ذات الحجب
جراحات سینه میشود علامت او گرانی و تب و درد و ضیق نفس و سرفه

الکف

اکثر فراج نمایند و لعوان نموده شود که خبری برآید بسرفه زود و نزدیک ماند شود
 و خبری سرفه نریخاید و طبیعت بوی شکم باستانه بایر که با فصول را
 بوی جگر دروده می برد با سبال داد و دفع نمایند تا سبب خلاصی شود بمان
 در امراض دل و کسبای و علامات آن در منزل
 است بر چهار فصل در سود فراج قلب نگاه سود فراج دل شکم
 کرد و علاج آن مشکل است و این چند نوع است **فصل اول** در سود فراج کرم
 غیر شکم سبب آن افراط بعضی و کثرت فکر و هم بسیار توقف کردن در حمام
 گرم و هوای گرم و خوردن شیرینها و دارو گرم و تشنگی در هوای گرم و ضیق نفس
 و اصدار ممالک هوای دل علامت او عظم نبض و نفس و سرعت آن و بسیاری
 اندوه در سینه و سوزش و شدت عطش و مسکن شدن بهوای بیشتر از خوردن
 بود و کاهی مبتدی بود و کاهی غیر مبتدی **فصل دوم** در کمالی نماند و
 قوت و دقت سبب دانند شربت نیمون و مارنج و شربت سبب و صندل
 و شربت قواکه و ربان سبب و ابی و شربت انار و شیر و خرفه و اگر طبیعت گرم
 بود و اگر قوی و سریش عالی بود و آب سرد و خنک و الوی بخاری و شربت کهن
 بکباب آسخته و اگر حرارت قوی بود و قریص کافور صفت آن طبا سینه و مغز
 تخم خیار و تخم کاسنی و تخم کاهو و خرفه و کل سرخ و صندل سفید از ربان نقالی
 و تخم کافور ربع مغال نرم ساخته بر سبب قرصها سازند و هر روز بکشتن
 اختار نمایند با سبب اگر قصد نوزاد نمود حجامت نمایند بر میان دو شانه

۱
و سهیل صفراء بند از آب ترندی و آتومی بخاری و کلاب شیر خشت و ...
سبز و انزال اینها اگر تب بود و اگر تب نبود و مطبوخ هلیله در و با سقوفیا
منومی و ایارج فقیرا در صغیف بود و مجال سهیل نداشتند باشد خفته نرم
و آب ترندی شربت سفید و بنو فر و آب هندوانه فایده دارد و اگر تب بود
نباشد لیس این و شیر کاه شیر بز و دونه کاه که روشن این گرفته باشد
و در و طباشیر باشد سقوفیا که دل را قوت دهد و حرارت آن کم سازد و شیر
خنک نرم طباشیر و کلسخ از پر یک و درم کافور مقدار سه جو نرم کوفته
با سیب میل نمایند یا شربت لیمو یا بدفع کاه و اگر حرارت آن تب بود
این سقوف فایده دارد و کلسخ طباشیر از پر یک و درم شغال کثر خنک شغال
سد و مر و اردن با سفنه و کبریا یک نیم شغال کافور ربع شغال کوفته بزرگ
و کافور زبان و شربت صندل هم شغال اختیار نمایند و در موضع خوسر سوا که
در و پر یک بیدار باشد مثل سازند و بر سینه صندل و کلاب
و آب انبی و کافور اندکی دارد و بگذارند و موم زعفران از روغن گل و روغن
با دام و موم که باب بخار و آب خرفه و کلاب و عرق بیدار بود
بوش کنند و آب انار منجوش و لعاب انجور با گل ارغی و طباشیر در
خواب بلیمانند و اگر حرارت قدی شود و نیم آن شود که درم بیدار خواهد
محتاج بود و کوی سکن افیون یک جو لعاب ربع درم کافور و چون در عرق آن از
هر یک و جو نرم نموده بر سبب ماری صندل اختیار نمایند و اگر تب بود غذا

کنند لیس

که با شش منفرد و یک در آب انار و غوره و لیمون من ساخته در آب آن او را
 و بخورد و این طبخ و کد و اگر نفعه ضعیف بود قافله و کبابه یا بکوبت از ج در
 انش که از کوبت بزغاله و مرغ و یک بره ساخته باشند اینجمله مانند و انار
 و سبب بمانند و مان بکلا و زیت مندل و فواکه فایده دارد و اگر مرض
 ضعیف بود و بعد از آن تا در آب شیر گرم در آید بعد از آن مسکه یا روغن بادام
 و احصاب از بیدار خوانی و غصه و نفخ و جگر غم و سیم و صغایچه و حرارت
 کرد و ملاحظه نمایند **نیم** در سود مزاج عارض کرد در دل عشا اولین مرض
 و بطور او و ضعف تنفس و بیداری و سردی طبع من در وقت عطش و گاهی
 علامت در شش و شش شربت بلبله که دروشک و قرفل و کبابه و بلبلان و
 قافله جو شانه پخته و سینه بروغن نار دین و روغن بابونه و کل جرب
 سازند و در او مسکه و کوارش مصطکی و معوج یا فونی که با بلبل می بود
 با این معجون نفع که با از هر یک سه مقال بسد و هیل از هر یک مقال هر
 دو درم همه را کوفته بشربت فواکه یا عسل یا زنده شربتی شغالی و ما عسل
 بر نیمه جرب سازند عسل و و خرد کلاب یک نیمه شربت مقدار کلاب و عسل آبی
 نمایند و با شش نرم و این ادویه قرفل و سنبل و عود از هر یک مقال و عسل
 نیم مقال گرم کوفته درست کنان بسته در دنان وی گذارند و در روزی که
 بمانند بست مقال نامشی مقال باشد و این ضماد بر سینه گذارند سنبل و
 فط و ابل و سعد و دارچینی و قرفل شربت یا کباب یا ابی نرم نموده

کندارند و سوم روغن بر سینه گذارند و غذا نخورند آب بگوشت گاو و مرغ و گوشت
و عصاره کبر درودار حبشی و زیره و زعفران باشد و خلوص علی مر عمر و زیره
بحر و فلیه خشک باد و به کرم و از طعمه سرد و آب ملاحظه نمایند **نوع سوم**
فرج که از نبوت در دل شود علامت او لاغری بدن و بخواهی و صلا
و سرفه خشک **علامه** اگر تب بود آب کشک جو یا روغن بادام که در وقتیکه
لحاح استجول و عرق کاه و زبان و قند و تخم ریحان شربت نمایند و فلیه که در
اسفناخ مینمایند و سینه را بموم روغن که در و لحاح آبی بود مالند و اگر تب
شیره فایده کلی دارد و حر را رازار دهند و روغن بادام و قند سازند و در
انزاع در آیند و علاج تب ف نمایند **نوع چهارم** سود و زاج و طب که عارض شود
در دل علامت او این نبض و اختلاف او و سرعت الغفالات با سرعت
زوال آن **علامه** تغلیل غذا و شربت کهنجین علی شربت انار بودینه اگر در
دماغ آب سبب جمع میشود و استمران بحب انار و صیفی و حب صبر و حمام فایده
دارد و کبر با سوسنه شربت سبب اختصار نمایند و غذا نخورند آب و نمک شربت
سازند **نوع پنجم** در او ورام که عارض میشود در دل و بردنهای او ورمی
و ورم صفرائی در نفس دل قابل است در حال جهت انکه دل که در
خود احوال این ورم ندارد و ورم سرد و صلب و رخنند است که در ورم
دل واقع شود و دیگر در محال نمیدانند اما در مکیه در علاقه و غلاف او شود و بی
جهت است بدینچه جانیوس گفته اما علامات صفرائی و ورمی است

موردندای اختلاف عجیب در بعض بود و اندوه در بدن خصوصاً در نواحی سینه
 و خفقان و یقل و تمد و در نواحی صدر و غشی منوار و سقوط قوت و موت
 افی و علاج ورم حار بر خند خطیر است و فیکه خفقان عظیم و التهاب سینه
 ظاهر گردد و درک با سلیق گشت اند و سینه سیرت باخ و کافور و صندل و آب گشیر
 هر دو سازند و جوهر جوهر آب و نج و دند و در گشت بایان کشودن فایده آرد
 دیگر اگر سده در دل شود علامت او اختلاف نفس و ضعف قوه و عدد
 و صد از دست جب و دیگر تفرق القحال بمنزله حواست خصوصاً
 در جانب جب که در اغت طاکت می سازد و اگر حواست در خفقات بود
 در دیگر و زو و زو می سازد و در **سوم** در خفقان یعنی تبیدن دل و اسباب
 و علامات و علاجات آن و مشتمل است بر خند نوع **اول** خفقان
 که از سود مزاج گرم می ماده در دل شود علاج آنست که مسکن او سرد سازند و سیر
 بید و کلاب و صندل در برابر این بوشتانند و بر سینه صندل که الکاح و عرق
 بیدنک نوده باشند با نند و دوزخ کا و بدین صفت ساخته دهند کل از تنی
 منقال گشیر گشت هم طباشیر حکیم با از هر یک نیم درم کافور چهار حواست را
 نرم کوفته بر سر و زرد و غش از از آفتاب باشند انجسته اختیار نمایند و شربت
 سب و صندل فایده دارد و عروق کا و زبان و عرق بیدنک و مقدار
 یک درم زبونند با سیر و خند زور نفع دارد و در **دو** از صندل و کلاب و آب گشیر
 و آب سیت در پیش نبی دارند و این قرص جهت خفقان که از حرارت است

فایده دارد و کبریا و مردار و زنا سفته و برک کا و زبان و کل ارینی و ضعیف
سفید از هر یک مقال قند بیفت مقال همه را کوفته فر صها کسانند شریقی
مقال باب سرد مثل نمایند و شربت لیون بکباب انخته ماه صفت او را
بر طرف سازند اخضر نمایند و اگر قوت ضعیف بود و نسبت به و اندک
سرد و غیر بر زبان دارد و غذا بشربت کبابه و قرفل و قافله نرم نموده و شربت
نمایند و بکبر خفقان از سودی آنها میشود و از رطوبه میشود **علاج** که از خفقان که
از بلغم بود و بکبر خفقان از پیوست سادح می ماده میشود بختی نای سرد
علاج نمایند **در** خفقان که از املا و خون بود علامت او حرارت و
التهاب و لعل در نواحی کینه و دل و غظم بعض و سبغت و نفع از حمام
فصد با سلیق و حجامت و فالپیوس حکیم گفته که شخصی از خفقان به سال احمدیه
میداد علاج فصد بخود سه سال بیالی از و خفقان زایل شد و در سال چهارم
بیش از آنکه خفقان شود فصد کرد و دیگر معاودت نکرد و شربت سبندل
و شربت لیون و نارنج و آب انارین و آب ترندی و الوی بخاری و
شربت بنفشه و شربت نیلوفر و آب تخم **علاج** که از روده
صفرا شود و این کم واقع میشود علامت او آوند و نخوای و شنگلی **فصد**
نمایند و اندک خون بردارند و اسهال صفرا بمطبوخ بلبله و شربت بنفشه
لیون و آب ترندی و آب انارین و غذا مرغ صوفی بسماق و آب غوزه و
زرک و آب لیون نارنج **علاج** خفقان که از بلغم شود و بیشتر از رطوبت

مایه که در غشاء دل بسته شده بشود علامت اوصی نفس حوری و سر می و لین
 بعضی و حالتی شبیه بغنی مخصوص و محال است که صاحب او که بگوید
 او در خانه است **علم** اسهال بحال ارج و حب صبر مایه بن حب غار بقون بنیم
 مفعال تربد در مقل ربع درم مشک و عفران از هر یک دو غودندی ربع
 درم نمکندی نمک این ملکوت حب نموده میل نمایند از بکسانی فی ثوانه
 کردنی فرمایند نیم ترب نیم شب و پنج کوس بخورند و در آب ان مفضل مفعال ترب
 بسکببین حل کرده شیر گرم میل نمایند و بعد از ان بقی مشغول شوند و دایم **علم**
 و نوش دارو و تربان کبریا شربت سبب فایده دارد و این دو آب از هر یک
 ارج و مصطی و لباب و عود و دارچینی و قزقل و سنبل و فوری و آقله و سیل از هر یک
 مفعالی مسکه الکلی بمهر از هر کوفه قرص سازند هر روز مقدار یک مفعال بمهر ترب
 فواکه و غره میل نمایند و در سینه عالی و صندل و جبنای خوشن بوی مانند مشک
 و غیره و عود بوی نمایند و پیراهنی که بکار و مشک و صندل آغشته باشند بپوشند و بعد
 بخود آب مطحانات و گیاه مرغ و کونث و صافیر و کبوتر و ماء اللیم بقبر فعل و در جی
 میل نمایند و آب از هر سیل زیره و بادبان روی او کرد یا در طعام اندازند **علم** حقیقان
 که از خلط شود و او در کهای دل شود علامت او طبع بدن دل بزرمان و هم در
 و فکر فاسد و صلابت بعضی و حالتی قرص **علم** یا **علم** اگر خون سودای غالب بود
 فصد نمایند و اگر سودا و بلغم غالب بود مسهل سودا بر مجرب ترب بضمیمون غار بقون اسطوخودوس
 هلیله کابلی از هر یک مفعال ابارج دو مفعال عود و بندی بمفعال نرم کوفه حب سازند

شرابی و درم بود اگر خفقان نولد و از صف اول اسهال بدین حسب و از آن
ترید و آفتیون و سنابلی و شاه تره از هر یک بمیله زرد و خرم و نیم صبر و خیر لا جورد
مفسول کل سرخ مصطکی نلت کوفته یا سبب حبس از نه بشه تی و در نقال بود اگر
خفقان از نفس دای سوخته شود اسهال مطبوع آفتیون نماید و حبس یقول
و اسهال با بارح کبار و ایا رح نو غاد یا فایده دارد و اگر قوت ضعیف بود
حبس با شربت سکنجبین آفتیونی و شربت است و صندل و خفقان که از ضعف
دل بود ماعوق بدین که کا و زایلین فایده دارد و زرد نیاد و برک کا و زبان
و در روخ عفری از هر یک تقالی نرم کوفته مثلث با شربت فواکه در باغی به
فوبت هر بار یکمقال در ابتدا و وسط و آخر ماه اختیار نمایند و حمام که آب
شیرین داشته باشد فایده دارد و غذا گوشت مرغ و طیور و اسباه و ابله و
علاج مالتیخو یا مناسب است **در خفقان** که از و کار حس دل از ادلی
رخ و بخار سوا بد کرده و در نفس دل یا در عروق از کیفیت یارده با حاره
و بیشتر این حال کسانی را شود که تاثیر القحالات نفسانی از عصب ما غم
با قره و غره واقع گردد در خار و ایشان **لغو** قوتیه دل یا دو به
قلبه از مفرج یا قوی و غره نیم مقال لسان الشور کوفته با شربت فواکه یا
میل نمایند و چند دانه قرنفل نرم نموده یا برب مقال شیریناز به بر نه را اختیار نمایند
و صندل و غیره قوی نمایند و خیر می خوشبو کنند و عذایه باشد و دود نمایند
و خفقان که از بخار است نرم و سرد بود علاج آن نمایند **در خفقان** که از بلبه

خون فصد دفع شده با بسبب سردی مخالف که در خون و است یون
موجب کمی خون شده **علاج** التباب خون محمودانغده مثل مارالهم فرزد
مجم، و اندک مثلث که بوق بید شک و غرق کا و زبان و کلا است بحسب
دیکر حقیقان بجهت غلطی که معده بود و میشود **علاج** تنقیه معده بقی و اسهال است
که حقیقان بسبب هیوج یعنی صفرا و بسیار که فی نموده در عقب روض میشود **علاج** است
نار بود و شک که در وقت باشد مقدار در دم و اگر فزاید بدل ان آب
اما که ما دانده ان کوفته باشد فوس رند و حرق کتان بعدل و کافور امیر و سبب
و دیکر حقیقان بمنزله کت ربه میباشد علامت ان است که چشمتان
عارض شده و بود و ساری طویه در س **علاج** ربو بالعمه دل **علاج** در حقیقان
بمنزله کت روده شود جهت آنکه در و کر مهاب و حیات منول شده علامت او
لباب دمان و دفع در و در سر معده **علاج** قتل کر مهاب و حیات و اخراج با دویه او
لقومه بداجه مذکور شده و دیکر حقیقان بسبب در و فونج که با فراط بود میشود لیکن
در نفوت دل و دیکر حقیقان بسبب سوء و سبب ممان **علاج** از ان سبب بداجه در
علاج بکر نرید مذکور است ان الله العالی و نفوت دل و دیکر حقیقان بمنزله کت
جمع ندان میشود چاکچه در حیات و کمر امار جهه بدل رسد **علاج** سبب نماید
علاج و غشی معطل شدن قوت حس و حرکت بود **علاج** معطل دل و
سبب ان چیزی بود مودی که بدل بد شد چاکچه در بهای نوبت و اگر کردن حواء
زیر پا و از خوردن زهر و از رسیدن تجارت بدید **علاج** در احقاق رحم با لوی بد

او خیال کند که دل او در آب است و احساس میکند سردی رطوبت بر دل و
این علت بیشتر است ضم معده بود **علاج** رماص است استفراغ و طلاء گرم بر سینه
از سنبل و گلرنگ و زعفران با آب نان در کوبه و عفت فایده کلی دارد و دیگر حد
دل این علتی است که صاحب او کمال می برد که دل او کشیده میشود و سردی
خلطی است که در معالین جگر حاصل شده و در دل کشیدن و اندک الم
باید مثل کسی که غشی کرده باشد و مداومت این مرض تنقیه بدن و استفراغ
خلط و غذا لطیف و مداومت بکباب عرق بید مشک و شربت صندل می
باب دوازدهم در امراضیکه عارض میشود در مری و شمل است بر چهار فصل
فصل اول در سوزی مزاج مری و این چند نوع است **نوع اول** که از گرمی مری بود
علامت او عطش و اندوه و نفق نخوردن آب سرد **علاج** شیره خرم و شربت
حنظل و لعاب انبوه و طعام محلی جریه جریه میل نماید چنانکه مری سرد
نفع می باید در میان کتفها صندل بکباب سوده و آب حی العالم و آب گلاب
و آب شنبه گذارند و موم روغن در سینه گذارند و غذا شور بای مزاج بمان
اب غوره سازند **نوع دوم** در سوز مزاج که از رطوبت و مری شود علامت او
عدم تشنگی و کثرت آب دهان و لعاب بسیاری رطوبت **علاج** تنقیه معده
از رطوبت و خوردن کلفه که در مصطکی و انبوه بود و هله برورده و اطر
و خائیدن مصطکی و قرنفل و گوشت عصاره و گیاه بریان با لیمو و زیره
و کره یا و غیره **نوع سوم** سوز مزاج با در مری علامت او قلت عطش و نفق

بخوردن آب کرم **علیه** آب غسل و منکث دابی که در مصلی و آب سون
 جوشانیده باشند و غذا نخورد آب بدار جنبی و گوشت کبوتر نوع **حمام** سوختن
 که از بیوت در می شود علامت او خشکی و دان و بیوت نقل **علیه** زرب
 و نیلوفر بلعاب تخم ای و اسفول و خوردن شیر تازه بقد و شور بای جرب
 و زرده تخم مرغ تخم بخت و موم روغن در میان نشانه و سینه مالیدن و جرب
 مرغ و بید و مسکه و حریر که از ار و کندم بر روغن بادام نجبه باشند میل نمایند **علیه**
 در اورام مری و این دو نوع است **نوع اول** ورم که از گرمی بود علامت آن
 در دهنش بدور میانه کتفها و اندوه و تب و تشنگی و بدشواری خیزی و خوردن
 و هرگاه سر کند تب بکس باید **علیه** و فصد اکمل و شیر خرقه درش بپاشند
 که در و آک کسبی حل کرده بپزند و در میان کتفها صندل و کلاب و اکورم
 در تخم بیل یا بدمنوفلوکس حل نموده بآب اندک روغن بقیه بدو میخند
 میل نمایند و در میان نشانه و میانه کتفها آرد و جو و کل بقیه و خطمی که در و
 اندک روغن باشند گذارند و اگر کبر و شیر و روغن بادام جرب و جرب فایده دارد
 و حریر از ار و کندم و نشانه و روغن بادام و فصد سازند و از اشیا گرم از
 نمایند **نوع دوم** ورم سرد که در مری بود علامت او عدم حرارت و عطش و نقل
 و بدشواری خیزی و خوردن **نوع دوم** آب غسل و زرب و بخت و جرب و آب
 کتفها بر روغن زیت و زنبق و بابونه و نخود آب که در و زرب و زرب بود و زرب
 و کرب و یا نقل **نوع سوم** در تفرق القال که حادث میشود مری و این دو نوع است

اکمل

بیس

حادث

علاج اول که از امتلاء و عروق بود علامت اولی خون بر آمدن بعد از نشت طعام
 و شراب و استخام و دیگر جراحت که حاصل گردد و علامت لدم جراحت
 و درد در موضع جراحت یا ماکل از خلط تیر شود علامت او که زیدل شدید در موضع
 نفوق **علاج** صمغ عربی و زین سسته و کل ارغنی نرم کوفته بر دباشند و آب بخورند
 و غذا از زرد و تخم نیم بخت و علاج نفث الدم نماید **تفوق** الفصال که از زرد یا نقطه
 شود **علاج** نفث الدم باید کرد **فصل** در امراضی که عارض میشود در مری این
 الصفات یعنی بهم نموده شدن مری و خاخیه در علل خوانی علامت او امتلاء
 خبزی بکوفه و بردن **علاج** او علاج خوانی دیگر عسر السعال سبب او سودا و فیلج مری
 علامت او آنکه خبزی بد بکوفه و در نموناند فرو برد و اگر فرو برد و بر بکند ارد
 و اگر از حرارت بود آب سرد و اگر از برودت بود نفق ندارد و اگر از رطوبت
 بود کثرت آب دهان **علاج** بنذیل مزاج بحسب ابارح و غریزه بالکامه و عمل
 و فحش و در میان نفث بوم روغن و طلا گذارند و دیگر جراحت در مری سبب او
 جوشش و اورام و اخلاط کرم در معده و غیره بود علامت او درد در و فسله
 خبزی فرو برد از زرد و بنخل آن **علاج** از کیره و صمغ عربی و روغن بادام بوقی
 سازند و هر زمان در دهان مسکفته باشند مریم ابیص که از زرد و تخم فیلج و مریم
 حاصل ساخته اند نهند **علاج** در امراض معده و ستمل بر لب و یک فصل است
علاج اول در سودا مزاج کرم در معده و اسباب و علامات و علاجات
 آن و این **علاج** سودا مزاج کرم در معده و اسباب و علامات که هیچ

سب

از اخلاط سبب آن نبوده باشند علامت آن جناب و خانی و حرارت
و اندوه خشکی در آن و فاسد شدن عدا و لطیف در معده **علیه** نیز
و نارنج و شیر خرقه و آب غوزه و آب انارین و اگر حرارت قوی بود
کافور بر سبالی که باب سرد حل کرده باشند و بنده صفت قرص کافور طیار
ضدل ابیض منوخم کدو و منوخم خیار و منوخم خرفه از هر یک دو مثقال کلستر
کافور ربع مثقال زرک و کل ارغنی از هر یک پنج مثقال کوفته و آب الی قوی
چنانچه هر یک مقدار مثقالی یکی بدو بخ کا و یکی روز دیگر و آب غوزه و یکی
دیگر و آب لیمون و آب یخ روز دیگر میل نمایند و بدین ترتیب اگر معده
و تب و سستی را ساکن سازد و معده را بصل و کلستر و آب شیر و کاهو
و آب سرکه و اگر ضرورت شود اندک کافور در آنش گذارد و آب غوزه علی سارند
و غذای مرغ که در شوربای آن قوی آب غوزه و لیمون و آب انار کرده باشد
و گوشت مرغاله و بره در شوربای آن او را و شیر و سبب آمد و والی و خیار
فایده دارد **سود** فراج یا ردی ماده علامت او ضرر مهم و در گذشتن
طعام از معده و لاغری بدن و صبح و قراقر و نفخ و خج و خج و خج و خج و خج
که در و بادبان رومی و منوخم کدو و منوخم خیار و منوخم خرفه از هر یک دو مثقال کلستر
مصلی و قراقر از هر یک مثقال و نیم نرم کوفته قرص سازند مقدار درجی
و یکی را بجمه بلر سبب فواکه اختیار نمایند و جوارش عود و غیر فایده و بار و دار
در سرما و بنوا و حساسیت تر باقی گیر وزن درم سه یا چهار و در و دار

تأبیه و اطفال و غذا شور بای مرغ و تخم و آب کوبیده و کبک و صفا فیروان
غذا معده را حوت میبرد کوبیده مرغ و تخم کوبیده و کبک و صفا فیروان در آب
آن خود نمکوفته و دار چینی و قرفل و خولنیان و کشمش و زیره و برنج
سبیل و قرفه و عود و قرفل و صبر و فستق از هر یک دو مثقال و مغال و عود
درم نرم کوفته و شراب یا آب الی طلا سازند و در معده روغن مصططی و
سوسن باندند **در سرد مزاج** کرم خشک که از ماده صفرا بود علامت است
دوران و بیرون آمدن صفرا الهی و اردوی بوی ناک بعد از خوردن طعام
و تشنگی و عشیان و در شسته زبان و زردی او **علاج** می شربت کچن
آب گرم و بعد از قی شربت لیمون و آب انار و آب عوزه و شربت
سیرک و سهال مطبوخ بلبه زرد یا مطبوخ افیمون یا نم زردی و آتوی
بخاری و اگر ماده در حرم معده قرار گرفته علامت است او است که دل بهم بر
دایم باشد اما رخ فیرا دشته خیدارت و جالینوس حکیم گفته که اگر خواهند
که معده را از اخلاط گرم که در حرم معده در آمده پاک سازند فستق رومی
دو مثقال و کاسیرنج سه مثقال بپاشند آب بخورند و آب ان بقیه برین
ساخته یا به نیم مثقال صبر درو حل نموده و بنده اگر از جهت حرارت جگر صفرا
مبعده آمده علامت است او است که عشیان ساکن نشود ساعتی پس از آن عود
بکند **فقد و سهال** یا بچین یا برفوف مهبل یا بچین صبر که در مجروح نموی
باشد یا آب انار و معصوم و نقویت معده بهیه و کل فند که بابت لیمون است

باشند نمایند و غدا مرغ منق و آب عوزه و آب لیمون و نفوت معده
و کلفت که در و مصطلی دارد ساق و طاس شیر و زرد چوب قوت جگر انداخته
اختیار نمایند **نق** در سود فراج که از ماده بلغم شود علامت غشیان
و در طعام بهضم شود و آب رغن از دمان و کثرت خواب **نق** شربت
ماذ الاصول و کسب عجیب علی و اسهال ما مارح و مراد حب ترید صفیای
ترید سفید نم سفال محموده و انکی عار لهن سیدرم زنجیل و انکی حب بلبلان
و عود بلبلان و دار چینی و رغن ابل و سنبل و قرفل از هر یک نیمه انات با
از قش حب نموده اختیار نمایند و ترید ابیض ده درم و رکحل سیدرم قند
با نروده درم شربت سی درم بود و معده را به سلیله منوی و بقرض در دوز
بودنیه لکل قند که از بادبان رومی و مصطلی ساخته باشند قوت دهند
و اصلاح معده معجون لیمونی و جوارش مع و غیره معجون سفر علی الکس
بود نمایند و خائیدن مصطلی فایده دارد و این نفوت نفق دارد و کلسر
دو درم فلفل درم زیره و تخم کشت از هر یک سیدرم نرم کوفته شربت
سیدرم تا درمی و غذا عصاره فیر بایان کرده و کثرت مرغ و کبوتر و کثرت چینه
قوت معده فایده دارد **نوع** در سود فراج که از ماده سودا بود علامت
بسیاری ملل طعام با وجود ضعف بهضم و کثرت نفخ و نورش معده رشی
و زرد دمان و بیرون آمدن شود و ارجیان نارش و عظم سبز **نق** تنقیه معده
سودا فی باب کثرت و ترید شربت کسب عجیب و از سودا علیط بود بمطبوخ

و عار لهن

علام

بجای غار بقون با حب اقشون و مداومت حمام و غذا خوردن آب و کوفت مرغ
آب سماق و آب نار و او را بخورد و بکوفت سازند **فصل دوم** در اورام معده و این
خبر نوع است **نوع اول** در ورم ورمی که نام او در فلفله و نای و مژه و کوبید عکاس
او بر و حرارت و اندوه در معده و ظهور ورم و سخی زبان و خشونت و شد
عطش و سقوط شهوت و سردی اطراف مادر و قوی در معده **علاج** فصد و آب
انارین و اگر طبیعت خفیف بود انور شفا و متقال تخم کاسنی نیم کوفته متقال ترندی
ده متقال حل کرده و دو درم بخورند و در آب آن مغرولوس بفت متقال
شتر شفت دوازده متقال حل کرده و دو درم میل نمایند و فرس طباشیر بآب عذره
و اگر ورم و درد سکن نماید بکوفت و غذا سازند و جلاب آب نارین و آب
آلو میل نمایند و بر معده بکوفت و غلبه و آرد حوامات آن السجلی ندارند و ضماد
از اطلیل الکک و بالونه و کلسنج و سنبل و صندل نرم کوفته بر معده شیر گرم بهند و
اگر تشنگی غالب بود آب بنده وانه و اگر خفیف بود حقه نماید و آب انی و آب انار
اگر طبع نرم بود شربت لبون و یک درم مصطکی و یک درم عود و انیمون دو درم کوفته
بکافند با کلاب بجمار و در اختیار نمایند و ورم را فایده دارد **علاج دوم** در ورم
صغیر امی علامت او تب تیر و اندوه و تشنگی و کرب و درد **علاج**
فصد و اندک خون بردارند و اسهال صغیرا بجمار شربت و حقه و کافند و کلاب بخورند
و عرق کاسنی و کلاب و عرق بید مشک و عرق بادیان و عرق کافور زبان
فایده دارد **علاج سوم** در ورم بلغمی که در معده بود علامت او تب گرم و کثرت آب آن

علاج در ورم معده
و تشنگی و کرب و درد
علاج در ورم معده
و تشنگی و کرب و درد

و سقوط شهوت و علاج در بر عصبانیت است که در اول عرف با دیان و کلاب با یک
و روغن بادام و دو درم بایک ساله از عرف نامیله نامند و تر باقی فاروق و تر باقی
از بر عصبانیت و از دیکلاب و ماء الاصول اختیار نمایند و روغن گل و روغن مصطکی
در معده مالند ضماد صفت فم و درم مصطکی و دو درم اکلیل الملب صفت درم
بسیج خطمی و حلبی و بابونه و شربت و تخم لثان از هر یک پنج درم تخم غنیمت لادن دراز
هر یک یک درم صبر جماد و درم زعفران سه درم نقل و شیره و کندر و سکنجبین
هر یک و دو درم بیه مزج و متوفکم کا و از هر یک با رده متقال موم صفت متقال
وزعفران یک کلاب حل نمایند و چینی مزج و متوفکم کا و موم بروغن کا و موم
بروغن سوسن یا روغن گل سنجه و باقی ادویه را نرم ساخته مجموع را مخلوط کرده
بعد از آن بشوید بر معده گذارند و معده را بروغن سنبل و نار دین چرب سازند
و از تحلیل نماید اسهال رفتن بحسب صبر که در وقت موی باشد اختیار نمایند و عصاره
اگر تب نباشد شور بای مزج که در وقت روزه و در وقت روزه و در وقت روزه و در وقت روزه
نوع چهارم در ورم عصبانیت و دایمی علامت و ملاست و فکر ناخاسته و خشکی در
حشمت شربت از ماء الاصول با دیان و تخم زعفران و افیمون از هر یک متقالی
بجوشانند و بقیه شیرین ساخته خنجر روزند او است نمایند و اگر قبض طبعیت بود و مغز
فلوس صفت متقال حل نمایند و روغن بادام متقال بدان اسنجه اختیار
نمایند و این ادویه بر معده گذارند و بقیه متقال کلسنج و سنبل و صندل و صندل
در متقال مصطکی و دو متقال محم حلبی صفت متقال بر کوفته بلعاب تخم کباب گذارند

در معده گذارند و سزاوارست که گاهی بخبرهای محلل و گاهی بخبرهای ملین که درین طلا
خونی معین و روغن منوقلم که دو وعده منجیه نمایند محلل گردد و اگر در ماند سود و ررم مرص
سئل فایده دارد و این ضاد بر معده گذارند منقل و تخم زیت از هر یک چهار مثقال
اشن و سنبل از هر یک سه مثقال مصطلی در مثقال موم سه مثقال روغن نارودین
با کل بارده مثقال صمغها را بشراب حل نموده و باقی ادویه را کوفته و موم در روغن
حل ساخته بهم بهم انجینه طلا سازند و دیگر در معده صلابت ماه و ررم بیدار شود ضاد
از زعفران و مصطلی و اکلیک الک و سنبل و منقل و موم و روغن کل با کنجد و کفته اند
که در ررم صلب معده سه مثقال روغن بیدار کنجیر مطح خیار سمر یا با الاصول
اکثر سه روز بمانند فایده دارد و ابار جانت کبار رز باق اربعه ملیا بند
و بیل معده یعنی ورم عظیم که آنرا اخراج دو نام گذاشته و گاهی قرصه
عظیم میشود علامت اولانغری بدن و شب نشینی و در و صلابت در معده
و قلت بول و اسهال و قی و سردی اطراف و گاهی ورم ررم در معده
میگرد و ولع یافته خراج میشود علامت او تب و تشوره و اخلاص
جرب و خون و بیل در ابتدا قصد نمایند و اگر ورم صلب بود تخم حلیه و تخم
خارجک از هر یک ده مثقال نرم کرده بشیر بکوشانند و روغن کنجد یا
کل بر ورم گذارند و در جرب طلح شقوق حج مثقال حلیه و تخم مروارید یک
قده مثقال نرم کوفته بشیر بکوشانند و طلا سازند هرگاه اثر تصح ظاهر گردد بکوشانند
تا بچیده را بر خبری گرم مثل نان و غیره گذارند تا معده بصیر ورم را بابت بیدار

بغی شده و دریم برون اید بآب کاسنی صبر حل نموده بنمایند و این دارو جهت آنکه حرارت
معه را نیک سازد اختیار نمایند که هر باخون سیاوشان کل ارغوانی از هر یک
گرفته اندک اندک فایده دارد **فصل سوم** در درمعه و این چند نوع است **نوع اول**
به سبب نفع نمودن و با سبب غلظت امرو و درمعه سبب حرارت و غیره علامت او
تند و فشان و فواق و سحان در و بعد از قرار گرفتن طعام در حالت حب بالا و سبب
و فرافیه هرگاه که دست بر شکم گذارند **نوع دوم** ازین و سبب و شکم گرم گذارند و بواسطه
گرمی و خائیدن گذارند و با و کلات و کفند و حرارت یا دایان لغو دارد و اگر طعام
نمودی واقع شده و نفعیه معهه نفی نمائید **نوع سوم** در درمعه که سبب صفت او
واقع شود علامت او است که بجان در و بعد از خوردن غذا و ساکن شود مگر نفی یا
یا سبب **نوع چهارم** تعویب معهه و تنفسه حب ابارج و حب عروق و این دوامی فایده
دارد و صفت آن خیزد ستر سبیل سینه و عروق و فطاریه یک در و متعالی است
بزرگ و سبب نفع نم از هر یک در درم ادویه را نرم گرفته و عسل قهوه را در
مقدار درم یکی از آن بکتاب با عرق یا دایان اختیار نمایند **نوع پنجم** در درمعه
که سبب صفت او علامت او تلخی دهان و سحرانی و شدت در **نوع ششم** که سبب
صفت او قوی و مبطون و بیله زرد و کفند که در و مصطکی و اسهون باشد و اگر به بیون کفند
ساخته باشند نفع تمام دارد و دیگر در درمعه از بلغم شود **نوع هفتم** فی به تخم تر و سبب
و حوزات نفی نیز است که بختین علی نمایند و تخمیل بر در و و معجون فاده الحبه و
کامه و تخمین غرغره نمایند و اسهال بلغم و روع مصطکی در درمعه مانده و دیگر از سبب

معده درد عارض شود علاج اخراج او نمایند و بر یک کالی مفسد و متقال و در منه
 زکی متقالی بگل قند انجیر نمایند **در غشی** یعنی اگر نسکی اعضا و سبزی معده
 پس اعضا بقاییت بعدا محتاج بود و ماده مفرد غیر راغب و این جذب و غش
 از جهت برودت فم معده بود علامت او ضعف قوت و لاغری بدن و حال
 سردی در سر معده و غشی و بسیار است که عارض شود این حال مسافر که در سرما
 کلی گشته باشد **علی** در حال غشی آب سرد بر روی پشند و پوهای خوش نشل
 عمود و غیر و کلاب و مندل در پیش بینی دارند و این دارو بر معده گذارند که شرح
 متقال سنبل سه متقال مصطکی و عود از هر یک دو متقال تریاب یا کلاب طلای دارند
 و غذا سریع الیهم میل نمایند **در غش** جوع کلنی که از بلغم شود و اسهال مزاج معده
 علامت او آنکه اعضا نیم گرسنه و غشی و لعل معده **علی** استغراق بلغم و تسخیر معده
 و انقباض خالی از انگار نبود زیرا که باستغراق حاجت بود و اگر نسکی اعضا و غشی
 مانع استغراق گردد **در غش** از ضعف قوی که در معده و حرارت شدید در جمیع
 بدن می باشد علامت او نسکی و خشکی طبعیت و سقوط قوت و غشی و در وقت
 اگر نسکی **علی** در حال غشی معلوم است و بعد از آن غذای سرد و مثل آب سبب
 دالمی و ضربت زرک و ضربت لیون و نارنج و رواج و عوزه که سرخ خشک ده باشد
در شهوت کلیه یعنی حرص و زیاده و بی از روی اطعام بر ماکولات
 خود خایه از طبع کلاب ابد و این جذب و غش **در غش** که از خلط حاضی که
 در معده بود علامت او جفا و حاضی و طبع عظمی و سرعت انچه از طعام نمایند

بغی را بدو بعد از آن میل طعام غالب کرد و علاج تنفیه معده یا بارج فیه یا با حبس
جر خدات و غذا مرغ فربه و شور بای حرب که در و دار و نای ارم باشد و گوشت
کدک و لبط و معجون کوفی و ازالین بود و خورمی **در** جمع کلنی که از سودا بر معده
از سبزه بود علامت او زردین شدید در سر معده و بالذات خوردن و کثرت برار
در قصد با سلیق یا اسنیم بعد از آن اسهال شود و مبطوح افشمن و ماء الاصل
و معجون افشمن و صمغ بر سر گذارند و برند و این ضاد بر معده گذارند مادر کثرت
مقال بر سبزه و شان سنج متقال نرم کوفته لکاب گذارند و گوشت برغاله بره
و مرغ فربه که در شور بای آن دار صینی و خولجان و عود بود **در** جمع کلنی که از
استفراغ بسیار یا کسکی طویل یا تب بسیار کشیده جانم نافه را میبندد علامت
لانغی بدن و ضعف قوت و تشنگی **در** غذا قوی مثل کله و باجر گوشت کوفته
باب غوزه و سماق و شربت لیمون و شربت فواکه و آب نارین و دیگر احرار است
منفرد که در معده بود و جمع کلنی میبندد علامت او تشنگی و تلخی دهان علاج اهره قلی فایض
مثل رب الی و رب اب غوزه و انار و قلیه خیار و زرده تخم مرغ نیم بخت و
ضماد معده بکنار زو کلسرخ و صندل و جوارش و اطر فیل و لصفید معده بغیر لاده و
روغنهای او در معده مانند مثل روغن مصطکی **در** روغن فستق و شربت
و خم میل اطعمه رویه مثل شربت کل و انگشت و کبج و اسفیداج و غیره و اکثر این
زمان حامله را در ابتدای حمل میبندد و این دو نوع است **در** که از خنده
بلغم که در سر معده بود **در** قی به تخم شنب و تخم ترب و به سوسن شربت کهن
دار قوی

و اگر قوی تر خواهند جز انقیاض یافته نمایند و بعد از فی ریند و امیلا نمایند شاه
بکوت سه تنقال میوزدانه بیرون کرده تنقال میسیون دو تنقال بکوت
بلبله و بلبله سیاه و ابله پر یک سه تنقال نرم کوفته بعسل سه تنقال از ادویه
سارمی شیرینی تنقال اختیار نمایند و اسهال بحب صبر و حب فادیه نماید
شبهت اشتیاق از طرف میازد و بعد از تنقید و امیلا نماید فافله صغیر و کباب
و خوار از یک بخور و مقدار همه نرم کوفته مقدار تنقالی حوریند و بعد از آن
زباد و العسل و تخم کرش و بادام بعسل و حامدن مصطکی پیش از طعام بعد از
طعام فایده دارد و معده را سست ابی و سیب و معجزه که معوی نوره بود
فوت دهند و غذای و محدود اب برار حبی در ره زرد کباب از کت
سبز و زرد و زرد فلفل و زرد و زرد چینی پاشیده منن نمایند سه نور و سمن و عسل
نمایند زرد از است که در علاج این مرض ناخیز نماید چنانکه خوردن این سار را نام
بدن را فاسد میارود و معجزه است فایده دارد و شبهت که از
خلط تنبیر و نور و معده شود و علامت او عطش شدید و تلخی زبان و بوی
تنقعه معده نفی سکجهن و اب کرم حبه کت ما اسهال حاج
منفرد و نفیبت معده شربت سب و صندل و مبالعه در خوردن
از کرم و اگر در آن احوال زبان حامله را نور قوی و اسهال نماید چنانکه
تجرب ان بیل و در که بجهت میگرد و بکوت نفیبت معده معوض خود و
سبک و آب اما نمایند و این سفوف زرد کرمانی و میسیون از یک

و در دم معد و بودینه و سقی و باغی از یک صفال بید و بید و بید و بید
 و و صفال و مقدار مجموع چند کوه نشستی و در دم باب سرد و غدا مرغ آب
 عوره و آب اما در شوری ان او کرا و استفاج و از کوه که بی و سبب و انان
 و در و جمع فوادی در و در سوره و این اوصاف و اوج است ان کوه که
 نزدیک بدل است و اگر در دم در و دل می کند عکاست او شدت در
 و غسی نشد و سردی اطراف و آب و انزوه و غسی نشد و آب گرم
 استمال باب غمری و الوی بخاری بکف و علامت است بر روی و کوه
 دسار و تقیه مانند و مرغ و آب ان کوه و آب کم کوه و غفران
 او و به استون و و صفال سنبل و در چینی و کسره و کجاست از یک
 متغالی را بوز و در دم مقدار و در دم کوه و در دم میل نماید و در
 عطل این چند کوه است و غسی که از شوی و از کوه و از کوه
 شود عکاست او که در مان و بهها و انزوه و غمری و غمری و غمری
 بهمون و شیر و حرقه و آب عوره و آب اما و آب غمری و الوی
 بخاری و اگر به کوه است غالب بود و از یک و آب و آب و آب
 و از بلعاب است و بلعاب محلی از غمری و غمری و آب اما و غمری
 میل نماید از این و در دم و در دم و در دم و در دم و در دم
 جمع غمری ان کوه کوه و آب و آب و آب و آب و آب و آب و آب و آب
 آب حرقه و آب عوره که از و آب و آب و آب و آب و آب و آب و آب و آب

نشود در اندر و باز خشک نموده گذارند و کلاب و صندل بار و عن بادام یا البته
گمان بر معده نهند کین عطرش نماید و دیگر از آنچه تشنگی که از غلبه
بیوست شده نماید این حبس معطر خیار کثیره صمغ عربی از هر یک درم یکبار
تر ساخته باشند نصف آن صاف نموده بخوشانند و تصدقوام آورند کین
و در عطرش را عذای مرغ و قلیه کرد و اسفناج و کنک جو بکوشند و کوفند چون
و کوشند زغالک و تمر بندی و الوی بخاری و سماق و آب هندوانه و زعفران
دارد و لفره و باقوت در دمان از فن عطرش را بر طرف سازد که از
صفرا کجاست معده ریزد عطرش شود علامت اول دفع و تلخی دمان و قی تلخ و اندوه
و خفقان قی و شربت لبون و نارنج و شیره خرفه و غذای بار دیگر تشنگی
از بلغم شود غلیظ در معده میشود و اسیر عطرش کاذب میگوید علامت اول شوری و
دقی و بلغم و غشیان و کرب تشنگی یا فن خواب علاج قی باب ارم و کرب
سکین و اسهال حب نارنج و خوردن آب بادمان میگردانید آن بلغم را
و عطرش را تشنگی باید و غذا کوش مرغ بریان کرده و بخود آب
تشنگی از رنی سینه و دل و تشنگی می باشد علامت اول حرارت این اعضا و تشنگی
یا فن عطرش به واسطه سردی بیشتر از آنکه آب سرد خورد است که در معده
عطرش منحل سازند و بر معده صندل و کلاب و کافور گذارند و آب هندوانه
و آب خیار و شربت صندل و شربت سید و دانه کاسه بار و شراب بعضی صقی
که در آب کاهو انجیه باشند کین عطرش می دهد و اگر سبب تشنگی حرارت

اقتاب یا آتش بادی گرم بود با طراوت آب سرد نهند و روشنی بر سر نهند
و در دمان اندک نهند یا فند زرد الو کبرند و دیگر کسب خون شراب
و اشربه و غذای گرم مثل کسیر و پیاز و آب دریا و طعام غلیظ و لحم قدید و ماهی
شور و غیره عارض میشود **اشربه** و اغذیه سرد و اگر خون غایب بود
فصد نمایند و روغ و شیر و خرقه فایده دارد و دیگر بعد از استفراغ و دوا و سبیل تشنگی
میشود علامت او خشکی دهان **شربت** نمون و مارچ و آب غوره و لعاب
نخملی آبی و لعاب انجور و مالیدن اعضا بر دهن با دام بعد از حمام و دیگر
بجست خوردن برقت و یخ عارض میشود و روح و خون معده متوجه میگردد
و حاصل میگردد در و آبی موجب تشنگی میشود و جهت دیگر آنکه بسبب خوردن
و برقت کردی در معده میشود موجب کسخت بلغم و رطوبت که معده آرواندا
یا بد موجب خوارت تشنه تشنگی غایب میگردد یا آنکه کردی قوی از خوردن
یخ عارض گشته چون کردی عارض را میل کرد و بسبب گرمی معده تشنه عطش پیدا
شود **شربت** سکنجبین و جیره جوع آب گرم و بنجیل برورده و آنکه و مصلحه
برورده و شربت نمون **در عشی** و فی و نه و عشی حالتی باشد معده
که بمان حالت اقتصاد حرکت فی کند و متوجه حرکت معده بود و چیزی از دفع
نشد و فی حرکت معده بود دفع چیزی از طریق دهن و این چند نوع است
فی که از ماده صفا گرم که در معده بود عارض گردد و علامت او تشنگی و یخ دهان
و اندوه و کزیدن معده **فی** شربت سکنجبین و آب گرم و بعد از فی شربت انار

نمون

لجیر

و بهیون و نابرج و آب غوره و اسهال با یابرج فیهرا که در وجوده تنهوی باشند
یا شیرست کل بکر که مقوی بصیر و مجوده بود و بعد از آن مواطبت برزب
که از کلاب و سرکه آب ای و قند با شیرست بزرگ و کبابی سفوف از سماق
و غوره خنات و بزرگ و طباشیر و پوست لسته از هر یک برابر قند مقدار مجموع و کلیم
طباشیر نادر و درم با آب انار ترش با سبب ترش منع فی نمایند و مرغ ریای
که با آب غوره کشنده نمایند نفع کلی دارد و اگر طبعی غرض بود حقه نرم یا با شاف
یکه از خطی و بوره و قند ساخنه باشند و اگر ماده در ماند شده عذمت
است که در معده اذی باشد است که طسرخ و طباشیر با آب او
اسخنه نمایند با طباشیر با سبب دارد و دانه انار دارد که از نان که در شور
بریان نموده باشند بهم اسخنه اختیار نمایند بر آب ای با شیرست انار بودینه
دفع فی و شبان میاید و محجمه رشک بر دیک ناف نهند و اگر بدین نه شود محجمه دیگر
بر بیان گفته اند و بنزد و حیدر نمایند که خواب روند بر بطنه که سرری ساخته
بر فنی حرکت دهند و اطراف دست و پا بر نرم بماند و اگر شیرست بودینه و آب
سبب ترش و انزال این تدبیر شکلی فی شود تصفیه بدن بمطبوخ بلبله
با قند با سلیق نمایند و شیرست بر بطنه آب از آب انار بنجوش یک کافند
صد فقال بودینه بکیت آب انار بکیند عود خام و مسطرکی کوفته از هر یک معالی
اندر هر روز نیم فقال اختیار نمایند و دوا و دیگر طسرخ و سماق از هر یک بخور نرم
و ابی نرم کوفته و فالی باب انار ترش با آب ای میلمانند و غذا نور با می

و گوشت بزغال که یک ساق کوفته مثل خیار آب است **و عسل** می که از بلغم بود علامت
بخوری و نفخ و فراق و کثرت آب دهان **عسل** می به تخم ترب و تربیت شربت کهنه سازند
و می بآب کرم و عسل و روغن زیت و تنقیه ماده بایارح مصر یا حب الهارح و ثوب
معه شربت نار بودینه و میله مری و خنبل پرورده یا حوارش غنچه دوا الملک و
شربت قلعین و دوا طلا قاریش بکنند ما و ام که تنقیه معده کرده باشند و اختیاب
از غذای غلیظ که از بلغم حاصل شود مثل فواله و شیر میمانند و روزه و ریت
و غذا سرخ الهی که از گوشت مرغ و پشه و یک سازند و کچیل و میله و فاعله و دوا
و فلفل از پر یک درام با مجموع الحبه مرصده و ایند در خوردن بای المنجه میمانند و از طبع
قبض بود و بواسطه غالب کردد خفته و ساقه فایده دارد **و عسل** می که از ماده
سودا بود علامت او ترشی دهان و بیرون آمدن سودا که از زین میخورد
و یکس ترش و یک او شود **عسل** است که خفته ماده را بفعل میمانند و بر معده
اکلیل الملک و کشته و مورد نرم نموده نیز آب المنجه نذرند و هیچ چیزی در دفع
می بهتر از قرص ابلا و کسب صفت آن تخم قرش اینیون استیل از
برکت و معال سلیمه معال و نقل معال چند میکنند و اینیون از برکت و معال
عسل مقدار آن قرص سازند شربت می معال بود و غذا گوشت مرغ بریان کرده و خنه
سازند و بکری لبریف و غذا کسب و تنقیه با اسکه اعر تربیت و زخم
کردد بشود **عسل** تنقیه معده خوردن آب شیر آم و روشن کلسرخ در کرم سازند و کرم
و پشه و خرقه کرم نذرند و پاپها و کسها را بروش زید حرب سازند و حجام فایده

و خواش سفر جلی مقدار یک مثقال میل نمایند **نوع چهارم** فی که در حران بود این
 فی خوب است تا فی خوب است که باستانی بر آید و غلبه نماند و فی بد است
 که سمار بود و رنگ از رنگاری یا کراتی بود زیرا که این فی دلاست بر غلطی دارد
 علامت فی حران در سرد و در معده و رفتن آب دمان و غشیاں و گوا
نوع پنجم معده را در دست شربت بنفشه تسکین دهند و در باقی اقسام شربت نار
 بودند و دهند و دیگر فی سبب گرم معده میشود علاج است بادویه که مذکور خواهد شد
 در علاج او اخراج نماید و دیگر اقسام معده ضعیف را غشی و فی علاج میکرد
 علاج شربت لیمون و خائیدن مصطلکی **نوع ششم** در فی که خون زاید از معده
 و نواحی او در حکم و در مری میماند سبب حر درین اعضاء مذکور است و در
 لکی بود بجهت فربه یا فریاد زدن یا تناول ششی شیر یا رطوبتی که سبب است
 عروق را یا از جهته متلا که از خون برشته یا از سبب انگیز ادویه گرم بسیار
 خون گرم شسته یا بجهت بختی خون معده مثل جگر و سبز و فی که خون بینی
 واقع شود در روان گردد و معده که مرتبه شور با آن انداخته باشد علامت است
 خون از معده بود در و در اگر در فی معده بود و در و در و در و در علامت است
 که در سبب است عدم درد و بیشتر این علت درین اعضاء بود و بسیار است
 که خون سیاه از سپردن دفع میشود و معده و فی میکند با الم و دیگر وی **علاج** شربت کبار
 و صندل و بلساق بخندد و دفع اندک اندک خون گیرند و قرص کبریا حضرت آن
 و فی کس خفید و مصطلکی و کبر یا از هر یک و مثقال صفران عدم صمغ عربی و کل در مری

از هر یک تنقلی نرم کوفته قرص سازند شرب در دم سلیمانید بآب انجمن یا شیره خر
و آب لیمو و بویاج بآب سان الحمل یا طبع شیر فایده دارد و این دو آب از
کلنا روزانه و کل سرخ هر با صبح و شبی کل اینی از هر یک تنقلی فیتون تنقل نرم کوفته
شربتی نیم درم بود و آنچه خون خون آمدن بقی را دفع دارد و بستر اطراف بود
قرص طبع شیر و کلنا روز قرص به با خوردن دیگر تنقل خون آمدن بسیار افاقه و تخم
کل مکمل مخنوم و کلنا روز فیتون و زرد الیقه و صندل عربی از هر یک شربتی نیم تنقلی
و از از جهت ادویه گرم بود و آب به یک و شیر و دود و اندک ملینا متفاده گفته
اند و بر معده ملل از روز و افاقه و کل از منی و اندک فیتون بآب حبس
کند از دند و غذا اگر خفتن سماق و اگر ضعف عاقل بود در آب منی که با او افتق
زرد یا سماق یا آب انار و اگر خون لقی با دود از این در حال به بندد و دیگر گفته
از اطراف و تنقل صفت کرده و اگر اندا و تنی بسیار شود اطراف بستر و اطراف و
و که با دکلنا خوردن نفع دارد و دیگر خون در معده است میشود علامت است و شربتی و
خوف زد و در **علاج** است که آب گرم که در دهن شربت بود و به خوشایند باشند
شربت سکنجبین خوردن و تنی غامبه و سر مایه خرگوش نیم درم خوردن فایده دارد
و از شیر در معده بسته شده و وفاقی آب بودینه ما و در دم نک و بد و دفع ملینا
و از از جهت رطوبت بود و چون خلط با فایده دارد و **علاج** در فواید هر گفته
نم معده بود برای دفع موزی و این را فواید جهت آن بگویند که موز معده بود
حرکت نماید و این چند نوع است **بویاج** در فواید که از خجری می گویند

موجبت

مخاف

وضو و کراتی و زنگاری شود علامت اولی دمان و شکلی است بدو فی صغادرزد
 و کبود سیاه علاج آب قمر بندی و آتوی بخاری و شربت سکنجبین و آب این
 و آب زرم و روغن گل یا بروغن بادام و مسکه خوردن دفع نماید دمان در آب
 انار شجوشش تر ساجتر یا آب سرد یا آب شیرین انجسته بوده میل نماید و اگر مسکن
 نکرد و مکررم بهلیله زرد یا بکدرم یا بوج صغرا اختیار نمایند و بسین انگشت دست یا
 فایده دارد و عذام رخ از آب بخورد ریشور یا ایالت از او سفایح و کدو و فلفل
 آب انار و غوزه و زرد تخم مرغ لبر که فایده مذکات در فواق از بطن
 علامت اول انار دمان از رطوبت و ثقل معده علاج تنقیه معده بقی و شربت
 سکنجبین و مصطکی و ماراحمل که در و فلفل و دارچینی و مصطکی و اندک خندبستر
 جرم جرم بر زمان میل نمایند و بجهت تسخین معده انقبض بسیارند قطره عرقان
 کلنج مصطکی از هر یک و درم اسارون درم صبر جبار شغال آبنون نیم درم
 همه را کوفته بلغاب استول بسیارند شربتی نیم درم و فرض محمد دریا همیشه فوت
 هم معده و با غلیظ فایده دارد و سنبل و دارچینی و جوانی و کلنار و آبنون اندکی
 و تخم کش از هر یک شغالی نرم کوفته بحمل بسیارند یکدم میل نمایند و بر شکم طلا از
 خندبستر که بروغن زیت حل کرده باشند گذارند و این نفوشت بسیارند تخم
 کرفش و بعد از بره کرمانی از هر یک برابر نرم کوفته یک شغال میل نمایند و از
 شکر آب خشک بکدرم یا بحمل فایده دارد و عذام آب نخود و بعد از آن
 گوشت گاو که لبر که نخیده باشند و مرطوب باد و بکرم منبل و دارچینی و بحمل (نیم)

فواق که از باد غلیظ که در فم معده و طبقات یا در مری بود عارض گردد و بسبب
گرفت سودا علامت اول نقل و حشا و ترشش و کثرت اکلم و سودا و ترش بسیار
است که این فواق صبا آن را میشود از بخت **علی** شرب شراب و تناول اندکی
از سداب یا مثلث و ترپاق از بجه باب بودیه و خامیدن معطلی بودیه
وزیره و ریخیل و صبر بر عطش نمایند **نوع** که از جهت سردی مری معده بشود
علامت اول عطش بسیار مری عارض میگردد و سپهر از او سانی
که امراض در از کشیده اند **نوع** معده را گرم سازند از داخل و خارج باید
و ادویه دیگر فواق از جهت خشکی و برکس غالب میشود در فم معده و این فواق
بد است علامت او آنکه لعقب استفراغ کثیر و تها و طول و صرع منفرد شود **علی**
کک جور و غن بادام و شرب خشی و شرب زره و حریر و کوسندم
بر و غن بادام و ماء اللحواء انار یا کنیره و شور بادام و این طلا و معده ندارد
از جو کل خرد و اسنبول یا کک غلب و روغن کل یا روغن بادام منجیه
نماید و دیگر فواق بسبب درم جلد میشود علامت او تب تیز و خشکی منفرد شود **نوع**
با سلب و آب غلب و آب کاسنی که در و خیار سبزل کرده باشند و
شریت انار و شرب انار و شرب و بنار **نوع** در ضعف نفهم و فساد او
و تخم ضعف نفهم است که طعام از معده خارج نمیکند و طبع زانی طول و فساد
از عادت نماید اما سودا و نفهم و فساد او است که طعام نفهم نشود و در معده نفهم خوب
ملک نفهم بد کرد و بوی بد و حشا و ترشش و غشی و ترشش در معده نمود و اما ترشش

اطعام

که طعام نفهم کرد و دانی ماند اسباب این هر یک است اگر معده ضعیف بود نفهم و اگر
ضعف قوی بود تخمه و اگر سوسپا بود نفهم و دیگر معلوم باد که نفهم بقوه معده میشود
نه نفهم معده چرا که نفهم معده از عقب است و قوه معده کلماتی و بیل و شهوت طعام تعلو
نفهم معده دارد و این چند نوع است **نوع اول** که حرم معده ضعیف بود علامت او این
که بعقب فی بسیار و در آخر مریضها و دراز با ضعیف است نفهم ضعیف است و لاغری است
وزن کم **نوع دوم** که شربت حب الاش و مبه و اطریفل صغیر غذا گوشت مرغ یا گوشت
که در و در جینی و زره و طفران بود و کربع الهفم بود مایل بقض فتن سماق
با آب لیمون یا آب انار سازند و معجون حوری فایده دارد و این طلا است
مکنار و مصطکی از هر یک سه مثقال فستق و صوبر هر یک دو مثقال کلسترخ بمقال
قرنفل و مسد و بیل از هر یک دو درم نرم و فوسفه یکلاب یا شرب طلا سازند
در حادث شدن ضعف قوی از معده چهار قوت است جاذبه ماسکه ناقصه و
اما علامت ضعف جاذبه یعنی قوتی که غذا را میکشد است که غذا در سر معده مدتی
دارد مانند حفقان و عشیان و اندوه بود علامت ضعف ماسکه یعنی نگاه میدارد و
معده و کمان مبه و هرگاه حرکت خواهد نمود و طعام رو خواهد شد علامت ضعف ناقصه
است که غذا نشود دیدن را آنچه ناول بنیاید و بیرون آیدن بر از غیر متغیر و متغیر
باستفا علامت ضعف دفعه است که در بنی گاه و زیناف نفخ و الم بود علاج
هر یک یک کوار کرد و انشاد ابره نعلی **نوع سوم** که ضعف قوت جاذبه شربت لیمون و زیت
فوارک صندل و مبه و غذا سریع الهفم از گوشت مرغ و تیه و کبک و عصا فیر یا

کرده یا شور یا یا بدار چینی و در غفران و زیره و مثلث بعد از آن بفرماند که خنجر قدم
بر من رود و اطراف را مالند و طلا و نیکور بر موده نهند **علاج** ضعف یا سکه
از ماده مرلقه و گزیده و شربت لیمون و رب آبی و رب سیب و نیک جو جادو
و ریخ و عدس سفید و گوشت مرغ و پیس و نیک بریان کرده فنی آب غوره و انار
طلا از خندل و کلنا رو طبا شیر و کلنج دو ورق حب الاس باب لی یا اس
سیب شربت حب الاس فی سیر و مثلث **علاج** ضعف ناضجه در مزاج سرد و جوارش
عود و اظفیل کبیر و صغیر و شربت سلیمین و صغیر و شربت فواکه و غذا اس ساق یا
لیمون و طلا از تاسمین و صندلین و عود و مصطکی و سنبل و موده روغن مصطکی
مالند **علاج** ضعف دافعه تلبیس طبعیت یا آب جبن و کل فند و کلاب و مبطونج یا
شیر عرق کاستنی و کلاب و بادیان **علاج** در ترش شدن طعام در
موده اگر اندک بود مصطکی و بادیان رومی و قند نفوس سازند و الا کوارش
عود و صغیر و قمر صعود و اظفیل کبیر و معجون سفر علی سهیل و شربت لیمون و غذا
قلنجیه شک و مبطونج و ارشور بای و ارشکته بر پیر نمایند و گوشت که مایل برخی
بود اختیار نمایند و خواب طویل و قوی و اسهال و خواب سست و خورون
قلقل یا رمی دهنده است بر هضم طعام و خواب برکت است **علاج** در
موده میگیرانند **علاج** در خفا و غذا در موده از قلت نفوس
از اعتدال در کمیت یا در کیفیت یا در جوهر یا در تیب یا الکه در کمیت
ساز نمایند بر موده کران کرد و موت ناضجه از و عاجز اند و نیک

و در معده متخف کرد و خیار غذای لطیف در معده گرم اما آنچه در کتب
زرده تخم مرغ و عسل معده گرم بدرستی که فاسد گشته لب و غایت و حرارت
و انار بسیار بود مثل گوشت کاه و کما و نان و طریقه اینها فاسد میشوند از
جهت غلیظ و در گشتن از معده و مثل خرگوزه و در شفا و در سر که اینها زود فاسد
میشوند در معده اما آنچه بجهت تربیت بود مثل انکه مقدم دارند غذا و غلیظ غذا
لطیف پس دویم نفهم شود پیش از نفهم اول و دیگر آنچه غذا را فاسد میازد به
ترتیبی غذاست مثل انکه مقدم دارند بر لعل الا به تمام غالب مثل امیکه بر بالا
نوش و خرگوزه واقع گردد و آنچه غذا را فاسد میازد حرکت است بعد از
طعام مثل جماع و سواری قوی و حرکت عین ف و نفهم ام الامراض و غیره
هم در دناست **ع** اگر این علت از کثرت غذا واقع شده نماید بآب
شست و تخم ترب و شربت سکجین و بعد از آن کفکند و مصطکی اختیار نمایند و
جوارش کمونی و فرفر و فایده دارد و اطراف را در آب سرد کنند و از آنجا
حرارت متوجه باطن گردد و غذا و لطیف از مرغ و بیه و کراک و عصافیر لبر که
و عرق بودینه و مثلث یک بماله می نمایند و اگر از جهتی که کیفیت غذا واقع
شده تنقیه معده یعنی و اسهال و اگر اسهال نماید ای که در و عود و کلر و
مصطکی بود و قید میل نماید و آب آبی و آب سیب می نمایند و اگر از سوختن
غذا واقع گشته حلیج عسل و عجون شیر یا ران و بعد از تنقیه امر و مانند بریا
و در عول حمام و آب گرم بر معده ریزند و غذا گوشت مرغ باب عوز

در پهنه نت مواد فاسد عمر منبهم بود که او باز معده و شدت بقی و
اسهال منقطع میگردد و گاه باشد که فی نیاید اما از غشیانی
آن بصرفه می باشد و بسیار است که افراط اسهال منبره میسر که نفس ساقط
مگردد و اطراف سرد میشود باید که طبیب منبره و احمال بعلاج نکند و این خبر گوشت
در پهنه که از صفرا شود علامت او که در غشیانی و تشکی و قوی تلخ و در معده

و سردی اطراف است که لغز باشد که آنچه بقی مانده بقی یا با اسهال دفع
کرد و قوی یا بکرم و شربت کچین و حلاب و دار و سیلما منبره و قوی که در معده
نکند می یا کند بدی باشد و اگر اسهال ضعف و قوی بود بسیار ناسب است
که اندک محموده باب قمر نهی باب کاسنی و منبره و حقه فایده تمام دارد و
و اگر سبب کثرت فی و اسهال ضعف غالب کرد و خیاخه در نفس و ضعف
ظاهر بود کثرت حب الاس و ب الی و شربت نار بود و نه منع فی و اسهال
نماند و طلا از حنظل و کلنا و کل سرخ و زرک باب الی المنجته بر معده گذارند
و آب لیمون و شربت او دفع فی منبره و مقدار دو درم طباشیر باب انار برش
المنجته بخند دفع سیلما منبره دفع اسهال و قوی و تشکی منبره و آنچه خورده شده گذارند
اطراف در آب سرد یا کند آتش خرقه باب برف باخ سرد ساخته بر معده
نهند فایده دارد و اگر ضعف غالب بود در آب انار بیاکات یا یا لینی
و مار اللحم از گوشت مرغ یا یک یا گوشت بز عال ناسب است و بر معده غیر لاده
و حنظل و اندک زعفران طلا سازند و اندک گوشت مرغ منق ساقی و

و آب غوره و آب لیمون سازند و حیل نمایند که بخواب رود و از فصل ملکاب
 و آب سنبله خلخه سازند و در پیش بینی دارند و اگر اسهال بود غذا از گریخ و جاکوس
 بجوی گوشت خجسته فتق سماق سازند و حمام فایده تمام دارد و اطراف را
 مالیدن و بکشتن ساقها با آنکه کل از منی لبر که حب الیسن است منجیه خرقه
 بدو رساخته صبح یا رفت سرد ساخته بر پا بیا گذارند و اگر فی و اسهال الیسن
 نماید خجسته بعهده گذارند و بریند و اگر تشنج در دستها و پاها ظاهر گردد خرقه بر دوش باندند
 و آب گرم تر ساخته بعهده گذارند **در رخصه که از ف و در و دردت**
 باغم بود علامت او آب رغن مغشای ولی مری و نان **در آب** است که
 اینشون و عود و مصطکی وزیره را و آب انرا میل نمایند و قی یاب است و آب
 کهنکس نمایند و روزه فایده کلی دارد و یا راج فقرا و حب ترید مناسب است
 و شربت مسیه و اینفوس جهت دفع اسهال سازند کبابه قر قفل سنبل عود و بون از
 او و نه بر یک متغالی و از اینفون نیم متغال همه را کوفته با آب اسفول قرص
 سازند بر یک نیم متغال و یکی را احتیاز نمایند و این نیز مناسب است صفت
 ان کیدر مع متغال کبابه قافله از بر یک متغال کافور دانی مشک نیمه انکاف
 درم بله آب تخم ابی بسازند شربت درم بود و اطراف را به بندند و معده و بند
 را بر و بران و شربت عود تر ساخته باب الی منجیه مالند و غذا بخورند و آب گوت
 کبوتر و اسپه که در او دویه گرم باشد مثل دارچینی و زنجبیل و فلفل و زیره نمایند
 و حیل و اصل در علاج منجیه کم خوردن غذا و خواب رغن و حمام در اندن و

و خوردن جوارش حب اسرمان و جوارش سفحلی و اندک شراب گفته اند
و دست و پایی را بروغن کوسن مالند و این جوارش حببت برهنه فایده
دارد بوقت بیرون بستن چهار فعال عود و فعال و مشک انلی نرم خسته
به بست فعال غسل اسجیه شری مقال بود **علاج** در پهنه که از سودا و عود
غالب بود علامت او نفهم نخمه و بسیاری نفخ و باد در شکم و درد زنا ف
و بخت و ترشی دهان **علاج** نقیه معده مطبوخ افیمون و قی باب کرم و حل
و در معده روغن مصطلی مالند و فرص عود فایده دارد و اگر در وی و لاغری
بود در معده نخم اسجول در جلاب که باب انار ساخته باشند دفع کردن
معده و خلطی که موجب ان بود دفع نماید و اگر معلوم نماید که غذا در معده فاسد
کنند غسل اختیار نمایند فی نمایند و انفرص با زنده فلفل که با فلفل
درم سنبلی و مصطلی از هر یک بخورم عود نهدی چهار درم فلفل معده و جوارش
کوفتی نفخ تمام دارد **علاج** سیر درم و زرد ب یعنی که شکم دائم نرم شود این
علتی است که در ماند بنوعی لازم است لاغری بدن و این خنده و شک
علاج شکم روان که از جهت کستی معده و سردی و تری ان بود و علامت
او اندک تشنگی و حبش و ترشش **علاج** معده را از بیرون و اندرون
کرم سازند از بیرون مثل روغن مصطلی و روغن کوسن و این طلا سود و کند و
مرو کلنا رو خور سرد و افا فایا نرم کوفته شراب اسجیه گذارند و از بیرون و اندرون
خودی و نفوف حب اسرمان و این دو جوانی و کند و کلنا را از هر یک

بمور که دانه او گرفته باشند با شرب از اند شربتی دو منقال تا سه منقال و اندکی
از افاقیا گرفته شربت حب الاس با شرب ملینا نند صفت نفوذ ^{الزمان}
مصطکی زیره کرمانی از هر یک منقال حب الزمان پنج منقال مشاه بلوط دو
منقال عود و درم سماق هفت منقال نرم گرفته شربتی منقال بود و غذا کرج
یا خا و رشن حرکات و نفوذ قش سماق و دار چینی و جویجان و رکنیل و ادویه نرم لارم و از
در غذا دانه انار گرفته و تخم رشن و بود و در رشن انار و ^{در غذا} و در رشن از
طلائع معده و عروق ناسه شود و عصاره است بوسه و در این طعام از معده زدودن
خروج معده در و ظاهر شده ^{علاج} حواریس حرکت نیره کرمانی لکریه سرورده و
منقال سماق پنج منقال حب الاس سه و بلوط از هر یک دو منقال نیره نرم گرفته اند
و در این عمل از تخم سریش منقال میل کنند و بر معده و عروق و عود از هر یک منقال
نیم بلوط و حب الاس از هر یک ^{دو} منقال نرم گرفته ناس بود و به نبات الی رخم
طلائع از در عروق معده عظیم ناسه نبات لارم دانه انار و در حد نر گرفته
برب الی بار بواج با شربت حب الاس با شربت فواله مقدار دو منقال
تا سه منقال از تخم ماسک و شربت فواله که از آب الی و سالی و دود لانه و
و حب الاس و از یک عروق رخم نهند ملینا نند و سرما به حرکات نمدرم فایده
دارد و صفت ^{ان} فرض سرما به حرکات نمدرم فار و دو درم کبیر و دو درم نرم
نمدرم و نمدرم و نمدرم و نمدرم که با صراحت بود و نفوذ معوی دار و بر
انحوائی و در این موضع و بلوط و پیریا به و لکریه و سماق و حرکات تخم رشن

فدیره در کله پرورده و مان خشک و سرد و جوانی از یک برابری نریم نموده
در روز چند نوبت میل نمایند چنانچه جمله آنچه اختیار نموده باشند درم خورد و روز
سکم به بندند **و هفتم** در شب که از خوارش و بنور معده بود علامت او گردن
و خلیدن معده و بسیار است که بر روی زبان و مان خوشش و لوی بد از زبان
و خوشش در وقت خوردن غذا خصوصا اگر طعم شور یا ترش باشد و سنگی در دهان
و خشکی و گاهی تب بود **علاج** فصد با سلب و کارمالغی بود محتاج است بر ساق و
تنقیه مطبوخ ببلبله زرده تخم اسفنج لفت داده و شربت حب الاش بالعباس بنویسند
و اندک روغن تل با تخم اسفنج و تخم زرد و تخم ریحان در آب بخوشانند مقدار
که اماسیده شود و اندک روغن بادام بار و غلغل برود باشند میل نمایند و حب الاش
شغال و حشاش چهار مثقال و صمغ عربی دو مثقال و نفوف رومی الاغابو رومی
فایده دارد و صفت آن قرفه و ساج بندی و صمغ صلی و بلبله و کافور در یک کمانی
و در جینی دانسته و فلفل و دار فلفل و زنجبیل و قریفل از هر یک دو درم غیر بکیرم
قدر برابر جمیع شربتی از بکیرم ناسه درم شش از طعام و بعد از طعام روامانند و بر
معده ای بر که بخوشانند و حب الاش و کلسنج و کلار و صندل سفید و مار و زهر
یک برابر بکیرند و بای اینجه محلی که نرم کوفته باشند به هم بکینند و با حب الاش و فلفل
و آفاق و لادن و ایضون بر معده طلا سازند و روغن فایده دارد و در و صمغ
الی و اردو سنج باشد و غذا حاد و رقیق شربتی بر او کش ساق و زهر و **و هفتم**
چهارم در زردی که از کثرت صفرا معده در زوده ریزد عارض گردد اسهال صفرا

علامت آنست که در عقب تبها و نیز بعد از خوردن غذا ناوا و او کرم و بعد از
شربت آب شود **علاج** اگر اندک ایداری دهند آب انار پس وقتیکه شربت
کل مکرر با بلبله زرد و قند و اگر قوت قوی باشد مطبوخ بلبله زرد و بعد از آن
طاس شربت حب الاس بزرگ باریب انار باریب ابی و دانه انار و طاس
و کل از منی باب ابی یا شربت نمون اخبار نمایند و وقت الاس و
سوز از هر یک و شفق مال زرد و نرم نرم کوفته برب ابی یا برب سبب اینجمله بچند
دفع اخبار نمایند و حب الاس بدری سرکه طلاس ازند و از جوریان کرده ضمیم بلی
و طاس شربت برب انار یا سبب فایده دارد و دونه که با پس نفث داده باشند
با یک سمات فایده مند است و عدد کس اینجمله شیره کشیده بساق و آسانی
خفته و آتش غوره و زرد که در شوربای مرغ که در بارهای ابی و سبب خسته
باشند و اینجمله معده از کبیر زرد و جاورس نفس شربت یا آب هلد و بکرده چربی
بر طلاس ازند و شفق سماق نمایند **علاج** در زرد که از رختن سودا و المعده
حاصل شود علامت آنست که هرگاه میل طعام شود و نزدیک و شورش در معده
و زردی و دانه بود **علاج** و قند یا سبب یا اسیم و تقیه مطبوخ اضمون یا ما و اس
و اگر غایت نکلند این دوا سازند و دانه انار بریان کرده بخورم بهین سرخ بریان
ایده ده درم زرباد و درم کبر باد و درم تخم ریحان نفث داده یا کوفته سه درم شربت
درم شربت حب الاس یا انکه جگر برباب کرده باشند و دیگر باید مجسمه بر سبب زنده
سودا معده از وزید **علاج** و زرد که از رطوبت بلغم زرد مانع و ضعف قوت

ما که معده مرز و فاسد بسیار غذا او و اگر در ماند شود میسر شود و فاسد و معده عکس
او که بعد از خواب چند مجاری سبب و بعد از آن تسکین باید و باشد علامات که در فساد
در مانع و این علامت هم در زلزله دارد هم در زلزله بار و می باشد و فرق میان الله
از نرمی بود قات خواب و تسکین بسیار و بلخی و مانع و غذای که از حرارت بود
علامت تنقیه معده بحسب صبر و اخراج باغم نفی و صبر نمودن بر عطش و مالیدن شکم
و زشت نشستن و اهلان و ظلم نمودن و تحقیر و انجیر و خرخره باب غسل که در رو
کباب و سبیل و در غفران جو شایسته باشند و اندک مشک اضافت سازند و در
زهر کما و در البسه که انجمن در سر مالند و یک کف دارند و بعد از آن بشویند با صندل
و سرکه و این تدبیر بعد از آنکه سر را اثر کشیده باشند آغوش و بهتر است در وقت
باب بود و نیت و نیت در سر مالند و در وقت خندیدند و در وقت فریون در سر مالند
فایده دارد و صبر و در حقیقت از هر یک از این گفته باب سحر و انجمن و سحر و طلسمان
و کندکس کوفته در پیش منی دارند و نافع است و بسیار دانه تف داده برکت منی
بسته در پیش منی دارند و قسط و نذر کوفته منی بر دووان دارند و خرخره با کلام
با کجانی اگر ضرورت شود صبر یا مارح بعرفه انجمن نمایند و عصا مرغ یا افر بر این
نمانند و معده کفوفات مل ساه بلوط در مازو و بودند و دانه انار و انال اینها
قوت دهنده و دیگر در آب که از صفرا مازل شود از دانه معده می باشد **علامت** او فصد و حجاب
و طلا از صفرا و آقا قیاد و کل سرخ و پوست خشک و خشک کوفته بر که گذارند و اگر منقبت
ماست و حقیقت و این طلا اضافت کرده بکباب سازند و اولی بود و خرخره و کس
و کس

و کشید و کلاب نماید و معده را فوت بر ب الی او سبب شد اگر نباشد غذا منع که
 در و انار بادانه کوفته باشند و مقیه معده مطبوخ هلیله نماید و غوغه بعد از شش انتقال و
 و ب کوکب انتقال و کلسرچ و درم چوشتانند و شربت سکنجبین مدوا منجیه با سکر که مروج
 نموده بکلاب غوغه سازند و منع نر که شربت حشاش نماید و شربت سکنجبین حلی
 نماید و در وقت افراط البهلل این طلا بر معده گذارند کل ارمنی و اقایا و صندل
 از هر یک و انتقال سباق و حب الالکس از هر یک چهار انتقال ماز و دود و کوفته
 باب الی یا کلاب گذارند **نوع پنجم** در و رب که از جمیع بدن ماده معده زرد
 علامت او امتلاء بدن و احسان علیل بدانکه خبری معده از بدن برز **علاج**
 زرده تخم مرغ نیم بخت بسباق و حب الالکس و اندک ماز و کلزار و دانه انار نرم
 کوفته اختیار نماید منع ماده میکند از رنجین معده و اگر طبیعت قوی باشد و ماده
 در معده میماند گذارند تا مواد فاسد دفع نماید و از آنجمله منع ماده مینا بد از رختن
 معده کاسنی را ب سکر چوشتانند یا کرفش را یا نیچ او بخته در آب یا با فلی را بخته
 آب و سکر که در آب بخته است و اگر بعد از اسهال اسهال در طبیعت بود و ضعف
 بوده باشند افشار بر گوشت عصاره نماید **نوع ششم** در و رب که بعد از او بی
 تسهیل شود علامت او خوردن دوا تسهیل **علاج** اگر حرارت بود اسهول
 داد و غول و روغن بادام باروغن کل جرب نموده با این نفوس سازند
 اسهول گفت داده درم تخم زوف تخم زوف گفت داده تخم خرفه و تخم ریحا
 از هر یک بجز درم صمغ عربی و کل ارمنی از هر یک چهار انتقال تخم را با چوشتانند

و بگویند و کل ارمنی و صغ عربی را بگویند و آنچه بر آب می کشند درم شام
و صبح اختیار نمایند و غذا اشش سماق و نخوره و دونه خاکساخته در عت
طبیعت را قبض بسیار و اگر حبس بوده باشد حقه بروغن کاه و خون سیاو
نمایند و بگذرد آب ارمنی ترشی غذا میشود مثل خوردن شنبه بر لای غذا یا خوردن
آب سیار بر لای طعام یا حرکت عنف و بگذرد آب زلفت تحلیل و املا و
بدن میشود علاج لعلل غذا و ریاضت و مالیدن سفوف از باد با آب و می
و جوانی و مصطکی سازند تا نفع بشکند و در حمام روند تا عرق آید و بگذرد حرارت
و حلقه که نام گذاشته اند دور البطن یعنی آمدن شکم باد و از معلوم و علما
او است که اول در درد موضع گیر و بعد از آن شکم آید و خفت حاصل گردد
و شناخته میشود نوع خلط از آنچه با سهال و اورار می آید اگر بطریق غیب
یعنی روزی آید و روزی آید پس از صفر بود و اگر بدتور ربع بود و از سودا بود
و اگر میو است بود از رطوبت و بلغم بود و اگر در او را حدی معلوم نبود
در دوایم دانستند او در بعضی اوقات بود علامت او است که خون
فاسد باشد علاج نفیقه بدن از خلط فاسد بر او ملائم و نفوس اعضا و لغو
احشا و بگذرد سبب بحران در وقتی که طبیعت مواد موزنی فاسد را بحد
دفع نماید علامت او است که در روز بحران و علامات بحران بود و علامت
که اسهال را بر طرف سازند مگر و قیام اسراف شود موجب گردد که اسهال
به کام قبض باید نمود و بر آنچه مناسب دانند **فصل چهارم** در جنس و انواع و فراق

در معده و ثناب و عطشی است که هیچ دفعه شود از دهن و سواب است
 که از بخارات غیر نفیض اطعام در وقت نفیض برهنه و طبع را دفع نماید مثل
 نفیض در عضلات و لیکن ظاهر گردد و عطشی است که بخارات و نفیض در عضلات است
 و غیره باشد و انوار جفا و نفیض مذکور میگردد **در نفیض** جفا و نفیض که از سردی کج
 و ضعف حرارت غریزی بود و هرگاه در معده گرمی نبود و سردی غالب گردد آنچه
 غذا بدور رسد موجب نفیض گردد **علی** نفیض معده بکل قند و شربت از بادبان
 متقال کلسره و دو درم انیسون و تخم کرفش از هر یک درم پوست پیچ بادبان
 دو درم تخم خربزه و متقال پرسیاوشان و الیور شفا از هر یک و متقال محبت تند
 و بسی متقال قند سه روز میانمایند دیگر جفا و از غذا و بسیار که بطوبیت بر عصب
 بود موجب نفیض میگردد **در نفیض** است که غذا کمتر سازند و آنچه میل نمایند سرع البهیم بود
 و مطیع تر و حکام فایده دارد و خواب که در روز بیره و در شب بود **در نفیض** و جفا
 که از بلغم شود موجب نفیض گردد **علی** اسهال بحسب صبر معجون شهر باران و
 نفیض معده بکل قند که در مصطلی و بادبان و رو می بود نفیض که نفیض معده را
 دفع نماید حیوانی و انیسون و تخم کرفش از هر یک دو درم زرباد زربار و قند
 از هر یک درم همه را نرم کوفته بدو وزن آن قند مایعات اینجه نماید شربت
 متقالی تا دو متقال اختیار نمایند و بعد از آن کلاب عرق بادبان فایده
 دارد و از بادبان و العسل نفیض را میل نمایند و بود **در نفیض** جفا که از گرمی معده
 دفع نمایی حاصل شود علامت او جفا و سوخته و شکلی و اندوده **علی** نفیض معده

بمطبوخ سبیل و شربت کل مکر و آب نمزندی و آلودی بخاری و آب انار بن و
اگر اندوه قوی بود شیر خرفه باب غوزه یا لیمون و غذا مرغ بسماق و غوره یک
از سودا میشود علاج مطبوخ آفتون که در و آفتون و زیره و بادیان و تخم کرفس و تخم
کاسنی اضافه نماید دارد **فصل سوم** در الفلاب معده تشبیه کرده با کله نه
معده از زیر سال بر کشند آنکه فعل معده است که بر بر خیزی دفع نماید هرگاه کس
ان شود الفلاب را کفن چینه است و آنچه دفع نماید تمام شهرت شود و کس ان
سج و بخش در روده بواب که نام گذاشته اند بکشی عسری یعنی برار و روده آن
صباح او بود یا روده صابم برگاه غذا بدین رود و اگر رسد به قسم یافته بواسطه
المی که عارض شده این رود را بگرد و ندی میدانند و آن غذا که به قسم یافته
باز معده آید و معده او را مکره دارد باز بطریق دفع نماید و فرق این علت
و ابلا و کس است که آنچه در ابلا و کس می آید بوی ناک بود چینه **فصل چهارم** در روده و فاق
مکت و بسیاری بوده **فصل پنجم** شربت لیمون و شربت نار بودینه که در مصطلح
کنند و منجته باشند و باقی علاج است که در سج مذکور خواهد شد ان و الله تعالی
فصل ششم در کثرت و قلقل معده عکلا رو است که علیل یا این رب
عکلین و محتاج با کله از شکلی و حالنی که دارد شکلی دیگر انتقال نماید و کاهنی
غشیان بود **فصل هفتم** تنقیه معده و شربت لیمون و نارنج و شیر خرفه و انار بن
وقتی نابیده دارد **فصل هشتم** در اختلاج معده کاهنی در معده حرکت نموده
و اگر این حرکت در سر معده یا خردا علی بود عققان یا عسری میشود در جهت

دل بر معده و این اختلاج از خلط باد و می شود **سلب** تنقیه معده بقی و اسهال
 دیگر بسبب گرم معده این اختلاج عارض میگردد و در وقت صفر برآمده بر رخت
 و طبع قریض بود علامت او در دروده و در غده در معده **سلب** شکم را بجهت با
 بجلاب نرم سازند و فل بدان و اخراج کرهها نمایند **سلب** در حرقت
 معده بلغمی سوزش که در معده حادث شود از خوردن عصار خام مثل نان
 فطیر و فواکه خام جهت اینها از معده زود و غمی گذرد **سلب** قی نمایند مای که در تخم
 ترب و تخم شنبه و عسل انجینه نمایند و غذا سبک سر لعل البقم اختیار نمایند
 دیگر سوزش معده بسبب آنکه رطوبت خام در معده بسته شده می باشد
 در کسبیم بکشانند و شربت سکنجین بزوری و ابله پرورده اختیار نمایند
 در حفاک معده و در غده ان سبب این خلطی بر بود که موجب حله معده
 گشته و یا بخوبی موجب حوب میگردد و بسبب ترشح از بعضی اعضا خواجه در سمره
 از سر سوزید و موجب حله میگردد و در بینی تنقیه معده بمطبوخ سبزه زده
 یا شاه تره را آب او بگیرند و با آب سرد بنهند دیگر این حله از جو شنبه
 که در سطح معده ظاهر گردد و باشد علامت او آنست که در بنور معده مذکور شده
 و علاج آنجه در ذرب مذکور است **سلب** در استرخا معده و تبلیل شنبه
 او اما گشتی معده نیست که معده خود گشت شده باز یا طهار او گشت
 این رو دهنم علاج فالج و استرخاست اما تبلیل را و مجرم معده
 بجهت مرض و در بسیار است کثرت اسهال قی موجب ضعف جمیع افعال

معه که قوت ماسکه و جاذبه و دفعه و باضمه شود علامت اولست که طعام مضطرب
شده بیرون آید و کاهنی بصورت بیرون آید و کاهنی خیابان باشد که بدو آید
بجفته بیرون آید و بعضی گفته اند که علاج ندارد و صحت آنکه لیف معده تمام گشت
و قوت نمانده و علاج این خالی از مشقت کلفت نیست جهت آنکه با علاج گفته اند
فصل در شرح معده کاهی در معده شش از امتلاء و از سنگ رفتن بسیار
است که بهال بجهت آنکه سائر اعضا را میشود در لیفها و عصب معده عارض میگردد
و شرح است که شربت زردی دهند و کلفت که در و بادبان رومی و بعضی
بوده باشد و کلاب عرق بادبان و عرق ارفایده دارد و باقی علاج شربت
در امراض کبد و علامات و علاجات آن و شمل است
فصل در مورد مزاج حکم که از ماده باشد یا غیر ماده و این

چند نوع است **فصل** در مورد مزاج گرم که در حکم بود علامت اول حرارت و اندوه
و التهاب در زیر شترانیف در جانب راست و سنگی بخوردن آب بر طرف شود
و در کشتی زبان و زردی روی و تب و سرعت نبض و اگر حرارت غالب
بود خون را میسوزاند و موجب بالنجویا و دنبال و حرب و جواحت میگردد و نقل مثل
در دشت آب یا زرد آب گوشت و غوطه شربت دلالت بر ضعف حکم میکند
و نقل سیاه دلالت بر عفونت کبد میکند و مانند و نقل خشک و خسته میبرد
که حرارت سوزاند خون و جگر را و این بهکام نقل مثل در روی شربت بود
شربت های سرد مثل شربت لیمون و آب انار بن و شربت سکنجبین با شربت
و اگر در

و اگر حرارت قوی شربت زرد قرص انبر بارس و قرص کافور باب هندوانه یا با
 عوزه در سر میل نمایند و بعد از آن آب کش جو که در و تخم کاسنی و در آب بخشد
 هم تبرید نماید هم سده جگر می کشاید و اگر سده فهم نماید شربت زردی
 اختیار نمایند و در یک حرارت بسیار روغن سرد کرده و آب جو که در و سرطانی
 بخشد باشند و خوردن شیره خرقه با طیار شیر فایده دارد و آب تمر مندی و آلودی بخار
 و شربت دمنار و آب کاسنی که در و مغز فلوکس حل کرده باشند و آب کش
 در جهت جگر نفع کلی دارد و اگر حرارت بود باک کجین و اگر حرارت نبود
 با مثلث و این فضا در جگر ندارند کل سرخ چهار مثقال صندل و دو مثقال کافور و
 کوفته خرقه یک لای اینجه ندارند دیگر این طلا نفع کلی دارد و صندل و کل سرخ از هر یک
 دو مثقال فوکل و مشاف تا مین از هر یک دو درم کافور نیمه آنک باب
 غلبه الثعلب و آنکه سر که دارد و جوده مثقال بر جگر طلا نمایند و عند الکونست منزع شود
 بزغال و طعنا می که در و فیض بود ضرر دارد و مکرر زرد آب انار که فایده کلی دارد
نوع دوم سود فرج سردی ماده علامت افساد و نام روی و تهیج و جهته و
 مل زنگ بسیاری و تیرگی و سفیدی زبان و لبها **علاج** شربت از ما و الاصول سازند
 بار و غش با دام و طلفند که در و یا دیان رومی بود و جوارش و معجون گرم میل نمایند
 و قرص برونز و داء الکرم ناست صفت قرص برونز که مزاج جگر سرد باشند و
 سفید و استغاخ در شست چشم و اطراف و بعد نیاید در از و قیکه در شیره فوکل و
 منصف کلی و شست و شست و یا دیان از هر یک دو درم برونز چینی ده درم قرص سازند

بر یک مقدار متغالی و یکی را سکنجبین علی دهند و این ضرر در جگر نهی بسیار مصلحت
و زعفران و مرمری و مرزنجوش حل سازند و باقی ادویه را گرفته بهم آمیخته کنند
و قرص خستیش سازند صفت آن خستیش و انیسون و مغز بادام برابر
یکدیگرند و قرص سازند شتربشی مفعال بود و در وقت خواب با کفند و جگر را
یکدانه با دو دانگ الوند و ماخدرم کفند و در میلها بند کفند اند جگر را
نفع کلی است در جمیع علت کبد و بکدرم ناکلیتقال با آب کاسنی میل نمایند
و با بونه و اکلیل الملک و مرزنجوش و انیسون و دانه آب از هر یک ریزند و نفس
صندل و سنبل آمیخته طلا سازند و شتربشی و انیسون و دانه آب از هر یک ریزند و نفس
با سهال و ادورار سیردن می آرد و سده را می کشد و در غدا گوشت مرغ و کبک
و پیچود و عصاره و مطبوخه که در و دار چینی و فلفل و ریزه باشد و حار که اصل
و روغن بادام یا روغن جوز یا روغن زیت بسازند و در غذا آب کاسنی
سازند و موز و لبه جگر را فایده دارد و اخضر از نمک انداز خوردن آن بسیار
خصوصاً اگر سرد باشد و غذا سرد زیان دارد و دیگر کوفراخ رطب فی ماده
علامت اد بهیج روی و چشم و بسیاری است نان و نرمی طبعیت **عل** کل قند
یا مصلحی و بادمان رومی و ریاضت و حمام بر چهار و شراب کهنه و نخل
فایده دارد و دیگر حادث از سوء مزاج خشکی ماده در جگر علامت **عل** رومی
بدن و خشکی دهن و تشنگی و صلابت نبض **عل** تدبیر مرطوبت زیت
عدا اب انار شیرین دهند و دانه و بادامک و لعاب تخم انی و لعاب **عل** جگر

و زعفران

و شیر و قند و گوشت مرغاله و بره **علاج** بوجای مرض و سنجیده و مسکه و عرق بید
مشک و کاسنی و کلاب و کافور و زباز و در بر کنند علاج این مرض را اجرا کنند چنانچه
بدق و افراط کنند در جنبه های رطب که متعفی میگرد و لیو القنیه و استسقا
در سو گرم تری ماده که در کبد شود علامت او نقل بدین و رنگ روغنی
بسی می باشد و **علاج** فصد ماسنق و شربت غماق و سنجین و شربت بوجای
و لبنین طبعیت باب کاسنی و آب عنب الثعلب و خیار شیرین آب فواکه دیگر
بوجای از جهت گرمی و خشکی حکم بشود و علامت او خشکی زبان و زبان و
تنگی در زدی زبان **علاج** شیرید و ترطیب شیر کاد و زرد شیر عورت و لبن
اش و آب کشک حبه باروغن با دام و آب هندوانه و لعاب الی و اسفول
لفظ در کشک و اسفاناج و زرده تخم مرغ یا سفیده او اختیار نمایند **علاج** چهارم
در سو فراج که از خون فاسد در کبد شود علامت او گرمی جلد و شیرینی زبان
و کرانی اعضا **علاج** فصد نمایند و الا حجامت و غذا اندک و روزنه داشتن
فایده دارد و آب انارین و مطبوخ بملیه و آب عنب الثعلب و آب کاسنی
مقدار پنجاه درم با دو درم ابارج فیه اختیار نمایند و اطراف نقل صغیر فایده دارد
و یک سو فراج سرد خشک در کبد علامت او علامت دق و سنجین و فصد و اسفول
و خشکی بدن **علاج** شربت ماء الاصول و موم روغن از روغن زرد و صبر
و با سکنجبین و کوسن با روغن با دام روغن ده تنقال و موم دو تنقال سازند
و در بدن بمانند و بعد از حمام روغن با دام فایده دارد و در مار الی و در حبه انداز

نوع پنجم در سود مزاج گرم خشک که از ماده صفرا در جگر شود علامت او گرمی و خشکی
 تلخی دهان و زردی زنگ **علاج** اسهال صفرا بمطبوخ بلیله یا آب ترندی
 و الوی بخاری و شیر تخم کاسنی و آب حلل سفوف بلیله در روز اول آب
 حلل چهار درم و از سفوف سه درم هر روز زیاده سازند تا بپخت روز صفت
 سفوف بلیله ده درم یک معول سه درم طباشیر دو درم تخم کرفش درم اگر بدین
 شکین نباید شیر بکشند یا این اسهال یا این سفوف بلیله زرد ده درم یک معول
 و کلسنج و طباشیر یک تخم درم بپزند چینی سه درم بادیان درم شربت
 و اگر گرمی قوی بود دفع یا قرض طباشیر رب ابی و شربت حب الکس **نوع ششم**
 در سود مزاج سرد که از ماده بلغم در جگر شود علامت او رطوبت زرد سردی
 قی و بلغم و سفیدی قاروره و غلطان **علاج** اسهال بلغم یا بارج یا حب صبر باله
 در وقت خواب این حب بپزند یا بارج فبقر و غار لقون از هر یک درم یک
 معول دانی بپزند چینی بندرم اینون و نقل از هر یک یک درم کوفته
 سازند و در وقت خواب فروزند بکثرت تمام بود و مطبوخ بلیله فایده دارد
 و ما الاصول و گوشت مرغ و اصافیر و گوشت بریان و مثلث و معجون ماده
 الحبه و اظرفیل کبیر یا صغیر مبالغه دفع ماده نماید چرا که شکر بول میشود **نوع هفتم**
 در سود مزاج سرد خشک از جگر از ماده سودا بود علامت او تشنگی و لاغری سردی و
 ترس و اندوه و فلان فاسد **علاج** اسهال سودا بمطبوخ اقیقون یا شکر
 یا باب شربت و ما الاصول **نوع هشتم** در سود مزاج سرد و این خند و سست **نوع نهم**

دورم گرم از خون در حکم علامت اوست و تشنگی و حرارت و اندوه و درم کس
و سرخی روی و زبان و سرفه خشک و اگر درم قوی بود فواق و سردی اطراف و اگر
ورم در جانب مفعی بود قی و زاری و سوزن کرامی و حبس بول و عشاال نفوس زیاد
از آنکه ورم در جانب مجذب بود ورم در جانب مجذب بود ظهور درم پلک باند و درم و
دات الخسر و اول او سرفه و صبح نفس بود **علی** با سبب این الحل بخند و راح
نندازند بسیار جهت آنکه ورم را صلب سازد و محلل تنز ضرر دارد و باین است
که اگر ابتدا قصد نمایند و تا خیر جای نندارند و یا راح محلل استخفه نمایند و آب میوه که
فصل دارد بخورند مثل آب الی و سبب آنرا جهت آنکه قابض و نان عروق را تنگ
میسازد و منزه و صفرا و ورم زیاد میشود و از ورم در جانب مفعول و درم که ادرار
نندازند بلکه سبب فایده دارد و از ورم در جانب مجذب بود و در ورم طبیعت
را قبض نندازند چرا که موجب زیادتی الم میشود و در ابتدا سبب التخل و کاستن
و آب لسان الحل با سبب این با چهارم و بعد از این ایها معرفه سبب منفی مقال
در مع فاشق این آب حل ساخته میل نمایند و آب خرفه یا زنگبین که در ورم **نکته**
قطره روغن بادام بود جهت فوت حرک و این نفوف جهت تبلیس طبیعت دهند
بهیله زرد و منفقال تخم کاسنی و تخم کنوت و مغز تخم خیارین از هر یک شقال ک
مقدار یک درم و درم محموده بخورند و درم زردی و درم در آب تخم خرفه که در
خیار سبب حل کرده باشند و اگر ورم در مفعول بود سبب مقال مغز خیار شیر در آب
یا آب حنظل حل ساخته دهند و اگر ورم محسوس کرد و این نفوف در ورم مغز

نخیم چارین منور تخم خربوزه از هر یک بنجد درم زرک چهار مثقال بپزند مثقال شترتی
دو گرم ناس درم باب بادیان باب کاسنی و شح بوعلی گفته اند که مکره
میدارد و هلبه زرد را در نیم فنجر که خلط رقیق را سپرون می رود و فلفله باقی نماید
و در اندام این ضما دهند آب کاسنی آب تر و ترانه که در باب غلبه الغلب
که با و راق او کوفته باشند و بر آن یا کلاب و صندلین و آب لسان الحمل و
روغن گل و موم و بعد از چهار روز با بونه و کل خیرود و اکلیل الملک و اردو اضاف
نمایند و بعد از آن خطا از قالیض کم سازند و محلول اضافه نمایند و بهترین خلوه
ای یا اردو کلاب یا الی بچوشانند یا صندل و روغن گل و مصطکی و با بونه
و اکلیل الملک و اردو و تخم حلیه طلا سازند و حقه نمایند و اگر ماعلیت اسهال
بود اینقرص دند تخم حفاض و طباشیر و کل سرخ و زرک از هر یک بنجد درم یک
از هر یک درم زعفران نیم درم کوفته قرص سازند هر یک مثقال و بر آب بواج یا
زرک یا انار اختیار نمایند بلی را و در اندام آن که جو کاهای حر کنند میل
والی را بچوشانند و یا کل سرخ طلا نمایند و چون درم شکین یا بدانش عوزه و
اگر صوف شود مرغ باب غوره و انار و خیر سرد کنند تا درم صلب شود و سبزه
بکشند بکند و **نویس** درم صفرا می رسد علامت دردی و جفت زبان و شد
دانه و تشنگی و سرعت نفس و روی بول و ساهی زبان در آن **نویس** است
صفرا بطبع سرد و متفحش شده و شراب بنفشه و نیلوفر و شراب نیلوفر
سکنجبین و تمزیدی و آب سیر یا ندک بنفشه و آب غلبه الغلب و بعد از هفت روز خیار

در آب

در آب لبالب با آب کرفش و اگر طبیعت را خشکی غالب بود اندک محصوره در سکنجبین یا
شراب بنفشه حل ساخته میل نمایند و حقیقت فایده دارد و اگر التهاب است و غروره بسیار
بود آب گشنیزی با سکنجبین و آب لسان الحمل با جندل و اگر ضرورت شود اندک کافور و
چون تب زایل شود کلوشت مرغ بهماق مناسب است **دفع سوم** در درم بلغمی که در
بود علامت او سفیدی زبان و روی قلم عظمی و رقت دم و سفیدی لول
علاج استغراق حاد و حب ایارج و حب غارلقون برنج و حب ایارج فبفرایدم
و نیم غارلقون و درم حب نمایند و در محل خواب در شب میل نمایند و صباح مطبوخ
بلبله کابلی میل نمایند و قمر صفتین با قمر صفتین برونش سکنجبین روزی و ماء
الاصول اختیار نمایند و شراب و عطران از هر یک اندکی بروغن کوسن حل کرده
بر جگر گذارند و غذا بخورند و اگر تب نبود و ضعف بود **دفع چهارم**
در درم سودای حلق که در جگر بود علامت او است که جانب راست در زیر
انتهای میلو خضری صلب بود و در دندانها شده باشد و تب نبود و در کافور
ساز و بدن بالا نگیرد **علاج** تقیه بدن مطبوخ آفتون و شراب سکنجبین
و حقه معتدل و این شراب فایده دارد و موز دانه بیرون کرده مسی درم آنچه
خفک یا نمرده عدد و غماق است عدد و پوست بچ کرفش درم با دیان
و الاصول از هر یک در درم نیم حله و خا خفک از هر یک نیم حله و ما نچا
منقال فندلقوام آورند یک فنجان شراب با سکنجبین و روغن بادام مخلوط
نموده اختیار نمایند و بعد از آن حب ایارج و یا غارلقون با یک هندوی لول

باب کاستنی با اسبب التغلب خاصه سلیما بند و طلا از جلی مرغ و منور و کما
که در و سنبیل و صندل کوفته باشند نمایند و ما در جن با سنجین و هند و حرارت
نمود شیر شتر مقدار یک سیاله با این نفوس که مذکور میگردد و هلیکالی و هلیکاه
از هر یک سه مصال تخم فرش و اینون و بادیان از هر یک ششالی کوفته شترتی
و دو مصال ما بهفت مصال فند و این صابون جگر گذارند مصطکی و مسو و مسج و خرد و باو
و بنفشه و اکلیل الملک و صبر و بید و زعفران کچند و دویه را کوفته و با روغنهای
بر جگر نهند و غذا بخورند و آب گوشت گاو و بیهوسازند و **در ورمیکه**
گردد و در جگر از ضرب یا قوط علامت او کوفت و الم که از آن ممر شود **علاج** فصد
نمایند و شربت ارکلی ارمنی با لعاب کبچول سازند و ربوند جنی و فوه هر یک
مصال و در جنی درم نرم کوفته بیدرم شربت بنفشه اضیاء نمایند صفت دوا
دیگر ربوند کلنا خون سیاوشان شنب بمانی از هر یک یک مصال بر آب لیل
نمایند و دوا که شنج ابوعلی تجویز کرده ربوند جنی و کل ارمنی و حب الکس و این فصاد
فایده دارد و عود و زعفران و حب النوار و مقل و مصطکی و سنبیل از هر یک برابر
یکدیگر و روغن کوسن یا روغن نموم انجینه بر جگر گذارند و بیدرم عضلات
که بر شکم است بسیار است که اشتباه میان ورم او و ورم جگر میشود و فرق با
ورم کبد و ورم غلات است که ورم کبد هلالی و محسوس کمتر بود از ورم غلات
و ورم او ظاهر و دوسرا و بار یک و ورم کبد گاهی ظاهر نبود خصوصا اگر در جانب
ته کبد که متعود گویند علاج او مثل علاج ورم کبد در اول فصد و اسهال و جبرانی است

یا سنفه

و بعد از آن

و بعد از آن طلائی محلل آنچه در درم کید نکند و پخته شده **دفع** در درم کید بیشتر
بیداشدن و ببل از عصب ورم گرم که در کید بود عارض کرد و بچنانکه صلاح است
اگر از عصب ورم بارد بود و علامت ورم درم از سه بیرون نیست با محلل سابه
یا آنکه جمع میکرد و ببله میشود و با صلب میکرد و علامت تجلیل است که اعراض ورم
بر طرف کرد و در مرض زنی که شود و علامت صلاح است آنکه محسوس شود و خبری محکم
با صلاح است و علامت جمع در دوت و قشور و وجرک و اگر در دت خفشی حاصل آید
بالبطلون فی مده و وجرک و رخم ظاهر گردد و کابی بطریق نشانه و کرده دفع شود و اگر
درم محدب کید و ببل از روده اگر دفع کرد علاج و ببله مقصد و حجامت و تلکین
طبیعت و طلا را در دت و شربت بزوری و کلاب و کل قندی و اگر علامت
آنکه ماده جمع شده سعی نمایند در صبح آن آزاد و به طبیف و اگر صبح مامه سر کرد
بجانبی مثل روده بداد مسهل میل دهند و اگر بجانب **بجانب** نشانه و کرده رله دارد
از دی در مثل شیر خنجرین و غیره مدد دهند و بعد از آنکه سرداد و منفک گشت
بر روز ما و العمل با شربت قند از کلاب یا سکنجبین سازه و بعد از یک ساعت
دو اگر گوشت برویاند صفت آن مصلی و تخم کاسنی و کل ارغسی از هر یک
کنند و خون سیاوشان و کل سرخ و طباشیر از هر یک و شقال نرم کوفته
بهره ای که نژاد بخور رساند میل تخم کاسنی و قش یا سکنجبین و ما و العمل
و در درم اختیار نمایند و طلا فالین بر جگر گذارند و غذا زرده تخم مرغ و مرغ نمایند
در بان سده کید سببه مثل رگها و یاری عروق بود در اصل خلقت

و بسیار است که بسبب غلیظ ماده و تناول غذای غلیظ روح و حرکت بعد از چهار
و حمام و خوردن شراب غلیظ طعام و بسیار است که بسبب سده خوردن آبها
بدینود و صفت فوت دافعه و این خدو عست در سده که حادث
کرد و در کبد از ماده غلیظ روح علامت او را می در کبد می در در اگر سده جانب
محدب بود بول و اندک رقیق و اگر در جانب مقعر بود سده و بر از بسیار و سفید تر
آنکه خون در بدن صاحب سده کم بود و رنگ او قایل نزدی مثل مل آب
کسیکه بر قاف شده و بسیار است که ضیق نفس و جهت مشارک بعد با اعطال
نفس اگر سده در جانب محدب بود و اروانی مدرومند و اگر حرارت و
گرمی غالب بود مدرات سرد مثل آب کاسنی یا آب لسان الحلج کجین
و شربت کجین نزدی صفت کجین که سده بکشد بد بوست هیچ افش
و تخم خرفه و تخم حماض و تخم خیار و تخم زردی و آب زردی و آب کجین
و بقد و تقوam آورده میل نمایند و آب زردی و آب کجین و آب کاسنی
اینجنه بسنجین و آب بادیان و سرخس و اگر سردی غالب بود و شربت از تخم کس
و انیسون و بادیان کجین علی اختیار نمایند صفت ما را الاصول بادیان
و بوست هیچ کبر از هر باب چهار مقال انیسون و تخم زردی و آب زردی و آب کجین
و تخم حلیه و ریس و شان از هر باب سه مقال مو زردانه بیرون که در هیچ حد
انجبرده عدد و بچوشانند و بنفاد مقال فند تقوam او زرد و قرص اینها را سرخس
لک داد الکرم فایده دارد و غذا آب کجین و اگر فوت ضعیف بود و کوشش برود و

و سهیل بعد از صبح ماده و نه ساعت که سهیل ضعیف و نه برنج و حب ایا صفا
 درم غار یقون و نه ساعت از هر یک سه درم اینسون و املی صی در یک ایا صفا
 متقالی ریوند و نه ساعت از هر یک سه درم صفت مطبوخ که سه درم یک است اید و در طب
 دفع نماید ببلبله سیاه و بکوبت ببلبله کالی از هر یک سه درم متقال فسنین و کنوت
 و اینسون و زراوند و نه ساعت نیم کوفته از هر یک دو درم متقال رست متقی بجا عدد
 غار و سیبسان از هر یک سه درم عدد و بچونش اندوبه نزد متقال شیر خشک
 نماید و ایا صفا و غار یقون بعد از این اختیار نمایند و اگر مطبوخ فسنین و نه
 و اب حسن و خفنه فایده دارد و بعد از عمل و سهیل معجون که تقوی حکم بود
 مل حطانا یا دوا الکرم و این معجون نفع دارد بکوبت سیج کاسنی و دار صی
 از هر یک سه درم فسنین و اینسون از هر یک دو درم مصلی و در حش از هر یک متقال
 و غفران درم گرم کرده عمل سه وزن اودیه متقال ببلبله و غذا گوشت خفنه
 فایده دارد و صفا و برنج و سهیل از نه کند و داشتن و اینسون و غفران بروغن
 نار دین یا روغن گل و جری مرغ و طب از نه در حکم که از نه نوع در سه که از
 اشیا و فالغن حادث شود **ع** او است که خبرهای مرطب و نه مثل شروکه
 و خر بروغن بادام و شور بای مرغ فربه و قلبه که دوا نار دیند و نه در سه
 از جهت ضیق رگها که بید می باشد خبرهای نهضت و شربت بروری که در ریوند بانه
 حب ریوند و نه **ع** در علاج ضعیف و بعضی ادیان حکم ایشان
 خورده باشد علامت او گرانی و لعج و باد بسیار و لاغری بدن و کوتاهی آه

در اصل خلقت و ضعف قوی در بدن **علامه** زرده تخم مرغ نیم نجبت و گوشت
مرغ و بره و کبک و شربت زردی و مادر الاصول و امارح **مصر** **مصر** در فنج
و باد کبد کاهی در کید و بردن های او بخار است جمع شود موجب باد و بلع می شود
از جهت سده با از جهت بسیاری بخار که از غذا غلیظ که قوت هضم در وقت
گشته و موجب بلع شده علامت آنکه در کید بود است که برگاه دست گذارند
قراقرح حادث گردد و علامت آنکه در بردن و کید بلع است حساس نمیشود و کثیر
بعد از هضم طعام و چون دست بردارد و یا خبری محلل گذارند تحلیل باید **علامه**
است که شربت دنیا رویداد است بر کباب و عرق کاسنی و یاد بان
نماند و همچون ریوند و حمام بر نهارد و مالیدن با اعتدال و مثلث و اندک
شراب لفته اند که بر نهارد و عرق کاسنی باشد و آب سرد کمتر میل نمایند و خرفه
گرم و نمک گرم و از آن گرم گذارند و از در و مل بجانب باده دارد و مسهل
بعد از آن محلل گذارند و اگر گشتش **سج** **سج** دارد با مل بجانب پس دارد و **علامه**
شربت زردی و کشیره محم خیار بن اختیار نمایند **فصل** **سج** در ضعف کبد و علق
او قلیت شهوت و خافیدن و بر از تشبیه آب گوشت تازه که گشته باشد
در یک صاحب او مایل زردی و سفیدی و کاهی مایل بکبودی بود و در
نرم و تهج در روی و چشم و علامت ضعف جاذبه کثرت بر از دلین او و
سفیدی و لاغری بدن و علامت ضعف دفعه قلیت بول و بر از رطبت
رنگ آنها و مایع است در بعضی اوقات فو لج با استسقا یا یرقان زرد

بالماء

با شش ماه و در بعضی حر و حله و فو و ضعف کید خند و عت **فوق** و ضعف حکر
که منشأ بهت معده بود **علاج** معده نماید و کفند که در و مضطکی و آهینون باشد بکلا
و عرق کاسنی بیلانند و دیگر ضعف کید منشأ رکت کسینه و آلات تنفس دمه اده اگر
بود علامت او است که رکت برقان داشته باشد و سود تنفس و سر و غش **علیه**
کسینه شربت نفیغه و علاج آنکه رنگ از رزد باشد علاج برقان نماید و شربت
سکجنین بفری بیلانند و دیگر ضعف حکر منشأ رکت کرده میباشد جهت آنکه
باینه را نمی تواند کشید ازین جهت در کید ضعف عارض میشود و رنگ شربت میل
الفنیه با کسینقا سیدار و علاج او علاج است که در کلبه اگر خدا خواسته باشد در کار
کرد و است و الهی تعالی **و** **دوم** ضعف کید که منشأ رکت رحم علامت و آنکه برگاه
حقیض شده گردد یا با مازاد خون آید فرار او حکر میرسد و ضعف حکر اکثر اوقات
سردی و رطوبت یا از جهت مواد رقیق میباشد پس از پنجبت شربت و از است
که علاج با دویه گرم نماید مثل **عطران** و آب انار منجوش و موز بدانه او را اگر چنانچه
فایده دارد و اگر در حکر خون فاسد بود فصد نماید اگر مواد دیگر بود که بهمان بحسب
غار لقون نماید بر سوج غار لقون و درم ریوند بخورم نبات درم حب خسته
بیلانند و ضعف و آنکه حکر را باک سازد و کسول و ریوند جنبی از هر یک درم
با دیان و فستیس رومی از هر یک درم تخم کاسنه و کنوشت از هر یک تخم
تخم کفش چهار درم قرص با یقوف سازند شربت درم و اگر ضعف حکر
سبب حرارت بود و این کمتر میباشد ای و سبب و امرو و انار منجوش

خورشیده بود آب کاسنی در تربت سنگین و غذا نخود آرد گوشت مرغ و کوبیده
جوان در آب آن کشیده و در جینی و بویه اندکی و در غفران فایده دارد و اگر
صفت حکر بضعف قوه هضم باشد تر باق اربوبه و سبب نامل نماید و این طلا
بر حکر اندازند صبر و کذا را از هر یک درم پوست انار چهار درم لادول و مواد از هر یک
درم نرم کوفته بگلایب استیخه طلک سازند و در طعام موز و دانه کوفته و انار کوفته و در
و سنبل و زباد و جوز بوا و مصطلی که خواه طلا سازند و خواه بیاض مانند نفع تمام
دارد و دیگر ضعف حاد به کید بادویه گرم مثل دار جینی و غفران و ادویه قالیقن
بکار برند که محبت خوت حکر و ضعیف و غلبه بر آب بر آب بر آب بر آب بر آب بر آب بر آب بر آب
و کلسنج باب مورد آب از دغافل از تقصیر سده نهند و غذا ایک و مرغ و سبب
باب عوزه دیگر ضعف ماسکه کید علاج است که جوارش خوری رسا طی
یا عصبه بیلیمند و ادویه قالیقن زیاده نموده گرم کمر سازند و غذا از خورده و
زیره باب سبب کذا اند و دیگر ضعف خوت دافیه حکر علاج باب حبس و
سنگین و بایلله برورده و قصد اسهیل و گوشت سبب کید زنده تخم مرغ نیم تخم
و در غذا و در جینی و قفل از بخیل اندازند و کسی را که درم با سده در حکر
در ضربائی شیرین و حلوا اجتناب نمایند و بی تربیتی غذا و ادخال طعام و
خوردن آب سرد و بر نهاده و سعد جماع و در حمام و عصب سرون اندن او
و بعد از خوت و ریاضت میسر شود و هر یک و سبب استفا میگرد و این برودت
عارضی و اسهال و رخ تمام حکر فرور دارد فصل در مقام کید و این چند نوع

است **نوع اول** در قیام کبد نام گذاشته اند اسهال را از جهت رخسار
 مریض نشیند و هم با سم لازم و میباشد صمغ عربی و بیدیه است که بفرستند و اسهال
 بود و سبب او ضعف کبد است و حادث میگردد و از امتدای عروق از خون نامیکند
 و دستار باد کبدی و معنی در دستار مار در لغت یونان جراحت روده است
 و علما و اطباء اطلاق کرده بر اسهال دموی و سبب او امتداد خون است که پس
 شده از رعات یا خون حیض یا قطع عضو مثل دست و پا و این خون در جگر
 جمع گشته و سبب نقل کبد شده و دفع نموده خون را بوی روده علامت او اینست
 که خون و غلظت مقدار کثیر بیرون آید و با وقایع مساعد بود و حساس نمیشود
 بگرائی و الم و نواحی کبد و نیاست علامت سحج و محس و آنچه کبدی بود در اول
 امر مثل آب گوشت بود پس زیاده گردد و جزئی غلیظ اندن کرد و بشیمیه
 بدردی شراب و آنچه آید در چند بگذرد و بوی آن زیاده نشود و آنچه جراحت
 اندون بسیار آید و فتر است **نوع دوم** است که خون را در حال نمیداند و حساس نمیشود
 و قبله ضعف نمود و او را بجهنی دیگر میل دهند و اگر سحج متولد کرد و قصد در اول فایده کلی
 و بعد از آن نوااض دهند و در ابتدای آن آب بود مریض از غذا منع نمایند و اندک غذا
 خورد و قرص طیار شیر و قرص کبریا بر باری و شربت انجار و اگر حرارت بود شیر خرمه
 مناسب است و طیار و کل ارمنی و کل مخبوم فایده دارد و نفوف طین صفت آن
 کل ارمنی و طیار شیر و صمغ عربی نصف داده و حب الاس از هر یک پنج مقال خون
 سیاه و نان و کند از هر یک مقال شیرینی دو درم تا دو مقال شربت حب الاس

اختیار نمائید و گاهی اسهال کبدی خون بود مثل دردی شرب میباشند از آلبی
بد و کف ناک و گمان میرود که خلط بود اویت و این نوع اسهال گرم فراع و سکه
در سفر السکلی و کرمانا مسمی باشد می شود و علاج بخیرهای سرد مثل شربت خرفه و زیت
خنثی سکنک جو داب سرد بر نهانفع دارد و صندل و کلاب بر جگر گذارند
نوع دوم در قیام صددیدی سبب او خضن خون در کبد و قانع اویت اختراق
و میباشند اسهال و گاهی جگر خسته میشود و بعد از اخلاط باره گوشت سیاه می افتد
و فرق میان سیاه که از اخلاط خسته بود بود و میان اسهال سوداوی است
که آنچه جگر بود سیاه و غلیظ بود و آنچه سودا بود سیاه و رفیق بود و بوی بد نداشت
او بول در می جگر میماند علامت سحر و جیش **علاج** تبدیل هوا و سکین حرار
شیره خرفه و انجیر و قرص کافور و قرص طبخیر و گذارش صندل و کلاب
و جگر و این اسهال بتدریج باید بسبب صمغ عربی و نشاسته لغت داده بر آنچه غذا
کریخ و حریر سازند عربی گویند و شیره که یک سمات و صمغ عربی و نشاسته کشیده
باشند شیره بادام لغت داده اختیار نمایند **نوع سوم** در قیام صفراوی علامت
کرمی جگر و کورنش و صفرا مخلوط بر راز و رفیق شکم سینه در وقت خلط معده بود
و چون غذا میل نمایند سکین بود و زغالش سینه در آخر میفهم بود **علاج**
که این اسهال را جیس می نامند و بواسطه آنند که سحر بهلاک میشود و زردی میسازد
که تنفیه کنند نمائید و شربت لیمون و انجیر به یکم خرد و جوشانیده دهند و گاهی مخلوط
بدم بود و گاهی تی خون بود و گاهی سبب در و الم بر حد غشی سبب **علاج** جگر کباب

موی نماید یعنی خبر که حکم را بهم حسب آن صفت نفوذ تخم خرد تخم جازی مقتر
 از یک سه معالمت است و صمغ عربی از هر یک معالمت کل از منی چهار معالمت
 نرم کوفته شرنی دو درم بشریت حب الکس و کاهی در اسهال کیدی خراطه
 یعنی بلغغی یا خبری ظاهر شود که مطنه است که از روده باشد باید که نامل کنند
 و ترک علاج اسهال کید کنند **فصل** در قیاس که مشابیه دردی بود و سبب
 سده است که سرداده ما اضرابی شد به واقع شده علامت او است که
 بحش ندارد **علاج** است که حبس نهند و جبرئی قابض نهند و معجون بودینه
 فایده دارد و کاهی درین اسهال عمل فایده دارد و مثراب اگر وقت
 حاز داشته اند بعد از هضم غذا و مالیدن اعضا بخوفه درشت نماید و غذا جاور
 منشر و آنچه نفع گفته اند کباب جگر است و بعضی اطباء گفته اند اسهال
 عالی بخوردن بوز متفی زایل میکرد و در شرح ابوعلی فرموده اند که بیهوده
 و فایده یافته ام دیگر حصات در جگر منولر میکرد و علامت او بر انداختن
 دایم که در آخر چشم و احساس درد در جگر می درم و صلابت و اگر قصد کنید
 در خون مثل یک بود **علاج** شربت بزوری و خبری مدرد نهند و آنچه در
 حصات کلی مدور کرد اگر حق تعالی توفیق دهد عمل نماید **باب** پاره دوم در منی
 طحال و شمل است بر چهار فصل **فصل اول** در سوز مزاج سیر و این خبری است
نوع اول در سوز مزاج نرم علامت او تشنگی و التهاب در جانب یار و یل
 قاروره لبرخی که بسیاری نزدیک بود **علاج** قصد یا سلق یا اسلیم و اسهال مطبوخ

بلبله و شربت کبچین باب کاسنی دارانده و شکلی بسیار بود و قصط طایفه شربت
 بزوری و این قرض آب از طبایع شیر و درم زرک چهار درم پنج کوبک سه درم بل
 و لک معلول و ریوند و پوست پنج کبر که در سر که یکشنبه روز گذارنده باشند از هر یک
 متقال عاریقون و در جهات اطراف که یک چوشتانند و صی سازند شربت متقال
 بکبچین سنانند و این متقال اختیار نمایند و اگر حرارت بسیار بود این شربت
 نفع دارد و کلسرخ و طبایع شیر و مغرم کدو و مغرم خرپوزه و تخم خرقه و لک و ریوند
 از هر یک متقال از عرقان نمیدرم کافور دانی شربت متقال بکبچین اختیار نماید
 و آب انار و از طبع قضی بود و نمیشد و الوی بخاری و بوس را لک که چوشتانند
 و طلا سازند و دیگر کرب که سوده و سر که با ورف از یا انجیر که چوشتانند
 این مجموع جدا طلا سازند و سر که کبر فایده کلی دارد **فصل دوم** در سود مزاج گردان
 او فرا و سقوط شهوت **علاج** شربت کبچین علی یا بزوری و شربت مالوا
 صول و تر باق اریو و کلفند و دیگر اضمون و پوست پنج کبر از هر یک از بلبله
 و یک سه وزن آن غسل انجینه نمایند شربت متقال تاج متقال بود و
 خوردن شلک بر نهار و آب ترب و غذا گوشت مرغ که در او و به ام بود
 و قش که کبر سازند **فصل سوم** در سود مزاج خشک در طحال علامات او صلابت
 سبزه و لاغری بدن و غلط خون **علاج** شربت تقیه و عرق کافور بان و کلاب
 و تخم ریحان و دیگر سود مزاج سرد و تر در سبزه علامت او لعل و رنگه و مایل اصل
 یا نفع **علاج** شربت بزوری و کبچین غذا مرغ و سر که کبر فایده کلی دارد و دیگر سود مزاج

شربت کبچین
 شربت تقیه
 و از روغن و آب و پوست
 و کبر که کبچین

گرم و تر در سبزه علامت اول لعل در جانب چپ کستی در بدن **علاج** مرکب نماید
 از سودنراج نفوذ و سودنراج رطب معد و شربت بروری و طلا نکه تدکور شده
 دیگر سودنراج گرم خشک در سبزه نماید علامت او قبض طبع و گرمی در دستها
 و باپها و صفای فارورده و شربت عطش **علاج** مرکب از سودنراج گرم و خشک و
 نماید از حیرت های سرد و تر و شربت از کاو زبان و اسهول و تخم ریجان سازند
 و طلا از قماش کدو و باورق کدو و غلبه باورق او و جی العالم اسهول
 نماید و دیگر سودنراج سرد و خشک در سبزه علامت او صلابت و غلظت در طحال **علاج**
 شربت بروری و پوست سیج کبر و غار لقیون طلا نماید لعل فایده کلی دارد **فصل**
 در درم سبزه اکثر درم طحال صلب نماید جهت آنکه خون غلیظ بدوی اندکی
 چند نوع است **علاج** در درم گرم و سردی علامت او در دو جانب سبزه در حار
 و البهات و لعل و شکلی و شب شب ربع **علاج** فصد با سلیق از جانب دست
 چپ یا رک جمل الذراع یا رک السیم و بعد از آن اسهال بمطبوخ هبلکه
 پوست هبلکه چهار مثقال شانه سه مثقال پوست سیج کبر و کرماز و از هر یک
 دو مثقال نمزندی است درم تخم کاسنی نمکوفه و کنوت از هر یک درم نمزندی
 و شربت زرد نمقال در و انجینه اختیار نماید و اما راج فیه و غار لقیون حار
 بیش از مطبوخ اختیار نماید و سرک از تخم کرفش و غلبه شعله از بر مضاف
 و پوست سیج کبر و درم نمزندی و نفید شیرین کرده میل نماید و قرض طباشیر و
 قرض انبر بارس کلاب که از نیت و انیسون و کلسنج و پوست سیج کبر سازند

فایده دارد و آب نمزندی و شیر خرفه و اسهال منو فلوکس نامزد و بر سیر طلا
از آرد جو و برک کز و کلسنج و مندل و ما و حی العالم و آب غنیمت کلدانه
و غذا کوفت یهو و کیک مرغ سازند **در** در ورم صفای در سیر ز غلک
او حرارت و گرمی و سبب است به غلبه سردی چشم و زبان و برقان و سود
اسهال صفای آب نمزندی و الوی بخاری و شربت سکجین شیر خرفه و در
ر بوند که در و غار لقون باشد با آب بنیر باب کاسنی اختیار نمایند و در ورم
انجیر خرفه با سرکه تخلیل ورم مبدید بخا صیتی که در دست لغوف نافع جهت بود
فراج گرم در سیر آب زرک محم خرفه و خیار از هر یک سه درم کل سرخ و در ورم
طبا سیر در می خوب صدل نمیزد هم کاسنی چهار درم او و به را نرم کوفته و صفت
قسمت نمایند و هر یک صده صفت روز هر روز شربت سکجین با آب کاسنی
اختیار نمایند و طلا باز در سیر کلدانه **در** در ورم بلغمی در سیر ز غلک
او زیاده و در طحال با قلع در و صفیدی زبان و سردی و چشم **در**
اسهال بلغم محب قوفا یا و صفه و مطبوخ هلیله که در و ترید و غار لقون
اضافه نموده باشند و بعد از تفه شربت سکجین و ما و الاصول فایده دارد
صفت قرص نافع ایرس چهار درم فلفل ابيض و انون و سنبل و در ورم
سرکه حل نموده یا می او و به کوفته بجنه او و به را بد و انجنه شربتی و در ورم
و از غری از حوب کز و بنیر اسید و روکش آب و نان خوردند سیر را بکند و
نخرب شده و شیخ بوعلی گفته که تجربه نموده بر سیاوشان و زرد فاختک و تخم

فلفلین

نمک نیست اجزاء را بر شترتی سردم بکنند و از آنجه طحال را پاک میسازد
 پوست بکشد و آنمونس را بر کمر بند و کوفته بعل معجون سازند شترتی در دودرم
 و شترت بکنند و غرض کبر و کجین نمودن می و وایمون و برفا و پوست
 ح کبرها با مجموع میلمانند و بکوسن کسود و ورق سداب و بر بوند و زراوند
 طویل و فسنین هم را کوفته متعالی ناز و متقال شترت بکنند یا آب زرب
 میلمانند سبز را پاک میسازد و این حب سازند یا راج فبفرا و پوست مبله و زرب
 از هر یک چهار متقال غار بقون سه متقال از ماز و متقال ایمون و متقال رنگ
 خندی از هر یک متقال شترتی در دودرم حب ساخته میلمانند و این طلا ناسک است
 خاکستر حوت از ماز و غن محلول در کرکه یا انجیر در کرکه بچنه و پوره و سداب و اطلیل
 الکک نرم کوفته بعل در کرکه طلا سازند و ملز دارند و مقدار که طاقت داشته باشد
 بعد از آن بردارند باب کرم که در دوشب و بکوسن کنند و بوشانیده باشند
 نشوند و دیگر خاکستر سرلین بر سه خرد خاکستر ح کبر یک خرد کرکه طلا سازند و
 غذا تخم داب و کونث مرغ و یک کبوتر کباب نمایند **در دودرم صلب**
 سوداوی در سبز علامت او ارتفاع شکم و صلابت قور و سبز و بیرون
 آمدن از حای خود و در یافتن آن محسن و تغییر لون فساد و بضم و لین طبع لاذری
 بدن و اعراض بالبخولیا **علی** فصد با سلیم و اسلیم و شترت بکنند و زوری
 و اسهال بمطبوخ ایفمون و آب جین یا سفوف سبیل سودا صفت آن حلیله
 زرد کابی و سباه از هر یک سه درم زرب و طلسم از هر یک درم نیم کاسنی چهار

درم کثوث و سبب و اینون و باد بان از هر یک متقال فیهون و درم لوند
و متقال حجرار منی درم سیمه را نرم کوفته شترتی و درم لیسرت بزوری یا بنجر درم
نقد اختیار نمایند بعد از آن یک سال آب سیر می نمایند و چینه دفع صلاست سبب
انند و آب نهند که مصل و در از آن در یک متقال فیهون و طباشیر از هر یک
دو درم زعفران بنجر درم شترتی متقال سکنجبین می نمایند و قرص کبر فایده دارد
و اگر دانی و فط و بادام تلخ لیسرت که گفته طلا سازند و در شور بای مرغ زعفران
و کبر و جند روغن و آب گانه فایده دارد و اگر صلاست می نمایند و بطلان تحلیل نماید
و انغ نمایند و اگر تحلیل و انغ نکند آتش طلا از روغن و پوست کبر و پوره و نخل و کبر
گفته گذارند و آب گرم بنویسند و بار طلا کنند **درم** درم که از باد حادث کرد و در زیر
طحال سبب او شترت سودا و سردی طحال بود علامت او صلاست و نمد و بادوم
غیر صلاست هرگاه دست بر او گذارند قراقرز نماید **درم** شترت جلین یا اینون و باد بان
و شترت ماء الاصول و اندک شلث فایده دارد و سبوس کندم یا سبوس که می کشند
و سبب را بر روغن گل اول جرب سازند بعد از آن سبوس می گذارند و فماد از
پوره و پودنه و سداب لیسرت که غسل گذارند و چینه یا شش بر سبب زنند و این سبب
فایده دارد و کرم کند ما و زیره مدبر لیسرت و تخم کنان و مصطکی و هایل از هر یک یک
متقال ریوند و درم نرم کوفته نقد یا شترت سکنجبین و درم نادر و متقال اختیار
نمایند و سبب را بر روغن شلث یا روغن بالونه نمایند و سداب لیسرت که می کشند
و بار چینه گذارند و از آن و زوره بنهند و شلث لیسرت که حل کرده بنهند **فصل**

در سده طحال علامت او نقل بغیر مردم اگر سده در مجری که مرده سودا و
کبد طحال میزد و حادث کرد و برقان سیاه و بهمن سیاه و سایر علامت سودا و
و اگر سده در مجاری که از سبز سودا که معده میزد و حادث میکرد و بطلان و
اضافه و مردم صلب از جهت محبت شدن فضل روی در سبز **علاج** است
که دفع سده نماید و نیز برت بزوری و حسب **فصل چهارم** در ضعف قوای طحال
و علامت علاجات آن اما ضعف قوت جاذبه علامت او فساد لون
بابل سودا و فکد ریفیدی چشم **علاج** او ریاضت و سواری و مالیدن سبزر
و گذارتن حجامت بر دماغ و لغزش و ضاد نام مقوی و بانی علاج
برقان نماید و دیگر ضعف ماسکه سبزر علامت او استغراق خلط سوداوی قوی
سوداوی **علاج** اسهال سوداوی و لغویت سبزر بطلان او ریاضت و مالیدن
دیگر ضعف قوت نامنه سبزر میاشد علامت او زیادتی شهوت اگر سودا معده
زیر دیا اسهال سوداوی اگر برزده زرد یا ورم سوداوی اگر بعضی دیگر زرد
علاج آن است که از زیادتی شهوت بود علاج جوع لغوی نماید و اگر اسهال
بود علاج او سازند و اگر سایر اعضا بود علاج آن نماید و دیگر ضعف قوت دفعه
سبزر میاشد علامت او ورم سبزر و عظم **علاج** او ورم سبزر نماید
دیگر ورم صلب در سبزر اگر بود علامت او است که نیم اید و در لعل او و روی باشد
و بوی ناک و در سبزر **علاج** نفقت بزوری و نیزه تخم خیار بن و شیر شکر و حمار
و ما و العمل و طلا و اگر بوسه و اشک و سرکه و دیگر سنگریزه و ربک و سبزر میاشد علامت

او نیست که در محل قصد بیرون امیر یا باد را از میان بختن بکسیر یا جلدن و زرد
طحال **علی** تنقیه بدن بحسب برون و شربت بزوری و انجیر که هر که حل نموده غلظت را ببرد
باب نهم در امر الفکه در جگر و کبیر منولد میشود و اسباب و علامات و علاج
ان و مثلش است بر دو فصل **فصل اول** در رقان بسیار از کبیر میشود و رقان
زرد و از کبیر و مراره بود و اکثر حدوث رقان بسیار از کبیر میشود و رقان
فاحش است در یک بدن بزوری کسای از هفت خلط و رو علات او
زردی سفیدی چشم زردی چشمت بدن و زردی رگها و بول بسیار رخ
یا بالا و اولف زرد یا کسای هفت شدت اضراف و هر چند بول کف او
زکین بود دلیل است و قوت جگر و قوت دفع او بود این چند نوع است
نوع اول در رقان زرد که حادث از سود مزاج کم شود و علامت او حدوث
یرقان دفعه ای آنکه در جگر یا بدن الم بود و فرق آنست که آنچه از سود مزاج کبیر
بود زکین چشمت بدن زرد بود و زوری که مایل نبود بود و بدن لا و آنچه
از مراره بود یکبار واقع گردد و انجیر بسیار شده شود اندک اندک عارض شود بعد
از ان بحال **علی** شربت کسین و سواب که بنقول و سواب تخم ابی
و انابین و شربت بزوری و تنقیه بدن از صفرا بمطبوخ هلیله زرد و انجین
والوی بخاری و شیر شربت و زکین معوی بصبر و محوره و اگر از خوردن مسهل
مانع بود آب الود و شربت تنقیه یا کلاب و حرف کاسنی و قند و انجیر
و لیون و زرد که مشور بای مزاج **نوع دوم** در رقان که از درم زهره شود و علامت

اوتب و قی و تنوع و در شنی زبان و کرانی در ناحیه است لید بود و از اطل بود
اندکی بود **علاج** متع علیل از غذا و خلط قوت اثر است مفضله با مطبوخ خیار
سبز حباب و آب انار منجوش و شیر و خرم شیر کینین و شیره تخم خیارین
و طلا از صندل و کلاب تا حکم را برسد سازد و غذا مرغ و سرکه و شیره و از خربزه
گرم برشته نموده **فوع نسوم** در برقان از رسیده حادث شده در مجری که بشد
مراره صفرا را از کبد و جدا می کند صفرا را از خون و با او در عروق میرود
و بر آنکه و میگرد و در بدن و برقان زرد پیدا میشود علامت است او که همان
تلیج بود و کرانی اندک در جانب کبد بود و بول رنگین زردی که مایل بسودا
میرود شکم اندک ایدر سفید بود **علاج** شربت بزوری و اسهال صفرا و تقی
سده باب کاسنی و آب غنای شعلت و کلفند و کینین غنصل و اسهال
بقرص منقنه و آب هندوانه شربت کینین و غذا گوشت مرغ و تخم آب که
در راسب و جفند و زرب بود و از غذای غلیظه بر نه نموده **فوع حیانم** در
برقان که حادث شده کرد و از رسیده که مراره صفرا را معیده می سند علامت او
انکه شکم انچه ایدر سفید بود و بیثواری بیرون آید و کاهی قولنج حادث گردد و
فی باشد **علاج** شربت بزوری و عاوس خیار شیر با اول اصول و حقنه فایده دارد
و بر برقان زرد حادث از قولنج می شود و سبب آنکه در آیه صفرا برده میرود و رسیده
علامت آن پیدا شدن قولنج علاج او علاج قولنج عمل انجی لفع تمام دارد و دیگر
برقان از ضعف و جرم مراره از رسیدن صفرا می شود علامت او غشی موی صفرا

علاج او شربت زردی **نوع دوم** در برقان که از گرمی خشکی در کبد شود و علائم
سنگی و تلخی زبان و زردی سفیدی چشم و روی و لاغری بدن و از او به
خاره که در وقت سمیت بود **نوع اول** سنگین شیرین کاسنی و کلاب و آب نمک
و آبی بخاری و قرص کافور و حرارت قوی بود و قرص زرخش صفت آن
زرنجک پودانه و طبع شیرین و طبع سرد از هر یک سه درم چشم کاسنی و خیار
کامبو و کدو و خرفه و صندل سفید از هر یک درم قرص سازند بر یک نفر در درم
و اگر حرارت بسیار قوی بود کافور دهند و الا باب انار و آب کاسنی یا
سنگین و بعد از آن بچهار ساعت آب کنگر و جوهر و در جگر از صندل
و کلاب و کافور سازند یا طلا از او و جوهر و در یک خرفه و طحال و کلسنج
و صندل و کلاب اندک که که مانند غذا نوشت بزغال یا مرغ یا آب زره و آب
انار اختیار نمایند و دیگر برقان حادث میشود از گرمی جگر علامت او تب
و لعل در جانب راست **نوع اول** درم کبد مانند دار رسد که میشود علاج دفعه
نماند **نوع دوم** در برقان که حادث از سردی شود که از بعضی اخلاط در اعضا
از جهته بجمع حیوان زردار و از جهته شرب و اگر کم قیال علامت او
کبار از کبک گردن حیوان و اندوه و سرخی روی و سنگی و بوی دهن **نوع اول**
فصد یا سلیق یا انجلی تا یکشنبه بر از نواحی دل و طره تا برانگنده نشود در
بدن و استفراغ مخاطی و مبله زرد یا یا با ب شیر و نفوس بلند زرد یا آب
غش الشهاب و آب کاسنی یا خیار و شیر و آب انار و لعاب کهنول و قرص کافور

نقص دارد و آب بار و غش بادام دمی و نایسین طبیعت لب شیرین و شیرین خرم
باطبا شیر و غذا مرغ آب غوزه **نوع پنجم** و زهر بر جان که حادث شود و از سود و زجاج
در جمیع بدن دیگر و اند خون را در رگهای صفراوی علامت او که طبع بدن او
و جوشش و آنها و حکم در بدن و بول و برابر رنگش و بسیاری سنگی و فلبت شربت
و میل رنگ رو کند م کون و شیر مایل بسود و قرض طبیعت صفیدی زبان و کاهی
نب و احرار است غالب بود و صفرا میوز و در رنگ دمی مایل مکرر و بر روی که محاط
بسودا بود **نوع ششم** اگر ماده بود و فصد نمایند و اسهال صفرا بمطبوخ هلیله و چهار شربت
و شیرینیا و سر در میل شربت سبب و فصل و چهار عرق بالحم و ریحان و فصد شربت
مسازند و شیرین بیهون و زردی و آب انارین فایده دارد و در کک
که در و سرطان هری کحه باشند و آب هندوانه و آب کدو که در و زهرش
کرده باشند و لعاب کسم اری و لعاب اسفول شیرین و آب انار و شربت
نارنج و حمام و این در اند که در و باد زناک و کدو و فصد و خبازی و کل خرد
و کل بیلو فرج و شربت بکشد و بعد از آن روغن بادام و روغن بیلو فرج در بدن
مالند و زرقان از آن مسدود می شود و بدن میشود و بست آنکه در هوا گرم گشته
و عصاره دارد در سفر نوشته **نوع هفتم** حمام در آمدن در این که در و فصد و اطفال
الک و بالونه و کل خرد و شربت بکشد و کسین بدن بانی که در و خود و کوس
و کدو و فصد باشند نمایند و دیگر و ریحان سبب کسین می شود و علامت فی مراری
و شنگی و این بر جان کدو کان و رمان را جهت آنکه بدن ایشان در غایت

نرمی است عارض شود در مواضع خوش بنواکس سازند و ضرب نارنج در
و بهیون و شیر و تخم کاسنی و شیر و خرقه اختیار نمایند در برقان که زهره صفا
را در ظاهر بدن در روز اول دفع کرده علامت غشیان و طبعی و طبعی
و میباشد در روز جوان او فهم بود است **در** ضرب کاسنی اختیار
و اگر تب بود و حصد و گند باشد ضرب غاب و در بدن روغن بابونه در روغن
سخت و روغن نموسن مانند جهت آنکه ماساژ را بکشد و غذا را مرغ که باغ زه
و سماق و آب انار بچند بکشند میل نمایند و به علاج تب حرارت که مشغول شوند
در برقان که از کثرت اطعمه و شیر که موله صغیر بود عارض گردد علامت او
غشیان و فی صفر او طبعی و طبعی و سرخی بول **در** فصد با سلیق یا اسلم ارد
راست و حمایت و نزد یک کد و سه سال و غیر مهدی و انوی بخاری و تب
که در دوا شیر در آب کاسنی یا غلب حل نموده باشند اختیار نمایند و مطبوخ
به لیلیه فایده دارد و ما در جین با سفوف که در و صبر بخرم و شاعر بقیون و درم و
سفوف یا دانیل حبس خنجر باشند مناسب است و شکر بقیون دارد و حصصا در
مرض جهت آنکه سده را میانه بدو از چهار درم انیون و پنج درم برکان
بجوشانند و آب بقیون سی مقال سه روز اختیار نمایند و بهفت درم از درون بقیون
شک کرده بعلل کاسنی بکشد و میل نمایند سده را میانه بدو از یک برقان را
با و را در ابل میاز و بکدرم از سلیق شیراب میل نمایند با آب ترب فایده دارد
و آب زن و حمام فایده کلی دارد و از رنگ شود و سهیل فوی و مصحات فوی

مناسب فوت دهند و بیکر آنچه زردی چشم را از ایل میازد استنشاق برکه
 البته نمایند در حمام چند نوبت و غوغه باری که در روغنستین جوشانده بسنجین
 مخروج نموده نمایند و عطسه باب بودینه که در لب جوی میرود بدو شیر عورت
 سازند و در چشم سر که و کلاب باب اما ترشش حکایتند و در بینی روشن
 زیت که در رو آب حقیق در نجته باشند چکانند و اگر ماده غلیظ باشد بحب امارج
 و حب قوفا با دفع نمایند اما برقان شباه عکاشه و سباهی از یک مدین بود
 از یک بول قلیت او و در و پهلوی حب و این چند نوعست **در برقان**
 شباه که از سده که سودا را می کشد از حله بسیر یا سکه که دفع میکند سودا
 از بسیر بسیر معده و سر است مکنند با خون دریدن علامت برود و قد و
 نقل غلط در جانب حب **فصد** یا سلب یا اسلیم از جانب بسیار و
 مطبوخ افیمون اسهال نمایند و افیمون را سفت در دم کوفته با سبب
 شربت سکنجبین سیر و زردی نمایند و اگر از غار یقون متغالی استجته نمایند و
 عمل قدیر بود و حب سکنجبین بزوری یا شیر شسته با سبب شباه و افیمون
 و غار یقون و مکنندی بحب فوت مکنند و آب کاسنی سکنجبین و نند و غذا
 گوشت بزغال که کمر اختیار نمایند **در برقان** که از شدت حرارت که
 خوراک و زرد و لبر سودا مکنند و در یک شباه گرداند و فرق میان برقان
 کبدی و برقان طحال است که طحال را از یک سوی شباه و بول و بر ایل
 بسیاری بود و الم در جانب حب بود و در کبدی را یک راز و در بر ایل و در

افت بود و سینه رسامست بود و اگر برفان بشت ارکت کبد و طحال بود
علامات مرکب نباشد **علاج** خون فاسد از رگ با سلیق و اسیم و شربت
اقیمون و طبع فسنج و اصلاح کبد شربت زردی و دیگر برفان سیاه از ورطه طحال
میباشد و برفان سیاه در برفان امراض منبسط شود و دیگر برفان سیاه از شدت
سردی کبد میشود چنانکه خون در دماغ در بسته شده و سیاه گشته و دیگر برفان
اسود از حرارت کبد و تمامی بدن اگر شود خون را بسوزد و در تمامی بدن برآید
نموده موجب اسود کردن اما برفان زرد و سیاه **علاج** هر دو فصد است از هر دو
دست و در میان هر فصدی سه روز فاصله باشد و این سه روز بدن نه پوست
پهلیله زرد چهار مثقال پهلیله سیاه نیم کوفته سه مثقال فسنج و پوست پیچ
کبر و پوست پیچ کرفش و پوست پیچ کاسنی و پوست پیچ بادیان از هر دو
مثقال الومی بخاری است عدد و نمر بندی یا نژده مثقال اقیمون و مثقال
بجوشانند خاجه رسک و هفت مثقال متوفلوس یا نژده مثقال اقیمون
دو مثقال بجوشانند خاجه رسک و هفت مثقال متوفلوس یا نژده مثقال شیر
خشت حل ساخته شیر گرم سوا اختیار نمایند و یکدم ابارج و نیم گرم غار بقول
روانگی محمود منوی اختیار نمایند و بعد از آن آب شیر شربت زردی و آب
تراب و آب از آب برگ بید و آب عنب الثعلب و آب کاسنی و
اب ورق برار پر آب مقداری بپزند و بجوشانند و صاف نموده و در دم
متوفلوس در و حل ساخته اختیار نمایند اگر سودا بیشتر باشد **علاج** طحال نماید

و اگر حرارت اکثر بود علاج جگر نماید و خنثی سرد که حرارت کبد را نکشد
 مثل شیر تخم کاسنی و آب انارین و شربت لیمون و مارنج و زردک
فصل دوم در سودا القینه و اشتغال ضعف مزاج جگر سودا القینه گویند و تقیه
 استفالو و علامت او آنست که رنگ می بدن زردی بابل بیدی بود
 و پنج اطراف درونی و جفن و در شکم نفخ و فراخ و کسری در بدن و کاهی
 جراحت در لب **شربت** بزوری و اگر صفرا غلیظ بود ایارج فیض
 و فم دهند و اگر غلیظ غلیظ بود ایارج بصیر و شحم و غلظ و لباق و غار
 و تقیه و قوت و ماده دهند و سزاوار آنست که تقارین ماده را دفع
 نمایند و می فایده دارد و سزاوار آنست که در سهیل او و نه خوشبو مثل عود و
 و سبیل جهنم قوت معده اندازند و بعد از استفراغ داروی منقح و ندر لول
 دهند و احتیاط نمایند در باب فصد و خون بر ندارند بلکه خون حقیق و
 خون بواسطه سینه باشد اگر ضرورت شود فصد نمایند و سزاوار آنست که خون
 را صاف تر از کیمیش از فصد سهیل حقیق مثل ایارج فیض و طنج
 اقیقون و آبنیس بعد از آن اندک خون بردارند و همچون ملائم دهند مثل
 زرباق کبر و سرود و بطوس و دواء الکرم و دواء الالک امثال اینها و
 و قیقه سودا مزاج مسحکم گردد و سودا القینه بجم استعفا بود شیرین اناری و بل
 زرباق و کلمی تا دود آنکس لطین مال نصف درم لفته انداختار نمایند و اگر صفرا
 غالب بود بهلیله زرد مخلوط سازند و غذا گوشت مرغ یا کباب و گوشت

کوهنقد جوان و نخود آب و دارچینی و مصطکی و قزقل و زعفران و صندل و کوبش
اختیار نمایند و از سینه تا انار و مینه فایده دارد و بر جگر سیخ و کوبش و دارچینی
و بوره و زراوند و حرج و کلاک طلای سازند و زعفران مصطکی و کوبش و کوبش
در معده مالبه و آب ناممکن باشد بخورند **در بیان اسهال** اسهال است
آب خواستن بود و در اصطلاح اطباء صفت مابین سبب و ماده غریبه
باشد که در اعضا در آمده و موجب ررم نشسته و اسهال است که اسهال
ررمی و طبلی الحمی است که در جمیع اعضا و ررم بود و اشتقاقی است که اجماع
آب در حشا میان برده که در امعاء شکم و غیره دافع گردد و سبب و ررم شود
و این بدترین اقسام است و طبلی است که با دانه‌ای غلیظ در ررم
که آب اشتقاقی جمیع میگردد که مابین صفاق و شرب میگویند اندکی
رطوبتی ماده او بود و سبب اشتقاقی قوی کید بود که نتواند خون را
خیالیه باید ساخت و علامت عام که دلالت بر وجود است
دارد و ررم بدن و تهج ررمی و بایها و اما علامت بر خصوص بر یک علامت
لحمی سستی بدن و اشتقاقی است که غذا را تمام نفوذ میکند جمیع بدن و او را نیز
میدارد و میل دارند که در سبب مثل بدن صفت و با دام و دقیقه دست برو
کنارند و انگشت بر نواریه مثل خمیر تیره رود و چون انگشت بر دارند باز نمود
کنند و حال خود آید و علامت اشتقاقی است که در قیاس حرکت دهند
بدن را و از کید مثل چکی که بر آب باشد و چون دست برو مانند دار پلو

بهیچکود و اوزاری معلوم کرد و مثل اوزار موج آب و علامت طلی است که برگاه
 درشت بر شکم زنند اوزاری اند مثل اوزار طبل از جهت باد که محبت کشند **علی بن**
 قسم از آن دو قسم سبیل تر بود و این چند نوع است **نوع اول** در استسقا و کمی که از صف
 جگر و سردی آن شود و سبب سردی از آب سرد که در غایت خلطی بوده
 باشد با خون رفتن بسیار یا آنکه در معده برودت غالب شده و طعام نیک برهم
 نکرده و ما برهم در کبد اعضا در آید و خون نتواند گردانید و در حلق گوشت در این جهت
 استسقا و کمی گویند و این اسلم ترین انواع بود علامت او ماضی بول و نرمی
 طبع و انتفاخ بدن و قلت عطش و ترشی دهان و مضی بوی عریض این **علی بن**
 تنفیه بدن با سه حال وقتی در خون حریض شده بود و پیش آب سرخ بود و بعد از آن
 نفور این مرض ضرر در دوا است بود اسهال کند و فصد نماید و معده را با بارغ ضعیف
 و دانه را بفرغ که از شربت سکنجبین و آب گامه و عمل و فحش معده نماید و دوا الکرم
 ماء الاصول نماید و در بول شسته و فرنیون بخورم یا یک فنجان بول شسته
 عظیم النفع گفته اند **نوع دوم** و با و بان روی از هر یک متغای بچونانند و آب
 انرا نیل نماید و طلالخ جامع النفع گفته سبیل نافع برای این مرض را و جمیع این
 بایده را تریب پوست تراشیده درم غار لقون نلث درم فرنیون بخورم سون
 بخورم حبساخته اختیار نماید و اسهال محب گویند که درین مرض بکرات تجرب شده
 نماید و یونید بخورم غار لقون درم تریب و درم زراوند مدحرج و دوامک مقل بخورم
 انیون و اکی بدو پوست ساخته اختیار نماید و اسهال مناسبت است که متغی درم

قهوه الصبیح و نیون و باد بمان و تخم زعفران و تخم کاسنی و کنوت از هر یک در نیم
برگشت اشوب و درم نرم کوفته بآب مقل رسانند و در سایه خشک نموده
یکت درم مثل غانده شیرین کنجش و زردی و از آنجه یا سنفه و لاهی فایده دارد
تریاق فایده جاد الاصول و اگر تریاق فاروق یافت شود تریاق اربعه مقدار
منفالی کم و زیاده برانند بملامه و کشش در آفتاب و در یک گرم و در حمام در
ناگه عرق کنند و آب بریزند و بزایه نرم کنند تا عرق ابر و عرق بر جاکت بر دارند
و در آمدن در تنور گرم فایده دارد و جاکت اب تلخ داشته باشد و چشمها که بو
کرد آب بود در آمدن فایده دارد و عسل را در آب حل ساخته خورند و در
آفتاب گذارند قیام مقام آب در بابت و بر شکم سرکنین کاد و نروان کاسنی
و خاکستر حب الکون شده شسته و سرکه تر نموده بپزند و غذا گوشت مرغ
و عصاره و بهر بیان نموده بزغوان و او دویم گرم مثل دار چینی و زردی می
که در دود و زردی و دار چینی باشد و نان خشک که در دار چینی بپزند و از
غذا اعلی و سرکه و آب سرد ملاحظه نمایند و از آنجا که در آن جاریه نباشد
و صبر نتوانند نمود نوزده که ماثوره او در غایت تنگی باشد از آن آب خود در
در استنقاء و لاهی که از سود و فراج بود علامت او شدت عطش و سرخی بول
و قی زرد و تلخی دهان و سرخی و لاغری بدن علی السبیل صفرا بطنی مله
و زیت کل مکر و شیرین باشد و آب کاسنی و زیت در آن سرکه بود و زیت
زرد فایده دارد و مواد مست لزیت زردی و آب کاسنی غانده و غذا گوشت مرغ

بالکوفه

یا کوفته جوان در آب آن نخویم شکسته فتق سماق و آب مار بسیار فایده دارد
 و از اطراف درم کبر و بر غذا **کتفا نفع** در استسقاء زرقی که از سوزن و راج سرد شود و کبد
 علامت او گرانگی شکم و چون دست بر زنده او از آب آید و درم در اطراف و
 چشم و گاهی در زکوة خصیه و چون مستحکم گردد و یکی نفس این علامت است عام
 بیان استسقاء زرقی که از حرارت و برودت بود اما آنچه مخصوص است که از برودت
 است عدم تشنگی و یغیری زنگ بول و حساسیت سردی **نفع** اول تقیه بین
 از فضول و رطوبت و تغذیل غذا و بر ریشگی از اعظم علاج است این برودت
 اسهال بر فتنه و فی وادار و کشودن مسام و عروق و ریاضت و عطش و درون
 که و شربت سکین که در آب بودینه باشد و سکین زوری یا برب و بول شتر
 و آب گامنه و شمع و کبک غار یقون صفت آن غار یقون **چهار درم** ریوند
 درم و نیم قند صفت درم شرفی درمی بود نام و درم و اینج فایده کلی دارد و صرد
 انقبول از بر یکب بخورم غار یقون چهار درم سکین دو درم محموده دو درم مصلی
 و اینون از بر یکب بخورم شرفی دو درم و استحال شیاخ و حقه در بر مرض نفع زیاد
 نفع شیل دارد و حاصه و قند قوت ضعیف و شرب شتر و تر یا ق فایده دارد
 و ادویه که او را رول نماید بر موجب سازند مصلی و مصلی سبل مقال فلفل
 و فلفل و سدر از بر یکب تقالی قند مقدار نیمه در غایت نرمی بگویند تا اثر آن زودتر
 بکار رسد و بعد از آن شور بای مرغ و حوس در آفتاب و آنچه به کور شده از و بول
 حمام و شور بر وجهیکه در استسقاء و لخم مذکور شده که از برودت بود و بر شکم فایده

بطریقیکه مذکور شده و به سرگین نر که ببول حبسی باشد و از آنجمله نفع دارد و نظردن
و نمک برود و بریان کرده بر شکم بکشند و روغن نارودین و نمک مالند و بوی
استفاد اگر و دم صلب کبد بود اندکی از دغلاصی منضوط است جهت آنکه اگر ماده
با سوراخ کم سازند باز آن آب بخورد نماید و علیل بپاک کرد و دمان خشک بوق
بادیان و آب بادیان و آب کرفس و جوانی نمخته از آن میل نمایند و آب خود
بر روغن زیت و روغن بنفشه و روغن بادام نفع تمام دارد و **دفع** در استفاد
زخمی که از حرارت بود علامت او تشنگی بسیار و زردی و جوشم و زردی
بول و سرخی آن و کورش در مجاری بول **علاج** مرکب از علاج رمی حکم و علاج
استفاد نمایند و زیت کنگرین زردی و عرق کاسنه و عرق بادیان و ملائم
غلب الثعلب که در روغن شکر حل کرده باشند و آب غلب الثعلب به کالنج حل نموده
با بهفت مثقال خیار سنبله نمجینه اخلاص نماید و اسهال دایم ضرر دارد و بعضی اطبا
زرد آب که کبک استفاد زخمی کشته بمطبوخ بلبله زرد و تمهیدی و آب سنا نیز
نفع نموده اند و مبله زرد در دفع استفاد که **علاج** کالی دارد و خاک
سکنج بهترین مصلح است در استفاد که از برودت بود و در زردی که
خوردند و اجابت است که از غذا و آب منع نمایند و در زردی که از مسهل جهت
قوت کبد زیت لیمون و زیت کبک و فلفل و فواکه و زیت زرد لیمونی
رمانی و قرص زردک فایده دارد و در سنج بوعلی فرموده که عوداتی را دیدم استفاد
داشت و ضعف و مستولی شده بود و اما بسیار خوردی مشورت خلاصی یافت

و لغت

و گفته است که بسیار که آن بخوردن آب عرق ترب ازین مرض خلاصی یافته اند
و این تفصیل آنرا آب ترب را بشریت سکنجین اینجمله کانی که مداومت این
در غرض کرده اند تقوی ملاحظه نموده و اما ماده مشک که شود و نار است که سبب شترند
و معجون کلکلاج فایده دارد و صفت آن بسیار زرد و سفیدی بخوردن غار بقون مردم
بج کوسن بود و کلکلاج و تخم کاسنی و مغز تخم خیار و آب کوسن از یک یک درم نرم کوفته
به وزن محصل باقیذوب زنده شتری دو درم تا سه درم بود و در کاس قرص بگذارد
درق مازربون بخورد و هر که دو درم کلکلاج و آب کوسن از یک یک شفت درم نرم نموده
شتری درم بمقدار و وقت بانیات اینجمله نمایند و درق مازربون و تخم اواراقوی
که در ویر است در دفع مازر اصفرا اگر یک مغال با غسل میل نمایند و از نصف وزن از
قرنفل و پوست برون بسته از جهت دفع مغز است او معده مخلوط سازند و بپزند
درم از پنج کوسن بود و کوفته بشریت سکنجین می نمایند و غذا مرغ یا گوشت بنهوفن
زاد با سرکه بپازند و سرکه کشکی منسفی را تا کین مهید بدو رسد را بیکتاید
و استفا دارم را بپزند و در استفا زنی که هر درم کید بود علامت گرفته
عرق با باقیذوب و نمکی نفس اسکا طبع و صفت بفس و نواز و صلاست
و بول اندک سرخ در آنتر قیامت و درم در جانب راست اجماعا ظاهر کرد و در
سبب هم بود و بهمال طویل از جهت آنکه صدید برده میرود و موجب نمی و
لین بیکرد و علاج درم کید و تبدیل مزاج و شتریت سکنجین و آب کاسنی
و شیره تخم خیارین و تخم خربزه و کاهی اگر حرارت بود شیره خربزه بپزند و کل سرخ و عصاره

و کثرت نرم کوفته سفوف سازند بقصد باینات مقدار در دم و آب انار با طبخ شیر
و زردک و کنگبین زردی و اگر مرض بود منوفلوس محلات و اندک روغن بادام
و غذا گوشت مرغ و پیچون سماق و آب انار سازند و استغفار بحب ابارج و
حب کسب و ابی که در و اینون و تخم کرفش جوینانیده و مصطکی فایده دارد و آب گلاب
بعذر ابل نمایند **نوع هشتم** در استفقا و طبلی که از سرد مزاج سرد گید شود علامت او
اشتب که هرگاه که دست بر شکم زنند و از می مثل او از طبل اید و شاف براده
باشد بسیار و صلابت کبیر **علیه** استفراغ با ابارج و منفره و نمالند در اسهال
نمایند و اگر افراط نمایند موجب حرارت و سبب تشنگی میگردد و حب کسب و خفنه
و شافه صحت اندک با و دفع نماید و بعد از استفراغ جویش زیره و آب بادام
و اینون ماد الاصول و معجون از و معجون حب انار و فاییدن کند و مصطکی
و زیره نمایند صفت سماق کسب و زیره و کر و با و ورق سداب از یک و در
نرم کوفته به فاسد سازند و بر شکم کسب و اینون از آن گرم کرده گذارند
و کجی با تشنگی گذارند و مداومت شیرت کسب و کسب و عرق بادام
نمایند و گوشت مرغ و کبک که با ادویه بخشد با شیر میل نمایند و مان خشک
که در و اینون و تخم کرفش باشد اندکی میل نمایند و غذا که نفخ داشته باشد نخورند
نوع نهم در استفقا و طبلی که از گرمی کبد سردی معده شود و غذا خجالتی نماید معضم
نکرد و موجب نفخ گردد در حاشا علامت او گرمی جگر و تشنگی و خشکی دمان و در
تبض **ع** اسهال طبعیت مطبوعه و غیر نهیدی و آوی بخاری شیرت

یا تر کین و ریوند چینی یا آب انارین و آب کش و اینسون و کلاب و ق
 بادیان و تربت سکنجین که در و صندل بوده سفید صاده کرده باشند و طلا از خود
 دو مثقال و صندل سه مثقال و کلسنج هفت مثقال و لادن سه مثقال و سنبل دو مثقال
 نرم کوفته لکلاب طلای سازند و قویته جگر قوی و زک نمایند و خوردن انار فایده
 دارد و غذا گوشت مرغ در آب آن نخوریم که سینه بسره که کبیر و عرق بودینه و سرکه
 و آب غوره و معجون کوفنی و کاسرات نفخ و مصطکی و کندر مناسب است و دیگر استفا
 نصف سبز می شود **عسل** تقیه بدن از سودا و ضامی که خداوند استغفار از سود
 دارد اینست سنبل گرد یا از هر یک سه مثقال و نقل و این و سدر از هر یک دو
 مثقال صبر و مرو و کندر و حب الاس از هر یک سه مثقال و بنم غبیره و دو مثقال سکنج
 و قطره و درم کلسنج و زراوند و اکلیل الملک از هر یک سه مثقال و بنم صنها را لک
 حل نمایند و باقی از ویرا نرم کوفته بدان سازند در جمیع استفا این طلا فایده
 دارد و دیگر استفا اینست جگر از عروق ماسا رقیق است مرض او می شود
 علامت او زخمی غصبت و بیرون آمدن و صول از رود **عسل** تربت و
 و آب انار و قویته جگر و دیگر استفا اینست رگت کرده میبازند و میبازرگت میغده
 از جهت جراحت او اگر بود علاج برود نمایند از سرده و مسوده **فنج** در استفا
 که میبازرگت رگت لب احتیاق یا حیرت شدن خون بواسیر و خون حیض
 علامت او در رگت و لبه شدن خون حیض **عسل** احتیاق خون خفیه
 و دیگر استفا از جهت کثرت خون که فقید رفته یا بغیره میبازد **عسل** از کثرت

و غذا میل نمایند که خون زیاده شود مثل شربت سبب شرب و زرده تخم مرغ
و گوشت دیگر استفا و از چینه سردی بسوزد و علامت کسوف خنک و دایم دوم
در پایها **شربت زوفا و کلفه** دیگر استفا و از سوزن اراج کرم و جبین بدن شود
علامت او تب نیز مانندها و در از مثل این سبب قلیت بهم و بقراط گفته که هر
استفا که سبب امراض حاده کرم شود روایت دیگر استفا و از چینه موی
و سبب موی شود علامت اولم دایم در نواحی و بقراط گفته که اسهول در زبانی
دایم و بدوای مسهل زایل نشود کار او با استفا طبعی منتهی شود **علامت اول**
که معضی را تسکین دهند بعد از آن علاج استفا نماید دیگر استفا و نایع الم
بماند علامت او در دایم در پشت **علامت** در پشت نماید و در استفا از
حجاب صدر میشود علامت او تنگی نفس و سرفه **علامت** حجاب مانند شربت
زردی که در وقت زوفا و بر سوارشان باشد **علامت** در امراض
روده و مثل است بر پشت **فصل اول** در زرق العاج یعنی اگر طعام در
بروده نه چسبید و زود بیرون آید و این چند نوع میشود **نوع اول** زرقی که از
شوریکه در بایش روده واقع شود چینه زردی شور امعاء و دفع گردد و آنچه
در دست غیر منتهضم و سبب اکثر استفا بود و گذشتن برود با علامت
او اندوده و تشنگی و تلخی دهان و خشکی زبان و زردی بول و زردی صفه
در وقت خروج براز و طعام غیر منتهضم یا اندک منتهضم یافته باشد و صد بدین
در وقت گذشتن در در روده **علامت** و صد و اسهال صفه اول که جمله

در درون

در روز غن بادام و دونه ترش که در و کشید و کلسنج از هر یک گرم نرم کوفته و روغن
را با هم چند بار کنند تا سست تا ترک آب شیر باید برزدی با سرخی و آب
سماق و شیر بدین آب بخورند تا نصفی بماند و آب انار بدو اینجمله نمایند
با اندک فند و سیلانند و آب انار و طباشیر و تخم خفاص و کلسنج دهند و از سر آنها
نمواند خورد و نفوت طباشیر با آب الی فایده دارد و صفت آن طباشیر و صمغ عربی
و کل از منی از هر یک برابر یکدیگر نرم کوفته و شیرین سموم صاحب الکلسنج
مقال و تخم کچول میل نمایند و غذا از جوارس مفسد شرف داده و روغن گل
و عرو و اختیار نمایند و غذا گوشت مرغ و باخچه سماق و اجیب مان و این غذا
گذارند طحلت دارد و جو و کنار و کلسنج و صندل و پوست انار از هر یک قدری نرم
کوفته با آب سبب ترش و آب حب الکس سازند و بر شکم گذارند و دوم
روغن از روغن بادام و روغن گل و موم بزنند و در شکم مالند و از ماده بسیار
بود و با سانی قوی نماید که در نیم پال و دونه زیر با نفوت طین میل نمایند صفت
طین از منی کل مخنوم طباشیر که با گل سرخ از هر یک گرم کوفته و سرخی
مقال بود **دونه** در زین اسوا که از بنو حارج او بود علامت او است
که نباید علیل و غده و لدغی در احنا یا انچه اید لهج نابافته و غیر منضم لهج
نوع اول با درد کاهی یا لاذ نافع و کاهی در زیر ناف و در پهلو **علیه**
فقد و لکین حرارت بشده و خرفه و طل از صندل و گل سرخ یا سبب با
ابی سازند و در مواضع خوش هوا است که شوند **نوع سوم** در زنی الانها

که از رطوبات فاسد شود علامت بیرون آمدن رطوبات طعام غیر مهضم
استهال که از معده در روده باشد بسیار بجهت ضعف قوه ماسکه و ناضج **علیه**
که در استهال معده اندک ورشده متعده با با ریح فیه و حسب صبر و قی نماند از قوت
و ممکن بود و نیز بجهت تسخیر و میسر و در اثرش خروپ بر لبی و در جیب
الکس و این علامت شکم نهند ضعف ال **سکون** مقال حسب الکس بخت درم
ما زود **سکون** مقال تخم زرش دو مقال زعفران مقال اسه چار مقال مصطلی مقال
همه را نرم کوفته بر لب الی یا اسهیب یا کلاس سازند و نیز بجهت فواید فایده
دارد و اگر تب بنود غذا منع کباب کرده یا گوشت عصاره و گوشت کباب
و زرده تخم مرغ و در غذا دار چینی و زیره و فلفل سماق و زردک نمایند و اگر استهال
قوی بود جاورس و ازرن متفشر حرقی بر غذا سازند و اردالی دارد و خروپ
و حسب الکس و اگر سنجید همه را نرم کوفته بشربت بهمن و زرش حسب الکس
بکشتقال اسه چار اختیار نمایند و کرسلی و شنگلی نفع کلی دارد و باقی در سر که اگر
و میل نمایند شکم به بنید **موج** **موج** در زرنق که از رطوبت و سریشی است و علامت
او است که رطوبت بطعام مخلوط شود **علیه** قرض طاسیر و زرش حسب الکس
و رب الی که در روده بلوط کوفته اندلی باشد و در کرد ناف بر فلفل
کل مانند **موج** **موج** در زرنق اسه که از خلط صفراوی شود علامت او است که با طعام
خلط صفراوی بیرون آید و رنگ یار زرد یا سیاه یا تیره بود **علیه** بنفشه
بدن با خلط صفراوی بمنزل سبیل زرد و آب انارین معصوم برین فواید

[illegible]

خوردن این نفوس میباید زرد و متعال حسب ارشاد و حسب الکس و سکن و
کز ما و از هر یک معال و نیم سه را نرم گرفته بغیر غیب الرشا و شری و در دم
اضیاء نماید صفت زرد و دیدن آن الحلق و در دم زردی و در دم پوست امار
و خون سبزه و نشان از هر یک بخندم بد و پوست شرمش لهنون یا آب الی
یا آب سرد میل نمایند و پیش از غذا اگر از آن یک لی یا آن را خود فایده دارد
و نفوس حسب الزمان یا فایده بدن حسب الزمان نیاید است و غذا
کرم بحسب الزمان سازند و اسهال صفراوی که اسم او تلخ اسهال است
و برودی علاج میابد اگر ندیده جواب نمایند و طبیب در سوالی خطا نکند **فقد**
در اسهال خون و سنج تشخیص دارد شده بسیاری از انواع و موی و غیر
و موی در امراض کبد و معده و زلق امعاء حال آنچه یا قیامده اسهال
نفس امعاء خواهد خون باشد یا مده و یا بلغم و می نامند و سنج ظاهر با و
خون که از روده آید خند نوع **فوق اول** اسهال خون عروق است
سرک نموده شده و خونی که می آید از روده است که بداند که بر خون می آید
که نام موضع است اگر از روده از جهات ضعف کبد است مثل آب نوشت بود
بعد از آن زیاده میگرد و بیرون می آید چیزی غلیظ شبیه بدوی از آب
و نمیشد با او بلغم خاکی و بیرون می آید پوست و جوده با لعل و می باشد
او را اودار در در در در ماسه روز غود میکند و این پوست بوی بد از راز
می آید و آنچه از روده بود و بسیار بود و منقطع میگردد و فترت ندارد که بعد از

در روز عود نماید و با بلغم می باشد و گاهی بسبب دوا و سبیل از امواج خون زدن
 میشود مثل شیخ خط و خیره و این سبب اگر در امواج بود علامت است اولی که غایط
 با خون آید پس از آن غایط آید بی خون و می باشد با او علامت است بوی آن
 از دمقود و نقل در دو رخا کشش یا در امواج قاق بود علامت است اولی
 که غایط با خون آید کف است در قی و بار راج و تراف بود و علامت است دوم
 با کبدی شود **و** وضع نماید از قوت بود و خون بسیار بود و آب بی
 و آب است در رواج و تریت حب الاس و شاه یلوه کوفته و تریت
 و تریت حب الاس فایده دارد و وصف مقلیان است است قبول تخم مرو
 تخم خرفه تخم زوف تخم کل تخم حماض تخم خرد تخم کتان از هر یک دو درم طباکیر
 و طر از منی زن است و صنع حوی از هر یک چهار درم کبریا درم چهار را
 بپوشانند و زن است و صنع و باقی ادویه سوای است قبول کوفته استیخته نمایند
 شربتی که درم بود شربت حب الاس و شربت غدا است که او را صنع نمایند بزرگ و در روز
 و سه روز و قوت او را نکاهند با اللهم و کوشش یک و زده تخم مرغ و اگر قناعت
 نباشد کرد در یک یا بانه کوفته که بود صنع حوی یا کشیده بکنند و کشت بهر و یک بریان کرد
 فایده گفته اند که سرب اما در رواج و سماق و زرد کشاید و زرد است که دوا محمد
 استعمال نمایند مثل انبون چیست آنکه در خط ملی است که از جهت ضرورت خواب
 بوده استعمال او در شانه بهتر است از آنکه در دوا بود و تحفص کسی را که نفس ضعیف بود
 و از ضرورت ملی بود و قیون می بخند بکشد و زعفران بخورد و بسازند و خوردن کل از منی

درین مرض مقدار اندرم نیز است حبس و نیز است انقباض عظیم دارد و حبس
مجرس است و است انما از مازو کل ارمنی از یک است بر شری دو درم حبس و مازو
مازو و امون از یک است بر حبس از مازو حبس شش ثلث مقال و از مازو
نیز مایه خوش است ثلث درم از مازو کل ارمنی با نیم درم از مازو و از مازو
اسهال نماید اندک است محمیه است و چهار حلاکت گذارد و از مازو در روده
بالا بود و مایه صفت آن کلار کل سرخ شده و مازو از مازو مقال و از مازو
معیول نموده و جادوس مقرون که جادوس مقرون مقال در کانه است و از مازو کل
از مازو مقال و خون سیاوشان و خاکستر بزمی از یک است درم از مازو نیم مازو
روده و در مازو کل مایه درم این مجموع عمل نمایند و مازو از مازو کل
و این ادویه کل ارمنی و خون سیاوشان است لغو دارد و در مازو کل
وزرده نیم مازو باشد **نوع دوم** سحج اسهال درم از مازو سحج و شش و شش
سطح اسهال بود و این انواع است اول مازو صفوا که مازو کل در مازو اسهال
از رزمی لول و تلخی دهان و تشنگی و آمدن خلط و مایه و صفوا و خون و
اسهال صفواوی در مازو است مایه سحج مینود و از مازو سحج در مازو و علیا
علامت او است که در مازو مایه بود و از مازو بیرون آمدن خون و از مازو
امتیاز نیز از مازو و باز و تشنگی و از مازو روده بانیس بود و علامت او بانیس
فریز مایه و خون و نیم مازو از مازو و تشنگی و از مازو مایه باشد
و از مازو روده و مازو علامت او آمدن خون و از مازو مایه بود و علامت او

سرورن امین جسم روده و از پوست با کونشت یاره بیرون آید و لایم میکند
 بر آنکه روده جراحت کند و اگر چیزی بشیرد می خوردی شراب بیرون آید و لایم
 میکند بر هلاکت اسهال دم که بوی از اسهال صفراوی بود و یا در دو بخش
 دلائل یافت اسهال دارد و این بدست **علاء** است که نظر کنند در اعضا
 در سر اگر در دو ماه باشد نفیض نمایند و اگر ضعف بود قوت دهند اول نفیض
 در مانع نمیشوند اگر سرد خواهند مثل ضدل و باد زک و اگر گرم خواهند مثل
 و غیره پیش بینی دارند و بعد از آن رعایت دل نمایند بسبب اثر قوت ضدل
 و قوا که در مفرحات با قونی قوت او نمایند و از غذا منع نمایند که موجب
 و قوت قوت کرد و بعد از آن مراعات جگر نمایند چرا که مستتر این اعضا
 از ضعف کبد و کبد مزاج او دفع میشود و رعایت حال معده نمایند چنانکه
 برگاه معده قوی بود در خلط فاسد متولد نمیکرد و اگر خلطی بود در معده
 رقیق و اسهال دفع نمایند به آنچه ملایم آن بود و بسیار است که سبب شفا
 ترک علاج بدو بود و خاصه درین مراحض فقط قوت اعضا است مخصوص
 قوت معده و روده بخبری که از غذا باشد که از قوه میل مادی و در روده تخم
 و تخم نیم غلبه و از او است که ادویه قافیه مثل حنار و خرنوب و کک الاس
 و زمازو و غیره کوفته بود و رب ابی با طبا شیر و ارشکی غلیظه شود و شیره تخم
 و خرفه یا آب سال الحبل بر آب سبب و غذا که با جاد و رس مقترن بود
 بر خفته میل نمایند فتوح سمان و زرد و از او است که در تخم نیم کباب

و بشو زمان باب غوزه و مطلق کونست در سج و حن سکم فرودار و در ناچار باشد
بویشتن ظهور مکتب با نجی رب غوزه و رواج و آب لیون میل نمایند و از پیش
در روده سفلی بود حقیقه که از ریخ و چون کس کرده از هر یک هفت شقال در گوشت
بایک سبب با نافع بماند از سفیده درم دوازده و ش کل دو درم دوازده و خفته
بکدرم نبرده تخم مرغ انجمنه نموده عمل نمایند و اگر حار است بسیار بود آب سال الحن
و لعاب اسفول که در دو درم حب الاس و دو درم تخم خشکش کوفته باشند
حقیقه نمایند **فصل سوم** در سج که از ماده بلغم شور واقع کرد و در دست بکفنه موجب
سج میگردد و از بلغم لرح لطح اسهالیده باشد سبب سج شود علت است او کرب
رماح و فراغ و در و ثقل و بسیار است که بعضی را نام و توازل واقع کرد و علاج است
از پدید سیاه و مویز و خیال سبز و شربت بزوری و حقیقه و شربت بیه و شربت حب
الاس و از فراغ و بلغم و معص و بخش بود و قرض کلنا و نهد زیره را می و کرد و اندر
و ساه ببوط همه را کبر باشد ترسانند و خاک **ده** در بیان نموده با ساق
با لعاب اسفول مقدار بایک شقال اختار نمایند و حقیقه از خاک و رس نهند و نهاده
ببوط و برنج باد و نبرده تخم مرغ و دو شقال روغن کل و در کل ارضی و فیلج
و کاغذ سوخته و خون سیاه و شان از هر یک درم اضافه نمایند و اگر در دوفوی
بود و سج بسیار بود مقدار نیم تخم و افیون انجمنه نمایند و قدری جوی بر مخلوط
سازند از احصا زیاد بود و ماروی سوخته و کبریا و سندر و شوش و شمشیر
تف داده و هفت که نافع بود سج را حکم رجان و حکم زوف و حکم مردق

از هر یک دو درم کشته خنک و شاه مبطوط از هر یک دم نرم کوفته کثیر است حب الاس مقدار
 دو درم اختیار نمایند **نوع چهارم** در سح که از ماد کبود وی پاکند در مدرن پهل
 روز لب مخصوص است بود از موجب سح میگرد و علامت او همش دایمی از دناک برآید
 سیاه سبید بر روی که شراب بالباب و اندوه و گاهی شجره غنچه شود علاج شربت
 حب الاس که در و اندک افیمون باشد و تقویت ببرد و نفوف از صمغ عربی
 و کل ارمنی با حکم زوف و استبول نف دانه و طیار شیر و کد با قایده دارد و
 شیره خرفه برب الی و اندک زعفران کل و غذا گوشت مرغ نف دانه صق
 سماق در آب آن برنج یا چای در کس مقشر و قشر طیار شیر یا طیار باری الی
 و غذا اندک اختیار نمایند تا موجب سح نرود **نوع پنجم** در سح که از نقل غلیظ حس شود
 علامت او لکاید شدن شکم و از موضع بخش خون و بطن و از قوا بعضی دهند موجب
 هلاک کرد علاج تلین طبیعت که بخبرای نرس مثل لعاب استبول و حکم الی
 و حکم خرب و شیره تخم خیار بن و در شربت تخم مرو و حکم ریحان اندازند و شربت قند
 درین تخم که بر وزن کل چرب ساخته اندازند یا از خیار شیر در کلاب حل نموده
 اختیار نمایند و دیگر سح از خوردن ادویه سمیه مثل زرنجه و نوسادر و غیره میشود
علیه شیر دهند و اش از آن شسته برند دیگر حکم جهنم خورون دوا که سهل باشد
علیه نفوف طعن و نفوف مقلان و دودغ زرش و شیر باین دایغ نموده
 و بر آن زجاج غلیظ اگر بود علامت او قرقر و لجه و حشا و الم در جهنم خیار **علیه**
 صمغ عربی و کل ارمنی از هر یک نیم درم کثیر بر روی میل نمایند اما نموده در کس

بیکه

که از اموال بود و این دو نوع است **نوع اول** مدیعی چو که از مردم بابت غلطی حادث
 شود و کلامت این در دین است و لعل و لب میزدانند و سپردن امدن خون و چو
 خصوصاً دینی که تناول غذای بر کس باشد و اعتبار نماید و فرق میان **مدی** و **بلیغ** آنست
 که **مدی** در تن است یعنی تشنگی و حرکت از یکدیگر جدا میگردد و **بلیغ** **نوع دوم** در
 که خارج گردد از اموال بسبب جراحت که بر ما میآمده باشد و قهر شده عیالست
 او در ماندن که مال و کسج و ضعف شهوت طعام و اسهال از یافتن ده بویشت
 دانات از قروح معده بود اگر در امعاء کسج نبود از روده بود **نوع سوم** در قروح معده
 موضع یا شای جانیه بعد از آن امعاء جراحت با آنکه در بر وارد و کسب بر صدمه
 نیز کاسور بود و از جمیع بدن آید و موجب دومان گردد و امعاء دینی نماید و از جرا
 ناز به بود و عذاب تخم الی و عذاب کسج و عذاب کسج و عذاب کسج و عذاب کسج
 دارد و اگر سبب کسج جراحت یا عبور غلط شود و کسج بود که بطریق پدید زرد گیاه
 بنویز و خیار کسج و جهنم حلا مار الامل و شربت نبات و اباج فبوا عا صبت
 اینها غسل قرصه دانات که بود عجب نوبت دهند و در **نوع چهارم** یا سبب
 نموده نفع دارد و اگر ترتیب بخورد شربت حب الکس و رب الی و سبب
 چهار کسج و اگر غبار ریخته خواهد بود و اگر کشیده بشیر خفه ببلانند و با کسج
 بپوشانند و لی نقود در دوار رطوبت معده بسیار بود قرص ریح مقدار در دم حقه
 نماید جهت آنکه از داخل کردن دارد و در انداختن عیالست این عمل کنند و در
 و موی و صفراوی خصوصاً اگر در فیض تب تشنگی باشد باید که شوال از دوقی نماید

العسل

که نموده

که ماده غلیظ و بلغم بود و آنچه بیرون آید چون **دوار** است و حال آنی که در معده میماند
 آید بر وزن کل حقیقت نماید و از اندک نشود باز اعاده میسازند و از محل ندارد و اندک
 محذری در بند بعد از آن عمل نمایند و در وقت حقیقت کل از منی وضع عربی و شیر و خرقه
 فایده دارد **فصل سوم** در زجر و این حرکت از روده مستقیم به بیجهت دفع بر از خطر
 او بیرون نماید هر چیزی اندکی از رطوبت مخاطیه مخصوصه و این مایع و این خفیه
نوع اول زحیر که از رطوبت شور و نرغ که بر دهن میماند و میل نماید بدفع بر از
 علامت او بیرون آمدن رطوبت و کسب مال بلغم و اندک خون و نفخ و قرار
 و قلت عطش و نورش **نوع دوم** شربت حب الکس که در دهن و حنجران
 و روده است و در وقت فایده دارد و این موقوف فایده دارد
 سوخته را میخورند و در وقت جوانی درم کنند و نیکو درم همه را نرم که در مایه
 شیر کرم میمانند و از تقاضای غلبه باشند و چیزی نباید و الم تمام بود و کور و یا چرخ
 بر کوفته و زرد و زرد و در مایه و مرقه برنج را آن دارند و در مایه که نه نوری
 مورخ سازند و به بالایی آن نشینند تا در دهن و دهن مایه و در مایه و در مایه
 و نقره و کلس و اکلیل الکلی و زنجبیل و در یک و شربت و شربت و در مایه و در مایه
 اب آن نشینند و بعد و بایان روی در یک و متعالی بر مایه کوفته و مایه
 روز در آن سازند و اب از شیر است و مایه و مایه و مایه و مایه
 و شربت زعفران فایده دارد و صفت آن که در مایه و در مایه و در مایه
 که در مایه و در مایه و در مایه و در مایه و در مایه و در مایه

که ماب حب الاس و روغن نار و بن بار و روغن بابونه استخونه باشند طلا نمایند و حمام
بر سه روز روند و غدا عصافیر و کبوتر بجبه بریان کرده یا تخم و بکوفته و او را و اشغال این
نوع دوم زحیر که ماده صفرا نثر حاصل شود علامت او پیردن آمدن خلط صفرا و کورن
مقعد با جرات بود و در روشنی و خون یا خراطه و راحه یافتن آزار است **در علاج**
شع از تناول غذا یک شبانه روز این علاج انواع زحیرات و اسهول بر روغن کل
بار و روغن بادام بار الی بالغیر ب اختیار نمایند و اگر تب نباشد شک جوی
یا شیره اذ او کنند که حب الهام و کل ارغمی در روغن حل کرده باشند و آب الی با
طی شیر و آب خرفه با طیار شیر نیز اگر عیش سار بود و حرارت غلیظه باشد حفته باب
لسان الحمل و کل ارغمی و اخفنداج و شاداج عدسی و آب خرفه و زرده تخم مرغ و
اندک سرکه صفت حول زرده تخم مرغ را بر روغن کل استخونه و میرد از شک و تب و کورن
قبیل ساخته بردارند صفت شبان بکیرند کند روز غفران و حصص و صنع علی
از هر یک برابر افیون نیم جرعه شافیه ساخته بردارند و استخونه مالی که در ناز
و حب الاس و کلار و خون و آب شاه بلوط و جوشانیده باشند فغانند و عدسی شافیه
و غلت البعلب کوشانند و در آب ان در انداختن و کلسر خرد و کوفته بر روغن
کل استخونه بر شکم طلا سازند و بر سوره اگر سورش بسیار بود و اگر برض شکین باید
غذا گوشت مرغ در آب ان کرج یا او را با جاد و کس ضعی سلق سازند **در علاج**
زحیر که از درم کرم عارض کرد و در ده منقیم و خیال میکند که در روده او قمل است
و هر زمان قضا میشود و علامت او در روده قمل در اسفل **در علاج** قضا با کلسر

[illegible]

برینهار اختیار نمایند و بر مقدار زن و بسوس کرم و شش برین کرم حمام فایده
دارد و دیگر جبرئیل باده بر جبرئیل سخت شسته باشند یا سواری کلی کرده باشند
موجب این الم میگردد **علاج** است که روغن شست و سوم روغن در مقدار مانند
فصل چهارم در خصوص فراق که در اسعاب و دواست بکشد و بسبب غدا فراق علامت او
استقال در دوا موضع می بویسلون او بخروج نفخ **علاج** لطیف غذا و طایف لطیف
فایده دارد و اگر از ضعف اسعاب و غذا لطیف و معجون کمونی و فلافلی اگر اسهال بود
فصل پنجم در بعضی یعنی در اسعاب و این چند نوع است **فصل** معصوم که از راج اسعاب بود
علامت او نفخ و فراق و قدولی ثقل در شکم و قولد این نفخ از خلط عام و از تناول
طعام و بیوهای سرد و ضعف حرارت غریزی در **علاج** تنقیه اسعاب از خلط فاکم
اخراج و حب سکنج و معجون شیر باران نفخ دارد و این نفخ جهت دفع
نفخ فایده دارد و ضعف ان اینون درم جوای تخم زرا تا با در بر یک
درم حب بیان درم و ملا و دیه که جهت نفخ فایده دارد و حب انرا دو
اینون در دوز و دمانا و کفش فزیره و جوانی در هر یک مثقالی در یک است
بجوشانند و آب انرا بقدر قوام آورده چند روز محل نمایند یا اینون و تخم زرا
و بادیان و حب بیان و عود بیان و حب انار و زرا و نذر هر یک از درم
نوشته مقدار مثقالی با آب غسل یا شربت حب الکس اختیار نمایند بعضی
را فایده دارد و بودینه نوی یا شربت سکنجین و از قولد راج از ضعف معده باشد
معجون کمونی و معجون حب انار مقدار مثقالی سل نامیده و غذا خورد و ماست

که در وزره و سفر بود و آب سرد بماند مگر بعد از دو ساعت و شراب کمند
 فایده گفته اند و گفته که با شیر نفخ بود و نفخ دارد **نوع دوم** در بعضی که از صفات
 علامت او درد با سوزش و تشنگی و برآرزو و سوزش در مقعد **علی** تنقیه معا
 از صفات مثل خیار شیر که در آب غیب التعلب یا در آب کاسنی یا شیرین
 اضافه نمایند و بعد از آن دو درم اسهول بر دهن کل حبیب نموده باب سرداب
 انار شیرین مل نمایند و اگر طبع قوی بود آب انار شیرین بقصد و اندک روغن بادام
 و آب کشک جو بار دهن کل و بادام و اسهول و تخم ریحان و تخم زرد و طباشیر
 با شیرین بمویشیزه خفته و شربت زرد و اندک روغن کل بهترین معالجات است
 و طباشیر و کل ارمنی بر بانی نفع دارد و علاقه بخش بسیار باشد مرغ بسیار
 بازرک یا آب انار صفت سازند **نوع سوم** در بعضی که از خلط شور بود و می شود
 علامت او خروج بلغم در برآرزو و گزیدن مقعد **علی** تنقیه معا گفته که در وزره و نفخ
 و تنقیه و سبب آن باشد و حب انار و شیرین باب انارین و روغن کل در رو
 ناف مانند **نوع چهارم** در بعضی که از بلغم غلیظ که در روده فرستاده عارض
 کرد و علامت او قل و لزوم درد در موضع واحد و پیوستن آمدن بلغم نرج بار بار
 و از دست بر موضع الم گذارد سرد بود **علی** تنقیه معا گفته روده نفی با حب انار که در آب
 بادیان و آبون نجته باشند حل نمایند و گفته نفوذ دارد و گفته که در مصطلی و
 آبون و بادیان و عود باشند و همچون سحر بنا و حب انار که به صفت آن
 مصطلی و ریحیل و قنقل و در جنبی و قنقل و نارسان برکت بر مقدار ده درم

و از محمود درم هم را کوفته حب نماید مقدار داننی یک حب و مجلس شکم
می آرد و بعضی را این کین سبید و خوردن این حب بر بنهار و بر بالای طعام
نقودارد و غذا شور بای مرغ سپرد و شور بای عصا فربه فلفل و قرقفل و زیره
و در رجنه و کونث خارشست بویان کرده در دردی و بلغمی فایده دارد
و یکدرم از حب **مکس** و حب بان نرم کوفته باب گرم در شام و صبح هشته
در دردی و بلغمی و این حب نفق دارد صفت آن جوانی درم حب **مکس** است
درم نرم کوفته باب گرم بر بار نیم تنقال اختیار نماید و یکدرم حب **مکس** را خشک
که در امعاء بسته شده بشود **علاج** شرب **ع** و در سبید و خفنه و یکدرم حب **مکس** گرم
و حیات و حب الفرج بشود **علاج** آن مدور خواهد شد از خدا بی توالی تو صوم
فصل ششم در قولنج و انواع و اکیاب و علامات و علاجات آن و این
مرضیت که در روده قولنج بسته واقع میشود و بدشواری عبور می آید
و این قولنج حقیقی است و بعضی ذالی است و بعضی عرضی اما ذانیه بفت بسته
قولنج اول قولنج که از باقم غلیظ راحی مختلط بقل که مانع شود از خروج و روده
اعور را بر بسته بعد از آن قولون را پر سازد و در داد در یکی بود علامت است
سردی اطرا و این واسطه فلج در دناست و سقوط سهوت طعام و خستگی
در مرتبه که کوبانجالد و در سوراخ میکند روده او را بسته شدن نفق که مطلقا با د
عبور نماند از جهت غلط کیموس و نفق در شکم و بل مجبزیای شور و زشت و درد
بشت و ساق از سبب امتلا و عضلات و عطش غالب و حمزه فار و رطوبت

نقشه نشود که از حرمت قاروره منظمه نشود که از حرارت است جهت آنکه
در قولنج بدر بعض و فرق است که در بعض بالبع و بخش بسیار شکم
دور نرم بود عارضه محلی که آب گرم ببلانید در قولنج فصل بود و در کرده بعض
او بخاورد نمکند و جانی درد او اندکی سبیل بر پشت بدارد و در قولنج سبط و
بالش سوی بالا و جانب راست بیشتر اوقات در دوی عظیم و در در کرده
استلالی حسنه اند با کمه بول در و یک شامی آید در یک لای در بول او باشد
در گاه می کند و در کسین می باید بخلاف در قولنج که او با طلاق طبیعت
راحت میاید و در در کرده با طلاق طبیعت راحت نمی باید و گاهی مشهور
قولنج رجوع دور در رحم و در کبد و در موده و در دیگر جهت بدان یعنی گرم
موده واقع شود فرق میان آنها ظاهر است از درد ان عضو و مقدار در دو بار
اعراض و بسیار است که قولنج مفکر و دفعالچ و دیگر و مفصل و در دست
ساز و به مجله و صحر بادیه را حرکت می ارد و ریاضت بدن میرزد
حادث میدرد و فالج یا بجانب پشت و بند میزند و در دست و در
مفاصل ظاهر میشود و گاهی منتقل میگردد به سر و پا نیاید و صرع و استفراغ
حدوث سور نواح کبد و قولنج از صفی شیمی دید گفته اند میلگرد مثل علت
از غده سلولی و نیز منتقل میشود علاج رشت که است و خفیه شکم بیاند چرا که
دو اسهل مادام که سده و راه را نکشانند بدن متملی شود و اخلاط و بنات
از اسهل از بالا بروزه ارد و نباید منفذی موجب الم و خطر عظیم بود

قوله را بکشد بدور و پشت را نکین دهد پوره از دوش جاوید نقل صابون
از بخیل یک هندو سداب تخم سبذان محموده اخرا و برادر بکشد و سارند
سبب است دیگر تخم خطل و در نو با دام و در برک سداب بادیان و سناکی
و منفه از هر یک که خرد نرم کوفته بشکند با زعفران و سرکه سازند مقدار
چهار انگشت و لعقی بچند اند مقدار شش انگشت و بوقت حاجت کلی را
نزد اند صفت خفته که درین قولنج نفع کلی دارد زرد رمانی و تخم کتان
نیم کوفته و تخم حیدیه و تخم معصفه نیم کوفته از هر یک سه مثقال انجیر ده عدد و در
سداب و سناکی و بکافیک نیم کوفته از هر یک سه مثقال غرابه سیستان
از هر یک سی عدد و پنج کوسن و کل خرد و خاوری از هر یک چهار مثقال تخم
و بادیان نیم کوفته از هر یک دو مثقال برک جعفر و کشته بکوسن گندم نفی
در دو کاسه نیم آب بکوشانند تا نصف بماند صاف نموده جاوید سبزه نیم
خید بکشد و ابلی یک هندو دو مثقال البکامه یک قاشق شیر خشت زده مثقال
بازنجین سی مثقال در آب ادویه حل ساخته روغن بادام دو مثقال روغن
زرد کاه و موم مثقال اضافیه نموده بر باد بپخت قاشق شیر گرم عمل نمایند و اگر درمی
بود در روده تخم خطل و ادویه قوی استعمال کنند دیگر از انجیر نیم کوفته و تخم
بر طرف میسازد در حال است که در مثقال پوره یا نمک یا آب سداب
یا آب برک جعفر و زعفران یا بوقت مثقال روغن زرد کاه یا چهار مثقال
روغن بادام انجیر گرم عمل نمایند و اگر یک قاشق آب کامه برین اخرا انجیر

فولج را فایده دارد حقیقه معتدل آب بر حقیقت ریف ناسق روغن کنجد
بار روغن کل دو قاشق بوده در شغال انگار به یک قاشق فرا فروت سح
قدیم شغال مثل نماد صیر شغال سکنج خردم حب ساخته میل نماید صفت
دیگر که فولج را نفوذ دارد صیر نیم شغال محموده شغال بکدرم مثل شغال شیون کل
سرخ درم حب محموده درمی نهاد و درم اختیار نماید محموده واکلی در آب
مخواب یاد در کلاب حل کرده نفوذ دارد و اگر در قوی بود و بیم بکاف
بود فلون با حبت تخم ریف فایده کلی دارد و غفران دو شغال طفل و زرع
از هر یک چهار شغال انون سه شغال سبل و تخم افش از هر یک دو درم و تخم
و سکنج و عاقرمه و حب بلبلان و فریون از هر یک دو درم زرباد و در تخم
عقلی از هر یک نیم شغال دارد کوفته و منجته با سه وزن آن مثل آب زنده
شترتی درمی بود بک خردم مناسب بود و معاین که لفع کل گفته اند
معجون شهریاران و معجون قمری و سفر علی و سنجینا و این معجون که مذکور بود
فلکل و از طفل زیره سداب خولجیان فرود از هر یک ده درم مضروب
درم حل صاف نموده چهل درم خواجه زرسم است با زنده شترتی خردم مادی
بکماند صفت ضما و دیگر فولج را بر طرف سار و شونیر و موزج از هر یک درمی
بکدرم کوفته زرباد و انجسته زراف طالب زنده صادی و دیگر شونیر و موزج
حب العار از هر یک بر یکدرم زرباد کاد و طلا سازند و جا در کس با تخم افش و عا
و حله گرم ساخته و در لطمه گذارند و زراف گذارند و تبدیل شکم بر روغن کشند

در دهن خردل فایده دارد و تجویف که بر دهن فریبون و خند سکه شکر نوکی از فریبون
انجینه نماید و حجام فایده دارد و اسرل در اندک در در کتب و یا بونه و بنفشه
و ضبصوم و سب و اسب بچینا بنده باشند و این و حکا و ادات بسیار بیش از آنکه
طبیعت نرم شود ضرر دارد و شربت مادر الاصول معرق یا دیان و کلک و شربت های
نخود آب از کونست منجمد پس سپرد یا کونست یک یک و عصا فیر یا کونست کونست
خوان که در و در جنبی فرجه کربانی و لطف و بودینه باشند باز
و انجانه و فحش فایده دارد با طعام بعد از طعام جوهر الکاحیه فایده دارد و دیگر
سبوس که در و جوانی در دیا و ثو نیز باشد باز و معش زرد که و نفور در حرکت
بعد از طعام و سواری با اعتدال و تحلیل غذا فایده دارد و آب بخورند و بدل
ان آب حل مل باشد **فوج دوم** در فوج که از بادی غلیظه که در طبقات
روده مالیده شده بچینه بسیاری بخار و آب سرد و بسیاری لقول و فواکه
مثل کشی و انور و حار و غیره واقع دارد علامت او لقدم بعد از فوج و خوردن
طعام که بسیار سرد بود و انتقال در و گاهی در دوقوی و گاهی سکن کرد
و اگر دست بر و گذارند با چیزی نرم در شکم بند در و شکست باید و انجیه یا قرقر
انتقال در و بود سلامت نزد و از آنکه شکم درم دارد علامت او در و
دیدی قولنج فی و غرق سرد و دردی و است و بای اگر شکست در و روح و خون
مل بر باطن نماید و از منجر نفوق و از و اختلاط عقل کشیدن عمل است
علاج فایده و خفته شکم را نرم سازند و درین فوج در حقه کاهد است

تغی اندازند و خفته بر بموجب سازند سنای کمی همچو مثال با بونه و مطور بون و
و باد بان بجم نرفته و تخم زشت و سداب از یک سه مثال خار حیات میگویند
و تخم بعضی میگویند و انور سفا و خبازی و کل خبر و از یک سه چهار مثال غاب و
سبب نایان خار یک است و حکم و عدد و دو کانس آب بخوشا نند و صاف
نموده شیر خشت نروده مثال و معر فلوکس ده مثال و قرا و روش پنج مثال و جابر
مثال و خیزد بدست نبرد و در آب ادویه حل ساخته روشن زیت باروشن با دام
از هر کدام باشد مثال و روشن زرد و کا و پنج مثال اضافه نموده بر بار هفت
قاشق شیر گرم عمل نمایند با و در دانه کشند و مزاج از گرم سازد خفته که در قویج
را تسکین دهد سداب همچو مثال و زربالینج دو مثال جدید کسر و انلی تا دو دانه
و افیون دانه باسی مثال روشن زیت باروشن زرد کا و در یک کانس آب
بخوشا نند و صاف نموده بر و فوگت عمل نمایند بصفت حمولی که قولنج را فایده دارد
سداب و زره و جوانی و پوره از یک است بر یکس در نرم نرفته لبیل استخیمه بر مانوره
خفته مالند و خیزد و نوبت در اندرون فرستند یا بر غرقه مالند و رشتند بر دانه و اندرون
فرستند و بعد از نقطه رشتند را یکسند تا غرقه بیرون آید بصفت شبانیکه در در تسکین
دهد و خواب آورد و ماده را الصج دهد در در خیزد بدست و زعفران و مر و سکنج و
افیون از هر یک را بر یکس در و شافه سازند و فسادات و حاد است بر طبعی که در
نوع اول مذکور شده فایده دارد و کند زشتن محجمه با شش لغع کلی دارد و در تسکین
میدهد و بموجب سبیل و حب سکنج که در نوع اول مذکور شده و همچون حب انصار

و جوارش کند و جوارش بخندان درین مرض فایده دارد و اگر با قوی غشایان
بود حب افادیه و معجون راحت دارد و در صوب بود و فلو نیامقدار و در کوبد
اختیار نمایند صفت مطبوخی که قولنج ریخی را فایده دارد در زیر کرمانی و در باور
و اینون دبا دبان و محکم کفش و اینور شفا و کل سرخ اید یک کمال کوشاند
و میل و صفت ساخته در و طریقت و عمل حل نموده روشن بادام و درم انداخته
میکنند روده را گرم بسیار و در این اودیه پوست سح کفش و پوست سح
با دیان اضافیه بازند شاید و حمام بر بنهار رفع دارد و این بر بنوع فایده
دارد صفت آن اینون در زیره و شنب و صغیر و مرزنجوش و خدیجه بکتر و مغفله
و با بونم کوشاند و عمل را در آب آن دارند و از این آب در زمانه کاه
کند از در زراف نهند در محلی گرم بود و در زراف و شکم روشن شد و در آب
میکنند و از فرقیون و عاقر قرحا و فوط و خدیجه بکتر نرم ساخته برین روغنهای است
صفت روغنیک در شکم مانند با در این آب میسازد و روشن سداب و درم خدیجه
و درم فرقیون و درم و صواب است که درین علت اجناس نمایند از کثرت طعام
و خوردن آب و شیر در مرض فایده دارد و صفت آنکه با درامی شکند و شنبلیلی را
گفته اند و بهترین غذا را شور بای عصاره یا شور بای خردوس میگردانند و در این آب
و با دیان و شنب و نمک و فلفل و سیر و کوباید و بدل آب گفته اند از شراب
رقیق سفید کنند مقدارین بر بنهار اندک اندک مقدار شصت مثقال میکنند فایده
دارد و بعد از آن ما و التیم مانند شکسته اند و غایب از زراف کدازند فایده ندارد

در این

و در قوت روحی از سودا که رنجیده در اسهال و موجب نفخ گشته علامت او تر شدن
 و نفخ شکم بغیر درد **علی** تنفسه بدن بمطبوخ افیمون **نوع سیم** در قوتی که از درم عمومی
 عادت کرد و تنگ سازد مکان خروج نفل و باد را علامت او تنب و تنگی و
 برآمدن رگها و حرکت آن در در و در و تا و الم اعضا مثل کبد و کلیه و سایر زوایا
 و از در و **طیم** بود مقدور لول تنگ می سازد و جسن لول میشود و سردی اطراف ما
 نورش درون **علاج** است که تجمل نمایند در علاج این قسم که از ناخبر نمایند
 منجر بنویسند و پس بس نمار است که اگر خون فاسد باشد فصد با سلس با لول
 نمایند از دست راست اندک انگشت بخند و فخر دارند و فصد صاف نمایند اگر جسن لول
 بود و در دست بر و در از آب غلبه و آب کاستنی و آب کالنج و آب انار
 مانع فلوکس که در و در و غش با دام شیرین اندکی آمیخته باشند و در قانون گفته
 که نیم سال ازین اشیا نکرده شیرین اندکی آمیخته باشند و در قانون گفته اند که سم بهاله
 و زین اشیا که مذکور شده باده درم سم فلوکس و دو درم روغن با دام دفع قوتی نماید
 و گفته که مذکور شده در نوع اول فایده دارد و جلاب از تنفسه و در مثال و
 غناب و سیستان از هر یک سبب عدد باد بایان و آبون و تخم ارغش و کل سرخ
 از هر یک مثقالی و در یک گانه است بخورشانند و تقید شیرین ساخته چند روز بمالند
 و اگر فصد بر طرف نشود در آب این ادویه پاشیده نفل شیرین است و اندک
 مجوده حل نموده بمالند و اگر نبادی و در آنها بیرون آید اعاده نماید عمل و در او
 و بر درم ضد لیس لعلاب آمیخته بر ششم نهند و بعد از آن این ضا و ندر تنفسه و کل خود

و اکلیل الملک و بابونه باروغش نفثه بادام طلاست از زرد و ارغوان بادام طلاست
روغن کل یا کچنجد یا روغن زرد و کاوش یا کد که استیجیه کثیر کرم کدازند و نور بای مرغ و کد
کو سفید جوان در آب خود آب سازند و دیدار قوتیج از درم صفاد می بود علامت او
زنده و نورش و تشنگی و درد در موضع سنگ و نلجی دندان **علیه** حفته و تربت زردی
و تربت نفثه و تربت کل یا روغن تربت یا بعد استیجیه و کفشد و کلاب باوق
یا بویان و باقی علاج ورم و موی دیگر ورم بغمی رخو نادری باشد کاه علامت او
سستی و برز بغمی **علیه** حفته و بچون تربت و این مطبوخ یک نفثه نادر و نفثه افشار
نماند و کثیر یا زرد و عدد و موز منشی دانه بیرون کرده سی عدد و نفثه سه مقال با دانه
نیگفته دو مقال بنور سفاسه مقال نیم جرد و اینون و نیم انش از یک مقال
کوسانند و بعد چهار مقال لغوام او زنده و در روز یک قاشق تربت مایع مقال مغز
فلوس و یک درم زوغن بادام احتیاج نماند و این غذا که از اکلیل الملک و نفثه
مقال و مضموم چهار مقال و تربت پنج مقال نرم کوفته یا جری بطور کوان کثیر
طلسم سازند و دیدار ورم طلب که کتب قولنج ماده سودا بود علامت او نقل و قلند درد
و تشنگی **علیه** حفته که از جری مرغ و روغنها و ادویه کاسره نفع بود و تشنگی در
این و در مطبوخ افیتون و نور بای جرب **علیه** در قولنج که از جهت کرمی
تر به که روده را کرم سازد و آنچه درد بود منجر آورد و مانع خروج کرد و علامت او
خشکی دندان و نورش بول و تشنگی و درد شدیدی کای **علیه** فصد از این نماند
و حفته و نبات نفثه و کسهال باب ترندی و الوی بخاری با اندک محو در آب

منقول کس حل نموده باشد باب کاسنی و در انکی محموده میل نماید و مطبوخ
زردار بدین ادویه بن کین بناید مافرض نفثه صفت این نفثه خشک
دره درم زرد نفثه درم محموده دو درم رب کوسن درم کبیره و مصطکی از
هر یک درم فرض سازند یکی را بحلاب نفثه اختیار نمایند و معجون نفثه و
معجون خیار کبیر بموجب زرد سفید مخوف بوش تراشیده بروغن بادام عرب
ساخته است درم نفثه خشک ده درم کاسنی درم کوسن از هر یک دو درم
بادیان و انیسون و مصطکی از هر یک دو درم محموده منوی پنجم درم خیار کبیر
سحاه درم روغن بادام بازده درم کوفته و پنجمه بعل شصت مثقال انجینه
نماید ششتری پنج مثقال مابقی مثقال غذا مالش سفتر و اسفاناج و خود نیم
شکنند باروغن بادام و اندک شکر و با پنجه فایده دارد و حمام در انند
و غذا ادرام و شربت بزوری میل نماید **علاج** در قولنج التوائی و منفی
اما قولنج التوائی که روده که در او خروده و فاق است از موضع خود رفته
و کسب او حرکت بادا نیست که در روده باشد علامت حدودت او است
که خفیه گران برداشته باشد باز جای جنبه بالشرنی گرفته یا بچند قریه و نقطه
خفیه واقعه شده و بر اثر آن قولنج شده و بیشتر این کس را قولنج عادت
نموده **علاج** است که علیل نگین نماید و بر فنی شکم دغامره او مالند نارو
هموار گردد و در وضع طبیعی و اگر اصلاح نیابد او را بر پشت بکینه دهند و چهار
کس دست و پای او را بگیرند و بردارند تا پشت او دو تو شود و شکم او

در حوض او را بدان شکل از هر جایی بخسانند تا روده او بموضع خود رود و نور را در حوض
دهند و از در و باقی مانند مقدار در می سیام زنده بشوند و نور را در حوض بپاشند
و شکم و خاصره از بالا بر ریفش بپاشند تا سیام بیرون آید و بعد از آن نور را بای
حوض دهند و چند قدم بفرمایند که ریفش برود اما قوی تر قشقی است که روده همیشه
خایه فرود آید و هرگاه دست بر دهند بر صرع خود رود **علیه** او علاج صق و روده را
بموضع او بریند و شانه و حوضه فایده دارد و شکم او را بر ریفش برود و قطره باند و الله
چهار کس دست و پای او را زنده بپاشند که کور شد بخسانند و موضع صق حکم بپاشند
و ادویه قالیقین بپاشند و علاج صق خواهد آمد البتة و الله تعالی **فوج** در قوی بپاشند که
حادث از ضعف روده قویون علامت او آنکه بر از بیرون نماید که استعمال نماید
با حوضه **علیه** اما ریح غیر او طبع سلیمه و در ریحی و زباز و جوز و او سبیل و ریشه و تخم
کر کش مار و عن بادام و معجون سمج بنیا و سر و در لکوس و روشن نار و روشن
بالونه و سوسن بپاشند و اندک سراب فایده گفته اند و غذا خوردن و احتیاج
از خیزهای تر کش قالیقین و آب سرد ننهند **فوج** در قوی که حادث کرد و
جهت آنکه حس روده باطل شده است کثرت استعمال خیزهای سرد از غذا و ترش
و تناول محذرات و از خارج مثل طلا تا علامت او است که ریه شانه
و در قوی نبود و لیم در شکم بود **علیه** که حال با ریح نوعا ریا و طبع سلیمه و معجون
بلد و سوج بنیا و ترمان بپاشند و ریه و ریه و ریه بپاشند و حوضه صق علی دارد
و طلا بر شکم و خاصره گذارند و غذا ننهند و غذا ننهند و غذا ننهند و غذا ننهند

گفته اند

کفته اند فایده دارد **فوج** در قولنج نفلی و کسب این فوج نفلی است که خنک شده
و مثل سدق زدشته یا از جهت بیست طعام یا از کمی طعام یا از کمی روده یا
از کثرت بول یا از جهت کثرت خوارش هوا یا از جهت دیدن ارم سوده
و طمیت بخورد و لعل حاک میشود یا از جهت اقله سوده است و در منفی
بیمه غل از رزقاره بروده میریزد علامت فوج نفلی باد و لعل و الم می باشد که گویا روده
شقی میگردد اما آنچه از بیست طعام نمود علامت او طعام خنک می باشد دره و جاد
و ریح و غیره **علاج** طالب از بفسه و کسبناج با دیان یا ده مهال قند سه روز
بسیارند و حب الی درج تا تک مهال صبر شیر با عمل اینجه میلانند و اگر در دوا می
بود کم گمان و تخم حله و تخم خردل و زردی که مهال بخوشانند و آب از این بول
بفت مهال حلب نموده یا قند و مهال اختیار نمایند و شوربای گوشت مرغ فربه
و صفه فایده دارد و شافه از بوره و کک و ففسه و اندک محمود و شکر و قراقرط
سازند و شربت ففسه و آب که در و اخیر خوشانده باشند و بیست از طعام سه
زده تخم مرغ فایده مند است دید از جهت قلت طعام فوج میشود **علاج** قفسه
انتها از نفلی و غذای حب و کبود آب کل قند و طالب دید از جهت ریح
و ته عارض کرد و علامت او کثرت عطش و التهاب در مرق و تن برازو
بیست نقل **علاج** متفقه روده از نفلی و تبدیل مزاج با آب فواله و شربت ففسه
بالعاب استخوان و شربت زردی و ففسه و مهال و شنبلیله چهار مهال با دوا
مهال و اندک شافه و مهال بخوشانند و آب از این شیرین تر زده مهال و ففسه

منهال و روشن بادام درم سیلما نیند و بعد از آن اسهال نخسج ریحان و فندک و کلاب
شربت می نمایند و غذا آشور باد مزج و دیگر قویج از جهت سبب المعانی شود **حقه**
چرب لعاب دار سازند و دیگر سبب کزنت بول که از جهت تناول اودیه
و اعدیه بدر شده باشد **علاج** شربت نفثه باجم ریحان و اسهول و قویج کالج
و جلدی که در و اخیره و موفلوکس حل معده می کنند و غذا مزج و سبب سارند و دیگر
قویج لیسک می هوا و نعوت ریاضت و زنت عرق می شود **علاج** راحت
جای معتدل منزل سازند و در بین موم روشن اند روشن کل و روشن آب
و روشن امی بدن نوع که آب بر دو با روشن کل بخورنا نیند تا آب برود
روغن باقی ماند این روشن با موم کواخته در بدن نمایند و دیگر قویج از جهت
گرم معده و لرد و دانه باشد **علاج** است که میگویم در نمته یکی و سحر مصل
و درم و نیم ریک کالی خفته بخور یا موز اختصار نمایند و آب که بر بنهار فایده دارد دیگر
قویج جهت آنکه سده شده است در مهدی که صفوا از زهره بروده میرزد علامت
او آنکه براز سفید و لعل در شکم و ظاهر بود و علامات یرقان علییه شربت یروزی و
شربت ادویه معده که مکرر شده علامت یرقان و قیاس و ایضا فایده دارد و تمام کنند
انواع قویج دانسته اما **قویج سفی** انواع است **نوع اول** آنکه قویج نبش است
و درم شانسه عارض شود علامت او امتناع بول و صلاست و تب و وزم
در خانه **علاج** و درم متانه نمایند **نوع دوم** آنکه قویج حادث کرد و نبش است
نمزه علامت او الم در ظهر و احتیاج است بول و اگر متا پدید نماید طسب است

رفیق و در در سوب و یک است خفته نمایند و ذکر کرده است که است فرق میان مردم
کرده و میان قولنج و یک است که است و مردم گیرد و طحال و حجاب قولنج عارض شود
علاج آن اقسام نمایند **فوج سوم** قولنج که حادث گردید میان رگست رحم عکلا
از اخصا سر حصل و عدم حمل یعنی حامله نشود **علیه** و مردم رحم نمایند و میان آن است
فوقی **فوج چهارم** از قولنج عوصی ابله و کس است و معنی او رب ارحم و این بدترین
اقسام قولنج است و آنکه است که از و خلاصی یا نیند خاضه و فی که زایل و نمند
فی نمایند و بوی بد از جنین او و از بدن او نیز من بد ظاهر باشد و این نزد
است که در پیچیده و قاق واقع شده و سبب او سوزی مزاج گرم خشک یا سرد
خشک یا ماده یا ورم و ریح که مقد نقل را است نموده و در طبقات اسوا
سسته شده ان نفی یا التواء را اسوا است حرکت عینف و از خوردن آب سرد
که بغیر وقت میل نمایند از جهت ادویه گرم و طعام سرد فالص که در و سببی بوده
و گاهی قولنج متقل میگرد و بایلد و س علامت او است که در و در بالا و
نامت بود و از دامن خبری البته بیرون نیاید و بحقیقه فایده بسیار نیاید
و تا مردم او است نموده و فی **سوم** فکله عظیم شود الم زایل و درد و حب الفرج و
طش و زوق بسیار روی نالت در آب و ششی و جوالی و تهج و جهه و سردی و
و از است صفوا شده حی محرم و علیه طش و تلخی دنان و بر انداختن صفوا و از
از جهت کثرت خون واقع شده تب مطبقه و موی و امبله و زوق و شیری
دنان و از است بلغم و نفی شده دنان می نزه یا شور بای و از جهت کودا

واقع گشته دمان ترش نه و در خفیف و اگر سبب ورم بارد یا از سودن راج
 کرم یا از جهت رطوبت یا از جهت التواء روده یا عارض گشته قولنج ابلاد
 علی حقه است در جمیع انواع ابلاد و کس پس از خوردن دوا و مسهل
 بدین دو طریق که مسهل و خفیه است باید نمود و اگر ورم جلد و فضا و کس
 نمایند ملک صواب است که در ابتدا این علت فضا نمایند و اگر ورم بود
 واجب است و اگر ورم نبود سبب شدت در ورم است که ورم شود و اگر
 ابلاد و کس است که از جمیع بدن یوی بداند از جهت ابله خلط بد در تمام
 بدن پراکنده شده و هرگاه در تمام بدن خلط روی مسهل گردد و واجب
 فضا و فضا در موضع الم از ورق غنیمت و خطی دارد و یا مسهل و اقل
 هم را غم گرفته بر وزن سفینه یا دام یا روغن کل و مثلاً طلا نماید و اگر فضا
 متعال و کالک و لبلاب از هر یک در مهال بخوشانند و در آب آن
 مهال موفوس حل کرده با ملک مهال روغن یا دام و ده ورم فضا اختصار
 نمایند و باقی علاج قولنج ورمی نمایند و اگر از جهت ورم کرد و واقع گشته است
 قولنج علاج کس و صبر و صبر متعین است آنها که فزونی شده و با کمال
 حصول بار روغن بیدارنجیر و یا انار ح صواب است دارد و در ورمی که در
 باشد و معجون کونی شیرین بودینه و شیرین کراش تاب کرده باشند با
 اندر محموده یا صبر و معجون راحت برنج و مصلی و قنطاری و قنطاری
 و در قنطاری و صبر و از هر یک پنج مثقال محموده چهار مثقال بر آب ای یافتند

باطل تا سه روزن اودیه با زنده شربی دو مقال اختیار نمایند و در این
 که در دوا بوی نه و اکلایل الکلی و کک زیت و بنفشه و خطمی و پیچ کوس و کوس
 خوشامیزه باشند و ایند و اگر لیسب و ادرع ملایم شده باشد فو لنج **در** زرب
 این **نیم گرم** با سفش کنجد باروغش با دایم تا انوقت که فی اید فایده دارد و در
 بعضی برون اید پس از آن طبع را نرم سازند **فصل پنجم** در دیدن بعضی که بها
 که لیسب رطوبات بلغمی که بعضی در اسعاجات میگرد و انواع او **سه** است
نوع اول که میانی در اکثر حیات می نمایند و تولد او در روده و قافیه باشد
 و یکی دبا و در مینو و علامت او ضعف نفس و سردی اطراف و سر و خشک
 و کبابی سرخی چشم کاهی و در محل دیگر با کدورت لون و سر بر همان در خوا
 و زردی رنگ روی و بسیاری آب دندان و خشکی لبها در صبح و عصر
 جوع و قلت بر از خشکی طبع و حلقیدن روده و دغدغه در معده و اسفاج طبع
 خفایه در استفا میشود و احسان حرکت او در محل کسکی و از حرکت او حالتی
نوع دوم که در غلظت و مکرده و دشمن طعام و خواب بر ایشان **سه** روز
 از روزه و دشمن او بدین طریق که سه روز بانی شیر یک بهاله با شیر کاه و ملایم
 و بر زهر چهارم رنگ کابی **نوع سوم** و مقال و در نه تری مقال و غمزدانه بیرون
 کرده و دغدغه و سوخوزشته مقال نرم کوفته در محل خواب سلیمانید و اگر علیل
 خود دل دارد و مکرده دارد و حفته نمایند و این **فصل** در معده گذارند سما و
 افاقیا و کل مخموم شراب اسنجه طلا نمایند و اگر عمل مکرده دارد و اودیه قائل و در

بر شکم بنهند مثل بادام تلخ و قبیل دیگر و بر سر و کمر و کمر که طلسم از درد و اگر کم
دیگر در منته ترکی و صبر و قسط و سیاه دانه از هر یک دو مثقال نرم کوفته با برکت شغالو
بر ناف طلسم از درد ضما و دیگر منک طریح کاکوتی است سه مثقال در منته
ترکی و صبر و سنبل و مسک اب هر یک دو مثقال بر کمر که منته و لب یک مثقال بر کمر
طلسماتید و ادویه که اگر حیاست و دو دوده باشد از شکم بیرون آورد و شمع
و برکت کالی و اضمون و زرد و غار یقون و ابلهل صحیح یا نه با برکت
یا اب کاه و شربت سکجنین یا شیره تازه و اگر کله ای که از چهار امانت
و بیرون می آورد و روغن زیت الفانست و از فراغ نرم بود و ادویه گرم
مناسب است ادویه سرد مثل اب کاسنی و خرفه و خوردن زعفران شاه
نوت و خربوب یا منک و شنبلیله که سه روز هر روز مثقالی مثلث
یا شربت سکجنین و خوردن اب برکت شغالو و بویست درخت شاه نوت
و بویست درخت انار ترش را و پنج انرا بچون نهند و آب انرا میل نمایند اگر معده
بکشد و بیرون آورد و ساق را در اب یا نهند و آب انرا میل نموده
بکشد و بیرون آورد در ساق کل مخوم یا شراب گفته اند اگر معده را دفع نماید
و اگر خدر و زانجه خنک و جز و خرمایل نمایند بعد از آن دو اختیار نمایند آهین
شع فطر مرزیک کالی بلیله نزد و سیاه و امله هر یک سه مثقال بر سر و سیاه
از هر یک مثقال زرد و مثقال غافیت چهار مثقال برکت و شکر شمع
مثقال همه را نرم کوفته بر وزن ان عمل اینجسته نمایند شربتی سه مثقال تا

چهار مثقال اعتبار نمایند و پس از خوردن دو اصریر نمایند تا نیک کنند و در وقت
 دوا و مجرب در نه ترکی و در یک کالی از هر یک در می خورد و بر کوفته بر نهامی نمایند
 بعد از آنکه سه روز بیشتر شیر خورده باشند و در شب ثانی از مقدار یک مثقال
 این دوا ^{در وقت غایت} بنمایند و بعد از استغناغ چهار درم الکاحه نفع کلی دارد و حقیقت که
 نفع دارد و فراخ گرم را بویست درخت شاه قوت و بویست درخت انار
 بکشد و روز در آب گذارند و بعد از آن در نوز نهند تا بخت کرد و صاف ساخته
 آب بر یک شیشه بویست و نهند و در قاشق بعد از آن عمل نمایند و از این آب
 ادویه صاف نموده میل نمایند فایده دارد و صفت ^{و حقیقت} که فایده دارد و مطوب است
 فراخ را سیاه دانه تر مس تا نونه از هر یک بنجدرم و سبب رومی بنقدرم
 همه را بچوشانند و در یک کاسه آب تا نصفی بماند صاف نموده الکاحه درین
 شربت با نفع سیاه انجینه عمل نمایند و مشکط اشبع سه مثقال بچوشانند و در آب
 تر یا ق کبر حل ساخته و قطره شیش از هر یک سه مثقال مخلوط کرده بر ششم طلایه
 و بکشد و آنه باب بر یک شعله و زناف گذارند و غذا بسطینه و فلیه باد و بوم
 الکاحه و زرب و قحس و رو با و بادام تلخ و جوز نفع دارد و خود آب شور
 و آب شور و کور و آب گرم را دفع نماید و احتیاط از غذا که از و بلغم شود
 مثل شیر و پنیر و مصلط و غذای خوب غلیظ نمایند و شش از غذا الکاحه و قحس فایده
 دارد ^{و بعد از} و بدان اعراضی یعنی که چاکه حب العی میگویند و در روده
 غلط باشد علامت او بسیاری میل طعام و سبزون آمدن او از نقل شد و آن

کدو دار علامت او است که در حمام گرم در آید و صبر نماید که بر آن او گرم آید و
و شکمی بر وجه غالب که بعد از آن پاره نخ بر شکم علیل گذارند و مانند اظهار کرد
بالا از ناف او بلندی و حرکت گرم در است و اگر در زین ناف معلوم شود نمود
بلندی شود و نه است **ب** اخراج و قیل که نه در شده و آنچه به جهت **ب** است
اختیار نمایند باید که قویتر باشد بر موی **ب** است تا بی که منقار در نه تری **ب** است
حب البیل درم قبل درم آفتون درم همه را گرفته سه روز پیش شیر می نمایند و در
و قیل او به شیر خوانند اختیار نموده اول بیا به را تا به یک انچه از آب ان **ب** است
رود و بعد از آن دو را می نمایند و غذا را رطب بخورند و الباقی به زینار رطب **ب** است
در ام خورد سه روز که در سر نه و چنین می باشد و در روده مستقیم شود علامت او حله
در غده در مقعد و بیرون آمدن یا قیل **ب** است حقه و شاف و قیل که روده را با **ب** است
سازد و این **ب** است بیشتر صبر را واقع شود و از مردم کلان را بود و زینار شود
و سر او را است که برودی علاج نمایند که در ماند شود علاج ان مشکل است
روغن زیت باروشن دهانه زرد الو یا روشن شفا کو یا آب سداب **ب** است
باب هشتم یا باب بر شفا کو به بنیه اوده در مقعد مانند یا حقه نما **ب** است
و اسباب دهانه و یا کو به بنیه شفا کو و الی **ب** است و فطخ فطخ نموده حقه نماید
و شاف از فطان و شفا کو **ب** است یا هر آن تر و فقه یا صبر که قیل اوده بر دارند
و از حقه صبران در نه تری و اسباب دهانه نمبر گرفته بر دارند و از غذای رطب
و غلیظ احتیاج نمایند **باب نهم** امراضیکه عارض میشود در مقعد و است

و علامت آن مشتمل است بر چند فصل **فصل اول** در بوسه و نفث می نمود
 بدو نوع **نوع اول** در شیرات و زرد و اب بعضی آدمیان را در سببی و بعضی را
 در رحم و این خوشنش بوقت شکل شود اول است که در سینه و بعضی شود و خبری
 تر که در سینه و بعضی تر که در شکم است و دوم آنکه شاخها و پنجه دارد و نام میگذرانند کلی و بوم
 می باشد و در بان دانه افروزی نامند و را بعضی چهارم مدور است به شکل
 انقباض رانسی خوانند پنجم صغیر و محکم است بعد کس و خود نام میگذرانند و گویا ششم
 می باشد و در آن صغیر است که دانه خرم و این را انگری گویند بقیه من است به قوت و
 نامند این شکل را گویا و هر یک از این قسم می باشد یا قفیه یعنی سوراخ دارد که
 از ورز و اس و خون می رود و در اندک آنکه در و ندارد یا آنکه بی سوراخ بود
 که از و خبری تر شمع نماید و این زواید که بر سر مقعد است سر او میل بالا دارد یا آنکه
 همراهِ و بلند می آید و میل زیر یا داخل اندرون مقعد یا به بیرون مقعد دارد
 و بدترین جمیع اقسام بوسه و نفث است پس از آن سبی بعد از آن بلند بود و سر او
 میل بر زبان کس داشته باشد و گاهی پس لول شود و موجب در و نشاند و دو
 قسم است او خون سوداوی که از او در و است و به غذا در کرم متولد شود و موجب
 خون است خون را کرم سبز زرد یا زرد غذا از غلیظ مثل گوشت کاه و آب است و ابو
 و باد بخال و عدم کس و است و غره خون متولد کرد و در اسهال این مرض است
 که بر سر چاه متوضیاً خصوصاً جانش که صاحب این مرض نشسته باشد و در شغال صبر در
 تابستان و جلد بر نشان موجب کس و نش مقعد است و این مرض در بلد کرم تر و در

شعشع از بسیاری خوردن شیر و نم و مایه شور و فواکه میوه و علامت آنکه از خون
صفراوی بود است که با کوشش در درشتید یا ندع بود علامت آنکه از خون غلیظ
است خفین و ثقل بیشتر بود و ندع اندکی علیه است که منع نماید از غذا
غلیظ و شور یا از خون غلبه بود فصد یا سلیق نماید بعد از آن مطبوخ و مختار
نماید و بعد از سهال جلیه پرورده و امله و اطر فیل مقلی برنج و حب سلیله کابی
و امله و بلیله از هر یک ده درم مقل از رقی کسی درم همه بایه وزن آن
عسل یا زرد شربی سه مقل اختیار نماید و از در دوا این مرم فایده دارد
موم و جربی بطور روشن کرد کاه و سفید و زرد بریم را بر یک خسته بر سر سوه
نذارند مرم دید که در و درم را تسکین دهد کند ما را روشن کا و بار و روشن جز
نخسته نرم کوفته مرم ساخته بر مقل نهند و از خوشتر مقل را روشن کج گمان
و کند نا بخته در دوا آن نرم نموده مرم سازند و بار و روشن کا و بخته بر مقل نهند
در دوا تسکین دهد تخم کند نا و پوست می کیر و سیا نهاده و سفید و کند و برانج
و مقل اخرا بر بر بیکند نرم کوفته مرم سازند و بیک بوزند و بر دوا آن مکرر
و از خواهند که گشاده کرد و از ماده بیرون آید تا در دوا تسکین باید و از
مرم دارند علیل را و روشن دانه زرد الو و شفا بیاورد روشن کج گمان
ما نرم نشسته و قصد صافن و با سفل نماید و بسیار است که سبب این فصد خون
روان میگردد و از خون روان نشود اندک بشم بایک نیاز الوده و از
بازده کا و مالک بخور مرم بوزند بوا سیر بکشاید و جرب است صفت شاف

ششم غفلت سه درم مترو بادام چهار درم نرم کوفته شانه سازند و در پنج شست
 حشاشانه بردارند با شانه و بدن بمطبوخ اضمحلول باکس سازند و آب کنند
 دو قاشق با دو درم روغن جوز قایده دارد و در خون که از بواسیر میرود و
 غلیظ است بسازد و از آنست که به بندند و قیله از اطشود و رقیق کرد و در تنگ
 غلیظ زرد و ضعف در ساقها شود و در آبست در بنوقت حبس آن درین
 این خون امراض سوداوی مثل مالنجونیا و خفقان و در دگر و در داده و در
 در کس و کف و موت خجاء و ذات الخبث و ذات الریه و بهن کساره و غیره
 دفع میشود با دوش الهی نهالی و قرص که با وجب نقل محکم بنوعیه بتلیه کالی
 سی درم روغن کاه و بنزد که با درم نقل بونیم هم حبس سازند با آب کنند
 شهری در درم و معجون حبث الحیدر و شاف کحلی صفت آن کنند و طهار
 و کاز و درم و آب و افاقیا وضع عینی اخبار ابرار سازد نموده بردارند و درانی
 که در و ماز و بولت انار و مورد و تخم کل و افاقیا و غیره جوشانیده باشند و در آن
 بر سر سرفه ریزند و از آنهند که بواسیر خشک است و ضعیف شود و روغن زیتونه
 مانند و کند و در روغن سیاه و شان نرم کوفته بر و باشند و غذا بخورند
 از آنست که گوشت مرغ و کوفته و در ده تخم مرغ و کنند و روغن کاه و روغن جوز
 در آب مورد و بادکنک و بولت تخم کبر و مورد ششم غفلت و نقل و بولت
 انار و ماز و امتثال اینها و دو نایبه و خود را بر دو آن دارند بطریق
 که طهارتی نه اندر اسوداج نایبه و در زیرانی دو و دره بر باله و آن نشینند

ما خولیا

تا دو و بالدرود و زارنج در دران کس مبدد این فساد است و اکلین
خطمی و افیون و عفوان و تخم کتان و زرده کچم و جوی بط و قفل و سیود متفرق
کا و کوبان شتریم را نرم کوفته نرم نمایند **و علاج** تمام بعضی گفته اند قطع است تا
ضرورت نشود و میزند که بریدن خط عظیم دارد و بیک بر دیک قطع فیون در ریح
سرخ و زرد و اینها کداند تا ساقط نمایند و اگر بوی غلیظ بر بود مقهور را بر دارند و نجو
ظاهر کرد و بعد از آن **علاج** نمایند بکند و در خون کسان و کبریا و عفوان
و سفیده از زرد و افیون را بر یکدیگر کوفته یا زرده کچم متفرق نمایند ساخته و زرد
کحل جوی نموده بردارند **نوع دوم** ریح و کبر و این یا دی غلیظ است **و علاج**
سکود المی میل و دوقونج کاسی یا نای می آید و نواجی کرده یا فرافوده
زمانیست و کردند آنرا بهلو و نواجی جل و کاسی موجب زحیر میشود و نازل
میدرد و ماحضه و فضیلت علامت او است که از غلط سوادی که بارد و غیره
و سبب حرارت که در کرده است بخار غلیظ در نواجی کرده حاصل میگردد
این تقسیم بود بطبع و خافیهون و حب افیون و خوردن جوارنها که کاسی
نفع بود احتساب از فواکه و شیرها صفت جی که با کبر را فایده دارد
از نیا و در دود و عرق و هلیله سیاه و هلیله و سیوطی و عاقر و قفل
و دود قفل و تخم کند و قفل از هر یک را برن در اندی بهر نرم کوفته با
موز و آب کند تا حب ازند و شربت می در دودم سفید که با کبر را دفع نماید
بوست و کبر خرد و آنرا با سی صفت خرد نرم کوفته شربت می در دودم بود صفت

سیاه

حقیقت اینست آب کند ماسی درم غسل درون کفید درون جنبه الحضا
 از هر یک بچندم قیاسیست درم همه با بخت بود از آن عمل نمایند
 در بوی این جراحی است که حادث میشود و مفید در نواحی روده و شکم
 است که سیدان چو در دزد آب رود و این دو نوع است
نوع اول که گذاره بود علامت علامت اول است که باد و خونگی کند
 بلا اراده بیرون آید و میل و املشت برود در **نوع دوم** او عسر لقمه اند
 با وجود بدو اوهاد و گوشت را فانی سازد و گوشت تازه بر ویانند تا
 است که از پی نمایند درین برود و علاج خط است اول است که دست
 بر محل نمایند او او را **نوع دوم** که غیر گذاره بود علامت او بیرون
 نماید و بید و میل در نیاید **نوع اول** است که بتواند و ارشاف خوب
 فطره در وجهانند صفت مشاف خوب مرد و کند و از روت و خون
 سیاوشان و سرمه و شب بانی و طنگا را از هر یک بر ما اندک لکهار
 از نرسه فطره بر روزهانند تا خوش شود و عند انیک خورند و از عدا
 غلط احتیاب نمایند **نوع اول** در او رام مفید و این چند نوع است **نوع اول**
 میسر است که در مفید بود علامت او درد و التهاب و تقطیر بول **نوع دوم** مفید
 با السیق و شترتها و سرد کرد و در و تخم ریجان و اسپغول بود و قوی غظیم دارد و درم
 انقباض و فیه هم مرغ یا روغن گل برینند با کاه لیل الکلی و خطی سفید
 و عند نفس و بر کف غلاب و بنفشه و زردیه تخم و آب کاسنی و اخی النام

طلا سازند و اگر در مریخ بود بدست و کل سرخ بابت غلبت و روغن کل
طلا نمایند و مان منبر الفقه اند که باب یحیث است و یازده مجمع و روغن کل
طلا سازند صفت طلا که میرون بدن و مقعد و دروازه ات کین و هر یک
چند درازم کوفته بار و روغن کا و نجبه باز و حلیه منجبه ضلع نماید بعد از آنکه حرارت
شکین باید **نوع دوم** در ورم بلغمی علامت او سستی و رنگ او هم رنگین
علاج فصد و فی و مریخ محلول و برگاه ورم بود و بر کین جمع شده با سدر لکھا فند
و در ورم صلب و مقعد عارض کرد و علاج تحلیل با ناله جوی بطور مرغ و زرد کچنگ
و روغن کل و زیت و اگر ورم در یازده شده مقل اضافه نماید و در وقت تحلیل
در اند و مریخ و حاصلون مار و روغن با مریخ با پنول یازده و مجمع فایده دارد **فصل**
چهارم در شقاق مقعد و این غشلی است در سوره میو دخل شقاق که در دست
و باز جهت بیست عارض میگردد و این **نوع اول** در شقاق که از زرم
گرم در مقعد بود علامت او در دو نورش **علاج** فصد با سلق با صاف و باطن
و حیات بر فطن و مریخ از سفید و نیم مرغ و روغن کل و مریخ کافوری صفت **نوع دوم**
سفید و در ورم و نیم روغن کل و ده ورم سفید از زبده ورم مردار است و در کینه از
هر یک و در ورم ایمن ورم کافور سفید و مریخ از زرم خورده روغن را که کینه
موم را در و کدراخته بعد از آن او در منجبه نماید و سفید و مجمع مریخ سازند و از
ورم گرم نمود مریخ مقل نفع دارد و نصف آن موم روغن کینج و سیه بطور موم
کا و بار و مریخ سازند و روغن فیرو و کوسن و سفالو و روغن دانه زرد و الوصل

در فیکه

و فیکه در متقل کدناخته باشند و اگر علت سرد بود و درق کرسب را کوفته با جری کاو
 و متقل و کویان کاو و دونا نماند مقدار و اگر در طبیعت بیوست بود شربت ثقیفه
 و متقل کس تلشن نماند صفت همچون متقل که طبع را نرم سازد و بواسیر را فایده
 دارد متقل ده سفال بشیره بیخ متقال الجیر یا سوز دانه سپردن کرده نسبت متقال
 شترنی سه متقال و غذا گوشت مرغ ارده بجمع **نوع دوم** در شقاق که حادث
 کرد و از فرو رصف یا از خون سوخته علامت او سوزش و گرمی متقل است **سفر**
 صفرا بمطبوخ بیدیه و مطبوخ بخار شیر صفت آن نمرندی است متقال علامت
 و الوی بخاری از هر یک سبب و منفعت و متقال بچوشا سازد و باز ده متقال
 از متقل کس در و حل نموده احتیاز نماند و شربت ثقیفه و نیلوفر و کلاب با
 تخم کنول و فند و شیر خرقه و غذا تخم داب و مریم بر سر سوه گذارند **نوع سوم** شقاق
 متقل از جهت گرمی علامت او فیکه گرمی حراست و سوزش **علیه** نور بار و برب
 و شربت ثقیفه و نیلوفر و کلاب و مریم نمایی و دیگر شقاق از جهت بواسیر
 و انسداد عروق متقل که از خون بود و از شربت شکم رفتن میشود و مریم کافوری
 و متقل و زعفران شفا گویند **فصل سوم** در حکم متقل و انجید **نوع اول**
 که از جهت گرم و کد و دانه شود و مذکور شده علامت و علامات آن
 و بدین حکم فیکه مقدم بواسیر بود عارض میگردد علامت او سوزش **علیه**
 صفرا یا سبب یا حامت بر بایس و بر کس و اسهال بمطبوخ اضمحون و بایس
 دانه زعفران و زرد الو که در و متقل حل کرده باشند و فیکه از شرب یا نی و زرد الو

بحرانی بطریقی بر دارند **دوم** حکم که از جهته اخلاط بورقیه شود **طریق** حقیقیه بدن از
فقط و مالم بدن بمقعد بروغن کل و سرکه و نفع دارد که بکوبان یا روغن شفتالو
یا صندل یا بنجیه بموم در روغن کل یا روغن دانه زرد و الوطمان مانند **سوم**
در سیرول آمدن مقعد و این دو نوع است **اول** که حادث گرد و تسبب در عرم
و ندگور شده علامات آن **علایق** است که در اندرون اگر زرد و علیل و ادواب
گرم و ابی که در و ماز و و طهار و برک مورد و محکم کل چشمانده باشند
و استنجای نمایند و نقل از کوفته مانند مثل بریم کشته تمام و مانند بر مقعد و این در و بنجیه
باشند اسفنداج رصاص و طهار و ماز و سرکه و آب قافیا از هر یک برابر
کوفته مثل غبار و بر مقعد باشند **اول** بروغن کل چرب سازند و محکم به بندند
و در شرابیکه در و عدس و کل و غلبه السحاب و سماق چشمانده باشند فایده
دارد و اگر مزاج سرد بود در جینی و شاه بلوط و منیزجوش و ماز و زیره و **دوم**
که نه تر سازند و صاف نموده در آن شستند و در سر سرفه روغن دانه
شفتالو بمانند و اگر در عرم غلیظ بود و مقعد سیرول آمده باند زرد و و بنجیه
و کل خیره و بالونه بچشانند و ادواب از بر مقعد بزنند و موم روغن از روغن
یا بالونه و شنب سازند و فالصاف باشند **دوم** استر حاد مقعد **سوم**
بود علامت او آنکه هرگاه دست بر و نه اندرون رود **علایق** است که
سر مقعد بروغن کل بمانند بعد از آن سفیده و طهار و ماز و سرکه و بنجیه
از مار و صدق و حخته و حخته التیس و قافیا مثل غبار کوفته بر مقعد باشند و

محکم بنیدند و درانی که در وقت انقباض جوشانیده باشند و رانید و در غش
فقط و با بون که در و فرغیون و خندید و سر حل کرد و غلظت نمایند و اگر مقود بیرون
آمده جراحت بود در و را با روکل سرخ و سماق از بر یک و انتقال بر دوم
ترم کوفته بروی باند و بنزاع بنشیند و بجای او برند و بپزند و در غش شقلاو
دایم بمانند در مقود **فصل** در اسهال سرخ که نقل و باد بغیر اراده بیرون
آید و این دو نوع است **نوع اول** سبب آنی که بعضی مقود رسیده علامت
او آنکه لعقب ضرب یا **است** با سوز بختنه واقع شود و لا علاج که گفته اند **نوع دوم**
اسهال سرخ که حادث گردد از جهته سردی بعضی مقود علامت او آنست که
اندک اندک عارض گردد در طوبه و سردی مزاج بود **فصل** فالج نمایند و رهنما
گرم بمانند و درانی که در دسبیل و فطو و مرو و جز سرد جوشانیده باشند در اند
و بنشیند **باب** **نوع اول** در امراض کرده و مشتمل است بر خندید **فصل**
در سوز مزاج کرده و این خندید نوع است **نوع اول** در سوز مزاج گرم بی ماده
در آمده سبب او ریاضت مفرط و ادویه و اسهال گرم علامت او سرخی بول با
زردی آن و بوی ناک و کسرت برخواستن بول و قادر نباشند بر حفظ
بول و گری در موضع کرده و بالای بول روغن از جهته کد اخشن چلی آمده
و شب گاهی و هرگاه حرارت غالب گردد علامت دیابیطس **علاج**
آنست که بحدایت و دوغ تر کش و شربت صندل و نیلوفر و شیر خرفه و اخشا
از خبثهای مذکور مثل تخم خیارین و آب سرد و کافور را در سردی کرده و با شربتی

عظیم است و غذا دار است و اسهول دارد و جو داب نشیر و اندک سیر که در و غلغل و
حفظه یاب خیار و اب لعلنه الحما و عند الثعلب و روغن کل و غذا
سرخش غوره و اسفناج و عند **فردیم** در سو فراج سرد در کرده سبب خوردن
اب کسود و بسیار انشرب و ادویه سرد میل نمودن علامت او بیاض قبول و بقید
زنگ روی و سردی در ظهر و ضرر جماع **عند** حفظه علی و کلاب اب شیرام و
فندق و پسته و حبه الحضر او بادام شکر و معجون کبونی در روغن بادام مثل روغن
قطر و جوز که در روغن بنون حل کرده باشند و اگر طبعی قوی بود شربت زنجبیل
و دوار الحماک و منقح فایده دارد و غذا اسفنداج و گوشت بزبان و مطنجه و گوشت
کبوتر و عصاره بادویه **کرم** در سو فراج کرم که از غلبه صفرا و خون شود
علامت او غلبه خون نقل و حرمت در نواحی پشت و در کردن **فصد**
ماسکین و اگر ماده صفرا بود علامت او نورش زردی قارور و شش
علاج اسهال صفرا و حفظه و شربت نعنه و اب انار پس بشیر خشت و منقح
دیگر سو فراج کرده از جبهه بلغم میشود علامت او نقل و سردی در پشت **علاج**
قی و حب قوقا یا و حفظه که در فو لنج بلغمی مذکور شده و ما بعدین روغن فلفل
و غره و غذا نخود اب که از گوشت کبوتر و عصاره بادویه کرم باشد **علاج**
در لاغوی کرده سبب لاغوی کرده بسیاری صاع بود و بسیار خوردن جبراه
دار و اب که بول بسیار است علامت او پشت که گاه و پشت سرد باشد و هرگاه
بیه کرده کم شود چشم ضعیف گردد و در در و بول نگاه ننواید **علاج**

است که موفند و بسته بادام و خشخاش نهند کوفته میل نمایند و مان
د به بخت و بادمان و زنجبیل و اندک کشمش و خونچکان نرم کوفته میل نمایند
بازده کوفته و به بطور به مرغ سود دارد و خفنه از به کبوتری در وزن و به
و به کرده سازند و غذا هر سه و با بخره و تخم مرغ نیم بخت و حلوا که تخم خشخاش
و مرغ تخم خیارین و خرپوزه و غذا که کرده مرغ سازد باید که مایل تخم بخت باشد
فصل سوم در ضعف کرده و علامت و علاج آن سبب ضعیفی کرده بسیار
جماع و سیاده رفتن و است زانند نروین از عادت و برخاستن و
نشستن بسیار و برنجها و مرغها علامت او آنکه لول غسالی بود مثل
که گوشت تازه در دو هفته یا شش ماه رطوبی داشته باشد و از آن
نگاه دارند و سبب کند و بر سر لول همچو کف در باید پدید آید **علامت** رک
بسیار و در آردی کار و زوری نهند و این بر دو علت محارمی
می آرد و سبب سحر و ریش بگرد و شربت نمون و شربت فواکه و سب
و ضدل و رب انی و رب رواج و قرص طباشیر و قرص کلناز فایده
دارد و خدا دیکه برگزیده و شربت نهند کل سرخ ضدل سفید خرنوب یک سرخ
از یک سرخ درم بخت انار و شاه بلوط دارد و جود شربت از هر چهارم
نرم کوفته با سبب خوردن یا رب سبب اسهال نمایند و بر خرقة طلا کنند
در کرده و شربت بود اگر خوردن و فایده و سبب و کل سرخ و خرنوب
بجوشانند و در آب این نشیند و می آردن در جمیع امراض کرده نفع دارد

وفلو بنارومی و قارسی شیر شتر نفع کلی دارد و گوشت گلبک و میوه
و زرده بخرم و گوشت کوفته جوان و تخم داب بریان و از سبوی ایلی
و غرور و خرما و محمد این و را با که از اطراف زر را بنهند و در آب آل اسکی
نمک برافکنند و نه روز بخورند همه بیماریها در کرده را ببرد **فصل چهارم**
در باد غلیظ که در نواحی کرده بود و از آن باد دردی در پشت و درد
کرده یا نخود حاصل کرده و علامت او است که در در نواحی کمرگاه ببرد
علاج حفته محلل و شربت زردی و تخم باد دکان و سداب و کل سرخ و این
و پوست سیح بادیان و بزرگوشتانند و بقیه شیرین نموده میل نمایند و در شش
قسط ببالند و از سنبل قسط و مرو و جوز سر و طلاسازند **فصل پنجم** در
کرده از باد میباشد دیگر سبب ضعف کرده **علاج** تقویت کرده نمایند و دیگر
سبب قروح و بجهت حصاة درد میشود **علاج** خواهد آمد و از این در **علاج** باد
محلل بلین و مسکن درد یار دارند **علاج ششم** در اوراتم کرده که بجهت
انواع و اسباب علامت و علامات آن متغیر در ورم کرده که
بجهت ضرب یا سقط یا ضربی که آن مثل همین یا بسبب حبس بول
یا خون صفرا یا سودا یا بلغم ورم صلب ظاهر شود بجهت **علاج** ناصواب
درین ورم در کرده یا مایل لغت و گوشت او است **علاج** در متغیری که
کرده و حکایت یا در محاری بول ورم شود و گاهی دفع میکند بجهت
ماده که رگ است بکرده بفقار شکم دفع میکند ماده و سبب را **علاج**

که باشد

که بماند ورم دسوی در کرده علامت در دورانی در زنب و حرات
و تب عطیه و بول رفیق بیرون آمدن او در شواری و عظیم بعضی **در**
نخند یا سلیق یا صافن و او ورم در بر ماندند و رک یا بعضی در زنب
نفسه غشاب سحاه عدد و خفا کس سفید سی مقال کشنر خشک ده در غم کس
نفسه صدورم بخوشانند و باد دولت مقال صد لقوام آورند و نثری اده درم
دار شره خفه با تخم خیارین بیل نمایند شاید و وقت سحر تخم خیار و خفه سحر تخم
خرد و تخم کاسنی و خفا کس اجرا برابر یکدیگر نرم نوشته برابر نیمه غذا سینه هر روز
در مقال خشک نفوذ نمایند و بعد از آن شربت بقیه یا آب سرد بمانند
و غذا کس با سماق یا عدس و در قرض بود و حقه نمایند و غذا از ضیل
و ماسیت و از وجود راول گذارند و در آخر اکل الکل و خرد و تخم حلیه تخم
نشان افافه نموده طلا سازند صفت غذا و صبح ار و نیمه با تخمه دار و خلیه
در یک **کوش** و پنج کوشن کبود و خرد و شربت و یا بونه نرم نوشته مردغش
کنند و غسل شیر گرم طلا نمایند و صفت نفع این شربت **در** تخم کمان نفع
داوده دو مقال نشان شده مقال با سبب غسل بمانند و از الم باقی بماند حلیه
نشانده شود و سر کس کبود و غذا را سیاه آب با از اینجه گذارند پس و فیکه
چرا که او ان کرد و در بول مده بود شربت خفا کس و صفت و شیر تخم خیارین
نفع و در غرض کاشی و کل از منی و شیر **نوعه** **معم** در ورم صفوای در مرده
علامت طلا و سبب نیز و زنب عطش و زردی بول و در غلظت و کوبش کس

اربت

علاج فصد باسلیق و بطیخ بلیله برنجوب بلیله زرد و شغال تمرندی
با نرده شغال غناب کینان والوی بخاری از هر یک است عدد متفقه
و شغال کیم کثوت و خشم کاسنی مخلوطه و انکور شغال از هر یک سه شغال
با ده شغال مغفوکس و با نرده شغال شیر خشت دروشن با دام درجی و رده
در ده نوبت اختیار نمایند و بعد از و شربت کجین با بوبرت بقیه و برت
غناب جواب کک جع با مغفوکس و دروشن با دام و اب انارین و شیره
کحم خیارین و درم را خفته پس که از لواپاست گرفته باشند و لفا و دانه کور
برم شاتر **درم مسوم** و درم کرد که در نیم بود و در کرده علامت او نقل
مخسوس در کرده و کرگاه و شیره و جود چشم و بول و راز سفید و راست شوند
کیتا و مثل مشاع و منی سرد و ریش **ملی** فی و کفند علی برت انبر
مغفوکس و حسل و در این که در و با بونه و اکلیل الملک و شیره ار می و شربت
حوشانده باشند در ایند و خفته نمایند و اگر غلیظ بود خند شربت در محل جواب
بیدرم انار حسل و اختیار نمایند و بعد از آن چهار فاشی آب نرم و در کفایت
کند این حبس ازند جوانی و زیره از هر یک بیدرم مصطکی درم صردم
باب نادر کتونه با کلاب حبس نمایند بدن را از ریسوب و انارده
و درم باکس سازد و ضا و او با بونه و حبس الفار و مرز و خوشن باب کیم نامه
و غذا انور داب و گوشت طیور بریان کرده که در و با بونه و کر و شربت
باشند **درم چهارم** و درم صلب و دای و بیدره لبس خطای که در غلیظ

و انور

واقع شده علامت آن نقل شدند و کیودی بول در وقت آن بسته
 و بسیار است که عارض میگردد استفا علامت او نقل و بسیار است که نشانی
 هم میماند صاحب او ما در وقت که است علامت مطبوع و فمبون و زهریت
 بنفشه و خیار سبز و آرد اما اگر بالغی باشد و ضد ماسکینو نماید و قوت ضعیف
 بود آب سیرک کنجش فمبون و اطراف لعل میرود و در وقت از تخم نماند و
 حله و با بونه و گشت و صرد و مانند و یک جو شیرین خشک و شیرین
 بنفشه دهند و روغن بیه مزه و روغن منوقلم کباب نقل حل کرده در آب گرم
 غذا شیرین بکوس بلر روغن بادام و اگر جراثیم بسیار بود که حل و
 غذا خود آب و روغن کالنج ماسکوف و کرد که نرگور شده و قلعه افغانی
 فایده دارد **دفعه** در قروح کرده بهشت او بود و اتصال میل هر در خلط
 نیز کوفته با کهنه عضو که جراحی شده با انگه سرک کشوده و چون روان
 نشسته علامت او در دلب زرده و چون و حرکت و ادر و فرق میان
 انگه حرکت از زرده است یا از اعضا عالیست که اگر از اعضا و بعد محدود
 بیرون و اگر از زرده بود نمیدار و سب در نه مایه در دوز با حیت کرده
 تا از انوما و کای در در کفص و غالب بود و نشانی فرق میان انگه راحت
 در وقت کرده است یا در زرده آن اگر در حشا بود در دوقوی و کور کش و اگر
 انگه نشانی که بود و دیگر و کور کش اندک و فرق میان مروج کرده و مانده است
 که در قروح کرده نفس انمول و عورت و مورا و سرخ بود و در مروج نشانه در

سخت و عسرت بول لازم است **فصل** فصد یا نه سلیق از جانب الم بود و اگر در دو
از جانب الم بود فصد با **سلیق** از هر دو دست نمایند و نسیفه قرص بدین مطبوع
نمایند پوست سح / فشر و پوست سح بادبان و داخ و بادبان کجوشانند
و عسل میل نمایند و این نفوذ فایده دارد کج فشر و بادبان و اینون
وزوفا از هر یک دو درم کنند چهار درم شربتی دو درم ماس در آب
عسل فصد گوشت مک و شهود و صافی و از آب بود شیره تخم خاویش و تخم کتان
با عسل کوفته با ملات یا اندک کج فشر نفوذ دارد و اگر کتان در فشر
از نهادن این که از قار خشک و یا بونه و یا سیاه و شان و خاویاری باشد
دارند و اگر در دقوی بود در نفوذ چمنه خند بر رالبع و لجاج و اصول اینینه
نمایند و در این پوست خنثی اش اضافه نمایند و در احلیل شفاف
ابرقش که در مد مذکور شده شربت سوده چکانند و اوام روغن
کل بخالند و اگر احتیاج شود با شفاغ غنی و شفاف فایده دارد و این
اش و شیر کب و زهر را نیک مسازد و مسکن درد گفته اند با دانه
موافق اگر میل نمایند اولی و است و یا دویه مدله مرفوح را به نصفی بپوش
مثل کتیره و صمغ عربی و انباشته و اردو مثل شیر خاویش و از اوام نیم قرص
نیاب نماید مثل قرص کالنج بر صمغ کل رشی و صمغ عربی و کندر و زعفران
سیاه و شان و تخم خنثی اش و تخم بادام و دلب که در این است و در
از هر یک دو درم کج فشر و اصول از هر یک درم کالنج است و در

همه را بگویند و با لایحات دانه ای لب از هر یک دو درم بشیرینی بکفرص بود نه است
نیمه فصل **در حرب کرده** و سوراخ اسباب وی است که خیر که خون
تو گرم نماید ماولد صفرا و بلغم شود و میل نموده باشند علامت آنکه شیره در کرده
است در دو سوراخش و اگر در مجاری بول بود در محل آمدن در دو سوراخش و بعد از
آمدن نسکین در دو سوراخش نماید در علاج آن برود مسک شود و اگر ایهال نمایند
بدینواری علاج بنیزد و علامت حرب کرده سیلان لعاب غلیظ در دو سوراخ
و هر سه سوراخ مجاری فسیب بود که در افضل قصرت و خایه و کش زان **فصل** در
با محتامت بر موضع کرده و خفته و فی در هر سه روز نمایند و بعد از فی نزبت
از کباب سازند و در احلیل شناخت از روغن بادام جگانه و تخم داسب
و آب سماق و معوزه و بنیاق و بزور یا کل از منی در آب چشمه شور و کوار
آب در انداختن و اندکی میل نمایند و آب این داغ فایده دارد **فصل**
در ذیابیطس علامت این مرض است که آب را خفیه بیاشامند و زان
اندک بیرون آید و بسیت انحراف مشرب است زلی الامعاء مبره که
هر طعام که میل نماید معده بهمان دستور از خود دفع نماید و این دو نوع است
که از سوراخ راجع روم کرده که یکسبب از جگر و جگر از ماسه ریف و ماسه
از معده است بخوابد و نشانی بدان سبب غالب میشود و این کشیدن آب را
از سوراخ راجع روم که یکسبب از جگر و جگر از ماسه ریف و ماسه
کشیدن آب را از سوراخ راجع روم که یکسبب از جگر و جگر از ماسه ریف و ماسه
کشیدن آب را از سوراخ راجع روم که یکسبب از جگر و جگر از ماسه ریف و ماسه

رب شری

فصد یا سلیق اگر ماده کرم بود کنک جو شربت همچون آب انار و غوره
و قرقص طباسیر و قرقص کافور و شیرین تخم خیارین یا استخوانی در آب الی و شیرین
خرفه و اقراص و یا برطین بر نهج طباسیر و شربت خرفه و کلمه از هر یک
بیمه شغال تخم صمغ کثیر خشک کل از منی صندل سفید کلنا رساق غوی از
هر یک یک سه شغال کافور نیم درم نرم کوفته باب انار ترش یا آب خرفه
بازند هر یک مقدار متغالی و یکی را به شربت نفثه یا خرفه اختیار نمایند و
همه دار صندل و اقاقیا و کل از منی دار و جوهر است و ابی که بگذارد
و خرقه بطلاب سرد انجینه یا اقاقیا بر کرده بهند و نفثه و با خرقه است
صنع غوی کل از منی کلنا از هر یک دو شغال رساق نیم شغال شکسته و
شیره و تخم کاه و خرفه و صندل سفید از هر یک شغال شری دو درم یا آب انار
ترش یا کلاب یا شربت لیمو و عدالتش رساق یا از آب انار و
غوره و جنبرهای سرد قالیض سازند **نوع دوم** و یا برطین که از شربت
که مستولی شده بر بدن یا بر کرده از جهت خوردن آب سرد و غیره علما
او عدم حرارت و تشنگی **علل** تنفیه بدن بخفته بدن و فی و کفشد علی و
کلاب و آب شیر کرم و در غنما کرم بر کرده و لیسیت یا بدن و در آب شیره
کو کرد در آمدن و معجونها کرم مثل مسر و بطوس و مارک البقول صفت
ان کندر شاه بلوط سعد و لیمان خرفه از هر یک بر آب شیره و لیمان
نوع شربت و دو شغال غذا گوشت عصاره و مسطحه و قاریت

فصل
در

فصل دوم در بول الدم و این چند نوع است **نوع اول** که از کثرت دم
 و باره شدن رگ و کثاده شدن رگ بجهت ضرب یا صدمه یا چیزی برداشتن
 که واقع گردد علامت است او املا و عروق و سپردن آمدن و فتنه خون بسیار **علاج**
 فصد و شربت انجیر و ضماد ارکلی و صبر و حصص و افاقه و مر لبر که و
 کلاب و فی نفخ کلی دارد و فرص که با جهت دفع بول خون در جمیع
 قسم فایده دارد **صفت** آن که با بنجد دم صمغ جوز کتان را بختیش
 که از هر یک دو درم کند رسد درم تخم کرفش و انبون از هر یک دو درم فرص
 سازند هر یک مقدار متغالی و یکی اختیار نمایند و در اخلیل آب سرد
 و کلاب و لغاب استبول چکانند و شناخ کا و کوزن سوخته با شیر
 غرغره و کتان در اخلیل چکانند فایده مند است **نوع دوم** در بول الدم
 که از کثرت جماع یا کثرت رطوبه یا سبب نفخ که در جوانی آمده یا سبب
 سوک که از ضعف خون روان گردد علامات او آنکه باد در جوانی
 کرده بود و از خون از رده بود بسیار آید و گاهی مثل قطع گوشت و الم
 در بر دندان بپل و لب و از خون از مجاری بول آید اندکی آید و اگر
 الم از پلان و شمی کس که بود **علاج** فصد با سابق از بر و دست و منع از
 غذا غلیظ و از دویه بدر و غذا خش سماق یا انار و غوره و باقیم زرده تخم
 میخ و بخت در مجاری بول بسته شود علامت او عسر استبول و احکاس
 در آلات بول و ممد **علاج** منبر مایه خرگوش باب نخود با متغالی از عاریون

با متغالی از مرده باب رفسن با کجین نیروی و یک نفال کرد و باب
کرفش و حب لبان دو درم باب کرم و شربت کجین بر دوام
محاری بول را پاک سازد و هفته از کله و با کجه و ایدک پادبان
و صنع عربی و کل ارمنی نمایند بر کرده اتفاقا و کنار و کاف نهند و شیر تازه
خورند و در کرده روغن بوسن و با سبب نالند **در وقت**
کرده سبب کرده فاعلی سنگ کرده و حرارت خارج اعتدال است
و سبب یافری سبب کرده خلط غلیظ منجمه شود از آده کم بود و یک کرد
و از بسیار بود سنگ کرده علامت سنگ کرده ازانی است و قطن و جلا
نماید که او خفته است حاصه اگر در روز نکیه کند و هرگاه اسهال از شغل جمعی
کرد و در موضع کرد و در پیدا اید و صفای بول و سوب و لیرخی و زردی
مندر بود سنگ کرده و در خصیه که جانب کرده بود و زردی پیدا شود و
جندی و در دندان که به در قونج مشابیه شود و فرق است که در قونج
منبط کرد و لبوی بالا و حب و رست میل کند و در کرده پر یک جای لازم
بود و بجانب است اندکی مایل و صاحب قونج بر خلط معد جفت نماید
و صاحب سنگ کرده شدت و شیر آبکس که طفل شیر او میل نماید
اگر صغیری بود احسا و طفل را از م ن باز د و سنگ کرده پیدا میشود و اگر
بلغم غلیظ بود بول منعقد میگردد و حرارت کرده و صاحب قونج پیدا شود
منقبه بدن نفی و اسهال و از قونج غالب بود و قصد نمایند و از حرارت

بود سبب قوی نهند و طبع را نرم دارند تا ماده میل برود و نماید حمام و این
 نقص دارد و اگر سرد در میان طعام اجیاناً منع نولد شک کرده میگذرد
 بر سبب اینست خواب برود که کرده را گرم بسیار و ملک بر سبب نماند
 نماند و خیزد می نند و گرم میل تخم خیارین و خشک و سرد و خورده و در
 معتدل میل بر سبب و شش و قوه را و تاس کوبند و خورده و خورده و خورده
 آنچه لایق و نند و چون از این بیرون آیند روغن شنب و نقشه در مجاری
 و سوراخ نماند و کوبند که از بلندی نریزید اگر حصاه بیرون آید بسیار در
 مجاری نماند و بلعها خفته نماند و تخم سوراخ که در این باشد گذارند
 با ناخالصیده روغن بادام و فلوکس چهار شیر صفت متعال و نند و بلعها
 و روغنها در و جگانه و دست نماند تا بیرون آید و در و علیه کند و خورده
 دهند و از شیر به سبب که از سر که کسر باشد و آب ترب و شراب بعض
 و طبع خطا طیف حلی بسیار از حصاه و در شوری بول خلاص داده است
 صفت طبع خطا طیف است که در و آبک سازند و بدید اندازند
 در و روغن بادام نخته سازند و آب کشش بر و ریزند و شیر و در و چینی
 و خولجان بر و ریزند بعد از تنقیه بدن فایده کلی دارد و آنچه در معاجین
 و اقراص که شک را بر راند میله نماند و تر یا قاست درین مرض نقص دارد
 در و بادام نماند و این خرد و غصه **فصل اول** که حادث کرد و در و
فصل اول در و بادام نماند و این خرد و غصه

یا ضرب و سقط با جفا حسته از کرد و آمدن بمنانه و موجب آمدن
علامت او در دندید و تب و تشنگی و سردی اطراف و دفع عانه و اگر دم
عظیم بود حبس لول و بر از و اسواج خاصه و عانه و اگر دم عظیم بود بیرون آمدن
لول قطره قطره و اگر در مدت یک هفته معجز نکرد و بملک است فصد با حبس
بفرد قوت و اگر دم تجاوز نماید از ابتدا رک با بطن کشند ضا و بلین بار اربع گذارند
چرا که عضو عظامی است اسفیدانه ماصوف بر روشن میفته گرم گذارند و تنفیه و پاک
ضرب و با بونه و اگر جواب غلبه الثعلب بعد از یک هفته حکم گمان و اگر با فایده نیست
طلما سازند و ضا و بلانم نجبه و یا بخندید سوز و فاخته یک بموم روشن اسبجه
نماند و این که در و حلیه و حکم گمان و با بونه و اگر در و سد و سنبل جوشانیده با
و بعد از فصد با غلبه الثعلب که در و مغز فلوس حل نموده باشند و حفته پس فایده
دارد و در بحر فی قضیب معاب استبول شیر عورت چکانند و آب کشک جی با روشن
مغز فلوس کشین در و میدید و ماده را مع میدید و منانه را دایم روشن میفته
با اندک با بونه بماند و شیر و تخم خیارین و خرقة شربت تنفیه و غذا گوشت
مرغ و ماش منقشر و افغاناخ سازند **و بعد دم** در و دم منانه از ماده منقشر
حادث کرد علامت او در دندید و تب و تشنگی و سردی اطراف و دفع عانه و اگر دم
از رادع و در ابتدا مثل انکور شفا در تراشه کرد و آب کاسنی و آب حی العالم
و خند لیس و ماسین و بعد از آن محلل از با بونه و کلیل الکلی و غیره اضافند
و اگر در و قوی بود مخدر استعمال نمایند از کاه و افیون تا دایمی از غفلت بیدار

بر رغن بادام طلا مانند یا خرفه الوده بردارند و از بول منجس بود آب نیم خیارین و
 آب گدو و نه چاه نیم و نیم خرفه نرم کوفته یک مثقال سفوف سارین فایده مند است
 و قرض خشنخاش کثرت نفیسه و باقی علاج این است که در نوع اول بدو کور شده
 در درم مثانه بگردانند که در دوازده بلغم که از خون رطوبت و عسل
 اولقل در مثانه و بدشواری بیرون آمدن بول و ضعف در ساقها و
 حقه حاده و شش در ابی در درم غرغره شش و تمام و با بونه و درون غار و
 حوت بپزند و باشند و شربت بزوری و مدرات با آب عسل و خیار سبز و گریز
 بل بیرون آید کم کثرت با نوع نیم خرفه و رب کوس و قند مقدار بمقالی
 از دره سفوف سارین و بعد از آن شربت کجین با حلا ب نفیسه با آب سیر
 ام و در مخی صیغ رغن و ادویه محله حکا کنند و عند ابرخ بریان **نوع چهارم**
 در درم حلا ب که در مثانه بود علامت او بدشواری بیرون آمدن بول و باز
علاج شربت بزوری و مدرات و پرسیاوشان با مغرغره کوس با رغن
 بادام و این فایده دارد و ضحاده بر کرده گذارند و خاکه در درم حلا ب و کرده
 بپزند و **نوع پنجم** در انشقاق مثانه و این مثانه و درم است هر چند و درم است
 و حدوت از باد که متولد از رطوبت بود **علاج** شربت با الاصول تا ابد
 رغن بید انجیر و احتیاب از انجیر به نواح متولد گردد و ناف و عانه را بر رغن
 بویکن با رغن باقی و با بونه که در و چند بیکسر و حلتیت و مشک و غایبه
 حل گردد باشند مانند آب مامشک نیز مانند و ضحاده از کدایت و بونه

و خند بیدارند و پوست خنجره خشک اگر بول بدواری اید اندکی گرم کوفته
 بقند نفع دارد و در ابرن در اند و اگر رطوبت غالب باشد شواثر فایده
 دارد و از تر باقی و سحر بنا و مشرود بطوس و انجیر مثل نماید
 در قروح ثانیه سبب او کج یعنی جراحت از خلط مواری یا اما کسی تخمه شودیم
 بیرون اید با چینه سنگ نریزه که از سایه بروی گذارند ریش کرد و علامت او
 سوزش لول و بیرون آمدن چرک کبریا مثل سبوس سبب نفیض و
 قروح کالج یا سبب خشکی کس و اعتساب از منادلات تنه و سبب
 ترس و شیرین و از حرکات قوی و غذا خود آب و شیر فایده دارد و در
 آلات لول خصوصاً شیر آب و آب مثل و ادویه مدره مثل نماید و در
 چکانند و اگر بزم بسیار بود خاکستر حوس انجیر یا خاکستر شاه بلوط یا دانه
 ترکی در آب حرکت دهند و یک شیار روز بگذارند و صاف نموده از
 آب آن دو قطره در اعلیل چکانند و اگر سوزش ظاهر کرد شیر عورت
 بار دغن با دام و روغن کل فایده دارد و بسجول بروغن کل و شیر
 چهار و شیر زعفران نفع دارد و شیر است حب الکس و آب نوره بمالند
 شک جو مثل کشند و شاف ابرق در اعلیل چکانند
 خانه علامت او سوزش لول و درد قوی ماحه و در سبب سبوس و لاغری
 بدن کاهی مالبول رطوبت مثل لعاب کاهی خون و شیرت با اعلیل
 و آب کک جو و فصد با سلین و حجامت بر پشت و چهار بند و زهره و تخم

ما و العسل

خارجین شربت شش خشک و منفرد و بنادق بر در حلاط و در احلیل لغایت
 حکم الی و شیر خوردن و روغن بادام و روغن بنفشه و سبب اینها
 و کاهای قوی نمایند و سبب و شیر خنم خیار بن و طبع حلیه و سبب و مثلث
 فایده دارد و غذا با بچه و کوه و آب جرب و هر سه بگوشت مرغ و کرم مرغ
 نجس و برنج شیر و کشک و مرغ و کشک کنند و روغن بادام و سبب بادام
 نفع دارد در بسته شدن خون در مثانه بسبب ضربه یا نقطه

صبر غیر و علامت او سردی اطراف و صفویض و عرق سردی
 سنگین بروری باب سبب یا کشک و بنفشه یا به حرکاتش مقدارانی
 باب سبب و خشک بخورشانند یا باب کوه و سبب یا خاکستر خوب
 از یا خاکستر خوب و بنفشه و سبب یا کشک و بنفشه بروری باب سبب
 و بعد از طعام آب ساده و آب ترش و بودنیه برد و بخورشانند و آب
 آن در اندود در حمام زمان طویل توقف نمایند تا عرق بسیار آید و مثانه
 را بر روغن بنفشه و روغن ترش و بنفشه و بنفشه سازند و الی که در سبب
 و بنفشه یا کشک و شیر نرم بر مثانه ریزند و غذا خورد آب سبب و دار حنی در
 مرغ و در گشت و ادویه که سنگ مثانه بیرون آید میل نمایند در درد
 مثانه و این چند نوع است **در اول** که از سبب ریا مثانه سود و بخت خوردن
 غذا تا زیاد و ناکت علامت است و در مثانه **علامت** شربت بروری و سبب
 و سبب و اما الاصول بر روغن بنفشه و در مثانه روغن سبب که در روغن

و روغن خندیدستر حل کرده بمانند و در اعلیل چکانند و فماد از سرد است
و شربت و خیار می و غیره سازند و غذا گوشت کوفته و یا گوشت کوفته بطنجینه
و شراب کهنه گفته اند و مثلث فایده دارد و دیگر در دانه از چینه درم او
و از چینه فروج آن و از سبب در دانه و دیگر در دانه بطریق
نحوال که بول را از راه فماد میراند علاج است که بر مدرات ایداد نمایند
در در دانه که از سود فماد کرم بود علامت او در در موضع فماد
و شکلی در بدن بول محاری را و زردی آن علاج شیره خرفه در دانه
خیارین و شربت تخم کاش و مراد و بر در برین فماد و آب کدو
سکچین فایده دارد و فماد سرد از آب حی العالم و آب انور فماد
الی که در و بنفشه و بنفشه و تخم خرد و عنب الثعلب چون انده باشند و در
و در دانه روغن بنفشه و بنفشه و کدو مانند و در اعلیل چکانند و غذا قلیه
الفاح و زرده کمرج و گوشت مرغ باب انار یا قلیه خیار و از غذا انار
احتیاب نمایند **در** سود فماد که از چینه سردی شود سبب او خوردن
اشربه و ادویه سرد و غیره بود علامت او سفیدی بول **علیه** کلفه
صغیر و تر یا ق و خوردن مدرات و اخیره و موی فایده دارد و روغن کوس
و روغن زردک و قریون در دانه مانند و آب شیر کرم بخشن در دانه و در
از آن در اند که در و با بون و قیصر و اعلیل الی که در و بنفشه و
باشند و غذا انور و بطنجینه و گوشت کوفته نیمه نماید **در** دانه

در یک معانه این علی است که بیشتر کودکان را افتد از طفلی تا بیگام بلوغ
 و مردم فربه را در کرده افتد و آدمی را غر را در زنانه واقع گردد و عورات
 بنابر شکست نه افتد و سبب تولد شکست در جمله رطوبت نرج است از طعام
 غلیظ تولد کند علامت او کله بول سفید و رفیق و صافی بود و در سورت خال کمر
 کون با سفید و رسوب کرده زرد یا سرخ و چینه فرق است هرگاه در دور
 که زده و بگوید ران بود پس اگر این نشود نشانه آن بود که شکست زنانه فرود
 می آید و شکست زنانه در زن کند مگر آنکه در دهنه زنانه افتد و بول را باز دارد
 و خداوند شکست زنانه بپوشد و دست بقبضه خویش میرد علاج زنانه بحالطریقه
 علاج شکست کرده مانند این ادویه قوی لکهار بر بند مثل تر باق کبر و سرود
 بطوس و معجون بفت که شکست را پاک از زنانه بر برد و صفت روشن
 عقرب که فایده دارد و در عانه مالند و در احلیل جگه اند و در مقعد را
 زراوند مدح و خطبانا و پوست سیخ کبر از هر یک او فیه بگیرند و کوفته نیک
 رطل روشن با دام تلخ بر و زخمینه و یک هفته در افتاب گذارند بعد از آن
 همان نموده و عقرب دو هفته برو گذارند و بافتاب گذارند بعد
 از آن جناب استعمال نمایند و خالستر عقرب مقدار نیم دانگ تا یک دانگ
 آب آتش یا بدین آب صفت آن بسیار و نشان سر درم شود
 و نبات احتیاج ندارد به صفت خاکستر عقرب که شکست بر اند عقرب را در
 دیک این تر پوشیده و در تنوری که بسیار گرم نبود نشاند و در آن

میرون از بند و لکار بر بند و رجاج کوفته مقدار دو دانگ نفع گفته اند و اگر
 زجاج کوفته با نندش دو درم و زراغ بیدرم بنزرب یا آب ترب
 میلناید و غولنجان و سیاهانه از هر یک درم و غسل یا آب ترب
 یا آب گرم فایده دارد و اگر سردی غلات و دانه را بر دهن خفته
 ناردین یا لفظ سفید یا آب سرد یا روغن عرق و آب بادیان
 و آب جعفر ز غانید جی که سنگ در یک از نشانه میرون آورد و دانه
 حبش و تخم ترب و پوست میج کبر و بادام تلخ و حبس و زعفران و
 و سعد و سبیل و فردمانا و انون و مردک مسج و مغز تخم خرزهره و نقل و زعفران
 و حرمل و زرداوند و صحر و خطبانا و اسارون و از اجزا برابر گرم کوفته شود
 بلبان مار و روغن نمفت حبس از نند شری درم بود و این شربت نفع دارد
 و تخم کرفش و بادیان و برسیا و نشان را بچونشانند و نفعند سلیمانند و
 آب خجک و صمغ بادام و جوالیه و آب بادیان و آب ترب
 و آب کرفش و آب محمود سیاه یا آب بودینه بری فایده دارد و با
 علاج از حصاه کلی جویند **فصل نهم** در سوزش بول و این دو نوع است
نوع اول سوزش بول که بسبب بدن یا بجهت جراحت شکست شانه شود
علیه آنست که مذکور شده **نوع دوم** سوزش بول که بسبب حرارت و بولور
 علامت او گرمی مزاج و قارور و زگیل و استسحال آید و با عذبه گرم
 اگر لایس یا زگیل بود قوی مایک شک جو و قصد با سلیق اگر نام ناک

ج

کلیه

با حجامت بر پشت و شربت بقره یا لعاب اسببول و بنادق بزوری یا
 شربت خشیاش و آب کشک جو دروغن بادام و در محل خواب
 دو درم روغن کل باد و درم اسببول یا تخم ریحان باب اندازین
 و شربت کاکبج نفع دارد که از خیرهای بنور و ترش و سر اجنباب نمایند
 و جماع ضرر نام دارد و غذا انفا ناه بگوشت مرغ و زرده تخم مرغ و فالوده
 از این است که دروغن بادام و تخم خشیاش و در احلیل کشاف بعض
 بنیض است حل کرده با روغن کل یا بادام امیخته نموده چکانند صفت
 بنادق بزور تخم خیارین تخم کدو و تخم خرفه تخم خشیاش از هر یک یک درم
 نشسته و بقره و رب سوسن از هر یک سه مثقال زبر السج مثقالی تخم خربزه
 و نذر و صمغ عربی و خوش سیاه و شان از هر یک نشسته مثقال تخم کرفس
 درم کل ارمنی دو درم شرنی مثقالی تا دو درم میل نمایند و این نام نماید علاج
 در سوسن بول از دیر ماند شود متحرک بقره و مثانه و قروح احلیل میشود
 دوا و دیگر متحرک خربزه و منقر تخم خیارین و تخم کدو و منقر بادام شیرین تقطیر
 و نشسته و رب سوسن و کل ارمنی و خشیاش همه را نرم کرده
 مقدار دو مثقال شربت میل نمایند و غذا گوشت مرغ و بخود آب و گوشت
 و غاله و اگر دردی عظیم اندکی از افقون و زبر السج مخلوط نمایند یا دو اسکه
 مذکور شده **فصل بیستم** در اجنباب سوسن بول که اسبر و سوسن کوبیده که یعنی از قنطاری
 و نوار سوسن بول و این حیدر بوست نوع اول و دوا دردی بول که بر جهنه

استرخا و عضله که عاصراست نشان را البی گوشت باره که او نشان را میخواند
و شش اب بیرون می آید علامت او است که صاحب او با سانی لول
کنند و هرگاه دست بر نشان او گذارند بول اند علاج است که معجونها و آمش
سویا و زریاف کبیر و معجون ماده الحیوة است و در لپکوس با آنکه دارمی
و سحر و سبیل و سکنج و قرفل و زریار از هر یک برابر بکنند و بول باند
با آنکه نیم کوفته نموده بچشاند و اب انرا با آب سبکی میل نمایند و نشان
از ان اب گذارند و نشان بر دین ناردین و روغن و روغن و روغن
اگر خید بدست و فرقیون درین روغن استخرا نمایند لغو دارد و
در احتیاجات لول که از جهت گوشت زیادتی که در مخی بول شده
علامت او است که از بعد فروغ واقع شود و نقلی در نشان و در عانه در
بود علاج است که در این در اند و ضار و نالین از بفس و خیر و با بون
بخرنی مرغ و لبط گذارند و در غنها بمانند دیگر و نواری بول از جهت درم کرده
و نشان و بسبب سینه شدن خون و جرب در مجاری بول و بواسطه با غلظ
در نشان جیس لول میشود که سرات لعل طقند و کلاس لفع و این
و شواری بول که از جهت خلط المزج که حبسید و در مجاری بول که از نشان
بفصیت می آید و نوحه سده و تیکر و علامت او است که غنا را در
مثل نانجه و ره خورده باشد و راحت او قات گذارند و بول
نمایاب و خام بود علاج می و حقنه و خوردن و کثرت بروری و مدر است

و در این نشانه‌ها می‌باشد و در احوال حکامین و ملک
 و این مرغ خشک کرده مثقالی بگذرد و می‌پزند و باب کرم یا شکر چهار میل نمایند
 و ضا که در بیهوش شدن مثانه مذکور شده نفع دارد و خوردن آب فشر
 آب ترب و برغن با دام ارد را برین میل نمایند فایده آن بیشتر است
 و روغن فطر و روغن مغرب بالیدن و حکامین در احوال فایده کلی دارد
 و مجرب است و دیگر سبب خلط حادثی در مجاری بول حادث بشود و موجب
 حبس بول می‌گردد علامت او تیره بینی کرم و سرخی بول و خوردن در
 احوال و اگر بر در صبر نماید بول بیرون آید علاج شربت از لعابهای سرد
 و کسب جو و شیر تخم خیارین بپزند و آب بول **نوع چهارم** درد شواری بول
 که از جهته حبس در مثانه شده و ضعف ساخته قوت دفع را و نام بگذارد
 اسیراموت قوت علامت او حبس بول بغیری از جهته شربت شغال مغیره
 علاج شربت زردی و بیرون آوردن بول مایک در لوله آب و این
 در انداختن و ضا دمای بلین بر مثانه گذارند و روغن بلسان و فطر مانند دار
 مجاس کانی و آنچه موجب حبس بول میشود منع نمایند دیگر حبس بول از جهت
 نبودن فروغ که در مجاری بول واقع گردد و میشود علاج آنست که در احوال که
 خیرات منع نماید و الم بر طرف سازد و حکامین **نوع پنجم** در حبس بول که از جهته حرارت
 شدیدی و آنچه در شکر کرم و غیره میشود و علامت او حریت بول و التهاب بول
 اندک بیرون نیاید و اگر آبها را بود یا سالی بیرون آید علاج تیره بینی و روغن

نفسه و شست و روغن خشک و این از تنفسه و خیر و با بونه سازند و آب
گرم بر منانه ریزند دیگر حبش بول از سه منانه بشود علاج سینه نماید دیگر
سبب آنکه خفیه بالا رفته و شواری بول بشود علاج آن فکور خواهد شد
انشاء الله تعالی **نوع** در شواری بول که از حبش منانه سبب شد
از سور تراج سرد علامت او است که محسوس نشود دیگر برین بول علاج نماید
اگر بدن استلا بود و در منانه روغن با سیمین و کوسن و زک و عطران
و روغن بلسان بمالند و ضمادها و خوشبو گذارند و زبانی بگیرد و خنوبیا
و معجون ماده الحبه و ماء الاصول بود و روغن بیدار خیر دیگر شواری بول
از حبش ورم منانه و رجم و روده مستقیم و ریاح غلیظ بشود علاج در رشت
بول و این معجونها دهند و ج و سلیم و سمد و دار چینی و حبس بلسان در
و حکم نهان و بلاد و در خوب و فستق و بودنی و زیتون و گردیا و کرم کش
و جوانی و تخم زردک و تخم شلغم و تخم و سیاه از هر یک را یک پیرند و سه وزن
آن عمل سازند بشرقی دود ورم بود و اگر سرطان سوخته دود ورم بعل
میکنند بول را برانند و در این که در و رب که است و افحوان جوشانند
باشند درانند و اگر افحوان صعب در در اجدیل آب نمک و بورچکانند
دوا که بول را برانند مو تخم خربزه دود ورم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم کرم
فند بوزن مجموع دو فعال بخش از طعام و یک فعال بعد از طعام بدو است
میل نماید و غذا بخورد آب که در و زردک و تخم شلغم و میاز باشد و انشاء

که شکم به بند و مثل حب الاس و الی و بادام و جنبه الحضر و خیار و کاهو
 فایده دارد **فصل بیستم** در تقطیر بول و این دو نوع است **نوع اول** در تقطیر
 که از جهت حدت در مجاری او سوزش بود علامت او سوزش و زردی ل
 و هر لحظه بزخاستن و از کثرت جماع و ادویه گرم و تعویذ و ریاضت و بیشتر
 جوانان و در زمان گرم و کسی را که فراج نرم داشته باشد واقع کرد **و علاج**
 شیره خرفه و شیر تخم خیارین و مار یک انبول سرد و شربت نفع و شربت
 خشی کشیس باب غوره و آب کدو و قطیر و استعجول و نبات و قزور فایده
 دارد و حمام و عرق نفع دارد و غذا گوشت مرغ باب انارین و در میان
 نود و نیم در تقطیر بول که از ضعف جرم نشانه و سردی فراج و ضعف قوه پاکه
 شود علامت او بیرون آمدن بول سفید و بی سوزش و کاهی الی اخبار
 بیرون آید علاج سبزه زهر گرم مثل تریاق کبیر و سحر نیا و اندک شاه بلوط
 یا لند و حب الاس فریره از هر یک برابر گرفته بر روزه و درم میل نمایند
 و مار یک انبول گرم نفع دارد و ضعف ان شاه بلوط است متقال
 کند باز زده متقال کشنیر خشک و کل ارسی و صمغ عربی از هر یک نصف متقال
 دو درم صباح دو درم در شام اختیار نمایند و مار یک انبول دیگر بلوط کند
 از هر یک ده درم سعد و عافیه و حاد و کونجیا و راسن و کبریا از هر یک متقال
 نرم کوفته شربت کهنه یا شربت دو درم میل نمایند و یک متقال از قاقله برور
 میل نمایند و سعد و سیاه زهر یک برابر نرم کوفته تقبضه و صمغ عربی و عافیه

سازند و نوشند و تخم سداب فایده دارد و در روشن بیدار بخورند
و مالیدن نفع دارد و کوبیده برونزنی زنبق و بارون با دام حل است
در احلیل چکانند و در زبرد دارند و در روشن جوزه فایده مند است و خود آب
که در وادیه گرم باشد و سبزه بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
نفع کلی دارد و کاهنی نفعی لول از چینه حبس لول از بود علاج غسول
نماند **فصل دهم** در سلس البول و بول در فراس این چند نوع است
نوع اول در سلس البول که لغز زاده از جهت سردی مثانه و سستی
عضله بود علامت او سفیدی بول و بیرون آمدن لغز زاده و بی بول
علاج ادویه گرم مثل کندر و سعد و خولجان از هر یک ده مثقال بپزند و با
مثقال عسل السینه شش در مثقال بود و باطل لول کبر و صغیر و ماسک البول
گرم صفت آن شاه بلوط و سعد و مرو و خولجان و قرقه در اس از هر یک
برابر بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند و بپزند
شام میل نمایند و شراب و نخلت گفته اند فایده دارد و آب بخورند
تا ممکن بود و معجونها گرم و معجونها گرم و سبزه بپزند و بپزند و بپزند
و حبه الخضر و سوز و کنجد و قند و گوشت زبانه بریان نموده این عسل را
و در دشت را نجاست فایده مند است و از عاقر قرقه و تخم شنبه و عود
و تخم کرفش بپزند و شش مثقال فایده دارد و با سبزه و سبزه و سبزه
بریان کرده خوب است و فی و در آب معاون و آب دریا که شور باشد
دوره

وزیره کوفته خوردن و طارون و روشن با بونه و شنب و کوسن که در منک
 حل نموده باشند و شاه بلوط و مصطکی و سعد و هیدیکه سیاه نهند نفوس سازند
 و غذا گوشت بریان ساخته و مطبوخه نوع دوم مسلسل البول که از جهت زوال
 فقرات که در ریه نشانه است مقطع کرد و در باطیات نشانه است که در این
 سبب قافور نباشد بر صبط البول علامت او بالا آمدن فقرات یعنی مبره
 است علاج این غسری دارد فقرات بجای او برون و طلا قابض گذارند
 و دیگر ساس البول اگر کثرت شرب شراب و ادویه ندره شود علاج منع آنها نماید
 و ماسک البول منع نماید دیگر کجبت ورم حنث که تحت او بمشانه و رجم کرد
 ساس البول بنمود علاج است که دفع ورم نماید و روغنهای محلول نماید و دیگر
 بسبب حرارت فراج ساس البول واقع میگردد و علامت او ضرر از خیرای
 کرم و صمغ بول میشود علاج قرص طباشیر و قرص که از گل ارسی و طباشیر و گندار و تخم
 خرفه و تخم کاهوساخته باشند و کشنیز را در سرکه گذارند و قف داده ماسکه بلوط
 و لیمو و عدس تخم از بر یک دو درم قند و تخم سعال نفوس سازند بول در قرص
 بر او اکثر خفا و عضله نشانه است و بیشتر این مرض کودکان را از جهت رطوبت
 فراج ایشان واقع میگردد و علاج است که از خواب بیدار سازند با سنان
 و کفند علی و انید را میلمانند و زرد کنند و حب الانس از هر یک تخم سعال
 با چهل سعال غسل سازند شریج دو درم و مازوی بپود کوفته با تخم ریحان
 میلمانند و علاج نوع اول در ساس البول نمایند و در خانه روشن که در میان

که در وقت فرغ خون اینجمله باشند و عود و مصطکی و خوردن شراب که نه بپاش
اندکی گفته اند فایده دارد و فلیه خشک و مطبوعه و منع از طعام شب خوردن آب
نماند **فصل** در بول الدم و این چند نوع است **نوع اول** که از
جهت کشاد شدن مری از روده یا کشیدن عروق کرده شود و علامت
او اینست که از اسهال اندک اندک آید و از جهت اتفاق شود بسیار
آید و از فریب برگزیده و از خوردن دوا و غیره طعام گرم واقع کرد و علاج فصد یا
فصد صاف و شربت عناب بکشد و شربت خنک باشد و روایح و طایف
و قرص که با قرص نفث الدم بپاشند و بر حافره و عانه محجمه که آید و از دست
حدت دم بود علاج دیا سطر یا سید و ضا و از کل ارسی و افاق و ضدل
و کل سرخ و حی العالم ما رو آب سرد شانه ریزند و عدد دوم در بول الدم که از
ضعف ده و ضعف کبد شود و علامت او اینست که بول غشایی بول از آب
کودک که نشسته باشند آنچه از ضعف ده بود و فصد رنگ و غلیظ بول که از
ضعف کبد بود و مایل بسرخ و رقیق بود و نشان بخون علاج اینست که در ضعف
کرده نکورند و بول الدم از جهت حورده شدن عروق که بعد از جهت
شود علامت او اینست که اندک اندک آید و بوی ناک و اگر بود علاج فصد
کرده نماند و کل ارسی و قرص کاکین فایده دارد و بول که کشیدند و در
عروق شود خون صرف و در آنها المافیت نبود و عود که از خارج میانه
آید و خونیکه از خارج کرده آید بسیار بود و در همه اقسام کبد و کل ارسی و قرص طیار
فایده دارد

فایده دارد و باقی علاج خوانده نماند **یا سبب دوم** در افسه صفت
 و خفیه شمل است بر زده فصل **در لقصان** یا به مجامعت کاری
 طبع همه انواع جانوران را از جهت بقای بدن بسبب صفت و ادبیری
 را از اعضای رئیس شمارند پس اعضا در سه چهارم است دل و ماغ و حلقه
 و غضب و ادبیری است بقا در نفس نفیوت الی سه عضو دیگر است و که در آن
 سه عضو کلی ضعف کرد و در قوت میمخت ضعیفی پیدا بدو این چند نوع است
در لقصان یا به که از ضعف بدن و قلت غذا شود علامت او
 زردی رنگ و لاغری بدن علاج نفیوت بدن و زیاده و کمی غذا و نوم و مراغت
 و سردی و سردی و نغمتهای و نفیوت و ترک جماع چند کاه و تا نفیوت آید و گوشت
 گوشت جوان و شراب و قلت گفته اند نفیوت را در کتاب و گوشت و مرغ و به
 و زرده تخم مرغ و هر چه که در و در حبشی و خونیان و در خیل و فلفل بقدر الکلی مزاج بر
 دارد و معجول لبوب نفع کلی دارد و **در لقصان** یا به از جهت بیوش که
 غالب بود بر الیاسنی علامت او قلت آب زرد یک بیرون این
 و غلیظ بینی و نفیوت از حمام و غذا و طب مثل گوشت مرغ و بر زده و زرده تخم مرغ
 و بخود آب و شراب و در و در یکس یک یک سیرک و در و در صفت
 ترشکس حل کرده خوشا نند ما علقه شود خیر روز میباید و تابی تار فایده
 دارد و این حقن آب زرد که گوشت و باره و نه و نه که چند روز در خود و در
 از هر یک در و یکی کنند و در شور کنند یک شبانه روز مداومت و در و در و در و در

شبهه

و دروغن جز از هر یک و مثال اضافه نمایند اول باب جفند عمل نمایند
بعد از آن این حقنه نموده بخواب روند تا یک هفته مداومت نموده و در هر
یکنوبت و در یک حقنه نمایند صحت یابند بسرد و دیوید است حمام بخواب
نمایند و دروغن تنفشه و با دام دکل که در و موم حل نموده باشند استعمال نمایند
و از مکر و تعب اجتناب نمایند **فصل** نقصان یا که حادث شود از جهت
سردی که غالب بود آلات منی علامت اوقات منی و بدستواری است
امدن و نفع از گرمی و صبر و صفت و خصیه و در هر دو گرم قادر نیست بر جماع غلاج
و بخیل بر در و و معجون حلینت صفت آن حلینت الطرب معجل بسیارند
و یک مثال یک ساله شراب بله نمایند و معجون بیوب نفع کلی دارد منی را
زیاده بسیار و صفت آن منو با دام و فندق مغز نارچل و حب صنوبر و حبه کافور
و حبه الزلیم از هر یک جز در بخیل و دار فلفل و نارنگ و حبه الشعاب و خویجان
از هر یک نلث جز و فائده عمل مقدار آنکه از آب زنده شترتی و مثال و آب
ساز و عمل بخور مانند و ادویه گرم بدو و نتیجه میمانند و شیر کاه و نازه بسیارند
و در چنین نرم کوفته ده گرم بدو و نتیجه یک ساعت گذاشته بخند دفع اختیار نمایند هفته
مداومت نمایند و جمیع ملتهب و معجون گرم مثل ترباق بسرد و کوش دارد و عمل بر پره
کا و عمل و پوره در وجود بالند و جلی کا و با مرغ و سنج برس و عاف و قره با خردلی
نرم کوفته در دروغن کل یا پخته حل ساخته بالند و به شیر نفع کلی دارد و صفت
بسیار در دروغن زنبق و مثال بلیند و در و مثال حل کرده و دو گرم

و بیون

فرقیون و سه درم عافیه فرحانم نموده در وجود مانند مثل غبار کرده بردن استخینه
 و املی مشک اضافه نموده در وجود مانند یا فرقیون نهها در روشن زین استخینه بماند
 و خد بید شود و دار فلفل و نوره و حلیت نفوذ یا مجموع بردن استخینه در عاصره و شن
 و کشیها در آن و مضیق و حلیه و سفید بماند و بنمیدرم از حلیت یا پنج ده هم مرغ
 نیم تخم فایده دارد و غذا قلیه بدار جنبی و کباب و خولجان و تخم دایب با دوید
 گرم و عصاره و گوشت که غذا که صالح است باده را باید که در و سه صفت پادشاهت
 غذا و تولید ریا و گرمی که ملایم جوهر می بود آنچه این رسه حال دارد خورد و خور و
 سلیم و با قلی و گوشت کوفته جوان و شراب اندک و شلک و در غذا و خولجان
 و دار جنبی و بهار نارم دارند **نوع دوم** در نقصان باده که حادث کرد و دار
 سود نراج گرم که غالب بود بر آلات تنی علامت او غلط می و زردی آن
 و بدن اندن بسهویت و عظیم حصبه در اها ظاهر و بر آمده و صفت علاج
 شیر خور و دودغ و شیر آب و گا و دیر یا تر یکین و گوشت کوفته جوان و در غله
 و انما ناخ و قلیه خیار و گوشت مرغ و متوسر او و قلیه زردک و زردک مری و
 شفاقل مری و شیر را چوشانند و انوی از جلیل بد استخینه نمایند و خصیه را بر خشن
 بنفشه بادام جرب سازند و اخضر کرب نمایند از غذا و دوا را در حصبه و عصب
 نوع پنجم در نقصان باده که از سود نراج غلط که غالب بود بر آلات تنی علامت
 او نثریت تنی و قادر نباشد بر جاع و در حمام و در هوا رطب و در حالس مری
 و صفت او است و ضرر آب خوردن علاج شربت کبکچین بروی وانی که در

عود خوشایند باشد بلیانید و از نافع خشک می ده درم رخیل و عافره ها
از هر یک درم فند برار مجموع شش تنی متعالی غذا گوشت مرغ و عصاره و بیل اب
شیر بلیانید می زیاده شود و الفاظ نیک او رود و دایم بر دهن فرست که در و فریون
و سعد حل رده باشد بر صفت کالبد و طبع در فند بیکتر و فریون و شیخ و عافره ها
و فلفل و سعد و ابل و دار فلفل از هر یک یک پخته لبراب یا کلاب السجده در صفت
مانند دیگر لبراب متعالی نرم کوفته در شیر انجینه کشیدارند و در سایه خشک نموده بر
کادو حل حل نموده بوقت حاجت در صفت و حوالی او بالند و از جبرهای طب
بر شیرینانید **فروع** در نقصان باه که از بر دست و میب شود علاج در لب نماید
از معاجین و طلا و اسیر و اعدیه و دیگر از جهت سردی و رطوبت می باشد و در
سبب حرارت و رطوبت نقصان باه بنمود و از حرارت و سبب نیز اگر بود
علاج این اقسام نماید و روغن و فنیون که در و خید بیکتر و عافره ها انجینه
باشد در صفت و حوالی او بالند **فروع** در نقصان باه که از جهت قلت
حرکت و سکون دمی شود علامت او غلطی و کثرت آن **علاج** انجینه
را گرم سازد مثل رخیل می در معجون ماده الحیوة و صفت گرم و شافه از مغز تخم
سعد و جری بطور عافره ها و این صفت کرده را گرم سازد و با دلو اسیر
نقدار در روغن کشید و روغن حبه انحر و اب کشید و تخم کنان نیم کوفته
و تخم ترب از هر یک پنج مثقال انجیره و عدد و بادیان و دو مثقال است
سه مثقال اوویه را کوسانند و روغن نماید و انجینه نماید مقدار و دو مثقال
حل در لبن

عمل و نسبت علمایند و غذاها و کرم با همیه اختیار نمایند و کبر نقصان باه از
 جهته انکه ترک جمیع نموده باشند مدت ندید و خود را نگاه داشته باشند علاج
 است که کتاب الفیقه و غیره که در این باب نوشته اند مطالعه نمایند و حکایت
 که در این باب گفته اند بخوانند و در نصب روغنهای و طلاها که مذکور شده باشد
 نوع هشتم در نقصان باه که از جهت زهد یا از سبب بعضی مجامع یا احتیام یا
 از جهته امرویی که اعتقاد کرده که سحر کرده اند و اورا بسته اند در جوهرت قدرت
 او نیز جماع نمائید علامت او نقصان حرارت در جمیع بدن و بیس بعضی علاج
 نفوس دل و بدن به مواجین و منفرج یا قوی که دل را قوت دهد و نشاط تمام
 آورد و نقصان و دوکواس بر ابل کند صفت آن برورند ما سخته و لعل و باقوت
 و بدار بر یک در تنقال قریفل معالی هین سفید و سرخ و کبابه و ساج و نهی
 از بر یک سه تنقال در دوح عقربی و پوست بیرون بسته و ضد لیس و در زباد
 از بر یک دو درم دار چینی و کل سرخ و ابله از بر یک چهار درم خولجان و
 خصیه الشعلب از بر یک پنج درم عفران معالی منکب بندرم و ورق نوره
 و طلا از بر یک معالی حوا بر از بر یک سماق کوده باقی را دو به را نرم و نسته
 شربت نوا که در دست و سجا به تنقال با نفوذ و غسل از بر یک ضد و تنقال
 سازند شربت معالی یا دو تنقال اختیار نمایند و این معجون نیز فایده دارد
 محو است کل سرخ و کاو زبال از بر یک سجدرم محم خرقه سه درم بهمن و
 خصیه الشعلب و تنقال و خولجان و تخم خربزه و تخم سلیم از بر یک بنفشه و تخم

یا دو دلبست متعال قند و عسل بسیارند شربتی که در دم بود در روغنها و ادویه که
مخور شده در صفت بالند فایده دارد و از معجزاتها و مشهور و بطوس و در اول است
و نوشدار و ادویه یا به است متعال و دار چینی و کره شقیق و در آن عصا
و زنجبیل و تخم جزر و فلفل و عسل بپاود
و شرفند و خوشی شش سفید و حقیقه الثعلب و اگر خونچکان و کرم کفش کوهی
مجموع با مغز بادام و آنچه اختیار نمایند بحدیص حصه الثعلب و خونچکان که خور
نموده شده بوزن آن قند انجینه نمایند و هر شب پیش از صحبت متعالی
در نقصان یا به که از ضعف دل که از جهت حرارت یا برودت
سود علاست از نقصان و ضعف دل و تشنگی و قلت شهوت جماع
بطور است از قضیت و ضعف او و قلت اصدار جماع **نقیه بدن از**
خلط فاسد و تقویت قلب مفرغ و دار المسک و معجون فاسک اگر معتدل
یابد و اگر مرد و گرم هر کدام که مناسب دانند بر ابطال قوی ازند و شراب لغنه
باعرقها فایده دارد و اندکی آب ازند و او از خوش معول دارند و از فواید
و حکم و اندیشه و در دارند و غذا لطیف میل نمایند و از غذا و غلیظ بر سیر
نمانند و دیگر ضعف یا به از ضعف کبد و علاست او و قلت منی و ضعف
شهوت جماع **تقویت** حکم نمایند و ادویه و اغذیه که منی را زیاد سازد
اختیار نمایند دیگر نقصان یا به از ضعف معده و ضعف کرده بپاود
تقویت کرده و معده نمایند و ادویه یا به فایده دارد **در نقصان از راه**
که از معده

که از ضعف و مانع بود علامت او کدورت حواس و عدم شهوت جماع و اگر
 قضیب و عدم انشمار از ضعف از بردوت و مانع بود و عدم قدرت جماع
 او بر جماع در بهوا کسود و اگر از جهت رطوبت مزاج نقصان بود علامت او
 غلبه رطوبت و قادر نباشد صاحب او بر جماع و در بهوا کرم و ضرر بادر است
 کرم و اگر نقصان باه از جهت یبوست بود علامت او یخوالی و خشکی چشمها
 بینی و ضرر از جماع و نفع از مرطوبات علاج تبدیل مزاج مایه حذر بود و نمایند
 بار و وبال بس رطب و اگر ماده بود استفرغ نمایند و اگر خون غالب بود قصد
 نمایند و اگر صفوا غالب بود و مطبوخ هلیله و اگر بلغم غالب بود فوفا یا و اباج
 ففرا و غرغره و نخله بخنجر نی خوشبوی مثل صندل و کلاب و غیره و مشک و عود
 و بانی علاج امراض و مانع نمایند **نوع یازدهم** در سرفه و الت و ضعف
 و قلت نفخ در اسفل بدن علامت او سلامت بدن و اعضا و عدم
 نفخ و کثرت منی و قوت انشمار و در محل جموع و از ادویه کرم **علاج** ماده
 الحبه و شیر و دار عینی و ادویه مایه زرده و زرد و کمرج و دیگر استر خوار الت
 منی از ضعف بدن و از جهت بملک از جماع میشود علامت او نقصان
 و لاغری و قضیب **علاج** آب زخم برورزند و بشیر و رشت طلا سازند
 و فرنیون و عاقر قضا طلا نمایند و دیگر استر خوار الت از جهت بردوت
 عضها و قضیب و ضری از جنس فالنج بود علامت او آنکه منی رفیق بود با
 سیر و ن ایدی انشمار و ضعف و لاغری و کم حسن و حرکت و اگر در مانده

و لا غرض بود علاج ان اشکالی دار و علاج فالج نماید و حسب سهیل و قی و خفته
 حا و فایده دارد و در و غنما کرم که در و فلغل و خند بیکسند و فرغیون و طراح
 هندی حل کرده باشند و اگر طوبیه غالب بود اهل و مسدود و ارجینی و در اقل
 و اگر و جوز سرد و انزال اینها اضافه نموده در نصب بالغه **فصل دوم** در سرعت
 انزال و اسباب و علامات و علل ان و این خند و غش **فصل اول**
 که حادث گردد از کثرت منی و غلبه خون علامت او اعتدال قوام
 و کثرت منی و قوت البت تناسل **علاج** جماع بسیار فایده دارد و
 تعلیل طعام و گوشت و شراب و فصد نماید و شربت سنگین و آب این
 و آب غوره و شربت نارنج و لیمون میل نمایند **فصل دوم** سرعت انزال
 که از ضعف قوت ماسکه سبب طبع است و سردی شود علامت او کمی
 بسیار و سفید و رقیق بیرون آید لعل و علاج تنقیه بدن از رطوبت نفی و
 اسهال و ادویه کرم فالج مثل اطر لعل کبر و صغیر و معجون حبث الحدید
 و نافع و عانه را بر وزن اساس و زکریا و مطحون سازند و غذا
 قلیه خنک و مطبوعه بدار چینی و تخم فیه و شهدانه را بچون سازند و میل نمایند
 و بکثرت انزال البت حرارت و خفت است می شود علامت او کثرت
 در وقت بیرون و زردی ان **علاج** شیره خرقه و شربت لیمون و تخم
 و کاه و ضماد های سرد و در دیگر از ضعف اعصاب ریه و کوب و نقصان باه
علاج ان مذکور شده **فصل سوم** در کثرت شهوت جماع که در جوانی بود

علامت نندرسنی و توانائی بود و ضعفی نیار داین شهوت سگدگت
 و این جذب نوع است **نوع اول** که از انزال بدین و کثرت خون دمی بود
 علامت او قلت ضعف بر کثرت ماه و احلام و قوت بدن و حرارت بدن
 علاج قصد و قضا غواصل نمودن با بخوره و سماق و زرا در یواح و
 شربت نیلوفر و نارنج و ضماد برشت از طبخ و کشید زرد برک میدود و طعام
 کشید این اشیا و کثرت شهوت و حدت نمی رانند کین میدود و کثرت
 شهوت از کثرت منی و حرارت او باشد علامت او کورس بول خصوصاً
 و محلی که منی بیاید علاج شربت نیلوفر و کشیده خرفه و شربت غناب و دودغ
 زرش و در آمدن در آب سرد و خواب بر کمان و یک سبب کثرت رطوبت
 میشود علاج ادویه گرم که منی را کم میبازد مثل کمونی و بودنی و سداب و مسنر
 و دار چینی و یک کثرت شهوت از بر جفت حله و شور که در او عینه منی بود میشود
 بمخامجه غارض میگرد و عوارض را حله و رحم علامت او آنکه برگاه جماع
 کند میل زیاد شود علاج قصد و کمال ماده حاد و میل مطبوع هلیل و فنبون
 و در آب سرد در آمدن فایده دارد **نوع دوم** در کثرت شهوت که از
 لغو و فراق از خلط سودائی که در کثرت شد الفاظ شود علامت او بیادول
 خیزد منی منصف در فراج سودائی علاج از لغو کسب حرارت شده خیزد منی سردی
 هندوانه و فایده و در کثرت رطوبت در کثرت صفت شده او و صفت
 محلول راج غل سحر و حسب امارج نفع دارد و از کثرت بر دال بود امارج

سودا نمایند **باب دوم** در درونی و فندی و روی و کثرت اخلام
در درونی رطوبتی بود که در آن مسکود در اندامی شہوت جماع و روی
سبلان نمی بود و بیرون آمدن او بغیر از ده و این خبر نوع است **فصل**
که حادث کرد کثرت منی در وقت جماع و کثرت منی تا اول خبر ناله آرد
منی حاصل کرد و علامت او کثرت منی در وقت جماع علاج قصه نمایند
و غذا که منی کم سازد میل نمایند دیگر در منی و فندی از حدت منی نمایند
علامت او احساس سختی او در محل خروج و حرقت بول علاج کثرت
سرد و تر و دراز سرد از خرقه و کانی بود کاسنی و خیار و شنبه و نیلوفر و بیدار
مدی حادث میکرد و از کستر خارا و غصه منی و سردی مزاج و ضعف قوت
ما که علامت او رقت منی و انزال بی الفاظ علاج دوا حار که منی را
کم سازد مثل سود و بونیه و شونیز و زیره و شنبه و خیار و کتان و سداب و بوم
معجون کونی و بیکار شنبه و دند و عسله را روان میکرد و منی از جهته عجز که عارض
میکرد علاج شنبه نمایند و روغنهای در عانه و غایه مالند و بیکار ضعف کرده که حر
او که احسنه از کثرت جماع میشود علامت او ضعف کرده و از جماع خبر بسیار
این علامت بد است و ضعف منی تا کسازد علاج ضعف کرده نمایند
و معجون لبوب نفع کلی دارد **فصل دوم** که حادث کرد و از کثرت منی شود
و مکرر جماع علامت او کثرت منی که اعضا منی بکثرت آید از ضعف بود و فندی
و در صلب ظاهر میکرد و در قوی بود موجب انزال کرد و علاج معجون ماده الحیو
و لبوب

و بوی و مالیدن روغن فرقیون در صیبت و نفیبت قوت ماسکه و حقیقت
و حدیث آن کمتر نمایند و دیگر سیلان نمی گاهی حادث میگردد و زمان را
علامه ای که مذکور شده نمایند و این را در آب رفیق که بعد از بول سپردن می آید
و ذی میگویند نفع دارد و محکم ادب و محکم شست و کلمات را از هر یک برابر شستی
و در درم شربت سنگین و شربت بریان زده بعمل مانع ندی دودی بود
و دیگر اعلام شربت او اسباب در درمی است علاج او است که صفای هر
یعنی شربت بر شربت بند در مجازی کرده و جواب بر او است زمان در
بعد و کل سرخ و سح و فحاشی و امثال آنها روند و اختیاب نمایند از
خواب بر شربت جهت آنکه موجب گرمی کرده و شراستین میگردد و در روح و خلط
را بدینند **فصل هجتم** در درم و کس بنویانی اسم یعنی بود قوام الذکر که بهی
روم در درم کی مدد و لعب نمایند و بعضی گفته اند که نام ولد شیطان است بعضی
گفته اند صورتی بود در حمام که امر و سلطان سیاه گویند که قوام الذکر که بدست خود
گرفته او را بدین نام مانده و این الفاظ مضبب بی شبهت جماع بویا با هم
و در از بزرگ و دلشند و اسطه بندت و صلا است مانع فرزند می شود و در عشق
و هم در می آید و در هم را خرد و در می آید و این را اگر در و انکند و درم زرم بعد از در
و لب بندت مشارکت بد مانع و دران موجب مالک گردد و این چند نوع است
نوع اول که حادث کرد و از رنج غلیظ که در حلق می رسد و اعضای جماع بود
علامه است آنکه متولد و نفس صیبت بود است که مالموطا اختلاص نباشد علاج فی و حقیقت

و تقیه بدن و خوردن ادویه که باد و نفخ را دفع نماید مثل تخم سداب و زره
و تخم کرفس و تخم ریش و از مجموع با بعضی مقدار وودرم باب **عسل سلیقه**
و در فضیبت روغن ها که گرم مثل روغن یاسمین و کوسن و غیره مانند این دوا
بعد از استفراغ مناسب نماید و از صاحب این عذیبت ادویه سرد مثل
کشنیز خشک و کل و زبرالنج و کلنا و حب الزمان و عدس و تخم خرمای و تخم
کاهود کاسنی و جوز و منع تولد رماح بنماید و در روغن کل و آب کاسنی
و آب کاهود کسینتر و صندل و کافور و اینون طلا نموده افراط نماید که مو
رمان خس و حرکت قصب ببرد و غذا منع باب **خوزه و نارنج و سماق**
سازند و یک شخی در از خلط غلیظ میشود علاج تقیه بدن بدو اسهل و می و
منع از غذای مولد بلغم و مانند آن قصب روغن مرو و کشنیز بابی که در و تقیه
و خرو و بنور و جوشانیده باشند **نوع دوم** در انفاط قصب که از بسیاری می
بود در ادویه سبب ترک جماع مدتی حادث گردد علاج الکهرت و حرارت
بود و قصد با کسین و خوردن حرارت مثل کنگ و جو و شیر خرفه و آب نارین
و باد زنگ و خیار و کسینج و شربت سفسه و حقه باب جو و روغن سفسه و کافور
و شیر خرفه و آب بنور و خا و در لبت اینها کسینج و باقی علاج کثیرت
شهرت و سیلان منی که از حرارت و رطوبت و کاسرات قلع نماید **نوع**
در عذوب و این خیال **نوع** که گاه جماع نماید زبل او در وقت انزال
بغیر اراده بیرون آید و معود او می آید که بر از را مخاطب نماید و گاهی عیلت
عورت را

عورات را عارض میگرد و افزاین غلبت کسائی را بود که از جماع لذت کلی پیدا
و نمی ایشان در غایت وقت و حدت بود و طبع شیف و لذت محسوس
مسی بیشتر و فرزند از ناقص العقل بود بخلاف جمعی که معر باشند از جماع مثل حکما
و غیره فرزند ایشان کامل العقل و فکر و سایر قوی در غایت خوبی بود و بیشتر
انبرض کسائی را عارض کرد که خون ایشان رفیق و معتبر آنهاست و از جماع
اندک و عضلات در غایت بی قوی و ضعف علاج است که برینهار جماع
نماند و ایشان را قاضی که شکم به بند و مثل اطفال و کند و کهر با و مفرج که
مقوی و مانع دل بود اختیار نماند و نشانه از کثرت و ماز و کند و اطفال
و صغیری ساخته در محل جماع بردارند و روغن آبی و روغن ابله و روغن
نار دین در مقعد مالند و برین انواع بر سفره فایده دارد و غذا قوایض
قله خشک بیره و کشیر خشک فایده دارد **فصل پنجم** در درم و مض و خایه و انواع
و اسباب علامات و علاجات **الف نوح اول** در درم کرم که سبب او خون
با صفرا یا صبی مغنی در محل جماع موجب درم کرم در حصیه میگردد علامت او کرمی
رنگ و درد و اندوه و کرمی مله و کاهبی ورم در نفس حصیه و کاهبی در بون
حصیه بود آنکه در بون بود و نمک معلوم میگردد و آنچه در نفس خایه باشد با
بنو و جهت الفصال او بدل علاج و صد با سلیق یا ضامن اگر مانعی نماند
والا جمیع است بر ساق و شب و غرقه بزرگ و کلاب و آب کشنیر بر باب
غلبه غلبت یا کدو یا کاسنی و اگر ضایع و درد شدید بود برک ما بود

برک حشاش فایده دارد بعد از ابتدا در وجود باقی دارد و خود و اندک
زغفران و زعفران و در اخرا در به محلل از بابونه و اکلیل الملک و زیره و زرد
تخم مرغ و روغن گل و لعاب تخم کمان و برک کرب و حلیه باب میل و مثلثه
طلما نماید و در ورم که از کثرت بلغم و رطوبت شود علامت سفید و سفیدی رنگ
و قلت در و سردی بلغم و از علاج بصواب نماید صلب کرد و علاج چندی
دفع نماید و اخراج بلغم محب قوفا یا و غیره و ضما و محلل از او گذرد یا نجبه
و زیره و اکلیل الملک و بابونه و نقل و موم و روغن خیر و زرد و تخم مرغ
و مثلث و از ضما و ناله نفع دارد و او را و با میل و روغن کچنر طلما سازند و مل
فقد اختیار نماید و غذا نخورد آب **در ورم** که در صلب که در خصیه و
فقد شود و از سود اعلاست او صلاست و مودت و عدم در و علاج و و
ضما و بلبل محلل مثل بابونه و سنبل و اکلیل الملک و برک کرب و موم فایده
و جوی مرغ و اشق و سیاه و مثلث و حلیه و کونان کشته این مجموع بالعقی بر
ورم طلما سازند و دیگر عافو نا یعنی اضمحاج ذکر در حال و در ورم در رحم و غدد
در او عینه نمی از جهت ورم کرم و انقطاع سید از واسطه بخار بسیار و اگر
این علت را عارض کرد و تشنج و تشنج او نفع نبرد و عرق سرد شود موم
گفته اند علاج فصد و بلبلین طبعیه کچنرهای کسر و مثل تر کبکب و شیر خشت و بمطبوخ
خیار کسیر و طلما سر و بر اعضا و جاج و خنجر و خنجر و کلن از منی و افیون
و کلاب و کاهو و اب کاهو و غرور و اب کچنر و شیر خشت و کچنر و در ورم

باقی مانده مجرب فربسب کدازند و زکونداش نشن لغذار و دیگر عارض شود خصیه را درم
بر سبیل انکه فربه باشد مثل انکه در سینه عوارث را ظاهر بیکد در علاج بر وقتیت
مخبرای سردی و خلد رطل افیون و پنج داب کسیند و زبری سرب را کسیند و اسفلیج
و بویست خشک شایشی و کرد اسبا و اب کاسود کسیند **در در خصیه و قصب**
و این چند نوع است **نوع اول** که از سرد مزاج ارم نشود علامت او حرارت
و التهاب علاج این کسیند و کاسود کاسنی و اب غلب النعلت و افیون
و اگر در و نورنش قوی بود کافور و افیون لغذار و در شترتها و غذا ناکرد
میل نماید و دیگر بسبب سردی مزاج حادث میگردد در خصیه و قصب علاج
خبر ناکرم مثل روغن کزکیم بید الخیر که در و خند بید ستر و فنیون حل کرده باشند
و کطفند و زنجبیل و دارچینی و غذا تخم و اب دیگر از با و غلظت این در و عارض شود
علامت او اسهال در و از موضع مویضی و متعدد علاج طلا ارم محلل مثل بابونه
و اکلیل الکلب و بونیه و سد اب در و منها ارم که در و خند بید ستر حل کرده باشند
مثل روغن با سمن و کوسن و سد اب **نوع دوم** در و خصیه و قصب که از فربه
باصدمه شود علاج فصد و تلین طبعیت و طلا ناکرم در و عارضه قالفش مثل سفینه
و خطمی و بنو فز و کد و و کرب و غلب النعلت **نوع سوم** در ارتفاع خصیه یعنی اباله
رقتن خصیه از جهته استیلا و برودت و ضعف غالب میگردد و با میرو و دوی
را ق و بد شو آری بول میرون اید و جو خصیه در و کد و تلغایشی که حاصل میشود
لقطر بول و کاهی بسبب رو فارجی میشود کاهی در اخر امراض حادث و اب و غلظت

نزدیک موت گفته اند و لا علاج اما علاج اصح از غش فریبون و مفرج کوش
و بابونه و حلیه و اکلیل الکلب و عسل طلا نمایند و دواست حمام و این که درو
بابونه و تخم کناف و اکلیل مسکوس حشائنده باشند و ادویه بایه در غذا فایده
دارد در دوا صفر صلابت او صف حلیه خفه بود کاهی یا دوف
از جهت هوا و غلبه در عروق ظاهر شود و بیشتر این صلابت در دوا صفر
جهت از ضعف و نقصان حرارت و عروق زواید که تواند و نیز در علاج
دوا که در بای نمایند و ضامای محل کار برند **در استرخا**
صفر بسیار باشد که پوست خایه سرخی شود و فرو آید و پوست بول نگاه
باید داشت که بر زمین نیفتد و گاه باشد که آن پوست زیر بای آمدن
محل بر خاستن بکشد و در دکنه علاج طلا و سرد و صمد و ناقابض ندارند
مثل ماز و داس ممل سرخ و عدس مکرماز و وکلنا روشا و بلوط
در قروح ذکر خصیه و جوال آن ریشها این جایگاه همین شود از قروح
ساحیر گویند و بیشتر اوقات کرم و از عرق تر بود بدین سبب زود و صحر
بذیرد علاج اگر ریش تازه بود صبر و مودار سنگ و قلیما مقبول است و آب
و لوتیا و مروارید و کدوری سوخته و تخم کس سوخته و سادج و کلنا و ضاد با
مریم یا زور سازند اگر دیر ماند سنده بکنند و گاه سوخته و پوست در
مویز سوخته و مر علاج نمایند و این مریم فایده دارد که در و خول سیا و شان
و مرار هر دو یک مثال صبر مودار سنگ از زودت از یک در و درم از

[illegible]

نماند و برومی ز کار باشند **فصل پنجم** در سده که مجری قصبه شو و از جهت
شور علامت او کورشی بول و بد شواری بیرون آمدن علاج قصبه با سلق
بشریت منفیه یا بحای اسهول و شیرین خرفه و غیارین و شیرین نم خربزه بزرگ
خشی کش و ضادار اسهول و روشن منفیه با دام بر قصبه گذارند و در اعلیل
شافت آبغنی افبونی بشیر عورت و روغن گل یا با دام حل نموده چکانند و اگر
در مجری بول کورشی و صحت بود قصبه نماند دیگر سده و در قصبه سلسله غلیظ
اگر بود علامت او کورشی بول علاج قصبه و کلمات و سنجنا و ادویه در درون
الی که در و کفش و جوانی و در بخوشش بود نه جوشانیده یا کشند قصبه را بزرگ
دیگر سده از نسل بول اگر بود علاج اگر بول بزرگ بود و دانسته شود صبر بر بول
و صغیره از بر حل نموده چکانند سده را با بکشد و از در فوی بود قصبه صاف
نماند و اگر مانع بود محلی است نفع دارد **فصل ششم** در فتن و قیل و قلی
معروف کای در جوانی ناف افند بر تر با قرقر از افتن راق کونید برگاه
بر غنا صفاتی یعنی پوست اندرون شکم از آن دو مجری کوشها و غذا
کلی کانه شود سبب رطوبت کرمی یا حیل یا ران یا رضع صوتی یا از اجزاء
جنس یا یا غلیظ یا قریب داین کانه دلی از سبب از ضرب یا بحالت بارده
مرد و زود اید و یکس است سده ان قیله اما کونید اگر بارده و اید قیله را
کونید و آب و زود اید قیله را کونید و قیله را زود و در نر کونید و با بکشد
ماده غلیظ و زود اید و غلیظ تر زود و از آن فرد الکیمی کونید و فتن الاربعه و فتن

البطن زنان را بسیار افتد و حادث میگردد در قی صمان را از جهت
کثرت رطوبت و این فتق و قیله الوعیهست **نوع اول** فصله الامعاء است
اولیست که اندک اندک پیدا گردد و یاسای بجای رود و در وقت که بیست
نیمه نماید و چون دست بردارند بمرست بجای رود و قیله و زناف و کاهی
مثل در قیله و قیله هر که و علامت شرب نیست که بمرست بجای رود و ما وافر
نمود علاج هر دو است که بر قی بر محل او بزنند و اگر بجای رود و علیل را در آب
گرم درازند و دست برفق گذارند تا کاهی رود و خدا و از مصطکی و از زروت و
لند و روجر سرد و یک اما قیله و کفنا زمر و خون سیاوشان و صمد و ابل و
ریش نرم کوفته بپوشانند و بپخته طلا نمایند برین و بر موضع گذارند و محکم بینند
بر ماده هموار پس از آن بکشند و بر موضع خیزد و بگذارند تا بخود بیاورند
و اگر بخشد خیزد و بپوشند و طلا و عاده سازند تا مقدر آنکس از این
خفا و خبیثی مزاج البطل و صی نور بید فایده دارد و واجب است که حذر نمایند
از امتلا و جماع و خیر نای با و ناک در ارم بسته دارند **نوع دوم** فصله که از
باد بود علامت او این است که یاسای کاهی رود و قیله و زناف و کاهی
علاج است که او را بسته دارند و متع از خیر نای با و ناک نمایند و از خیر نای که با و ناک
مثل معجون گوناگون و سحر نای و معجون حب الفار و ماده الحموه فایده دارد و
خا و سداب و فحکست و کرزیره و بودینه و مرزنجوش و شمشیر نمایند و روغن قط
و زینق و نار دین ببالند و محکم کفش و میسون و حرمل و مصطکی و زعفران

از هر یک دو درم بیدیه کالی و بیدیه از هر یک درم سکنج و نقل از هر یک
درم و نیم و بودیه و قسط و زرنه و در دهم اسارون از هر یک درم خواجه رسم
است حبس ازند شترتی هر روز مقالی بود و در دست معجون نمونی و کنه شیا
و روغن سداب که در روغن بیدیه حل نموده باشند بماند و روغن مان که در
غالب حل ساخته باشند در اخلیل جگانه و بماند **فصل پنجم** فیله مائیه که ببال
شود و خصیه اب و رطوبات علامت او است که اما سر و براق و طلال بود
و بول اندک بالا رود البتة علاج از بسیار رک بود موصی که رول میکنند
و انج نمودن فایده گفته اند و از اب بسیار بود به بیشتر بدو سه روز اب را بپزند
ارند و تا صبح عشی شود و قوت طاهر دارند و از صغیر بود و ادویه که در استنشاق
بجسته دفع رطوبه و مائیه استعمال نمایند نقل خاکینه کرب و خاکستر بلوط و روغن
زیت و سحر دارد و جوهر سکنج کا و طلا سازند و از قفل و حب العار و بوره
و زیره زیت طلا نمایند یا بنیز اب و سرکه ساد صفت ضا ذیافع دارد و جوهر و نقل
از منی و زیره و برک مورد و سرکس کوفته کنند و اجرا بر ابرو سافه باب
مورد و سرکه طلا نمایند در از زیت را محو کنند یا غلیظ کرد و بعد از آن ظاهر
خوب بلوط با خرگوب المنقدار که خمر شود پس از آن طلا سازند و خاکستر
مع کرب بفع دارد **فصل ششم** در مرد و اللجی حدوت این از ماده غلیظ شود
که نازل کرد و خصیه علامت او غلط و صلابت و مد و علاج استفراغ بود مطبوخ
افسون و سایر آنچه در ورم صلب از محلات طلا سازد و روغن بیدیه و زیتون
بروغن

روغن با سمن و یا بونه هم در اخلیل چکانند و کالند و کلنار و برک مورد و دارو
 و صبر و مرو کند و حوز سرد و رفت و مقفل و ایهل یا سرشم مایه طلا در حقیق
 نایده دارد و معجون کند و ماده الحیوة از دواست نمایند در بته افسامین
 و قبله نفع دارد **باب لب دوم** در امراض رحم و دواوری صل و لک
 انجیر حبه نافع و سلاطه و این حبه نوع است **باب اول** که حادث از دواوری
 جبل لب سردی مزاج رحم و خون او را سرد سازد و خشک گرداند علامت
 طفت و طفت حمرت خون و اندک سوزی در خانه و طفت حیض و در زمان بسیار
 حیض نکین یا بد جهت آنکه چون بفری بکبار روز و دفع مرد و تنقیه بدن از خلط
 بلغم یا با رجابت و حقه و معجون با گرم مثل سنجونا و دوا و المسک و مراد گرم که رحم
 را گرم سازد و در عفوان و سنبل و اکلیل طلسک ساج نهی و کرد یا بجای مرغ
 و باط و جری زار بر لدام که خواهند بود روغن نارودین و زرده کم مرغ امینه قرزجه
 به ششم شتر ساخته خون از حص پاک شود که در بردارد و دایم این محور در زیر
 رحم بوزد زیر سرج و مرو حقه سرد و میوه و قند و حب العارصه و مارا شراب
 حلشده باقی ادویه را بدو امینه بعد از آن محور سازند و در فرجه که محسب
 و باری و نه است بر جمل عفوان و حواء و سنبل و اکلیل از هر یک سه درم
 ساج نهی و کرد یا از هر یک چهار درم جینی مرغ یا باط ما را مفید است امینه
 اردو یا زرد کم مرغ بریان کرده و روغن نارودین یا یا بونه و زرده ساخته بعد
 پاک شدن حیض بردارند و بعد از آن صعبت دارند تا جمل شود و با دل نشود

در سبب علل و اسباب
 در سبب علل و اسباب
 در سبب علل و اسباب
 در سبب علل و اسباب

و عالیہ و روغن بلسان اگر بردارند بچہ شود و دوا المسک بعد از آن میل نمایند
فرزجه که فصل را گرم سازد مسک و خید بیدستر از هر یک است ارباب بسم شستر
اینجنه بردارند باری دهنده است فرزه دیگر که معین است بر جمل خید بیدستر
و معده و قطره و ریزد و جاسیر و فلفل و مسک و عفران و غیره نیز است شافیه
و بردارند تا فرزه سازند و از آنجہ باری دهنده چینه بل زهره شستر تازه
کرک یا زهره خرکوش هر کدام که باشد ربع درم بروغن نار دین یا شتر باب
خرکوش مقدار دانی شیر است که بیدار باشد از جیض بردارند و دایم
شیخ حظل برادر است بچہ شاند و فصل را بدان بگویند نفع کلی دارد و حفظ
کرم نفع دارد و محجہ یا بش بر رحم ندارند و غذا فلیه و مطبخه که در وادویه گرم باشد
وزرده کم مرغ نیم بخت که بر دهم انجیر پاشیده باشند **نوع دوم** سود فرج کرم
که غالب بود بر رحم منی را فاسد سازد علامت اولای و در زنی ناب
و غلط و سنای خون شربت فواکه و سبب و صندل و لیمو و شربت سفید
و خشیاش و غذا گوشت مرغ و گوشت کوفته جوان و فلیه کدو و انغاناخ
و فرزه مجری مرغ و بط و ارادویه که نذ کور شده بردارند **نوع سوم** که از جنه
ببوست که غالب بود بر رحم منی را خشک و فاسد سازد و انجیر در رحم
رود محکم و غلط از د علامت اولای و زن و خشکی فرج دایم علاج
اشتر به و اعد به رطب مثل تخم ذاب که در و انغاناخ بود و شتر تازه و با لود
و شربت میوز و سفید و مداومت حمام و مالیدن روغن کدو و بادام و جری نبط

و منغ و فرجه که از معالی و منور سر اهو و منغ از هر کدام که میسر شود شیر عورت
 و لعاب تخم الی سازند **در** که سبب رطوبت که غالب بود بر رحم
 قوت ماسکه را ضعیف سازد و در و ملاکشی بداند و دستی توقف نماید
 و بیرون اید علامت او آنست که از رحم رطوبت و ایم اید و اگر رحم که در ساقط
 شود تا سه ماه بماند و در قرار نگیرد علاج تنقیه بدن از یلغم با یار جات و
 استعمال می و غذا باد و به گرم و فرجه از تخم حطل و از روت و زعفران
 و عود و سب و سماق به بشم و غسل منجته بردارند و حفته از او به خوشبوی
 مثل کل منور و سیل و سبک و سبکینه نمایند دیگر نجبه ناشدن از ماده خلط بلغمی
 و صفادای و کودای در رحم حاصل گردد میشود و فاسد سازد مزاج رحم را
 و منی را علامت او بیرون آمدن رطوبه سفید باز و با بشیره زکات علاج
 تنقیه و نفوسیت رحم شاف و حفته و صفادای **نوع** در رحم و احتفاظ
 که حادث گردد از باد که در رحم است پس حایل گردد میان حسن و میان
 متعلق و بد و جده است علامت او باد و نفخ دائمی و ادای باطن از غذا
 نفاج و احتفاظ او بخش از آن که طلال شود و در وقت مجامعت او از باد
 که متعذر بیرون آید علاج شربت نادر الاصول و جمیع آنچه نفخ را دفع نماید مثل
 کلاب و غرق بادریان و کلقتد و غیره صفت جوارش که باد را دفع نماید
 زرباد در پنج جوز بواهل قاقله قرنفل جوانی زنجبیل تخم کش از بر یک و درم
 زیره بدر در سکه که پنج درم خید به ستر بخورم نرم کوفته برابر مجموع فندک منجته شری

مقال بود بآب شیر گرم **فصل ششم** در آنچه از سبب های زن که نشود علالت
 او از رفاه و کلانی شکم زیاده از مقدار مرادی یا بیش از جهته قبض و بادی
 که در شکم بود و تنگی قبل و اگر حامل گردد از جهته سبکی مکان حس حول ملل
 شود و بپوشند علاج بدن را باغری سازند و فصد و استفراغ بحسب اسهال مطبوع
 بلبله و غیره و حقنه ها و قلع غذا و اطریفل صغیر و معجون نمونی مداومت نمایند
 معجون لک را خالصت بحسب در تهریل و لاغری بدن و بکار از جهت حرار
 و از برودت و سبب یاری رطوبت و از علته سوسکه بر فراج نمی رود و اگر
 گردد مانع آنکه بجهت خود میگرد علاج فراج را با شیر بر و اغذیه مناسب باغذال از اند
فصل هفتم که جمل نشود از جهته آنکه سرفصبت یا یله سومی خصیه بود و از جهته
 کونایه ی رباط او پس اگر نمی بیرون بنهایت رحم نمیرسد علالت او می
 ذکر قبول راست ناکردن بود میل بر سوراخ فضبت یا سفلی بود و اگر نمی بیرون
 آید بر بالا رحم یا بر رحم زبرد علاج آنست که آن رباط را بخبری بلین از
 جبری منع و بطا و فلم کا و غیره برویند تا راست شود و بدلیل سبب بل سر رحم
 که از جهته رحم یا صلابت یا خبری مثل قبول برآمده باشد موجب شده فهم
 رحم گردد و منع کند نمی را از رسیدن بر رحم علالت اینها فاجا هر گاه علاج از
 اسبب آن ننماید و گاهی بر رحم از محارزه قرح میل نمایند و در میوقت
 بر رحم نمیرود یا آنکه رحم صلب میشود علالت او آنست که زن در وقت
 جماع الم یا بد در آید و بهیشتنا سدل او را بلین سبب است که از صلابت باز نکند

عروق یا از جهته عروق و الباقی مذکور شده علاج قصد صاف و خفیه
از انجیر و بابونه و حلیه و سوخم کاجیره و تخم کنان نخجیه یا نخجید در قیل و مرقا
از جوی مرغ و لبط و روغن بابونه یا لند و حمولات از ورن کرنب نخجیه
یا جوی لبط و مرغ و روغن کجید و ریشم گفته بردارند و حمام فلیده دارد
و اگر رطوبت غلبه باشد استغراق بحب ابارج و دانه مالد یا مکنش
که بکوم و روغن الوده ساخته باشد بحری مرغ سر رحم را محاذی فرج
سازد و دیگر بسبب سیر غنه بر خاستن بعد از انزال یا از جهته حرکت
غبنه که از ضرب بر جستن از جای مبنی قرار نمیکرد و سبب می اید و کج
بنشود و بسبب الم نفسانی مثل غضب شدید یا اندوه یا خوف یا غنه
الم بدنی مثل شب یا جوع شدید و استغراق خلط که بسبب کثرتش او بر در
ضعیف در رحم بنشود و موجب استغاط میگردد یا از کثرت جماع و بسیار
حمام در آمدن موجب گرمی دل میگردد و چنین حرکت می اید و می
علاج محافظت نمایند از این اسباب و سوختن کل و صندل و غیره و بویها
خوش که رحم را بران دارند مثل از مجامعت موجب جیل میشود **فصل**
در علامات جیل افرق میان ذر و اثنا اما علامات جیل خنک
فرج و تنگی آن و قنوبره بعد از جماع و قلب بهشت جماع و بر طرف شدن
حوض و سیاهی بر کشیده و مودت باض چشم و خشیان و بل بخبرهای
کل و انکشت و غره علامات ذکور خوی زناک زن و صفا و خفیت

و سرخی بر سینه و احسان کشت چنین در جانب راست و سینه راست
کلان تر از سینه چپ بود و حدت حرکت چنین و بول زمین بود و در
اکثر اوقات در آمدن شکم و آشنه های زن بخبرهای لطیف اما
علامات انشی شما خه بول و بطور حرکت و احسان کشت چنین
در جانب چپ و سیاهی بر سینه چپ کلان تر از راست و در
سفید در اکثر احوال و عدم بر آمدن شکم و آشنه ها حامله باشد و روئیل
کل و غیره و آشنه ها را کاذب این علامات زال است بر آنکه انشی شده
و بواسطه حکیم گفته که اگر ملک داشته باشند که زن حامله است یا نه
باب سردا منجنقه مفدا ریح شقال در محل خواب بنشیند و اگر معوض در
ناف و در دشت و حامله است دیگر روزه فرماید یک روز و بخور بعود
بانغاد از خیرهای و خوشبوی نماید بفتح اگر بوی در بینی خود نماید حامله است
و اگر بوی آن نیاید حامله نیست و اگر دانه کسیر بردارند همین حکم دارد
و از جمله جمله که خوانند معلوم نمایند که فرزند فلور است یا انشی است که از او
را بگویند و فعل خمیر نموده بصوت گوید بردارند صاحب بر نهار و نایمان
روز خیر می بیل ننمایند و از در دمان خود فرقه شیرین باید بپزند
و از فرقه دمان تلخ بود دختر بود و از در دمان ظاهر شود طعم پس غیر حامله است
فصل سوم در تدبیر حلالا یعنی زن که بچه دارد و واجب است که منع نماید
از چنین بعد از جماع و از امتلا و غضب و خوف و حکم و از خوردن آشیاء

که او در طبعش نمایند و از قصد و شربت سهیل تا مدت چهار ماه و بعد از آن
 اگر ضرورت بود میخواند که خبر نای که باید بکند از جوارش است مثل نمونی
 و غیره و اگر حامله را غشیانی بود فرمایند بشت و تخم ترب اگر آنسان خوانند
 فی الجمله از آن ریاضت معتدل فرمایند مثل سواری اندک و مقویات
 معده و مشکتاب می دهند مثل شربت نار بودینه و شربت انار و لیمو و
 الی شوی که در روغن از خود بود و جوارش از خود و سرکه و بهار و صندل
 غشانی را که لیس میدهد و از نافع و نقل و قسط و جوهر و او مضطرب و
 و قافله و خود نهدی اگر او را بر یکدیگر نقد یا غسل سه روز و دو شب باند
 و اگر رب الی یا کسب سازند فی را بر طرف میاز و مقدار بختقل
 نادر و فعال اختیار نمایند و گاهی حادث میشود خفقان حامله را از خلط که
 در سر معده بود از خوردن آب گرم و ریاضت معتدل برطرف میشود
 و اگر خون طبعش اید علاج نمایند بکلوکس در طبع عدس و پوست انار
 ترکس و کلنا و مانزو و بلوط و حرم اینها بر عانه طلا سازند بعد از آن که
 کوفته باشند و اگر خون بسیار اید قرص کبریا و سایر آنچه در اطراف طبعش
 از خدای خواسته باشند مذکور کرد و علاج نمایند و اگر قدیمهای او درم نماید
 قهوه و نبات و نمک کوفته که طلا نمایند و صندل در آب گریخته و طلا سازند
 و صبر و صندل و قوئل نرم کوفته یا غش یا غلب طلا نمایند و نفقار و دونه
 برونی یا سرکه بنفشه گذارند و اگر وقت ولادت نزدیک شد فرمایند که درم

و این زن که در و کرب و حلیه و شربت و تخم کتان چون نایده باشند
در ایند و در شکم و شربت روغن شربت و بابونه بمانند و خضری عرب
و حلوا افتد بر روغن بادام فایده دارد گفته اند که حامله را در ماه نهم روز
سه درم روغن بادام بر چهار دهند و غذا بر شکم و قالیض و غلیظ بخورند
بعد روز رحمت فرزند آورد و در غایت با کنیری و اگر در دوران ظاهر
کرد و شربت و بیلو و خانه و ناف بر روغن شربت و غیره چرب سازند
و کند شکم کوفته در شکم می دارند تا عظمه آید و نور بای مرغ فرجه و چربی
مرغ و بیلو و حلیه و غیره بر روغن بادام شیرین بدو نوبت بار است اعتبار
نماید تا موجب فی نکر دو یک سال غالبه در سزار حل کرده گفته که
چهار سال از بوبت خیار شیر نرم کوفته منجمه شربت با بخود آب میل نمایند
ولادت آسان گردد و در حال دجور متعاطی شربت چرب ریش و شربت
مرجان است بر سزار نوی راست شکم خاصیت با سالی فرزند متولد
اما برون آوردن حسن است و شربت شکم را کوفته با صبر در شکم می
دارند تا عظمه آید و بخور مرد بماند و جاب و شیر و آب بر هر ماه و خیر نموده
فرصت با سازند و بزوری اشک می رانند از خون نوزاد دیگری بر روی
اشک و خیر نموده و زیر تغاری که سوراخ کرده باشند زن فرج خود را در آن
سوراخ نهد تا دود آن بدو رسد حسن مرده بیرون آید و دود قطع
و دود و سداب و شیم حنظل از هر یک برابر نرم کوفته فرجه سازند و در آن

جنس ساقط گردد و دیگر و قسکه برآید و خون روان گردد و خون را نفاس گویند
و مدت نفاس و روز و انشی مختلف بود و ذکر باز کرده روز ماسی او بود
سرت و نشی سرد پنج روز تا چهل روز شود و اگر فرزند آید و بعد از آن خون نفاس
نمی آید هم است که امراض اخباس طمث شود و آن ضعف قلیل الدم بود که ضرر نکند
با اندک ضرر نکند و بخود آب و کبر و شنب و دارچینی فایده دارد و اگر بعد از ولادت
در رحم بود غریب باد الاصول و شوربای آن که جو و محور است و اکثر مایه
و مایه شور **فصل ششم** در درجا کاهشی عارض میشود زن را احوال شنبه
صلی اخباس طمث و بفرساید و قوط شنبه و انعام فم رحم و استغاج سینه
و بسیار است که احساس میکند در شکم حرکتی مثل حرکت خبث و چون دست
بر و نه بجانب راست و جب حرکت نماید بسیار است که تا آخر عمر نماید و علاج غمی با
و کاهشی میگرد و با استغاف و در بعضی اوقات دردی مثل در و زایدن ظاهر میگردد
و از و باره کوشت با رطوبت و فضلات جدا میشود و یا با بسیار دفع کرد و با استغ
خبر نگردد و فرق میان این علت و جبل است که درین علت شکم با مصلحت
بود و سستی و سها و یا بهاد و بنا شد حرکت او مثل حرکت جن بلب برگاه و
رنگ او نمیدانست و از موضع بیوضعی نماید و کاه که بخود حرکت نماید و این خید و عا
فصل هفتم در درجا که از اخلاط بسیار که در رحم رخنه شود علامت او گرمی در او می
رحم علاج فصد با ساین صافن و اگر حرارت و امتلا و خون بود بعد از آن استغواف
بدن بحسب ارج و جب نفس و حبس کسینخ خید دفعه و اخلاط بشریت باد الاصول

لحم دهند و سهیل و اباج کنار نیکنند و بعد از استسراج قرص مریات ابل نفع دارد
و از وزن دو درم ابل یک سقج اب از یک سفینه سل نمایند ساقط نماید
حسن و رجا و خوردن رداء الکرم یا سلجین زویری و ترباق از لیمه فایده دارد
و اگر اسفاط مشیم و شواری زانیدن و در احض رافایده میدید است مرد
قنه جاوشیر از هر یک برابر شیرینی و دو درم باب کرفش یا آب بادیان چهار
نمائید و مقدار دو درم از تخم کزنب باشد کوفته آن زن بردار و حسن بیرون آورد
خواه زنده خواه مرده اگر مرد بوزن دو درم زراوند مسرح و حب اسرنا دو
شرخ مسخ و یا مرکب کوفته بخود و در زراوند فطران طلا کنند و صحبت کرد چنین
زنده یا مرده بیرون آورد و شافیه جهت شواری زادن و اخراج حسن زنده خواه
مرده مرکب جاوشیر خرن از هر یک برابر زهره کاوب زنده بردارند و غذا بخورند
بدر چنینی سازند و دیگر جا از درم صلب که عارض میشود رحم نامم اورا علامت
و علاج او در خواهد شد آنرا و اله تعالی **نوع دوم** رجا که از باد غلیظ که در رحم
سسته انده علامت او استسراج و متد و علامات استسفا و طبلی علاج شربت
زویری و مار الاصول و استسحال کاسرات نفخ از غذا و معجون و حقنه و شافیه
و علاج استسفا و طبلی و قولنج ریحی و غذا بخورند اب یا ما زیر نرم و مطبوع از گوشت
با کبوتر **فصل ششم** در سیلان و بسیاری طمث و انواع و اسباب و
علامت و علاجات آن **نوع دوم** بسیاری حیض که از خون علامت او
استهلاک بدن و زویری و کرمی هر دو و بر آمدن عروق و میباشد بدن بکسلان
ادوی در نیک

۱۳۰
۱۳۰
اوتومی و زنیک مال خود تغیر نهند و عارض میگردد کسی را که در تنم و فراغت
بوده باشد و حفت در بدن از سیلان طبع علاج است که قطع نمایند
و فیکه افراط و ضعف در بدن و تغیر در زنیک شود درین حال قصد بایست
از طبعت با بر بود حرارت نماید از قوت باشد و ستهای بنیدند مجامع
در زیر سینه نهاده قرص که با بر بنحو سبب سازند کثیره و ناسسته و صمغ عربی و غیر
نخج خیارین از هر یکی سه درم کلنا در دو درم آقا فیا و که باز از هر یک درم نرم
کوفته بایست آنرا الحبل سبب سازند شری مغالی بشیره خرقه یا شربت انجیر سبب
و بردارند این شاف که حقیق را باز در دو درم صمغ عربی کلنا شرب باقی شکار
و باز کنند از آقا فیا برابر بگیرند و باز در دو درم و باز در دو درم و باز در دو درم
بدوا ده و سمره بدوا منجمه بردارند نفع دارد غذا بر کس مایه و عدس و غوزه
سازند **فصل دوم** بسیار فی طبع است که از حدت و رقت خون شود علالت
او ضعف بدن و تغیر زنیک مایل بر روی و رقت آنچه بیرون آید با حدت
و نورش و خفاقت بدن علاج تنقیه بدن بمطلوع سلیله زرد و شایسته جهت
آنکه درین بر دو ماد وجود قوت اسهال قوت غالبه است و خون را
سرد سازند بشیره خرقه و آب زرک و آب سیب یا طبیب و کل ارمنی و انار
منجوش و الی ترش نفع دارد و دانه مونبر کوفته با کندر و صفت الحیدر
حقیق طبع و خون بوی کبر را دفع نماید و اگر خون آمدن نکین نباید قرص
طبائیه که با رب ربواح یا شربت زرک و انار و معجون سبب مجرب است

و در نجنه است فایض که از کلهار و رس و کل سرخ و سماق و پوست انار و مورد
و **مغجون** بر آب بوفته گذارند و فلهو نیا و سور و بابلسان الحمل بردارند
صفت شفاف کحل کلهار شاه بلوط مورد و بابلسان الحمل شاد و سازند
و بردارند و حفته از بابلسان الحمل و کل و محض و اقا فیه و عصاره لجنه
و خون سیاوشان و شاد و کف کلمی دارند و غذا سماقی یا زردک یا انجونه
و اگر اعدس یا نخود آب که بگوشت مرغ یا یک یا گوشت صد و گوشت
بر غلظت بریان ساخته باشند خشت از صفت بود زده تخم مرغ با سرکه بپزند
و از خواکمی و آب انار ترش در دهانه و غیره **فصل دوم** در بسیاری خون
حقیق از خلط سوداوی و صفوای که سر به زردک را نشاید علامت بر یک
است که زن نشسته بر دارد پس از آنکه خشک شود رنگ آن خلط ملاط
نماند علاج استفرغ آن خلط کنند از صفوای و مبطوح بلیله و اگر دوست مبطوح
افشون و ندر بپزند و از فرجه و شاف و عمل غیره **فصل سوم** در سیلان طمث
که از یواسیر رحم شود علامت او است که غیر از در حقیق بود و خون او قطره
قطره آید و حالی نبود از درد سری است است رحم بدماغ و از الم در
بعضی احتیاج است که الم بعد از سیلان علاج قصد با سلب و حجامت
بر راتها چهار بند و اگر استفرغ است و اباب شیر فایده دارد و قرص کهر با
یا حسب مقل باب لندنا که تخمه باشند و اگر در رحم بمانند نشاید و اما
تخم کتان شیرازم و روغن دانه زرد و الو و شفا و در و مقل حل نموده بپزند

و در رحم بمانند و مانند و احب نشسته که در وقت الم علاج نمایند و در وقت
راحت علاج نمایند و حجامت بر در کین و زبر کینه سازند دیگر سیلان
طمت از قروح رحم مینود علاج قروح نمایند دیگر لعقب ولادت بسیار طی طمت
بود علاج ادویه که در قروح و شقوق رحم نافع باشد بدان تسکین دهند و بای
حادث میبرد و بسیار طی طمت از جهت زایل نمودن لکات علاج در شراب
قالبض نشیند مالک ما زودش باطوط و کلنا رو کل سرخ بخوشانند و آب آن را
بردارند و بزوشن زیت بر خطه بار و غبکل حرب سازند و میل ماسکه بر
خوف نرم تحیده بمریم اوده بردارند **فصل ششم** در قروح رحم و انواع و اسباب
و علامات و علل آن **نوع اول** که حادث کرد در قروح رحم لعقب
ضربه علامت او در و برون آمدن خون سرخ علاج فرجه از انزروت
و کندر و خون سیاوشان و مردوب بانی و بکوت انار و خورسرو آب
لسان الحمل یا آب انس بردارند و حفته ازین اسباب فایده دارد و از حرات
دیر بماند شده باشند کل ارمنی و اقاقیا و مارو در فرجه و حفته اضافه نمایند و
قرص کبریا اختیار نمایند **نوع دوم** قروح رحم از داخل سبب شواری ولادت
شدت طلق و زدن ششیمه ما عین مست شود علاج فرجه که مذکور شد بردارند
و انزروت و کندر و خون سیاوشان برو بکشند **نوع سوم** قروح رحم در غلط
حاذله موجب جراحت کرد و علامت او برون آمدن خون سیاوشی ناک
باور شدید علاج تنقیه بدن و حفته از لک جو و غسل آب انزال آن تواند

مال جراحت باد و نه مذکور شده و اگر در دست بد بود اندک افزون در عفران
مازروت و خون سیاه و شان اینخته بدارند و آنچه در رحم را نکین مبد
حطی تازه را و بقلنه الحانه بچوشانند و بعل و روغن گل خضاد نمایند و خفته
قبل را بشیر عورت و آب گرم و روغن گل **فصل** در خروج رحم که در می کرده باشد
باینور در رحم بود علامت او در دیرون خیز بسیار بسیار در دل است
و باد و بود و لالت میکند بر آنکه حرت ماقیانه و از حرت سفید و اندک و با کوزش
سردن اید و بوی نامک نباشد و لالت دارد و بر بقای جراحت علاج خفته
بر روغن گل و نفیسه و قد و در و نورش نکین باید بعد از آن خفته بریم با سلفون
و روغن گل و رجوع معالجات که در قروح کرده و نهانه مذکور شده نمایند **فصل**
در شقاق رحم گاهی بسبب مویست خاصه نزدیک لالت باز شد
در و طلق و از جهت قرب عهد نمی شود بعد از آن اندک اندک معلوم
میشود گاهی از نشترت جماع شقاق رحم میشود علامت روان است
که تحس برگاه بکشد معلوم میشود و محل انگشت بر و گذارند و در زیاده
رود **علاج** مریم با سلفون یا اندک از جری بط و مرغ و روغن نفیسه
یا روغن شتر قلم گاو یا روغن رفت یا روغن کوسن و رفت و ملک
الانبا و بردارند با طلا نمایند و رجوع بعلاج شقاق معود نمایند **فصل**
در حکه رحم و گاهی عارض میگردد در رحم خارش سبب خلط تیر صنوای یا
سودائی یا بلغم شور مانعی حاد و در بعضی اوقات بمنزله میرسد که فوت
ساقط

ساقط میگردد و عارض میشود این زن را اگر هیچ سیر نمی نمود هر چند عارض زیاده
 نشود شمره او زیاده کرد و از رنگ حصی معلوم گردد که کدام خلط غالب است **علاج**
 قصد سهیل و در رحم طلا و سر و از صندل و مامیت فایده دارد و آب شنبلیله
 و آب خرفه و کاه و بمانند و روغن بنفشه از آنچه مجرب است و روی بودینه و پوست
 انار و عدس مقشره مثلث مجرب است مانند و صوف بردارد و او به که حدت می
 آید لیکن در هر جایچه مذکور شده در کثرت شهوت مداومت نمایند **فصل نهم**
 در بولوسه رحم حدوت او را خلط سوداوی شود و جایچه در مقعد شناختن او
 بدین و لمس معلوم است هرگاه دهان قبل بکشد اندر وقت سجا بود
 رنگ او سرخ و یا الم از چینه انلا و از خون و اگر در وقت سکون بود در وقت
 آید شنبلیله پردی و یا یک سیاه **علاج** تنقیه برین از خلط سوداوی مبطوح نقیل
 و غذا و مرطب از گوشت بره و بر خاله و روغن زکس و کوسن بمانند و مرهم اعلیایا
 و زرد چوبه و مردها رنگ برابری گیرند و بیوم روغن دانه زرد و الو با شغال و لوبان
 و باقی **علاج** بولوسه مقعد نمایند و قطع بید و برینسم نمایند و اگر ظاهر بود و اگر بود
 دار و با محقق بر باشند **فصل دهم** در بنوع نایل و ناصور رحم اما بنوع لود او از
 خلط و موی یا از صفرا که مخلوط بخون بود و بیشتر در رحم عارض میگردد و
 شناختن او با نامشت و لمس و بعد از محلی که قبل را بکشد بنوع رحم را ملاحظه نمایند
 معلوم شود **علاج** قصد با سلیق اگر قوت بود شربت نایج و سکنجبین شیره خرفه و
 کنگر جو و غذا خش غوره و سماق و بنوع اگر ظاهر بود مرهم انصراح یا مرهم از مردها

وکل ارثی و اقلیم را بر یکبند و اندک کافور بروغن گل و مرهم سازند و در
جوشش مالند و اظهار نبود این دارو را با باب سان الحمل در روغن
گل و شیر عورت استعمال نمایند اما نایل شناختن او همان طریقه شناختن
شور بود **تنقیه بدن** بمطبوخ یا مجبب ایام رخ و اخشاب از عسل
از و خلط غلیظ حاصل و غذا لطیف از گوشت بره و برغال و مرغ در روغن
سوسن در روغن دانه شفا نافع و دارد و دایم مالند و یا لی که در و یا بون
و اطلیل و حلب و کرم گران جوشانیده یا کشند بنویسند اما ناصور رحم اطلاق
ناصور و قنی میکند که بر جراحت مدنی بکشد باشد علامت او نرم در و
در قفس حدید از چینه فصول که او بدان عضو دارد علاج فروغ نمایند و استعمال
ادویه سفید و محرقه خاچمه مذکور شده در سفکازی نماید مجد بد که شکر ار
و اخلاط عقل و عشی نکرده **فصل یازدهم** فصل باز درم در سیلان رحم و کیاب
و علامات و علاجات آن گاهی عارض میشود عوارض را که از رحم
اینان رطوبات بسیار میرود و سیلان مینی ملل رجال عارض میگردد
و این رطوبات در نفس رحم میباشد و قنی که قوت غاذیه ضعیف بود
و این فصول که از رحم می آید بلغم و صفرا و سودا و خون میتواند بود و گندل
بر یک آنچه از رحم سیلان میکنند بدین طریقه که خرقة بردارند و بعد از خشاب
شدن خرقة معلوم میشود علامت صاحب سیلان بقوط شهوت طعام و تغیر
رنگ روی و درام دلخ در چشم **علامت** تنقیه بدن اگر خون غالب بود
فصد نمایند

فصد نمایند و اگر صفرا سودا و بلغم فاسد سهیل آن دهند و بعد از آن تقویت رحم فرجه
 و حقنه که حبس سیلان نمایند از آنجه در افراط طمست مذکور شده اما سیلان منی
 با تمام خود مذکور شد **فصل دوم در احصای طمست و انواع و اسباب**
 و علامات و علاجات و آنجه این علت بدان یازمیکند **فصل اول احصای**
 طمست که از قلیت خون در میان شود علامت او خفاقت بدن و ضعف و زردی
 رنگ و عدم جمع و تشنگی استخوان مثل سیلان خون بوی کبر و عاف **علل** بدن
 را قوی سازند و غذای لطیف و خوب و راحت و حمام و زدن و زردی و کم مرغ
 نیم تخم و شوربای مرغ فربه و گوشت او و گوشت کوفته جوان **فصل دوم احصای**
 طمست که از غلظت خون حادث گردد و علامت او سستی بدن و سفیدی او
 بودی رگها و شربت بول و بلغمیت باز جهته قصور سهیم سوده و رانی خواب
 و از علامات برودت مزاج رحم است قلیت موی در وقت خون **علل** فصد
 صافن با فصد بالطن و حجامت بر ساق پیش از نوبت او بدو روز مخصوص
 کسی که فربه و لحمانی بود و اشتیاق با دویم ملطف مثل ابابرح و قرص مرمانی
 که در و اهل دو متقال و سنبل نقالی جوشانیده باشند و بکمال مرین
 آب اگر ملیمانند فایده دارد و شربت بروزی که از تخم کرفش و انیسون و بادام
 و بودنی و مشک طراشیده با عسل با قند بعد از تنقیه بدن از خلط غلط و دود و درم از
 سرخس با یک سال یک اوزار طمست میبندد و اگر الکرم یا شربت سکنجین
 بزوری که تخم کرفش و انیسون و بادامان الی بعد از فصد صافن و در احضن نماید

و نیم درم از خندید بشیر و دو درم پنج کوسن با دو قاشق آب بودینه و هفت
مثقال عسل بدو نوبت ببلنما بندد و در ارجین نیاید و سعد و فوه و اسارون
و سلنجیه و دار چینی و اسنبل و مشکطرا شمع خواهد بود و خواه ملک آب
فوه و دو مثقال ببلنما بندد و ارجین نیاید و قرص برلی را در ارجین جاشین
کلی است در ماه سه نوبت که هر دو در یک نوبت واقع شود و جوز و کد آب
از هر یک سه مثقال و لو باد و دو مثقال و حکم کفش شغالی و محبس شکوفه شغالی
در آب بخوشا نند و آب از ابلنما بندد و نفع دارد و آب بخود سیاه بازیت
و طبع حلیه یا نمروز بخیل برلی هم اینها و در ارجین را فایده دارد و شش در
ادویه ملطف مثل سداب و بابونه و مرزنجوش و بودینه و اکلیل و سمرادر
طمت نماید و طلا از دار چینی و سنبل و سلنجیه و حب لبان و جوز بوا و میل و قط
از هر یک بر گرفته بخوشا نند و در خطیطه از صوف گذارند و زراف و عانه نهند
بویطریت این ادویه سده و حرارت یکاید صاحب کمال و این الی صادق
در شرح و فصول چنین گفته اند و دیگر آنچه در اطلعت نیاید این طلاست که قیصر
نموده و بسیار کسان فایده یافته اند و صفت آن که محب بازده مثقال سلنجیه
سه مثقال شانه بکبر معوت مثقال و اگر بنا شد بر آن نوبت صحیح کرد و مثقال
جباری هفت مثقال اسنبل و دو درم نیم را نرم گرفته با کسی مثقال شیرینجه بخند و فوه
بر بالای رحم طلا سازند و فرجه بر دارند و این معمول قوی خندید بشیر و مرزنجوش
شانه سازند و بر دارند و بعضی حکما نقل کرده اند که حیض عورتی مدت هفت سال
که نرود

بسته شده بود و این فرجه بر داشت چون حیض او گشاده یافت صفت این مرد قوی
 از هر یک چهار درم ابله شنت درم سداب سه درم بنویز دانه پیرون کرده است
 درم نیم کوفته تیره کلوب ازند و بر دارند خنجر و رور دیگر احیا کس طشت از جهت حرارت
 در دمان در لهار رحم را محکم بپسازد علامت او التهاب و خشکی **رحم علی** حشر
 و ساق و نبات و معطم کند و خبازی و بادیان کوفته فرجه بعمل در زده تخم
 مرغ خنجر و زبرد دارند و شیر خرفه فایده دارد و دیگر احیا کس طشت سبب برود
 که غالب شود و مزاج رحم و دمان و عروق او بسته شود علامت او سفیدی لعل
 و تفاوت بفض و سردی و عروق **علی** حرص مرد او دیه گرم دیگر احیا کس طشت
 از بیست حادث میکند علامت او سست رحم و نهال بدن و غلظت
 عروق **علی** حشر نامی مرطب و باقی علاج آنچه در باب عقر مذکور شده دیگر
 جهت درم رحم از بود از راه ورم نمایند و اگر از جهت فروج که مرد دل شده دمان
 عروق را از قند **علی** قصد و تفتید بدن بمسبیل دیگر سبب زلق یعنی برقم مزاج
 و رحم خنجر می رسد شود که طالع حوائج بود و مانع طشت بر مگرد و کاهی معده او نمی باشد
 ناغایمی که نزد ایشان و حیض الم شدید باید و عظم **علی** محدد نمایند و شربت
 در نیم لارند و بگذاردند که دمان او زود می آید **مزاج سرد** در احیا کس طشت که
 حادث کرد و از فراط مسن و نازکی و مسالک او را تنگ سازد و بمرحمت **علی**
 قصد و لاء ساختن و شربت که او را نمایند و سبب محل لوبت میانند و حرمت
 بیش از طعام و حمام زیاده و است اطراف لعل صغیر و مجنون کمونی و قطعه ببادیان روحی

ساخته باشند فایده دارد بدین را ضعیف می سازد و بخورد محظوظ نهاده و جانشین
حلیت و کسب است درین علت حرکات استعمال نمایند که علامت حرارت
رفته باشند و اگرست بود علامات حرارت او در سردی و غشیان و تلخی دهان
البته از چیزی گرم اخترا نمایند اگر حرارت بود اش ساق و غره نمایی
وید از جهت بل رحم و سیلان رطوبت او در او جفت شود **علاج** او
که در فصل عظم مذکور شده اما از سبب احتیاج سخن طفت امراض
علت ظاهر میشود هرگاه مقدی نماید احتیاج بر رحم و او را بر رحم و او را
احتیاج امراض سده از سود و هم و توفیق شہوت و غشیان و شکلی و کز بدن بعد
و بعضی از امراض مانع مثل صرع و صداع و بالبحول و فالج امراض حد ریش
سعال و ضیق النفس و امراض کرده و امراض کبد و استغناء و در وقت و من
و حمایت محرقه و در چشم **فصل** در سردی و این دو نوع است **نوع**
سود رحم که حادث گردد از اسباب خارج از جهت نقصان فرزند مرده و سینه
بر عروق رقیب از جهت عدم افادان قدرت بر موضع از بقوت باز جهت فرع
شدید که عارض میگردد این عورت را در وی کشند بدرعانه مقعد و چهار بند
بشت و کز او در غش و ترشش ملا سبب بسیار است که مخفی و پوشیده است بر چهار اطبا
مرف میان سینه و رحم و فرق میان پرد و است که بیشتر نک و بار یک است و رحم
نصفه آن بود **علاج** تنقیه روده او از نقل محقق و او را بول یا غشی که نشانه ب
شود و در رحم ریش و بکلی که در و غایب حل کرده باشند جدا کنند بعد از آن غم
را بوضع

را موضع او نیز بفرجه که از پیشم رب که در آب و شراب که ناز و اتفاقا
 و ناز و خنوب خوشنایده باشند و ضا و برعانه و نواحی و جاز از ادویه
 قبض گذارند و بویهای خوش در پیش بینی دارند و اگر عارض کرد و این جور
 را حکم رحم باب بود و بویست اما کوفته مثل عیار بالند نوع دوم که حادث
 گردد و سورحم از حطوبت بلغم ریح علامت او سپردن اندن رطوبت از رحم
 و نقل **نصفه** محب ابارج که مقوی تمجد بود و فرجه از غفل و ناز و
 اتفاقا و ناز و نرم سوده به پیشم که شراب الوده باشد خدر و زرد دارند
 که نارحم که پیش آمده بجای خود زرد و **نقل** در دورام رحم و انواع
 و اسباب و علامات و عللجات آن **نوع اولی** ورم رحم که حادث
 شود نسبت ضربه یا نقطه که بر رحم رسیده باشد یا استقاط کپش غلظت ماکلا
 کثرت جماع علامت او حمرت دوارت و ورم و تب تیر مثل بس و ورم
 سر و واد آن و در دمسده و غشیان و فواق و صف هم و قلت شهوت
 و در دفر حمرت لبثت رکت و در غشون و بعد از آن متشنه در تمام بدن
 و در دلبت و تنگی گاه و چهار بند و کش آن و قلع عانه و بدواری بول و
 برار سپردن اند و بوا سر نفس و نفس و غشی و عرق اطراف اگر ورم در قورحم بود
 در دفر همان در ناف بود و اگر ورم رحم بود در دفر عانه باشد **نوع اولی**
 نماید اگر ممکن بود پس از آن فصد با سلیق و فصد صافن فایده دارد و آب سیر یا
 روعن یا دام و فصد و آب انار منجوش و شیر خرقه و شربت بنفشه یا العلاب تخم انی

حین باردی و حالات یا

و استیصال و از آب خوردن تا امکان بود ملاحظه نمایند و اگر طبعیت مضطرب
بود بلین از منفیه و متقال سپتان سبی علی و غیاب لبست عدد الوعی می
سبی عدد و جوشانند و در آب ان کشیده خفت با نروده متقال مو فلوکس منفیه
متقال حل نموده روغن فلوکس متقالی اضافه نموده میل نمایند با سیر فلوکس شربت
منفیه یا در آب کاسنی و شرب الثعلب فایده دارد و در رحم زایل نماید استیصال
و آب حی العالم یا روغن منفیه و آب لسان الحمل حقیقت است از مذکور حرارت
غالب بود اندک کافور اضافه نمایند و زراف و چهار بند و شانه و نهنگه از
صندلین و مامیت و طحلب و کلاب غلا نمایند و صاف و صاف و عا از اردو
و یا قلی از هر یک با منفیه متقال کل خرد و منفیه از هر یک چهار متقال باب
کشیر و کاسنی بازند و سزاوار است که بارادع محلل انجینه نمایند و درم
صلب شود و در ابتدا در آب رباجین بار و در اند و بعد از آن از نادر
و بخار در آخر منجنه آب گرم محلل تها و اگر تحلیل نیابد علامت او است که
وروشدید و اغراض و حدوث تنها و مخالف و مسعریه و غلیدن و
مناسب درین محل حقیقت که از لعاب حلبه و تخم نثار و خرد و ساخته باشند
سرگرم نمایند و صفا و مسج از تخم نثار و از وجود هم و منفیه وارد یا قلی و
را کوفته یا بی که در و اخیر جوشانیده باشند و روغن کل از نافع ناعانه
طلایا نمایند و در آب گرم سبب فایده دارد و استعمال حوالت ابر طحلب
و مار و زوفا و روغن زرد کهنه کا و و جری بط و تخم مرو و نثار از مجموع با

و اگر در دم ترو یک بود و مسخر نشود بحد بد شکافند اگر در و بود علاج محدود نمایند
و در دست کاری با دام که صبح نباید تعجیل نمایند از جهته امکه این عضو با غشاء
آبیه مثل دماغ مشارکت دارد و اگر مسخر نشود در آب روان نشود باب
عسل حفته نمایند و شیر تخم خیار بن و شربت بزوری جهته او در او نهند و اگر
از آب و چرت بسوی روده روان کرد و حصه از لعاها نمایند ماسح حادث
نگردد **دوم** ورم رحم که از بلغم بود علامت او قفل و درد در نواحی عانه
علاج فی نمایند اول علاج ورم سرد که در زمانه کفنه شده نمایند **دوم**
ورم صلب که از خلط سوداوی در رحم شود میل رحم بجانب شولین ورم
برطان باز میکرد و اگر علاج نمایند عارض میگردد استنفار علامت او صلا
و نند و قفل و احتباس بول و اضطراب حرکت و کابلی از حرکت و اندک
درد **علاج** در ابتدا قصد بارسابق و سهیل سودا بر فن باب سرد و شربت
افشون و کل قند و شربت کنجش بروری و روغن شبت و بالونه که در و بر
بط و مسکه که از مغز میشکفته باشند بدو اینخته نمایند و قفل در و حل نمایند ورم
و احتیون مخلوط نمایند با آب ایفون نیم خلط نموده بر عانه نهند و ششم بار
بد و الوده بردارند و الی که در و بالونه و اطلیل الملک و خفنه و حلیه جوشانیده
باشند در اند و بر عانه کما نمایند و در عانه لعاب حلیه و لعاب تخم نهان
بیوعل بچند انسجده نهند و غدا بخود آب سازند **چهارم** سرطان رحم اکثر
حادث میگردد و سرطان در رحم بعقب ورم رحم و قتی که تحلیل نماید و سر

علامت او صلابت و حرارت و ظرایف و غلیظ شدن و در تمام اجزای
سینه که بسیار است که عارض می شود در جسم و در تشنجه و ضعف و لاغری و
در سینه و درم در پشت پای و درم شکم مثل سستی و گاهی سحر بگردید و
دورم سرطان ظاهر میگردد و در آنها برآمده و زناک او مایل بسودگی در صفا صفت و
گاهی سرطان یا جراحت شود و علامت او در دشت بد و رعایه جوشش آن و زیر
شکم و پشت و بسیار است که از دوطبیت بوی ناک مایل بهاض یا سودا بکشد
مردود و لا رو است که گفته اند نرا دار است که اندر و میریم مسکن و لغایات بار و در
شدت درد و حرارت نمایند و در وقت تسکین درد با شست و دلس که تحلیل
و بد مثل روشن یا بونه و جری بطور داخل و مغل و مبطولات گرم مثل طنج
حلیه در یک کرب و کم نمان و یا بونه و فصد یا سلب و مسهل بود و در طب
نراج و اگر جراحت بود و علاج جراحت و در این که در و کل خرد و تشنه و
کرب و کم نمان جوشانیده باشند و جهت تسکین درد در فیل حقیقه از
ساق بعضی و افیون و آنک رخفوان اسر عورت سوده نمایند و منع از
غذا که مولد سودا نباشد نمایند و غذا اقلیه انفا ناخ و مرغ و فشق سماق سازند
و بهترین اسباب در علاج سرطان سرب و اسوده یا کبشیر یا آب کاسنی یا
اب کما هو المیدن است و حقیقه نمودن رحم یا فایده دارد و نرم و کل
خاصیت مجرب بار و در فیض و از ادویه بار و در نیم خاشاک و شیر تر و در طب
و سفیده تخم در روغن کل و سرب صلابه کرده نفع تمام دارد و از فایده است آرد و
حقیقه نماید

و حقه نماید بایسان الحمل و شیرورت و در وقت نقل را و تربت از انجیر
ده عدد و از عنایت سپستان از هر یک سی عدد و از مغز فلوک پست متقال
و روغن بادام درم اختیار نمایند و اگر خون بسیار و در ب لخته البیض و کل
ارمنی و سفیده و اب بایسان الحمل حقه نفع دارد **فصل باب دوم** در احصاف
رحم این غلیظ است که عارض میگردد و یا در او لوب و شبهه صریح بود و فرو است
که صاحب ال چون بهوش آید از انرا انچه گذارشته باشد حکایت نماید میان
رحم و دماغ و دل مشارکت قولیت بعروق صا و ده و حجاب و شکیه از انچه عارض
شده بیدارد و ضیق نفس و غشی و مرع و خفقات و بسیار است که نفس منقطع شود و بخت
کود و علامت او آنست که هرگاه فوت او نزدیک آید اختلال و همن و فلک باشد
و رای خطا و در و سر و خفقات و تار بکی حس و در اب و دمان و بینی حرکت
نقطه سر ارادی و ضرب بر گستان و اضطراب و همن و حادث غشی و باطل شدن
حس و حرکت و منقطع شدن صوت و از خطاب کند فهم نهند و انچه خطاب
کرده اند و از دمان صاحب این علت گفت روان نشود و حاجت در
ساکن شود و او را رنگد و فراموشی و این علت دو نوع است **نوع اول**
اقتضای رحم که حادث گردد از تشنگی منی که براننده شده و در وعده و سخیل
گشته بکفایت کسی بخار بر داند و بدل و دماغ میرسد علامت او آنکه چند ماه
بدون هر چه رسیده باشد مدت طویل و آمدن رطوبت رحم در حال حرکت
و غشیت یافتن از خروج رطوبت و اگر قایله رحم زن را ببالد تا رطوبت برآید

فایده کلی دارد **علاج** در وقت نوبت و ابتدا حدوث این علت با بهار
محکم به بندند و کف پای را محکم بکنند و بچشم و نمک و آب گرم یا در طنج
با نمک و جگر زرافه و زانو با و بر ساق گذارند و بنزد و در لوت با فربا و دواز
با و از بنید نمایند و دایه هم رحم او را که با کثرت که روشن زینتی یا با
با روشن یا دام و کل که در دستک و عطر حل نموده یا سنجید یا کند و حقه
بدینها نماید تا بی جاید و رطوبت بیرون و بخور نماید رحم را بیوی مای
خوش مثل عطر و مشک و صندل و مشک و شمشیر و مشک و مشک و مشک و مشک
و مشک و لفظ و جاید و شیر و خوش و مشک و مشک و مشک و مشک و مشک
نجا را است کرده و لطیف نماید آنچه نازن میشود در رحم حیت که در شان رحم
است که از جنین بیروی که زرد و مشک و مشک و مشک و مشک و مشک و مشک
سبب بالیدن روغنهای گرم که در روغن و مشک حل کرده یا کشند فایده
دارد و دایه را با بنید تا اندکی از فلفل و عاقر قارص روشن حب العار
خود بوده از رحم مالا تا میل لعل نماید و فلفل خود از آن زنجبت و بعد از
نوبت از ماده غلیظ بود علامت است که زن را حرکت لعل و خواب
غالب و کاهی اسباب و شبان **علاج** تنقیه بدن محبوب و ایاریات
کبار و حب ایاری و حب شش و ایاری و ایاری و ایاری و ایاری و
افعال اینها در سفتی بسیار مناسب است و معجون کماح در درد و زور و میل
و بعد از استخوان معجون نمونی و نمونی و نمونی و نمونی و نمونی و نمونی

۱۰۲۱
و غار یقون مقدار در می یابیم درم و بدو ادا المسک با حیل اختیار کند
و حمام فایده دارد و در کور داب در اند و بعد از ثقیه روشن کنجد و روغن سید
النجیر ماء الاصول بر بنیویج پوست می کشند و پوست می گیر و با ویاں از
برکت و معال از خود اینون و مصطلح از هر یک معالی حکم حلیه خشک و
با ویاں نیم کوفته از هر یک معال می کشند و شربت معال قند مقوم
آورده شربت روز اختیار نمایند و کل قند شمش معال تا پنج معال فایده دارد
و از حرارت بود یا احتیاق رحم علامت او حساس مجازت قوی که
در نفع می شود از رحم بسرو سخی رخسار دارد و خوشیال و گاهی تب **علاج**
فصد با سبب و حرارت بر ساق و بعد از آن اسهال معطل بود و فستون
رقی شربت در و یعنی که طعام بسیار خورده باشند و در وقت پوست کافور
و ضدل و نیلوفر بوی نمایند و در حالت که بهوش آید کشاید بار و که متضلل می
و کاکر شربت بود مثل شربت نیلوفر و زیت خرفه و از حرارت بود غذا
قلیه انفاق و کدو و اورا سازند و از برودت غالب بود غذا از بوش
نمک و عصافیر زبریه و در جنبی **و حد دوم** احتیاق رحم که حادث شود
از احتیاس طمث مدت طویل چرا که بطول زمان عارض می شود از منی
علامت او لغزغون و بول و بیل بر دوش و اذ انقطاع حیض مدت بدید
فصد مسهل و ادویه که در طمث نماید میل کنجش نبوری و کنجش
سکون یا سداب کنجش و شیره کنج خیارش و اگر اس طمث زن حامله را

واقع شود و بعد از سه سال ناسبت یک علت از لطیف دروغها می آید و باقی
علاج نوع اول از حرارت و برودت و سبب و طبع و میزان و قوت و نصف
نماند **نوع دوم** در نفخ رحم سبب او کوفت و فرج کردن یا بدست زدن
یا سردی و سردی که رحم را سرد کند و ماده باد را اندر اعضا و رحم یا در بعضی از
دراید و بادها را حیا غلبه کند که صلابت و دردن برکشای زان و
معه و ناف برآید و حالتی مثل استفراغ طبعی پدید آید و باشد که از جای
بجائی بگردد و قرار و فریاد کند و باشد که تا آخر عمر درین علت بماند
علاج **نوع سوم** از دن کرم و مجنون ماده الحیوة و کرم و سنج و باقی
الاصول و نیروی یا یارح هوا و تراب گفته اند که با مثلث
به تخم رخش و اینون و بادیان و روشن سداب یا قسط در خانه
مانند و حقه نماند و فرجه بردارند و کما دات که با در بر آکنده و

نوع چهارم در امراض مندی و مثل است بر خج و فصل
در او رام سینه گاهی حادث میشود انواع او رام مثل آنچه حادث میشود
در سایر اعضا و خوانند مذکور شد علاج او رام اگر خدا بیغالی توفیق دهد
و در سینه سبب شدن شیر می باشد و این دو نوع است
و در کرم مندی علامت او اسهال و صلابت و درد و حرمت زنا
و تند و شب یا سه یا به سینه که لبر که این خسته شیر کرم ندارند یا آب را از سینه
اندکی مخرج ساخته شیر کرم فایده دارد و در حرارت بسیار بود و در جو دارد

باقلی سفید تخم مرغ باز رده آن باب حی العالم یا آب کشیده یا آب خرفه طلا
 سازند و سوم روغن از روغن خفیه با دام و نوم باب کشیده انجبه نماید و آب
 کشیده باب انجبه طلا سازند و سرطان که نکالیش سکویند و حراطن بلغمی
 گرم سرخ که در کنار جوینها میباشد برود و از نرم کوفته بر سینه بسته فایده دارد و فغان
 جوازی باب غشبه الشعل و روغن کل مالند و اگر آنهاست نباشند هم گمان نرم
 کوفته بر که انجبه فغان گذارند و اگر حرارت است کین یا بد بروغن کل و سوم طلا نماید
 و با بونه و نفقه و اکلیل نرم کوفته برین سوم روغن چینه تحلیل مخلوط سازند شاید
 و اگر بایل لصلاب شود و درم ارد باقلی و اکلیل بروغن کشیده گذارند و آب یا جین
 گرم بر روز بزنند و اگر در یکی جمع شود نرم تخم خلیه و گمان و خیر و وار و موجود روغن
 و لعابها و گرم و تخم مرو و انجبه شود و نکاف شود و نکافند و روغن مسکه و برهم
 سفیداج و ارد و درم حادث ارد و دانه سوز نرم کوفته بمیکم و آب سوز و آب
 برک سرد انجبه طلا سازند و درم سرکه حادث کرد و از جهت لثه زدن
 شیر در سینه علامت او ضد علامت ورم گرم گرم در سینه الی الله در و با بونه
 و فیصوم و نعام و نفقه خوش نیده باشند گرم در سینه ریزند و روغن برکس
 در روغن فسط یا از روغن خیر و سوم روغن ساخته در ورم مالند و اگر بویینه
 اضافه نماید شاید و زهره کوفته یا آب فش طلا سازند و فغان بیده وار و
 باقلی و ارد و خلیه و کل خیر و تخم گمان و برکس کوفته و سینه مجموع طلا نماید
 و از خون مقود شود در سینه بار و باقلی و عمل تحلیل و بند باب گرم که در تخم

نخ کنان چو پاشنده باشند سینه را بنشیند و طفل را از شیر خوردن اگر ممکن
بود منع نمایند تا بسبب خوردن شیر و جذب اوالم زیاد نشود و آنچه عذر و عیال
سینه را فایده دارد در وقت نفثه و زردی و کمر هم اینچنین اظهار نمایند و در وقت
روغن کشید و کرکه اندکی و پوره و سداب نرم کوفته مجموع اگر از اندوزیم کنند
را فایده دارد و **در وقت شیر و اسباب و علامت و علاجات**
و انواع آن **نوع اول** قلت شیر که سبب کمی خوردن واقع شود علت
او قلت جنین یا که از روغن منولد شود کم خوردن شود یا سود مزاج بدن یا سینه
علاج اگر سبب کمی خون بود غذای لطیف که از روغن منولد و از از جبین
سود مزاج بود تبدیل نمایند از مزاج سرد بود و ترکان و در بادیان و اندک
محکم ثبوت و خود آب و نیک جگر که از اردن خود و کندم و حلیه که در بادیان
و گوشت مرغ فربه و زرد و کاشنی باشد و زردی و تخم مرغ نیم خب و لباب
و آب بادیان را در زیادنی شیر خاصیت تمام است و سبب ما و الاصل
شیر را زیاد میسازد و نفثه و باد که در درون طفل بود بکنین سیدید
ان پوست پنجه بادیان و پوست پنجه افش پوست کاشنی و پوست پنجه
از هر یک سه مثقال بادیان و اینوس و محکم کاشنی نیم کوفته و محکم خرد از هر یک
سه مثقال قند سفید و مثقال محم شامند و معاف نموده بقند قوام آورند شیر دهند
و اگر طفل یکساله او را بنشیند و یکادویه مفود که شیر را زیاد میسازد کم از کاشنی
و بوزیدان و جوالی و محکم ثبوت و بادیان و اینوس مفود یا مرکب نرم کوفته
بمصلحت

بجسل منجسته نمایند و ادویه که منی را از یاده میبرد و شیر را هم زیاد نماید
و در غذا که از گوشت گوشتند باشد در و شنب و بادیاں اندازند و از
از جو شیر و تخم متوجارین و خرفه و تخم خشخاش و کچد بنفشه و فند غذا
سازند و گوشت مرغ و ماهی که در آب تنده بود که او را فحراضی گویند
و متوسر مرغ و ترنگین که بقوام آورده باشند یا شیر میلهما بندد و زیاد
شیر فایده دارد **دو نوع دوم** کمی شیر که از ف و خون بود حادث گردد
ان یکی از اخلاط مملانه علامت صفرازدی زنگ شیر و زشت آن
و حرارت و حدت **علاج** تنقیه بدن بچهار شربت و شربت کبچین
و سیم و نارنج و شیر خرفه و آب انار بن و اس سماق و عوره علامت
بلغم شدت میامن شیر و بیل او محضت ولی نره **علاج** تنقیه بدن از
بلغم و شربت کبچین و زردی و فی بعد از خوردن طعام باب منجبت غذا
مکواب که در در و در جنبی بود و آبگانه فایده دارد و علامت سودا که
زنگ شیر و غلط و قلت او **علاج** تنقیه بدن از سودا و تنادول اشرف و
اغذیه رطب یا بل حرارت و نور بای حرب از گوشت مرغ و گوشت گوسفند
جوان ساخته باشند **فصل سوم** دو سبزی شیر و حفظ کنند از آنکه بزرگ شود
علاج از آنکه از دماغی وارد حلقه بکباب در دغن کل طلا سازند
بیک لبر که در دغن کل در سینه مانند غذا که خون را کم سازد مثل
اش سماق و عوره و آب لیمو و غیره از ترشها و طلا از کل از منی و سدس

لبر که در کلاب و خوردن زیره و سداب مفید یا مرکب و باکم و عدس
اگر بپزند کشید و شوی را کم بسیار و دیگر آنچه را از کلاب شدن باز دارد
اصفیداج و کل سرشوار بر یک دو مثقال شکر آن دو درم افیون نیم درم
و قافیا سه مثقال بویک اما ریح مثقال عدس سوخته سه مثقال شنبلیلی
مثقالی همه را نرم کوفته باب یک باب یکسان الحبل از تو برین
گذرند **باب سبب و اقسام** در امراض صفای و منسل است
بر دو فصل **فصل اول** در فتنی و این انجبال برده است ازها سر خود
میش از فتنی شدن و حدوث این غلبت از حرکت موقوف مثل غلبت
و فریاد زدن خصوصاً بعقب طعام یا خیزی کران برداشتن یا فریاد
بر شکم رسیدن یا بجهت نفخ که در اسهال واقع شود علامت است که در وقت
حرکت طایع ظاهر گردد در وقت نگاه داشتن نفس نیز حواس
نگه کند غایب شود و اگر دست برداردند تا بیدار گردد و این دو برده است
که ظهور این فتنی در دو سبب یکی را صفای داخل گویند و دیگر را مراق
و اما در گفته اند مرعاض شود در کودک که ما در می علاج می یابد و ترک معالجه
نمائند تا زیاده نشود و جبرئیلی ما فکات حرکات قوی خصوصاً بعقب طعام
و جماع نیز ضرر دارد و از میوه ها خدر نمایند و در حمام بسیار توقف ننمایند و چون
کوهی و شربت بزوری و چون حب الفار تلقی دارد و مداومت بر لبش
فایده نمایند و فها و از صبح غلی و قافیا و مورد و انق و تخم کل و نذر و جوز بسرد
از دل

از هر یک بخندرم نقل و صبر و مصطکی از هر یک درم باز و بخندرم همه را نرم کوفته
 بر لبش و سرش هم مایه طلا کنند و حکم بر بند بر فاده که هر دو طرف او حکم شود **فصل دوم**
 در برون آمدن ناف و این چند نوع است **نوع اول** که حادث کرد و از کتاف او
 سبب بدن صفاق یعنی برده که در موضع ناف است و خروج شربت و مایه علامت
 او است که زنگ او زنگ بدن و چون دست بر او نشاند بجای خود رود و در
 ندانسته باشد و جراح زیاده بسیار زد و اگر رس یعنی برده که برون آید بار و ده
 بود اندکی در دو دانسته باشد و بقواثر بجای رود **علاج** آنست که باز و در باز و
 و اقامه شاه بلوط و گشاد و تخم از جبه از هر کدام برابر بکنند و سرش و سر که خنجر شود
 بر ناف ندارند خصوصاً از طفل نو فایده علی دارد و دید از رطوبت باقی حادث
 میشود شفاف علامت او است که هرگاه دست بر او گذارند بجای خود
 زود و زنگ او زنگ بدن بود **علاج** قبله الماء نماید و دیگر حادث میشود
 برون آمدن ناف از رماح علامت او است که تنگ او نرم بود و
 نیز زنگ بدن **علاج** شربت بروری و طلا از برک کتب بخته با خنجر سازند
نوع دوم برون آمدن ناف که از جبهه پاره شدن رگی یا از جای
 زدن شریان که از جای او است چون از و برون آید و در زیر جلا مثل
 درم که نام میکند از انواع علامات آنست که زنگ موضع از شعله ناسیه
 بر سر از گوشت رشته صلب بود و زیاده و کم نشود **علاج** اندر هر دو نوع قطع نمایند
 و بدورند اما خطر کلی دارد مایه که بر آن نمایند و طلا از شربت ساق قار و سوم سفید

و دروغن کل و سه بطیب از نذو این طلا نیز فایده دارد و موثر دانه سپردن کرده و سه
کرده نیز دارد و باقی دروغن کل با زرق کیم مزج سازند و بر ناف گذارند و دم
روغنهای محلل نمایند **باب بیستم** در حوبه و ریح افرس و دروغن
و تفصل لعلس و عرق انس و دوائی و داء الفل و دروغن و مستلک است
خید فصل **فصل اول** در حوبه و ریح افرس و انواع و اسباب و علامات و
علاجات آن حوبه روال معار بود به پیش بس و سار است که زوال فقا ریح
از جانی میشود و از اسهال و کوبید **نوع اول** ورم کرم که حادث گردد و فصل که در
بهلولی معار که مبر است و با سینه بود و او را از موضع اوزا بل کند علامت او دروغن
و فل و عظم بعضی شدت حرارت و لزوم تب و بعد از گذشتن تب شد و دروغن
در تب علاج فصد با سلق و ضماد قوی که از لحاب حلیه کیم کنان و جری مزج و موثر
قلم کا و نغبه و کل خرد و روغن قسط و کون و بالونه پالند و موثر کوس بفت نغال کون
با دام مل نمایند **نوع دوم** ریح افرس که حادث گردد و از باد علیط که در زیر فقا ریح
شده و او را از موضع اوزا بل ساخته علامت حد قش او در و است نایب
و زیادنی در و گاهی و نقصان او در اخر علاج روغن سدر انجیر متغالی بهفت مقال
شریب ما الاصول و شربت زور می فایده دارد و مقلد که در و مصطلی و امون بود
و زیور که دفع باد نماید و اگر تبس نیاید چسب کیم چسب سورنجان با حبس
و در ایام راحت کنجبین زوری **باب سوم** و فقا و قوی که با در براننده است
و از سیم و قسط و قسط الصره و اهل و فزون به عمل با آب با و یان و سداب
و دروغن

در روشن شدن بایسته با نار دین گذارند و ای که مرده خوش و نام و قیوم و بایسته
 چون نایده باشند بر موضع الم برند و بجز برایش بران موضع فایده دارد و صفت
 بجز نافع و ج و نار دین و اسارون و دار جینی از هر یک پنج درم مرده و درم
 زرنیاد و درم از هر یک درم نیم کفش و حرمل از هر یک و درم بایسته و زن
 ان شل نماید بر شری درم بایسته کرم خا و قوی بسو و قوط و ماز و ماز و ماز و ماز
 بلوط از هر یک و درم شغال فرقیون درم و درم روشن نار دین بقدر حاجت خداوند
 بریان کرده سازند **فصل دوم** در باریج افرو که از خلط غلیظ رخ شود و علامت او
 سفیدی رنگ و سردی و درم شغال و درم شغال و درم شغال و درم شغال و درم شغال
 و شاه بلوط و کند و افاقه و جوز سر و کلنا و کل سرخ داشته و روشن شد
 و عاقره فایده دارد **فصل سوم** در جذب و ریح افرو که حادث کرد و از فرجه
 با حفظ علاج برین معارضه بایستن بدست کشیدن محاکم با محجمه باشد گذارند
 و طلا که خون بدان موضع کشند از رفت و شغال و اندک عاقره و خا و خا و خا و خا
 خباخچه ندر شده و بیکر بیکر شنج و باطیات معارضه حادث شود و این اندک
 و با حفظ بود علاج مسج نمایند و روشن بماند **فصل چهارم** در درویش و انواع و
 اسباب و علامات و علل جابت ان **فصل اول** در درویش که از سوختن
 و بار درویش علامت او در دبی نقل و احساس سردی و تفع از خیزهای گرم و بوی
 و عوارض است و رفتن و بایستن علاج شربت ماز الاصول و طقند و روشن بماند
 شربت زردی و سونچا و زرافان اربعه و مژده و بطوس از هر یک نیم شغال تا در شغال

بود در دینیت روغن سداب و فرغون و قسط و بابونه و غذا تخم و آب و مینجنه ساند
و او به گرم در غذا فایده دارند **در دینیت** از خلط خام در عضلات
و فقرات ظهر بود علامت او نقل و در بر محو کس و اسهال از حرکت و ریاضت و در
اندک بود بعد از آن قوی گردد و این در دیر ماندن و علاج فی و فنج با دانه با و الاله
باروغن بید الخیر و تخم و آب که در و روح و زیره و سل یا شندیم بصید و در غش
در و زایل نماید و بعد از فنج حب سورجیان و حب منش فایده دارد و حلیه حب
و تخم کرفش و جوانی و بخیل از برباب برابر سکنج مقدار مجموع شری هر روز در دم
با و الاصول صفت نمایی که بر دارند و فنج نام دارد سکنج و با و شیر و نقل و فنج
و محمل و سورجیان و شافیل و ششم غفل و تخم کرس و این و با و بان و مالتندی
و انزروت و خد بید کسر و زرباد و قسط و مسعود و ماهی زیره و ورق سداب
اخر ابرابر بکینند و گرم کوفته سافه سازند و موضع دارد و روغن فرغون و قسط
و سداب و بابونه یا لند و از کونست ملاحظه نمایند و اگر ضرورت شود بکونست
طیور حلی و ابویره و کونست خرگوش و بدار امر و بن علت و معالجه لقلیل
غذا بود **در دینیت** که از لوب یا ندکی حادث گردد و در دست
و حمام و روغن خرو و با و ام بهم السینه یا لند باروغن شیب و بابونه و غذا
لطیف دیگر از کثرت جماع در دست نبود علاج ترک جماع راحت و حمام
باب شیرین و روغن با که مذکور شده و غذا و با و الاله و زرده تخم مرغ و یکبار
ضوفا کرده در دینیت نبود علامت او است که داد چهار رنید و ضعف جماع بود

علیه ضعف

علاج ضعف کرده نمایند **در چهارم** در درشت که از اسهال عروق که موضع برده
 است و توده او بسبب خون بود علامت او درد با ضربان و حرارت در درشت
 است و زیاده شدن او بواسطه حرکت و سایر علامات و اسهال خون علاج
 فصد یا تساق یا با بعضی در اینها و شیر خورده و تخم خیارین بشرت است که بچین
 انارین و شربت نیمون و آب نشاء جو و زرد موضع بعد از و کلاب و
 روغن گل یا اندک کسر که مالند و در آب سرد در آیند و بر لب برینند و موضع
 سرد هوای معتدل خواب رود و غذا کشش بماند و غوزه سازند و دیدار در
 آرمایه حادث شود علامت او درد بانند و اسهال از موضع موضع علاج
 شربت بزوری و کلفتد و روغن شربت و فرنیون و سچون کونی **در**
 در درشت که نسبت به شاکست رحم خاچه عارض شود بعضی عوارض را از
 حرکت حیض علاج است که شربت می که او را حیض نماید از تخم کرفش نقالی
 تخم حله هفت نقال تخم خیارین نیم کوفته چهار نقال بادیان نیم کوفته و نیمون
 و جوانی و تخم شربت در دانه شل از هر یک دو نقال بچین اند و شربت نقال قند
 لغوام آورده هفت روز اختیار نمایند و دیدار در درشت از لعاب و حرارت که از عصب
 شدید که خلط غلیظ بلغم را در حرکت می آرد و بود علاج روغن فرنیون و قط
 سچون ماده الحبه و باقی آنچه مذکور از خلط بلغم بود دیدار بمان در دماغه
 یعنی ای کاه در دران بدر درشت سینه بود اکثر آن بلغمی و ریخی بود و اصل
 منافات مسکه که از نقل و انش و نیمون و زنجبیل و تخم کش و تخم حنظل و زنجبیل

و ماهی ز بهره ساخته باشند بر دارند چرا که تا شمسافات را در آن محبت
مورک علاج ریحی و بلغمی از در و پشت نمایند **فصل دوم** در ادعای مفصل
و انواع و اسباب و علامات و علل حاث آن در و مفصل در و در سیت که
حادث میشود در مفصل اعضا و سبب ضعف او ضعف میباشد و در بخش نمون است
اگر در مفصل قدم بود مثل مفصل کعب و آنکه است ایهام لغوی گویند که در مفصل
در باشد و تجاوز کنند از آن وجه الیورک خوانند و اگر تجاوز کند و اگر از جانب
و حسی میزند که رگ است اندام اند تا از انوکس کعب کعب و قلیت معده
عرق الشانام نهند و از خواص این ورم است که نجسته شود و سرزند مثل ادرام
و بیکر و اسباب او اصلی باشد و عرضی اما اصلی است که مفصل کناده بود
تا سر استخوان نبدا در و حرکت کند با حرکت او متوکل و در زیر اعضا ماده
را جذب میکند و فوت میفهمند و سبب قلیت گوشت از برای آنکه کعب
از استخوان و غضروف و در و رباط است و اینها سر دارند و اصل خلقت
و برودت و بیگونی غالب و بفهم حرارت رطوبت می باشد و لابد است
که در مفصل رطوبت نزع شود تا مانع گردد از خفاف رباطات و او را را
سبب حرارت عارضی که از کسرت حرکات تحلیل بایده از رطوبت میرود
بدل از عاده میکند پس مفصل و اما جذب نماید رطوبت را در بعضی مردم
وسع تر دفع گردد و موجب این مرض میشود **و اما راس عرض او** آنکه ترک
رابطت نموده و فضلات در مفصل جمع شده و حرکت که موجب حرارت
و تحلیل

و تخلیل است و افعیت **در** سبب ضعف میضم معده اخلاط خام متولد می شود و
 میریزد و مفصل **در** از بدی ترتیب مثل خوردن طعام و طعام و تناول اطعمه غیر
 موافق بغير ترتیب و در شراب شرب متواتر و مجامعت و ریاضت عقیق طعام
 و خوردن آب بر نهار و حمام بعد از طعام و خوردن در **در چهارم** کسرت کلام
 و تزلزلات **در** تکرر استغراعات معاد مثل می و اسهال و قصد و خون
 حیض و بواسیر **در** معالج قوی که روده قوی کرد و فصلات
 باطراف **در** **در** حرکات عقیق در وقت غضب مواد بواسطه حرارت
 غضب که اخذ می شود و مفصل میریزد **در** کسرت هم و غم و یخواری و احوال
 نفسانی و غیره **در** **در** نقب از سواری و ایم که موجب ضعف کرد و خصوصاً
 در پایها و انواع در و مفصل پنج **در** **در** در و مفصل که از کسرت
 خون واقع کرد و علامت او حرارت زکات موضع و گرمی و اسهال و نقل
 و تعدد و ضربان شدید و راحت یافتن از غذا و سردی و از طلا گرم و بودن
 مزاج گرم و تر شدن آن او نیم و کس او بیانه شباب و مصلح و تناول غذا او کمتر که
 سواد خون بود علاج قصه کرد و در مفصل بای رگ است بود از دست حب و اگر در بای
 بود از دست رگ است و اگر در دست رگ است بود از دست حب و اگر از دست حب بود
 از دست رگ است خون گیرند و اگر در پرده بای بود از پرده دست قصه نمایند و اگر
 در در جمیع بدن بود قصه با سبب بدن یا قصه کل و آب کن کت باب
 انارین و اگر حرارت و التهاب شدید بود یا یک درم روغن بادام و

آب نمزندی و الوی بخاری نفع دارد و سکنجبین سده زردی و بعد از قصد
بدر و در قی نمایند و باب یک خیار باد و درم پنج حرره و شربت سکنجبین یک
کاسه آب گرم قی نمایند و جلا آب بنفشه و عناب و سببانی و انکور شفاور
کا و زبان و محم و بنفشه باز سکنجبین ساخته تا سه پنج روز میل نمایند و بعد از این
مطبوخ هلیله زردی و سیاه نمزنی و بنفشه و سببانی و بنفشه و سببانی و بنفشه و سببانی
و انکور و باد زبان و محم و بنفشه و سببانی و بنفشه و سببانی و بنفشه و سببانی
بجوشانند و در یک کاسه آب به پوره و بنفشه و سببانی و بنفشه و سببانی و بنفشه و سببانی
مطبوخ را اندوده و در این حب فایده مند است و درم سه و بنفشه و سببانی و بنفشه و سببانی
کل سرخ و انکی سور بخان و درم محم کاسنی و باد زبان و بنفشه و سببانی و بنفشه و سببانی
و انک حب ساخته شربت بود و در بعضی اوقات حفته نمایند برین حب
سنا و انکی محم حلیه محم معصوم و حاری از هر یک بنفشه و سببانی و بنفشه و سببانی و بنفشه و سببانی
انکور شفاور محم شربت بابونه بنفشه از هر یک سه مثقال الوی بخاری با زرد و
سور بخان نیم کوفته و در مثال عناب و سببانی از هر یک کسی عدد و فاحش
نیم کوفته بنفشه و سببانی محم شربت اندر دو کاسه آب صاف نموده شربت
بر مثال موفلوکس و دانه و سببانی شکوفه و فاقوت از هر یک بنفشه
مثقال در آب ادویه حل ساخته روغن بادام و در مثال اضافه نموده چهار
نوبت حمل نمایند سیریم و سهیل بعد از بخان دهند و بخان فاصل چهار درم
بود و بعد از سهیل شربت از آب کاسنی و شیر و محم خیارین و محم کاسنی و شربت

۱۰۲۸
سکنجین و مثقال و ابدان مختلف احوال سر اسباب و اورا در آید آب
نرمندی و الوی بخاری و اشی از بر یک است و هیچ مثقال و شیر خشت نهاده مثقال و
کتاب چهار فاشن کتاب و شیر خشت اول اختیار نمایند و بعد از آن آب غمر
الوی بخاری مردم ضعیف را فایده دارد و در ایند اطلاع دارد که در و قبض بود
مناسب است طلا را سکن کل سرخ بفت مثقال ضدین و کل از منی از بر یک
و دو مثقال شاف با سنا سه مثقال فوفل و اسفنداج و لوس در سدی از بر یک
مثقال نرم کوفته باب کا هو یا لعاب اسهول قرص سازند و خشک ساخته
سیرکه و کتاب سوده نمایند در مفضل دارد و قوی بود و جبری از فخر مل
بروح و یک و افیون انجینه نمایند و اسهول سیرکه و کتاب مخلوط نموده طلا
سازند و در در حال تشنگی میدهند و دیگر آب خور شده و کا هو گرفته بود
فها و نمایند و همچنین طحلت و شیر و آب او را رفته طلا سازند و صفت طلا
مسکس غفوان افیون از بر یک بر این نرم سوده بشیر کا و در و غن کل
در غرضی که در و دارد و مانند و اعلت از انجا بلند و در و تشنگی باید
با دویه رادع محلل انجینه نمایند مثل اکلیل الکلی و بابونه باب کرب دارد
جو اندکی از بابونه و اکلیل و از اسهال سرد و موم روغن از یک است
و روغن بنفشه و موم صفت ضا و محلل نه لصد در و مفصل حار را فایده دارد
کتاب حکم گمان و حلیه دارد و زرد و بار و غن بابونه و موم زرد سازند و غذا
اشن سماق و عوزه و محو و آب و دانش مقش و از فتنی آب نرمندی و لوت

طیور خبی و آهواره و خرگوش و از گوشت مرغ نماید خصوصاً گوشت کاه و بز و از گلاب
و حلوا و عسل در روغن آب و خرما و گوشت کوفته جوان و مرغ و اگر ضعیف غالب بود
نوع دوم درد منافصل از گزند صفا بود علامت او در گزند و در گزند و گزند
مایل نبرد می و قاتل اشفاق و لعل و فند و حرارت گرفته که گوشت را
بسوزد هرگاه که بر و گذارند و بیل در روغن یا بر جلد و بر بستر و قول ناری
با احمد ناصح و در حیات یافتن از گزند اشفاق و باری بار و بیشتر این درد
کسانی را بشود که بدن او ضعیف و مزاج او گرم و خشک بود و اگر تری غرض
کرد و در طبیعت لغویت عضو ملا خطه کنند مواد و غیر محل دفع نماید از منافصل
ملاک کرد و جهت آنکه مواد بعضی بر لعل که دل است منحوس بود و در استعمال
بر دات بسیار علاج از صفا محلولیدم بود فصد نمایند و از برافنده فصد
ممود فصد نمایند و صمغ جلاب دهند و بدن از گزند و جلاب حورند که
مجاوس تلین نماید مثل الیور شفا و در معال حکم کاسنی مملوخته و در گرم کرخ
مشفای حکم حرد و شفای بخورشانند و در آب برفت معال موفوس میایم
روغن بادام افشار نمایند یا خفنه لبس نمایند و در آب عمل بود و قی است
سکینین و آب گرم فایده دارد و بعد از آن شربت کل بر سر بهال
نمایند که بد و شربت سکینین به برف مایع و ساقه باشند یا مطبوخ
خیار سبز که قوی نباشد و هرگاه ماده نفیج یا بد سهل قوی دهند و اگر
انتهای طبع گرم بود و حرکت نهند و فضا را بر صمغ نمایند تا ماده نفیج یا بد در تنها

استعمال

استعمال نمایند طلا و مس و قالیس و اگر اذی یا بدلیل از بار و قالیس آنچه اخوا
نماید مثل روغن گل و منفع و انزال اینها و از مجربات است آب اطراف
قی سرد آب کاسنی و غلب و حی العالم و آب خرفه و خیار و کدو و
امثال اینها و فیکه زیادتی در دود و دود مودفع دارد و ضا دار اسنبول که در او
سکه زره باشند در دود فیکه در دوقوی بود و حرارت آب کایو و کافور و اگر
کفایت نماند ضا دیه بر رابیع و افیون و اسنبول و افیون و منوات لیسر کافور
طلا نمایند و بیروح را بشیر کافور طلا نمایند و از آنچه تخمد میزند و بخش آب سکه
بسیار است و اسنبول در آب گرم گذارند تا نیک آغشیده شود بعد از آن
بر روغن گل که سرد ساخته باشند طلا سازند تا بس در و میدید و از مشروبات
که تسکین در دشت میدید و غلظت شیر و استخوان سوخته و سورخاں است و
سورخاں را درین علت خاصیت کلی است سزاوار است که مبهلات
اصحاب در دمنفاصل خواه گرم خواه بارد از چینه اختصاص سورخاں بدین
مرض تسکین در دوقوی منفاصل و معده او از مواد و تقصیر مجاری میسازد و
غالبی که بر سرد مواد بعضی و اکثر مبهلات مسام را گذاشته میبندد اما سورخاں
معه ضرر دارد و باید که زیره و فلفل و زنجبیل از چینه دفع مفرط او ساخته نماید
و شنبلیله و صبر از چینه استعمال داند فاع او را معده بع و سورخاں مفصل را
صلب میسازد و باید که بعد از او به بلیس مثل حریم بطور متعادل استعمال نمایند
صفت روان مسکن استخوان سوخته و سورخاں از نیک درم غلظت و درم

نرم کوفته و پنجه هر روز در می بکشد با شربت بروری اختیار نمایند و شربت
سکجین که اندک محض می داشته باشد با آب سرد و آب انارین و شربت تخم
خیارین و خرفه از هر یک که سازند شالی کفایت بود و شربت سکجین
و شربت نفثه و الو با اندک کلاب تا دفع سرفهت او از معده نماید و اگر طبع
بود شربت از غریبهی و اگر طبع تلخ بود شربت زردک و حکمتی سرخ و غذا
معدس مقشر و اندک او که او فتق آب غریبهی یا آب انارین یا زردک و اندک
بروغن بادام و مزج جوان و اگر تب بود و باقی آنچه در قسم و موی ندانند
در و منفاصل که از بلغم شود علامت او در و متوسط لازم با نقل شده
و عدم حرارت و التهاب و عدم تغیر در موضع الم و اگر تغیر یا در صامی یک
بود و راحت یافتن از ضما و گرم و درم او اندک و در خود ضبط و در غم
در عرض مایل بود و بیض بلی تفاوت و فارورده سفید و مزاج علیل بارد
رطب و زنگ احصای مایل بحضرت و اگر وقوع انبرض بران را باک می
را که مولد بلغم از شربه و اغذیه اختیار نمایند از لبنیات و نان فطر و خبز
ترش و کثرت استنش و قلت ریاضت و ترک حمام علاج الفحاح خلط نمایند
بکافند و کلاب و بادیان تر با اندک بادیان را و کل سرخ و انکور شاد و
سوس حلاک سازند یا آب بخور بروغن کاه یا چهار روز در بطریق مداومت
نمایند و اگر اثر نفع در بول ظاهر نشود شربت ماء الاصول بروغن سید الخیر و
پیشتر از ماء الاصول یک شعال ایام بکثرت نرید بعسل ملینا بند و بعد از آن
شربت

شرکت مادی الاصول که روز بر پنجوب مداومت نمایند و در روز چهارم
 مادی الاصول تنها خوردن و چون از تفسیح ظاهر کرد و بجنب سورنجان یا حب
 منن یا حب سبطی صفت حب سورنجان صبر در دو پوست پهلبله و
 تربید و سورنجان از هر یک بندرم محموده و زکی و بنم کرم کشت و مکنیزی
 از هر یک و لکلی زنجبیل و فلفل از هر یک بندانک اینهمه یک است
 بود و بعد از اسهال او به مدر منل مادی الاصول یا مادی العسل و
 تر باق کرمات بادبان یا آب کشت و تر باق کبر و او بود و منرد
 بطوس و بعد از اسهال و آخر علت و در خولفت و سستان و اول
 بهار و اگر ماده بقیه مانده باشد معجون سورنجان و تربید ملینا بنده معجون
 صفت سورنجان سورنجان است متعال فلفل سیاه و در فلفل و
 برک خا از هر یک و متعال زبره و سبطی از هر یک و درم پوست
 کبر و نمک سندی و کف دریا از هر یک و در متعال و بنم زبره سفید و روغن بادام
 چرب کرده است و مع متعال زنجبیل و پوست پهلبله از هر یک مع متعال
 بوزیدان چهار متعال محموده و در متعال کوفته و بنم با سم خدایان عمل
 کف کوفته بپزند شربت و در متعال در کاپی مداومت نمایند و اگر اسهال
 حاد شود مع متعال یا آب کرم اختیار نمایند با دوا و کس و متفاضل و
 انس و در وقت را عظیم شود منید بود و از زمان صفت بود و در فرمایند
 قلیل را که فی نماید به بنم تراب و شربت شربت سکنجین عمل است

بلغم را فانی سازد و خفته حاد نماید که اخراج صفتا نماید چرا که ماده این علت
بی صفتا نمیشد و ابراج بر سر سها رقیق دارد و بر سر در نهان خنجر و بر سر
نماید مفصل را قوی نماید و اخراج فصول العرق و در آن کند و عرق السها را
سازد و با فاع متفرج نماید و بجز مقدار بی بکونند و با نیمه آن روشن کا و کمال
این خفته طلا نماید و اگر سر که در سر کین کا و مخلوط نماید و ضامی نمک کوه طلا و دیگر
که تحلیل و در تقسیم مواد را و عضو قوی گردانند بعد از آنکه فاع نام اهل خور سرد
استخوان سوخته از هر یک بر آب بر شیب بانی و در آن کس اما سر شیم باقی بقدر
کفایت ضام و دیگر تخم حلبه را و در یک سکنسیر که بخوشا نند با هم را شود و بعد از آن
عسل بد خوشا نند و طلا نموده دو روز یا سه روز بگذرانند و در آن کس که
او بر روشن کل و بر روشن خرو و با سیمین و قوط و بد اجنبه که مقوی نفوس و
حدید ستر ساخته باشند یا نند و روشن زیت که در و اخی که سر و زیت ادویه بار
زده باشند بخوشا نند و در عضو طلیل یا نند فایده کلی دارد و روشن با بونه و بوم
به هم این خفته در مفصل یا نند و با بونه و شیت و اکلیل و بوسن و بک و سد اب و بودینه
و مرزنجوش و ورق غار بنفشه بخوشا نند و اب از اجضور بریزند و سر که بگویند
سدس خرد کوفته سنگ را گرم ساخته گذارند و با با دست و عضو که درد در شسته
باشد بر بخاران دارند و جبری پوشیده دارند و بر آن عضو که در زیر آن سر که
و شنبه کوفته اند و اگر علت سنگین گرفت و غلط در مفصل یا قیامند ضام و زدن
خار و بونه و حبل کوفته بر که و اب گرم سازند و بوم روشن که در و فزیون و در
باشد

باشد مانند باب کرم نشویند و در ای که در وضع عرجایی گفتار در دبا به با حمار
 و خشی خوش اندیشه باشند در ایند و بر او نیک میباشد و او را انشس از ندهنجان
 بچون نند باشند و نیک صفت نموده که در در اب او در ایند و حمام کرم که آب
 کشیدن بود و در در حمام ماس که در و نظرون و نیک مانند نفع دارد و در
 ریکت کرم در ایند با عرق اید و در حمام که آب شور باشند در ایند و در صفت
 معتدل شش از طعام مثل سواری اندک کمان کشیدن و غیره فایده دارد و در
 شور بای مرغ و تخم و آب و در بیا که در در عرقان و در اجینی و کشت بود و در
 و آنچه کشر غذا نبود اختیار نمایند و اجتناب از گوشت نمایند و اختیار بر شور بای
 او کنند و اگر ضرورت بود گوشت طیور مثل یکک و عصافیر و اهوره و خرگوش
 و آنچه قابل التفصیل بود نمایند **در** در در منافصل که از ماده سودا شود
 علامت او قلت در د و کموت که مایل بهودی باشد در زک و قلت
 استفاج به علاج و ماس سرد و صلابت ورم و استفاج از سحابت طب
 دلیل لطعام بسیار و سایر علامات سودا **در** مبطوح افیمون و از خون
 غالب بود و فصد نمایند و حفته که اخراج سودا نمایند و نقیه از آنچه از سودا باقیست
 بمجموع افیمون و جوارش کمی نمایند و زربت مار بوبینه و جوارش خود اختیار
 نمایند و یا بونه و اخلیل و مرزنجوش و کل سرخ بچون کشند و در آب آن در
 اند و با پیما را نشویند و طلا از نیک و غایبه و سب و ح کوفته بردن بر کس
 روشن مان سارند و از جری مرغ و بطور روشن بر کس و یا کسین و یا بونه

و غیره و موم هر کدام از این روغن ها که بیکدیگر در کدانه در عضو علیل مالند و از آن به
نفع دارد و لعاب جلبه و تخم کنان و روغن کنجد است و غذا شور بای گوشت
نریخ یا کوسنجد جوان سازند و در کثرت اکل می شیرین تر باشد با زردک سود
و گوشت گاو و غذا که شور و سودا سازد یا بشود در افکاه دارند و حمام فلان دارند
و ریاضت پیش از طعام بعرضت و انجم ماسد با صلاح طحال و کسور اخ سودا و
ترتیب بدن و شکم باید که فیض نباشد و نرم باشد و اقراط تمامند و محصل و
تلبیس بسیار فایده دارد **فوج چشم** در در معاصر که حادث کرد و از ماده
رنگین و اصم کرد و علامت او مدد و شدید و اسهال در در موضع مریضی علاج
کلفتند و کلاب و عرق بادیان و شربت زردی و کبابی ماده و زرد است
حدث و حرارت بسیار میرسد که بعد میبندد در استخوان زفا میبازد
و میبکند و نام میگذارد این را ریح الشوک **فوج** در معاصر که حادث
کرد از ماده مرکب از بلغم و صفرا علامت او قلت اسهال معالجات
کرم و سردی و تنها و اختلاف اوقات گاهی نفع یا فتن بد و او و قشیری بر آن
فضله آن بود فایده دهد و اگر عارض شود کسی که قراح روم و صفراوی دارد
و استعمال ندر بستر سرد که نز و بلغم حاصل شده مثل لبنیات و نان
ذییر و فواکه رطب و کسرت شراب و حرکت پراستار و جماع منجمه میگرد
برد و خلط میشود و مندرغ میگرد و غلیظ بدیده صفرا یا خون عصاره و اتفا فایده
کننده سبب در دوالم میشود و سبب است که معاصر ماییدن با اعتدال و در

تسبیله ماده

بسیار ماده تحلیل مسامه و موم روشن با آب کین میزد و بلبل این نوع است که بر
 بود اگر بلغم غالب بود و دیده که مسهل بلغم بود بیشتر اندازند اگر صفا غالب بود
 اکثر مسهل صفا اگر صفا غالب بود استقام ما خراج سودا نمایند و اگر برابری بود
 مسهل مساوی ملاحظه باید نمود و همچنین سایر تدریج از معاجین و ضادات
 در وقت بلغم و غلظت و در ابتدا فصد نمایند و مسهل نهاده و جلا دهند تا ماده نفوذ نماید
 و اگر سبب کثرت استلزام احتیاج اخراج ماده شود حقه لبن و مسهل حقیقت دهند
 و مسهل کشید و الحواد ضرر دارد و این مطبوخ سورجیان که جامع است نفوذ
 صفت آن پوست پالمه زرد و صفت متقال زرد و بلبلان نمکوفته از بر یک
 ششهره چهار متقال سورجیان نمکوفته و کل سرخ و تخم کاسنی نیم کوفته از بر یک
 دو درم بادمان و تخم کرفش از بر یک درم در یک گالن آب بجوشانند و صفت
 متقال و بارده متقال شیر خشک در و حل کرده میل نمایند شیر گرم و باقی علاج از
 نوع صفوادی و بلغمی جویند و دیگر در و متفصل از سور مزاج نمایند با مسواخ جبری
 از حول صفوا مزاج سرد کرد و علاج تبدیل مزاج و اثر است بموسکینین زمانی فایده
 دارد و دیگر در و متفصل از سور مزاج سردی ماده شود علامت او برد موم نورم
 و نقل علاج تبدیل مزاج با دو درم و اخراج بلغم حقه با مسهل حقیقت از جهت
 سس مزاج دیگر در و متفصل سبب مویست میشود علاج است که در وقتها مثل
 روشن با دام و کند و کل نمایند و از جری مرغ و بطا و متوقفام کاد و موم هم
 اینجمله موم روشن ساخته باندند **فصل چهارم** در لوس و این دردی است

که حادث میشود در مفصل انگشت با خصوصاً در ایهام و گاهی ابتدا از غضب
میکنند و گاهی از اسفل قدم و در بعضی محل از جانب دم پس از آن تمام بار
میگذرد و بالائی اندک تا زانو و گاهی ورم میکند و در بعضی ششید و صعب میگردد
حسب آنکه مفصل ایهام تنگ است و ماده غلیظ که در وید میخیزد غلیظ
و تند و او در غایت شدت و حس او توسط کثرت اعصاب قوی گردد
و سبب صلابت او آنچه بدو زبرد با سالی میگذرد و در بعضی از جمله باریک است
که از پیر میراث میفرزند آن اید و بسیار باشد که برعکس اید و دانه میبرد
از اکثره و طلا علاج نمایند و افراط در سردی نمایند و صاحب طبع صفای
فراج بود و توضیح که مفصل میاید باز گردد و با عصاره کشیده که در دماغ است
مشوجه گردد و بهلاک کند و ماده این علت بعضی را خون و بعضی را صفرا بود
و بلغم و این بیشتر بود و بعضی را بلغم خام و بعضی را سودا این کمتر بود و تولد این
ماده بیشتر از فصله بلغم ثانی که در جگر میماند و بلغم ثالث که در جوف بود و میشود
از ضعف قوت و ضمه بیشتر تولد کند و خوردن غذا با غریز و افعال قریب
و شراب و جماع را مثلاً علاج از خون بود و قصد با سلبش با کحل نمایند و احوال
بمطبوخ هلیله زرد نمایند برنج و حبس هلیله زرد و هلیله قابلی از هر یک نصف
مثقال مسنین سه مثقال شانهیره دو مثقال قمر شندی ربت مثقال انکور شفا
دو مثقال حکم کاشنی نیم کوفته مثقال بخور کنند و یک کانه آب با لفظی بماند
صاف نموده سو فلوکس شش مثقال شیر خشک دو اذره مثقال حل ساخته

با یکدم روشن بادام میمانند و اگر حرارت بوده درم بویست پهلبله در دم
 درم کلاب تر کنند پس مانند و صاف نموده اختیار نمایند چون آب
 زابل شود غلبه شعله و در متقال تخم کاستنی نمکوفه و در دم تخم کرفش در دم
 بجز شانه در آب ان متقال اما در صفر از سر از نیک شیان روز
 پس صفت نموده بدیند و آنرا که مزاج سلامت بود اسهال مطبوخ سورخان
 و بوزیدان و حب سورخان نمایند صفت حب سورخان که خداوند صفرا و
 بلغم را سود دارد سنا ملی پنج متقال بویست پهلبله شش متقال لبغاج نمکوفه
 و شانه از هر یک دو متقال تخم کاستنی و بادیان نیم کوفه و تخم کرفش از هر یک
 متقال کسرخ دو متقال تربید نمکوفه و در دم همه را در یک کاس آب میخشانند
 تا بهشت درم باقیمانده شیر حرمت ما تر کنند پس آب متقال اختیار نمایند صفت
 حب سورخان صبر درم سورخان چهار دانگ متقال محموده و آنک و بنم کل کسرخ
 و منصف کل از هر یک و آنکی حلیله کثرت بود صفت حب بید بویست پهلبله و دم
 سورخان چهار دانگ ماهی زهره و بوزیدان از هر یک چهار دانگ محموده
 و آنکی مجموع شربتی بود خدا و قایلین که در اول غلبت بکار آید اما فبا مضرت صبر
 ضدل کسرخ بویست دریندی مافت ماسیت از عفران کل ارغنی از هر یک
 برابر یا غلبه شعله طلای سازند ضماد بکراس را تخلیل دهد و حرارت
 نکند مگر نه تو بهار او رجه ساخته بگویند و طلا نمایند و ضماد بیکه در آخر فایده دارد
 مگر نه برک کرب و در آب بنهند و بگویند و بیک زرده تخم مرغ و اندک در روغن

سرکه و مقداری از جو مان ساسند و روغن گل خدیو طره اسنجه نمائند و
طلا کنند صفت ضاد دیگر بکنند بکنند محم حلیه او در و یک سنگین با نفالین لبر کوب
سند نامهر او بعد از آن تعیل اسنجه نمائند و طلا سازند و در و بگذارند و هر روز
خشک میکرد و بروغن گل یا بوسن یا سازند ضاد دیگر بعد از خوردن و هر روز
استخوان سوخته و جوز سرد و اهل از هر یک خردنت یا با خراج و کوش از هر یک
خبریم را کوفته نرم و بنجته با سریش ماهی بپزند و بر جایگاه در و نهند طلا که نفس را
را سود دارد اسنبول نهفت متقال کل خرو نرم کوفته مح متقال زرده مح منع عده
ار جو با نهفت متقال ببردی سرکه و روغن گل اسنجه نذرند طلا و دیگر که نفس گرم را
دارد و ضدل سفید کلنج سافت میباش برش در بندی خوقل از هر یک خرد
و افیون ربع خرد و بپایزند و طلا کنند ضاد دیگر که نفس بلخی را سود دارد و بکنند
دانه سپردن کرده او با قلی اندک اب اسنجه با نش نرم بچشانند و طلا سازند
و طنج کفنا و رو با فایده دارد صفت طنج کفنا را ماده را ضعیف عر جا کو بند و بین
طریق بکنند کفنا بر را بکشند و بوست ناکرده و شکم نا نفاخته قدری شنبلیله
در و یک افکنند و بچشانند تا مهر اشود و بهار را سه روز در آن اب صاف
شوده نشاند و هر روز بار یکی با مدا و شش نگاه و هر بار دو ساعت در و
صیر کنند و جبه از اب سپردن اند از اباب گرم بشوید و از این علاج اول ماه
کرده باشند در میان باه این طنج تازه کنند و سه روز دیگر درین ترتیب
بکار دارند و اگر کفنا رست نیاید رو باه کوی و مرد شش بجای آن بود

و خداوند آن لعن و عرق النس و اوجاع مفصل را شراب نشاید خوردن
 ماعدا تمام زایل شود و چهار فصل نذر و بسم نشاید خوردن و کما یقال
 کرده باشند تدریج از آن باز باید داشت و انواع لعن مثل انواع اوجاع
 مفصل و علل اوجاع لعن مثل علل اوجاع مفصل است اما **اللعن** اخلاص
 اسم با حلاص موضوع ماده بود و این معنی در و مفصل و لعن و در بیت
 و عرق النس را فایده عظم دارد و صفت آن بویست بلیله ثبت مفصل طفل
 و از طفل زنجیل و از جنی بویست بلیله از پر یک پنج مفصل آمده مفصل طرح
 نذر و در طرح از پر یک چهار مفصل حمی العلب بارده مفصل سور بخان نشاید
 مفصل فاقله مفصل مغر جلفوره و متوفندق از پر یک نشاید مفصل با و بان
 پنج مفصل ز بارده و مفصل سوزدانه سپردن کرده چهل مفصل ادویه رازم فوسفه
 و بخت سبب مفصل عمل با قندب از نذر و مقدار یک مفصل نادر و مفصل مایه
 میله نذر **و فصل پنجم** در وجع الورك و وجع النسا در و درک یعنی سوزن
 الی بود تانس که از انجا تجاوز کنند مکر و فیکه مفصل شود لعن النس اما وجع
 در لیس که بنیاد شود از نذر گاه درک مارل می شود از حاس و حسی رال و کما
 نازانو و کعب و انگشت خوردن نامی رسد و نام آن رگ است بر چند در لاج
 نایب ماده او ز ماده میگرد و دو بای و زانو سبب الی او نشاید می شود و کما بی بای
 و زانو میگرد و در عرق النس علاج نایب ماده او زودی خورد می کند بخار
 اوجاع مفصل که ماده آنها دیر تر عمل می کند و اسباب وجع در رگ و عرق النس

اسباب در مفصل و لیس و ماده و عرق النساء حال ماده که نفوذ است که
در درک و عرق النساء از مواد حام و کاهی میباشد از مواد هار که مسلط بود
و فرق است که برادر صاحب جمیع النساء خالی نیست از رطوبت محاطی و لیسویب نماید
قاسمت خود را است که در سبب حاصل در درک است که در معرزی صلیب نشسته
بایستد و سبب از مان سوار می نشود علاج انواع عرق النساء در درک
علاج انواع در مفصل است بغیر آنکه را در عرق درین بود درک خود را در حال
ماده در عرق مفصل بود و را در ماده را در سبب است که در عرق کلل باید در حال
در ایند امواتی است چنانکه لیس و عرق النساء در وضع الورك در بلید
و مکان سرد مثل بود و آن تازه و فربه را خصوصاً از ماده بلغم خام بود
و در در جانب حب باشد و در نوع دموی قصد با سلیق الفع که بار است
از دستنی که محاذی علت بود و بعد از آن قصد رک باید در و از ار روزه
دارند و بعد از آن قصد نمایند الفع بود و از در و از جانب السی مارل که در قصد
صافن ضارب بود و بعد از آن قصد میان خص و نضر نمایند از پا در مجرای است
در نوع دموی با سلیق اب کرم در حمام و غذا مرطب و ماییدن غصود
رطب مثل رغن بط و منوع و غیره بلغمه نمایند بعد از آن که قصد عرق النساء
حص و نضر رطل نمایند بعد از و قصد با سلیق و حلیم هائیکوس گفته که قصد مار الفع
الفع از قصد عرق النساء و صافن است و از در و قوی بود و رغن شنب و کل و بعد
کرم نموده بمانند و در نوع بلغمی اولاتی نمایند به نخم ترب و نخم کون و ترب کجین
بجمل

باصل و حقه حاد و در وجه المورک فی السمار و حقه و شیا فانت و ضما و ملل و ملوس
 در کعبه اب و در غن فرفیون و خند ستر و قوط اسهال بحسب کور بخان کبار و ایا
 مثل ایارج بر سر و بتبذیل مزاج بمعا جین و اگر بدین علل جات نیک شود و در ماند
 کرد و در غم بود که در کعبه میرون اید و میل سه طریقه علاج نمایند طریقه اول شیا فانت
 و حقه حاد طریقه دوم استعمال چغندر در آب سرد و لعیر بدن ماسش و غیره و در
 ضادات که سرخ سازد آنکه کند میل هم کفش و تر تیزک و فحش و غیره طریقه سوم
 داغ کردن است و آنچه بداغ میکند مثل دایره که بر سر زانو است باید ساخته
 و این علل جات عنه العروزه و بعد از استفرغ است مسعود و حقه و فی مهبل
 و سایر علل جات اگر زایل زایل شود علت بدین تدبیر است پس از آن
 از لطف سفید بگردم نامحالی هر روز خند روز بدین طریقه مداومت نمایند و اگر سنگی
 و بعد از غذا فایده دارد و اخلاط را کم نسازد **دفعه ششم** درد و مالی این میانی
 که رگهای ساق بر رگ کبری شود و گره گره بدیداید و بیشتر است بکلیت و
 حلال و سوده با و گانی که شش ملوک سار به با بستند واقع شود و هو
 این علت از خون بطنی یا خون سوداوی سوزد و از تناول غذا که مولد
 سودا بود و گاهی بعد از امراض حاره بسبب انتقال مواد عارض گردد و اگر بد
 ماند شود علاج مشکل باید و گاهی عراجت شود و تب و جیب حرارت نرا جی
 از عارضی علاج فصد با سلیق و استفرغ سودا بطبخ اضمحون و فی بسیار و
 از غذا غلیظ و حرکات مشغوم در هر هفته شربت از ایارج فقیر یا اندک کلانی

و شربت سکنجبین یا آب و زک حرکت نمایند و اگر آب سرد است خوردن آن
قابض مثل ماز و زک ماز و وضع عوی و اقا قیاساق و قدم نهند و به نهند و بعد
از باشند مازانو و بعد از نفع بدن غذا از خاکستر کرب یا از کد ماز و در کین
نبرد و در حله و تخم ترب نرم کوفته با روغن زیت طلا سازند و کربس را بخورند
سازند مادر آب ان در ایند و گاهی انرا رک بکنند و خون شود و اگر
عطی بکنند و هم را بجا مالند **فصل پنجم** در داء الفل اس غشی است که ظاهر شود
در ساق و قدم و میزد و بای شبیه بای فیل میباشد اول مزاج و بعد از آن
سببها میباشد و اگر سلامت تر بود و سبب او کثرت است و ضعف و صلب
و این دو نوع است نوع اول که از خون سوداوی غلیظ بود علامت او ورم
ملمس و زنبلید مایل بودی و گاهی کشن شود و مسخر کرد و علاج فصد یا سبیل
سودا بعد از آن فصد مالبس رکبه و حمام است ساق و منع از غذا که موله
سودا بود و طلا ساق که دارند و از اقا قیاس و حبشه النیس منع از رفتن و زردی
و اء الفل که از خلط غلیظ بلغم شود علامت او غلط ساق و قدم و ملمس
و ررم نرم علاج مداومت برقی بر سفته و بار و ترک نمودن رقت و بر خاشن
و مسهل بلغم مثل حبس و ریحان و بعد از اسهال فی نمایند غذا لطیف و اگر
بودن نفع دارد و ورم از صغیر یا در می از کنند و ورم از تخمیل است زیت
اختیار نمایند و طلا یا الصبر و مرواقیا و جوز سرد و شیر آب و آب بر داب
حبشه النیس که کینه بعدا به محکم بنهند و بعد از فی به تخم کربس و ترمس و نظرون
و در کین

و سرکین نرود از دحلیم و خاک سرچوب زر طلا نموده بکروز یا دوروز بگذارد
 و در الطلل قوی را بحال او گذارند و اگر آدمی برساند و اگر حرارت
 کرد و بیم امله بود و هیچ علاج برابر قطع نیست و ممکن است که سهیل بلغم و
 سودا و قوی و قصد اگر اختیار شود این علت برطرف شود و اگر مبالغه نمایند
فصل در دروغ و غیب این دو نوع است **نوع اول** که بجهت عدم کفایت
 یا گرفت نموده شود **علاج** باب سر و بسیار ریزند و طلا از مایه و کل اثری
 نمایند **نوع دوم** که از نازل شدن ماده شود و بقدیم **علل** از خون بود قصد
 نمایند و روغن کل بآلند و اگر ماده بارو باشد قوی و سهیل بلغم و سودا
 و روغن بابونه و قرفیون و قوط فایده دارد **فصل سوم** در دروغ ناخن تراور
 است که بویق مورد و سر و کوفته طلا نمایند و انار نار رسیده بشراب نجبه
 خاد نمایند و مرهم شحوم یا سرکین نرود سرکین کا و گذارند و اگر ناخن می باشد
 و در میدکی دارد زیره و نمک و مغز خورزم کوفته نجبه طلا نمایند و خون در زیر ناخن
 ارد کنند و زشت بیم آنچه بز ناخن طلا نمایند و اسفاج ماصن و خاریدن
 او باب در یا بشوند و آب عدس که با کرسنه جوشانیده باشند بنویسند
 و خاد از زشت و انجیر جدا بیم آنچه گذارند تمام شد **مقاله اول** که در امراض
 خاص بود متبویق الهی الهی و لغدن **مقاله دوم** در امراض عمر معین بعضی
 و شمل است بر هشت باب و هر بابی بحد فصل مجید نوع مذکور میگردد **باب اول**
در حیات و اخلاص و انواع و کیاب و علامات و علل حیات ان شب

حرارت بر بدن است که در دل مشتعل گردد و متوسط خون و اوج و سترگی
در جمیع بدن برانگیزد شود استخوانی که افعال ضرر رساند و اجناس حمایت
است **حمی** یوم و **حمی** دق و **حمی** خلطیه **حمی** یوم که اول **روح** کرم گردد
و پس بعد از آن گرمی بدل رسد پس با اعضا و اخلاط و **حمی** دق است
که حرارت غریبه اول در اعضا اصلیه تاثیر کند مخصوص **فعل** پیش از
و اخلاط باقی اعضا تر است کند و **حمی** خلطیه است که اول اخلاط کرم گردد
پس ارواح و اعضا و این جنبه سیط بود یا مرکب و سیاط کرب اخلاط چهارگانه
و مرکبات بسیار و بعضی اخلاط خارج غروق و داخل غروق میباشد پس
اقوی که گرمی آن تعلیلان سرلی عقوبت میباشد و باید دانست که پایه
ترکیب تن مردم چیست یکی بنیاد اندامهای اصلی است که بنیاد
تن است چون استخوان و گوشت و خیران و دویم رطوبتها که اندر محو فساد
تن است چون منو و خون و دیگر اخلاط کسم روح طبیعی و حیوانی و نفسانی و حرارت
بسیار و خیس را کرم مبارز و اقسام تب در سه فصل من میشود **فصل**
خمس تب یوم اما علامات تقدم اسباب بادیه است که در ابتدای این
تب سحره و ناقص سردی در اطراف نباشد و ثقل نبوز و اندکی که زردی
زایل شود و نبض صغیر و ضعیف و مختلف بسیار میباشد بلکه متواتر و قوی و عظیم
و در بول تغییر بسیار نبود در بول و قوام و نفس از حالت طبعی تغییر بسیار ندانند بلکه
و اعراض قوی مثل خشونت زبان و نبض متواتر نباشد و اکثر بول شدن
بوق

ببرق یا بطبی ششید برق بود و سبب او جانش که اسرار در بدن و در
مرض و در بول یا قی میماند و انواع این است **نوع اول**
حمی بود که حادث شود از غم و حدوث او سبب کثرت حرکت روح و حرکت
بداخل **نوع دوم** است او سرخی بول و حدت نزدیک خروج در ناک محموم
ما بل **نوع سوم** و بعضی صغیر و ضعف و کاهی ما بل لیلی است سبب بیست
علاج شربت از چهار عرق و معرعات فایده دارد و بر سینه طلا از حنظل
و کلاب و نخل خشوی و مالیدن بدن فایده دارد و بعد از سبب
سحام معتدل است و اگر که آب غلب بود و این در ایند و در بدن روشن
نفسه و انزال آن باشد و منفرج شود و غذا اقلیه استفاخ و کدو و ماش
و اگر اولش **نوع چهارم** است جو و شراب گفته اند اندکی از آن غم نماید بسیار او ضرر
دارد و شراب کهنه اگر مخروج نماید شاید و در موضع معتدل است و نند
و نمکونه غذا بسیار میل نمایند تا بحال خود **نوع دوم** حمی بود که از هم
شود از جهت کثرت انهمام ششی مطلوب حرکت عین فرق میان
غم و غم است که مطلوب صاحب غم قوت شده و عاجز است **نوع سوم**
ان و مطلوب صاحب غم قوت ملحد و عاجز است از او را ان بلین
بجهت دورت حاصل میشود علامت او غور چشم و نبض تحوط و ضعیف
رنگ روی ما بل نزدی علاج شربت فواکه و بنفشه و عرق بیدار
و کافور بان و غذا مطبوعه و از میوه آمار میله نماید **نوع سوم** که از فکر بسیار

علامت او خراب آبها ماغشم و هم علاج شربت صندل و نوا که و چهارغون
نوع چهارم که از افراط عقب شود جهت حرکت روح میل بخارج نماید علامت او
 حرمت عین دردی تو از نبض علاج شربت لیمو و نارنج و نیکو عین کلمات
 لاین که موافق عضو بود و او خال غلیل در حمام و ازین و آب بخت بر سینه
 و سر ریزند و طلا از صندل و کلاب بر سینه نمایند و اگر حرارت بسیار بود اندک
 کافور مخلوط سازند و آب لنگ جو و آب انارین و اس سوره و سماق بعد از
 کد کشن شب نفع دارد و کوس با فنی صحری ماکوت مرغ و باکم مناسب است
 و خواب درین علت فایده دارد و حرکات غلبه مثل جماع و غذا گرم و شربت
 شراب مرز دارد **نوع پنجم** حمی بوم که از کثرت مجرای و کلیل روح و خفای
 شود علامت او زردی روی و صور نبض و ضعف رو و کدورت بول از جنبه
 عدم تفهم علاج آنست که حله سازند که خوابید بآنکه روغن مغفه و کدورت
 مانند وای که در دهنش و حلاب مغفه و خواب محروم و آب که در دهنش
 جوشانیده بکشند و چون آب نیکس باید حمام نفع دارد بعد از ویک ساعت
 غبار اندک بملیا بند **نوع ششم** حمی بوم که از کثرت خواب واقع شود علامت او
 امتداد کثرت خواب و عظم نبض است احکاس بخار علاج عرق در حمام و باید
 و عمل آب گرم در ریاضت معتدل و لعل غذا منع از آب **نوع هفتم** که از
 قوی بسیار حمی بود و واضح کرد از جهت حرکت روح بد اهل علامت او اخلاص
 در نبض بیشتر غلبه علاج شربت کب و صندل و عرق بید مشک و شراب اندکی گفته اند

فرج را زایل بگرداند **نوع نهم** شب بوم که از کثرت لب بود علامت از بادی
کرمی مفصل و کراست حرکت از جهت افراط حفاط و تبسین و صبر
وزردی بوی علاج راحت و خواب بسیار و شربت لب و چهار عرف و انارین
و چون شربت لب بکین باید حمام و این فایده دارد و آب گرم بر مفصلها بسیار
ریزند و شربت لب و صبر بمانند و غذا بیدار شب گوشت مرغ و بایک
وزرده تخم مرغ سازند و منع نمایند از هر جنبه که بحقیقت حاصل کرد و خصوصا از
جماع **نوع نهم** حی بوم که حادث گردد از استخوان لب و دو سه سبیل که
حفاط در بدن حاصل گردد و روح را گرم سازد علامت او است که
از اسپهال قوی عارض گردد و علاج حبس طبعه و ضا در بعهده و دل از ضدل و
کل و افاقا و سبک لطاب و آب مورد گذاردن و غذا را خفنی زرد با سماق
سازند یا حبس الرمان با صوفی بروغن الی اینجمله بر بعهده گذارند و زردی
محام روند و ما دالیم و شراب رفتی فایده گفته اند **نوع دهم** خمی بوم که لب
در شود علامت او گشت که در دسر و دندان و درد گوش و غیره ظاهر گردد
بعد از آن شب بیدار و علاج از آن سبب و بکین در و مداوات مرض بیدار
از آن معالجه شربت لب شربت نفیسه و راحت و حمام و مالیدن روغنها
و غذا لطیف و شربت بمرح **نوع دهم** حی بوم که از عشی از جهت طرا
حرکت روح و کرمی او شود علامت او سقوط قوت و ضعف بعضی و اختلاف
او علاج نقویت دل مفرح با قوتی و شربت ضدل و فواکه عرف کا و زبان

و بدین که غذا شریع الهم از کونست مرغ و پشه و مطنجه **نوع چهارم** حی یوم که از جوع منقطع
بود که موجب رمی روح بود علامت او ضعف و صغر بعضی میل او بصلابت علاج در
وقت نیک بود بعد از آن کین ب غذا از لطیف و حام و پخته و روغن بود
و نفیسه با دام **نوع پنجم** که از منقطع عصب حی یوم حادث کرد و که سبب آن می جگر بود علاج
شیره خرفه و آب ترندی و لوی بخاری و آب انارین و شربت کینین مرغ
ساخته و آب سرد اندک اندک در محل سبب می نمایند کینین باید بعد از آن
در آب سرد در آید اگر بخواهش بود و آب بنده و آنه و منزه از نمک آمیز نماید
و غذا آب غوزه **نوع چهارم** حی یوم که حادث کرد و در آمده که در سام جلد
و ضوالت عروق ساخته از جهت قلت تحلیل و اجتماع کار بسیار و حدوث جگر
منقطع جمع شده و حدوث این سده از کثرت اخلاط و خون و از گرمای شدید
می شود علامت او حمیت و جبه و بریدن رگها و نفخ در بدن و تند و صغر بعضی اگر
بسیار بود علاج فصد و سهیل کردن منجلی بود بعد از آن استعمال نکند سده
شربت بروری و گاهی حادث می شود بعد از فصد و در جانب صاحب
کشت که باز فصد نمایند و از در و باقی باید سهیل نمایند و شربت دنیا فایده
دارد و کفند و کلاب عرق کاستنی و بادیان و بعد از حمام و از بن و پله
بدن بار وجود بکس کنند و غذا بخورند و سهیل کنند و مانع متغیر و از حرارت بسیار
بودن که جوفق ترندی و آب انارین و غوزه **نوع پنجم** حی یوم که از جهت
نخه و انسلا موجب انحره بد که روح را گرم سازد علامت او فساد طعام در معده
و نفخ

و غیر حیات خالی بدوی و عظیمش و خفیهی علامات تب مطبقه مثل حرمت وجه
و غیره علاج اگر اسهال و فی بود این اسهال اگرچه بقا دفع ننمود طعام فاسد بود
علاج کنند مگر بزمان جرعه جرعه آب گرم دهند تا معده شسته شود و از بقیه بماند
بحام و در این وقت اگر ضعیف شود و بیزاری بدن از حام معده را قوت دهند
بشرین ^{بشرین} سرفه جلی دهند و نه آب و ابی و آب شربت را هم بکنند و کف
روغن گل بپوشانند تا روغن باقی ماند صوفی بدان روشن اوده شیر گرم ببرد
معده نهند و به نهند و اگر آنچه فی و اسهال می آید خلطی دیگر بود و حادث می شود
صفت نفوذ حب الرمان و سماق فایده دارد و از چیزی از طعام بی
مانده دفع نماید و چون خواب نفع دارد بعد از مفارقت تب غذا صفت
اختیار نمایند **نوع پنجم** جمعی بگویند که حادث کرد و سبب ورم علامت است از حرمت
وجه و عظیم بعضی سرعت و حرارت لایع و غدد و بهامن بول علاج فصد و آب
طبعه یا فواکه خاگرد در اوج در اندام بعد از آن مرکب بعد از آن کاهای و عدو
لطیف **نوع ششم** جمعی بگویند که سبب حرکت و محاربات و عالی که در بدن جمع شود
علامت است حرمت حام معده و علاج و غول حمام بیزاری و باب ^{در این} که بدن
بگشاید و بوی خوش فایده دارد و در تخلیه و بوزه و مالیدن با عدال و لبوس
کنند بدن را بگشاید **نوع هفتم** در جمعی بگویند که از حرارت منفرط بود علامت است
کثرت نفوذ در حام و افتاب گرمی در سردی و آب سرد است عطش و منور است
بعضی علاج بخند از صندل و کلاب سبب دانی و کثیر ترش منی دارند و روشن کرد

و نفوس با سر و اینچنین در سینه در مالیدن و شکم باب نمهندی نرم سازند
و شربت از شیر خرم و خاربین و شربت نارنج و میوه فایده و بعد از آن کین تب
بجام در آیند و آتش ساق و غوره میله مانند **نوله** که از برودت می کشد که اگر
و خانی در جلد تحسین کرد و علامت او حرمت بعضی و عدم حرمت بعضی و چشم علاج
در خانه گرم و مالیدن بدن تا تب بکشد یا بد و بعد از آن **نوله** در آید و در
گرم خانه توقف نمایند ز مانی نیک و آبی که در و نفوس و با بونه و اکلیل خوشایند
ما کشند بر بدن زنند و بعد از آن بسیار روغن که مشام را بلباید مثل روغن
شبت و فرقیون و غیره مالند و پس از آن امر فرمایند که خواب رود و چون
بیدار شود مرد و نماند و اگر میل تمام داشته باشد غذا از سرخ یا گوشت خوران
یا تخم آب سازند **نوله** در رحمی بوم که از شربت شراب و ادویه گرم شود و علامت
او حرمت وجه بود علاج شربت کفیر و شیر خرم و خاربین و میوه و سایر بر در است
و ملک در موضع معتدل و مالیدن اطراف تا تب بکشد یا بد و بعد از آن
حمام و قوی فایده دارد و آب نموده و الوی بخاری و چهار شربت و اگر
سخت است قوی بود **نوله** در رحمی بوم که از ادویه و اندیز گرم شود و علاج چهار
شربت و شیر خرم کاسه و کفیر و اصلاح حکر باب انارین و غذا و از معتدل
و کلاب بر جلد دارند چرا که این شربت از گرمی جگر می شود و روح طبعی و آنچه از گرمی
انساب بود و مانعی نباشد و در روح نفسانی می شود و آنکه شربت از گرمی حمام
کرد و در دل می شود و در روح نفسانی می شود و حیوانی و بعد از آن کین تب غذا
ایش بخورده

اشنخوره و سحاق و لیمو نارنج سازند **دریم** در حمی که از زرد زکام شود و علق
او ضعف و مانع ز زکام علاج فصد یا حجامت و طین طبیعت مسهل ضعیف و
تسکین مفرقه و سعالی شربت بقیه و شربت غناب و سبتان و بنایو فرود
اب کثیر اجیناف ارکونث و شراب و بعد از تسکین شربت حجام در آید و
اشمالیه شامیه در علاج این تب که شجر مبارک و لیسام **مصل دوم** در حمی غلیظه
و این تب که از غلظت بود می نماند حمی که از عقور شور و انواع و اسباب و
علامات و مداومت ان **دریم** در حمی مطبقة این تبی است که از
خون شود و این تب مطبقة را سوسوس می بند و سبب این تب اشتلا و سده باشد
و اگر این تب عارضی میگردد کسی که معیاد بر ماقت بوده و سرک ریاضت کرده
خفوها مستعد باشند و از آن نموده و از آنجه موجب عفونت خون
شربت است که از میوه های منوله گردد و این و این تب مشعل مکرر بسیار است
و محرفه و حصیه و حدری از جهته وقت خون و غلیان او علامت او زردم
تب و دقش بغیر ناقص و قشور زده و حرمت وجه و خاریدن بینی و ابرو و موضع
فصد و عارضی میشود تبش از تب فعل و تمدد در بدن و کل و حالش تبیه
باعا و خواب کران و فعل در سرد میثانی و گرمی این تب بسیار نمودن
حرارت حمی محرفه و بنفش غلیم من قوی مثل کثیر الا خلافت و قبول امر غلیظ
که او عارضی میبود بسیار مردم جوان را در وقت بهار و از خبر آنکه از خون منوله
گردد و در وقت نبود مکرر جوان و در عفونته خون حرارت این تب عارضی گردد

و اعراض قوی با فلق و کرب و اندوه و ضیق نفس و بدبواری سخن گفتن و در حلق
و بهات و سیلان و موج درین شب بدست و این شب سبیه است محرم و سولت
خس و در ابتدا مثل حمی بوم بود اما حرارت این شب اندک باشد و حادث
می شود درین شب هب و ریو ملایم فصد نمایند و خون بر دانه های باز و یک غشی
اگر قوت قوی بود و کس و وقت مناسب بود و اگر مانع باشد از قوت قوی است
نمایند یا اگر شبی که نمایند و در روز جوان فصد نمایند و انتقام بیدارند
ابام که کشند و در دریم اگر قوت باقی باشد و امثال و خون فصد مناسب و بعد
از فصد شربت غناب و نظر کنند بخون که در ضیق بود و مای بود یا صفوای ترید
و بعلنظ ان لازم دارند و اگر غلیظ بود و صبح دهند و بعد از فصد قوت ملاحظ نمایند
و اگر قوت قوی بود غذا مناسب مقشرو اندک او را و اسفناخ و کدو در افایم سوم و
چهارم که یک جو شیر و بادام فتی سازند و با سوم است با پنج و حوز و لیمو و غیره
و اگر ضعیف بود شور بای مرغ و آب انارین و شربت یا چهار شربت را نمایند
و شکم را با فله از بوره و بجنه و غیره و سکر ساخته باشند سازند یا حقه نرم
نمایند و اگر مرض حادث بود از چهارم بکار نمایند شربت غناب و بنفشه دهند و اگر
قوت ضعیف بود و مرض از سیم تا و زینکند در اول بهار از مار میگوشتن فصد سخته
میل نمایند و بعد از دو ساعت مقدار چهل درم آب جویده درم قند و بعد از چهار
ساعت پانزده درم سکنجین یا سکر و لعاب سبوز مروج نمایند و کج کان
و اگر عدیل معاد بود بخورن بسیار با دل نه بار آب کنک و بجنه و نوشت دهند

در این

۳۱۱
و اگر بدین مقدار نکین نباید در آخر روز اندک نان کنک یا نان از حمر خاشنه
بشربت و آب سرد و امثال آن دهند و اگر تا چهل روز هم تب بود باید نیم
گند بعد از آن بشربت بکنجین بزی و میمون و نارنج و آب غوره و در بواج
و امثال این فواید ترشیه یا میلمانند تا حدت و عصور خون را نکین و در و
اشش عینه و سیاق بعد از بستم فایده دارد و اگر خون رقتن و صفوای بود
فردره از عدس و سرکه سازند و اگر علیل بود مناسب است و اگر بعد از نفخ اضحاح
مسهل شود مطبوخ بیلید زرد و شاه تره و حصار بزدند اما تب مطبقه که کتب
او صفوت صفوای بود و صفد نمایند و خون اندک بر دارند و میانم در شراب
مثل شیر خرم و آب کدوئی مشوی یا بکنجین و آب بندوانه در کشت
و آب انارین و شیر خرم تخم خیارین و اگر ضرورت شود قرص کافور معده
و جگر را سرد سازند و بخرم کتان که انوده باشند با آب کاسنی و عنب الثعلب
و صندل و اندک کافور و قمرل را بیکرک بید و خارا اگر نالسان بود کرد
سازند و غیرتالسان با عذال دارند و غذا را اگر بر بیکرک مدلساب
از این و اگر قبض بود مثل شیر خرم و آب ترندی و امثال آن نرم کنند
و از انجم برودید اخطا مرض لغو دارد و پاک سازد و لطیف و راقب
کاسنی معصور مقدار است درم بخورشانند و کیف از گرفته ما نژده درم
در بکنجین سه روز یا پنج روز میلمانند و چون در قبض نیک شود غذا مرض و میمون
سازند و از غذا و شیر کرم و غلیظ منع نمایند و اگر تب یا موجب ناموجب آنکه

تب با عادت کند نشود **نوع دوم** در غیب حالض تب حاده فراوی
که تنفس شده ماده در خارج عروق بلرز بود و بلرز نبود بلکه مرکب نشود
در تب که از زمان هر روز می کرد در زمان گرفتن او نمک داشت تب چهار
ساعت اگر کم بود و نهایت آن دوازده ساعت بود و بر طرف شدن
او نفی و اسهال یا عرق باشد علامت او آنکه ابتدا بلرز نماید و بعد خفایه گمان
برد که سوزن در می نبرند و قلت زمان نامض و زود گرم شدن و تشنگی
و خشکی و تلخی دهان و بخواهی و عرق بسیار در محل نشکین تب کرانی و در روز
عصت و لعس کلام و نبض گرم سرخ غیر منتهی و بول احمر ناری منون بدوی
و در اکثر عارض میشود سانی را که مزاج ایشان گرم و خشک بود و در کتاب
باشد و هوا گرم و تناول اطعمه و اشرب گرم معیت شد و زبان طولی روزه
داشته باشند و فکله نماید این قراین را معلوم باد که غیب حالض است علاج
اگر طبیعت نرم بود در ابتدا و هر روز و سه نوبت آب سهیل دهند و آب کک
جوشان را گرفت تب سه ساعت دهند بعد از آن سکنجبین یا آب سرد فواید
پنجشنبه و صندل و از وجو اب کشنده و اب مال اینها گذارند و در وقت نامض
در تشنگی غالب بود سکنجبین یا آب سرد و شره خرفه یا سکنجبین سرد ساخته نشکین
عطش میدهد درین حالت و در آخر نوبت سکنجبین فایده دارد و خورد
اب چونک و یا با را در اب گرم گذاشت و مالیدن او میکند نفی و است
و در روز یک نوبت بود و در تب سکنجبین یا آب سرد یا شره محکم یا سکنجبین و شره محکم
و در تب اول

و تربت بزوری فایده دارد و بعد از دیدن ساعت آب کشک جمع کند
 و بعد از چهار ساعت سکنجین قندی و بعد از یک ساعت زور زده از ماش منقش
 و کدو و اسفناج و انک اوکراس ازند فتن آب غوزه و آب نارنج و آب نم
 نمزندی و بمبو بکرام که اصلاح دانند با شیر یا زام و در ابتدا غذا با بل غلط
 مثل شکم جو و زرد پاک حرر من غذا لطیف فایده دارد و از طبیعت
 بود و بیوت غالب در دو ابتدا صواب است که باب فوائده ملامت سازند
 و افعی کشاید در مثل این احوال مقدار دو درم اسپنجول تربت الوی بخار
 یا آب نمزندی بقدر میل نمایند یا آب نمزندی چهار فعال موفلو حل
 ساخته با شراب گل مکرر ده فعال روح اینجه با هفت فعال تربت سکنجین
 یا آب انارین معصور تربت بنفشه یک ازینها که حرارت غریبه را نکین
 میدهند و نراج با اعتدال می ارد و طبع را نرم میدارد و ماده را کم می سازد و اگر
 همدام بود حفته این سازند و شراب را است که در روز خوبت مریض را
 سهیل ندهند و تحریک بخیری نمایند و افتضار بر میرد و است در مثل سکنجین
 بزوری نمایند و اگر دانه مایل خشکی بود پیش از آن شک جو و غذا تربت کرد
 مثل جلاب بار و یا آب الوی بخاری و اگر دانه رطب بود و لعاب
 مریض باشد پیش از آن شک جو و غذا تربت بمبو و غوزه و افراط نماید در
 بزید مخصوصا در ابتدا مکرر التهاب و اندوه شدید بود و اگر ظاهر شود افصح
 و احتیاج اسهال شود سهیل مفرا دهند و اگر طبع مریض بود و مایل به کس باشد

بگیرند لبست درم بلیله پوست او را در یک سیاله آب یک شانه بانه روز بمرانه
و بعد از آن مالند و صاف نموده لبست درم بشیر خشت و یک دانگ محموده
در روز راحت کمر اختیار نمایند و از غشیا ن عارضی کردن اندک محموده
باب انار محوس باب سبب نفع دارد و اگر در نفس معصیت بود بگیرند لبست
مقال نمهندی و لبست عدد الوی بخاری در آب غشیه نمایند یا چوب حشا
صاف نموده با دم مقال قند در دست نوبت نمایند ماده درم نو فلوس
در آب کنگ جبر مالیدرم روغن بادام و روغن گل و بعضی از حکما مثل
شع ابوعلی و محمد و ابوالفتح اند که در ابتدای مریض از احتیاج بلبسین شود مقدار
پارده مقال بلبسین در آب حل نموده غشیه نمایند و از طبع ملائم نمودن
مقال نمهندی در یک کاسه آب محوش اند و صاف نموده با دم
قند اختیار نمایند چینه الکه قند در معده تب دار سبیل لعل میشود در روز و
بشیر او را است که بوی دارد و بلند است و سبب سبب لبسین باب ملینانید بمصلحت
الکه فی الید و سبب سبب غشیه بزود در آخر نوبت نفع دارد و اگر حرارت منفرد
و اندوه عظیم بود اسفواغ فرمائید علیل را و مسکات حرارت دهند مثل
قرص کافور در سحر و حمام بعد از اسفواغ و در غیر رو نوبت روند و غذا در آخر
فرور زیر باج بعد کس و خورد و بر لب حقند و از بعد از آن خیزی حرارت ماده
باشد شربت سبب سبب کاسه یا خیارین دهند و قتی که تب مفارقت
نماید سه روز ملاخط نمایند بهمان دستور و در روز چهارم گوشت مرغ باب
نوره

غوزه یا نارنج و اگر قبض بود آب نمزندی فنون سازند و بندرج غده متعاقب
 دهند **نوع سوم** در عجب خالص این رب غیر خالص حادث میشود از
 صفوا که مختلط باشد رطوبات احتلاط محکم و این رب کاهی شش ماه
 باقی ماند و عظیم طحال و مسمی و سستی ظاهر شود علامت او است که زیاد بود
 مقدار شربت او پرو دوازده ساعت و کاهی یک شش نوبت او نایست
 و چهار ساعت و نوبت نوزده او در از نوبت باشد و حرارت او در نوبت
 حدت نبود و او دار از زیاد بر صفت نوبت بود و کرانی بسیار در نوبت
 و خالی نبود و از رب و کاهلی و بنحوانی و ضعف فم معده و بی ترکی
 دمان و بر طرف شدن او بوق بسیار و در لبه ضعف کم بود
 و اعراض بسیار نبود و بول غلیظ و زلیس کاهی سفید به سلب تمام
 و حرارت که متوجه بود علاج ملاحظه نمایند اگر جانب صفا غالب بود
 علامت او است که مدت نوبت او کمتر میباشد و ناقص او شد بدو
 بسیاری عرق و زردی بول و بر از و شدت عطش و تلخی و خشکی
 دمان شربت لبو و نارنج و سکنجبین علاج نزدیک است حال صفا نماند
 و از جانب بلغم بسیار بود علامت او صدرا نجه بدو ر شده لبه رب سکنجبین
 علی و زردی که در و زردی و گرم و اگر صفا بلغمی و استعمال نکنند در دوا
 سنبهل یا دام که لفع خلط نندیدند مگر آنکه خلط مصل بود از موضع مضمی
 و فتن و اصطراب بود در بعضی را در آن محل سهیل میتوان داد و اگر

شش

طبعه قبض بود و با بس مغز فلوس و ترکیبش تلخین نماید تا حقه نرم
و اگر قاروره غلیظ و سرخ بود و مفید فایده دارد و اگر تلخین بود بسیار و قبض
سرمه و آب کشک چوبقند و بعد از چهار ساعت شربت سلجین باب
سرد و غذا در روز یک نوبت بنوشد و بای مرغ یا آب غوره یا آب ترندی
و اگر قبض بود در روز نوبت با شش هفتش و اگر البیه با مصلح الاثوبت
از ده بار بگذرد و گوشت مرغ یا کوفته جوان در آب ان او را خود بخورم
شکسته و با شش هفتش و اگر حرارت بسیار بود کت و خود نیم کوفته و در آب
مرغ و اگر آب حاد بنود و بول بسیار تلخین نباشد اندک با دیان هفت
صبح و یک کجین که از غسل ساخته باشند و در وقت از زه آب گرم
و زیر حمام نهند و دست و بای را در دنداند و قی در ابتدا نوبت و شربت
نوبت خصوصاً اگر دمان تلخ بود و خشیان داشته باشد نفع کلی دارد
و سکون درین شب فایده دارد و حمام بعد از نفع مناسب است و پیش از
نفع ضرر دارد و شراب لفته اندک که سفید و رفیق باشد نفع دارد و اگر لفته و
نارسیده باشد ضرر دارد و چون عارمات لفع ظاهر گردد و مسهل و قرض
نفعه تر نیم حبه سفید خشک در درم نزدیک سفید درم محموده و انکی رکیکین
بمقدرم قند بمقدرم همه را مخلوط نموده با آب گرم ببلند و دوا دیگر قند بمقدرم
غار یقون بمقدرم محموده و انکی شربت سلجین خیر سازند یا کلاب
و سزاوار است که سهیل در روز نوبت میل نمایند مگر قی که در وقت از زه

فایده دارد و سهیل قوی تا چهار روز بگذرد و بخورند و شربت سکنجبین
درین شب و در سایر جمیعات که شربت نفوذ دارد و در مرض رو نیز فایده دارد
صفت آن کل سرخ هفت درم سح کوسن چهار درم سنبل درم طباشیر
دو درم کوفته و پنجمه قرص سازنده شربت نفوذ بود و بعد از استفراغ و تپش
حرارت و اگر بازده بالای حیل که محذب میگویند باشد علامت است
که مریض را در سر استخوان پهلوار جانب راست نفل در بنوقت شربت
مدر که بسیار قوی بود درام بسیار نباشد مثل خم کفش و باد بایان و خم جابر
و خم حدر مقدار دو درم شربت سکنجبین اختیار نمایند و غذا در روز یکروز
نبود و شوربای مرغ و بیهود دهند و اندک از گوشت او در روز نوبت امصار
در است که تشلین دهد مثل انارین و قند یا آب تخمیر و قند و ترک غذا از
قوت بود در روز نوبت و اگر نتواند نمود شیره سبوس کندم بقند و اندک
روغن بادام ببلن نمایند و بعد از آن کین حرارت و انخطاط نوبت غذا و شربت
نفع دارد و احتیاط از غذا غلیظ نمایند و استهلام مہوس معده فایده
دارد **نوع چهارم** در شربت محرقه و این شربت در وصف است اول آنکه حادث
شود از عھوش صفوا که داخل حروق بود و بر وجهیکه بیشتر از حروق نواحی
دل و معده و حدی باشد دوم آنکه این شربت محرق از بلغم غرض در نواحی
سینه و دل متولد کرد و از بلغم نامی و صفوی حادی اندک عارض میشود
این خمی محرقه پیران را و اگر عارض شود مشاع و املاک سازد و بیشتر مردم

جوان و صبا را عارض میکرد و خلاصت او از دم تب و حرارت او زیاده
در شستی زمان اسلم بود و صفوت زمان متوسط و سیاهی زبان بد بود
و عرق کم بود مگر در روز بخار و از اراط عطش و کسوف اندک و حرارت در میان
بیشتر از ظاهر و لذت یافتن از هوای سرد و سوره بدن و از آن صفوات
بوده و عارض شد بدردی مثل سهر و اخلاط عقل و فتن و لذت و خون
بینی و غور چشمها و کرب و تشنگی و سحر و شهوت و حرارت در
نواحی سینه بسیار بود و قرص زبان مخوف و مطبقه است که شدت غلبه
در مخوفه زیاده است و حرمت در زنی کمتر از مطبقه بود و میزد و در بدن نبود
و فتن نفس در بد نبود و حرارت حار و خشک ظاهر باشد علاج آنست
که نظر کنند در حرارت و ماده و از حرارت راجع بود بر ماده تنگین حرارت
بشیره خف و شربت نارنج و امثال آنها نمایند بعد از آن منفع دهند پس
از آن سهیل و حرارت منفع ماده اول دهند بعد از آن سهیل اخبار
نمایند در آخر تنگین حرارت نمایند و نیز او را آنست که سهیل قوی در
اشتهای این تب نهند و از حاجت تنگین سودا آب منفع سیوه باب
نمزنند و الوی بخاری یا شربت کل ملر و کبچین یا شربت نفثه و خف
نرم نمایند و آب نمزنند و قند بر زور فایده دارد و از شش آب
و زنگین بود و قند نمایند و آب نهند و آنه و جمیع بردات بالفعل در مخرف
نفع دارد و اگر در شکم وزنی نبود و در سوده و جگر صوف نباشد و حرارت

غریزی ضعیف نبود خصوصا بعد از رفع و آب سرد میل نمایند تا حرارت سر
 را تسکین دهد و غذا در دهنه غلیل را و قیحه بجم قوت قوت بود و هر چند
 میل نداشته باشد و خرفه لفظی و کلاب اندک کافور سرد ساخته بر سینه
 گذارند خیزد است و هرگاه حرارت قوی بود و در قرص کافور آب بخیس
 که از روز سرد ساخته شود و بعد از دو ساعت آب کشک آب
 زنا را بخوش و دور و هر ساعت آب بدهد و نه یا با دوزنک یا آب کدو
 یا اندک قند یا با شیره ترش اندک اندک اختیار نمایند و سکنجین
 بجم کاسنی و خیل برین نفع دارد و غلیل را در وقت که حرارت تسکین یابد
 مانس بقتل و کدو و کک جو و شیره بادام دهنه فتق آب غوره و اغسال
 آن سازند تا در معده تسخیل لفظی شود و بفرمانند بر بعضی را تا اندک روشن
 بادام در دمان گیرند تا آنچه از سواد و زردی و خشونت بکشد چهل شنبه
 زایل گردد و اگر در حرفه گمان اسهول گذارند و از آن روز و زبان را آب
 سازند بخت بود اگر دانه الو که در دمانکی از گوشت بود در دمان گیرند
 فایده دارد اگر کرانی در سر بود با بوی خوش بپوشانند و سر بخاران دارند
 و با نادر و گذارند و اگر تشنگی موقوف بود و مانعی از نزله و رکام و سعال نباشد
 کرانی در سر یا بخاری که متصاعد شود از اثر شیره و اغذیه ترشی فایده دارد
 دیگر است حرف که حادث از بلغم شود و علاج سکنجین بر روی نمایند و در آب
 کشک جو و خردیم کوفته و اندک بادبان را از ماده خود در جویلی معده بود

علامت او کرب و غشیان بغیر قفس سینه نمائند بکنج و آب گرم و دار
ماده غلیظ بود ایا با رخ ضیق که صبر در آن کشند و ندارد حرارت صبر
باب انارنجوش نمائند و در اسهال مریض را غذا لطیف دهند و در وقت
الخطا تند بیز نافه و معالجه بهمان طریق سازند و حمام که مایل به سردی
داشته باشند در نیوقت نفع دارد کسی که تب او از مملو شود بود **در غلبه**
در غلبه دایم و حد و شد او از صفوا معضن که در شامی عروق بدن در
آمده میشود بسیار است که در یک هفته بر طرف میشود علامت او فو نیز از
علامات غلبه خالص بود درین شب با صبح بنور مکرر کسبل بر آن و
در شب غلبه خالص یک روزه ماصح و روزه بود و هر بار بر طرف و در شب
غلبه دایم عروق بنور مکرر در آخر یا در بحال و عروق میان جمعی غلبه دایم
و محرفه از وجه است اول آنکه حرارت و لذت در محرفه شد بد بود از آنکه
در غلبه دایم دوم آنکه قطرات در غلبه دایم ظاهر بود سوم آنکه جمعی
محرفه با او کرب و غشیان و اخلاط غفل و ذهن و معالجه و عشی بود
چهارم غش و خشکی دمان و سوزش بینی در محرفه بیشتر بود پنجم آنکه زبان
در محرفه سیاه بود در غلبه دایم بنور دیدن در غلبه دایم لاغری و علاج
بیمو و نارنج و شیره تخم کاسنی و عروق بیدش که کاسنی و کافور بانی و فقه
ولی فقه اختیار نمائند و مسهل قوی در ابتدا انمیرض مناسب است ملک
اخصا بر حفته حقیف و شربت بیمو با آب منهدی و ابوی بخاری و آنچه

اندرک تبلیس داشته باشد نماید و بماند و در بهر بد بسیار نماید علاج قوی تر است
خالص نماید **در تب غشی** حدوت این تب که غشی ظاهر میگردد و از نیمه
صفرای کمی که در غایت رقت باشد بنمود علامت او است که حادث
میکرد این تب در بدنهائی که مزاج ایشان در غایت جوارث و بویست
بودن اقط میزد و بعضی قوت و رطوبت واحد یا در و نویت و این از
علامات ثلث بود خصوصا و فیکه رسیده و جگر و دم باشند و اگر این تب
بسبب هم و غم و خوابی یا سفرانج بسیار غشی واقع شود این اسلم بود علاج نیز
ملین و بوی خوش و براهین مسهل و طلا از منحل و کلاب و غرق و شکب
و اندک کافور سازند و بر کینه گذارند و بر یک مبد و کلاب پاشیده و در خانه
فرش اندازند و ریاحین خوشبوی و فواکه مثل آبی و لعل در نواحی او گذارند
و غذا هر ساعت اندکی نان و آب انار برین استخوان و مثل آن آب
بیمو مار بواج در نویت نزدیک بیل نمایند و قع غشی نماید از چینه زرنجی نموده
معه میشود از روز دومی گذارد و صفواید و نمیرد و در پنجشنبه یا ششم خمر زهر
از نویت آب شمر و آب انار شمرش تا شیرین سلیک و شربت فواکه
فایده دارد و اگر غشی شدید بود و فلک مایان باب سرد یا شراب بافتن
میل نماید و حقه باب شمر و آب سرد و کدو ساخته نماید و اجناس از مهر
گرم و لقی که هر دو نوع کافور و قاص کافور و مسل باب سرد اگر تابستان بود
واجب تناول نماید علی الاطلاق اگر هوا در خوش بود و حرارت داشته باشد هیچ باب

سر و ساخته اختیار نمایند **در بنم** در حقیق موافق این شب نبوت بر دو حد
این از بنم غرض که در خارج عروق باشد و زمان رقص او نهاده ساعت بود
و وقت گذشتن او شش ساعت علامت او است که ابتدا ببلزده و سردی
اطراف و رخت و بدن زود گرم نشود و ناقص در سینه که از بنم زجاجی و غش
بودند بترکت و ظاهر شود برودت او اندک اندک فتنه پس از آن مثل
برف سرد میگردد بعد از آن منبر رخ گرم میشود باز عود میکند زره از جهته غلیظ
خلط و کاهی با این سردی و تشویه می باشد از علامات او است غش و غوط
شهوت و طعام مفهم نماندن و حرارت او قوی نبود و سینه که از بنم نور
حادث کرد پیش از تشویه بود و ناقص و بر دو حد و در سینه و اندوه
و کمتر بود و میل به هوا سرد و آب بسیار داشته باشد و از خواص انبریل
قلیت عطش و عرق کم و قتی بنم بسیار شغف بود و عطش غالب بسیار بود
و اسفاح و در سردی در رنگ صاحب این شب بایل حضرت و سردی و
و کاهی مثل رنگ خاص بود و بعضی ضعیف و بعضی تفاوت و
بول او در اول رقیق از جهته سده و برودت بعد از آن منبر رخ
عصوه و بر از او رقیق بنم باشد و قی اول بدن از بنم پاک نکرد و در
روم و این بواسطه غلیظ ماده و زودت بود و این شب عارض میشود اثر
جیان و عورات و حصیان و کسانیکه رطوبت بر بدن ایشان غالب
بود و مردی را که خبری بسیار بیلناید و کمتر استفراغ و در دم بید و زمان

سرکه رطوبت و برودت غالب بود و در زمان نوبت اگر در جاست بود
بعد از آن میان روز رسد علاج در اینها بدین طبعه با اعتدال و قوی
بکنجش و آب گرم که در دو تخم ترب حوشانیده باشند و کفایت نماید
بشی بسیار غلیظ و استعمال ملطف و خنثی که قطع بلغم سازد موافق
است که در ایند شربت و کفنه تا روز نهم اختیار نمایند بعد از این
و اینون نوبتی و نوبت دیگر باب کشش و بادبان و کنجش علی
نفع دارد و در وفا بعمل آب نموده ببلانند و از طبع با اعتدال بود
شربت تلخ که در و کر می سازند باشد مثل کلسنج و در مثال و بادبان
بکوفته و از کور تقا از هر یک سه مثقال غنای کسبشان از هر یک است عدد
مجموع کاستنی بکوفته و در مثال با سی مثقال قند جلاب ساخته چهار روز اختیار
نمایند و اگر موسر خواهند صفت مثال توفلوس و پنج مثقال فانیند با قند و
لب مثال تربد اضافه سازند و از قوت ضعیف حفته بعین نمایند بعد
از آن حفته ها و قوی بانی که در دو تخم ترب و شربت و پنج کورس نمایند
باشند با کنجش علی فایده دارد و بعد از قوی کل قند شربت و صندل
و غذا خود بکوفته و او کراست سازند و از زمان طویل است بود و نیم صنف بود
و شور بامی مرغ با نه بویانندی از گوشت این ظهور از مطبخه یا بربان
نموده اختیار نمایند و از طبع مقض بود و او شربد پیرش به صفت این زمره
درم زخیل و مصطک از هر یک درم قند برابر مجموع شربتی است مثقال با کمر مثال

اگر بیشتر سازند بحرب فوت نشاید و صبح بخیرم بکفند ما بهفت مثال
شریست بزوری با سکنجین علی بمانند و اگر احمر و غلیظ بود و قد فایده
دارد و اگر احتیاج بکشتک چرخ شود در حکم کشتن و بایان اندازند و اگر احتیاج
استفراغ بود سکنجین باب ارم حل نموده دهند و می فرمایند بی غش
و اگر این حمی از جهد و زحمت و زور روزی و اطباء به پنج ظاهر کرد
قرص در و شریست ما را الاصول و شریست بزوری با قرص سکنجین
بزوری و اگر فراج کبک بود و قرص لک شریست بزوری و اگر ماده از
خلط سرد غلیظ بود علامت او در کشیدن غلظت و بیاض قاروره
و زمان رستان و مساج و بلد و فراج سرد و تر باقی کبیر مقدار دانی
روزی دهند و روزی دیدند بپند با تر باقی از بجم باشد و در بطور
این است حادث بلغم شود اگر احتمال نکند او و به کبیر ارم بود و اگر
نشدند و قوی و با حرارت بود و بول رنگین و متغیر مایل به شریست
علاج غلبه حارص نمایند و زیاده و نقصان بحسب حرارت علامت
باید که غذا را لطیف بخورند و نمک و مانع منقشر بریره و کنند و شریست
اگر بلغم حامض زجر بود و اگر غذا فوید و خواجه گوشت تنه و مرغ و کباب
و امثال اینها شرا و راست و در غذا جنبه بکلیه تقطیع بلغم نماید مثل
فحس و آب گامه هر که باشد و وقت غذا بعد از صور انوشت
و بر طرف نشدن و شش از نوشت چهار ساعت و احتیاج از

غذا که درو بلغم حاصل شود مثل شیر و خجرات و فواکه تر و گوشت کاه و غیره
ابگرد که بیرون و بیخ باشد و حمام سبب از بلغم ضرر دارد و بعد از وفایده
در تب بلغمی و ایم حدوث این تب از بلغم غرض که داخل عروق بود علت
او تب لازم در ابتدا ناقص و برودت و شعوره نباشد و گاهی شعوره
و سرما بود اما زرد ندارد و عرق نباشد مگر در وقت مفارقت کلان و این
تب مشابه اندکی بدق دارد و حرارت این تب زیاده بود و بعضی مختلف
در زمان استنداد این تب نبرده ساعت است بعد از آن بحقیقت باید
و بسیار است که حادث بشود از این تب تسبیح و مسکه بسیار باشد علت او علاج
نماند از استفراغ نادره سهل و قوی و نیکو حرارت و شربت کبجین و
تفخیر و جلاب از غسل و آب بادیان و نفوشت نفوس و در مصطلح و سهل
و مقلند و اگر امتلا و خون بود و قصد نمایند و اگر علامات نفیج ظاهر بود استفراغ
بسهل کنند و بار و سه بار زجاج مایل امور و مقلند بصلح او رتد و قرص
در و بر بنیوب طسرخ ده و درم سنبل سوسن از هر یک بخورم مغلیت قرصها
سازند و شربتی دو درم با کبجین ساده یا زوری اختیار نمایند و اگر
در سینه خشونت بود با جلاب بنفشه و سببستان و زبانشان فایده دارد
در تب خشیه غلیظه حدوث این تب از بلغم خام بسیار که بدل
رخیه جنزی از خوشی عارض میگردد علامت او آنست که دور صاحب او مثل
دور تب بلغمی یا بهیج وجه و لاغری بدن و زنا صاحب او را صافی دانند

اوقات و لب او مثل لب کسی که شاه ثوبت خرده باشد و چشم او در
هجان بود رنگ بنه رفته و در زیر چشم که سر شفت میگویند تصح بود و اگر فی
ایند ترش و گاهی عارض میگردد این تب در بعضی اوقات از صفرا غلیظ
مخلوط به بلغم و با او نورش در احشا بود و او را مثل بلغمی باشد علاج این
مرض صغوشی دارد و سبب آنکه اگر سهیل دیند عشی میشود و اگر خدا ایستد
ماده تب زیاده میگردد و اگر خدا نذرند قوت ساقط گشته و صفت
بود و اگر در دم در احشا ظاهر گردد مشکل برک طایفه کرد و صواب در علاج آنست
که ابتدا حقیقه بین نمایند و بنیدریم حقیقه قوی کنند خصوصا اگر طبعی بود اول
باب حقیقه رو بپوره و مثل حقیقه سازند بعد از آن او به اضافه ساخته
مخاطمانند و نمایند بدین طریق که ابتدا در ساقیان نمایند از سوزان و تا اسهال قدم
نمایند بعد از آن را آنها با لاس بر پس از آن بر کسبها را امرینه که رخ دارد
جلد بعد از آن لبست و سینه را در جوع باز بنمایند و بعد از این روشنی که
در وقبض نمود و گردنانش مثل رخن زیت و گنجد و کل خیر و فوط و بدل
مالیدن و زیت کنجش علی باد و در دم هم فرس و مجنس اسهال بالبدن
زوقا و اگر اسهال بقید با عمل بایان که در حجاب اسهال نمایند دفع عشی میکند
و در ضعف ظاهر گردد در زمان مملکت با شراب کفنه مخمور نموده و در دردم
احشا بنود و قوی اگر با سهیل و جوهه ایند نفع کلی دارد **در نهان اندرون**
سر و پای کنند و بیرون گرم با برعکس و این تب فرس است اول نبی که

اندرون گرم بود بیرون سرد و این حتی در فک حرارت قوی بود میبایست سود
زبان و شدت غش و غشیم بنفش و اندوه و ظاهر بدن بسیار سرد و این
علامت بدست و اگر نباشد تب بدست و حرارت در بدن قوی نباشد
در حرکت بنفش و نفس کمتر بوده در اکثر این تب مابقی بود علامت آنکه تب صفرائی
بود لزوم ادب و طریقه غیب و علامت آنکه از بنیم تب ظاهر شده تا به بل
غلام و بنفش بطی و سواف تب دوم بینی که اندرون سرد بود و بیرون گرم
در ظاهر بدن و درین وقت حساس میباید سردی اندرون چنانکه این
خلط تا فایست بقدر گرفته بود بدان خصوص این بود حالا برو دت او معلوم
میکنند علامت او است که خارج بدن گرم بود و باطن سرد و بنفش سرخ میبود
و نفس غش و شکی نباشد و میباید این حال بکود در اخر امراض که قوت
ساقط شده و تب سوم جیبی که حرارت و سردی ظاهر و باطن گرم شده
علامت او بنفش بطی و تفاوت دوا و غش و شدت او هر روز قویتر بود
و گاهی از چنان غلط ماده سخیل غیب و ربع ارد و از زمان خارج میبود
تب مابقی او دت نوبت او چهار است تب تا به تب و چهار است
بود علاج حلجین علی تبفت درم هر ادیاب گرم و بعد از دت
بشریت سلجین و شربت ماء الاصول و شربت بزدی و حب صبر
و تبویب صبر و از زده درم بهلیله نزد چهار درم مصطکی درم طسرخ و
ایمون و زعفران و بنیزه با نقل از هر یک درم شربت و دو درم حب انار

و اما رح فیفرافایده دارد و قرض در و وضع صبرونی به تخم تربت شبت و سکنجبین
از پوست بلبله زرد و بلبله سیاه و تربد و حفته که بایل محدث بود و صفت سبیل
که نافع است در حیات بلغمی نرید در دم غالیقون در دم نریت سکنجبین در دم
مل نماند باب کرم و سرادار است که معده را قوی دارند لکلی فندک
در و صطکی و انیسون باشند و پنبی که از صفرا غایط بود و علاج مرکب از بلغم
و صفرا نماند از حبس حیات بلغمی مت بهاری و سلی اما مت بهاری
است که نوبت او عارض میشود در روزی و فورا و در شب است
علیه در عکس این بود و هر دو نیک است و بهاری اطول بود و جهت آنکه
او عارض میگردد و در وقت که گشاده است و تحلیل یافته بخار است
و این دلیل بود بر نریت ماده و بسیار است متحرک میشود و برق از جهت
پنجوالی و سقوط قوت و گرمی هوا و در و غیره و مت بلبله سبیل پنجوایی
در هوا سرد شب و صبح و در وقت که نفع اند علاج مت بلغمی نماند و گاهی مت
میشود مت بهاری و سلی از بلغم رحامی که برانگیز شده در بدن و پوزه ندارد
و عصب است او کمتر بود علاج تلطیف تدبیر و منع از آنچه از و بلغم میشود و در
و تغلیل نوم در فتن در وقت باوص و اسفراغ و او در به یکم چهارین و
شرت بر در می و عرق در حمام فایده دارد و اگر دیر ماند شود و در آب
بر نیم حوض یا از مت ربیع و خداوند متکرر و او دارد حاصله که نیت
و در آن شده باشد و شربت زهر بر میلا و کر دم باز دارد و اخلاط ال
و فلفل

و فلفل و مرصافی و دار ملبل و برک سداب از هر یک برابر یکدیگر و باک
 وزن آن غسل الصیغه نمایند شربت متعالی نام دارد و درم و از جهت منوط
 از هر یک سداب گرم یا با مال اصول اختیار نمایند شش از زره و کاه به بوشند و
 در جلیقه و کلاه دارند و جواب رود و در حالت نفق دارد و در خون قسط
 مانند و سر بر بخاران آب گرم دارند و خود را پوشیده دارند تا عرق آید
 بدینند و در آب امید است که از زره و شکین باید **باید** اندر آب
 ریح در این حادث میشود از سودا و غصن خارج عروق و نوبت او
 در اکثر اوقات است و چهار ساعت بود و مدت گذاشتن او چهل و
 هشت ساعت و در از می مدت او که خطای از طبیب واقع نشود
 و خطوط از در مریض از خبری نامناست امید است که در یک سال
 خلاصی یابد و فیکه علاج خباثه باشد نمایند تا دو از ده سال مکتوب
 میشود با سفا حیات مرتب در تابستان بجهت آنکه رفیق تحلیل میباشد
 یقین و استغفار است و باقی نماید علیط بواسطه عفونت متقل مکرر در ریح
 علامت او است که بسردی اندک ظاهر شود پس از آن زیاده کرد و
 و در محل انتها کم بود سردی خباثه در بلغمی میباشد باری و اول زره میشود
 ناغاشی که در دندانها بر یکدیگر میخورد و در استخوان و مهرها است و در وقت
 انداختن است اندک و التماس گرمی سودا از حرارت می بود و قوی بود
 بیشتر از و تبهای نرم با امراض سوداوی و تبس بایل الکلیات و بول

در ابتدا سفید و بعد از آن تیره گون و در آخر سیاه رنگ و آنچه دلالت دارد
برین حالت عادت مله دس و تیره مزاج غلبه است و اکثر عارض می شود
و کسی را که مزاج سرد بود و خشک بود و در سن کم بود و در فصل خزان و بهار
سرد و خشک و اکثر از نفاذ غذا که از سودا منولد شود مثل کرم و کولت
است و اینها و غیره و بسیار است که در نایسان غلبه بود و چون برسان
و خزان شود متحرک ربع کرد و علامت صبح با ده این تب است که در اول
لتر بود و اضاف تب ربع پنج است صفت اول که حادث می شود از
عفونت سودا طبع علامت او اینست که در کولت صفت دوم که از احتراق
خون بود علامت او غلبه دم و سیرینی دهان و سرخی و کرانی در بدن
سیوم تب ربع که از احتراق صفرا حادث کرد و علامت او فترت تب است
و بسیاری و تلخی دهان کثرت عرق و سمل با شتاب ترش و نفیض برکت
و متواتر در ابتدا آب شور و گرمی کولت می باشد با التهاب طبع
و در اکثر حدوث این تب در جمیع صفرای صفت چهارم که از احتراق
بلغم بود علامت او سفیدی بول و غلظت و سردی ملمس و کاهلی و بطور
و بول سیاه که سفیدی زرد و طبع عطش و کثرت خواب و بسیاری آب
و دهان صفت پنجم حادث کرد از سودا و متحرک علامت او تودن
روی و خواب برسان و دو کاس و سرخی بدن مایل بود او کیودی
ولاغی بدن و کمودت بول و کثرت شهوت علاج مشتمل بر میان جمیع

اضافت قصد بود مدد قنی که خون سرخی بود صاف که از زمان کفایت او
 ضرر دارد و البته بکیرند و استفرغ ماده که است از حوادث شده جلاب
 بخت نرم منع از غذا و شربت آب سرد در روز ثوبت و در غیر روز ثوبت
 شود جانی حقیقت یا اندک اگر کولت تا سه روز و در آب گرم شستن بمش
 از غذا روز نفع دارد و حمام که عرق شود و بسیار گرم نبود فایده دارد و
 بایک که اندک زمانی توقف کند و راحت و اسایش و غذا و گرم
 با اعتدال که رطوبت او زیاده بود و می پیش از ثوبت و است روع که حاد
 شود و تابستان برودی زایل میگرد و البته در عریف و ششال ض
 کرد و مدت او در از بود و تدبیر لطیف نمایند دیگر است روع که حادث
 از خود داد و صوی شود صواب است در علاج او قصد بود و تا روز سیوم فایده
 مند بود و بعد از قصد غذا و کولت مرغ پیشه و گوشت و جوان که در شور بامی آن
 مالش مفید و او را و خود نمکونه فتنه الباقی و آب نمندی و آب این
 و سهیل مطبوخ هلیله که در و بفتح و افیمون و غار یقون و پوست پنچ
 یا دیان و کاسنی و عناب و الو و شتره بود لازم دارند و سایر
 انام آب کاسنی یا شتره تخم او و شربت کجین و در زمان قشر آب
 گرم آب کجین و از التهاب و حرارت بسیار باشد آب هندوانه از
 میرد است آنچه مناسب دانند و اگر ماده شربت غلیظ بود و زمان طولانی شده
 و در غیر روز ثوبت پنچ مقال کلفت شیرین کجین یا آب گرم بپوشند و اگر عذاب

ظاهر شود اسهال بدین مطبوخ نمایند پوست هلیله پنج مثقال شانه سه مثقال
غالب و الو و پستان از هر یک است عدد یک کاسنی و زیت در پوست
پنج بلایان از هر یک و درم خوش نهند و صاف نموده در و منقوش و ترشین از
هر یک با زرده درم حل ساخته بدین حب ابارج فقا درم یک هلیله
و فستق از هر یک نیم درم محموده و انکی اول این حب اختیار نمایند و این
دار و را در کجین و افیمون و اب حسن با فستقون اخراج سودا میکند
و دیگر تب ربع که از صفرا سوخته حادث گردد و سبب آن در شیرید و ترطیب نمایند
و اب کک جو و شیره خفه و شیره تخم خیارین و کجین اختیار نمایند و در
انید اطیع نرم را شیرین سفینه و لبغاج باب حب و زیت کل مر و خیار
سبز و انشال اینها نرم سازند و بعد از گذشتن است روز و حول و شک
لغیم ماده شده مطبوخ هلیله که در و افیمون و شاکلی و ترشیدی و شانه
و سفینه باشد بلیانند و غذا با اب غوزه سازند و در روز رح است اگر
ضعیف بود گوشت سبک و حمام بعد از لغیم فایده دارد و دیگر تب ربع و اب
که از سودا بلغمی حادث گردد هر روز درم حلنجین حل یا اب فستق
با دیان و کجین بروری و حلی یا اب کرم و طبع را یا اب لبلاب با
نیم درم شمر و طعم گرفته و درم فند یا اب هلیله کابلی یا سوز مکفند نرم
سازند و در رخ از شیرید و لبغاج و زنجبیل اضافه نمایند یا در آخر غار بقول
نموده ادویه را قوی سازند و در روز و ثوب قوی نمایند تخم زیت و ثوب
دلیل

و یک و سلی در ابتدای ماقص و بعد از آن کفند و در غذا حقیقت در غذا مانع
 جهت تلبیس شود یا مرغ و یک و میوه و آب گاه و اگر طبع نرم بود در خمیر
 اش بودینه یا تخم بکوفته او را بر وزن جوز و در آنها مرض غذا لطیف
 و طبعه و مرض بهم گذارند چون صبح بکمال رسد مطبوخ افیمون باب
 افیمون دند و در زرد و دم نوبت سهیل اختیار نمایند و بعد از سهیل
 قرصی بزرگ از جهت فوت حیل و قرص غایت از برای نفوس
 سبزو و اگر سرفه بود در وقت استیلا نوبت در زرد اسن مرین
 آب گرم که در وقت فتنه و یا بونه و جز و طبع خوش نیده باشند گذارند
 و غذا تخم نیم گسته و مالش نهند و او را بودش آید و از ضعف بود
 در سوز راحمت مرغ و میوه و در جینی و اگر مرض بدیر کشد و اثر نفع ظاهر
 بود همچون حلیت که در ق سداب و فلفل و حلیت و مرار ربیب
 برابر به وزن عمل بسیارند شربت نیم نغال تا در دم بود در هر
 روز یکبار میل نمایند و جانفوس گفته که خلق بسیار دیدم که سهیل
 از آریه خلاص شده بعد از آن خندیس و زریاق خورده اند و شمع ابوس
 فرموده اند که حلیت و فلفل نافع اند و شراب ابرق و رقیق و نو و نه
 نباشد و یک ربع و از آریه را که از درد خون حادث شده بسیار علاج
 در ابتدا القیل ماده باب یلاب فنانید نفع و مل فند و تلبیس طبعیت
 بمطبوخ میلید زرد و سیاه بعد از نفع فصد با سلیس و می بر طعم نفع دارد

و استخوان بادویه قوی مثل انیمون و سیفاح و غار یقون و اسطر خود و کس
و حجار رنی و لاجورد نمایند و حقه قوی فایده دارد و سزاوار است که در
بلدیکه اسهال نمایند چرا که خلط سوداوی بسیار سهل و دوسهل دفع نمید
بسی دفع او مبر است تواند برد و بعد از آن کین و شعوره و لرزه و آوار
و حرق مناسب است که انعام نمایند مقبوضه سبز و کبد و در ابتدا کین
و در وسط علت مرض زردی و غایت و اگر قوت ضعیف بود در نزد
د زردی تخم مرغ نیم تخم و مای رضاعی و اگر از علت بسیار وقت گذشته
باشد گوشت مرغ و گوشت کوفته جوان و برغاله که در او دویه گرم بود
فصل در علاج دایم حدوث این تب و اشتداد دفع و صوب
اعراض در روز نوبت و اشتداد حرارت و اندوه و عدم نافع
فصد یا سبق و دفع کلفه و سنگین ساده و تلین طبعه بطبخ انیمون
و حب انیمون دهند در اختال بدنی و سردی و سنگین باب است
و آب بادیان و شربت سنگین بزوری معتدل و اگر حرارت اندو
شدید بود و تشنگی غالب است آب جلاب و آب ترندی و الوی
نخاری و آب انار بخش غذا آنچه مذکور شده و اگر خلط لیم با فیه
سهل قوی و حقه در ابتدا لیس و در آخر قوی علاج دایر نمایند و باغ
بسیار نمایند و تدبیر حله در تب و فیکه با حرارت و در تابستان
بود سزاوار است که ادویه گرم نهند و امصار برابر حبس که در وقت
حل نموده

حل نموده باشند نمایند و سهیل از سبیل زرد و سیاه و آفتاب و غار یقون
و امثال این اختیار باید کرد و ترنیت بدن از حمام که آب شیرین
داشته باشد و غذا قلیه کرد و اسفناخ در آخر مرض و فی برز نوب
بکچیر و آب گرم و بعد از فی تقویت معده بکل فندک سرست بوزه و کرب
سبب و صندل **فوق** در چهار هفت و صد حدوث ماده
رنگ باشد اما کمتر و غلیظ تر بود و مقدار کم و اکثر بود و بلغمی حاصل شود
علاج آب بلغمی نمایند کچیرای گرم و سیری کمتر باید نمود سهیل دهند و ترب
سکچیر و اگر حرارت بسیار بود شیر تخم خرفه و گاهی کلغند فایده دارد و غذا
نخود بکوفته و گوشت مرغ یا گوشت گوسفند جوان و گوشت گوس ار و روغن
بند و زرد نخود آب و این حب را زنده نرود درم غار یقون نیم شال
محموده و انلی لاجورد نیم درم کبیره نیم درم نرم کوفته اختیار نمایند در صبح
و بعد از آن آب گرم با حلاب از موطوخ آسمون میل نمایند و اینها هم بدفع
سودا نمایند و در آنها تخم طوطی باید داشت که چهاراد واران معلوم نباشد
و در هم اینها بود اگر مرکب گویند و گاه باشد که درم است از سبیل بگذراند
هنوز بکیت بر طرف مانده نوبت دیگر آید و طبیب باید که نشان پنهان
ملاحظه نمایند تا بحقیقت برسد و اصف کرد و اگر تب ورم بعضی اعضا
شده علاج ورم باید کرد و اگر از جهت بی ترشی غلیظ در خوردن
و آشامیدن واقع گشته علاج اصلاح تدبیر و اگر کفایت بخورد سهیل در

روز یک نوبت نبود و فیکه نوبت بود کجین و کلفند و منع از غذا در روز نوبت
و از جهت اخراق بود علاج استفراغ نمایند و کاهنی و بعضی اوقات
نکین دهند غذا و شرب لطیف اختیار نمایند تا خلط محرق نکند
و چون زمان مرض طویل شود و سرهل شود و تدبیر تب رنج نمایند
و قرص غاف و بجاها کسیر و و شها را این را سود دارد و در اصل
عصاره غاف با انسین و صبر از هر یک بنجدرم پوست ببلبله بدم
رغفران و مصطکی و رب کوسن از هر یک دو درم با کاسنی
ارند و قرصها کنند شرب بنجدرم و بنج کجین اختیار نمایند و در شها
و حمت و کس و غیر آن اول آن بود که استفراغ بود تا اخلاط
کم شود و حرارت باند آنها اصلی نیامد و بدق او کنند و نوبت
برجای بود از درازی مدت بیمار نباید اندیشید و اگر حرارت قوی
بود قرص کافور و لواس ثم ای و کسجول و تخم خشی کش فایده دارد
نوع چهارم در تب و تبی و باید شدن هوا باشد و لیس ادم
خبا که آب در ظرفی در بماند طبیعت او بگردد و عفونت ببرد و حال
لشنت الکه در میان درختان و خاکها در بماند لیس بخار و دخانها
رند و شغف شود علامت او حدوث دیا ساری است که در سب
کشیده شود علامت او در کانون اول و در کانون دوم باد صبا
و صوب ببارد هوا نمک شود خبا که مردم میزند که باران شده
دینار

و باشد و بسیاری حسران و صفت در من دقت با ران و کدورت
هوا که روزی بخار بود و روزی می بخار و دوام ابرها و روزها گرم و شبها
نجات و هوا و زبیره و کرخین برش حیوانات که دوزیر زمین نهان
باشند بر ظاهر زمین اند و رفتن تعلق اسباب خوش راستش از آنکه حاد
عقب است غایب شود و اکثر فساد هوا در آخر تابستان خزان شود
علامت او تب و با آنست که ظاهر بدن بسیار گرم باشد و در باطن
اندوده و نورش عظیم و مرارتی قوی باشد و نفس متواتر و بلند و ضیق
نفس و بوی بد از دندان و شدت عطش و اندوه و خشکی دهان و غشبان
و سقوط قوت و غشی و اخلاط فحل و غدد در زیر کمر اشفت و بخوابی و سستی
بدن و صنوبری و کشنداد تب در شب زیاده بود و برای بدبوی و
کفایت و مراری و فی صنوبری و سودا و عرق بوی ناک و شیر باد را
و باقی اعضا مایل سردی یا اشقر و ارجیل در شور باشد و قوت رطوبت
کرد و منبری میل کنند و غشی متواتر گردد و نبل سوت بود علاج فصد نماید
و اگر خون غالب بود و در اخلاط بسیار غالب بود اسهال آن خلط
بد و از مناسک و شرابها و خشک مثل یارنج و نیمو و آب انارین و
غوره یا قرص کافور و آب کاسنی و غناب التقلب که بنشین تا غصه
را از قیوس سازد و در آب بول شود و آب سرد بسیار بنشیند و بنشیند
از آن اندک اندک هر زمان و بماند در نفوس و در بطن و بوی

خوش و آشنای کلاب بر خط فایده دارد و طلا مرکبه از ضدل و کافور
انگی و کافور و کلاب نمایند موضع علیل یا بندان و در حوالی ریاحین
و رب بید کنند و در خانه و غیره کلاب و سرکه بپاشند و بخور از ضدل
و کافور و بخت انار مورد و انال اینها سازند و هرگاه غده و آب
و سرده ای اطراف و بخوانی و احلاط عمل و کسبه مرفوع یا بذر بپاشند
بجای مناسب تا حرارت میل خارج نماید و غذا عدس و اوکرا را
بود شاید بیا ب عوزه و حقد رو شیر بادام یا مرز بساق و اگر
مشیت نرم بود و قیض بود آب قزما اب الوفق سازند و از قوت
ضعیف بود گوشت مرغ صق کافور یا ب عوزه یا گوشت مرغ براف
کرده یا رزده تخم مرغ و شراب ابرق فروع عروق کاشنی و بپاشند
و کلاب و کافور یا ب مصلحت آنچه طبیب مناسب داند و نه وقتیکه
قوت علیل کم شود میل لطعام نباشد بمیان بید و خیری باید داد تا با
اکل بسیار خلاصی یابد و حرارت و یا تا تیر نکند و از غذا غلیظ و کثیر نفار
و اگر م و ماضی و سیر و شیرینی منع باید نمود و احب است که در حمام در
نیاید اما اگر صبح بود مناسب است که در بیدی که در دو با بود در ناید و از
یوی های بد نماید و هوای خانه بیوی های خوش مزین سازد و منع
عنونت نماید و بخور و غیره و مشک و کندر و کلاب کسب و ابی و در
کلاب و کندر که در حلیت حل نموده در خانه بپاشند و در طبوبات زیاده ای
نمی آید

نفی و سهیل و فصد از بدن دفع نماید و اعصاب غذا و اندام را بیل به تحفیف از
 برود و اخراج از ریاضتها و حمام و شراب و تشنگی ضرر دارد و آب سردی
 خشک ساخته و اگر از خون اندکی حرکتی باید فصد نماید در حال و منزل
 را سرد دارند و از گوشت غلیظ از بطور و چهار با احتیاط نمایند و مختار
 بر گوشت مرغ و بزغال و بنه و کبک و ترشها نمایند و آنچه از و با اعصاب
 میسرند تر با ق کبیر و شرود و بطوس و تر با ق از بیهوش از زمان او
 نمایند و خوردن کل ارمنی لبر که نفع دارد و یکی از قدما حکایت کرده
 که از صبر دو خرد از مرد و عرفان از هر یک خرد در زمان و یا هر روز
 مقدار دو از ده جبه با بیاض شراب مروج ساخته اختار نمودم از آن
 رخت اخلاص یافتیم و نفی از اطباء گفته اند بیدارم مداومت نمودیم
 فایده کلی داد و اگر هوا در آخر تابستان بسیار گرم شود و خزان در عات
 خشکی و غبار و یاران و سردی و برتر بود و از آنست که غذا را طب
 اسهال نمایند چرا که خلط سوداوی به یک سهیل یا دو سهیل دفع نمیشود
 ابی مثل شک خمر خصوصا اصحاب مزاج خشک اختیار نمایند و از تعب
 دروزه و رستنی و تشنگی قدر نمایند و ملاحظه نمایند تا باران نازل گردد
 و هوای سرد شود **نوع پنجم** در تب حدری که ایله نوکان بگویند شور و صغار
 که بر ظاهر بدن در جمیع یا بعض بدید اند ما بایست لازم و سبب این حمی همان
 خون بود که غسل عفونت بخوشد همچون شیره انور آنچه گفت بود و برارد

و آنچه نقل باشد می بیند و آنچه صاف و رسیده باشد در میان نماید خون درین
مردم همچنین بخوشد و اخلاط بد که از خون حبض تولید کرده و بخاران که از پس
دلائل ناخون اینجه جدا شود بسبب حصول خصوصاً بهار و بیع خون در بدن
غلبان و مثل هوا سرد و متعفن و نشستن در نمازل که کسی اینجا بگویند
بر آورده یا هوا که بخارج است محدود و رسیده و از تناول غذا و گرم
تر غلیظ مثل بسیار خوردن گوشت و غرما و غیر اینها و بدترین اضاف است
که سیاه و کبود و نفیس صفا صلب و سرخ در غایت شیرکی و تمام بدن را
گرفته و در میان او ملل لطف سیاه زتاب بود و آنچه در بدن اید و از آن
وریدی رزوی که متصل بود بعضی به بعضی و دیگر بهترین اضاف اینله
که نعرکان بگویند است که شور او صغیر و اندک سرخی داشته باشد مقدار
عسری طالع شود و کرد و کرد و در دیده و پوست او جدا شود و سفیدی
او اندک بود با سانی ولی کرب و اندک شب ظاهر کرد و از علامات
نیاست که تب در روز یکم تب کین یابد علامت جرمی تب
مطلق و ابتلا و عروق و درد تب و تب و خاریدن بینی و سرخ روی
حشمت و رانی در بدن و اضطراب و خست و ضیق نفس و کجاست
و خشونت در حلق و شیرینی در دهان و غلظت اب ان و ترسیدن در
خواب و رانی در سرداب او و کسند و حلق و زردی یا بیها علاج قصد
نماند در وقت ظهور او تا سه روز و اگر از ده سال گذشته باشد مانع

بنامه

نباشد که حامله با ضعیف بود و اگر حی بود از یک سال باید که کم نبود بجهت
 تازه بود و حیاست نمایند و قصد و حیاست منبت از روز فایده دارد و از زرد
 نموده مانسته کرده و قند کشند و شربت برنج و حب دهنند غایب کسی عدد
 سیستان چهل عدد کل بنویز و منطی با تخم خرد که بدل بنویز است و منطی
 بادیاں بنویز و قند کسی منطی اگر تالبتان بود با آب سرد و از رشتان یک فنجان
 شربت با هفت فاشق آب شیر گرم اختیار نمایند و بعد از قصد انجم غلبان
 خون را آن کین و پید شل عدس و آن کجود اگر سیوم و چهارم باشد و
 الا او را و عدس ملینانید و در و عتاب و سیستان از هر یک نصف عدد
 اندازند و چهارم را در ام شیر کشیده فتن سازند و بعد از برآین که
 بخشی بند شربت کجیس رمانی اگر قبض بود آب شمر نهدی و آووی
 بخاری کلاب و شیر خشک دهند تا ماده کم شود و اگر تنقیه بدن نشود
 مبالغت در شربت نمایند و اگر لوکان ظاهر گردد و در بر شود بجا میزنند
 و هواد خانه با عتدال او زنند و آب گرم احسانا دهند با آب بادیاں
 و آب کفش با آب عنب الثعلب و قند اختیار نمایند تا بزوری برود
 نماید و اندکی از عطران و آب انجیر دهند ماده را بظاهر بدن می آرد
 و زور میکند و انجم تقع کلی دارد لک حصول چهار درم عدس مفسر
 بهشت درم کثیر درم یک کانس آب بخورشانند و از آن آب صاف
 نموده دهند و اگر هفت انجم و دو درم بادیاں اضافه سازند برین و غیره

شاید و آب گرم و زرد بر مریض گذارند و در دفع دارد و استعمال این شیر
و قشنی نمایند که ماده غلیظ و دیر پیرونی اید و نبض و نفس متغیر نباشد و شش
و حرارت بسیار و زبان سیاه نبود و آب سرد در جرحه جرحه اگر دهند و لوکان
و حصه زرد میزند و عرق می آرد و خصوصاً در وقت اندوه و کوب هوا را
سرد سازند با ششاق و سینه مریض را کشوده و از صندل و کلاب اندک
کافور و سرکه دو سه قطره بخانه سازند و بر سینه مریض جگر بکشد
طلا نکند و در آخر اگر شکم نرم بود زیت حب الکس و بنفشه و بنفشه
و کل ارمنی فایده دارد و قرص طباشیر بر آب الی و اگر سرفه بود زیت
حب الکس قرص طباشیر یا نفوف طین و اگر مخ فنی سماق یا جادوس
مقشر و سرادار است که حفظ بعضی اعضا نمایند از جدری چشم را آب
کشیر تر یا ابکاسه و سماق که بکلاب انجینه اندک کافور بدو حل کرده
یا کافور بکلاب یا آب کشیر یا سرخه خصوصاً در روز اول اگر جهانند
شش لوکان از چشم نباید و ساق ابروی از چشم ظاهر شده کشیر
عورت سوده فایده دارد و حفظ بینی بکلاب و اندک سرکه هر خط در
جهانند یا صندل و شاف مالش با آب غوره و رسی مالند و در خل
شوی و حفظ حلق با نکه انار را با دانه بخامند و اگر سماق و کل سرخ و عدس
مقشر و کلاب بچوشانند و بدان غوره سازند با آب انار و آب
شاهوت فایده دارد و آب سرد غوره نیز نفوذ دارد و حفظ سلسله

لعن است اسل و شور و فتنه خونینی بود عارض بنمود بلعاب اسفول و
 لعاب محم الی و فتنه اندک روغن بادام یا بادام کوفته در دهنال کیز
 و اگر لعن کان بیرون آیند و او از درشت و حرارت قوی بنزد اندک
 دهند شاید و این لعونی فایده دارد و مغز بادام سفید کرده بکیز و خوشتر کرد و خورد
 و فتنه یا نبات که بخورد و کثیره بلب خرد و بلعاب و آنه الی یا اسفول بسیار
 و اگر طبع نرم بود و خون اید و کج قوی بود و شربت انجیر و شربت حبث
 در بنا الی هر وقت که دست بر نفع دارد و تدبیر مفصل است که صندل و
 شاف نام است و کل ارمنی و کل سرخ بکلاب و اندک سرکه انجینه در بند ما
 مانند و اگر بر بندگاه جراح بزرگ خراید زرد و نیگافند تا ایم بیرون آید بعد
 از آن تدبیر جراح نماید و اگر حدی تمام بیرون آید و نجبه شود متقی
 نماید انجم بزرگ بود بوزن طلا یا سوزن مس نیگافند و آب از
 برینیه بگیرند و در تالستان کل سرخ و صندل و اس بوزند و در کشتان
 برک بوسن و خوب در کمازد و اگر در خشک میگردند بکلاب که دو
 اندک زعفران بود اگر بکلاب و کل و عدس و خوب ز به بانگ
 بجوشانند و آب از آید و بکشد شاید و دود نمودن اولی بود و اگر
 موضع ریش کرد و خوب از قلع تمام دارد و آتش از خوب از خوب زرد
 و دود نمودن اولی بود و اگر موضع ریش کل سرخ و صیر دکنر و از زرد و
 و فون سیاه شان نرم کوفته بر موضع بکشد و اگر لعن کان بزرگ بسیار

وصف اسفول
 و شربت حبث
 و شربت انجیر

باشد برک کل خشک یا در برنج و ارد جو رود باشند و اگر بر یک کم
خوا مانند منفعت آن در روز بیدارید کلسنج و سفید و مردار است و غلغله
ترم کوفته در جراحت باشند نفع تمام دارد و اگر اثر لعل کان با قلی ماند
فی خشک و آرد با قلی و مغز تخم خربزه و برنج و نبات و بادام و ارد جو
از هر یک منفعتی مقداری نرم کوفته بصفحه یک مرغ طلا سازند و هرگاه
حرارت شب زایل گردد تمام و بشور بر طرف شود شور بای مرغ دهنه
بیش الیثم کوفت نهند توخ مشا رویم در شب حصیه شیره سرخ زربک و
بر آنده در ابتدا مثل دانه جادوس سر او در اندرون بود بر تانکین
کبک بود و دریم و جربک بگرد و ماده سرکان خون که بسیار تنیده
و گرم کشته و ماده حصیه خون صفرائی که بیل بخشکی دارد و شیرازی
کوچک و از پوست برداشته نشود لیکن حصیه کشنده تراست جهته الیه
از خون تباه تر شود کرده و هر دو از جمله بیماری و با اند یعنی برگاه در
ولایتی افند خلق بسیار بدان بیماری گرفتار کردند علامت او تبخیر
و کرب و خشکی دهان و تشنگی و اضطراب و آندوده و درد پشت و زانو
و سردگامی حادث میگردد و میان حصیه و جدری خفیری و او را حقیقا
گویند و او سلم از هر دو بود و رنگ او سفید بود و آنرا خاک و خشک
گویند و حصیه که رنگ او سفید یا زرد رنگ سرخ و نفوق و کم دو از
یکدیگر است و سایر علامات نیک و نفس آرمیده و شور کمال خود میل

بعد از شربت است دلیل سلامت از مرض بود بدترین اصناف خصله
 و لوکان است که رنگ و سیاه صلب بود و نفقش باشد و اگر دیر
 بیرون آید بدشواری نفع یابد و متواتر غشی و اندوه بود فانیل باشد
 و آنچه دفع غایت شود و بعد از غشی حادث گردد و روی بود علاج
 شش از روز ناسیوم فصد و اگر مانعی بود حجامت نمایند و شربت نارنج
 ناسیوم نفع کلی دارد و اگر صفرا غالب بود چهار شربت از مرنده ی تب
 و پنج مثقال و الوی بخاری کسی عدویاب خسته نمایند و رب مثقال کثیر
 غش است و پنج قاشق کلاب محل نموده اول کلاب و شیرین است اعتبار نماید
 بعد از آن است مرنده ی و الوی بخاری و اب انارین و شیرین است
 ناسیوم روز فایده دارد و بعد از ناسیوم شربت غش و نبلوفر بنجوب
 غش است عدد و تخم خرد و درم کل نبلوفر مثقالی گم کاسنی نیم کوفته
 دو مثقال بادبان نیم درم و اگر حصه دیر ظاهر میگردد و طرف نمی آید و
 عدد و تخم کسی عدد و سبشان باین ابراجوشانند و بسی مثقال فصد
 چهار روز هر روز یک نیاله میل نمایند چون تمام شود باز سازند تا
 دوازدهم و بار دهم بعد از آن باز شربت نارنج و لیون و شیرین است کاسنی
 و چهار عرق و انار فایده دارد و اگر خواب نیاید در آخر مرض شربت حجامت
 و اگر کسره بسیار بود شربت از غش و سبشان و تخم خرد و الوی اگر بنوم غالب
 بود پنج کاسنی و پرسیاوشان و تخم خرد و نیاله و نبات شیرین سازند

و اگر ماده حصیه صفرا صرف بود بمالغنه در بنبرید نمایند و بمالغنه در بنبرید نمایند و قوی
 کافور نهند یک طغیت را یاری دهند که ماده را بظاهر جلد او با شرب که
 مذکور شده و وقتی که تمام بروز نمایند شربت می سرودند حرارت و غذا
 با شش مقنر و عدس و او را در انجم سوم و چهارم کنک جو در آب آن با
 مقنر و کدو اسفناخ در همه وقت فایده دارد و در انفر حصه خطر عظیم است
 و اگر خون عظیم ظاهر گردد با غناب انجبار خوشا شد و اگر خون بنود شربت
 حب الکس چهار مقال و غناب لب عدد و محم خرو و نقالی و بادیا
 درم و قند چهل مقال و غذا کنک با او و از او وقت داده و در آخر
 مرض منی زرد یا ساق و انار ماده کوفته سازند و از حرارت بسیار
 بود کثیره خرقه و چهارم در شربت نفع دارد و تمام و اگر خون قوی شود نه بنهند
 و هرگاه کسب ضعف شود مایه که افراط موجب طراست اندکی کافور با
 کثیر با آب رگ بعد حل نموده در بینی بچکانند تا باز و رانیم کوفته
 فنیله از بنیم بر که تر ساخته اندک از او بر پاشند و بینی گذارند و اگر فنیله در
 بینی می بزد اشیا و اسنجینه در بینی باند خون را می بندد و اگر اندک افیون
 در کلاب حل به پیشانی مالند بعد از آن نشسته بر که اسنجینه بمالند خون
 را امید است که به بندد و لجم به سر که حل کرده و آب رگ و آب کاهود است
 بر که در پیشانی مالند و اگر فوت بود و مفید مایه نماند و اندک خون
 بر داند تا خون بجانب دیگر میل کند و حجامت فایده دارد و لیس باها
 و دستها

با خون صفت

و دستها و مایه در رفتن خون بینی نفع دارد و آب پنجه و ریت در دندان
 کبرند و بلیغ از ترشیده در بینی گذارند و در شربت اطفال اراد از آتش باشد
 علاج بواسطه تخم الی و بواسطه انقباض و از غم نمایند و چون روزی
 مفارقت نمایند از شوربای مزاج و اندکی از گوشت او میل نمایند و از آن
 بکام روند و چون اثر قوت ظاهر گردد و ملاحظه نمایند که کس واقع شود
 و معنی باشد از بدن بیماری شود و کس از اصل بیماری بدتر بود چنانچه
 آنکه قوت ندارد که بیماری دوم پیشدین سبب طبعیت در علاج آن
 میباشد پس تا حال قوت بیمار فواید تحقیق نماید و علامت ملس خاها
 باشد که نشان دهد و اگر اختیار کنند مرض باز آید و آن دوازده حال است
 اول ضعیفی قوت دوم میل بطعام ناپودن سوم سرگشتش بوقت بر
 خاستن چهارم طعام ناکوار بدن در مده و تباه گشتن و گردن اندر پهلوی
 تا و رفتن پنجم حوالی جگر و سبز زاماس گشتن و شمع در رونی و ریش چشم
 بدیدار بدن ششم خوابی و خوش ناخوش هفتم تشنگی با فراطی ششم تن
 قبول غذا میکند و بر روی بدیدار بدیدار هفتم تشنگی با فراطی ششم تن
 باشند و باز باندرون کوبیده و بیم اعراض در وقت بوسه های سماری
 گذشتن و سرگردان باز در بیم نقض هنوز ندرده باشد و سرگردان باشد و دوازدهم
 بول از حال خود تغیر ندرده باشد و بسیار بیمارها بودند که ماسک کنند خون تنها
 در می و در دردم سرد صبح و در جگر و سبز زاماس گشتن و شمع در رونی و ریش چشم

در چشم اما از یکس صعب و جدری ملاحظه نمایند که پاک کننده باشد در بیشتر
اوقات **نوع** در تنه های مرکب و بسبب بسیار بود و اکثر دفع
او از صفوا و بلغم بود و ترک آن بر سه ضرب بود مرکب از عیب دایر بود
و بلغمی دایم یا مرکب از عیب دایم و بلغمی دایم و این سه متوسط بود میان
موس و حاد و یکشد مدت طویل تا نه ماه و بیشتر نمیکند ارد علیا را
که راحت نماید و مسخر شود بدق علامت او است که مرکب از طلا
ست و فراوی و بلغمی بود و احسن علامات آن روزی است در غایت
کرمی بود مدت او کوتاه بود و روزی حرارت سالن باشد و مدت
او طویل و شوره مکرر واقع و گاهی بعضی از اعضا نرم گردد و شوره باقی ماند
و اطراف گرد باشد و وقیل معلوم نماید است مطبقه که در ناقص باشد
و عرق نبود با آنکه با ناقص بسیار که نسبت عرق اید دلالت میکند
بر ترکیب همجنس هرگاه که در است زره قوی باشد و مدت گرم و
سخت در از گردد و بایبها و دستها سرد گردد و دلیل مرکب نوعی دوزخ
معلوم نمایند و از غلیم و شوره خود علامت صفوا و از بلغمی و نرم بود علامت
بلغم و فی از بلغم بسیار اید علامت او و از صفوا زیاد بود دلیل او و علامت
علیه صفوا است که نسبت او کوتاه بود و اطراف زرد دایم گردد
و سبکی بسیار و فی تلخ و عرق مایل بلززه و بول رنگین بود و از مرکب
از بلغمی دایم و عیب دایر بود علامت او دوام است و دقت او در روز
دیگر حدیث

و بگرد و حد و شل و لرزه و حرارت و همط و شکم با سردی با طراف و اگر ترکیب بلغمی
 و اگر و عیب دایم بود لرزه او نشاید بود اندک فشریه بود و اندوه اندک باشد
 و اگر ترکیب از عیب نایب و مواظبه نایب بود لرزه در دیر و در باشد و زوری قوی
 و زوری ضعیف یا فشریه بر و شدید در اطراف و اگر ترکیب از عیب دایم و مواظبه
 دایم و لرزه فشریه نباشد علاج آنست طبیب ملاحظه نماید علامت کدام است
 موسر است بللاج آن مسؤل شود و اگر یکی قوی بود علاج آن نماید و اگر بر و زوری
 اکثر به نایب آن دیند ترا و آنست که انجمام نماید که سهیل اختیار نمایند و فی
 قریب و شربت بزوری که او را را در دفع کند و رانی که در دفعه و کلسج و خرد
 و با بون به بخور مانند و سر بخاری دارند با آب گرم در زیر خاکی نهند تا عرق آید و
 سهیل قوی در آنند اندهند شش از تصحیح که نم بود منقل بود بر سام و در آب سهیل
 حقیف با آب نم زندی و الوی بخاری به رنگین و مغز فلوکس و مکنند و طباب
 و آب انارین و شیرین حل ساخته در آب یا دیان سرد بعد از تصحیح سهیل
 قوی دهند و فی در روز نوبت فایده دارد و در ابتدا حقنه لین نمایند و در روز
 نوبت با شش تغیر و تخم و کوفته و آنها تاخ با آب انار و آب سهیل و در
 انجمام نمایند که قوت کرد و بعد از آن به لطیف و در روز یک نوبت شود و بعد از
 با زده هم شور بای مرغ و گوشت او دهند و با دیان و شیر و شربت و آب انار و قوی
 سازند و از او به مفوده فستیش که فایده کلی دارد اگر کوفته سرست بر و زوری
 اختیار نمایند شاید و بعد از هم و ظهور نفخ سهیلی که بر دو خلط و افق نماید و بخور

ا بار خ صفر درم شش خطل بندرم محموده ربع درم این یک شربت بود و در
مرببات که نفع دارد و قرص فسنین و قرص غایت و قرص در دست حصوا
اگر زمان مرض دراز کشیده و هیچ در روی شده صفت قرص فسنین که
سردی معده و عکبر و سده انهار او تب بلغمی و حر البول را فایده دارد و فسنین
رومی و تخم کرفش و اینون و اسارون و شنبادام از هر یک برابر نرم کوفته
باب قرص سازند یک مقدار درم تا مثقالی و یکی را بقوت حاجت
میل نمایند و اگر آنست که درین شب بقوت اختیار نماید چرا که بطول زمان
مرض ضعیف شده و حمام پیش از نفع ضرر دارد و بعد از فایده دارد
در او ابل علت تا با نردیم در روز که از مالش منقرض و تخم شیر بادام
باشند اختصار نمایند و اگر اندک زعفران اضافه نمایند در غذا و اگر حار است
بنود بعد از آن در روز یک بقوت نبود که شش مرغ و میوه و آب آن او را
مالش منقرض یا محمود نیم کوفته فلفل اب کامه یا اب انار یا گوشت مرغ
بریان سازند و در بعض را بفرمایند که برافت و اسالیش باشد و فلفل
که شب را بیل کرد و علیل مجام در اید و گوشت مرغ و گوشت گوسفند جوان مقدار
که غذا فاسد نکند و و شب با مسافرت نماید و در علاج جانب مساوی ملاحظه
نمایند خبر که گرم بود یا سرد میل کنند و سکنجبین ساده و شربت بزوری و شربت لیمو
و غوره نفع دارد و در غذا یا باید که اسفناخ و کدو اندازند و فلفل برش سازند
اگرچه هر دو نازک اند اما چون در و ترشی بود از غفوت و در بود و طبیب حاجت
ناید

باید که اضاف مالا خطه نماید و علاج ساط یا مرکب نظر کند و بجهت فادی
 بر مرض آنچه مناسب است یا کند از سبب غذا و سبب افراس و نفوس
 و حسب ترتیب نموده و بد **فصل دوم** در تب و این دو قسم است
 قسم اول تب دق حقیقی دان خیان بود که حرارت برده با اعضا
 خصوصاً دل چسبیده تا فانی سازد و در رطوبات بدن را و در تب
 او کتب اول آنکه رطوبات که در رگها رسیده برانگیزد است برسان
 سبب و در عروق صغیر از اعضا منزه روشن که در جراحان بود مرتبه
 دوم رطوبتی که مانند امپا انجمه و سرشته شده غیرلی رطوبتی که در جرم قلیه
 باشد مرتبه سبب رطوبتی که اندامها اصلی بدن بویستی دارد و هرگاه این
 رطوبت نماید بویستی اندامها باطل شود و این رطوبتی غیرله روشن بیه بود
 هرگاه رطوبت تخشیش روشن کم شود خاصه از نواحی دل و جفان باشد که روشن
 چراغ کم شود بدن سبب تب دق شود که در او در مرتبه اول بود علاج تب دق
 و از در مرتبه دوم بود قابل علاج بود و این را فبول گویند و را ابتدا و در وسط
 علاج می باید اما مرتبه سبب را خردول گویند امکان علاج ندارد الا با شاد
 اله الذی لا حول و اسباب او سابقه و باید می باشد سابقه مثل شهاد
 محرقه هرگاه مدنی بر دارد حرارت آن در رطوبت دل و رطوبت اعضا
 اصلیه تا بشیر کند دل و رم گرم که در سینه حادث گردد و در دل تا بشیر کند
 و مثل نظر الغب و قیده را می بود تب و تب ورم مثل حرارت و حکم بود

و شش و کابی بسبب اضطراب طبع و سقوط قوت غشی بسیار بادالحم و دار المنک
و شراب میدهند و بسبب حرارت دل میشود و اسباب بادیه مثل غم و غم و غضب
و لعب و تجوالی بسیار و جوع فاحشه در وقت بسیار و احوال التبرض در درجه
اول شناختن او صعب و علاج سهل بود و در درجه دوم معرفت او سهل و علاج
صعب و علامت او تب لازم و حرارت دانه و قوی میباشد و مریض در این
اعراض نبود مثل تبهای دیگر از عظیم نفس و اندوه و خشکی دهان و ملسم
نبود مثل گرمی که در رحمی عفن بود و در تب و قی ملسم گرم نبود چون دست
برو کنند از بعد از ساعتی گرمی او ظاهر گردد و موضع حروق و شراب این در درجه
بود و این تب را ایم بیک حال بود و چون غذا میل نماید قویتر گردد و این
حال از دلایل قوی او بود و طبیب جاهل منع غذا نماید و نگذارد که بفرغ
غذا خورد و بزودی بپاک آید و علامت او از وجه باید است از تبض
که صلب و ضعیف و دقیق و تنوازی بر یک حال باشد و از قبول که در رخی
بیدید آید و هرگاه بجدد قبول رسد روغن بیشتر ظاهر شود در کونی مثل صفیاح
سینوس بیدید آید از کیفیت حرارت که بیمار از تب خویش خبر دارد و
او همچون مزاج گشته باشد و هرگاه از مرتبه اول در گذرد و بجدد قبول رسد
چشمها غور شود و در رخی خشک بیدید آید و صد غمها در ریه نشیند و بویست
کشیده گردد و در رخی بویست برود و غباری در روی ظاهر شود و چشمها
خواب الوده مانند ابرو نامل بلرانی دارد و شیرینی نمیشود و درون او
باید

بار یک و صغیره او سبزدن آمده بلند بود و او از او ضعیف و بار یک و
ناخته های او بر گشته و سبزی بر گشته و سبزی با سبیدن کرد و پوست و استخوان
ماند و طبعه او نرم کرد و پوست نزد یک بود و بدین حال که بود یک
شدن او محال نبود و مادام که بقیه از گوشت و خون و نازکی و قوت با
ماند و استخوانهای بگرفت بوسیده بود و امید به شدن و صلاح پذیر بود و علاج
مریبه اول شربید و زیت با شرب و اخذ به بارده مرطب مثل آب جو و مرغ
جوجه و شربت عناب و بنافور و شیر کرم خرقه و کاسنی و شیر تخم خیارین و
کدوی نر و هندوانه و فلفل و زرد الو و زعفران کافور و قرص طباشیر و زرا با احتیاج
بخبری مرطب مسخ بود مثل شراب و مار الیم که مرطب قوی گفته اند دارد
و سر او را زنت که خبری سرد است و نه و شرب در علاج این مرض است
که خبری سرد است و نه و شرب است که در سحر شیر کرم خرقه برون کاو
زبان بلی در اشربه مثل نارنج یا کبکب یا قند یا نبات حل شده
بقصر کافور یا انجم فایم مقام او بود و احتیاج نماید و در وقت طلوع آفتاب
با شغیر یا سرطان اگر کرده ندارد و با جلاب یا باب اما رین و لب
جوسی فعال و قند ح فعال سازند نرم یا سرد هر کدام که میل داشته باشد
و نیم جانت معاب استغول با عاب تخم ابی جلاب از ضعیف معده
بنود و از غصه و اندوه و جمیع و شکی و از حرارت قوی و جمیع آنچه نرم و
خشک بود و احتیاج نماید میل با سببش و راحت و سازهای و نفویب

و نغمه های خوش الحال و جمیع آنچه بدتر از آن است ساز و نماند و آب شیر که در خوش
و غناب و روغن بادام بود و روغن گاو و بادرنک و ترنا و بقول سر و فایده دارد و
شیر نفودار و اگر از اینها و غرض جبری همراه نبود و از خود و از زیادتى ارغی و زنی
در طبع نشود و بهترین شیر زردی بود پس شیر خرد شیر زردی فی الحال بدستند
بدهند و در شیر خرد از اینها و اول باید که خرد جوان بود و از وقت زادن
او چهار ماه گذشته باشد و علف او جوهر کاه و برگ خرفه و لسان الحل
و اسفناخ و خیار و بادرنک بود و بر باد اوله خواهند و کشند و یک بار
ارند چرا که از دو سو بود شیر را و و قدحی با شیر انداخته اند که بر آب گرم بود
و شیر در آن قند کشند و بدین شرط دادن است که در روز اول بازده نغال
دهند و هر روز بازده نغال اضافه سازند تا روز هفتم قریب چهل نغال
میشود بعد از آن هر روز بازده نغال کم سازند تا آخر بازده نغال ماند
و در روز یک شیر داده باشند بعد از یک ساعت نفس او را به شیر انداخته اند
و بطنم مل کرده شیر فاسد شده و از ضعیف و ضعیف شده شیر فاسد شده با خوا
داد و در آن روز از ترشی و مایه ای اضمباب نماید و از در بدن خطی بود که
عقوت بود و برقی مل دهند مل حب نشسته و شربت نغمه و آب ترندی
و ابوی بخاری و شیر خشت با منتر فلوکس و آب الوداب انارین و آب
شیر خشت نفع دارد و اگر نه بود یک گرم کنیره نرم کوفته کسی نغال شیر نیمه
سایماند و اگر از شیر طبع نرم بود بدین شیر و روغن گاو که با این نفت داده باشند

و نه با طبا کثیر و موضع صحنی بود ابریا حسن و فواکه خوشبوی مطهر و اندک کما
 گمان کفلاب و صندل مطبوع اخته در نزد یک آب روان اختیار نمایند
 در تابستان در غایت گرمی روز خرفه گمان کفلاب و صندل و آب شکر
 ابرک خرفه تر گردانیده بکثیف اندازند و چون گرم گردد تازه میکنند
 سه یا چهار روز روزی کفایت بود و زیاد نکند و در زمستان هوا
 خانه معتدل دارند و اگر خواب برود شربت خشکاش و کامه بوفند
 و نه در زمینی روشن بپخته با دام و بیلوف و کدو مانند و این را بنهند
 که در آنجا کدوی فروخته و بک خرفه و کاستی و سفید و خرد و چینه
 و باید که آب لغایت معتدل ملائم بود و خا نیمه در نیاید و احوال
 حرارت نکند اگر نه آن بودی که بدن ضعیف را تا ناید در آب سرد
 نشاندن در آب سرد در اندن بکوه علاحی بودی این زمستان
 گرم تر باید و احتیاط تمام بجا آورد و از هر کدام شکر تر باشد بعد از نمط سرد
 آورند و روشن بپخته با دام و روشن کدو در اعضا بمانند و بعد از
 ساعتی غذا خورد و مرغ جوهره یا مای که در آب خوشش با دای شده
 باشد و برغاله و بره جوشانده در آب ان مالش بپخته و او را و
 انشا ناخ و کدو و عدس و قلیه کدو و قلیه خیار فایده دارد و از فواکه
 و انار و کب و خربزه و نه دانه و شفا و خیار و ماد رنگ بمانند و اگر دار
 که بزوری غذا دهند مقدار که کسیر شود و نه تا مسوده او تغیر نشود و موجب

شود و منزه از اربها و الکاه دارد و تا زکام و نزله نشود و اگر طبیعت نرم شود
در آب کشک جو یا او را و غیره خنید قطره ای یا خنید دانه حب الاس
یا جادرس که در وضع شریک کشنده داده قوی آب انار که با دانه کوفته
باشند نمایند و در غنچه و بلخانی سبب و کوارش حب البرمان که در
گزمانه و وطن کشید و حب الاس و اگر سرفه بود وضع عربلی و کل از منی و شاه
بلوط شیرین حب الاس و اگر تب و دق در مرتبه اول بود احتیاج کمتر
و تیرید بسیار است و قوی که در مرتبه دوم ذبول حفاف و زیاده ای در
بود محتاج میشود از مشربیات سرد مثل آب جو سیرطان و مطبوخ که در
خنثی خاسر سیاه بود آب کبود و شربت خشتی کش دروغن مرطب مثل
مغپنه و کدو و مکر در از این کشانیدن و شیر پریدن و کشیدن و خوردن
شیر تازه و شیر که کوفته باشند و تخمه روغن کدو و بادام و استنشاق
کافور و صندل که در کلاب حل کرده باشند و خواب بر فرشت که نزدیک
آب بوده و حفظ نمایند قوت او تا خنیدگاه زنده بماند یا بلکه طعام دهند
از گوشت مرغ یکب و بهر بریان کرده یا کوفته بر و شراب یا آب
سبب و الی باشند نمایند و در ثور بامی ایس گوشت یکب یا از
نان میده سازند و وضع از طعام تا استهلا دارند و نه نمایند و خنید مرتبه
طعام دهند بمقدار که معده گرفت نیاید و این تدبیر وقتی نمایند که در
مرتبه یکم رسیده باشد تا در موت او تا خیر شود و در دوم دق مشحوب

و در وقت گرمی که نوزید هر خد از قبل حیات میرت اما عادت را را دانی
 رد بل وقت جریان یافته فروم و صورت مدقوقان نمایند و زور کار
 سری ناکسید و خالها ری بدید اید و اسبیل و سیویمت بنود فراح لی
 تب بود و حرارت کسب و زیاتی بر دت با ضعف بدن بود خا کنه
 عارض میگردد و در آخر عمر و از شربت لذت کرد در غوزه غیر وقت یاد
 ضعف بدن و در وقتی که ریاضت کشیده و زود کرده واقع شود و کسب
 بخارات کرد که بدل رسیده که حرارت رطوبت را تحلیل داده و بنجد
 شده حرارت غریزی با افراط استوفاغات با افراط در برید در حیات
 نموده و این علت و قیله مستحکم کرد ممکن میرت را و علامت او علامت
 قبول و برودت و عدم و آندوه و لاغری مثل حال مشایخ علاج طبیب
 و شمیم بجام و انبرن و صفت کرم و تخم مرغ نیم غلت بر در بعد از آن
 اندک شراب گفته اند فایده دارد و مساعی مکت نمایند پس از آن
 بجام در آید و چون بیرون آید بعد از یک ساعت غذا کفیداج که
 در و در جنبی و زنجیل و خولجان مگوشت بپوز و بره و مرغ و مرغینه
 باشند و غسل نفع تمام دارد اکثر اوقات اندکی احتیاز نمایند و
 فریاست مثل ازج و ابی و کسب و معاجین کباب مثل زباق و مرغ و طیور
 و دالمک و کوش دارد و بمانند و مجور از غود و حیرت سازند و در بدن
 روغن زکس و قط و امثال آن بمانند و احتیاب ارجاع و جمیع آنچه بطوبه

[illegible]

بر صفت بند و اگر دانند که تحلیل کرده و دیده جمع شده بکنند و آنچه در صفت گفته و نیز
 و امثال آن بخنجه کنند و تدبیرش آن مثل سرکین که بوتر و اشق مایه آب
 نمایند و مطبوخ فو که با قرص سفید بعد از قصد اختیار نمایند **و بعد** و هم شفا قلوب
 بیونانی است بر افروغ خسته گویند و روم عظیم بود از خون غلیظ تا غایتی که میباید
 و عروق و سر استین را وضع بکنند از روم حرارت غریزی را و عصورا
 سیاه و فاسد نماید و نواحی آن بلند بود از جلد علاج آن شکافتن
 است و قطع و رونق جلد و نظاره از ابرو علاج استقراغ خون شرط
 عمیق بعد از آن بار و کرسنه و کل از منی و ماز و شب بانی طلای سازند
 و شربت از کجین و امثال آن و ضما و از اردو که بکره و آب کشنیر
 گذارند و از عظیم بود در منفعت منع کبودی و سیاهی میکند باید که
 استعمال در ابتدا علت کنند و هرگاه رنگ روم گردد و دو نماند
 در حرارت و التهاب که با دباب روم سازند پس از آن طلای
 که مطبوخ نموده روم کوفته مخلوط بعل حل ساخته باشند و اگر مایل مخ
 وارد را خنجه سازند خنجه لنگافند مبریم بالغره و اگر دم او جلب
 شود نیک شدن او مشکل بود علاج آن است که کاهی بکشد بر و از آن
 و کاهی محلل و اگر نمید که محلل صلب میشود و خد وقت بکشد پس از آن
 اعاده محلل نمایند تا تمام بر طرف شود **و بعد** در ماز اناکسی
 بود سرخ در روی و پشانی حادث گردد و گاه بود که بسیر بر اید و اعضا

خارج و داخل اثر کند و سبب او علبان گرمی خون بود در عروق بالا می رود
در دی علامت او سرخی شدید در وجه و اسهال سرد و در قربان علاج مفید
قیحال و کرفش خون ان مقدار که نفسی سرد و اگر ممکن بود مفید حجامت رسانی
نماند و آب انار بنوشش و شیره تخم خرفه و قرص طباشیر و غذای مدلس مفید
با مالشش و کدو و اسفناج و در در دویم نگاه کنند اگر مرض زبانی و قوت
بود از دست دیگر خون گیرند و طبعیت باب فواکه و چهار شربت تلخین دهند
و بر حلق و سینه ضربه بگذارند در وقت اسهال و صندلس و آب کشیده تراب
که با هوای غلبه و از ضرورت بود اندک کافور بدینها اضافه نمایند
و لک جو یا او را مالشش مفید و عدس و کشمش و کشمش کشتند و عذاب
جوسی عدد بخورند و آب انار آب کجین اختیار نمایند و شیره بسوس لقند
و روغن بادام شیرین اختیار نمایند نوع چهارم در حمه سرخ باد میان منسوب
است علامت سرخی باشد که اگر آنکست بر و مانند زایل شود و برودی
سرخ گردد و در بوی بود و زبانه در دندانها باشد و از موضع رطوبتی
و از جای بجای رود و نقل و مورش و شدت و التهاب اما در و اندک دارد
و تبض سریع و متواتر و بول احمرا صغیر یا ناری و این دو صفت است صفت اول
که حمه خالص که از صفرا محض بود علامت او صفرت لون موضع باشد
علامت که مذکور شده صفت دویم که غیر خالص بود آن است که یا صفرا
انمخته باشد علامت او آنست که تبض سریع یا بول بول احمرا گردد و علاج

استفراغ بدن مسهل صفرا از چهار شربت و آب انارین و مطبوخ بلبلیه مطبوخ
منوفلوکس شربت نفثه و عناب و نارنج و لیمو و شربت الوداب جواب
کدو و آب کامبو و خرفه و آب لسان الحمل و آب عنب الثعلب و صندلین و
فوفل و کشنیزه و سرکه و این صفت از حمرت محتاج محلل نمود و غذا کش عوزه
و کدو و انفا ناخ بروغن بادام و عنبر خالص و صندل اول بعد از آن مسهل صفرا
و استعمال طلا را در معده و محلل بحاجت **دعای** طاعون اصل او در تحت
یونانیان طبعون بود و عبری طاعون نام دارند اندک شیخ ابوعلی میگوید
لفظی که ترجمه او عبری طاعون بود و عبری اطلاق میکنند نزد یونانیان بر پرورم که
حادث گردد از گوشت عدوی که حرس داشته باشند مثل سینه و اصل زبان
و خصیه و آنچه خبر حساس بود مثل لب و گوشها و زیر بغل و پس را آنها بعد از آن
اطلاق میکنند بر پرورم که قتال بود بشیر و غیر مثل باقی یا ورم بزرگ
سفید مقدار جویری یا بزرگ تر از آن بود حادث میشود باندوه بسیار بیشتر
که علیل همان بود که بازه اشک است کرد او سیاه یا کبود میفش ماکد بود در
شرح باشد سلامت بود حادث میکرد صاحب ادراقی و خفقا و غنیان
و حدوث او از ماده سمی فاسد میبازد و عضو را و تغییر میدهد رنگ و اجیاد
را و از کیفیت بدیدل میرسد از طریق شراستین و حادث میکند فی و خفقا
و غشی و در اکثر امراض کشیده بود و در اکثر اعضا ضعیف که عاقل از دفع او بود مثل
کش را و زیر بغل و لب و گوش و بدترین او آنست که در لب و گوش و زیر بغل

و سر او را است که فصد کند درین علت خباثت ملووح را فصد نمیکند جهت آنکه
زهر او در جمیع بدن پراکنده میگردد و یکایک استقامت نمیدهد و لطفیت
بدفع کیفیت کیمی فاسد بطا که از نیل و صندل و کلاب و کافور بر سینه گذارند
و از اثریه انارین و سیب ابی نمایند و غذا سر و معطله خون مثل عدس و مرغ
و بهیو که بایب نجبه ساخته بعد از آن در سر که گذارند و سر او را شست که بر موضع
طلا بار گذارند و مناسب نگاشتن از بود غسل نمایند بایب کرم نابیهولت
خون او میرون آید و هرگاه علین در جامه خواب در آید حوالی او رفت
و یک گذارند بر موضع و نرم انجه مالع برودت بود گذارند از طلا که از بر کتان
و خطمی و یا بونه و حماد است که از طنج یا بونه و شست ساخته باشند و موضع مرط
را بدمان گرفته خون او را اندک بکمر **و هشتم** در او را ام مغایر کاهی
حادث میشود او را ام در مغایر غل الطین دار رس نه از خبث طاعون
از جهت دفعه اعضا در سیه قبول میکند این کوشت رخو عددی از جهت صنف
و شناخت خود مواد را و کاهی بسبب قروح دیگر که بر اطراف دیگر بود می آید و او
بدین کوشت عددی و حادث میگردد و درم و بفارسی نام گذارند اند باغ
علاج ثقیه بدن بقصد و اسهال و ضا و مرضی در ابتدا و رادع مناسب است و
تقلیل عدد و تند سیر لطیف **نهم** در دامبل متور زرد ک صوبری شکل
زرد در اول و زانند در و عظیم دارد و سبب او خون کرم نیز مخلوط بر طوب
غلظ فاسد که متولد شده از بدی جفم و بسیاری غذا که سواد خون بود و غلظ
فصد و اسهال

قصد و اسهال و قی و اگر عدد دست او در اطراف باشد اسهال و اولی بود
 و تطیل غذا اگر ضرورت شود گوشت بزغاله و فستق آب غوره و انار و منع از گوشت
 و شیرینی و شراب و خوردن میردات خصوصاً اگر ترشش بود و کدراشتن
 جگرهای سرد و رادع مثل صندل و فلفل و برگ خرفه و کاسنی و اسپنول و کلاب
 زو ابتدا تا سه روز و اگر خواهند که ماده او را جمع نمایند و نشکین جوت خون
 دهند اسپنول بپخته تخم مرغ انجینه بریزند و هرگاه جمع کرد و بفتح از انجیر و
 عسل کوفته با تخم مرد و شیر و عسل با انجیر و روغن باندک پوره و روغن کدرا
 با تخم او مرهم سازند و از وی دیگر موم روغن کاه و انجیر و تخم حلیه و تخم کتان هم
 را بشیر بخون کنند و مرهم سازند و اگر در مثل سخت بود و در بجهت شود اول روی
 که بد آن عضو بپوشند باشد خون از آن رک بگریزد با حجامت نمایند و مجبورا
 بر دمل گذارند و خون غلیظ برون آورند و اگر در سر میده به خیمه ترش و تخم مرد و
 سرکه کین کبوتر بر زده تخم مرغ و عسل مرهم سازند و گاهی در مجین و مل احتیاج
 بکدراشش است بپخته تخم انکه بزودی او را بشکافند و گاهی شکر نشتر مرهم
 که گوشت بر او ماند یا خشک دارد و اگر گذرد و از زردت و گل سیاه
 و مردار شک برابر بگریزند و بروی بمانند و حمام فایده کلی دارد و سادشان
 و مردار شک برابر بگریزند و حمام **فصل ششم** در دمل و رمی بود بر رگ ترازی
 رنگ او مثل رنگ جلد بود و در دندان دیگر بسبب عفونت یا خفگی که
 حقی داشته باشد بر دمل گذارند مسند بر روی شکل او در اکثر اوقات جهت آنکه از عطف

غلظت سر و حاصل شده و قلب حرارت و کبودی هم و غذا بدتر ترش و ضعف حرارت
عری علامت او است که خون و است و امکنش برودند از بدن و در یک چرخ
دارد بالا را دینیه زود و چون او صلب بود علاج بعد از تقیه بدن و ملطف
نیدیر و غذا و از روغن گل و زیت و چربی ابل و چربی کاه نمائید و دعای هم
و تخم حله و لعاب خرد و اخیون نیز فایده دارد پس از آن که کافند و بخند و دفع
بریم آن را بگیرند به بنه کهنه یا پاک شود و بعد از آن بریم نهشت تا جرات نیک
کرد و اگر بعد از علاج بخند برود شکم نرمی ظاهر کرد و در آب الی و کل ارشی وضع
عری و نهشت و غذا است ساق با دانه آما کوخته آب از افق سازند و
بعضی از دملات شناخته شود و بدین سکو که در روغن او میج شده بود بعد از
حیل در آن اوقات قابل بود و لصح بناید و از کافند از و جبری بیرون
می آید غیر خون که اگر که لشتر را بکشوان رسانند شاید مد و زیم بیرون
آید علاج او سالنه و رصح و لیس و غذا و محلل و دخیون و دیگر گاهی عارض نمیکرد
و سکه رو باطن خاصه در احشای علاج تحلیل و ملطف و انچه با در دفع نماید
مثل تر یاق کبر و تر یاق افامی و شرود بطوس و دوار خضیف که الم او را لم
سازند تخم مرو و جازی و کثیره از هر یک جو نرم کوفته روغن بادام نرمی
میاج و شام درد و فقال باب طرق شقوق یا شیر خرد مقدام دو
مقال در آن تب نبود خواسته باشند که بزودی کفایت نمایند هر روز
از صبر و دانک و از زعفران و انکی که لایب یا شراب میل نمایند

بعد از آن که منفرشته این دوا را دهند اسهول بخورم تخم فردیست درم
 تخم خرد و خمازی از هر یک چهار درم صنع و کنیزه و نشاکنه و تخم خربزه
 از هر یک چهار درم سه درم کل ارمنی دو درم همه را کوفته بغیر اسهول
 ششتری سه درم بابک دو دانگ روغن کل یا روغن بادام اختیار
 نماید در صبح و شام و اگر در دو مبله در اسافل شود خفیه بلعابی
 کنیزه یا صنع عربی و زرده تخم مرغ و روغن کل نماید و غذا بجوار الی شش
 که از ارد برنج کشیده باشند ارد برنج دو خروتن کنند و ارد جو یک دانگ
 سیوس نیز شیر کشیده خفته نموده اختیار نماید و اگر قدری صنع عربی مخلوط
 نماید شایه **نوع دوم** و را خراج از او رام حاره کنیزه اللحم که در و جرم درم
 جمع ارد حدوت این خروج از ماده غلیظه که دفع نموده طبعیت مقصود
 مسدی ندارد در حلد و گوشت و از آنجیم در نواحی اوست فاسد و
 منقض ساخته یکمی که در دست تا غایتی که حرکت دهد را جمع میسازد
 پس از آن لعج میدهد بعد از آن معجز میشود علامت او کشند او
 و علامت نفخ ماده سکون در دو وزیر است سکندن بواسطه
 که هرگاه خراج صغیری بود بر او بار یک ونه او مدور از بدن رود
 بصلاح نزدیک تر است از آنکه منبسط و بسیاری از بدن را بگیرد علاج
 و را ابتدا قصد و سهیل و اگر در اطراف بود فی البتة سهیل است و مرهم از
 کل صید و نفیسه و تخم کتان و خمیر مایه و انجیر و عسل گذارند و اگر کردند بجا

و نشتر در زیر موضع نازک تر و نکند زنده و چاک او بخند وضع بگیرد و بعد از آن
نمودن مرهم که جراحت را نیک نماید گذاردند **فصل دهم** در ورم رتخ نام گذاشته
اند او و بمادر مسمی است که در ورم و بنودار سیلان رطوبه رفیق حاصل
شود علامت او رنگ سبزی میرسد که اثر انگشت و روغاب بر کرد و سردی او
در دو غده و عذار و رانی و نقل ان ورم و بول غلیظ و سفید و نبض نیازی
علاج اگر بسبب سوء مزاج بود اصلاح او و بعد از آن عضو را روغن گل یا روغن
کنجد و نمک سرکه بالند و اگر سبب ماده بلغم بود سهیل بلغم بعد از رفع ابراج با آب
ریوند و بعد از آن زیت کلفت و شربت سکجنجین علی اب کاگنی و
بادیان و زیت سکجنجین بزوری و قرص ریوند و آستین گنه و خرد عصاره
بنم خرد لک مفصول جز زم کوفته بمقل که باب باد بیان تر حل ساخته باشند
قرص سازند شرابی و در ورم یا بست در زم شربت سکجنجین و مادر الاصول
فایده دارد و غذا محذوب بازیریاچ مطبوخه و گوشت کبک و عصاره و گوشت
صدیری سازند و احتیاط از اسهال و خبرهای تر کش نمایند و عضورا
بابی که در ورمه ارمنی و شفت یمانی خوشاينده باشند با قدری سرکه باره
بنیم بدوزند ختم برو کنند و به بنیدند حکم و نمک و زیت مالیدن نفخ
دارد و غذا از برک از دیگر خیار و برک کس فایده دارد و صفت طلا
دیگر صبر و مروافا قیاس و عدوشان با میثاد و عفوان و کل ارمنی از برک
برابر بگیرند و کوفته گیر که اب کر ب قرص سازند بوقت حاجت بطلد
ماکانسه

یا کاسنی آب و اندک که حل نموده اگر دم در دشت و چشم بود بکلا میبایند
 و اگر دم در مصب و خصبه بود ضماد بورق آب و کندر و اسفنداج سازند
 و ریختن آب سرد قطع دارد و کندر و سفیده و مرهم روغن زرد کافور فایده
 میدهد **نوع یازدهم** در ورم ریجی بعضی اردانت که از بخاری شود مثلاً به
 شمع و بعضی از بخاری ریجی حاصل گردد و نام کندر است و اندک نفیحه علامت است
 که حقیقت مثل مشکلی که پیاورده باشند و چون آنت بر کندر انداختن
 تبه رود و زود بر جوش کند و باقی نماید از او علاج از جنرهای بادناک است
 نمایند و تلطیفند و سردی و از او وجود و اورس و ازین مافاکسیر جو
 از که باب سرد با جوب از باب گرم ساخته باشند نمایند و آنت
 غلیظ ضرر دارد و کافور و کلاب و شربت نیروی فایده دارد **نوع دهم**
 در ورمی که حادث از صفرا و بلغم شود علامت او سرخی زنگنه
 به بیاض و اعتدال نبض در سرعت و بطور اگر صفرا غلبه شود بعضی سرخ
 و اگر بلغم غالب گردد نبض ساکن و بطی علاج مسهل صفرا و بلغم مثل صبر
 و قلع صبر باب کاسنی و بعد از شربت سکنجبین نیروی معطل غذا
 بخورد آب مازراج و از میوه نارنگین و کافور و کلاب و قند و عرق باب
 و تخم ریحان و شربت دینار **نوع سیزدهم** در سلسه ورمی بود غلیظ از کوب
 بلند از کوب کوبت عسیره و حرکت بخواب نماید در محل حرکت و در کمان
 بودن از کوب تا مقدار خربه گفته اند و مرور آیه بود له در کرد او در آمده

و تولد او در بلغم غلبه بود و اصفاف او چهار است سحجه و عقیقه و ارد و هلیه و زلزاله
بعضی بر مثل زربین انواع بود سحجه اصلب ترین این قسم بود و حساس میکند
صاحب او با علم اندک در وقت مساس آن حس وید حس کمزور و در چون
و است بر آنها گذارند نرم تر بود و علاج نفیقه بدن از بلغم غلبه بحقیقت با و غلبه
و لذت ایشان ضاد و محلل مثل داخلین و امثال این و او دویه که خاص است
بدین علت است این را بر سر که حل ساخته ضاد نمایند با خاکستر سیح بر زیت
خمیر نموده زیت آنجته طلا سازند و قوی بر هم آرند که با سلیقون بوبند
صفت آن موم را شنج زیت جوی کجا و اجزا را بر یکدیگر نرم کوفته بر هم گذارند
و در ابتدا اگر امر عظیم کرد و یکی از دو کار باید کرد او دویه گذارند که او منعص ساخته
سرید مثل آنچه در ردل گذشت یا شنج نمایند و بیرون آورند پرده کن
او را و نوعی او را شنجی گویند او دویه محلل و منعص که او را آنجته سازند فایده دارد
علاج او است که او را التفافند و بیرون آورند **نوعی** در عدد و طغفند
غیر طبع جسی بود و صلب که متولد شده از فضل غلبه که منعقد شده است
و فرق میان عدد و صلب است که عدد زیاده نشود و خلافت ندارد و صلب
بود علاج ضاد و داخلین نمایند و قطع از صلب بر بالا او حکم بندند
بسیار است که تحلیل می باید و نیز و یا نرم گشته و زنگ میگرد و ببلع سعه
علاج نمایند و از او را م عدد و نوعیت که نام گذارند و حملاد او خاص
بدین است و در پس گوش میباشد علاج او مثل علاج سایر عدد نمایند
از آنج

از آنجه مخصوص است خاکستر حلزون است بحرانی که نمک نشسته باشد یا کستر
 را سوخته رومغن که از روغن کوسن میساخت باشند ظلامت نماید و کاهنی غرض
 میشود بنور عدوی خور و علاج او است که او را ببالند یا قطعه اسرب بر بالاد
 او بندند یا انگافند و آنچه فساد او بود بیرون آورند و اما عقد می باشد در خفته
 و ظاهر میشود در مواضع به حالی بود آنکه گوشت مثل لشت یا دشتانی مثال
 بندق و خورما و غایت میشود و هرگاه انگشت بر او میگذارند و بار رجوع
 میکند با الم باشد از زاده بنور بودنی بود و فی الم باشد از زنده غام
 حاصل میشود از فی الم بود علاج است که بالند و بجواب بگویند تا جدا گردد
 بعد از آن فساد از صبر و حصیف و اقا قیاسه شیم مایه می بالند و ربای او
 قطعه از سرب گذارند و محکم به بندند و اگر با الم بود و موم روغن که از موم قلم
 کاه و روغن گل و موم ساخته باشند و بای که در روغن کوسن که بود و پنج خرفه
 و زعفران و اکلیل و بابونه و تخم کنان و کاه خیمه نیم کوفته و بنفشه جوشانیده
 باشند بنشیند و از این عذبه و عقد کمی بود یعنی در بخار دلف گوشت حادث
 شده در جمیع اعضا صلب شد در وقتی که دست بر او گذارند نام میکند ازند
 تا بلیل مندفه یعنی در صلابت محکم بود علاج است که او را بیرون آورند
 اگر در گوشت بود و اگر در غیر گوشت بود نرم سازند و فساد را که از بریدن
 او از بر جهته بر هم عظیم است که عصب بارده یارک شرمایان را قوت
 رسد و کاهنی منعقد میشود در اعضا بجهت رحمت و الم که بدو میرسد

مثل سلو ظاهر میگردد و فرق است که او هیچ جهات زایل نمیشود بلکه کای
جب در است زایل نمیشود و علاج است که روغنهای محلول خنک روزی مالند
بعد از آن بجام در آورند و او را مالند تا ماده او تحلیل یابد و گاهی عا
میکرد و سبب شدن عضب صلابت در اعضا علاج روغنهای سجم
و متوقلم کا و مالند و تا لیل را محبت استغراق شود اما نمید و مار و شب
باشم غفلت نماید و خنوب بر در بر سر و در یک کرب زایلیدن
سود دارد و در روزی که و نمک مالیدن فایده دارد و نمک رسوخ سودا
گوشت بگویند و سه روز بسته ندارند پس یکشنبه و اگر خبری بماند
ضاد گذارند **نوع دوم** در حیار بر این علت را نمک گویند یا رسی
جهت لغت عروض او را خوار بر او حدوت میهند او سوز میهم
محکم شود و این اما پس بود که صلب از جانی بخند و پس پس
و از این است توان گرفت و خیار بر رانه و آن حیار بر بود که بسیار
باشند و گاهی یکی بود پس بسیار کرد پس شب برین بر کردن و زرع
بدید اید و مردم کوتاه کردن برارند و بعضی را سخت بزرگ شود و این
تا در بود علاج تنقیه بدن از بلغم غلیظ بود بقی و اسهال و تقلیل غذا و از
ترشیه ها و از طعام خوردن شب بانی بر میهند و اخساب از غذا را
نمانند و از بسیار گفتن و او از بلند کردن و از خشم و مالین باید و است
و جها که اخراج سودا و بلغم نمایند و حب خزان و حب اصلی بودند است
هفت جبر

صفت حب اصلی نعل مسیخ حب لیسان و اسارون و دار جنبی و خرفان
 و مصطکی از هر یک درم صبر شازده درم محموده اسطوخودوس و شحم خطل از هر یک
 بنجد درم تربید بنجد درم محموده چهار درم مکهندی و دو درم حب سازند شربی دو
 درم تاسه درم صفت حب حران ایارج فیواسه درم غار بقون و دو درم
 و نیم شحم خطل درم نیم اثر و ست چهار درم تربید بنفت جاوشیر نقالی و سار
 درم محموده نقالی حب کند ما باب کند شربی نقالی با یک نقالی و نیم خیدو
 اختیار نمایند و ضاد محلل و مرهم داخلین را خاصیت کلی است در تحلیل او
 صفت آن بکیر نمودار سنیک کسی نقال نرم سوده و روشن زیت صفت
 در باطل کنند و با شش نرم بچوشاند و مردار سنیک را بکفج در میان روشن
 حداثند تا بگذارد و روشن سیاه رود پس صفت نقال لعاب کمان و
 چهل نقال لعاب اسفول و کسی نقال لعاب کمان خطمی با میزد و بلفج ترزند
 تا سلیق شود و اگر پنج سوکس کیود و رفت برابر گرفته اضافه نمایند و تحلیل
 قوی آورد و مرهم رسل نفخ کلی دارد و اطفال عددی فایده دارد و صفت
 آن درم افیمون ده درم بجاج و اسطوخودوس و سنایی از هر یک بنجد درم
 شیطرح و زرباد و غار بقون از هر یک سه درم اینون و مصطکی و جوز بوا
 و ترافل حروبا سنیل خرم از هر یک دو درم نادر دو درم غددادن و کهند
 خشک نموده بنجد درم لیه وزن اصل بسازند شربی دو نقال تاسه
 نقالی و نیم بود و اگر هر روز بنجد درم ازین عدد و بنجد درم دار جنبی نمایند یا بنا

اندکی اختیار نمایند نفوذ دارد و اگر از این دارو فایده نرسد ضماد با کمی
کندارند دارویی که خیار بر رانم کنند بگزینند و با غلی دارد و بعد بر روی
زیت بگذارند و دارو با بدن انجسته نمایند صفت ضماد منفعی که گمان
و حکم مرد و پنج سوخته کبود و تخم خلبه در شراب بپوشانند و سیرکنند بپوش
مقدار حاجت اینجسته نمایند و طلا سازند و بعضی از حکما گفته اند که میان
ساختن بر که شش میگویند بگزینند و بپوشانند و یک هفته بر صبح دو درم بپوشند
این علت بود و نوعی از خیار بر نباشد منقطع از جلد بسیار بلند بود
جراحات میگرد و بصورت انجیر خام بود هرگاه نکافند و این بدترین قسم
خوار است علاج اولست که نکافند احتیاط باید کرد تا رگها و عصبها که نزد
اوست بریده شود و بعد از بریدن داغ نمایند و ماده او بیرون آرند و زیت
آورده اندکی را نکافند و شاهی از طبع بریده او را جدا کنند و باطل
کنند و صواب است که هرگاه نکافند جانب سالم را نکافند و باقی
بدوا و دارو با باک سازند و مریم زلفا فایده دارد و صفت آن زلفا
دو درم عسل و موم از هر یک بنجدرم روغن زیت لبست نقال مریم زلفا
چنانکه رگست و بعضی طبیان درین مریم را تاج زیاد زاده دست میکنند
و بعضی خازر باشد ماده او ماده سرطان بود و دارو با کم که در علاج او
لکار بر بند بار و شکل میانبر خود اگر دردی حوائی بود ضماد از او بکنند
و آب کشیر باید ساخت و مرکب خرد و حصف و خرم خرم نوسفه باب
کنیز

کثیر تر طلا سازند **نوع سوم** در درم صلب که نام گذشته اند سفوفش
 میباشد عظیم الحسن و آن نکست بنمود و قلیل الحسن اگر بود بدشواری نیکست بنمود
 و سفم بنمود بخند صفت اول که از نرود سودا بود علامت او هست که
 بود و چهل دست بزرگ دارند و در درم و درم و کبابی باد در درم و
 فار و رده رفیق و نبود بود علاج اسهال سودا بطبوخ افیمون یا حب افیمون
 و بویهر از آنجه سودا منول شود مثل مدرس و باد بخان و کونک کاد و نکود
 و رغب و انشال اینها و ملاب محلی کنند مثل و اخین و دشن و نقل
 و چلی مرغ و لبط و متوفلم کاد و غیره و روغنهای و لعابها ضما و محلل صفت دوم
 منقل و باز در دشن اگر بار یکو بنید و دشن کوسن یا روشن یا بونه و مثل او
 لعاب حلیه و لعاب محم کتان و انجیر کوفته طلا سازند صفت دومم
 که از بلغم حادث کرد و علامت او باض لون و سردی و صلابت
 و اکثر تعقب او رام گرم که بود طلا قابلین سرد کنند غرض بنمود علاج استوائی
 بلغم بقی و اسهال و بعد از آن طلا و محلل نرم کند صفت سوم که از سودا
 و بلغم و دم ظاهر کرد و علامت او مرکب بود و علاج هر دو قسم نمایند اسهال
 و حب و طلا **نوع پنجم** دردی که موقوف که لیرطان بود نام گذشته اند
 بدین اسم جهت آنکه ماده در سودا بود که در عضو رخیته بعضی موجب گرم
 گشته و بعضی نفع در کها مثل بای سرطان حادث گشته و تولد او از سودا
 سوخته بود او سبب حال ظاهر کرد و بعد از آن قوی کرد و علامت او

که در ابتدا ورم مثل بادام با خرفه تر بود بعد از آن زیاد شود یا صلاست کشید
کرد و کبود شکل و اندک جراتی محسوس شود و چون بگیرند رنگ او کبود مرج و چشم
بهای سر طاق و حدوث او در طورات در کشیده و رحم بود و در مردان در
با و در آورده و در احوال در روی و بعضی از آن در کشیده و در بعضی
ساکن و بعضی ماحراحت و بعضی لحرراحت و آنچه بحراحت بوده
ماده او کود او صفر بود و آنچه بحراحت بود ماده بلغم و سودا باشد علامت
حراحت او آنست که سیاه بود قرضه او و لب حراحت ملطط رخ یا کبود
بر کسیر به بیرون زرد آب بد بوی از او میرزد و در لبست که طمع در تنگی
باید داشت مقصود از معالجه او سه عرض بود یکی آنکه زیاده نشود و حفظ حراحت
و مداومت فروج و این اعراض با استفراغ شود و افسد اکل یا با سلیس و
اسهال مبطون فیضون یا آب سر تمام میشود و چند نوبت تکرار نمایند
مستعمل نمایند یا آب شود و آنچه تبسین حرارت کند و منع تولد سودا نماید
مثل شک جو و شیره خرفه و آب خیار بن و کونست و مرغ و برغاله جهت
آنکه خون رقیق پیدا شود قایده دارد و در ایند علاج ماکه ماده را بر دارند
مثل غلبه الشعلب و آب کاسنی و آب کاکج نمایند و استعمال نکنند او
که در وحدت بود حراره ورم را بگوشت می آرد و اجابت که معالجه نیم
مرکب کنند صفت آن سفیداج و صا ص تو بنام معمول مردار سنگ
کل از منی از هر یک دو وزن بسته و صمغ عربی از هر یک سه خور نیم را کوفته
و بپزند

و پنجمه مجوم و روشن کل مرهم سازند و طلا نمایند و حوالی و درم بکلی از منی گرفته
 باب غلبه الشعلب یا آب کشیده تر بمانند و این ورم را اگر در ابتدا
 علاج نمایند اسفان بردارد و اگر دیر ماند شود و غلظت گردد نیک شدن او
 ممکن نمیشود است و حفظ نمایند تا جراحت نشود که اگر جراحت کرد قبول
 علاج نمیکند طلایع از جهت جراحت و غیر جراحت اسفیداج سرب یا آب
 خفه یا آب کاهو یا لعاب اسفنج و روشن کل طلا نمایند و توتیا و اسفیداج
 هر یک از هر یک دو درم کل مجوم و ارمنی و صبر از هر یک درم
 نیکو فینه روشن کل طلا سازند و اگر جراحت نبود و اگر جراحت بود
 خشک بمانند و حوالی او را بدین ادویه و روشن کل طلا نمایند و
 شقاق رحم و مقعد که با حرارت بود اسفیداج سرب یا آب کاهو یا
 آب کاهو و لعاب اسفنج یا روشن کل طلا نمایند اما سلطان که در
 باطن بود علاج نمیکند با فسلح غذا یا آب نیک جو و شیر خرقه و
 امثال اینها **فصل دوم** در عروق مدنی و عکس و حرب و شوره
 و مشکل است بر لبست و چهار نوع **نوع اول** در عروق مدنی یعنی رسته
 حادث میشود در بدن لیشه و نفخ میکند و ابله نمیدرس از آن نواح
 میشود و از و بیرون می آید چیزی شبیه برکت و نیک سرخ بایل شود
 و باریکی موزن در طول مقدار یک ششیر یا باقی تمام بیرون می آید
 و بسیار است که حرکت او مثل حرکت کرم که در زیر حلقه بود و سبب

مصول روی که از خون کرم سوداوی با بلغم سوخته حادث شده در عروق
و گوشت و حرارت و موقوف بریان ساخته و خشک نموده و منفذ کننده در
اندکی روی و در اندرون عروق بود و اکثر این غلبت در باد و زراف
تا قدم شود و در بلده گرم و خشک و از کثرت لقیب خصوصاً کسی که تعداد نمود
باشد و بیشتر از خوردن شیرینی حلوا و غذا که نیک بهم نرسد حاصل میگردد
و مشوب مدینه حضرت رسالت نباه صلی الله علیه و سلم از چشمه کرب
حدوث آن در امراض علاج بتفصیل بدن از فضول روی لقیب باین
وصافن از جانب مخالف و اسهال کتب قویا و طبع اضمحون و سبیل
و اطفال صغیر که در و سنا ملی استیخته باشند و شامه و ترشید بدن
مرطب و حمام و مالیدن روغن و غیره و احتیاط از کثرت گوشت و
قوا که و نمک که در پس و فتنه ظاهر گردد و دفعه و تبلیس طبع و کن که جوفایده
کلی دارد و دست نمایند و طلا نمایند موضع او را باب کشید و خرقه و غیره
باصدقین و کافور و اسفند و کلاب و شیر فمادی نیکو و فایده کلی دارد
خصوصاً از تخم فرو خیزی استیخته نمایند و آنچه تجربه شد است که اسفند را
بر که و کلاب بخورند یا تخم مرور و روغن گل جرب سازند بعد از آن
بر آن موضع گذارند و اگر آنجا آب در موضعی که بیرون آمده رفته سبیل
از لقیب صبر باب کاسنی ضربه و زاج را نمایند تا لقیق او ظاهر گردد و موضع را
باب کاسنی و صبر نمایند و محل ظاهر شود روز اول نهم صبر باب کاسنی و قند
(در زرد)

در روز دهم یکدم در روز سوم یکدم و نیم از بزرگدود و ابتدا کند به بیرون اند
 سزاوار است که بچند اوزا باره سرب مقدار یکدم تا یکدانی و نقل خود
 رسته را بکشد و ملاحظه نماید که باره نشود و اگر قطع کرد و در می بدین ^{مستغنی}
 و قروح با درد و الم میشود و اگر رسته دراز کرد و باره از قطع نماید و باقی
 را بر قطع سرب بخند و حوالی او را بر و غن یا دام و اسببول خدا نماید
 و در ابتدا بعد از قصد غلق یعنی زلو بر موضع الم گذارند ماده او را که سازد
 در آنچه در خاصیت رومی تولید یافته دارد این همچون است بهلیله کالی
 و بلیله و امله و ترید و خلیل و غلیل از هر یک برابر یکدند نرم کوفته و منجسته
 به وزن این فانیند یا چند همچون سازند ششمنی دو درم اختیار نمایند
 در نسبت او گفته اند ماده این علت را معاضل و بر طرف بسیار و
نوع دوم در حرب و بنوری بود صبر در ابتدا سرخ یا حار کس شود بد و اگر در
 مارض کرد و در سایر جسد میشود و سبب حدوث او فساد خون بود لکه در
 صفرا سوخته یا بلغم سوز که استخفه شده بخون و سبب فساد خون و احتراق او
 بسیار خوردن او و سیرک و جگرهای شود و شیرین و شراب که فاسد بسیار
 خون را در عروق بار یک و قبول میکند جلد از ضعف بنحیف میان آنها
 پس حادث میشود و حرب و زردی و بیخ بود و خشک و کز تر است
 که از و زرداب و جگر روده و کاهی از مینون سیاه میرود و کاهی حیوانی
 مثل صیان شود میشود و بنور او مختلف میباشد اگر صفرا غالب بود رنگ او

و حله و در دسیدار و اگر سودا غالب باشد زکات او سیاه یا اندک در دسیدار
میشود و اگر بنیم غالب بود سفید زکات می باشد و سیلان رطوبت از دسیدار
و سبب غلط یا بس غلط ماده بود سبب حب تر شدن یا شد علاج کز زعفران
صفرا غالب بود سهیل مطبوخ هلیله زرد و مطبوخ شمشاد مطبوخ خیار شیردار
بدان کفایت کنند حب صبر اختیار نمایند و چهار شربت فایده دارد و در وقت
هلیله و حب بنفشه و رفع صبر بنفشه حب صبر بیدرم یا یک مقال و در آن شب
یکشنبه روز سه روز دیگر اسهال نمایند تا نه درم یا نه مقال خورد و در وقت
از کهن را مساحل کنند و غذا کثرت جو و فلسه فاماخ و شور بای
فریه و اسهال حاج که داد و اروی گرم نباشد و شقی آب نمهندی و آب غوره
و آب سر و رفع دارد و اعصاب از غذا خورد و اودیه گرم و مدکس و
کرب و باد بخان و نمک سود و گوشت سفید و جماع نیز ضرر دارد بعد از تبغه
بدن طلا لین و زو جلا بود مثل آب حنظل و آب خیار و آب
لیمو و لیمو کس کدوم لبر که تر ساخته دارد مافلی و میان خربزه و آب
انار بنفشه و رحام بعد از غرق مالیدن و اگر کوسه خوانند آب
کرفش و سرکه و روغن گل نمایند و اگر سودا غالب بود سفید نمایند
و بعد از آن هفته مطبوخ بنفشه یا هلیله و حب صبر که در دسیدار هلیله
و اسطوخودوس و ترند و بنفشه و اضافه نموده بنمایند و صبر و غار بقون حبه
روز حب نموده یا اندک شمشاد و پوست هلیله اختیار نمایند و روغن سیاه
د آب

داب حس و صبر حرب کهنه را فایده دارد و اب کاسنی داب بادیان
 نفع تمام دارد و طلا نافع گفتنش و و درم زرد و نرگس با بدج چهار درم
 خشت فصد نفی درم زر خوب سه درم سیماب کشته و و درم ادویه
 کوفته بستره و در غنفل اشجه در افتاب با نرگس کشته مالند و اگر استخوان
 بسیار نمایند و کین نماید هر روز شیره بنوش کند ماب بسیار بچونند
 و نفی شیرین نموده اختیار نمایند و غذا اش سماق و اش غوزه و لیمو و رواج
 و گلاب و بنفشه سازند و دروغ ترش نفع دارد و روشن زرد و روشن بوره و
 روشن کور و فارسی و روشن کدش مالیدن فایده تمام دارد و غنفل
 یا باب بودیه و سرکه حل ساخته مالند و از قالب بودیلم مسهل از نرگس و
 حنظل اضافه سازند و ادویه محلل و محفیف بلغم این است تخم حلیه و تخم
 حنظل و راب بچونند و اب ان طلا نمایند و از و عدس و طرخ با سرکه
 و روغن حل طلا کنند و بدج خوب خشک علاج او منقل تر بود علیج است که اول
 غذا اشر به و آغذیه که در و رطوبت بود حمام باب شیرین نمایند و شور با که در و
 روشن با دام بود و گاهی جهت کهنه باب که در و چهار زفاش روشن
 کجند با مقدار این است بچون سه روز اختیار نمایند و مسهل فایده مند است
 و هرگاه غلبه طایفه بود و فصد الحیل و با سبزی فایده و خون وضع نمایند و بعد از
 یک هفته شربت برشته و هلبه و جگر شربت نفع دارد و بعد از آن
 این طلا جهت حرب جنگ شربت عروق و بوره و ملک و راج و قسط و

کند شش از هر یک در مسموم سالی مقدار مجموع نرم کوفته بروغن گل منجمه
در بدن مانند و بعد از آن باب گرم نشویند و دروغن کل و کافور در بدن
مانند دیگر حکم در جلد بدن بر عروق میباشد و سبب اینجاست که تیز یا غلظ
حاد است اندکی که موجب حکم میکرد و علاج فصد و اسهال غلظت سوخته نبات
و مداومت حمام باب غلبه و مالیدن بدن بروغن و سرکه مانند
اب کرفش در حمام و از برای حکم شد بدخشا س با نرم کوفته بر کمر غلظ
نموده در بدن مانند و از جماع منع نمایند چرا که سبب حرکت جماع میگردد
جلد می آید و موجب بومی بد از بدن میگردد و از پنجه میانه در مالیدن بدن
در عمل حمام نمایند دیگر حکم کاهی عارض میگردد و به سبب این از جهت ضعف
جلد ایشان و کثرت تولد بغم شود و سبب از کوی بغم و ضعف قوی بود از
تحلیل بخارات که در زیر جلد محبوس شده و بدستواری دفع میشود و علاج
مداومت حمام و مالیدن بدن بروغن غلظ و سرکه و از خاریدن
در خفیه عارض میگردد و طلا از آفاق و مالش از هر باب خورد و صبر نصف
خردنوسا در ربع خوردن باشد مقدار مجموع لبر که منجمه نمایند دیگر حکم در
آنها عارض میگردد و بروغن غلظ و سرکه و اب کرفش طلا نمایند و در اب
جفت زخمی گذارند و از بدن بردارند و در طلا نمایند و در مسموم غلظ
نیم گرم خنک سرخ و در شامی بخورم نرم کوفته لبر که و در غلظت انجمه
نمایند دیگر حکم در در و قبل نخی بس و شش میشود و شش بانی نف داده
و طلا

فطران از هر یک از بزم کوفته مقدار یک درم بایند درم باب غسل انیمه
 بردارند و بمالند و حلبه و تخم کتان را بعل جوشانیده باشند البته بدو
 بدو الوده بردارند و آب از آن بمالند و بکحل و عرب شری که حادث
 باطفال علاج است که اگر جی شش مایه شده حمایت نمایند و بای که
 درو کلسج و نمفتنه و نیلوفر و جو معشر کوفته جوشانیده بنشیند و روغن گل بدو
 بزد و یک نرسازند و شیر دهند را بمطبوخ بلیله و شاهره دهند و شربت
 شکر نجیب اختیار نمایند و از جاع منع نمایند و از غذا انای روی باز دارند
 و اگر دوازده ساله شده فصد نمایند و سهیل بلیله و خیار سب و آب
 بادیان و شمیره و خرفه فایده دارد **فصل هشتم** در شری یعنی حجه
 و دلم بپارسی و تبرکی البکس کوخند و شراب باشد بعضی خورد و بعضی زرب
 مسرین و مراد را شری نبود مایل سرخی نو با عارش و کرب عاقل
 ببرد و دفعه در اکثر امرو کاهی از و رطوبتی ظاهر میشود از خون باشد
 علامت او است که بسیار رخ بود و با حرارت درد و ظاهر کرد و در
 روز بیشتر بود و حکم و اسفاج او در وقت ارتفاع افتاب علاج کنند و در وقت
 مهلتی که در میان او می باشد و تبیین طبیعت باب نمیشد و الوی
 بخاری و کشته زرد بود و وقت ظهور آبلاب بر بدن از زرد و زرد
 و آب عوزه بروغن گل و روغن خود بمالند و طلب و آب آتش روشن
 کل طلا سازند و در اسکن نکرد و باز فصد کنند بقدر فوت و بعد از آن

مسهاں بلیله زرد و حب صبر و حب ابارج و احرار است عظیم بود آب انار
منجوش یا دهنغ ترش بقرص کافور یا شیر خرفه و تربت سنگین
یا بنجول و طلا از آب غلب التخلط و کشنده دارد و جواندگی نماید و بدن را
بسوس و خربوزه و تخم اورم کوفته بماند و غذا مالش مفید و اندک غلظت که
اگر آب غریزی و از سیوه بند و انه و الو و انار منجوش دیگر از بنج بیاض
او است که میل بسیدی دارد و همچنان او در شب بیشتر بود علاج مطبوخ سیله
که نفوی دارد بشیرید بود و اخراج اندک از خون نفید و اسهال و ابارج هر
که در دغاری خون و آفتون و سیم حطل و نمک نندی باشد و از بدن نیک
نشود بصر صبر باب کاسنی و آب یا دیان هر روز صبح پنج مقال کل کند
باده درم تربت سنگین یا اندک بنون اینجمنه نماید یا ارکبا به خرداوند
دو خرد که درم نفوف سازند خیزد روز و حمام نفع دارد و از وجود آب کش
و سرکه در بدن مانده و غذا اقلید و منطفحه سازند **دفعه چهارم** و حنف و
این شیر صغر بود مثل زره یا حله بسیار در حله ظاهر کرد و از در بل و اورم
و بدنها که عرف بسیار کند و کمتر شوند و فی که بنوا کریم با سردید و رسد میشود
و سبب او رطوبت رفیق و بخار است گرم غلبه که حادث میگردد از گرم
یا غلظت در حله یا قارص است و در و اندک علاج فصد و سمل و بالی که
فرد و بالونه و اکلیل و شمع و سوسن و جوشانیده باشند بدن را بدان آب
گرم بنشیند و بعد از آن روغن گل و سرکه در بدن مانده و عمل مابود

منع تولد اومی کند و نمک و سرکه و خاد در بدن مالتد و طلا اندارد و جو درون
 در حمام فایده دارد و زوار نافع ماز و زرد و جوهر روغن کل و کلاب و سرکه
 بهم انجمنه در حمام طلا نماید که یک ساعت صبر نماید بعد از آن با آب سرد
 بسوختن نشیند و موضعی که در و شیره بیرون آید لکلاب و سرکه و کینه که در
 حل کرده باشد و روغن کل طلا نماید **فصل پنجم** در غله و این شش ماه خورد
 زیاده باشد بکند یک تری و یک و در هم بپوشد و بپزد و بهین باز نشود و باز خاکی
 و نورش و نمکس گرم و کورنش اید مثل کزیدن نمورجه بود و بسیار بود
 علم یک سیره بود و باشد شیر است آئنده کرد و علمه ناکمه و جاد و رسیه
 و سادج میباشد و سبب علمه صفا و شیر بود که در زیر جلد یا خون است
 و در رگهای باریک پوست روان گشته علمه سادج است که از
 جلد بخا و میکند علامت او سرخی رنگ موضع و صرمان و اندوه علاج
 اسهال صفا و تبریزی و فلوکس خیار سبز و طلا و محقق از ما باشد
 حصص و آفاضا باب کاسنی نفی دارد و غذا مرغ فتن باب خوره
 دیگر علمه ناکمه آن است که ناکوشت رسیده علامت او است که بزودی
 فروغ کرد و علاج اسهال مطبوخ فواکه باب هلیله زرد و نمزندی و لیدان
 حوالی رورا بفنل سرخ و شاف ما سبت از غول و اسفیداج رصاص
 و کل ارمنی برابر بگیرند و باب قرص سازند و بوقت حاجت لکلاب
 و سرکه حل ساخته بایند و هم اسفیداج بر جراحت گذارند و اگر قوی تر آرد

مازود و در سنگ و زرد جو به از یک خبر و کلنا رو اس و اب لسان الحمل
از یک دو خبر و همه را نرم راح نموده هریم بمویم و روشن کنج یا کل نمایند
و در مکه و تما که و ماله در نصف باید نمود دیگر مکه خا و رسیده خور و شیره
بجا و ریش بود و سر او سفید و صبح او سرخ باشد نفع شدید و درم و سیلان صدید
سبب او صفا که مخلوط بود بد و باغم علاج فصد و مطبوخ هلیله که در و ز باشد
و طلا از ماز و و نوبت انار و صندل و ز ماز و کل ارمنی الکباب و کر که **نفع**
در حمیه بجم شیره بود سخت کرم و با خارش صعب و بویست را بوزاند و بخورد
و بویست در دو خوشکی روی او سیاه بود همچون موضعی که داغ کرده باشند
و نرمی کمتر دارد و ماده او سیودا مایل بود و گاهی باشد که شیره بدید نماید
ان موضع بخار و لبوز و سرخی ظاهر گردد و رنگ او رصاصی یا راموی شود
و گاه باشد که نهها صعب گردد و هلاک کند علاج فصد از خون غالب باشد
تا تر دیکت لغشی رسد و گاه باشد که جایگاه علت را مایه شکافت و فو
فاسد او را بیرون آورد و طلا و مکه کافور اضافه نمایند و مخصوص حمیه است
این طلا در روی سر که و کل ارمنی یا کل سرخ و اندک کافور و نعنی دیگر انار
ترش را نکافند و در سر که بچشانند نازم شود ب بنید و بر لبه نهند و بران
موضع گذارند در ابتدا و بنشیند روز و دو نوبت در یک شب یک نوبت
در رصوا غالب بود و بیل صفا و مطبوخ فواکه و انزیم کرد و اب نرسندی
نفع دارد و طلا و کل ارمنی و اب لسان الحمل و اب کشیده و کلاب نمایند
نفع

فصل پنجم در بنور صفرا تولید از رطوبت رومی که بظاهر جلد من دفع گشته
 حادث میگردد و علاج آن ماده کرم بود و ضد یا حجامت و کرم مال مطبوخ علاج
 آن ماده فواید و آن ماده غلیظ بود و بحسب ایا رج یا مطبوخ هلیله در روز یکشنبه
 و حمام و آب کرم فایده دراز دو جهت است که حدوث او پیشتر است
 و صلابت جلد میشود و طلا مات کشیده و سرکه در روشن کل نماید و احتیاج
 از غذا کرم و منوره زیر حاج سازند **فصل ششم** در نار فاسی التشنجی
 تشنجه باشد بر آب ریختن یا غار بش و سوزش صعب و زرد آب ریختن
 ظاهر میگردد و علامت او آنست که حادث میشود و حکم و سبب بسیار که
 طاقت نمائند بعد از آن تشنجه مانده بلبه زوده و کوفته معلوم میشود و علاج فصد
 و شربت غناب و آب بمرندی و آب انارین و آب شک جود آب
 کند و حمام اسفنج و مطبوخ هلیله و طلا از سفیده و مردار شک و ضد
 سفید و کافور اندکی بکلاب و در بعضی از و بر آب بود و سوراخ نماید
 و زرد آب او بکوبند بعد از آن مریم سفید را بجا نهند و در و در و در
 لیکل ارمنی و سرکه و کلاب بمانند اگر زرد آب بسیار ریختن میکند طلا
 از حصص و زرد جوهر و کافور باب کاسنی یا آب حی العالم ندارند
 و غذا مرغ باب غوزه **فصل هفتم** در بنور تشنجه ای برینی و بیشانی تشنجه
 کو یا نقطه از تشنجه است هرگاه بسوزاند از دهن تشنجه برود و تشنجه برود
 می آید و سبب آن ماده صدید بود که بطبع جلد بطریق مجاری است من دفع گشته

و علاج اسفراغ بدن و تنقیه دماغ بحسب امارت و نشانه موی بحالیهات
مثل اردر کسند پوست تخم مرغ و استخوان سوخته و الود با قلی و اگر بدینها نشود
ضماد از خربز سفید و از روغن تیان با کل سرخ و ساهانه لبر که نمایند و اگر کاشت
نبود ضمد از خاکستر خوب زر که لبر که حل ساخته باشند سازند **فصل نهم**
در نبات اللیل خاریدن و در نشانی شیره خورد که عارض میشود و در زرد
و سب احصاب که انچه در زیر جلد است و مکی مشام و عاوت بدردگی
در شب از اینجهت نام نداشته اند نبات اللیل علامت او شدت حرک
در شب و لذت باید از خاریدن اول پس از آن مودی بدرد میشود
و بیشتر عوض او در شب بود علاج تنقیه بدن بقصد و سهیل و توسع ام
بجام و مالیدن باب کشش و دردی سر که د باقی علاج چکر فایده دارد
فصل دهم در بطن منبره بزرگ که در ساق ظاهر گردد و مقدار دانه پنجه
بزرگ از منجبت بدن نام نداشته اند حرصت او دارد و صددید
سیاه روغن شود سبب آنکه ماده او سودا رسوخته بود و بدستواری
یک کرد و زیر آنکه ماده از تمام بدن باقی می آید علاج قصد با سلیق
وقتی بمرات بعد از آن بعلق باقی گذارند و نگاهند و از رد آب
و خون فاسد او بپزدین را و بند و طلا بمریم خاکستر قشوم و فاسد سبز
کز و را و ند طویل و پوست بچ بپزد و خاک سوخته و سر که و اندک روغن زیت
و مثل سایر فروج علاج نمایند **فصل یازدهم** در نونه منبره مفرغه که در عین جلد در

بیشتر اوقات برآیند و گاهی این شیره در عقد فرج حادث گردد و سبب او خلط غلیظ
 که در وحدتی بود علاج بر بیم زکهار و دوار حادثانی سازند و مناسبت بحکب بعد
 از آن بر بیم احمد و انسود **در داحس و رمی کرم** که عارض میشود در پنج
 برودش بدو عقد و در بیان قوی و اگر درم عام بود تمام ناخن را گرفته باشد ناخن می افتد
 و بسیار است که تب میکرد و سبب او ماده دموی بود علاج فصد و اسهال و تبدیل
 مزاج بایب جو و طلا در اعتدال بازوی سبز و سرکه یا با سنجول و سرکه یا در برت گذارند
 تا کرم شود یا به نیک و افیون که لبر که حل نموده باشند طلا نمایند و اگر ساکن نشود در
 روغن کرم نمند و اگر خلیل نباید فضا و منفع مثل تخم فرد و دانه قرمندی و فینه و اگر
 سرزند نمند فضا و دوجک او بیرون آورند بعد از آن مریم که گوشت او بماند
 گذارند **در تامل این شیره** خوردش بد با صلابت بود و هر چند
 خروپ بود بعضی میگویند و بگوشت در نه زفته و بعضی شفت بزرگ مسند بر روی
 مساری که بصورت صمغ کرا و بزرگ و نه او باریک بود و بعضی در از و کبج
 و بعضی منفع که از روده و جگر او و سبب جمع اینها خلط غلیظ خشک
 بلغمی که در مروق صغار خلیل یافته و خشک گردیده یا خلط سوداوی یا مرکب
 از سودا بلغم که طبیعت نظایر شیره انداخته علاج اگر بسیار بود و خون غلبه بود
 فصد نمایند و بطیوخ افیون و حب ایارج که در و نیزه باشد و بعد از آن با و الا
 بر روغن بادام و زطیب مزاج بعد از طب و انچه ساقط میسازد تا لیل را
 بوره را ذره مانند با بوق خروپ یا بوق کبر یا اس یا سیاه دانه

با سیر که بالند و دایم بر دهن کل و نجوم مثل جری مرغ و بطور غیره جری سازند
و گاهی قطع و قطع بدوا و حادث مثل ریح و نوره و ریح و نوره و نوره و نوره و نوره و نوره
و بعضی مثل مدس و کندی بود و حادث یکدور بر پستانی و روی و مدس و نوره
و پهن بود و خطبه بر شکل کندی دراز بود و مایل سرخی و بعضی بر یکس این
گفته اند علاج تنقبه بدن و طلا و فیروطی و صمغ بطم و صمغ الود مورج و صمغ
صمغ بطم را بموم و روغن بگذارند و باقی را مخلوط نموده مرهم سازند و کنند
و گوگرد و نوره سیر که طلا فایده مند است و گزمار و نرم کوفته و بنجسته سیر که برود
ببندند چند نوبت تا او را از ریح برکنند **باب** در ابورسما و رخی بود که
حادث کرد در رخن و ریح و حدوث او آنکه هرگاه ضرب بشربان رسد
از زیر جلد خون و ریم لصفای که میان او و میان جلد و مفیدی نماید یا اگر
که در موضع شربان واقع گردد و گوشت برار و جلد و از جراحت شربان
نماید و ناک الحمام نباید و نام گذاشته اند ام الام و علامت این ورم
نه است که موضع او سفید بود و هرگاه دست بر او گذارند اکثر ورم برود و
لون ورم خال با دخیان و تنقبش بود و علاج است که خدا و از استیاء
قابلش مثل شاه بلوط و ماز و واقفیا و غیره سازند تا موضع را محکم سازد
و فضا و او نشاء و نمک و روغن کمنرید و در زیر **باب** در بنور و غیره
که مشهور است با لیل و ناک علما سابق در رتب خود بیان فرموده اند
انچه این فقیر به تجربه و در رتب معینه معلوم نموده نوع جویش از علاج آن بر

چهار قسم مذکور میشود قسم اول ابله و زنک که از غلبه خون بود و عقلت
 او است که در سر کرانی تمام بود و امثال عروق در آمدن رکبا و ح
 عروق و شیرینی و کرانی کافه خشم و سرخی روی و کرانی اعضا و در
 بند ما و زنک و آنها مایل برخی و نه او سرخ زناب بود و خشونت خلق
 و عظم غض بود و سرخی قاروره و غلط علاج است که رک فیفا لکین
 و میان نماید در برداشتن خون بچند دفعه در رک صافن فایده دارد
 و اگر حی یا حالم بود حیاست بر بیان ووشانه یا رساق بر روی
 و اگر خوشن در سر و روی بود در کشتنانی نفع دارد بعد از فصد است
 نماید خیزد و در دست باب انارین و آب ترندی و الوی
 بخاری و شربت میوه و آب ریوج و شربت زرک نماید و این
 مضبوط فایده کلی دارد سنا و ملی پنج مثقال شاه تره چهار مثقال
 هندی است مثقال پوست هلیله سه مثقال و سه کبر مثقالی عبا
 سیستانی از پر یک است عدد انور شفا تخم کاسنی نیم کوفته و کلک
 و تخم خیزد از پر یک مثقالی بچوشاند در یک گانه آب در بالای
 زرده لعل شیر خشت صاف نموده شیر کرم اختیار نمایند تا امکال بود
 دارد و نکند و اگر حاجت در وجود شود و بجهت سرایت کند و از مشایخ
 عدسی و کند و از زردت از پر یک مثقالی کوفته بر وزن کل دوا در
 مثقال و سوم دو درم مرهم سازند و اگر از زردت و سادج و اوقیا و

کلنار و کندر و خون سیاوشان و زرد انداز هر یک برابر یکدیگر در عصاره
نرمی کوفته بر و باشند فایده دارد و معجون سیاه بنره موجب است صفه
ان سیاه بنره هفت مثقال سنا و ملی که مثقال پوست بیلبل پنج
مثقال ابله مقشر هشت مثقال ریوند و درم کلسنج چهار مثقال همه را
نرم کوفته با بنفش یا موز دانه بیرون کرده مقدار صد مثقال باب
غالب که جو شاییده باشند اختیار نمایند در است روز ماده او را
خنک ساخته بصورت مسدل گردانند و ابله تنای و اگر بمهریم و باشند
دارد تا خنک نکرد این سازند زرد انداز و طول دو مثقال کنندش
مثقالی موز و الوی تلخ ده مثقال سیاه بنره دو درم همه را
بپزند و بپز که ترکند و در غنک حل نموده در حمام بانند قسم دوم
ابله زنک که از غلط صفادوی شود علاست او این است که زنک
روی زرد باشد و تلخی دهان و تشنگی و بخواهی و خشکی دهان و بی
و سرعت نبض و خیال اس زرد در پیش چشم و اضطراب است
عصب و حرمت فاروره و زنک جوئش نایل بروری و با بوی
و زرد اب بسیار و در علاج است که شربت نارنج و لیمو و اب انار
و اب ترندی و شربت کجین دهند و بعد از آن فصد نمایند و اگر گاهی
نباشد و الا حیا است فایده دارد و مسهل صفرا بر موجب دهند پوست بیلبل
زرد و سنابلی و شاه تره از هر یک پنج مثقال ترندی و الوی بخاری از
بیلبل

بر یک با زده مثال هم کاسنی نیم کوفته و انکو شفا و تخم خیز و وریونند بکوفته
و کاسرخ از بر یک مثال غنای کسبتان از بر یک است عدد شش
بست عدد مثال با ترکیب سی مثال حل کرده شیرام بیل نمایند و آب
نمزمندی مکرر ساخته با یکد اینک محمودیه جهت صفرا و سوخته لعج دارد و از
جنبه که از صفرا متولد شده اعراض اخسائی و تخم و اندوه و عصب و بیدار
خوابی و کسکی مفرط و تاخیر طعام از دقت معناد و احباب از غذا گرم و
شربتها و از جنبه که بخار بر رساند مثل جوز و سیر و باز و کنند و چنین و
ایمال اینها ملاحظه نمایند و تقع صبر دفع حوشش بنماید بکینند صبر بکرم و در
لش با نمزمندی شب زسازند و صبح بیل نمایند سه روز بپوشند و در
اسابش نماید تانه درم غوره شود ابله در را متاصل سازد و از جوش
او در روی و سر عارض گردد و مل ارمنی دو درم کل محموم درم کافور
نیم دانگ زعفران بخیزد و در آنک و مثال نرم کوفته بطلاب و سرکه
طلابا نمایند و این دوز در اجتهاد تازه را برو باند و کونست برابر کنند و رو
مردار و روت و خون سیاوشان برابر بکینند نرم کوفته بر جاحث باشند
و بیشتر کجام روند و جاحث را نیک شوند و این دار و وریونند نافع
کردن ایشان را و اله تعالی و جیشانه زیارند هلیله زرد و سیاه از بر یک نیم
صبر لب درم محمودیه بخیزد و شانه سه درم دار و اباب شانه زیارند
شربت دو درم تا و مثال اختیار نمایند و اگر ضرورت شود این طلاب از دوز

خواجه متقال بسیار است سه متقال کند مصطلکی از هر یک چهار متقال زلفار
سه متقال از روت و دو متقال نرم کوفته بجوی تر با زده متقال در غلظ
ده متقال مریم سازند و سه روز بمانند و آب بخورند عوض آب عرق است
اختیار نمایند و اگر تخم ریوج بفت متقال و متغذنه زرد و کوفته و زده متقال
سیاحت کنند ده درم یک خمیر متقال همه را بکوبند و بسکه تر کنند و با جوار
و زرده تخم مرغ و در حمام بمانند بعد از آن در بدن آب لیمو و روغن گل
مالیدن فایده دارد قسم سوم ایله فر یک که از ماده باغ غن غرقس
کرد و علامت او در دند و سرفه و حلقه و کاهلی و بسیاری خواب است
زفتن و نان و مینی و کرانی در سر و چشم و آوی یافتن از هوا سرد و خنجر
تای یار و سفیدی بول و غلطان و غلظت نفی و رنگ جوشتن بایل
بسرخی اندک بود و اگر جراحت سفید و شوره ناک بود و رطوبت زرد
روان بود علاج است که تنقیه بدن از بلغم بحب صطعمه محلول بر حب
ایارج فبقا درم بوبست بهلیل و حب التیل از هر یک دو دانگ ترند و
درم شاهره متقال محمود و شیم حنظل از هر یک دو درم متقل درم
باب لیون حب نموده بد و نوبت اختیار نمایند و حب ایارج فبقا
چند نوبت میل نمایند نفی عظیم بود و حب قویا باب ازند صفت الی صبر
نخج درم ترید چهار درم شاه تره سه متقال شیم حنظل درم محموده و انلی درم
حب التیل متقال متقل درم چهار نوبت میل نمایند و این مطبوخ مناسب است
نهار علی

سنا بر کلی شایسته از هر یک متقال پوست هلیله زرد و سیاه از هر یک
سه متقال تربید نیم کوفته دو متقال پنج کوشن سه متقال اینون متقال موز
دانه بیرون کرده هفت متقال بچوشانند و بنیزه متقال شیر خشت و سرخ
متقال نبات اختیار نمایند و غرغره بلبخیر و الکامه که در وعاء خرقه ها سوده
امیخته نموده باشند نفع دارد و این دو فایده دارد مدرک و کلسر نه و تخم غلبه و
سینجی نقل در آب میرند و آب کفش امیخته در حمام طلا نمایند و روشن یا بونه کل
در روشن متوقلم کاو و به بطاز هر یک بر آب کوفته موم در و کد خسته عاقر قرحا و
قطر از هر یک دو متقال مثل غبار سوده ازین روشن در بند بمانند و اگر جوش
بود کند و مر و اثر روت و مردار شک و غل سیاه شان و صبر از هر یک
برابر نرم کوفته بر و باشند و در هفته یکبارنی فایده دارد و اسام بله و از
خبرهای که از و بانم حاصل کرد و ملاحظه نمایند و تحفص کوشن کا و طلا و دیگر کوشن
دو درم زراوند مدح و دو متقال ارد جو به سه متقال سیاه کنند و دو درم بزم
متقالی با سینه و لبر که در روشن کدو در حمام بالند قسم چهارم ایلد فرماک
که از ماده خلط شود و علامت او را نی و خشکی وجه و پنجه ای و شیری یک
زوی و بدن و یاریکی نبض و بطوران و مضیدی آب شش خشکی چشمها
و سنی و خیالات و فکرهای فاسد و در کس و زناک چو شش مایل سیاهی
و خشکی غالب بود برین واجب و زیر یک شمع و علاج است که اسهال سودا
نمایند مطبوخ افیمون بر بنیوب افیمون دو متقال بفاع نیم کوفته سه متقال پوست

هلیله زرد چهار مقال سنا رگلی پنج مقال سفید و انکور شفا و کل سرخ از هر یک
مقالی یک کاو زبان دو مقال بادبان درم شیر خشت سبب مقال
در یک کاس آب بخشانند با شیر خشت صاف نموده شیر گرم بنمایند این
حب مناسب است اینون درم شش شیره دو درم غار بقون درم صبر درم
شش حنظل و انکی صطکی درم اینون نیم درم محموده و انکی نرم کوفته در وقت
صبح اختیار نمایند و غرغره بسنجین علی که در وقت صبح کبریا یا اراج فضا
که محل حل کرده باشند باب گرم فایده دارد و مطبوخ و میخون شش شیره
بسا زنده برین موجب اینون دو درم شش شیره بهفت درم سنا رگلی
نیم درم یا میران مقال پوست هلیله زرد پنج مقال اینون کل سرخ و خم کا
نیم کوفته از هر یک دو مقال متروفلوس ده درم شیر خشت زرد و مقال حب
شش شیره برین موجب پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و محموده از هر یک
دو درم صبر پنج مقال باب شش شیره حب زنده شری دو درم مادو
مقال بود و دوا دیگر کندش قلیا فقه مردار سنگ از هر یک دو مقال
سیاب کشته دو درم نرم کوفته لبره و روشن کل در حمام طلا نمایند و
مردار سنگ و کند رو کل برشوی و کل سرخ و اثر رو نرم کوفته بر جوش
باشند فایده دار دنا امغان بود و اودی قوی مابند و در نفی بدن
کوشند و اگر حی بود یا حاطه و نتواند که دار و خورد بدین میخون مداوت
نمایند در مدت شش روز ماده انزال نکند و نهد و بخور کرده شده

صفت این پوست هلیله کالی و بلیله و امله و ترید و زنجیر و شانه از هر
یک صح نقال قبیل چهار نقال افیمون سه نقال نرم کوفته فصد است
نقال فانید بالشمش و دو چهار یک لب از ندرنی دو درم تا دو نقال
اختیار نمایند و اگر ابله مرکب از اخلاط مرکب بود از علامات او معلوم شود
علاج است که جانب اخلاط از بجه از سهیل و صوب و شره و غذا ملایم
نماند در شور غویه دیگر جوشی بود سفید رنگ نه او صلب بود
سرا و نرم و از اندک زرد اب بود و سبب او خلط سوداوی که از اترق
بیم شود شده علاج است فصد و اسهال مطبوع افیمون و غذا از
اسهول و تخم مرکوفته و آب کاسنی و جندره بر وزن نصفه و گاهی این
بشور غویه از بخارات خون بشود شره سرخ و یا قیما ندر زمانی طویل علاج او
مثل علاج سمری نمایند در سلیم این بشوری بود که در پشانی درو
ظاهر میشود صلب و حوالی این مقدار و روی سرخ کرد و از خون فاسد تنبر
شود و علاج فصد و اسهال و شش نمودن لیزاب و اصلاح مریح اسهال و مریح
رهاص و مریح حل بشور اسهال و از این سبب که در صندع شود
بدین نام مذکور میگردد و بشره بزرگ شبیه بدیل خورد و بود سرخ رنگ
الصح نباید هرگاه لبور اند غیر خون خیزی بیرون نیاید و سبب او خلط
رطوبی مخلوط بخون فاسد شده علاج فصد فیقال و تنقیه سرد غذا از شیر
ار و با قلی موشک معجون سازند بکوب بادبان و بالیدن موم

روغن در شور ففایچه در پس کردن عارض میگردد و شبیه
بدل با الم شدید بود بسبب او خون نیز بود که در محارمی بحال درآمده
علاج فصد و اسهال و فضا و بوق اسهال و لسان الحلق با خشک در غلبه
این بود که در بلده بلخ بسیار شود از روز داب شود و جراحی باشد
با حد که رشات و از حبس سوده و قروح ساعیه و بسیار است که بسبب
او زیدین تپه بود و کای ماس و خفقان غشی باشد و حد و حث
او سودا سوخته بود علامت او پست که کرد او خورده شود و شبیه سوده
بود علاج فصد و سبیل مواد ساخته و احتیاج مزاج شیرین از بار و قوام
و آب انارین و تعلیل غذا و طلا از صندیل سوده و لعلاب و اندک
کافور بر سینه گذارند و بر جرح مرهم کافوری و مرهم سفیداج و گل از منی
و سرکه دایم مانند تاج احث خشک شود و طلا از زر او نند مدحرج و زلفار
و اش و خردل و منقل و زاج و سرکه و روغن گندم و اندک عسل بزنند
و کای حاک بنده تا گوشت فاسد او زایل گردد و بگوشت صحیح برسد
بعد از آن کافوری از خون سیاه و شان و گندم و مرده و سبزه
ساخته باشند علاج نمایند
در سعه این جراحی بود که حادث
میدود و در روی و در سعه و شتر سیمه بظاهرین براید و غایر نباشد و قروح
او خشک لیشه نایل محبت و این دو وصف بود اول سعه رطب که از
زرداب رود این را شتر سیمه گویند و بسبب او فضلات غرض و رطوبات
فاسد گردد

فاسد بود و اکثر فتنه حادث شد بود این رسوخ و سیرینه چنان را از جهت رطوبت
 و کثرت بخارات و ضعف اعصاب ایشان علاج فصد قفقال و فصد
 رک بس کوشش و خون آن بر سر مالند و فصد شانی و اگر مانعی بود که صبی
 بود با ضعف حجامت نمایند بعد از آن اسهال مطبوخ هلیله و حب فو قایا
 و غذا قلیه اسفناخ و زرده بحم مرغ سازند علاج بطلای بدین طریق سازند
 روشن کنیز و ورق کوسن سفید کوفته طلا نمایند دویم آنکه جان بوس کوفته این
 علت را با غلظت کوفته و سرکه طلا نموده اند ماسک شده سیوم پنج کوسن بود
 با خود بلسان کوفته برو باشد و اند چهارم عدس و آقا قیاس کوفته لبر که در اول
 گذارند پنجم با دامن تلخ و ماز و نرم کوفته لبر که طلا نمایند ششم طلا بجریم احمدی
 صفت آن مردار شک و خون سیاه شدن از زردت و زرد جو به نیم کوفته
 لبر که دروغن زیت بسازند هفتم زرد جو به و پوست انار و مردار شک و
 خا بروغن کل و سرکه طلا نمایند خصوصاً در بدن چنان و از آنجه سفوف را بر
 طرف بسازد آنست که لبر که دندانک و اسهال بود و فصد است با تلخ رسوخ
 رطب را و دیگر یک خرد و از شور که نیم دو خرد نرم کوفته لبر که طلا
 نمایند و هرگاه این علت با طفل عارض گردد بشت کوشش او را جاب
 نمایند و سر او را بدان خون مالند و در غمزه انخوف از هلیله و انبوس و شکر
 گذارند و اگر بدن متملی باشد فصد نمایند و حب ابرج دهند و جماع ضرر دارد و طای

جراثیم مطب درو عادت کرد و سوی شربت علاج مردار سنگ خربهر
نصف خرد لبر که دروغ غفل طلا نمایند و کل ارمنی و اندک زعفران و کافور لبر که
و کلاب انجینه مانند صفت دوم سقمه خشک کمرش پیچیده شود و پوست او سفید
بود کلب او خلط سوداوی که انجینه بر طرف خور بود که منفع جلدتند و هرگاه
اختراق بسیار باشد سقمه خشک ظاهر میگردد و اگر اختراق کم بود و غفوت علیه
سقمه مطب بود علاج بر طبع اخمونی و بلبله و شانه زهره و زرب و غلظت مطب
و آب گرم فایده دارد و سوم روغن و جری مرغ و بلبه و روغن کدو و مادام
وزن بر و گذارند و دوا سقمه خشک نیست زانکه و نمک از هر یک خرد و کوبند
و کباب و باز و وز و زرد چوبه و زراوند و مردار سنگ از هر یک از لبر که
دروغ غفل طلا نمایند در موضع از انش و آب زراوند است
که جراثیم یا شربت از طلا نمایند تا ابله نزنند بار و غفل و سفیده تخم مرغ با هم بپزند
بر روی پنبه برو گذارند یا بگل و اندک سرکه و منع نمایند از آن که حرارت
شود بدین دوا عدس معشر و کل سرخ بپزند تا مایه شود بعد از آن بار و
جو و سفیده تخم مرغ و روغن غفل طلا نمایند همان زمان که سوخته باشند نهند
و چون گرم آرد باز سرد سازند چند نوبت دوا دیگر و ورق خطمی حار
باب بخورند و در دهان با سفیده و آب کشنیز تر بگویند و مرهم سازند بر رو
خفته و در ابتدا طلا نمایند تا منع و روم و ابله شود و نورش و منع حرارت را
لکین بد

تکین دهد اگر خونگی بسیار بود بدن مثل قوت قوی فصد نمایند و چرت
را بمریم سفیداج علاج نمایند صفت آن سوم سفید خردوروش کنجد سرخ حور سفید
دو مثقال و اگر در قوی بود سفید کرم مرغ اضافه نمایند و اگر کورش و التهاب بسیار
بود اندک کافور مخلوط سازند و اگر در الم تکین نبی باید بمریم نوره علاج نمایند
صفت آن نوره سفید در خفته تک سفید نیند و در آب حرکت دهند خرد کوب
تا اسفل بنشیند بعد از آن آب بریزند چهار بار تا صفت بار بعد از آن خشک
نموده بروغن سرور و در و غشگل که سوم کد آخته باشند بدین روغن همه را جمع نمایند و
بر روی بنه طلا سازند در جذام و اسباب و علامات و علاجات

آن اما جذام علنی بود در غایت بدی در دانت و حادث میگرداند آنرا
سودا در تمام بدن و فاسد بسیار در فراج و اعضا را و بهمات و نقل را و اعضا
در اجزاء آن خورده میشود و ساقط میگردد و گاهی جراحت میشود و گاهی جراحت
و بسبب او حرارت و موت است که خون را کخته و سودا نموده و تولد فرزند
در ایام حیض از اسباب علوه و معاصی مخدوب و سودا را بسیار بود و قین
او را واکه حادث میگردد و اگر غیر قین بود نظایر بدن دفع کرد و از وین
سیاه و برص اسود و قوما و خشخ و سرطان و حازر و اورام سودای محل
میشود و اگر ممکن نبود دفع او با اعضا از حرکت رد است بصفت و سراط
در تمام بدن جذام حادث میشود و سودای که زود و غیرض حادث میگردد
بر دو نوع است نوع اول سودای که از دردی خون و نقل حادث شود

این بات فقط اعضا فینا شد بلکه حس اعضا را بیل میبود و غلیظ میکرد
و ضیق نفس و نجوئه صوت و عذره گرد گشته و بوی پاشیدن میکرد این
جهت دارالاسد میگویند و در ابتدا علاج بر مایه نوع دوم بود که از مزه
صفرا است و کد کرد و این نوع با تا مکمل اعفاوت فقط ماست و مشکل میک
میباشد و بعضی گفته اند که این قسم زودتر قبول علاج میکند قسمی که اگر دوا
حادث گشته از جهت آنکه صفرا لطیف تر از سود است این قسم
و قیقه مسلم بود که در ابتدا و سپس از جراحت بود اما بعد از جراحت
قبول علاج نمی کند علامات آنند اجذام حمرت زنگ روی و چشم
مایل بسودا و ضیق نفس و خنونت صوت و کدورت بياض چشم
و بسیاری عطسه و بوی از بینی و عروق سینه و سر و بوی و اجسام
و حلق مد و عجب و خواب بر زبان و نجوئه صوت و بارگی سوزی و
پاشیدن و شستن شدن ناخنها و رنگ او مایل بسودا و غلیظ لهما و صبح
صورت و در اعضا عدد و شرات صلب و اگر عذرت حدام از
سودا سوخته که از صفرا است و کد شده بفاحل او جراحت کرد و بینی
او تا مکمل و خورده نمود در بنوقت طبع نیک شدن نباید و شستن علاج
در ابتدا قصد قیبال از دست رگست و خد روز رحت نماید و در
رگ اکمل از دست جهت ایند و اگر احتیاج شود از با بهار و پستان
و پس گوشها و در حلق نجوئه ظاهر شود در رگ و و جان که در کردن
لفظ

نفع دارد آن مقدار خون بردارند که نزدیک بعضی بسجده و در میان فصد
 بحامه در ایند تا خون رفیق گردد و در بدن روغن بادام و روغن سکه
 که از کاه باشد مشبه عورت استخمس در بدن مالند و در بینی چکانند و در بدن
 ابی که بنفشه و بابونه و کلنج و نیلوفر چوشانیده باشند ریزند و از فصد سه سال
 قوی مثل حب قوفا یا واجه در بالنجو لیا مذکور شده مداومت نمایند
 اگر فی باسانی آید نفع کلی دارد و حکم ترب و فحش و امثال آن و تخم
 شنب و صمغ کوسن و جوز الثی و بعد از قوی و مسهل روغن بادام با کلنجو لیا
 استخمس یا عصاره از اهل شرب بود و الا بجای روغن اندکی روغن بادام
 فمزوج نموده اختیار نمایند روغن و در شغال شرب با عرق با جمل شغال
 باشد و خاکستر چوب انجیر و بوره در آب شنب تر سازند و بدن را
 بشویند هر روز از ارد با قلی دارد حلب و بوره و ایشان برابر بگیرند و بدن
 را بدان طلا نمایند در حمام و طبع حلبه که در داندکی صابون بود نفع دارد
 و در ابی معتدل بر او در بدن بعد از آن شرب استخمس و غذای آن
 جو باب و تخم داب که از گوشت مرغ و کوفته جوان بود و در سبط و زرده
 تخم مرغ بم نجبت و ماهی رضای و افتضار شیر کوفته تنها بهترین صبر
 در غیرض و نان کندم نیز میل نمایند و از غذا که از سودا حاصل گردد
 مثل گوشت گاو نمک سود و عید کس و زرب و از هوا که در دوش است
 نمایند و ریاضت پیش از غذا نموده دارد و بعد از استنواغ اگر بخت

ملاحظه نمایند بدین نوعی در حجام که از حنفی است و حاصل کشته از علاج او و تطبیق
بدن و شکم صفا بجا رجب یا سفوف سهیل سودا و دیگر اراض که مشابه است
حجام است از با و شام نام که آنکه اند علامت او حمرت ادری و اوجان
حمرت که در میان حجام علاج فصد و اسهال سودا و دیگر است و حجام و حجام
زودتر رسیدن ماحون بسیار بیرون آید بعد از آن بنمک مانند و مرهم حمر
و مرهم حل فایده دارد و بعد از آن طلک از بعد از آن باب کرم نیز بنمک حجام
مکرر سازند در امر اصل که بظاهر حجام روی و سایر اعضا باشد و اسباب

و علامات و علل حجات و انواع آن به مثل است بر بنده فصل
در کلف رمس و در شکم کلف نیز زنگ روی سودا و در شکم لفظ سیاه مایل
بحریت مندر حادث میگرد از حجام و کاهی قدز می شود و کلف و حمریت
او اکثر در روی بود در شکم لفظ خور و سیاه و اکثر در روی غرض شود و بسیار
که مایل برخی و کمودت بود و حیلان مثل این اما در در شکم بود اما او بلند تر از
سطح حجام بود و این کاهی می بود با طفل و کاهی بعد از دلالت ظاهر کرد و کلف
دو قسم بود قسم اول که از بخارات خون کاهته از خلط سوداوی که در معده
حادث شود علامت او فساد معده و یون کلف مایل بحفرت و زردی
علاج شعله معده و نفوس او و طلا انچه مذکور خواهد شد قسم دوم کلف
که از بخارات خون سوداوی خلط او که در میان حجام و کلفت است و اکثر
این علت غرض میگرد و کانی را که کتب زنجیر فایده باشد و زبان عملی
از جهت

از جهت فصله خون ایشان علامت نزککست سرخ بایل بود علاج قصد
باسلیق از جانب راست عود است در اسلیم مردان و اسهال بمطبوخ
افیتون و بیلید و حب غار یقون و ایا رح فیتوا یا ب حبس نفوف کدا و ترب
از غمر تهدی و الو و ترب غاب ما حون را صاف نماید صفت نفوف
افیتون تربید مقامی افیتون هفت سفال غار یقون مقامی بدو نوبت اشرب
سکنجین اختیار نماید جمیع نوبت عمل کند و بعد از تنفیذ طلا از سوز و فلفل منوع تخم
خزیره و تخم تربیزک و باقلی و تخم ترب و کندش و دار جینی و قسط و بنوبادام
بنوع و تراب سیما ب و سح و کون نبود و تخم و شیره انجیر و زرد است
که در او ابل بعضی از فواض مخلوط سازند مثل مورد و کلاب و آرد مدس
جهت آنکه او دیر تیز دهن را بهار را می کشاید و علت زیاده میکرد و طلا
و دیگر برون جینی بعمل استخته گذارند دیگر تخم کرب یا ب باقلی یا تخون
خوکوش یا بلند طلا و دیگر از جمیع ماف کشنیز یا منوع تخم خزیره و تخم ترب
زرد است محض یا شیره طلا سازند یا زرد است محض را بجوشانند یا غلیظ
شود بعد از آن دار جینی و قسط نرم سوده بدو طلا سازند و این طلا بعد از آن
که از حام بیرون آیند سر بر بخار است گرم دارند و ملاحظه نمایند که جراثیم
نشود دیگر نیست و برش سبب برود و بیرونی بدن خون سوداوی بآرد که
از دندان عروق باریک و زرد بویست شخص شده و زرد است از آن بود
و فرق میان او و هین است که او ممل بود و هین باخونست باشد

و سبب خال نیز خلط سوداوی یا چون محرقی که از رک بیرون آمده و
در موضع او خشک شده مثل صمغ عربی که از درخت می آید و بموضع روی
خند علاج قصد و اسهال و طلا را نموسر مثل یادام تلخ و کرکب شیر درخت
انجیر با طلا لبابون نمائید و اگر کوزش پیدا کند روغن گل بمانند و بکوش
بسر که حل نموده طلا سازند و روغن زرد و زرد کندش بکوش بیا و نوع
طلا سازند و بکوش سال العما فیرو قوط و مرار یک برابر باب
انجیر بمانند و بکوش علاج حلمان است که سوزن او را بکاوند و بسر که
بنشیند و بموم و روغن طلا نمائید و چلمان که رنگش سیاه شود و جگر
بقصر رسا شد و غذا نخورد آب و انجیر غلیظ بنامند فایده دارد
در قویا و انواع و کمایب و علامات و علاجات آن قویا شوشی
بود که در ظاهر بدن جلد عارض کرد و از اگر کون و سبب آن خلط
روی بود در بدن طبیعت منع خلط روی نماید از اعضا و رقب
و دفع نماید به بشیره علامت او کرفی جلد یا کمودت بود این دو نوع
بود نوع اول که از خون رفیق و یا جاحل کرد و جهت مره سودا طلا
اول نوع و رص زرد آب نوع دوم از بلغم نوره که مخصوص نخون شده است
کرد علامت او آن است که در جگر جلد بود و پوست از جلد جدا سازد
پوست مدور مثل پوست ماهی و خشک بود و غنی خلیدن مثا نبود
رغن و زباده میشود جفت و عصب و رغن گفته اند علاج او بر سرینه
بود

بود مرتبه اول آن است که بزودی بیداشته و در گوشت کراپت کرده
 و علاج بخند دفعه نماید اول بروغن کندیم دوم عری مرغ و لبط سیوم بموم
 روغن که در و کتیره یا صبر حل کرده یا بشنند چهارم صمغ ابو و غیره در سرکه
 حل نموده بمالند پنجم سلیله زرد برکه طلا نماید ششم حصص لبر که حل کرده
 مرتبه دوم است که اندک تا شیری در گوشت دارد باشد اندک
 علاج است که بروغن که زو است گذارند و طلا فوئید اول سازند
 اول بنوش لبر که حل کرده دوم استن و کندیش و زرد چوبه نرم کوفته باب
 طلا سازند سیوم فرد ما نان نرم کوفته لبر که در روغن کل چهار درم مازوی
 سوخته وضع لبر که طلا نماید مرتبه سوم است که در غایت شدت بود و
 در گوشت تا تیر کرده علامت او خاریدن بسیار و شدت و خنونت و
 پوستی غلیظ از وجود شدن علاج قصد سهیل افیون باب حبس چند
 نوبت و حمام نفع کلی دارد و آب انارین و آب الو و ترندی و کلان
 و غذا مرغ فقی اسب غوزه و طلا یا دویه حرب با شش نماید انموضع
 و دوا را در و باشند تا گوشت زیاده ای او را بر طرف سازد و گوشت
 سرخ برسد بعد از آن بمریم السفیداج علاج نماید تا جراحت او نیک شود
 و آنچه ریخته واقع کرد و بدین دو علاج نماید سفیده هشت درم کور دوم
 سوخ درم نرم کوفته و پنجه برو باشند و آنچه در بدن حیوان واقع کرد و ب
 دهن ضا و طلا نماید یا بضع ابو و سرکه وقتی که علاج نماید و نیک نشود طلا را

کنارند در برص سفیده و بهن سفید و اسباب و علامات و
علاجات آن و فرق میان بهن و برص آنست که برص ابرص در
ظاهر جلد بود در بعضی اعضا باشد و بسیار است که در سایر اعضا نباشد
تا غایتی که رنگ بد را تمام سفید سازد و بهن ابرص در جلد اندک
غوری دارد و برص سفید در جلد عور دارد و در لحم و استخوان و فرق
و بیکر آن است که شکل بهن در اکثر تشدید بود و بسیار سفید نبود و موی
که بر او بود سفید نبود چرا که حدود است و در سطح جلد بودند در صفت جلد و سبب
برص سفید خلط بلغمی بود که غالب کشته بر خون از جهت صفت غلیظ
منغیره مرغزار ادغلیه برودت بر مزاج و کفای سبب عارض بود مزاج
کشته عضو است که مایل بر طوبه و برودت کشته تا غایتی که گوشت
او مثل گوشت صدف بود و خون در درایت نکند و بلغم منکر کشته
سفید گردد و دیگر برص در موضع حمایت ظاهر گردد و بر اثر او سبب کشیدن
خون و رطوبات غلیظه در زیر جلد میبازد و موجب بیاضی میگردد و علامت
برص آنست که رنگ او سفید براق است و مرمره در جلد تا استخوان
و موی که بر او کشته سفید و اگر کوزن بد و فرو برند خون بر نیاید و رطوبت
سفید ظاهر شود و با لیدن بر رخ نکرده و این علتی است که تشکل علاج
پذیرد و خاصه اگر کهنه نباشد و آنچه او را بماند بر رخ گردد و با او خوشی بود
و موی که از او کشته بسیار سفید نبود و اگر جلد او را با کشته با هم و سبابه
گوشت

گوشت بردارند و بوزن در و خلاصه خون با رطوبت بخون انسجمه ظاهر
 گردد و انسان دارد که بزودی سحر شفا شود باذن الله تعالی علاج است
 که فی فرما تبذیر است تخصیص از تابستان بود و اسهال محسوس سهل
 حب صبر و حب سنگ و حب ابارج و ابارجات کنار از مایل مغدل
 باشد و واجب است که در استعمال این حب و سهلات قوت بر
 مزاج و اخراج خلط برفق نمایند که اگر خلط بسیار بکبار بیرون آرند
 از خون و روح کم میشود و موجب سردی میگردد و سهلات اول صبر
 متغالی ترید از بعضی دو درم و غافقون و سنگی بالنیره بدل سنگ
 و نیم خط از هر یک بخورم کوفته و نیمه و حب نموده شربت در دو درم
 تا سه درم دویم دو درم اظرفیل صغیر و زرد و ابارج صغیر از هر یک
 درم نیم خط دانی دار باشد حب النیل بخورم بدل آن این
 بکثرت بود در ماهی چهار نوبت بیکبار و در سایر امان اظرفیل
 فایده دارد و شربت جلتی و بلیله مرئی و معاجین کنار این
 سمون فایده دارد و بلیله و امله و افنیون دو قو از هر یک بخورم
 قرص و دار فلفل از هر یک چهار درم جوز بوا و عافرقها و شطرح هندی
 از هر یک دو درم بوزن عمل سازند شربت در دو درم بود و دار
 دیگر اگر دار فلفل و بلیله سیاه و مصطکی و کندر و سیاه دانه و حب الفار
 اگر از ابر بکیرند و بوزن قند انسجمه نمایند شربت در دو درم بود

و مداد مست بعد از سفید و اسهال وقتی نفع دارد و شربت بر روی که درو
محکم خیار بن بود بازند و گوشت افی و محم و ص افی و رفاق کبیر شود و بطول
فایده دارد و در ریاضت شد بد که عرف نماید و حمام معوق فایده میدهد است
و گوشت مرغ و کبک و کوفته و طور مطبوخ با دویه گرم نجبه و شرباب کهنه
کفته اند نفع دارد و مخم و معرقها و احتساب از نسیجات و ماهی بقول بار
و فواکه و جمیع مولد بلغم بود نماید و جمیع سرد و طلا غسل بلا در باران
که آله بر که نماید و دارد دیگر خرق اسود بر روی سوخته و در المی که که گوشت
گویند و در سبب سرخ از بر یک بر این قطران بود که طلا نماید و بنشیند در حمام
یا در اختاب یا زرد یک استن و دارد دیگر خون یا رساه طلا نماید
نفع دارد و خاص عمل بلا در طلا نماید تا جراح است شود و گوشت
را بخورد و بعد از آن علاج نماید طلا بکه برص را بر سر سطح و عاقرها
و حصص و خردل و سیاه دانه و زریخ و کل مطبوخ بوی معون بسیار است
و مرد فوه از بر یک برابر بخون ترا منجمه طلا نماید طلا که برص را بکشد
منوج و مرد در روی خمره و فوه و شب بمانی طلا سازند و خدات
تا بیست روز زنک اف باقیانند و دیگر برص سفید که در موضع حجامت بود
از مردار شک و فوه بر که نماید اما بیاض سفید است که از ظاهر جلد
باشد و این مقدم برص سفید باشد علامت او آنکه بسیار سفید نبود
بلک قریب بود و یک جلد علاج او است که حقیقت را علاج برص

نماید

نمائند سبب از ترید و نیم خطل وقتی بر نهاده و مایه رو یا رو خوردن اطرل
 و کفند و قرص یکی فایده دارد عاقر و حوا و اطرل لان و پوست پنجه کیر و شیطاح از
 هر یک دو مثقال بسازند لبر که غسل سرشته مقلل بدیند و یک است در افتاب
 نشاندند چند تا که بوق کند همان روز یا روز دیگر صحت یابد و ایله نه روز و آب
 رو و وصیت باید بکرات تجربه نموده وضع را اطلاع نمایند بخود و ترنس و
 اصل کیر و شیطاح و عاقر و حوا نرم گرفته لبر که در افتاب یا در حمام بمانند
صل در برص و سود و پهن بدینکه پهن رود و لبر زنگنه جلد خفوی بود و او
 نسبت او محاطه مرده بود و او بخوبی علامت او است که زنگنه جلد
 مایل بسواد بود و هرگاه بمانند از و خیزی شهر لیس و مواضع او سرخ گردد و بیشتر
 جوانان را عارض میکند از جهت اجراق صفرا و علاج فساد کحل و مطبوخ
 اقیمون چند نوبت و آب پنیر تربت اقیمون یا مطبوخ بهایله و سفوف
 اقیمون پر روز و مثقال باب بنرافند در هر روز یکبار باب بنرافنده دارد
 و در روز راحه این معجون دهند صفت آن بهایله کالی و اقیمون و بهایله سیاه
 و آب بکیرند و موسیه گرفته بمانند شربت و دو مثقال و معجون کاج و دین عسل
 فایده دارد و احصاب از غذا که سودا باشد نمایند مثل عدس و گوشت
 گاو و حلوا و غذا گوشت مرغ و کوفته و زرده تخم مرغ و حمام و شراب
 رقیق و روغن زیت یا بادام یا مسد و طلا از و حوض سازند اول تخم
 زرا سرک و تخم ترب و کندش که طلا نمایند و دیم سطح مندی و فوه و خراش

و مردار شک نزاج یک خرد در امک چهار خرد ب که طلا نماید سیوخم نرود دم
کندش و قسط از هر یک دو درم بس که طلا سازند چهارم خرب سیاه و در ح
بکیر نمایند یا بر برص اسود عارض میشود در جلد با حکه و خشونت شد بدو
بر آمدن مثل مایه و این را نام کند آشته اند و مفتر است و غلط شود و
بود از مقدمات خدام علاج او مثل علاج بهی سیاه یا زیادتی تو
سهیل و حمام بسیار روند و ترکیب غنی او طلا نرود راج و زریک و کور و
و کنارش و تخم ترب و آنچه مذکور شد در **فصل پنجم** در فاساد
و این چند نوع است **نوع اول** فساد رنگ که از خلط فاسد در روی
حادث شده علاج استعمال ادویه که جلا دهد مثل تخم ترب و میگو
کبود و مغز کچم خربزه و مغز بادام و نشاسته و کنیزه و بوره مجموع با مسود
اشسته شیر نمایند و **نوع دوم** از غلبه صفرا که غالب میشود و بدن
مثل برقان زرد و سیاه علاج سهیل صفرا و حمامات مثل ارد باقی
و فوط و کنیزه نوع سوم فساد رنگ روی که از چشمت معده و نمد و کبرز حادث
شود علاج از الیهم آنها نمایند و تقویت آن اعضا شراب و غذای موافق
و **نوع چهارم** فساد رنگ روی که بسبب آفتاب یا باد سرد در دقت است
که رنگ مایل لبوا کرد و علاج غناب و مغز بادام در روی نمایند و حمام
فایده دارد و سر بخار است گرم دارند و استعمال خمر فایده نمایند و
مغز بادام شیرین دارد و خود دارد باقی و کنیزه باب جو طلا نمایند و زرد
نمودند

بنویسد نوع پنجم که از کثرت خوردن میل حیوانی و زیره و اسفنج است
 و از کثرت خوردن سرکه و کل فایده و رومی حادث کرد و علاج
 ترک این اشیا و تخم داب و تخم خوردن و مارال و تخم مرغ نیم بجفت
 و شراب ریحانی و اخیر و شیر و امثالها و بهلبله پرورده و قنقل و سوسه و عطران
 و زغند اندک اندازند نوع ششم زردی که در شیر و ارد و رازی امراض و ناباش
 غذا و عجم و کثرت جماع و در دهان و شدت که ماه حادث شود علاج نوع
 پنجم کور شده و شرب شراب مخروج و این طلا فایده دارد و دل زردی و
 و قوه و کند و مر و مصطلی بنویسد پنجم در روی مانند فصل ششم در کثرت سیر
 عرف که از امثال بدن از طعام و قتی شود و خاکیه و در حصول گفته یا امثال طعام
 از اخلاط بدن علامت حدوث او عصب کثرت اکل بود علاج تنقیه
 و تغلیل طعام و جمع و ریاضت نوع دوم کثرت عرف که از سبب اسهال
 و غیر قدرت از بهضم و اسهال قوت ماسکه بود علامت او است که ضعف
 حادث کرد و علاج بد آنجه صیرون نماید از مشروبات برنج کسه که در و ساق
 و کشنرخنک بود و دفعات بپاشند و این روغن جالس عرف و منوی
 بدن ضعیف و مانع غشی که در زمان گرم حادث میشود صفت آن
 مکنز یک کانه اسبیب و یک کانه اب الی و کلاب یک سابه و اب
 یک کانه و روغن گل یا بجنید یک کانه و نیم باش اسهال خوش نهند تا
 روغن باقیماند و اگر از محضات مازو یا سفیده رصاص یا نند را باطل است

با سوره یا کلید سحر یا کلیدار یا مردار شکست یا اقا قبا و حصص یا که ماز و دار نجبه
مستام را شکست می سازد و مسدود است نرم کوفته سفرد یا مجموع بر وزن کل
یا کلاب استعمال نمایند و در بدن یا زیر بغل یا اندام قطع دارد و لعاب
اسبغول یا نشاسته یا سفیده تخم مرغ یا روغن سفید یا دانه یا دانه یا
اسیا یا سوم که داخته در چربی ببط یا چربی مرغ یا موی کرم کا و در هر یک از اینها
مالیدن دفع عرق نماید و شش بدن یا ب زرد و غوره و صندل و کافور
و عود و غلیظ مثل برسه و گوشت نمک سود و انزال آن نمایند دیگر است
عرق که از خارج می رسد و در حمام باشد یا که مصحح است نام بود مثل آب گشن
و کلاب و اندک سرکه و روغن کل که هم اینجمله باشند و مثل یا بونه
تنها یا بوره ارمنی یا شفاقل یا چربی کا و یا نمک سود یا روغن غار یا
یا سکن یا روغن کوسن یا آب شرب یا زرد و اند و اما زرد اخل یا بونه
مثل سکنجبین ساده یا زردی یا آب کاسنی یا شربت و در آب
و از عود محمود اب و فلیه زردک و الی که در غایت بر روی بود
تا ایشان معون بود دیگر عرق خون از ضعف فوت و حدیث خون
در وقت او بخاط صفا از عروق و بیرون می آید از شام علاج فصد
اسهال و خوردن شربت غناب و الو و زردک و کمان و کشند و آب
کاسه و سح بدن بقوا یعنی مثل شاه بلوط و اس و پوست انار و جوز

سر و دکانه را تا نام محکم بازو در سحر اطراف دو وجه و
 سبب شدن جمیع بویست در جلد کمر جرات محض بازو بکف
 و غسل باب نور و قابض باللبس بویست مزاج یا اختلاط بر محض علاج
 موم روغن و روغن بادام و جوی مرغ و بيط و شراب کشکول و روغنهای مثل
 روغن بادام و درم و از عصاره جیل درم هفت میل نمایند بعد از آن
 اقیقون و کهنه و در روغن و طهر مداومت نمایند و بدن را بموم روغن
 طلا سازند و غذا لطیف و حمام نفع دارد و دیگر شفا در روغن زیت
 دست و پا حادث میشود این مرهم کف عظیم دارد موم و روغن کل و ان کشته
 و جوی بيط و نیره و لعاب تخم الی موم را در جوی و روغن بگذارند و باقی را آینه
 نمایند بعد از آن در حمام درازند و جوی موضع نشن نرم شود کتیره برو باشند و
 بشویند و دیگر شفا آب و فیکه بسیار شود علاج است که بازو را نرم کوفته
 بعل یا روغن زیت یا عسل بطنم و جوی بيط طلا نمایند یا بازو طلا
 و مصطکی و زرد فاق و شلخ و هل سوخته و غسل طلا سازند و هرگاه در لب
 سحاف سوزی بود برده محم مرغ یا برده که درنی است برو چسبانند شفا
 و شفا را که در دهن بوده و منفته را کوفته با روغن و جوی طلا سازند و شفا
 قدمها را زیت و بیدری زیت یا عسل که حل کرده باشند و زیت
 و شفا باشند جوی زنی عسل و اندکی بازوی نرم کرده در وجهانند
 یا مرهم بروند از روغن کافوری برو چسبانند تا خشک گردد یا بازو وضع باجر

مرهم سازند و شکم زرد الو با دایم بکنیزه از هر کدام که باشد کوفته در شبن و
شکافت باشند و بر بالا دان نشسته بکنیزه یک با کاغذ مساخته گذارند تا خشک
کرد و در روغن با پنجه گرم ساخته و دو کبیره یا صمغ انجمنه نفع دارد و اگر شقاق
اندک بود مرهمی که از برای شقاق وجه مذکور شده کافی بود و اگر شقاق
در گوشت تا شیر کرده این غذا بروند از اندر سناک نرم کرده در روغن
زیت تخم ماغلیط شود بعد از آن خنجره در وجهانند و شقاق را در آب
گرم گذارند تا نرم گردد و یک سازند و بعد از آن علاج نمایند و موره بپوشند
و بار از غبار و خاک نگاه دارند دیگر کاهی شقاق در شد صندل
معنی در دو جاسک سفیدی و در طوبی بسبب خلط شود علاج فصد و سهل
و خوره لبر که در دوماز و جوشانیده باشند و طلا با آب شقاق و آب
انار منجوش در روغن کدو با دایم و موم هم اینجمله بمانند دیگر عارض شود
در روی درخت قدما بخصص و با باشند که فاد در شربت صاحب او
که بر زمین گذارند و آب او از خارج فربه یا سقیمه یا کوفت موزه آب
سرخ بسیار بروینند و از ماست یا کل از نشی با آب حل ساخته بمانند
و اگر از داخل بود بسبب ماده تیزی که مد و نازل شده علاج قی و اندن
بر روغن کل و از ورم کند و ماده در وجه شود و خارج ماده و در مان حش
را کشاده سازند و خوا و باز و در که بجای مرغ بروینند و خاکستری بپوش
بجای انجمنه بروند و از هر چه که بماند دنیا بد و صلابت داشته باشند قطعه
و پخته بود

و بنده بروند فصل هشتم در سهودج جلد خراشیدگی و پوست زدن عارض
 میشود در سطح جلد و سبب او برداشتن چیزی در دست باز رسیدن چیزی
 حش و در کوب است و یکی موزه و کشیدن ریشمان و از لعل میباشد
 علاج فصد اگر ارشی عظیم بود و بنده موضع عرق که بیرون ساخته باشند و اگر
 بر اطراف عقل میباشد بعد از آن مردار شک سوده بکفایت ارشی
 با ارشی بکلاب یا کلاب ساده نیز نفع دارد و کل دس نرم سوده
 برده باشند یا مرغی از مردار شک و سفیداج و زردچوبه و موم روغن گل
 و سفیده تخم مرغ دیگر اگر خراشیدن سبب موزه یا از لعل کشیده واقع شده
 روغن گل و خاکستر شش کوفته و بز و مازوی سوده و اقا قیاس که در
 سوخته فایده دارد و البته که از موضع واقع شده حفض با مازو یا کل
 ارشی یا اقا قیاس یا سوده طلا سازند و اگر درم کرده باشند شش تازه
 بروینند و این مرهم نفع دارد اشق را در شراب حل کرده و سفیداج
 بدو انجمنه موم روغن گل یا اس طلا نمایند دیگر خراشیدن که از جهت
 کشیدن ریشمان بود معا بهایه بخ سرد ساخته بر دهن با دام و اندک
 کافور بر موضع الم باشند و پوست کوفته تا زمره کنند تا خشک شود
 و بردارند و شربت از بوندر جینی در بخیل کوفته بکدرم تا درم و نیم غذا
 بخوراب و در تابستان اس که در و کدو باشد دیگر سحج و خراشیدن
 که سبب کوب بود صاحب ادرا اس از کوب سوز نمایند و بنده

سازنده و هوای سرد بدور بیاوند با خفته گمان لکلا سسر در خانه
و مردار شک لکلا سسر و مرهم اسفیداج فایده دارد و دیگر عارض میشود
سجج و خراش در عاتق و لاش آن بسبب عرق بر پس از آن میرسد
و هوای بار دوشن میگرد و مثل منجوس که از سیلان رطوبت جاذب بر شک
زکام علاج تنقیه بدن از ماده جاذبه و مالیدن موضع بموم روشن که از
خاسوخته و قنیل یا با سفیده و مردار شک از هر یک قدری با منجحه
مالند و شک دارد از مرد کند و خون سیا و شان و مردار شک
برابر گرفته نرم کوفته بر موضع سجج بکشند **در فسیخ جلد سر گاهی عارض**
میشود فسیخ جلد سر از جهت بسیاری سبوت و طالح مثل آنها ظاهر میگردد
علاج روغن بنفشه و مرطب و سوطات و سر بخار گرم و شیر دایم بر سر گذارند و در بار
دستار حصا به محکم به بندند و بگرش جلد پشانی با حرمت و حصول ششور
رستان عارض میگردد و سبب او امتلا و مقدم دماغ از خلط رقیق علاج
تنقیه دماغ و ضماد از زوفا و سفیده تخم مرغ و موم بویسن از روغن کدو و بادام
در لعظم سر گاهی رطوبت و ریا ج غلیظ در بر کان سر جمع میشود و
نفوق و کلایی سر سرد و علاج ضماد موضع تحت الرشاد باب با عرق حبش
بر روغن بادام و سوط از صبر و کند نش و زعفران بیاب مرز بخوش و دیگر گاهی
میشود در جلد سر و صفا که بر کان سر است و مکان او رطوبتی و موجب نرم
نرم میشود و در نهان شبیه نفون جلدی دارد و زود منفع میگردد این نرم

علاج ضما و از پوست آمار و خور سردی که اگر نیک شود شنی نمائند و آنچه در دست
 بیرون آرند **در غلظت عطا** که در ناخن میشود اول درخت
 و او نه بگوشد و در او رام دیگر طبقه گویند سفید را فاما و سبک کشند و سب
 او قلمت خون بود در طوباب نفث یکند و منجر کرد و در علاج باد
 الاصول و کلفت و سکنجبین و روشن بادام بعد از آن اسهال بمطبوخ
 و فیمون و ضما و در وجه محلب و بادام شیرین و جربی بزرگ بر ریش
 ناخن و اخنان بود که سفیدی مثل ریش در اطراف ظاهر شود و سب
 او رطوبتی غلیظ فاسد بود که در زیر ناخن در آمده علاج استغواغ
 بدن و تخم حبه و تخم کنان نوفه و عسل طلا سازند و در آن عسل
 و در اربع لبر که طلا نمائند و زربج رز و یارب و موی بادام با نعل
 یا خور سرد و زربس و رایج بدردی بر که در روشن کل طلا نمائند و دیگر
 حذام اطفا و بعضی او خبان بود که مثل استخوان کشته و فنی که حکم
 نمائند و شیر کشند و چون رستم رزه رزه میباشد و سب او خلط بود و او
 عا د بود علاج استغواغ بود او فصد و ضما و بروغنها و متون و موم روشن
 و د اخنوب و بسیار است که ناخن بدبرد بعد از یک هفته افتاده از محلا
 او نمائند و شکل بد بیرون می آید و در همان حال مباد علاج است
 که بروغنها و خور بط و مریخ او را نرم سازند و دیگر نمی شدن ناخن
 و او را اسنان فام نام نهاده اند و سب آن بیوشه بود غالب

غالب بریدن و اجتماع خلط سوداوی علاج ترطیب و شقیه بدین باب
و ضاد از جری و لعاب حلیه و تخم کتان با سریش و سرکه به صطلی و
کوفته طلا سازند و دایم تمکین شوند و حرف و نام کوفته لبر طلا
نمانند و غنفل و روغن کنجد و سریش و نمک فایده دارد و دیگر لعاب اطفا
یعنی کنده شدن باشد از بلغم و تسبب جدت خون نباشد علاج
رک صاف و حجامت ساق و تسکین خون شیرین غناب و یکم
خون در ناخن میشود و سبب او کثافت شدن شعله رک بود و در
ناخن سبب ضرب و غیره علاج بخم جرح و سر طلا کنند و بار و درفت
و لبر طان بهری که نخبه باشند زنجیر و مملکت هر روز چند دفع بکنند
و دیگر ص الاطفا و ضاد و بورق انش و ورق انار با بار و کندم
و زیت و بجری بزواندگی کرب و دیگر ارجاحت در زمان کثفت
با و عارض گردد و مود کند و از روت برو باشند با مال و اول
کنند و بخوبی بنهند و بیل و مالیدن فایده و بخورد دیگر از ناخن کاه
شود و اراده نمانند قلع او ضاد و اخلیون نمانند ما نرم کرد و بعد از آن
زرب و جاشیر و روغن بادام تلخ یا بکورد و رفت و زرب و زیت
طلا نمانند ناخن رکند شود
در اسفاج اعلی کاهی
حک و اسفاج عارض میشود در انکشته ها و زمرستان و سرباه و سبها
و روزها از جهته بسته شدن حصول در و علاج باب گرم و اسفاج کس

و طبع حقیق و آبی که در دوا مجرب است بنده باشند و اگر آب یا سوسن مقشرو
 را کنند و ترس آب یا آبی که در دوا شخم بخشد باشند و ضا و مجرب که در شراب
 محه اند و باب ملک که مسکن لذع و قدرت و حکمت است **در فساد**
 و اطراف نیز و کبک که بارون که اطراف توجه حرارت و خون و کار
 گرم لبوی او و محض شدن در زیر جلد میوز و اعضا و میزاند و متعفن بسیار
 و در علاج الکفاس شده و در رم نکرده و ابتدا بکیو ادر و بر و غمها و گرم
 تل و غش زیت و زنبق و غیره بالند و ادرم دارد و مناسب است که
 ابی ارم که بابونه و اکلیل و گش و محسوم و شانه بنده باشند که دارند و گاه
 کنند و شعله در آب و تخم زعفران و جلد و کسند و زینس و شانه بنده و بر و کدانه
 و از سیاه و کبود گشته خون نماند شکافنی عینی و در آب گرم نهند و از آن
 کل ارمی و اندک که غسل طلا سازند و کبر و اسب یا شراب
 حیدر نوبت نهند و از متعفن می شود و آب حقیق در آب تخم بروغن ادر
 کا و مسکه برو طلا نماند که از سیاه و کبود شده سا فوط شده
در فساد لبوی بیدار جلد و زیر عمل و سمن بول و راز و عود
 عضوت اخلاط بدن بود و آنچه سمن بر است حرکات سوسن و
 حرکت جماع و ناخبر عملی حیات و ماول سیر و حلیت و حلیه و
 انجدان و قحین علاج مضد و سهیل در شراب و غذا لطیف و نوشند و
 و زرد لود و از بول کفش فایده دارد و بعد از غسل بدن اس

در شب بمانی و بر یک سو کن و صندل طلا نماند با یک سو و نام و در گوش
و مردار سنگ تاب سو و در ص سر سازند و بوقت حاجت سو و بمانند با
مردار سنگ تو نیا با اندک کافور لکلاب بن رند صفت و در او آب
اشق صندل سفید بعد پوست از ج مرزنجوش شاه سپهر میند کلسنج
سنبیل شب بانی اجرا بر نرم کوفته و منجه استعمال کنند بر بغل و گاهی بعض
میکرد و در بغل و میان انگشت باری و زیر سینه بسبب عرف نور با حکمت عفو
افلاطون و شفا و احتساب از حرکت در هوا و نرم و حل تاب گرم و
سرم در آب سرد اگر هوا معتدل بود و استعمال و در عرق صفت
ان تو نیا در یک سو و مردار سنگ و کلنا و کلنج و کل ارمنی و خا
سوفته و بوقت انار و اندک کافور اجرا بر نرم کوفته کبر که ب سازند
خنگ ساخته بوقت حاجت سو و بمانند و اجراست ارد و بر هم
حل و سفید و تعداد و گاهی عفو و در جلد عادت میابد و بیشتر
در جراحت قطرات گاهی عارض می شود و در زخم گاه جراحت
یا سرخ میابد و کب کثرت رشت نیکه دن خصوصاً در مرض ارجیت
صنوف قوت نرا و ار است که بروقت سرخ کرد ترک نمایند کشتنا
ممکن و رادع بود باشند حصص و اقا قیا و کل ارمنی و ماز و کلنا
و کلاب و سر که بود باشند و در زیر او بر یک سپهر و جاورس گذارند و اگر
جراحت کرد و ابله رند مجرم سفیداج علاج نماند در قتل
در بزه

که در شیره بود طبیعتی که در قیاس با بدن از آن الهی نماید رطوبتی به شیره
 از رطوبته رقیق بود متولد میگردد و در ذوق و اعصاب بود متولد میگردد و در ریح
 و اعصاب تر بود متولد گردد و در حصف و اگر رطوبت بظاهر شیره متفرق نگردد
 و در زیر جلد بماند متولد شود و از انقباض و انقباض گردد و با رطوبته حد متولد
 میشود از قویا و ضعف و انقباض نگردد و در قبول صورت حیوانیه
 متولد میگردد از قویا و ضعف و انقباض نگردد است بر تولد او تا خبر عمل است
 و بعضی انقباض ماده را بظاهر شیره دفع میکند علاج فصد و اسهال و مداومت
 حمام هر روز یا دو روز و حمام باک بپوشند و بپوشیدن حریر و گمان فایده
 و حقیقت رو بودینه کوهی و یک کوزه و زرشک بپوشانند و آب آن در بدن
 مانند و در حمام صبر و کل و زهره بر مانند بار و شن از دست ساق کوفته طلا نماید
 صفت دو در حصف مجین و کندش و اندک سیاه نشسته طلا نماید
 در شش بدن لاغر و لاغر ساختن بدن و به بدنهای لاغر و لاغر است که
 اینها نمائند به شش چینه که عارض میگردد افاقت و امراض از چینه
 ضعف بدن و سبب بزال قوت غذا تا برداوت غذا با قوت حد
 اعضا با آنکه در احتیاج بود مثل سده با غنیمت طحال با دیدن با کثرت
 تحلیل از غنیمت و کثرت ریاضت علامت هر یک ظاهر است علاج
 سبب موجب و حرور زن غذا از نیک طب قوی غلیظ مثل هر یک و کثرت
 ظهور مثل بطور مرغ یک و کوفته جوان بریان و نبات بهتر از جوشانده
 و سکون و راحت و مداومت بطعام آن مقدار که معده کوفت نیاید

و بعد از طعام حمام نفع و از ریح و تعب و خیر نافع و شور و آب معادن اصحاب
نماند ترکیبات نافع اول با قلی مقشر و تخم کدو بر دوزم کوفته یا در عسل و آب
کنک و آب انار شیرین نجسته میل نمایند و دم غلاب و سوزید و در آب
بجوشانند یک قهقهات نموده بروی مغز یا دام و خنک خاش و مسک و صندل
همه بفت داده نرم کوفته اضافه نموده باز بجوشانند در عسل بفت و در آن
کل مرغ انجسته نمایند و در محل جبین کلاب برو باشند سیوم مغز یا دام مقشر
و خنک خاش و مسک و در صندل و صبر و صندل و صندل و صندل و صندل و صندل
و شکرم نرم کوفته شور بای که از از در برنج و با قلی و نخود و لندم و شیر و قند
نجسته باشند هر روز قدری احتیاز نمایند و از خیر تر شش و لعاب پاکیزه
نمایند و در حمام در آیند و بسیار توقف نمایند چهارم نخود و قند یا در شیر یا در
تا شیر را جذب کنند بعد از آن خنک سازند و بکسیرند یا بکسیر و برنج و کنک
شیر و کندم لفت خرد و نان میدهند خنک خرد و قند نالت خرد و شور و آب
بسا زنده همه را بجوشانند بعد از آن نان و شیر و قند مخلوط سازند و
خیر و زنده و دست نمایند و شربت نجسته و حلا و داشت تمام مسک بفت اند و در
طهور و کونست مرغ سر را زیاد به بسازد و محسن رنگ و چشم است و ماهی
که در آب تند بود و بنیر مایه خرگوش مقدار مسن درم نالت در بفت
اند و خوردن مغز یا دام تر و جوز و خرزهره و ضیاء این بفتد و متونان خنک
و جوی نرم کوفته بفتد و متون جوز و اندکی کشمش خنک و کجند مقشر سفوف سازند
در محل خواب و اندک آب سرد بعد از آن میل نمایند و بعد از حمام رویشان

مرطب در بدن مالمیدن فایده دارد و اندکی پالند بسیار او فرود دارد
 و پوشیدن لباس نرم و اسهال بسیار و این و سردی و نظر بر روی خوابان
 و دوستان و دیگر سخن معطر صاحب از خطر عظیم بود چرا که هر روز طبیعت
 خون را بر کپها میبوسند و اگر در کپها اتعاشی نبود حادث میشد و منی شدن
 عروق یا ضیق نفس یا میریزد چیزی بقای دل و موجب هلاکت بود پس
 لاغری خفتن بدنها و فریب هر چیکه باشد میباید بود یا سهال و او را در
 و عروق و لعلل غذا و لذت نفوس و خام بر نهاده عروق بسیار اید و آب
 کمتر بریند و مالمیدن روغنهای گرم مثل روغن کشمش و قسط و لعلل خواب
 و در او است بر اثر لعلل و او دویه نرم و خشک و معجون کمونی و الهودیا و سنجوبیا
 و دار ملک و از مفود است کند و کس و کشت بانی و ملک و از او اند و خطایا با
 و مزاج خوش مقدار نیم درم و از آنجه قوی بود در بنای یک از کشت افقی بکند
 و بنامند **باب در معده** این دو علت موزا با قطب یارند
 و بدین نام مذکور اند و داء الثعلب در جهته عرض او بسیار از ثعلب را و
 ساقط میگردد اند موی بر وجه را لبیب خلط روی و داء الحیمه است که موی
 بریزد و پوششی رفیق مثل پوست مار جدا گردد و داده داء الثعلب کمتر عفو است
 و داده داء الحیمه عفو است از روزیاده است و داء الثعلب علاج آسهل بود
 بخلاف داء الحیمه که او متکل علاج یابد و انواع چهار است نوع اول داء الثعلب
 و وجه که از بیغم شود و سوخته عارض گردد و علامت او است که موضع او بیغم و نرم

علاج تنفیه بدن بدین سهیل ایام و فیو انقال شیخ خطل به فرس حب
سازند و زیاده و نقصان محب قوت بود و حب صبر و حب قوی فایا بود
و فی فایده دارد و صفت دار قوی فی حکم شربت و حکم شرب از هر یک
چهار انقال جوزا لقی نیکو فیه عدد پنج کوسن سه انقال در دو کان آب
نخوش کنند تا نصفی بماند و در مصل بدو انچه نموده باشد باشد
و بعد از آن قوی کنند و غرغره نمایند صفت آن پوست سیخ کبر و فی کوسن
و در دو ایام با کسبش انچه غرغره سازند و شربت از هر دو اصل
کافند نفع دارند و موضع را بخورند در وقت بماند یا معصل یا سیر بعد از آن
طلا بصرع سداب و مجین یا لیس که کوفته بعد از آن شکافنه باشند
اگر علت قوی بود و علامت قوت آن است که موضع ببالیدن سرخ
مکردد و ایجه علاج نزدیک است است که ببالیدن سرخ شود و ای که ببالد
مطلقا سرخ شود امیر و سیرت طلا و نافع و فیون عاقر و حایر برده شود
انچه مالد و سزاوار است که ادویه قوی که بسیار گرم و کوزنده بود
طلا کنند جهت آنکه جلد را بسوزد و موی زوید اگر دار التعلات بمیش
بود که ببالیدن سرخ شود پس مالد موضع را بجز بوزه یا بورق انجیر تا
ببالیدن تا شیر کند و پوست او خراشیده گردد و بر وجهه رختن شراب
یا انجیر خشک کوفته در شراب حل کرده طلا سازند و اگر اکثر است
ادویه جراحی بود بمبرم که از روغن کل و موم و شاه یلوت و اب

ورنه کوسن و زرد نه تخم مرغ ساخته باشند فایده دارد و چربی مرغ و کرات
 مانند و هرگاه کبکین یافت از عاده کنند ناموی براید و مرآت نبراشند
 تا قوی گردد و نوع دوم که از ماده صفرا و شیر حادث شود و علامت او زردی
 رنگ موضع و خافت بدن علاج اسهال صفرا بمطبوخ بلبله یا بدین حب
 بلبله زرد نیم درم صبر درم کل رخ بخردم محمود ربع درم یک شربت بود
 بعد از آنکه گرم بر موضع گذارند و برو غفل چرب سازند پس از آن مانند
 و طلا از کبریت و زیت و فندق سوخته یا گوشت در سر که نه حل ساخته
 یا حج تی سوخته یا بادام سوخته مع پوست کبر که طلا سازند اگر موی براید
 و الا شرط سازند موضع را و طلا از لاون که روشن نمید حل کرده یا شح
 سوخته و کف دریا و خفص بر روشن بید یا روشن اس نمایند و بکل و خیرد
 و کوسن و آب برک بید بنشیند و از جنهای گرم منع نمایند و اگر شربت زرش
 مثل بمود آب انارین و شربت کبک وانی و نه و غذا گوشت مرغ و گوشت
 جان در آب آن با شش بپزد و اولاد و اسفناخ نوع سوم دارد و اغلب
 و حکم که از ماده سودا حادث شود و علامت او بودت لون موضع با سوزش
 بیش علاج سهیل سودا بمطبوخ انقیون و حب او برنجوب انقیون و ایاج
 فیفا و غار انقیون از هر یک درم محموده دانلی و حب ایاج و انقیون کباب
 نع دارد و از گوشت گاو و عدس و انجبه موله سودا منع نمایند و غذا گوشت
 مرغ فربه و مبطنه و زرد نه تخم مرغ سازند و موضع را سیوم و ببار غفل نمایند

و بحر می کشید و خوش و لطیف و غیره چرب سازند و طلا از کور و وضع بسیار
و عاقر قرحا و فحش و آب ترسیب و زیت غنیم یا فزونی خوش بعد از این
موضع نمایند و شرط موضع غسل او باب حلیه یا باب حکم کتاف و زین
لاذن و نار وین چرب سازند نوع چهارم که حادث است از خون غلیظ
و از التعلب می نماید و علامت او سخی زنگ موضع علاج مفید و مالیدن
موضع خرقه درشت و زرد قاتر و بیا غنصل کبر و فحش و طلا بوضع
و فرغیدن و سایرند ابر که در نوع هفتم و بی بدو رسته
در پاشیدن موی که حادث است از در نقصان غذا و قلت بخار که موجب
موی و بدو است علامت سپس و زایل بدن و امراض محال و قلت
غذا اکثر غذا از کونست و بوفند و زده تخم مرغ و شراب و فواجر و حمام
و اشتیاق تنفس و بیدار و ای و مشک بید و تنفس که خطبی سفید و بید
بید و روشن اس و بید و تنفس در سر مانند دیگر پاشیدن موی سبب
التامع مسام میباشد علامت او تاریخی و سرخست پاشیدن
موی و زنی حلد علاج روشن اندک نمایند و نه بیدار مایلی و مانند آفتاب
بر روشن مورد با برسیا و سان بالند و فویر است که سه درم لادن
در شراب بار زین نور و حل نموده و در موی و سر مانند و بید پاشیدن
موی از سبلی شام است پس می شود علامت او وجودت و غلط و تنگ
سواد موی و قبیله موی را بپاشند و و بیرون نباید علاج ترطیب مزاج و حمام
دائم

و ایم و جوب نمودن بروغن با بونه و کل و مالیدن جلد شرح از منی و موم و
 و بادام تلخ سوخته بروغن زیت ^{با کشیدن موی که از}
 ضیق منام منولد کرد و در رطوبه غلیظه علامت اوست که موی من
 بود علاج حمام که بسیار ثوقت نماید و مالیدن سر سب و موم و بادام و
 شستن به بوره و زهره کا و غذا گوشت لعل و دارچینی و روشن
 از سر و سرور اند علاج با کشیدن موی که سبب امراض حادث حادث کرد
 علاج عند او لطیف از گوشت و ثوقت و راحت و حمام و ترا کشیدن
 موی هفته و زمار و مالیدن محرقه درشت و روشن مورد و غیره که در
 با بونه و بر کتیا و شان محبت با کشند و خطمی و خبازی و حمامات و
 روغنها فایده دارد و دیگر گاهی حادث میشود این موی با کشیدن
 محبت حمام و میکرد و جلد سر مثل پوست طاری که بر او کنده باشد
 و موی او نرم مثل حریر رنگ شده او نه تم زرد و این علت بسیار واقع
 میکرد و حمام را از این جهت اضافه است بدو کرده اند و عقب امراض حاده
 نیز واقع میشود علاج ترا کشیدن سر و ایم و استعمال روغن مورد و لادن و
 امه و حب العار ^{گاهی حارث میشود ضلع از جهت روشن}
 غیره ای را آن علاج ترک آن نمایند و از پوسته گیرین بود و سبب نقصان
 ماده موی و ضرر و استیلا حفاف و سبب در ثوقت بر جمع اعضا و انقباض
 لغت اند کثر علاج با انقباض بدن و روشن مالیدن نفع دارد

در حرار و اریه سبوس که در جلد سپید و چسبام صغیر با یک
سبب سبوس که از جلد سر باشد بی جراحت و گاهی از جهت بی
ماده جراحت متحرک شود و حدوث او از بخارات بلغم نوره و از خون
مخلوط مره سودا و گاهی سبب سبوس فراج سر که در سایر بدن نباشد
و اگر حقیقت بود روشن نیست و کدو و غسل بجا لیاقت مثل آب حنظل
و از دود و بوره و خطمی سرکه و از کاسنه و زئیر و سبب سبوس
و شوخ بوزه و از باغلی و لیسوس و اگر فرس و کشید بود علاج سهیل
بلغم سودا و از اسیدین سر تا از دوازده و از اسید و غسل با لیدن
و حمام و غسل یا دویه که جلد و پد مثل جلد و بوره و از دود و خردل
و سوزج و کرکه و بد آنچه از صحت داشته باشد مثل روشن نیست و کنیزه
و کیم خیر و و غیر تلور یا روشن با دام مولد خون غلبه انداخته
و فصد قیقال در قسم دسوی و مطبوخ فواکه و در قسم سوداوی مطبوخ
افسون و در بلغمی صبر و حب ابارج و غذا و لطیف
قل و مقام و حیای حدوث قمل از ماده غلیظ کرم تر که دفع کرده
طبیعت نظا هر جلد و باقی مانده و متعفن شده و مولد شده قمل از د
و با و سبب بد و اکثر حدوث او کانی شود که بدن خود را باک
نشانند و حمام کم روند علاج هرگاه بسیار شود و در تمام بدن شود فصد
اکمل و سهیل و اگر در سر ظاهر گردد و فصد قیقال و تنقیه کردن بدن بحمام باب

شود و صبر و مردود و پوره در حمام طلا نمایند و بعد از یک ساعت بانی که درو
 کل و سور و برک صنوبر خوش اینده باشند بشویند و مو بزج و حبث و هسه
 و بادام تلخ و قسط و زراوند نرم کوفته بکسره و زهره کا و طلا سازند و غری
 ابيض فم ترنس و اندک سیاه نشسته تیر فایده دارد و کند نش و کوک فادری
 از هر یک ربع نقالی نرم کوفته در بدن مانند در حمام و از غذا و غلیظ
 ملاحظه نمایند و دیگر مقام نوعی از قمل است که حبیده است نام و مظنه میشود
 که هیچ موی است که اندک و دوم کرده پس وقتی که آب گرم بدو رسد و سر
 اید سر علاج مثل اول و ششش لطیف است و وقتی و سیوه و فلفل سفید و بون
 زمار و دیگر ضایع خیری سفید که در موی او بچینه مسند ز علاج او گرفتن
 سر کین اهو و نوسا در حل ساخته بکسره نمایند و کسب
 علاج آن است شب نزد جانینوس حکیم نرج که از نخی را بنم نگاه دارند
 می آید بواسطه برودت معجزه دارد و حرارت عزیزی صفت کشته خوب
 ساقش میبرد و پس خون از چربی دارد و حرارت و زودت موی سیاه
 بود و اگر خون مانده دارد و زودت غالب است موی سفید میشود و
 جدوت او از کثرت رطوبت و سبوت که رطوبات را تحلیل میدهد
 چنانچه نباتات بواسطه شدت عطش سفید میگردد و خون از قباب بافت
 باز نماند و بنمود علاج شب که در عروق است او بود از حد و نه نمایند اول
 تنقیه بدن و دماغ با یارح فسر که نفوی شحم حطل و غار لقون بود دوم

دویم می نمایند در هفت یکبار سیوم غرغره چهارم معجون کرم مثل ماده الحویه و زرد
بطوکس و اطرافیل کبر و صغیر و بلبله مربی و تربیان و صفت معجون که در سوی سفید
کرد و بلبله سباه و ده درم بلبله بنجدرم فلفل و دو درم و نیم زنجیل و کلسره و ار
از هر یک سه درم نرم کوفته بر وزن آن غسل با زنده شربتی سه درم بود
بنجم تدبیر محض با غندال مثل قلیه خشک و گیاب و سبطین بدار صنی و زیزه
و کرد با و ابکاسه و اجنباب از لبنیات و ترشیهها و فواکه و از شربت نتوان
و استعمال کلاب و کافور و شربت حمام ششم غسل بانی که در و سباه و فانه با
خصل حوت شایده باشند هفتم سح سویی بر وزن که در و ادویه کرم قالیض
مثل سنبل و سلیم و قرفل و سود و بنجم باشند **در شرب ادویه** و ادویه
ادویه زینب غسل از احوال سویی و این چند قسم است قسم اول در حفظ سویی
که بر حالت طبعی مانند روشن می کرم قالیض مثل روشن بود و لا ذن
و بسیارشان و تقابل و سنبل و سطلی و سود و نیم حنفیه و نیم کرفس و افافیه
و مازو مانند صفت روشن مورد است که مورد در آب و شرب فرب و زرد
تر سارند بعد از آن روشن بنجد بخوشانند تا روشن باقیماند صفت روشن
لا ذن که بهترین جز است جهت حفظ سویی لا ذن و تقابل نرم کوفته
در یک سیاه روشن نور و یک سیاه و زنده شسته نمایند و در یک گذارند
و بخوشانند و طرب روشن دارند و روشن و یک گذارند تا عوارث
آن لا ذن که خاصه شود و صفت روشن امله و مورد و پوست و زنده
شده

صنوبر و امله از هر یک برابر مقدار هفت مثقال بکوبند و بچوشانند تا قوت آن
 بیرون آید و مقدار آن روشن گنجینه انجینه نمایند تا روشن بعد از چوشانیدن
 باقی ماند و از غولاست که موی را بدان بشویند ببلبله سیاه و آب ترش
 جعفر و راز و تخم و صبر کوفته بآب مورد و شراب حلشوده در حمام بمانند و بعد
 از یک ساعت که طلا مانده بشویند قسم دوم دراز نمودن موی جعفر و راز و
 تخم و صبر کوفته و آب مورد و دودست بر نشستن موی با مله و بلبله سیاه
 و جرب نمودن بر روغنهای مذکور شد بعد از آنکه سر را با آب جعفر و زاهد
 قحش نشسته باشند و در موی مرد امله و مورد و بر سیاه و شان کوفته موی
 در میان او گذارند موجب درازی او گردد قسم سوم رویانیدن موی
 و فیکه و بر براید جمیع ادویه و از اشغلت و مالیدن موی بچالغار که روغن
 زیت و سرکه با روغن ترب با بیدارنج و جربی و سرکه با لغار لیس که و انجینه
 کفنه اند و در باب سیاه دانه را کوفته طلا نمایند و بعد از آن روشن لادن
 مانند قسم چهارم فانی ساختن موی از روی و سایر بدن و این روش
 میشود اول بر زنج و ایکه و آب و روغن که از اینها سازند و دوم انجینه موی
 را رقیق سازند و مثل ارد جو و ارد با قلی و کرکس و بوره و کفت در یک سوم
 انجینه موی را باطل کنند مثل تخم انجینه که بر روغن بمانند و انجول کوفته و افیون
 قسم پنجم آنست که منع روئیدن و انبات موی نماید بعد از آنکه بر کنند موی
 و ادویه مخدیره سرد مثل نمک و افیون و شوکران لیس که یا بیدارنج مسام

را به بند مثل اسفند ابر صاف و صیقلی و شب بانی باب نیک
یا خون صفیحه اجاسه یا خون سلحفات که شکست است و نیم
درم نوسا و زبریره بر طلا نماند یا به بقیه نعل که اینها شمع رویدن
سوی نمایند قسم ششم جودت موی بادویه قابض مثل ماز و نعل
و مردار سنگ دارد حلیه و امله و برک سر و ز ماز و دلف نعل
و موی جودت شدید میدید دیگر ترفیق موی بر سبط لقیه نمایند که در نوره
خاسته خوب زر یا بوره یا در یا قلی یا در نخود یا تخم خرجه و در غن سب
ترفیق موی نمایند قسم پنجم تسبیط موی است که دائم روغن و آب
که هم اسنجه در و مالند و روغن شست نفع دارد قسم ششم تسبیط موی
محضات و روغن مورد خیاخیمه مذکور میکرد اول شکوفه درخت جوز
نرم بگویند و بدو را اسنجه استعمال نمایند و نیم ماز و زبریره بخورند
و نیزه و شب بانی در روغن از هر یک با زرده درم یک هفت درم نیم
گرفته یا آب گرم خمیر سازند و بعد از آن در موی اندازند و در سب
نگذارند سیوم مردار سنگ و نوره از هر یک خرد و ظریف سه خرد حشمت
مانند و یک ساعت بگذارند چهارم صنوبر بر در شراب بخورند و
بد و صفات سازند نیم شالی حر و در لکه و بخت یا قلی از هر یک نیم خور
نیزه خمیر سازند و در افتاب است روز بگذارند و دائم لیس که اسنجه نمایند و
استعمال نموده صفات سازند قسم ششم و تسبیط و تبخیر موی مثل
خا داد

خا و دردی شراب در استخ و مثل شب و زعفران اما تخم مثل طبع سرد کنند
 بعضی موی مثل خرد و خطاف و پوست خشخاش و قنقار و کافور و نم زرب
 و کور در زم کوفته بر هره کا و در سر که حضاب نمایند کور بخور نمایند و مالش
 کوفته بسر که در موی بندند
 کور در بر و عن نفی و بیوفرو عن را باب و عمل و لعاب اسب و
 و لعاب خطمی و برک کبچ و خرد و انشال اینها بمالند و قصد استمال
 فایده و اثر و قسم دهم علنی که معروف است و انجاست که ظاهر شود
 در سر که کوبار و عن مالیده و انچه در و مالید حرب زرد و بدیوی بود
 سبب او و سبب غذا موی و بیرون آمدن با نخار است و سبب
 اما رح و اطریق و شش بدانی جلاد بد مثل است او را ب سبب و باب
 مورد و بلوط و جوز سرد و عمل نمایند و روشن زیت به اب غوره انچه
 جرب سازند **باب** در جراحات و مثل است پنج فصل اول
 در جراحات و قسم او و جراحات نفوذ بود که عارض می شود در لحم و فی
 که ریم و حرکت نموده که اگر ریم در جرب دارد و از افره میگویند و در نفی
 اول جراحات صغیر یا آنکه باشند کبیر دهم جراحات بسیط که بد و عوارض
 دیگر می شود یا مرکب باشد سوم جراحات که دندان سادی بود یا در
 چهارم آنکه غور داشته باشد پنجم جراحی که از ویاره گوشت جدا زرد
 ششم جراحی که لغوط باطن دارد یا لغوط ندارد و هفتم جراحی که خون

و غیر محفوظه لسان آن کرده میشود از اعضا که احتمال واجب ندارد
اول قلب است که اگر جراحت گردد مصلحت نمیدهد علامت جراحت
او سوت است پس از آن دماغ علامت او اختلاط عقل کرده نشانه
و اسوا حکم جراحت دماغ دارند علامت اصول جراحت نمائند بیرون
آیدن بول و با اسوا و فاق خروج زبل محو بود لیکن در دماغ سوراخ
هست و جراحت بر عصب و طرف عقل زنگ نغیر باید و سقوط قوت غشی
و اختلاط و شخ و جراحت اکیه از پیش زانو محفوظ است از دماغی
کم یابند و جراحت که بر سینه و سوار صدر باشد محفوظ است علامت او خروج
مخوف است و جراحت مخاف محفوظ است علامت او ضیق نفس و جراحت
ستخره لازم او بیرون آیدن طعام **در اسوا لیمه بسط جراحت** و ضیق
که صغیر بود بدو از خوار منی جنبی دیگر نباشد بسط باشد و دهان او
برابر و عور نباشد و بهم آمده جراحت و از خون حود تازه بود و اگر
جراحت تازه باشد و برود و روز گذشت نباشد و زخم ندارد و اگر از
النت که او نباشد روی او را نماندن براید بعد از آن او را بر باد
خوب بپزند با جراحت حید و اگر جراحت عظیم بود و در دوری که
کوفت برودید باشد صفت در در خون نمیدانند بلیخ و نم نمیدانند
بلیخ و از زخم نیم خور زخم کوفت باشند و بر خوار جراحت صندلین نبات
کشیر یا کاسنی خوار نمایند تا منع شود و اگر جراحت در بر فاده چندان

سود خنک باشند و جان سازند از جراحت خون برود مقدار معتدل و
جس نکند نافصد نمایند و کینه سیلان خون بسیار نباشد و قیسه مریم غشی
و سقوط قوت خون رفته مناسب آن است که خون را به بندند و قصد نمایند
و گوشت و علو او شراب بخورند و اگر قیض بود طبع را نرم نموده بقیه پس
با مبهل حصص و غذای شیرین و مرغ و ماهی و سبزی از آنکه او را جراحت
عظیم بود بخورند که بهیاء او بهیم نمیرسد بسوزن بیدارند که حلق او را بشویند
و بر کوبه زنی بکشند و در از بیدار شود و بر روی بالین که بدو کشیده بروی بکشند و در
بار که گوشت را قوط شده و خورده دارد و بر و کند و صبر و ابرسا و قلمها صفت
و تونیا نرم کوفته باشند و پس این جراحت از جانب جور نمایند و محکم
به بندند و جان جراحت را نکند تا صدمه بد او بسبب است بیرون
و بد و محکم شود و بهیاء بر دهن او ده بر و کند از آنکه ببال شود بعد از آن
بر و رات و مریم که گوشت بر و تا بد مرد از آنکه بخورم نرم کوفته بر و رات
ساخته بر دهن ملل اینجمله خبر نوبت بر که طلا نمایند بعد از آن بخورم
سفیده رصاص مخلوط سازند و اندک کافور و اگر حرارت بود شاید
صفت مریم که گوشت بر و باند و در زمره آن استعمال نمایند و در
زمره مرد از آنکه کوفته در دهن بخورند تا سیاه شود بعد از آن
خون سیاوشان مرد صبر و کند و از زردت برابر بکشند و خلک و باز
کوفته مخلوط نمایند و اگر در دهن بود اندک فیون جهنم بخورند و اضاف سازند

و در ورم که جراحت را بیک سازه صبر و کفایت و قلیا و در کوفته نرم کوفته بماند
و در ورم قوی صبر و کفایت و در ورم ورم و ما زوار هر یک را بر یکدیگر و بعد از
رو باینکه گوشت با دو به بدله مثل مردار است که هیچ پوسته و هلیله و بازو
و جسته تخفیف یافته دارد در جراحت مرکب است که با
او اعراض دیگر بود مثل ورم و کثیر عظام و بریدن عروق و غضب با اعراض
دیگر مثل شدت درد و فساد گوشت آنچه از امثال بود وضع آن نماید مثل
و کفایت و غلاب و بر ورم جنزهای محلل و کثیر عظام علاج این تند و خواهد شد
ان شاء الله تعالی و جسته نکین در وضاد محمد که از هیچ ملک و فاج و بر این
و از آنچه در در آن کین میدید انا رشتن را در شراب بخوشانند وضاد
سازند دیگر فادیم و سیاهی گوشت را با علاج با طرافت کالسنی و ب
الغلب و خطمی و روغن کنفیه و مسکه و بریم زنها در علاج نماید صفت
بریم در نوا صبر در گوشت که گوشت مرده از آن خورد در لقا و در ورم و در
و اشق از هر یک درم نرم کوفته لبر که غسل با زنده در جراحت
بر اعراض آنچه واقع شد و از جراحت بر بنام آن استخراج بود شکسته شده
و این در ورم و با صبر و مرده و کثیر و خون سیاه و شال و افق و از
استخوان شکسته شده و اجب است که استخوان را بیرون آورند بعد از آن
علل نماید بریم و از جراحت بر شکم واقع شود و مرده و سر بیرون
آید و از آن است که روزه را کای او برند و اگر با کوفته و در اندرون

نزد شراب گرم او را بنشیند تا در دم و نفخ او برود بابت شنبه و ضد
 جوانی او را سرد سازند پس و فیکه لضم روده شکس باید هوا برود
 بود در حمام درازند و باها و دستها او را بردارند تا پشت او خم باشد
 روده درازند و او درازند و اگر روده در نیاید دهن را حراحت را
 کنند و سازند اندکی و بجای برار وید و زنده و شرب را نیز وی بنشیند
 سیاه یا کبود کرد و بجای او برود و اگر سیاه گشته قطع نمایند سیاه او را و اگر
 های او را بید و زنده و سیاهان با یک یک پس از آن شرب را بجای او گذارند
 دیگر حراحت عصب اعراض شدند و مقدار مثل شمع و اخلاط عظمی
 حراحتی که عصبه واقع شود و قنیه درم کند سم است که شمع و افستوخ
 واقع گردد و از آب سرد نگاه دارند که موجب ازک گردد و از آب گرم
 نیز نگاه دارند که موجب ازخاف و بعضی گردد و هوا سرد و روشن گردد
 و روشن که بسیار گرم بود اما روشن گرم بود ای کاهی همه شکس در دهن
 میشود و کاهی بر دهن زیت خرفه الوده ساخته لعز زیت استخمسیر
 گرم بر بال بر حراحت گذارند و موم روشن از زیت یا از روشن بود
 و کل یا اینک فصول یا عکاب مانند زیت بر و باشند و عصب
 اگر کثوف گشته احتمال جبری که در دهن دانی بود و دارد و دورا
 رونک دارد در اینجا و دیگر درم کرده خدا دازد و جو وارد با قلی در
 و زیت لعل یا بزم که از کند و تو بال یکس و زیت و قند و موم و

ساخته باشند گذارند و بر بالادان صوفی بسر که در اینجه نهند و از عفو به نگارند
چرا که عفو به حضور افاضی سازد و اگر سر جراحت نیک بود و دان ان را
گشاده است از نه تا چکر در و مانند و موجب تخفیف نژد و در شب و روز یکرام
دو نوبت جراحت را می کشند اینده خصوصاً اگر اند عی بود و اگر سر عارض نمود و او را
که عصبی که کشیده شده بپزند و کما در و خون نماند بعد از ان مهربانی نسبت را و
سر و عصبی را جرب سازند و در و خون بنفشه و جری مرغ و لوط و اگر جراحت در
واقع شود و خون روان کرد و جرب بنمایند و اگر بر زبان غلیم مثل شربان
کردن و در کپار و سنهادر و پایها و کاپیک باشند از شربان صغیر مثل رگ اسان
بود جرب او و علالت دم شربان است که رفیق و از جوانی از یک علاج
او کشیدن خون بجانب مخالف از قصد و حجامت و لبش حضور جراحت
و لبش عصابه نرم با عندال و اگر در عفو به باشد جراحت که ممکن بود
لبش او و هوای است که خرفه اوده بسر که نماند و کلاب این و در جراحت
سر ساخته و قبض نموده و سر که فایم مقام دایع گفته اند خون را غلیظ
میسازد و این در و بر و باشند کند و صبر و ماز که کوفته باشند و در که
لف داده و عیار اشیا و خون سیاوشان باب شش خبر نموده و بوی خروک
الوده بر جراحت گذارند و به خرفه باز دارد الی محکم به بندند و صغیر و
خون سیاوشان و از نر و و کنند رباست صمغ طلا نماند تا کونست بروید
و اگر خون میسرود از جراحت منوره یا زانک گذارند تا خون رخش باز دارد

و از خون تسکین نماید و آنرا نماید در سب که با شش گفته باشند تا از رواج نفی
 چراحت رسد که اگرکی ضعیف بود چنانکه ضعیف با قوط بود یا بیکی
 میگوید که زیاده از آنچه بود **در** در زرض نقل و شکر و رص سگام و شکر
 و غیره که ررض سگام تا بهر بار یک سب بود و در مرد کنند باشند و اگر
 در بنیاد بجهت تنگی و آن چراحت پس شکر کاهه تر سازند باشند و اگر
 سگام در استخوان درآمده او را کسب سازند و بقوت باشند و اگر کشنده نشود
 سقناطیس و کندن از ناله سب اگر کشیده نشود و شکر یعنی خا و ابله و غیره
 سزاوار است که قها نماید موضع را مثل اشق و باز تر کس و پنج فی نرم
 کوفته لبر که انجی که دارند تا بجزیر که خدیج کند مثل زفت و عکاک و رانیج و زرد
در در قروح و طلع بود و نوع اول در قروح بسیط یعنی با او عوارص میگوید
 که منع اند مال کند باشد علاج کفایت او از صید و جلا و او از وسیع که متولد
 میشود و از غدا بجهت ضعف عفن و از بهر دفع فضلات پس سبک و در ضیق او
 صید و قلع و او وسیع و این شی سقید سل در وی علاج است و او را چنان
 سازند و جلا دهند و بشویند لبر که در شراب و آب سل و برویند که بر
 کل انجی باشند خوشنایند و هر روز خورد تر سازند و مریم که جلا و بدی
 اصحاب میشود بر سبب سازند مردار سنگ و زرد و جوب لری لبر که در
 و کاهی محففات مثل باز و کلنا و ثوب و قلیا و بر کس و اندک ز کفار
 افغانه نمایند و بعد از مریم و زرد و محف از صیر و مر و کند روغن سیاه سال بدو

و این مریهم نیز مردار سنگ را در سه مقدار و روغن زیت و کشانند و از
روغن سیاوشان دانه و کندر و دفت بد و اینچنه نمایند و اگر دانه جراح
تنگ بود مریهم بیل درو کنند و حفظ نمایند که دانه جراح را گوشت ببرد
و غور باقی ماند جراح است بنهر روغن چربا خسته ندارند در فوج که در
بند بیل شود و آن حال است که در غایت فدا و بعد بول منزال و حرارت
اند مال او از جهت قلت خون در بدن میباشد علامت او اینست که
عواقره اندک سرخی داشته باشد سالم شود از مریهم علاج است که آب
گرم بر او ریزند و مریهم آلوده که نکور نشود در باب سابق برود و دست نمایند
و یک سبب تنگ شدن قرحه بجهت روانی خون در بدن میباشد علامت
او زردی در تنگ مایل بر خاص مایل بود اگر سبب فساد فراج کید بود
علاج اخراج خون و سهیل جهت خلط فاسد و اصلاح غذا و یکدیگر و توار
ایک شدن قرحه از گرمی فراج بدن اگر بود علامت او سرخی موضع
و اندوه و درد شدید علاج صندل و تربت و عذر اگر بود و جیل بند است
و روغن زرد کاه و مریهم انجیر و مریهم حل از مردار سنگ درود و جوی و جوا
جراح است طلا از صندل بوده و اگر گوشت زیاده بود مریهم زنگار و زنگ
قرحه مسادی بود مریهم که گوشت برود و مثل مریهم آلوده و با سلیقون و یک
سبب دیگر شدن قرحه از رطوبت و برودت میباشد علامت آنست که در
صندل و رطوبت بسیار رود و علاج تنقیه بدن بحسب ایام و مطبوخ نهید که در

که در روزید بود و غذا لطیف و اندک مرهم که خشک کننده باشد از ماز
 و کلار روز و جو به و مسک و خنجر و در آن شک مرمری که لبر که در زیت مرهم
 بر قرصه گذارند و از لیسب کی فراج بود علاج است که آب گرم روشن
 با مسکه و روشن زرد و غیره و ادویه که بسیار محضند انداخته باشند مثل
 اردو کمکنه و اردو جو به کی مرهم و لیسب و غیره بر قرصه گذارند و اندک به و اثر به
 مایل بر طوشه و زرده تخم مرغ تخم تخم فایده دارد و اگر لیسب کوبش
 صلب که بر روی قرصه بود در زیت بنشیند و علاج است که خاک نماید
 باید و از بنر مثل مرهم که در دفع غایب صفت آن است را در کمال
 سازند و از لکها رانندگی و مرهم که بر روشن کل و موم سازند و در دقلی
 و انسان گوشت قرصه را فانی نمایند و دیگر سبب آنکه در قرصه استخوان
 فاسد بود علامت است که گاهی قرصه نیک شود و بعد از چند روزه
 معا و پیش نماید و روح پیدا کنند از و صدید روان گردد و علاج است
 که او را لکها و نند یاد و او را خاد بر و گذارند تا گوشت بد و اسقاط گردد
 و استخوان ظاهر شود لیسب استخوان را بیرون آرند و در در که گوشت بر باند
 بر و باشند اگر قرصه غیب و عدد بود علامت است که سیاه رنگ
 و نده بود علاج از برک کاسنی قدری خیر و خوب الشعلاب و صبری از
 روشن مسکه و روشن بنفشه و سفید بدن از خلط فاسد و مرهم زنگار
 و بعد از آن مرهم که گوشت بر دیانند و دیگر مرهم نفیست مرهم و ادویه

که علاج نمایند قرص را از چند وجه باشد اول آنکه در درمی زیاده حاصل
کرد و علامت او آنکه حرمت و درم زیاده شود مناسب برهم بار بود
دویم بسبب سردی هوا و فصل علامت او کمودت و سیاهی و صلابت
در نیوفت برهم خار کنند سیوم آنکه قرص جلایا ساد علامت او آنکه
جگر و گوشت فاسد و در قرص جمع شود برهم خضر علاج نمایند صفت آن
اشقی چهار درم زلفار و درم از روست و زرا و نازار یک درم اشقی
را بسره حل سازند و باقی را در دنان نرم کوفته بسره که در دست خید
نوبت مکرر سازند و باقی را در دنان نرم کوفته خید نوبت
سازند و این را برهم مصری گویند و اشقی و سرکه و غسل برهم سازند
دیکر بعضی جنس باشد که در خنک باشد علامت او است که از بسیار
صدید رود و در طب بود علاج برهم که قابض بود گوشت برودان از کلنا
و مازو و کندر و خون سیاوشان نمایند و کندر و سرکه را بسره نوبت
آوقالی میشود علامت او است که درم و حاد است زنا و ده و قرص هر
کلان را در علاج برهم پس که در حدیث نبود و دیگر فضول بسبب از نلاردین
میرزا و بقصه و موجب سیلان صدید میگرد و علامت این خرقه نام او قرص
کنداشته اند گوشت رطوبتیه علاج تنفسه بدنی بمطبوخ هلیله زرد و غذا
لطیف و برهم که جراحت را خنک سازد و گوشت برودان **فصل دوم**
از حله قرص است که در نیک میشود و چون در وقت العجا حله

بگذرد قروح منقاد که گویند آن تنگ و تنه او کشته و در گوشت بپزد و
 صلب و در او کشید بنمود و از ورطوبت دایم رود و گاهی شقیق کارد
 و عصب و استخوان و اعضا و شریفه سرایت کند و فاسد سازد و سوراخ
 او گاهی رایت و گاهی کج بود و در بعضی اوقات دانه او بسیار بود
 علاج بنشیند بکباب که در دو خاکستر خوب زان میخند یا بنشیند یا بآب
 و آب صابون که بد و اندک زردی و نو رسا در مخلوط کرده یا کشند یا بنشیند
 که بنشیند شراب کتر یا خسته بر روز اصفه که از زردت و صبر و مرو و خون بکشان
 و کشند و بافتن و زعفران نرم کوفته بر و گذارند یا بد و از قرطاس سوخته
 و بوج یا بنشیند و بعلک البطم علاج نمایند و اگر بدین مانیک نشود نکافند
 و گوشت بد او را خانی سازند از جوانب یا بنشیند یا بد و از نبر **فصل**
در قروح رطوبه که دایم از ورطوبت و صدد و عاده ترشح نماید
 و در صحت که برسد متعفن سازد و بسیار عجز است یا بنشیند و گاهی موجب
 حفرات میشود و قروح با جیه از جیه نیست علاج فصد و سهیل صفرا و آب
 انارین و آب تمر نهی و طلا بد روی خمر خد بار بعد از آن طلا بنشیند
 و مردار خشک و کاند سوخته و قلمیا فصد و شراب نخاس و خاک لعنه
 آن و مس و یا میران نرم کوفته لبر که یا شراب گذارند و غذا از عذره
 و کماق و زردک و انغانا و بگوشت مرغ و زغال سازند **فصل**
 در قروح تا کله علاج فصد نمایند و سهیل صفرا و شراب کنجش سازند یا آب

انارین در نو رو کنند و عفو را در آب سرد یا خرفه باب بخورند یا
لکلاب تر ساخته بر زخم و فک نیرفت سرد ساخته باشند و شراب
بسرکه منجمه فایده دارد و ضا در عدد منجمه و پوست انار ترش و تخم
کنان کل و برگ مورد و برگ حمص و کل ارمنی و سرکه نفع دارد
طلار و دیگر برسان الحمل و اردو و برگ سون نرم کوفته لکلاب
گذارند یا برگ حمص در شراب نجسه و اگر بدینها نشود بخورد یا دوا در حوا
یا قطع عضو که جراحت دارد نماند تا از فرساده و بعضی دیگر و دل رسد
فصل هفتم در فروغ که از خون کوفته سوذای که طبعی ظاهر بدن دفع
نموده حادث کرد و علامت او اینست که اول بنور کبار حادث
شود بعد از آن گردد و خشک نشود و از زردی عارض شود علاج
تنقیه بدن بمطبوخ افیون و غار یقوت و فصد و زدن تا خون کوفته
را بکشد بعد از آن میریم احمر که از مردار شک و عروق و سرکه و زیت
ساخته باشند طلار نماند دیگر در جلد جراحت موند که قرار ندارد و در
ابتدا جویش کرف بود سیب او بخار است و موی به در زیر حجاب که کلاه
سراست در وقت بیرون آمدن حجاب را کوفته و موجب الم میفرستد
علاج اطراف کاسنی را نرم کوفته بر وزن لیمو بخوراند و بنزد و زرد و جوهر
اسمق طلار نماند بعد از آن میریم کافوری گذارند و نو تیار و مردار شک و
برگ خا و قبل بر وزن کافور میرم سازند و حمام فایده دارد **باب**

در سقطه و ضرب و کسر و خلع و ویسی و دویسی و این چند نوع است نوع اول در سقطه
 در ضرب علاج هر دو آنست که فصد نمایند اگر مانع بود حجامت نمایند و اگر خون از
 مصلحت نباشد مجسمه بر جهت متقابل موضع الم نهند تا جذب معده کنند
 نگانند و اگر طبع قبض بود خفه و مبطونخ یا رگسینه فایده دارد و اگر التهاب
 و حرارت بود آب کاسنی و آب خرفه و آب غنیمت و آب غنیمت و آب غنیمت
 اکثفا نمایند و غذا مانع نمیشود و اگر بخ و خود و عدس و اسفناخ و حنظل و
 کدو و برغن سیاه دام و احتیاب از شراب و گوشت و حلوا نمایند و بنیذرم
 مویای خالص در روغن زرد یا بادام یا در اندک شراب یا آب
 خود اختصار نمایند ضعف و دوا جهت سقطه و ضرب شد بدینوند چینی جرد کل
 مخموم و فوه و لک نشی نیم جو و شربتی دو درم تا چهار درم باب بخور فایده
 دارد و این ضاد و عضور انفعول و معات کل اینی افاقیا و روف سرد صبر
 مقشیر نرم کوفته باب مورد یا زنده و اگر درم حار و تب باشد از کلسنج و
 عدس شکر و کل ارشی و صندل و مامیت و فو قل طلا نفع عظیم دارد و اگر سقطه
 و ضرب بر سر واقع شود بعد از فصد قبضه لبن نمایند و بر سر طلا از طلا
 و روغن کل و اندک سرکه نمایند و اگر زرد بود و غشکل شیر گرم و برک سرود
 کلنا و بکشت انا را باب و اندک سرکه بخور نمایند یا اندک عود طلا نمایند و اگر
 سرخ بعد از او بگویم ضرب و سقطه فایده مند است و اگر رگسینه واقع شود کمر یا
 و کلنا و کل ارشی و روغن سیاه و لک و لک ابزا برابر شربتی دو درم با طبع

یا نقیب سماق و اگر ضرورت شود باندک انبوس مقدار نیم تخم میل نمایند در حال خل
را قطع نمایند و اگر بر معده واقع گردد و تنگی بدن و کل فصد مناسب است یا سداب و کبر
و سیب را بخشنه باده درم کل و افقیا و مرصطکی و اس و سنبل از هر یک بنجد درم ^{غفران}
و صبر و جوز سر و از هر یک درم نرم کوفته با بسان الحمل طلاس از نواد
خربه و سقظه ریخته واقع گردد این دواد بندد و بوند و فوه از هر یک تخم غفران
لک مفصول و طباشیر از هر یک سه نفال شتر تی نفالی بجلاب با عرق کاسه
یا کجین و ضاد از صندل سفید و کلسج و بنفشه از هر یک بنجد درم اردو خورشید
و غفران درم کافور بنجد درم بجلاب و روغن عسل و اگر حرارت نبود کل کج
بنجد درم سنبل و مرصطکی و دار صندل از هر یک دو درم اسب سه درم لادن ^{دو درم}
لادن را بر روغن عسل و مرصطکی یا خیر و حل ساخته ضاد نمایند و بوند و اسبی
عظیم است بجلاب اختیار نمایند و ضرورت یوسس و ضاد از معات و کل اسبی
و ضرورت از برای این میخند نمایند دیگر اگر عسله واقع گردد ضاد از اردو خورشید و فاد
بودنی نمایند و اگر بر عصب عارض شود ضاد مسکن در روغن عسل و بنفشه و کل
و روغن زکسن کالند و این طلا فایده دارد و مالش سبت درم کل از منی بنجد درم
و صبر و غفران و کس از هر یک سه درم یا سداب یا زان و طلاس و اندک
روغن کل یا یوسس طلا نمایند و اگر بر مفصل واقع گردد و در و سستی نمود این
را تر م کوفته بر روغن عسل استخینه محکم نمایند با لکه دینه و خرم نمایند و اگر انوا عصب شود
ضاد و بدخلیون یا عسل و خرم و یا نیم مروان و فسه و فویون بدردی است

نماند تو عدوم در آنکه خوب یا تا زیاده زده باشند سر او از است که اگر گشت
 از جای خود بسبب ضرب خدا شده بدست بجای او گذارند و در حال در پوست
 کوفته بزم در آرند و یک شب بگذارند تا خشک گردد و در بدن او فرو
 و درم راز ایل مبارک و بریم در آنکه سفید اج طلا نماند و از ریون و خلیل از
 یک درم اختیار نمایند و اگر خون در زیر پسته شده خدا از متغیای که او را ام
 نرم نماید و ترب که حلا و تحلیل دارد نمایند غذا در زمستان نخورد آب نشان
 بالمشق او را بکشد و دگر دو حقد رو کا هو فایده دارد و نوع سیوم در کمر و آن
 شکستن استخوان و تفوق اتصال غظم شناخته میشود و چند وجه اول بدین
 که بعضی اجزای ایل بدخل دارد و بعضی بیرون آمده و در عضو کوچی ظاهر شده و دوم
 بجایه مس یعنی بدست که بر گذارند موضع او را مختلف بایند و بسیار است
 که در وقت دست گذارتن او را استخوان شکسته معلوم میشود علاج در اول
 ام عضو را راست و استخوان را برقی مساوی گردانند و بجای او ریزند و تنها
 از لکس که بر آیند و گاهی شکم که بعضی از بازهای استخوان که صلاح آن میل
 توان داشت بیرون باید زد و عضوی را نماید پس رباط و رفاده
 مگر میل در بسته و محکم ابتدا از پس از موضع شکسته باید زد و متوجه
 بجانب بالای آن موضع و موضع شکستن را محکم به یکدیگر رساند و دیگر
 از موضع نشاند و بعد از سه چهار بار متوجه زیر آن شود و در هر دو
 بچیدن در ابتدا محکم بخند و خدا که بخنداندی بسنی میل میکند و باید که بعضی

بمیز و لبست نباشد پس او در چهار طایفه کند و به بنده و بعد از آن فصد نماید
و سهیل خفیف و ناسه روز یکم یکم کند و در می قوی حادث شود
و در آنچه سینه باشند سرخ گردد پس بهاید که تا دو سست تربیت و اگر این
قوی عارض گردد که محل نتواند کرد و یکشنبه و قدر راب که در اینجا زنده
تا خارجین ساسن گردد و یکشنبه آن اکثر اجه نموده باز به بنده و زود فاد
در الکلیات و روشن کل و اندکی سر که ترسانند و اگر چند روز بگذرد و در دم
نکند و حرارتی در عضو نباشد و باطرا محکم تر از آنکه اول سینه کشند و بنده
و مانند الله در چهار روز یا زیاد و فضا و حیر از عکس و معات و کل این
و مورد سازند و اگر صبر و فرو خشی عقیده و افاقا و کل این از هر یک مجرم
اضافه نمایند و عقیده محکم مع مردم سازند و اگر احتیاج زیاده نباشد
کو در پنجوش و اکلیل و ورق و مخلوط نمایند و غذا و غلیظ سرخ مثل آب
و طم و یا کجه و انال اینها دیند و در اخر باطرا است نموده اندکی و حرارت
ندند و عقود اما محکم و صلب نشود و قوت محال اصلی و بعد از آن که در حاشی
بود ابتدا ریش یک عصایه از لب یا لاله آن کنند و در بدی از لب و زک
و در این او را نشاده بردارند و قدری بر در اینجا بنده و چو از زوایا به هم
که در دو از درم این از درم مردم و ماسده ندارند و از خون میزد و می استند
از صبر و کند و مرد خون سیاه و شان در روی سازند و بر اینجا زنده تا خون
نسکین باید نوع چهارم در خلق بیرون آمدن زیادتی باب استخوان تمام
از نمایی

بزرگای دوی که در استخوان دیگر باشند که بیان بر دو انفال مفصلی بدان بود و علامت
 او بچ شدن عضو و نقصان در جمیع حرکات و درم علاج است که رفیق باشند
 و موضع او بر دو ضلع است و کل خیز و باز زده بکم میخ گذارند و باغندال
 به بندند و دیگر از منته از جای خود بیرون آید علامت او است که دندان
 کشاده مانند دندانها در برابر یکدیگر نباشند علاج است که باکی را بفرمانند که
 سر او را بگیرد و در جبهه دندان باز است پیشتر و منته راست دارند و طبیب
 منته را بگیرد و در پیشانی بخیا ندو بسوی جبهه است برود بجای او برود و از
 از پیشانی بیمار کشند و منته او را بسوی خویشتن کشد و بیالابرار و بجای
 برند اولی بود و دیگر بیرون آمدن ثغره یعنی جبهه کردن علامت او است
 که دست بر نهند و مخالف بود علاج است که او را بدست راست نهد
 بجای بر بند و بر بندند و دیگر بیرون آمدن از جفت از جای خویشتن رفت را
 شبازی ملک و دو کشش نمید و این نمید فای که از جای اسان بیرون
 آید و در اسان بجای بود علامت بیرون آمدن استخوان بازو از جای خویشتن
 است که دو کشش او مخالف دو کشش دیگر کرد و کشش او بود و هیچ حال دست
 به یکدیگر بر دست و شوار تواند که علاج است که دست و بازوی او بگیرد و
 استنابین از دیگر دست در بغل افکند و بیده استخوان بازو بدان
 دارد و فوت کند و بجای باز برود و از پیشانی در حال فوت کشد
 در بر بغل خویشتن دارد و آن مهره را بجای برود از روی کاری برانده و طلب

کشته در حمام با برود و روغن و آب گرم ریخت تا نرم شود پس بود که بر پشت
خسبه و کوبیده از قیوت یا از قسَم یا از سبب که صلب نبود در نعل او نهادند
و با شسته خولش را دهانه نهاده و دست او را حولش کشیدند تا بدین نزدیکی
رود و دیگر بیرون آمدن مرقی تا ایستاده و ز سر از جای بیرون رود
و چون بیرون رود و نور بجای رود علامت بیرون آمدن مرقی نیم
مجلس هم به هم معلوم بود علاج آن بود که بفرمایند تا کف دست کشاده
و یکی را بفرمایند تا باغداد را برود و لکها را در نو و خلاص کشیدن آن
میکشد تا بیمار کشیده نشود و خون بند که بجای باز آمد و بیست بر دوش
میسازد به بندند با اعتدال دیگر بیرون آمدن بندگاه ساعد و گنجان
طریق آن کشیدن برفی یا نعل بندگاه گنجان راست اردو و بخواب
بجای باز آید پس باید دانست دیگر بیرون مهرهای بست و مهرهای
رود و هلاک کند از بهر آنکه کجاء خواره شود و طایفه علاج آنست که او به رود
زانو بردارند و برفی دست بر او مالند یا جو به گنجان بزد و باز میگردانند
او را بدان مالند مانند سبزی که بقراط حکیم فرموده که تخمه بلبلند با اندازه
بالا و سهار مرد یا دو کانی مانند دانه می و نهاده و سبزی نرم به روی
دو کانی اندازند و مرد را بجام برند با نهاده و او نرم شود پس بیرون
در شکم بکشد و دستاوی یا فوطه دو یا بر خسته او به بخند و نهاده از آن
نعل بیرون آرند و بر میان کتف او بند کنند و دستاوی دیگر بیاورند و بر دوش

طر از بالای زانو بپایند و آنجا که بن رانها بود بند کنند و کنار دستها بجوی که بر شکل دهنه
 نادن بود هر دو نهاره را بدین چوبها محکم سازند و بفرمانند تا بقوت بسوی خون
 بکشند و هر دو کف دست بر آن مهره بپزند و قوت کنند تا بجای رود و بطریقه
 بجای باز برون مهره کردن آن است که بیمار را القفا خوابانند و سر او بکشند
 و مهره را بمانند تا بجای رود و وضاد قوی از مالش و کل ارغنی و صید و مغاث و
 زعفران بگللاب و زرده تخم مرغ بپزند و بیک بیرون اندن مهره استخوان
 ران حفصه برین گاه باشد که بیرون اندن آن سوی اندرون افتد و گاه
 سوی بیرون و گاه باشد که راست افتد علامت او است که بای دراز
 تر از دو سنجوله ران را مانع بود و گاه که سوی پس افتاده بود بای کوتاه شود
 و بطریقه بجای باز برون است که ران را باشد و از سوی راست و چپ
 بچسباند تا سر استخوان بجای خویش آید بگذاورند و وضاد کنند و بر بندند
 نواری نرم بکنند و بیکر از نواری بچوب کسی سازند و بای او در آن رگب کنند
 و آن ملواری بر بپای و در آن بپزند و سرد بر سر دوش او بپزند و سوی پشت
 و زیر بغل او در آن بند کنند تا بای نتواند کشید و مهره ران از جای
 بپزد و دست بپزد و بیرون اندن بند گاه از نواری بجای خویش علاج است
 که بیمار را بر کسی نشاند و بر روی قوی ران او را که بیدار بود و دیگری استخوان
 مساق او را بیکر داند و بکشند و آن دو مرد او را القفا بدارند و بر بالای مساندند
 و دست و دست بپزند گاه دارد تا خون استخوان برابر بجای خویش آید و خود بجا

نار شود در حال به بندند و ضا و گذارد و دیگر بیرون آمدن بندگاه نشاندند
بیشیدن نایجای او و در تمام از جای آمده و در نایجای میزد و در نایجای
که چوبی زمین فرو برد محکم و سوار را بیا رند و بقیه آنچه باشد چنانکه این جهت بیان
هر دو ران او باشد و در کشتی برین جهت به بنجد نایجای بای او را باشد
نکته ران او از چوب خسته نشود پس قدم او بگیرند و بقوت تمام بکشند و بگرد
بای دیگر کشیده میدارند تا چون بنشیند کشیده شود و بندگاه بجای باز شود و ضا
بر کشند و به بندند و بند چنان باید که یکت بای فرو واید و بایالای شش
بند کند و بندگاه انگشتان بای که از جای بیرون کشیدن بجای باز شود
همچون ز انگشتان دست و هرگاه بند نایجای باز برد و کش کند و از آنرا
سینه و نایم واری مانند از ابروهای گرم کشنده که در علاج اما سهای صلب
باز کرده شده معالجه نماید **در وی و دهن وی و وی اندکی بود**
آمدن بود به تمام و دهن و دهن در و کو و کو بود که با شخوان و آنچه بیرون
در آمده است رسد علامت دهنی آن باشد که در نفاصل اندکی لغوی
و نشوی از جانب دیگر میزد و بعضی حرکات ممکن بود علاج در وی بود
است که موضع را بکشد و غن نمایند و در صورت گرم کوفته شود باشد با غن
به بندند و طلا از نفاصل و کل خرد و با نوزده گم سرخ سازند و در آنرا
فوتیر خوانند از برک و برک بید و سبک کل سرخ و کل ارتمی و آفاقا
و خطی و دانش و اکلیل و صندل کخ خا و سازند و اگر درم بود از آن
در معالجات

و معاش و افاقیه و کما در فوکل سفیده تخم مرغ طلا نمایند و بکبارض میگرد
 در فصل را حاشیه در از روز زیاده از طول طبع میگرد و کلبه و در طبع زیاد
 و اشترخاد و عصبها در وابط بود علامت او است که در غور در فصل
 حادث گردد که انگشت در و در آید و هرگاه ان عصب را میل دهند طبع
 بی تکلف رجوع نماید و خون رگ نماید و نمودن علاج است که عصب را
 را موضع او ریزد و ضا و فایض قویتر که در وقت گرمی بود مثل باز و کلتار
 و افاقیه و قسط داشته سازند یا انفجار مثل خور سرد و ابل و کند زمانه
 و سایر آنچه در ضا و فشق بندگور شده فایده دارد **بمعنی زهر**
 و مثل است بر فصل **زهر** در زهر و علامات خوردن و علاج
 کلی آن تا اگر زهر دهند اثر نکند کسی که ازین کار اندیشه باشد واجب
 است که از موضع زدود داشته باشد اخر از نماید و از اثر زهر و اغذیه که
 ترش و شور و شیرین و قوی بود ملاحظه نماید از بهر آنکه کسی که خوانند که
 چیزی زبان کار دهند بخشن طعامها و نه نافر و انرا بپوش در آنجا
 که تهمت این باشد هیچ نباید خورد و اگر ضرورت باشد چنان جای
 که کشته و نشسته حاضر نباید شد از بهر آنکه در حال کسلی و تشنگی داروی
 زبان کار پوشیده بود و دیگر آنکه در کسلی و تشنگی زهر و راه باید دور
 رگها بگذرد و بدیل رسد بخلاف آنکه اگر معده و عروق از طعام محتلی بود
 زهر راه نیاید که بدیل و قوت آن نشت بر طعام آید و واجب است که

وزن

او به دفع نفرت هم نماید اختیار نماید تا عمل زهر را ضعیف سازد مثل
شردن بطور کس و تر باقی کل مخموم و صفت آن کل مخموم و حب النار از
بک برابر یکدیگر نرم گرفته و در آن عمل انجینه بر وزن کاه و حب
ساخته دو اردیگر خورد و انجینه بر پنجوب خورد و مقشر خرد نمک گرفته و
سداب از هر یک یک کس خرد و انجینه نصفه مقدار که بد و خمیر سازند
با شربت سداب سالما بنده مقدار است سموم بنمایند و انجینه و بنفشه
با نمک و بود نه لب جوی و رک سداب یا شربت سداب و بنفشه را
فایده دارد و اگر کسی زهر خورده و شش را درده و خفته او منقلب گشته
و سیاهی چشم رفته امید خلاصی نیست و همچنین فتنه کرده و در چشمها
آو بیرون اند و بنفش او ساقط شود و عروق را رو کند و حالت بد
حال دارد و در این احوال رسیده و تغیری در احوال او ظاهر شده
و اضطراب دارد و آب گرم بسیار دهند و روشن بخند و مسکه و فی
و مانند آن مقدار که ممکن بود دیگر سازند تا معده پاک شود و اگر
بدنیها فی اسان نیاید ابی که در وقت و پوره و جوارش و
نمک جوشانیده باشند بدان فی کنند و انجینه بدان فی میکنند
که بسیار بود که اگر فی هم نیاید قوت زهر را می کند و مقدار که تواند بنفشه
که قوت زهر را بر طرف سازد و روشن و مسکه از بنفشه گفته اند که بنفشه است
و تر باقی طین مخموم و بین بدین که معده را پاک سازد و زهر و بعضی گفته

اندر

اند که بیشتر از تر یاق اگر در حال بلغم اند زهر را بر طرف ساخته
 اما باید که نگذارند که خواب رود که اثر تر یاق باطل میگردد و زهر او را
 که ملاحظه نمایند که کدام عوارض از سموم عارض شده پس بعللاج آن مخصوص
 بدانست که کدام قسم زهر داده اند بعللاج آن استعمال نمایند و سموم بالشر
 آنجه معلوم نموده اند چهار نوع است **۱** که عارضه اخف کنند
 و اکمال بود مثل زریخ و غیره علامت او معض و قطع و لذع میشود و حرارت
 در بعضی مواضع اند بودن **۲** شیر و روغن و مسکه و بالوده و روغن بادام
۳ گرم و خشک بود مثل فرغون و اشال این علامت او التهاب
 و تشنگی و حرارت روی و بوی دمان و رزوی چشم و آب حرق
 آب برت و کلاب سرد برت و زهره بوس بر روغن بادام یا
 روغن گل که بکلاب زده باشند و برت کرد ساخته و قوس کا فور
 بر روغن بادام یا کبوتر باجم استعمال یا روغن کادو آب میوه را بر روغن
 زرب و قلع و گشته و زردا و زعفران کنند که در کدام موضع اندوه و کوش
 بیشتر است انرا بطول و صندل سرد سازند و از علامت ابتلا زدند و ظاهر بود
 و قلع نمایند و از طبع قبض بود شیر و بید **۴** که سرد و خشک و محذر
 مثل افیون و نیک و مثل این بود علامت او سیاحت و خدر و فضل
 در بدن و بایها و دهنها و زبان **۵** تر یاق دهند یا شرد و بکوش
 زرد و جوز و دار حلیث زهر آب کهنه ای صفت آن مرو و سداب

و قسط و بودینه و غفل و عاف و مردمانا از هر یک بر از خلیت راجع
مجموع لعل بازند و اگر نباشد غار لقون و مرد و کل از نسی لعل
بلنمانند و مرد سداب و نمک شور بای مرتفع و بره در سموم قطع کلی دارد
و شور بای اوز و بره و اطراف بره بکشد کندم و جوخته شور بای از
اختیار نمانند و با بهاد بدن او را خشک بماند و سر و سینه او را بکارد
و نان گرم و نمک گرم سازند و عطسه فایده دارد **در سموم کشنده**
که ضد مزاج اینان بود بجز خود علامت او سقوط قوت و خشی هر خط
و در بول و سقوط نقش و عرق سرد و توانی نفس **در مبادره خوردن**
نریاق و فاد زهره یا نرود و یکس و دو المسک و لقونیه قوت
بما و اللحم و شراب و بویه و خوش و موضع خوب که بهوار او منحل
بود و یکس خوب که میوی منحل و کلاب رنجبه باشند و از غشی و
مستوای کرد و عرق سرد کند و بیل هلاک شود و دیگر که هر یک از سموم
را الکاسیت در عضوی از اعضا شود و نرود و ار است که در حفظ او نماند
تا ان عضو از دست ان محفوظ ماند مثلا اگر اضطراب در انفل
بطق بود و منصف با حقه نرم بیازند و اگر در معده حادث بدو و این
نما میست و در رزقاق ظاهر شود و بیهوشی که مخصوص کبد است
نمانند و از خفقان و غشی حادث کرد و معلوم میشود که فردا و بدیل بیده
انجام به نقیبت دل نمانند و اگر در موضع از بدن بهیبت و خیرت حادث
بطل و منحل

بطحال و صندل گرد نموده بر آن موضع گذارند تا خدر گردد و اگر بر دوش ظاهر
 شود آن حضور را گرم سازند **فصل دوم** در خوردن هر یک از سموم و ادویه
 سمیه و علامات و علاجات آن و سموم و ادویه سمیه بعضی از وسع نبات و
 بعضی نباتات و بعضی حیوانات بود و این خبر نوع است **در دارو**
 سعدنی که مردم را زبان دارد و مذکور میشود که بسیار بکوبند از زنده
 بخورند ضرر آنرا است که نکند چشته آنکه در حال بیرون می آید و اگر زنده در گوش
 ریزند آنرا ضایع بر ظاهر میگردد و مثل شمع و در دشت بدو اختلاط مطلق و نقل قوی
 در آن جانب و بسیار است که منجر بکشته وضع نموده بسبب آنکه از بوی
 و مانع میرسد **در** است که او را بیرون آورند و بوی طریقه که سلی از
 رصاص در گوش می کشند تا ریه برون برسد و بیرون آورند و آنچه
 منعقد و مقبول بود از خوردن او اعراض میشود مثل درد اندرون و درم
 بدن و معص شد و درانی زبان و نقل سموده و احتیاس لول
 تنقیه سموده بشی تاب غسل و بوره و حقه بدنهای سرد درم مراب غسل
 است بدن و بعد از آن شیره و لعاب تخمها و شراب و مرغشته اند که فایده دارد
 و گویید بول نایب بادویه و غذای نبات مردار است و براده رصاص
 که گرد آنراست و براده رصاص دهند اندامها را و او باکس برود و قوی و خنثی
 و آن درانی زبان و نقل سموده در روده و در بدن مل عبده حکم ظاهر شود
 گاهی اطلاق با وراط واقع گردد که سحر و جراحی است اما خود قوی بطبع

انجرو شربت و بوره خند مریه و اسهال مجاریش سهیل و حقه قوی و زبان
را فایده گفته اند و سه درم از مرود و درم سهیل مجاریش سهیل یا
از آب نفودارد و در مجرای مری و حرق در حمام و بکدرم غرقوب و بکدرم
فلفل بهتر است گفته اند و صحت مری می شود و هم کفش و اسهال و مری
برابر شربت و در متقال باب کفش با شراب او را بول میکنند و
غذا بخوراد آب بکوشت مرغ سازند اسفیداج از خوردن او عارض میگردد
سفیدی زبان و سرخه و فواق و خونست و سرخی در صحن و زبان
و درد معده و احتلاط عقل **فنج** باب سهیل و انجیر و ربع در
محموده باب سهیل و حقه حاد و شربت اسهال حاد را در شمع از خوا
و روغن شک و سرب شراب **از خوردن او قولنج و حشاک**
و خنک دمان عارض میگردد **اسفیداج** و شربت شراب کهنه و مالد
عسل و آب باد بویه و آب حطی زرد شیره بکوس و ربع و رومی از محمود
در جلاب که از عسل بود و اگر سحر عارض شود علاج همین مانند
اعراض این بود و مثل اعراض زبسی مقبول بود اما از اینها با سهیل
بود علاج زبسی مانند و نوربای جرب فایده دارد **از خوردن**
ادب و کز کفش صلق و جراحست در معده و بسیار است که فی و حشاک
می شود و علاج زرد سحر که خواهد اند فلکند **از خوردن این**
و درد سر و خنک دمان و درد شکم بداید **خیز ناز** و دهند تا اسهال

کندلی

کند پس روشن کارد مسکه دهند و بپوشند روشن کل و روشن تنفشه و روشن سید
 انجیر با سرکه بر زنند و تنقا طریس دهند تا انچه بر آید بود جمع شود بعد از آن
 تدبیر اسهال نمایند و بپاشند که بدان حاجت آید که هر روز یکدرم تنقا
 باید داد و از لبس آن شور بای جرب دهند و روشن کاه و اضافند
 اسهال کند و از نهوز در سوره بودنی فایده دارد **درد** از خوردن
 این هر دو سح و جرحت روده و درد شدید و شکم خشک و بان و درد
 سوره و اسهال و بوی و دغثاری بول و کردنی اطراف و سرفه و آغش
 اندک زبونی مقبول و آب صابون و زنگار یا در حلق غبار نوره رفته باشد
 همه است در آب گرم و حلاب بار و روشن با دام مسکه و روشن کاه
 حیدر است ملینانید تا فی آید پس از آن کنک جو کنک کندم و ریخ
 و ازندی از تخم کمان با غسل و آب خبازی و غسل بعد از آن شیر نازه
 و مسکه و لعاب است و شور بای جرب **درد** از خوردن هر دو
 سرفه شدید که متوجع بل شود و عارض نمیشود **درد** مسکه نقه و زیت
 تنفشه در آب کنک جو بار و روشن با دام و غذا از روده تخم مرغ نیم تخت
 شور بای مرغ فربه و قلیه انشا ماخ **درد** در **درد** در **درد**
 حادث میگردد و فساد مزاج کبد و استسقاء **درد** در **درد** در **درد**
 و زراب که مقدحی مزیت و نیاز **درد** در **درد** در **درد**
 است از خوردن او درم لب و زبان و لیس سببی و دوا در **درد**

در سقوط قوت و اگر خلاص شود از دشمن و در و سل سگردد فی نخم سکنم
و شراب در و غن بسیار میمانند و بکشد فی کشت و از طبعش با
یا دو از المکب یا بزرگ شهاب از دو از المکب بکدرم و از مشک نیم
و اتنی و تر باقی بکشد و در و بطوس و فادز هر حیوانی حریب است
و از جمله تر یا قات که نفع تمام دارد پوست پنج کبر و روشن کا و حیوانی
که نام او پیش مویش کوبند نفع عظیم دارد و از خوردن او
سواد زبان و بجل خون و جسد خون از حاصل و اعراض کم
فی باب شیر مار و غن کل شیشه و بعد از تنقیه کا فور با کلاب
و قرص کا فور با دوغ کا و داب خیار و لیمو نیم ای و اسفند
داب لمار و شیره خرفه و در و غن با دام و کل و اب انکور
شفای همه را میمانند و ضا در کینه و جگر از ضد و کلاب کلاهند
از ذکر بکشد و لذع در شکم در کورش احش و فواخ و اسهال موقوف
فی و شیر و مسکه در و غن کا و غیره و اسهال و خوردن حریر کوس
سبب و در اب سرد در آمدن به حریم و حریم کلاب و اب انکور
و سبب خوردن و باقی علاج مردن کسبل نمایند مثل شیر
و لاغیه و غیره و غرض میگردد هرگاه از مقدار شربت او زیاده خوردند
اندوده و لذع و اسهال موقوف شیر تازه و مسکه در و غن و دوغ کا و داب
کسبل

سبب در اینها قایض و قریصها و قایض که دفع اسهال نماید و حمام با
 عذیب معتدل محمود است اگر زیاده از شراب و از خوردن
 اسهال موقوف و عطش و ضعف جگر شود و دفع در بانی
 و ریوج و شربت فواکه و فاد زهر و تلخان کبیب عارض میشود
 از خوردن او ابله در دندان و حلق و اندوه و اراضی عاده در کول
 و فساد اعضاء و مقدار و مغال از گذشته بود و اخلای منون و قح
 میکرد و او کواکس خوردن اینها سرد و تر و روشن بادام و
 کند و شوربای جرب و جوز فاد و ترپران بود و نجاست
 او مثال اراضی و زارح بود علاج ان مثل علاج ان باشد
 از خوردن ان سورکش و نزع و تب و ق حاصل کرد و بعد از
 قی و حقه تریاق فایده دارد از خوردن اینها کولش
 در معده و حلق و در رومی و احشای در بول و براز در دم
 سان و در آرد و باد در شکم و در جنب و نفس غشی حاصل کرد
 بعد از قی و غوغه شیر تازه و کشک جو بار و شن کل و خند بیدستر
 یا سرکه و غسل محاسب نفع دارد از خوردن او اسهال
 و خناق و خفقان و معصن و نورش بول با و در شکم ظاهر شود
 بیشتر و مسکه و روشن و بنیز تر با غسل و دفع اسهال بر ب قایض و
 شراب مخروص کم از زن گرم کند از زن از خوردن او گرم

نشود خصوصاً اگر اسهال بود و بهشتان با شربت شربت
لیمو و دونه ترش و شیرین و آب سیب و آبی **عارضه عارضه**
از درد اندرون و اسهال خوردن و در دستنه شیر خورده آب
فواکه فالس و شربت داده با من و تخم مرغ نیم بجفت و جمیع آنچه منع اسهال
نخون نماید و لعاب تخم آبی **از خوردن او ورم زبان و درد**
معه و روده میشود علاج مثل آنکه در درج خواهد آمد آن اسهال
عارضه بکود از خوردن او اسهال میوط **اوقتی** خوردن
شیر تازه و مسکه و زرباق بکود قاذر **از آنچه عارض میگردد**
و اگر از دهن شیر بیل نماید غشیان و غشی و آب **شیر تازه و دمنی و**
شربت لیمو و خرفه **از خوردن او درد گردانده و خاف**
و احتیاط عقل و تشنج مایه عارض میگردد **فقد و تبس طبعیت**
و تدبیر مزاج بقصر کافور و دونه ترش و آب فواکه و هفت سوه
از اینها چنانچه اگر افزایند
در استعمال و خوردن عارض میگردد غشیان و دمنی قوی شود که قوت
را ساقط نماید و خاف و غشی و غش **حفته** **دمنی اگر**
که کورت انداخته در هفت تدکوار شده نفوذ در دوزن بایق قاذر و خوردن
اب گرم و شیر **از خوردن او عارض میشود و از کسالت دمانی**
بوی ایون اید در رفتن زبان و هذر و عور چشمها و غاریدن جلده
و دمنی

و در وقت خواب و صبح نفس و تارکی در چشم و مقدار دو درم از رو
 کشیده بود **فی** لثت و تری و غسل و نمک و حقه ها و تری
 و نمرود بطوس و اگر نباشد حلیت در آب غسل حل نموده یا شراب
 کهنه که در دو در حینه کوفته و عاقره ها و خد بیدستر یا تریاق از بیهوش
 بند می از خد بیدستر و قفل و حلیت و ابل زرم کوفته و بوی خد
 نفع دارد و روغن قطره در بدن بالند **از** و اعراض حاصل
 شود اول دوار و حمرت چشم و سیاه و تری چشم دوزن از و نفع
 کشیده بود **اول** ملل علاج افیون بود و تری بای جرب
 کلا دارد **اعراض** اول اعراض جز مانند و سرسام بار بود
 و دوار و کرب و حک و سبات کشید **فی** و حقه و طلا از طلا
 و روغن قفل و اندک بر که بر کنند از نفع سنب و ستر خوش اند و آب
 شربت خامه و تریاق و شیر فایده دارد **از** و استرخا و زبان
 و کف و تری و صبح نفس در فتنه و فل و پنهان و قبیله در بدن عارض
 کرد **فی** و خوردن شیر و طبع بخیر و روغن بادام و مسکه و شراب
 و روغن فلفل و تریاق و سحر و معاجین کبار **از** بسیار
 خوردن او دوار و سر و حک و صوت و سبات عارض دارد
فی لثت و بوره و روغن زیت یا روغن کوسن و زرده تخم مرغ
 و قفل و کونست مرغ و زیت و نمک را فایده گفته اند و در حینه و قفل

فایده مند است که اسفند است از خوردن کوفته او نم
کرب و ضیق نفس و نفوذ قوت نفس در دمی جمیع بدن و خرد و
مقدور غشی شود **فی باب ارم و عمل و شربت و بوره و شراب**
و تریاق و زرده کچم مرغ و ما فزین فایده دارد و شیر خرم با چهار
مخم **نوعی از ویدست که کل او سیاه و برک او مثل برگ**
جرجر بود از خوردن او خشک زبان و فواق و نفی و خون و اسهال
مخاطی که منجر شود **فی و خوردن شیر و عمل با اسفند و مرغ**
زرد و بادام تلخ خوردن فایده دارد **از خوردن بسیار**
او خفاق و قولنج ظاهر گردد و انواع بد کشنده دارد سیاه و سیاه و
طاووس و انچه در نواحی کوراج هوام بود یا نزدیک اشجار که کیفیت
قوی دارد و در کرب او ضیق نفس و عرق سرد و نفخ در معده و شکم
و بعضی و فواق و غشی عارض گردد **فی باب ترب و با تخم**
ترب و بوره و نمک و کچم و شراب **کفته است فایده دارد**
یا الیکانه یا خاکستر جوی یا انجیر باب ارم و نمک و اندک کرکه
ار نیمه و سنجر یا و خلاقی و کونی شراب یا اب سداب و خاد
معده یبندل و غلاب و ما فزین و صفت فایده دارد
ار نیمه و سنجر یا و خلاقی و کونی شراب یا اب سداب و خاد
و در و شدید و نورش نول و درم نصیب و تب و اخلاط عقل غشی
عارضی دارد

عارض گردد و آن فی جانب ارم درون کبچ و طبع انجیر و شنب و پوره چیدو
 و قند با سبب چشمت نخا و خوردن شیر تازه و تخمها و حقه از آب جو
 حلیه مرغ و جوی مرغ و بطور غذا شور بانی خوب در روشن ای گفته اند که
 زیرا او بود چون زود ماییدن و حب صور کبار و صغار با شلست نفقد
 و انجیر و قند و روشن مسکه و پوره و زردخم مرغ قانده منداست و در ایل
 بروغن گل و سفید و تخم مرغ چکانند و ضا و از اردو جو و غسل نمایند **و در**
 گوشت و زرد کشنده است از در شراب افند و از هم بدرد و از خوردن او
 می و در روشن بود در معده واقع گردد و از حرمان برادر بپخته او موجب قتل
 گردد و خوردن اینها **و زرد** مثل و از ارج نمایند و **حرمان** بکشد و خرد
 و قند از هر یک برابر بکیند و بر روشن کاو دهند و شیر تازه و ماییدن روشن
 و حمام روند و علاج حرمانی و ماییدن بدن بر روشن و در سر یک ارم نژاند
 و مسکه و خطا با خوردن قانده دارد **و در** بعضی گفته اند که کرده
 است شبیه چهل با سه چیل با دار و دوزن او کوتاه بود و گمان برده اند
 که کوفته شود از در اش و آن اندازند اش را ستانند و از خوردن او بد
 شد بد معده و درم مسکه مثل استغفار و احسان بول و درم زمان
 و زوال عقل و در بدن بعضی مرقع سیاه و شوق گردد **و در** فی و حقه حاد
 و خوردن ترافات مثل تر یا ق افغانی و شر و بطوس و ملک البطم و رایج
 تا وسیع و غسل و حب صبور و برک سرو با روشن زیت نفع دارد **و در**

از خوردن او درم بدن و کموت و زردی زنگ و غشی و موی و
و نه آنها باشند و بیل طعام سا قط شود **فی باب** کرم و اسهال
و ترش تراب بسیار و ریا ح در حمام و در ارش و رانند
بر و غش در بدن بمانند و دوا الک و کرم **فی مقدار** و فقال
شراب نفخ دار و **فی مقدار** و کرمی از و بعد از یک هفته گفته اند نشسته
کننده است **علاج** روغن و شیرازه با خطا تا و در جنبی و سینه با یخ
کوش و روغن بادام در بدن بمانند و تدبیر لطیف نمایند
از خوردن او **فی** زرد و کموت و بلخی زبان و زردی چشمها
کرد **فی** بر و غش و آب کرم و این تر باق با پخته دار و کل
مخوم و حب العار و زرد آب از هر یک برار مرصف جز
نرم کوفته و عسل اینجکه ترش و مغالی بود **فی** نمایند و اعاده نمایند و
علاج بیهوده نمایند **فی** از خوردن او **علاج** شوار شود و خلط
از وید شواری بیشتر رود **علاج** روغن کرم نموده آرسک در روغن
کنجد اختیار نمایند و بعد از آن آب کرم خورند و **فی** کنند و
فا و زهر و تر باق و دوا الک و شر و دلو و مقدار مارا **علاج**
عق و آب غارض میبرد و کرب شنید و زردی روی و درم
و حفاق و کیلان و عرق و منهن **علاج** **فی** و تر باق طس مخوم و خوردن

زراوند

در آوند ذهاب اندرانی از هر یک نیم درم باب کرم بپنمانند **فاسه**
 و ترش کشنده غشی و سرکشش و جشش خم معده و با شد که بپند کند و بکشد
 باب غسل و شراب خورن یا طلاق و در معده روغن نارون
 و بادام و بصلطه مالیدن و کفزد و کلاب نفع دارد **سیر** سیر که در
 معده بسته شود غشی و غرق سرد و نافض عارض **ارد** **سیر** سیر بانه
 نیم مثقال لبر که کشته مقدار باغلی حلت یا آب بودیه و سکنجبین ناطنج
 تخم کش باب غسل و فی مانند **خون** **ارد** از محمود و در سینه
 و معده و روده و نمانه و جفاق و غشی و سقوط قوت و سینه اعضا
 و سردی اطراف و ضعف نبض عارض **ارد** **حفته** دارد و فرط باب
 کرم صفت دوزاد نافع خاکستر حوت الجبر سوزن و کوش با سیر مایه مقدار
 درم ساخته و محمود خون نمانه بولاج حصاة ملاخضه مانند
تباری سبک التلیل شب بر دی کشته و اراض
 ان تاسه و بپندارد و با شد که بکشد **علاج** فی و میبه و شراب
 ای و کل محتوم فایده دارد **برمان** **ارد** که کرم مجده و خشک سازند
 و بخار آن بمیس ارد حکم زبرد دارد و از خوردن غشی و فقدان عقل
 و میبه عارض **ارد** **علاج** انست که معده را پاک سازد بقی بولاج
 میبه و شراب باب ابی و سب و کل محتوم بعد از فی نفع دارد و در دوا
علاج و انچه در علاج میبه مذکور شد مرا دست نمایند و از خواب و حمام

منع کنند فصل **مهر** در بهشت بهرام ذکریدن باران و جانوران طرد
بهرام را سر او را داشت که در بسک و منزل لجام و طادس و لبط
و بخار ریش و کوزن و در اسکو لکها پدید آمد و در حوالی و نواحی منزل
سبح و حلیت و غار و کسیر و خرنی و بودینه و در تنه پاشند بانشند
از خاکستر خوب صنوبر یا ریشمانی بقطران و حلیت الموده گذارند
و شمع و روغنهای درخت از ترو باب خود دور گذارند تا بهرام و نجا شود
نشوند و از دود خوب انار و روغن کوس و زرد و کوس و موسی و اطلاف
جانوران و منقل درخت و انکه و برک غار نیم حشرات بگزینند خلاص
از دود افیون و سیاهانه و فنه و شاخ بزکوبی و نوارد **دور در**
از دود سرد و اطلاف بزکوبی و فاف و فاف و کارد و موسی و
و منقل درخت باران بگزینند و فنه و شاخ بزکوبی و نوارد و کارد و موسی و
از روی دور شود و نوارد در دراب حل کنند و در خانه بپاشند
و آب دهن روزه و از که مزاج او گرم بود زدم را بپاشد و از تراب
را بپاشد تا بپاشد و در خانه گذارند زدم بگزیند و آب تراب و در
بروی اندازند نمیرد **دور در** تهازی از خوب گویند اگر
خرطل در آب کنند و آب از در خانه بپاشند کیلانی بپزند و بگزینند
و طبع خرنوب و علیق و عجبین بود از غوث بگزیند در زمین کنند کیلانی

آنجا جمع شوند و اگر به غریبت رجوعی طلب کنند بکفان بران خوب
 جمع شوند و آب و غریب از آب باشند بگزینند و در آن آب بپوش
 خوب صورت ترانسه ان دود کنند بگزینند و اگر انش و نقل قدس نبرد و دود
 همچنین بود و از دود درک بود و درین مورد درک کرد و دود
 مقل و کور و بگزینند و اگر روی را و بدن را روغن مالند الم نرسد
 و اگر هر دو را بگزینند در خانه که آتش باشد در خانه که پدید باشد آتش نباشد
 از دود ان بگزینند و در آن آب بپوش و در آن آب بپوش و در آن آب بپوش
 و کندش مورد و آب در آن زردی در شیر یا در آب در ظرفی کندش
 جمع شود و بپزد و در آن آب بپوش و در آن آب بپوش و در آن آب بپوش
 و شک و صفت الحید و زرا بپزد و در آن آب بپوش و در آن آب بپوش
 تخم و در خانه بپزد و در آن آب بپوش و در آن آب بپوش و در آن آب بپوش
 بگزینند و بپزد و در آن آب بپوش و در آن آب بپوش و در آن آب بپوش
 و در آن آب بپوش و در آن آب بپوش و در آن آب بپوش و در آن آب بپوش
 بگزینند و در آن آب بپوش و در آن آب بپوش و در آن آب بپوش و در آن آب بپوش
 در خانه او بگزینند و در آن آب بپوش و در آن آب بپوش و در آن آب بپوش
 از دود کور و در آن آب بپوش و در آن آب بپوش و در آن آب بپوش
 چای از سبب در خود مالند و بپزد و در آن آب بپوش و در آن آب بپوش

سوس کوبند و فسیس و شویرو بودند و جویاری و پوست مرغ جابر را
از دیوچه نگاهدارد و بفرمان غدا شویاری دیگر دارد و بعضی دارد
که جانوران را بکشد و خونی را که او را کت را بکشد و در حشر که تعبیه
کنند و بدیند خالی آنرا بکشد و بکشد خالی آنرا بکشد و شغال را
بکشد با دانه بلخ رو به را بکشد و خرزهره و برگ ازاد درخت پیام را
بکشد **زردی پس** هرگاه حشرات بکشد و از آنست که بالادان
موضع را به بندند در ساعت و صبح نمایند صبحی شد و بعد از آنش
دنان و دهن را بر وزن کل و خیزه چوب سازند و باید که دندان
نما کل نباشد و روزه دار نباشد در صبحی که او را بدان گفته
از داب او را بکشد و بعد از آن مجسمه باشد که از اندیش باغبان
شوق پس از آن مرغ را نگاهدارم و آن موضع بند و ضلالت کنند
میغنی ادویه کنند مثل زبل الحام و بود و بند و بود و بول و خاست
چوب از و درخت انجیر که باید بپازموش و سپر بپزی یا بپزی که
سنگین و حلت و کور و زبل کبوتر و بود و بند و کاکولی از جابر
نرم و زفت طلا نمایند و جراحی کنند که بود و در و در و در
در بوم نمایند و بپز کنند که اعراض کدام یک از خون که کرده و زان
داد و به و علاج آن نمایند از هوام که **افعی** و **پس** و **پس** است **پس**
پس این مار است که بر سر او تاج بود و رازی او و دود است
باله پرن

یاس بیدست باشد و اگر او نیز بود و چشمهای او سرخ و در نواحی بویا نرود
و بر مری و جانوری که بر این سوراخ او شود بافتند دیده اند که سواری سر نیزند
رسانند هم سوار یک کب دیده اند که بر لب کب کزیده هم سوار یک کب مرده این
مار نیز بین ترکستان بود و هرگز اگر در آنجا بودم اند و در حال مرده بود
ان مرده شود هم میرد و علاج ندارد **مار کب** در نواحی او یک
تا در نزد شاخها دارد و جای او بیشتر اوقات در ریگها بود و رنگ او مثل
ریگ باشد علامت کزیدن او اگرانی در تمام بدن و پشت چشم برآمد
و سر کشتن و چشم مار یک شود و مثل زایل **مار قبی** تخم ترب و شراب
و کنجد و خید بیدستر و بودینه و ششی با شراب شود و در هر نعل شکست تخم ترب
عجیب است و اینک روغن زیت عماد کردن و بودینه کوهی و بلوط جدا جدا
زیم استیحه و مال حو خاد کردن بود دارد **زین** فواف بیداید
و زین روی مکرر و خدر شود و اندامها سرد شود کسالت بیداید
و چشمها بر هم نهاده و حلقان و ورمی عظیم **زین** از نس او مثل
از مسام و فاقه روان گردد و رنگ او مثل ریگ بود و بدن او
نقطه سفید و سیاه باشد در موضع کزیدن از ورم سیاه و ورم از فاقه
گردد و اسهال و ضیق نفس و سرافزون و انقطاع صنوت و لغو و هلاک
شود **زین** **زین** در دشت و ورم در جمع بدن غار می دو
یا رانگوتاه یا ریگ کس بر کند و خود را نوی او اندازند و در دشت و غلی

گفته در مزاجی و هستان بسیار بود و وی می دیکه منجس این مار هم می رسد پس
چهار تن او مایل سرخی بود و بباری ماری بود علاج او غلبه افقی نماید
او زدن او را زود در دشت و اضطراب حسن با طوطی و حرکت ساق
کرد و راده اگر سبک است بدهند **مار** ماری بود که در یک
منزل دارد او را مثل او از مای که در آب بود **مار** از ترایق
فاروق و ترایق اریه و ترایق و قاعی و غیره دهند **مار** با انواع
بود بعضی از آن او را زو بار یک سرو بیان او سطر اخبر لفظی می
سیاه دارد و زهر هزار زیاده از ماده او بود و فیضول منتهی غرر او
قوی باشد زهر جوان و در تیر ماه بسیار بود بلوطی افقی هر از یک پوست
باز کند و هر که او نقد کند و علاج نماید پوست باز کند و وی
ناخوش دارد **مار** درازی او یک سر زوده و بر بدن او شمار
سیاهی بسیار بود و او صغیر و در آن او غلبه قریب از بار یک از
از بدن او حقت بول و اندوه و تشنگی شدیده که خود دن آب
زایل شود و بول و حق نماید و شکم او درم کند و افقی و حیات انواع
بسیار دارند که در جگر حساب نمی آید و از او از است که از دگر زدن
و در نوعی او در نمایند و علامت از بدن افقی است که از موضع
سج او خون اول بیرون آید بعد از آن زردی عالی و خرد و
و عقل او زایل شود و درم کرم و بشور و ببله مثل آنچه بر خفته باشد بود

ز نیکو در دایره او بوی ناک و التهاب در احتشاد و عرق سرد
و فساد ز نیک نایل بگوید و نفس متواتر و قی صفراوی تلخ و در سه روز
هلاک کند و گاهی تا بهیم می کشد و بدرین افعی ترا بود و ماده او اسلیم بود
علی است که بالا موضع گردن را محکم به بندند و اگر از خنثی علقا فاسطیه
و معطنه بود قطع عضو ملذوع و قطع حوالی نیز نمایند و گوشت آنرا تمام بکنند
تا با استخوان رسد پس از آن دایع بالشت یا زرب و ضما و زربت
و نبات یا سدر بوفیه یا نیک یا سیر که نمایند و از قطع عضو ملذوع حوالی او تمام
نکافند موضع را محکم بگردانند و بکشند بقوت خند مریه متواتر تا تمام
زهر او کشند بخود و بر او دویه که آن را بر آب کشند بسوز و مثل رفت
و زقیون و جاد شیر و قنه و باز و سایر آنچه در نهش میوهام مذکور شد
بعد از آن تر باقی بگردانند و بطوس و قرض بکشند و تر باقی افعی
صفت قرض بکشند سداب از در کسند زراوند مدح تخم خند بقون از
هر یک برابر بکشد از اند شربتی متقال شرباب بلبا بند باد و متقال
ببب ادویه شرباب و شیر لبار و شرباب کند ما و ببار با شرباب و جوز و طعام
حرب و سرطانات نهی موی و بعضی گفته اند قصب شیر بریان کرده
اگر در حال بخورند مقدار دو متقال بقیع دارد و حب انج و شربانی که بدو
افعی مرده باشد تر باقی زهر حیوانا شیر است و جوز در بند و اصل انج
و انجیر فایده دارد و روشن بسیار مخصوصا اگر لعنه بود و حمام که علق بسیار آید

و شیرینانه خرد کوش و بعد از آن شراب مخمور و جمیع شیرینابه نفع دارد و در ک
زراوند و زراوند مدح و غار یقون بلورم شراب فایده دارد و در
بعد از این گردن غشی و سقوط قوت عارض گردد و ترماقات داد و به
حاره اختیار نمایند و بر موضع ندارند و فصد نافع است و
در بدن و بیش از آنکه از هر کجی دارد و مرغ را بختی نموده و صفی را
بر بیش و ضاد ابل و حب الفار و بابونه و آرد و کسه مجموع با مغز شراب
شراب و فی کرم زرب نفع دارد و بعد از آن ضاد لبقطران و کسه نموده
باشند **مارکله** در آب و در برون آب زرد لب جوز سرد و در
بیل آب با شراب و در درم زراوند شراب و اندک کسه که اینج
و ضاد نموده اینج و زیت و علاج معطنه بعد از علاج شیرین خوردن
روغن بسیار و فی و حقه و خوردن مدیات مثل طنج کرفش و بیل
منه و در حینه و اسارون و فطر اسکیون و ضاد از خارج
نموده و کسه و زیت و علاج حیات بار کفر مثل قه میرافعی نماید
و شراب بسیار و بای بسیار بای شور بای و گیاه بای و ضاد
نقلته الحما و در درک از بارک زردف و مارکوسا زرد
و علاج بلوطیه زراوند طویل و شراب و ضاد بنه بلوط و علاج حاد
که رنگ او مثل جادر کس زرد بود مثل علاج افعی نماید
ماری مختلف بر تنها و بار یک در در و زربانند حاد خورد و در و

بیدرد **علاج** افغی نمایند خففت دیگر از مار پیش در بایستی بود خورد
 او پنج درم و فلان او سی دانه با بستر نهند اند مرا و را چشمها بزرگ و زان
 کشاده و در و را و را ز بمرتب که چشم او پوشیده و بر کردن او فلوکس بود و بپوش
 درست و از او و جراحت بماند نه لبم و از کردن او در و اندک ظاهر
 شود بعد از آن التهاب و نورش پیدا کرد **در** و تر باقی و کرمه بکرم
 طلا یا بزرگ و در و غش قطره و در و غش عاف و در و غش عاف و در و غش عاف و در و غش عاف
 و در و غش عاف و در و غش عاف و در و غش عاف و در و غش عاف و در و غش عاف
 عارض شود از زدن او در و غش عاف و در و غش عاف و در و غش عاف و در و غش عاف
 گاهی حرارت و گاهی سردی و اندوه و غش عاف و در و غش عاف و در و غش عاف
 را حکم به بندهند و محرم بر و گذارند و زهر او را بکشند و زهر او را بکشند
 و زهر او را بکشند و زهر او را بکشند و زهر او را بکشند و زهر او را بکشند
 زیت گذارند و در و غش عاف و در و غش عاف و در و غش عاف و در و غش عاف
 سیر و حلیف و عاف و در و غش عاف و در و غش عاف و در و غش عاف و در و غش عاف
 شراب و تر باقی و در و غش عاف و در و غش عاف و در و غش عاف و در و غش عاف
 شراب و تر باقی و در و غش عاف و در و غش عاف و در و غش عاف و در و غش عاف
 عرق کند و بعد از حمام شراب را لفع گفته اند و از مجرب است و در و غش عاف
 طعام اندکی از و بخورند و بپوش گفته اند و تر باقی و در و غش عاف و در و غش عاف
 زدن عاقب را ضرر نرساند و شراب را زدن است که اصحاب نمایند

در موضع که غریب بسیار بود از اشیا و منفعت سده مثل تخم کرفش نوع دیگر
از مردم جدا که گویند خورد بود و زهر او گرم و بعد از دور و زیاده زهرش
کرد و ابراض بد ظاهر کرد و دکاهی هلاک کند و رم زبان و کرب
شد بد و غشی و خفقان و یرقا و حبس طبعیت و یول خون کرد
مجمیع ندارند و بسوزند و داغ نمایند بعد از آن فصد و آب سبب و آبی
و کاه و آب طلخسون و تلخان سبب باب سرد و آب کاه
و خیار کند و آب جود کند و قرص کافور و اگر در قوی بود یا فحاشی که
سرد نموده و شربت سبب و در وقت ترشش و این ترشش سازند
طلخسون و برگ سبب ترشش و شربت کاه ابرابر نرم گرفته
سه گشت در دهان اندازند و آب میوه یا روغن بخیل سرد کرده کاه
بنشانند و اگر شکم باد گیرد حقه نمایند و اگر زبان با ماسه در دهان
زبان بریده و آب کشند و سکنجبین غرغره کنند و حوالی از لعل
ارغشی و سرکه طلا نمایند و اگر جراحت بود و علاج فرجه باید کرد
رحم او اما کسی که سرخ و درد صعب بود کند و نوعی زنبور است که در درخت
و سیاه در تن او و ابرو از گردیدن او الم شد بد ظاهر شود و مانند کشته
انواع دیگر او خشک تر باشد از رحم ایشان بر بی صفت است و شیر
براید در حال که گفت که خوردند و در دهان نشاند و شیر از رخ روانند
و آب جیاری و آب خطمی و قلیه مائیه و غلبه الشولب کالنج طلا نمایند
و فرجه

و خرقه لبر که الوده صرف و غیره سر و ساخته بر باد آن گذارند از کل خرقه
 لبر که با کافور لبر که و طحلب لبر که و اردو لبر که یا کچند کوفته لبر که و با سرکه و
 اندک کافور فایده دارد و آب سبب و شربت سکنجبین و آب انار
 ترکش و آب بهار و آب کاستنی و کاهوسازند و کشنیر و فنداب سرد
 و فصد از رینود کلان بود و فصد از رینود و دیگر رینود سل قریب بود و در شش
 او خون میزد این باقی ماند و علاج مثل علاج سایر رینود نماید و پاک از
 در ان موضع مالند و روغن بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه و بنفشه
 نماید و انواع اول بسیار است و دیگر نیز بسیار است و انواع اول بسیار است
 مصری که مشابه زباب که در نواحی شام میزد و از بدن جمع آنها ورم و
 اندک حمیت و کمودت و حمیت و در اکثر اوقات ظاهر در دوازده
 هر یک از این انواع اعراض خاص معلوم کرد و از هر اراد و در اندک
 و حله عارض می شود از زدن گیاه درم کشید و سردی بدن و ریش
 و از سفید او اصل و طبع بدن و در داندک و حله دار کولمه او که بر
 نسبت او خطوط براق بود عارض می شود و در کسند بدن و از زدن او
 که سوزناک است عارض می شود و در کشید و در حلق و انفعال طبع
 و کاهی بملک می کند همه اینست که اول موضع سوزش او را بدان
 یا چینه بر آن مالند و بعد از آن در آب گرم گذارند و بنفشه آب طلا نماید
 و در حمام در آن در آن کین در فایده عظیم دارد و سوزش را از آنست که بر

در آب گرم گذارند یا بخاکستر خوب انجیر و بوزه و آب زب رطلاسازند
 و مک ضا و نمایند و تر یاق ار بوم و سونبا و سفوف ارکباه وانه و نم
 کرفس با جلیبت بایب حله کرده و تر یاق رنبل و طبل و انجاس با راز
 سود دارد و است زراوند مدح یا و راز و پنج کوسین بود و نار دین و راز
 و دو خود جینی و کون دوانه و الفه خرگوش کبود و نار دین و راز
 و سر طانی نیری و میوه و چهاره خشیاش و آب بلسان از هر یک برابر
 بگیرند هم را بگویند و بایب کبر قرصها سازند هر یک درم
 واری بود قسم غنکیوت است از کزیدن او سردی اطراف و فشار
 بدین و استنار قضیب وند و امثال است که از یاد **الله** سد آب و سود
 و سیاه وانه لشراب و حمام سوق و تر یاق قسم دیگر غنکیوت بسیارند
 بود و بایها کوتاه از کزیدن او بپس مطبوع و حکم و موضع او سیاه کرد
 و رسم او گرم بود بخلاف سایر غنکیوت **الله** غنکیوت دفع و حل
 بمطبوخ فواکه و کونست فاسد را بگیرند و معالجی فروغ رویه نمایند
 و دیم از غنکیوت سود فایز بپزند یعنی بوزیر و بایب معجزه و او و او
 صید میکنند هم چنانچه بود و این غنکیوت را بایها و خور و غنکیوت نقطه
 او مایل بود و بود از کزیدن او و حاک و غرق کرد **الله**
 طلا و حصص و در و غنکل و سر که در و هیچ کرفس حوشا بنده باشند
 و غنکیوت جنده که دست و بایها و او دراز بود از کزیدن او و در

سوره وقتی در شوالی بول ویدارد این بدو کشنده بود علاج او مثل علاج
 رتیلانما **بند زین** که در سام و ابرص در غوطه زدن او دندانها
 بماند از بخت درد او دایمی بود و پیرون آوردن او چنان بود که
 بر دهن و خاکستر باندند و بر لبه برو مانند ماقرن رو کنند پس از آن
 خاکستر بر دهن خمر پیخته بریزند اگر درد دایمی بود بدان بکشند
 کشیمی نیک و آب گرم که در کوبوسج بماند بکشند بروریزند و بر پاشا
 رتیلان دهند و جانور و دیگر است که بکر با که باز چهار پای دارد و
 تال او کوناه است این جانور را مانند کوبه چمن بگویند که این
 جانور را در میان اشش اندازند سوخته شود اشش را بکشند و مفرست
 زهر او است که در سوخت کند و حار و غلیظ و جوش در دهن بدیدار
 و آنکس گرم نوک کند و زبان بسته شود یا سنگین و زره براند آنها اند
 و دزد شود یا بکشند که جایگاه زدن او سیاه آورد و یا بشویند
 و بیفند علاج دراع است فاسد او خانه است کجا
 و درمای خوردن شود دارد و خوردن و خمار کردن
 فایده دارد و دیگر سام ابرص از زدن او کبب صفت و دهن
 دندانها نباید دارد اعراف ظاهر او مثل قلع و شب و الم فو و
 رطوبت متعفن فاسد او است که دندانها را و پیرون
 بدین طریقه که قدری در کار روی به بخند و بر موی زردی از است

و حسب دیش پیش بکشند تا دند آنها بیرون آید با صوف زبره ساخته
یا سنبول استخینه در آبی که در وضع عربی حل کرده باشند بر آن موضع ضا دهند
و زمانی بگذارند و بعد از آن بروی ببرد و در دند آن بیرون آید
و علامت بیرون آوردن ^{نفاذ} آوست و بود موضع و انقطاع سیلان عذیب
و بعد از آن علاج کزیدن ماران و ترنایان از بویه فایده دارد **مردم**
باید دانست که بدترین آیدن مارانست که گرسنه باشند و از کوبیدن
مردم روزه و از حالهای بد بگوید کند علاج آنست که آن موضع را
بزیست که در موسوم گذاشته باشند غذا ننمایند یا بخاسته خوب زد و در که
پایان رسد که هیچ کس نبود است و سرکه بویست پنج با دیان و غسل با آب
اسود که از قند و زیت و موسوم و جری ساخته باشند بار و با قلی و آب
و سرکه و روغن گل یا نه باز و نمک و غسل و اگر در می ظاهر کرد و طلا میرود از
سنگ فایده دارد و در علم ثبت بوزن و نرم کوفته یا خاکستر آنست که
و اندک روغن زیت باز و روغن بنجد طلا نمایند **مردم**
که دیوانه نباشد هر چه از زیدن مردم یا دکرده است سود دارد و نیاز
و نمک و غسل و نظرون و سرکه طلا فایده دارد یا نمک و نیاز و سداب
و با قلی و با دارم تنخ و غسل بر موضع کزیدن گذارند و صوفی کرده
قدری بسره که با آنکه سرکه بر آن موضع باشند و اگر اندک روغن گل
نمایند و یا بود و قدری نظرون بسره استخینه گذارند و به بندند و هر سه
میکنند

میکنند خاصه اگر کشید یک دیوانه باشد اندر بیشتر جاهای این کفر است بود
بیماری در جراحت چکال و اشنان اینها از زهر نانی خاسته
بست پس صواب است که تحت جراحت را بچکالند از زهر نانی
از وی بیرون آورند پس جراحت را خداد آرزو اند و ابرسا و
حل نمایند بعد از آن جراحت را بکمره و مهرم از پوست بچاکس
و ابرسا و صنب و فسه و موم و روغن زیت سازند و باقی علاج روح
نماند **زهر نانی** و نهک و مار که معروف بکوسج است خالی
از سمیت نباشد زهر او را است که زهر اینها باشند و حال است
و نمک نه بیه یا برون و مثل اینجمله بر موضع جراحت گذارند و هر سه
وضع و ربطه و مطلق شحم و مسکه و روغن کحل فایده دارد **از زهر نانی**
از زدن این عسل که را کوسه بکنند در زدن او و درین بر آلوده
شود و بپا و کوسه هم دردن و از تخمیر خام یا ارد آکنه سود دارد و
کوشش او زهر نانی او زدن در حال درد بینند و فایده عظیم دهد
عسل عامه باید که زهر نانی او باید کشید و خماد بپا و بودینه خورد
سود دارد و خمادیکه از سباده نه یا از گنج بایب فایده دارد
زهر نانی علاج روح رویه نمایند و قدما ذکر کرده اند حیوانات
و زندها بسیار که در بگو و بر میاشند و زدن ایشان اراض بد ظاهر
میشود **بیماری** که جذب زهر اینها نمایند و تر با قات که تدارک

بیماری در زدن
بیماری در زدن
در موضع صعب
و موضع سخت
و موضع

اوصاف و منع اند مال جراحت تا وقت خلاص شدن علیل از آن
گزیده یا قادر بر و ما فرقی و آنچه شکست زبردید و دست نماند
دور غدا و اکثر به ملاحظه نماید **از این سبب** یعنی سبب و بماند
حاله که پدید آید چیست او ببرد و کودای بد زنیاک
غالب شود و سبب علیه این کودا و ضربه باشد

بجهت تنواعم کرم اخلاط او را بسوزد و سودا میکند و در خلقت و لوا
بزمثال سبب صعبیت کرمها خون جانوران که قصابان
رخیده باشند یا جحف و مردار و اینها غرض و گوشت مردار بسیار خورده
نشانه وی است که همه احوال او ببرد و ضربه می کرم خوردن و
فشنه شود و آب نخورد و از آب ترسد و هرگاه آب بنده ببرد و

ببرد

در پوست دروی او بیدارید و چشم کرم خورده و زبان از دندان
او بچشم و بحال گفتار ببرد و از بینی او ترشاید و گوش او غش
و در پیش افکنده و چون کسی اندوه برد و مندوبال در میان
آورده و پشت برآورده و رفتن او مثل مستان بود و هر چند گاهی
که زرد و سرد راید و برود و درخت و غیر آن حمله بود و مثل حمله
سگمان و او را مثل او اگر کسی که مکرر فتنه بود و مکان از و میگزید
و گاهی غیر از حیوانات مثل گاو و گوسفال و روباه از
سگ بترسوند و بدو تهم زردند و در گشت آورده اند که مردمی زوایای

داشت

داشت و آن روباه دیوانه شد و مرد را بکشد و مرد بنزد دیوانه شد
 و بگریه دردن جایگاه که از زمین یک دیوانه بیدار شد و گفت که
 بگذرد و چند روزی بگذرد و اندیشه‌های بد و اندوه و خشمناکی و خفا
 عقل و عقلی دهان و تشنگ بیدارید و خود آنها افتنه بلند و از روشای
 دوست دارد و اندامها سرخ شود خاصه روی که ریش شود و با هر
 کوشش آغاز کند و هرگاه آب بنده خیال یک در دهم کند و از آن
 شترسد و بگذرد و حرق سرد و عینی افتد و هلاک شود و باشد
 که شش از آنکه اینهم حال بیدارید هلاک کرد و باشد که طرب
 خواهد و چون آب بنده زیاد کند و آب در دهان از خجله رود
 و گاهی بانه یک یک کند و باشد آواز شود و از بول
 حیوانی ماسکی که جگر است اید و بول او در فتن و گاهی گیاه بود
 محل حبس رود و نتواند بول کردن و طبع خشک و بر زمین
 مردم حریف گردد او نیز دیوانه شود و طعام و شراب که از او
 بماند هر که خورد دیوانه شود و هرگاه در آینه بنده نشناسد
 و در آینه صورت یک بنده و هر از جراحت او شود
 و کار ستم باشد و هر از او دارد و نه بول او خون گردد و بعضی بعد از
 یک هفته از آب شترسد و بعضی پس از شش ماه یا چهل روز و فونی
 گفته اند که پس از آب شترسد و این درست نیست و یزدن

صابون / بیدکی / کک دیوانه و غیر دیوانه خبری خوردنی مثل نان
و غیره بر جراحت او نهند یک ساعت بعد از این شش مرغان اندازند
اگر مرغ از آن باز کرد و خورد و یا اگر خورد و نمبرد و بپاید است که
یک دیوانه بود جراحت را نباید گذاشت که درست شود اگر جراحت
بزرگ شود بزرگ تر باید کرد و نمجرب باید نهاد و نمبردن خوابگاه معلوم
است و مدت چهار روز جراحت را گذاشته باید داشت تا باز تمام
بیالاید و اگر در اول غلبه افتاده و درست کشیده و یک باره باید نکاشت
و داروی ریش کشنده باید گذاشت صفت مرهم ریش کشنده مکنند
رخت بکنند و با و شیر سه جز و با و شیر در سرکه حل سازند و رخت
و ملک و نوساد در سرکه خرد بادی بپا نهند و یکبار بزنند و شیر را کوفته
با سرکه یا بیاز و قحین و خفند با سرکه یا سرکه بزدغن زرد ماه
و غیره با سرکه و نوساد کوفته با خاسته خوب از طلا سازند آنها
در ابتدا سازند و قیقه از جراحت چون بسیار زخم باشد و الله
در کلان ساختن سر جراحت فایده نیست مگر آنکه مندرج شود
باید که چندگاه جراحت باشد طلا با حدست چهار روز و بعضی زیاده
گفته اند و داروی سهیل سودا مثل مطبوع افمنون و پیلدو
تریاق بزرگ و تریاق اریوم و داروی سرطان نفخ عظیم دارد
صفت آن سرطان نهی بریان کرده پنجه و حطایا و کندر از برین
سودا

سهم خرد نرم کوفته باب و در شکل یکمقال در روز اول و در روز
دو بم زباده ثاب چهار مقال رسانند و گفته اند که هیچ دار و جو خطانا
نیست **جلدان** سست بریان کرده شود و اگر با هندوانه
و جند بیدستر هم سیاف کنند **دارد** در راح که نافع است
بگیرند در راح و گشت و بای و کرا و پاک بکجو و عدد س مقشر
بکجو و زعفران و سنبل و فلفل و فلفل و دار حنی از هر یک خرد
نیمه را نرم کوفته باب فرمها سازند و از آنک شترشی برآید
باب قرص و بند در کما به بریزد و در آب زن نشاند تا هم درازان
بول کند و بخود آب از گوشت مرغ و زبده شیرین گفته اند
و اگر از لیس این دوا با بخش در مثانه یا بطن عذس بار و قن بادم
و مسکه و روغن کافور صفت دارد و دیگر بکند سرطان نهی و خطبانا از
هر یک بجزرم کند و بودینه از هر یک که درم حل مخموم دو درم بگویند
و سفوف کنند شترشی دو درم و گفته اند و از آن شترشی سازند از پوست
گفتار و آب دروی خوردند با قرحی که پوست گرفته باشند یا کوزه
در آتش از خوب بود بهتر باشد و از آن شترشی از پوست زبده
سازند و از آن پوست گفتار بپوشند بهتر بود و صواب است که
ثابره سازند و یک سر ثابره در حلق او بود و دیگر سر ثابره در شریه باند
تا از آنجا آب در حلق او رود و آب را نه بنهند **دیگر**

این جانوری بود مثل مورچه بزرگ نتر از زنبور ادر خون از صمغ مجاری
روان کرد و حتی که از چشم و پنج دندانها **علیه** است که انموضع را که کزنده
نفاذ بر و آب کاهو و صندل سرخ و خرفه و طحالب طلای نامید و خلعت و شیر
کاو یا شیر بز و طین مخموم و اسفنج بآب خمار و آب که دو سار را چ
زهر را تسکین دهد از تر باقی و غیره **کزیه** محمی و زبانی سرخ رنگ
بود جانوری بلند است و زبر او بد است بهر جانوری بلند قصد کند و بد و جهل
دور و اگر کزید سوزی او دهد و دمیدن او زبان دارد و مفرط او
است که با کسی دارد نکشد و علاج او کز باقی بزرگ و آنچه علاج
ریشا باد کرده شده و از کزیدن و نهی ورم رخ شود علاج او شل
علاج سموم بارد نمایند **کزیدن** و **الان** معروف بکوش
خیره و آنچه بزرگ بود یک و حب بود و پشتری بکشت بود
چهار پا دارد از هر سوی است و دم از پیشش نماند رفت و دم از پس
زندان او دردی شود و حالش شبیه بوسواس و زکسی و ضیق نفس
و میل بشی شیرین بود **علیه** است که او کوفته بر انموضع گذاردند تراوند
طویل و حطمانا و پوست می بردارد و اگر سینه اخرا را بر این شراب با محلول
احتیاط نمایند و تر باقی از بوی و بوی نیاید و اگر المک فایده دارد و مکت
سکه بزرگینی او طلا سازند کفایت بود و اله اعلم بالصواب لا اله الا الله

فایده سوای کتاب از کتابی دیگر باب ششم در فصد دوران سه فصل
فصل اول در مایه فصد و احکام آن تصرف النخال از اولبت دفع در
عروق که تابع اوست استغواغ کلی خاصه از عروق که متوسط اواز جمیع بدن و
باعث بر فصد کثرت دم است بارادت دم با هر دو وقت احتیاری
فصد بعد از تمام فهم است و وقتی هست که فصد دوران واجب است و تلخیص
در آن دوران یکبار استغواغ است مانع نباید کرد و باید که قبل از فصد عروق
موضع فصد را بنید و در بطح موم تا سبب الم دم بدان موضع منجذب شود و عروق
ظاهر گردد و بعد از ظهور عروق مانت از امحکم نگاهدارد تا عروق حرکت
نکند و سبیل با طراف و جواب نماید بعد از آن فصد کنند و فصد جنسی حفظ
خونست بیشتر کند باین گاه باشد که خون رفیق صافی دفع شود و کثیف
بدر باز ماند و در وقت است بود و فصد واسع نفی سریع بود و در اندام
ابطاء و عمل آن در سینه زیاده بود و در رگها سبب جو و دم اولی باشد
بدر احتیاط سینه و ضیق فصد است در وقت و غلطت قوام
خون و وقت و ضعف مرین موملی باید داشت و حبس مضمای حال
عمده باید نفی ظاهر بود و مرض در اندام آنها نباشد و فصد
واجب بود و مانعی از آن نبود و فصد باید کرد و از حال تنگی
کرده گفته که از احب الفصد فی الحی فله تلیققت الی قول من قول
انه لا سبیل الیه الیه آن و حبس و لو بود از بعضی بویاد و بانه

کسی را در بدن خون محمود کم باشد و در بدن او اختلاط کثیره بود قصد
بنا باید کرد زیرا که در قصد خلط حویب دفع شود و خلط بد باقی ماند لیکن
کسی را که در بدن خون بد اندک باشد یا خون او
که ضرر میل آن بدان عفت و عظیم باشد و قصد باید کرد و اندک غنی دفع باید
محمود بعد از آن غذا
فقد باید کرد و در اختلاط

غذیه باشد اول استجمام و ثانی باید فرمود بعد از آن استجمام
کسیال بعد از آن قصد و منفعت نیست حفظ
قوت مقصود است باحمال استغفار خلط واجب الاستغفار و بهتر است شب
است که بعد از دو سه روز بود و تا خبر در آن منفذ از ضعف قوت
باشد و واجب است که بعد از قصد اقدام استمال کنند ملک غذای لطیف
بندرج تناول نمایند در ماضی و حمام محلل بعد از قصد منسوج بود و در
جسین هم مراعات که خبر واجب است دفع و دم و لون و بیض و گاه
دفع دم است و ضعیف کرد و لون او بهتر شود و بیض ضعیف
حسن و واجب است و تیرگی که سادت و متطابق و غیاث
عارضه کرد و جسین باید در فصل دوم در استمال استغفار واجب است
اقتضای از قصد در حیات شدید الا التماس و جمیع حیات غیر حاده در
ابتدا و در حیاتی که باین شیخ باشد و در فاله و جمع و بعد از حمام و بعد از
طعام و حمام و بر استمال و طعام و استمال رسیده و اموات از ثقل و در روز
دولم

دو بوم در در حریت مرض و نوران علتش و در مرض نرسن که بحضرات
بسیار داشته باشند و مدت آن طویل بود و از موانع فصد کثرت
اخلاط رویم است باقلند دم محمود و صنعت قوت بسبب جمعی با
کثرت اخلاط و ناقص قوی و مزاج شدید السودة و بلاد شدید المر و کما
بدن از اخلاط خام ممثلی بود فصد میفرمود و در حیات عصبه بعد از آن
توابع عشره از نفع عظیم بود و بول غلیظ مایل کمرش و سخته نفع و جمعی طویل
نباشد در وقت خلوصه از طعام فصد باید کرد و اگر بول رقیق و
باماری بود و سخته در ابتدای مرض شوط فصد ممنوع باشد و قبل از
چهارده سالگی و در سن شش و خفته خدایم که ممکن باشد فصد نباید کرد
و امثلا و سخته عروق و غمره لون باغث بر فصد باشد

باشد و مردم بسیار را غولبار سفید و قرمز و مشربل زرد
ابدان سیاحل و صاحب درد و خنده و امراض بارده مثل فالج و صرع
امراض یا بسبب مثل سحر و تشنج میبسی صاحب استفراغ
خیر از ورمی و صغادی مزاج را خاصه باشند و صاحب و کار حس
غم معده و عجبلی حائزینیت الاحترت ضرور عظیمه من
خلاصه التیاری فصل سوم در بزدق مقصوده و صنعت فصد
مقصوده در بزدق شش است فیقال الکحل بالسلین
جبل الذراع اسلم البطل فیقال و قیست در اعلا و ساعد با جانب

حشی و فقدان اراضی مافوق رقبه را نافع بود و اکمل حدیث در
ما بطنی جانب الی و نفع فقدان مشترک است میان قفص و
فقدان خطر است و با سلبی عو قیست واقع
در انفال الحبل و فقدان
بند و کست و قوع گریبان و طصب در قفس

واقع در طرف قفص و در نفع مشترک است
طال را در حوض
اد جاع کبیر را نافع بود و بسیار
در آب گرم باید
نهادن تا خون با سانی بیرون آید و در جنب و فقدان باید که
که خروج دم تنفسه ساکن شود و ابطی بخند از با سلبی است و حکم باقی
را بر دو طرف مقصود در ربای چهار است و عروق النساء و صفین
و عروق مایضه الیه و عروق مسبطه قدم عروق النساء و عروق واقع در
جانب حشی کعب تنفسه فقدان در وجه النساء و عروق و وجع
الورک فظیم است و صفین و عروق تنفسه فقدان در جانب الی کعب و فقدان
او را ام را و اد جاع را و خروج رحم و احتیاج طبع و او را ام خصیه
و خروج سلیق و بواسیر و اد جاع مقصود بواسیر از آن اقوی است و عروق
مسبطه قدم عروق از صفین است و در نافع تر یک اند و عروق مقصوده
نوعی را که بسیار اند بعضی آورده اند و بعضی نرا بش از آورده عروق

فساد است و فساد صداع و نفیقه در مدفن و دمه و خنای و حب
 نمین احقان و سل و بنور احقان را نافع بود و طرف حلف الا و
 و فسادان سقم و بنور دانه در حلقه راس امفید بود و طرف باقی و
 و فسادان حرب و سبیل در مدفن و مکنه را سود دارد و طرف و
 و فسادان ابتدایی جذام و خناق شدید و ضیق نفس و ربوهار و کج
 الیه و انراض طحال را فایده دهد و طرف با فوج و فسادان نفیقه
 و فروج راس را نفوس اند و طرف چینه و فسادان نقل راس و غش
 و صداع دایم را نافع باشد و طرف موخر راس که در بلی فقره است
 و فسادان اوجاع مرسته را نفیقه و طرف تحت اللسان بر نفس
 لسان و نقل لسان و اورام لوریش را فایده رساند
 و طرف اربیه و نفیقه موضوع در زبان برود و فسادان
 کلف و کدورت لون و حله و بنور و یو اسیر الف را مفید بود و
 باسد که اعدا نشد کند و در وجه دهم روز نشتر شود و
 بمضرت او زیاده از نفیقه باشد و چهار راس و او در بلی
 ان قلاع و فروج دهن و اوجاع و اورام و فروج و خناق و استرخا و
 را نافع بود و طرف صغیر طرف گوش
 و فسادان ابتدای نزول آب و فروج اذن و فساد و موخر راس
 در تحت حنای یعنی خنای

در پس کوشش برآید است

از خون لطیف بود و او جاع مغار به بر اس را نافع باشد و در برون
است و آن غنیمت نزدیک کردن

و یعنی گوشت و فصدان جهت معالجات فم نموده است و عرق
عقیده یعنی کوشش دهن و زردی ز فصدان کذا فی کسر است و آن
مانند ذوق و لب ز برین است و فصدان غری که نسبت الی از نه
بود دفع کند و از شرابین و و شرابان همدست و فصدان حبس تو ازل
حاده لطیف نهضت عین کند و البته از اشتراک او صلاح مومن را نافع
بود و فصدان ایشان خالی از محاطه نبود و در بر محکم بود و از طرف
منقصوده بدن و عرق در موضع شکم اندکی بر موضع کبد یکی بر موضع
طحال این استفا و اسیر امراض طحال را نافع باشد بابت نفهم
در حمایت حمایت نواحی جلد را نفیقه بیشترند و فصدان استخرج
خون رفیق در حمایت اکثر از استنجاخ خون رفیق در حمایت
اکثر از استنجاخ خون غلیظ بود و نصف است آن در ایدالی که خون غلیظ
و قلیل بود کمتر است و وقت اختیاری آن ساختن ثانیه و ثانیه
از رو بط ماه است و حمایت اطفال قبل از دو سال و شایع بود
در شصت سال و همواره مردم را بعد از زاری فصدان و حرکات لطیف و
سیر و جاع و بعد از آن مال و رطاف منقوط و جمیع محلات و بعد از
همام

حمام مشوع است بلکه کسی که خون او غلیظ بود بحمام رود و بعد از خروج
بکساعت استراحت کند و حجامت مقدم بدن منصف
حسن و فین است و حجامت نقره حلیفه آن محل بود
ضداع مقدم راس و نقل حاجین و حقیق و رخد و روح و سیل
و حریسین و اورام اذنی و کلفت و شش را
نافع بود و لیکن صورت لیسان باشد و حجامت پس
است و وجه خلق و زودش را نافع بود و لیکن صورت
ضداع نموده باشد و حجامت
است او جامع راس و وجه و انسان و عین و خلق و عینی و
کوشش و ورم شده و نود و گاه باشد که اعدا است
راس نماید و حجامت ساق فرب نهصد است متقی و دم و
و زبان است نه حجامت و فیه الدم را حجامت ساق الفع از
حجامت و شرط نامه حرب و شور و اگر اراض عین را
بنافع بود لیسان و بلاهت و

روایت نکند و اراضی و فلع و بوا سیر و سیلان دم و ورم
و رحم را نافع و خون حجامت
و بد لیکن بشرط و غیر ری آتونی

بود و غیر شرط تحلیل و بارده در مثانه و رحم و در هر شکم

باشد انفع باشد و حجامت قدم محمد بن ورم حصن و جراحات

محمد بن و ساقین را نافع باشد و خلف محمد اوزرام و جراحات

عاده در استین و حجامت کف زانو ضربان زانو که از ارجاء طاهر

حادث شده باشد و جراحات روبرو و فروج غنچه ساق و بار

نافع بود و حجامت کعبه احتیاط طشت و عرق است و لیس و حجامت

منفرد جذب مواد از راس و جمع بدن کند و بار حصن و بار اسیر

و ادجاء طهر دور کین و امعاء نافع بود و بداند که فایده حجامت می شرط

جذب ماده است از جهتی که می کشد رگت او یا باشد مثل وضع مجنه

نواحی شری حینه حجامت می شرط جذب ماده لعنت دم و نفث

طشت با ابراز ورم غایت و او بدورسد با نقل و دم از عضو زلف و بوی

مجاوران یا نسیم عضو جذب دم بود و تحلیل ریح او بار و عضو موضع

طبیعی یا منزل عصبه مالکین و جمع و این بدو طریق است چنانچه وضع مجنه بر

نافع جهت توجیهی و ریح شکم و مجنه ساق و این باب است چنانچه بدو روش و جذب

ماده موجب جمع الی موضع موضعی دیگر چنانچه جهته غلیظ و ریح

الورکین جهت بوسه و لیس و حجامت شرط را که فایده است

و دوم قلنه استغراق جوهر روح بگویم قلنه تعریف با عفا و ریه و حجامت

ناماده از منبری شود مثامن خلاصه التجارب بطون محمد الحنفی

۲۰۰۰

